شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پاسخهائی به پرسشهای هزارساله

پژوهشی مستند در مبانی تاریخی و فکری و مذهبی
مکتب هزار و صد ساله دکانداران دین

از کلینی تا خمینی

بر مبنای ده‌هزارحدیث و حکم فقهی

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث و فقه این مکتب
از اصول کافی تا توضیح المسائل

شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پاسخهائی به پرسشهای هزار ساله

پژوهشی مستند در مبانی تاریخی و فکری و مذهبی
مکتب هزار و صد ساله نگاهداران دین
از کلینی تا خمینی

برمبنای ده هزار حدیث و حکم فقهی

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث و فقه این مکتب
از اصول کافی تا توضیح المسائل

فهرست

بخش اول

بخش دوم

قسمت سوم:فرهنگ آخوند بر مبنای احادیث

بخش سوم

فهرست مراجع

دیباچه‌ای بر چاپ جدید

کتاب حاضر برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲(۱۹۸۳) در پاریس به چاپ رسید و بصورت اولین کتاب نوع خود در زبان فارسی با استقبال بسیار مواجه شد. بطوریکه با وجود حجم تقریبا هزارصفحه‌ای و بهای نسبتا سنگین آن در مدت کوتاهی هر سه‌هزار نسخه تیراژ اول کتاب بفروش رسید و به تجدید چاپ آن اقدام شد. بعدا چاپ جداگانه‌ا ی نیز از این کتاب بصورت جیبی در فرانکفورت منتشر شد. بدین منظور که کتاب بتواند با قطع کوچکتر و با بهای کمتری در دسترس علاقمندان آن گذاشته شود. با وجود این تجدید چاپها، این کتاب در سالهای اخیر بکلی نایاب شده بود. منتها علیرغم اینکه بطور منظم برای خرید آن به موسسات فروش کتاب‌های فارسی مراجعه می‌شد، لزوم سرمایه‌گذاری نسبتا سنگین و عدم اطمینان به وجود شمار کافی از خریداران تازه سازمان‌های ناشر را از تجدید چاپ تازه کتاب باز می‌داشت.

انتشار کتاب اخیر من با نام "تولدی دیگر"، مراجعات بسیار ی را برای خرید "توضیح المسائل" به همراه آورد که این بار سازمان انتشارات فرزاد ناشر کتاب "تولدی دیگر" را داوطلب انشار چاپ تازه‌ای از آن کرد و من طبعا از این بابت خوشوقتم. زیرا مایل نبودم که بطور پیگیر به علاقمندانی که مستقیما یا از طریق مکاتبه خواستار تهیه این کتاب می‌شدند، پاسخ منفی داده شود.

بی مورد نیست در این فرصت ماجرای جالب و مسلما ناشناخته چگونگی تالیف و انتشار این کتاب و پیامدهای آن را برای خوانندگان جدید "توضیح المسائل" بطور خلاصه حکایت کنم. زیرا اکثریت نزدیك به اتفاق این خوانندگان احتمالا از افراد نسل تازه‌ای از ایرانیان برونمرزی و درونمرزی هستند که شرایط سنی آنان اجازه خواندن چاپ‌های گذشته کتاب را به بسیاری از ایشان نمی‌داده است.

تالیف چنین کتابی از جانب من در سال۱۳۶۲، نه تنها برای خوانندگانی که در طول سالهای پیش از انقلاب با نوشته ها یا ترجمه های مختلف من در ایران آشنائی داشتند، بلکه برای خود من نیز امری پیش‌بینی نشده بود. زیرا تا

آن تاریخ من نه سابقه پژوهش‌های مذهبی داشتم و نه برای آینده نیز به برنامه‌ای در این راستا می‌اندیشیدم. زمینه فعالیت فرهنگی من کلا یا رشته ادبیات و یا مسائل تاریخی بود و در سالهای اخیر بخصوص عمده این فعالیت بر مسائل ایران‌شناسی یعنی پژوهش‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، بویژه در جنبه جهانی آن تمرکز یافته بود. برنامه‌ای نیز که برای سالهای بازنشستگی خود پیش‌بینی کرده بودم، تکمیل و نشر فرهنگنامه "جهان ایران‌شناسی" بود که می‌بایست تاریخ روابط فرهنگی ایران را با یکایك کشورهای جهان از آغاز تا به امروز، و نقش فرهنگ ایرانی را در تمدن و فرهنگ هر یك از این کشورها بطور گسترده‌ای در برگیرد. و با همین هدف بود که بیش از ۶۰,۰۰۰ مدرك و سند در طول بیش از بیست سال بطور بی‌وقفه در داخل و خارج کشور توسط من گردآوری و طبقه بندی شده بود. نخستین جلد این فرهنگنامه مربوط به پنج کشور از شصت کشوری که می‌بایست بر حسب تقدم الفبائی اسامی خود در آن جای گیرند، یعنی کشورهای آلمان، اتریش، اتحاد جماهیر شوروی، آرژانتین و آلبانی، در سال ۱۳۵۵ در ۱۵۰۰ صفحه در تهران منتشر شد و همانوقت از جانب نزدیك به یکصد آکادمی ودانشگاه و انستیتوی خاورشناسی در چهل کشور مختلف جهان مورد تقدیر قرار گرفت، که مجموعه‌ای از اظهار نظرهای آن به سه زبان فارسی و انگلیسی و فرانسه درتهران به چاپ رسید. فاجعه ۱۳۵۷ کار تدوین و چاپ جلدهای بعدی این فرهنگنامه را که امید داشتم در طول تقریبا بیست سال ـ در صورتی که گذشت ایام چنین مهلتی را به من بدهد ـ به انجام برسد، مثل بسیار و بسیار از دیگر برنامه‌های آینده‌نگرانه‌ای که در کشور ما در دست اجرا بود متوقف گذاشت و با این وصف من همچنان بر ای آرزو هستم که بتوانم چنین مجموعه‌ای را به عنوان سند افتخاری از فرهنگی گرانمایه به نسل‌های آینده میهنم اهدا کنم.

انقلاب ویرانگر "اسلامی" که به گفته فرانسوا میتران رئیس جمهوری فقید فرانسه (در کتاب "اینجا و اکنون" او) برخلاف دیگر انقلابهای تاریخ جهان نه جهشی به سوی آینده بلکه تلاش برای بازگشت به گذشته بود، خیلی زود نشان داد که خمیرمایه این انقلاب دشمنی اصولی با همه ارزش‌های تاریخی و سنتی این فرهنگ ملی و نفی کلی ماهیت و هویت ایرانی کشوری است که

کارگردانان انقلاب، به اقتدای شمشیرکشان هزار و چهارصد سال پیش "سعد وقاص" آن را کشوری مقلوب و تصرف شده تلقی می‌کردند. بطوری که نخست وزیر آن با تفاخر اعلام می‌کرد که تاریخ ما قبل اسلامی ایران افسانه‌ای است که استعمار برای دشمنی با اسلام ساخته است و صحبت از خرابه‌های تخت جمشید بهانه‌ای بوده است که برای این افسانه سند اصالتی پرداخته شده باشد، همچنانکه بزرگداشت هزاره فردوسی در آغاز عصر پهلوی تلاشی برای کمرنگ کردن حماسه کربلا بوده است. و درست در همان زمان خود ولی‌فقیه و رهبر عظیم‌الشان انقلاب نیز تصریح می‌کرد که اصولا برای کشوری بنام ایران در خارج از محدوده اسلام موجودیتی قائل نیست.

در چنین شرائط نو، احساس من این بود که وظیفه اولویت‌دار هر فرهنگی ایرانی، رویاروئی سرنوشت‌ساز با خطری است که موجودیت این فرهنگ را همراه با هویت ملی ما از بنیاد مورد تهدید قرارداده است. و در اجرای همین وظیفه اولویت‌دار بود که تصمیم گرفتم تلاش‌های فرهنگی خود را صرفا، تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و تا آنجا که در قدرت و امکان خود من باشد، بر مقابله با این یورش مرگبار تازه، به آنچه موجودیت ملی ما را در طول سه هزار سال تضمین کرده است، متمرکز کنم. و مهمترین لازمه چنین تلاشی از نظر من دفاع از ارزش‌های کاذبی بود که کارگردانان روحانیت شیعه در طول بیش از هزار سال به نام مذهب ولی واقعا با هدف تامین منافع خصوصی و صنفی خودشان بر ملت ما تحمیل کرده بودند، و با بهره گیری از همانها نیز در آخرین سالهای قرن بیستم برای نخستین بار در تاریخ ایران روضه‌خوانان بر مسند حکومت نشسته بودند. کار اصلی من به عنوان یك پژوهشگر در چنین شرائطی عرضه کردن کتابی بود که بتواند درهمه این زمینه‌ها نقش روشنگری داشته باشد، نظیر آنچه روشنگران جهان غرب در قرن معروف فروغ در مقابله با کلیسای کاتولیك و دیوانهای تفتیش عقاید آن کرده بودند. و تالیف چنین کتابی در درجه اول نیاز به بررسی‌های گسترده‌ای در مبانی فکری و عقیدتی مکتب آخوند داشت که سه سال تمام از عمر من منحصرا بدان گذشت. چنین بود که برای نخستین بار، جائی که تا آن زمان شاهکارهای بزرگ ادبیات جهان و آثار والای پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران در روی میز کار من داشتند، به

آثاری از قبیل اصول کافی کلینی و جامع عباسی شیخ بهاء الدین عاملی و بحارالانوار و حلیةالمتقین و زادالمعاد ملا باقر مجلسی و مفاتیح الجنان آخوند عباس قمی و معراج و معاد و توحید دستغیب شیرازی و توضیح المسائل و تحریرالوسیله روح الله خمینی ودهها اثر دیگر از همین قماش تعلق گرفت که مکتب آخوند ازهزار سال پیش تا کنون، آنها را با قید سوگند و در عین حال با پشتوانه تکفیر و چماق، منعکس کننده قوانین ابدی ثابت و تغییر ناپذیر الهی معرفی کرده بود که توسط پیامبر و ائمه اطهار به بندگان مقرب خدا ابلاغ شده است. ولی در عمل مجموعه‌ای از سخیف‌ترین و گاه ابلهانه‌ترین جعلیات دکانداران دین بیش نبود که نه تنها هیچ پیامبر و امامی آنها را نقل نکرده بود، بلکه حتی ملا نصرالدین نیز نتوانسته بود چنین اراجیفی را بر زبان آورده باشد. و آنچه من به صورت مشت نمونه خروار در صدها صفحه کتاب حاضر از این مجموعه آورده‌ام، حتی یکهزارم آنچه را که فوج عظیم "راویان احادیث" در طول قرون تحویل مومنین زبان بسته داده‌اند، شامل نمی‌شود.

انتشار کتاب قطور توضیح المسائل با چنین شواهد و مدارکی، برای من در شرایط زمانی آن روز در حکم نوعی خودکشی بود. زیرا درست درهمان زمان موج آدمکشی‌های سیاسی در داخل وخارج ایران بالا گرفته بود و دستگاه تروریسم اسلامی هر روز قربانیان تازه‌ای می‌گرفت. نه تنها برای خانواده خود من، بلکه برای تقریبا همه دوستان دور و نزدیك من نیز تردیدی نبود که ذکر نام واقعی من در بالای کتاب عملا در حکم صدور فتوای مهدورالدمی من است. ولی پاسخ من به همه این نزدیکان ودوستان این بود که مبارزه‌ای اصولی را در تاریکی نمی‌توان کرد و نویسنده‌ای که به اصالت گفته‌های خود ایمان دارد و از آرمان مورد قبول خویش دفاع می‌کند، می‌باید یا آشکارا عواقب ناشی از آن را بپذیرد و یا اساسا پا بدین میدان نگذارد.

با اینهمه، بر خلاف این پیش‌بینی‌ها و علیرغم همه جنجالی که انتشار این کتاب برانگیخت، آدمکشان اسلامی بدیدار من نیامدند. واین معمائی است که هنوز هم برای خود من و برای بسیار کسان دیگر، حل نشده باقی مانده است. تا آنجا که می‌دانم نسخه‌های متعددی از این کتاب در همان نخستین روزهای انتشار آن بوسلیه نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای اروپائی برای

مراجع مختلف دولتی در تهران ارسال شده بود و نسخه‌ای از آن نیز اختصاصا توسط مهدی بازرگان(که در آن هنگام دیگر نخست‌وزیر نبود) بوسیله پسندیده برادر ارشد خمینی برای او فرستاده شده بود، و به حکایت یکی از نزدیکان درجه اول خمینی وی شخصا آنرا کلا یا جزئا به دقت خوانده بود. بسیاری دیگر از مقامات بلند پایه دستگاه حاکمه نیز نسخه‌های دیگری از این کتاب را خوانده بودند که واکنش شدید آخوند معروف هادی غفاری در جلسه محرمانه کمسیون امور خارجه مجلس شورای اسلامی نموداری از آن بود. وی در این جلسه، طبق صورت مجلسی ماشین شده از مذاکرات آن که نمی‌دانم چگونه به دست دوست روزنامه‌نگار من بهروز صوراسرافیل رسیده بود و او در پاریس يك فتوکپی از آن را به من داد، جار و جنجال بر پا کرده بود که حالا دیگر طاغوتی‌ها برای ما توضیح المسائل هم می‌نویسند ما باید تکلیفمان رابا اینها طوری روشن کنیم که بعدها کسی بفکر این فضولی‌ها نیفتد. هشدارهای متعددی که از جانب دوستان داخل کشور در این زمینه به من داده شد، در عین حال که از جدی بودن خطر حکایت داشت، نمایانگر پخش محرمانه کتاب در درون کشور و استقبال علاقمندان از آن بود.

با همه اینها خود خمینی، شاید برای اینکه توجه بیشتری را بدین کتاب برنیانگیخته باشد یا شاید هم بخاطر اینکه در متن کتاب انتقاد مستقیمی از پیامبر و ائمه بعمل نیامده و تنها از فریبکاری‌های دکانداران دین سخن رفته بود، از مهدورالدم شمردن نویسنده آن خودداری کرده و در عوض توصیه کرده بود که هیئتی از محققان مامور پاسخگوئی به مندرجات کتاب شوند. تا آنجا که می‌دانم چنین هیئتی هم تعیین شد، که سرپرستی آن را بصورت تعجب‌آوری ابراهیم یزدی بعهده داشت که نه تنها اطلاعات مذهبی زیادی نداشت، بلکه در عین بی‌اطلاعی از زبان عربی حتی زبان فارسی را هم بخوبی حرف نمی‌زد. ولی این هیئت کار خود را بطور جدی شروع نکرد، احتمالا بدلیل اینکه اصالت هیچ يك از احادیث و روایات نقل شده در کتاب قابل انکار نبود.

بموازات این فعل و انفعال‌های درونمرزی، تلاش‌هائی برونمرزی نیز در جهت تخطئه کتاب من صورت گرفت که نمونه‌ای ازآن مبارزه قلمی و عملی سید مهدی روحانی، رهبر خودخوانده شعیان اروپا در پاریس بود. وی نه تنها

مقاله مبسوطی علیه این کتاب در هفته‌نامه سرشناس ایران و جهان در پاریس نوشت که از جانب من پاسخی بهمان اندازه مبسوط در همان نشریه بدان داده شد. بلکه طبق آنچه بعدا یکی از نزدیکان آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی مرجع تقلید شیعیان در نجف بطور محرمانه به من اطلاع داد(ومن نمی‌توانم شخصا در مورد صحت یا سقم آن اظهار نظر قطعی بکنم) همین رهبر شیعیان اروپا از آقای خوئی خواستار صدور فتوای مهدورالدم بودن نویسنده این کتاب شده بود که روحانی فقید از قبول آن خودداری کرده بود.

کتاب توضیح المسائل (که در داخل ایران برای احتراز از عوضی گرفته شدن آن با رساله اجتهادی آیت‌الله خمینی از همان آغاز با عنوان از کلینی تا خمینی شناخته شده است) در طول سالهای پس از انتشار، راه خود را در هزاران خانواده ایرانی خارج از کشور ودر عین حال در خانواده های متعددی در درون کشور باز کرد. بطوریکه اکنون نسخه‌های فراوانی از آن در بسیار خانه‌های ایرانی می‌توان یافت، و بدین ترتیب این کتاب آغازگر یك حرکت فکری در مسیر آن روشنگری شد که جامعه آخوندزده ما از مدتها پیش بدان نیاز حیاتی داشت تا چنین آسان دچار فاجعه‌هائی نظیر فاجعه ۱۳۵۷ نشده باشد. این جنبش روشنگری خوشبختانه در بیست ساله برونمرزی بصورت پویائی ادامه یافته و پدیدآورنده آثار متعدد دیگری شده است که کتاب تازه خودم بنام "تولدی دیگر" احتمالا از تازه ترین آنها است و همه این آثار بی‌گمان در ایران بعد از آخوند فردا، نقش سازنده و آموزنده‌ای بعهده خواهند داشت

پاریس مهرماه ۱۳۷۸

شجاع الدین شفا

سرآغاز

این کتاب بخاطر آن نوشته شده است که گویای پیامی است. و شرایط کنونی ایجاب می‌کنند که این پیام بگوش شمار هر چه بیشتری از فرزندان ایران که ممکن باشد، برسد.

خود پیام شاید نه واقعا تازه باشد و نه واقعا ناگفته. زیرا از هزار سال پیش به صورتهای مختلف و با تعبیرات مختلف از زبان همه بزرگان اندیشه و ادب ایران شنیده شده و بگوش همه صاحبنظران رسیده است. با این همه از دیدگاهی دیگر، همچنان پیامی ناگفته و ناشنیده است. زیرا این بار نحوه ابلاغ آن، نحوه ظریفانه و عارفانه بزرگان فرهنگ پارسی نیست. نحوه خشن، صریح وبی‌پرده‌ای است که با شرایط عصر ما، بخصوص شرایط کنونی ایران ما، بیشتر تطبیق می‌کند. زیرا در این ایران اصولا جای زیادی برای خود فرهنگ پارسی نمانده است تا برای ظرافتها و زیبائیهای آن مانده باشد!

کتاب حاضر، کتابی چند صد صفحه‌ای است که تمام آن به بیان مستند واقعیاتی ناخوشایند اما متکی به مدارك گویا و قاطع اختصاص یافته است. اگر کتاب از این قطورتر نیست، برای اینست که منطقا نمی‌بایست قطورتراز این باشد، نه به دلیل آنکه نمی‌توانسته است باشد. منابع موجود آنقدر زیاد است که این کتاب می‌توانست به آسانی ده‌هزار صفحه داشته باشد. و می‌توانست دائرةالمعارفی در صدهزار صفحه بشود. زیرا هر کتاب حدیث، هر کتاب فقه واصول، هر رساله از رسالات مراجع عالی اجتهاد و هر اثر شرح وتفسیری که

غالب علمای عظام در مورد آنها در طول هزار سال گذشته نوشته‌اند، منبع مستندی برای این کتاب است واین منابع از صدها هزار صفحه تجاوز می‌کنند.

تالیف این کتاب برای من، انجام یك وظیفه ملی و در عین حال وظیفه فرهنگی بوده است. و اگر نگارش این مجموعه را وظیفه خود دانسته‌ام، برای این است که عمیقا احساس می‌کنم که هم هویت ملی ایرانی، هم فرهنگ پارسی و هم فرهنگ اسلامی ایران در حال حاضر مورد دستبرد قرار گرفته‌اند.

در زمینه مبارزه سیاسی با نظام واپسگرائی که اکنون بر کشور ما حکومت می‌کند، نیروهای مختلفی در جبهه‌های مختلف با ایدئولوژیها و هدفها و برنامه‌های مختلف سرگرم تلاشند. ولی این مبارزه در جبهه فرهنگی، با وجود همه کوششهای ارزنده‌ای که تاکنون در این زمینه صورت گرفته است، نیازمند تلاش باز هم بیشتری است. زیرا اصولا بقای هویت ملی ما در طول هزاران سال گذشته در درجه اول مرهون بقای همین فرهنگ ملی بوده است. و یورشی نیز که اکنون به اصالت تاریخی و ملی ما وارد می‌آید، بیش از هر چیز یورشی به مبانی و ارزشهای فرهنگی ما است.

سه سال پیش، کتاب دیگری از من به نام "ایران در چهارراه سرنوشت" منتشر شد که ممکن است بعضی از شما آنرا خوانده باشید. در آن کتاب بسیاری از مسائلی که درکتاب حاضر مطرح شده مورد بررسی اجمالی و کلی قرار گرفته بود، ولی احساس خود من همواره این بود که چنین بررسی کلی کافی نیست. و شرایط موجود ایجاب می‌کند که این کار بصورت بسیار بنیادی‌تر و گسترده‌تر انجام گیرد، زیرا زهر "مغزشوئی" چنین وسیعی به پادزهری مشابه نیاز دارد.

کتاب حاضر با این انگیزه نوشته شده است، که در صورت امکان روشنگر بسیاری از واقعیتهای ناشناخته یا کم‌شناخته شده هزار ساله گذشته ایران باشد. نه تنها برای آنکه امروز در دسترس ایرانیان خارج از کشور قرار گیرد، بلکه بخصوص برای آنکه فردا، در روزهای پس از سقوط نظام کنونی در دسترس هر جوان از بند رسته ایرانی باشد، تا بتواند در میان انواع مدارکی که با عطش شناسائی بسراغ آنها خواهد رفت، امکان مطالعه آنرا نیز داشته باشد، و منابع وی به آثار یك یا دو ایدئولوژی خاص شناخته شده منحصر نماند.

البته انتظار آنرا ندارم، و نمی‌خواهم داشته باشم که او همه آنچه را که در این کتاب آمده است بپذیرد، ولی می‌توانم لااقل نظریات مشخصی را بدو عرضه کرده باشم، و مهمتر از آن مدراك و اسناد روشنی را در اختیارش گذاشته باشم که برای او در مورد اصالت آنها دیگر جای تردیدی نباشد.

آشنائی نزديك با این واقعیات، برای جوان ایرانی که امروز در معرض يك مغزشوئی حساب شده و همه جانبه قرار گرفته است، ضرورت کامل دارد. زیرا وی چه بخواهد و چه نخواهد، مسئول سرنوشت ایران فردا است. اعتقاد راسخ من این است که خمیرمایه آن ایدئولوژی، که باید پایه‌گزار فکری ایران فردا باشد، امروز در کوره تفته و گداخته اجتماع ایرانی در حال شکل گرفتن است. زیرا این ملتی است که از آغاز ورود خود به صحنه تاریخ، همواره اندیشه‌ساز و نوآور بوده است. روزی یکی از معنوی‌ترین و زیباترین آئین‌های باستانی جهان را بوجود آورده و روز دیگر مکتبهای فکری تازه و جهانگیری چون مهری و مانوی و مزدکی ساخته و روزی نیز مکتب تشیع را بصورت مکتب ایرانی آئین اسلام قوام بخشیده است. و وقتی که همین تشیع بدست مدعیان رهبری آن به راه انحراف رفته، مکتب بدیع و والای عرفان را پرداخته وباوج زیبائی رسانیده است. همچنانکه در قرون جدید، نخستین آزمایش مکتب دموکراسی غرب در "جهان سوم" از راه انقلاب مشروطیت توسط همین جامعه ایرانی صورت گرفته، و در دوران معاصر همین کشور، پیشگام "مدرنیزه" شدن سایر کشورهای جهان سوم بوده، بعد هم در بازگشت به نقطه مقابل آن، پیشگام همه نهضتهای ارتجاعی جهان شده است.

همه اینها، نمایانگر این واقعیت است که در نهاد این ملت خلاقیت غالبا "ناخودآگاهی" برای جستن و یافتن و پی ریختن شالوده‌های فکری تازه و مورد نیاز نهفته است، حتی اگر جامعه ایرانی مثل امروز جامعه‌ای سرگشته و عمیقا بیمار باشد. بر اساس آزمایشهای متعدد گذشته، میتوان احساس کرد که امروز نیز، در کوره گداخته رنجها ودردها و قربانیها و محرومیتهای جامعه ایرانی، بنیاد فکری و فرهنگی تازه‌ای در حال شکل گرفتن است که به هیچیك از راههای شناخته شده امروزی بطور کامل قابل انطباق نیست. و شاید این فقط راه آینده ایران نباشد، راهی برای همه جهان سوم باشد که بسیاری از مسائل آن

مشابه مسائل جامعه ایرانی است، ولی نه به اندازه این جامعه در کوره حوادث گداخته شده ونه به اندازه آن درونگرائی پیدا کرده است که بتواند راهگشای دیگران قرار گیرد.

برای نسل جوانی که در طریق این راهگشائی برای خودش و احتمالا برای دیگران قدم برمی‌دارد، اطلاع هر چه بیشتر بر واقعیات گذشته و دریافت پاسخ بر بسیاری از پرسشها ضروری است. و این کاری است که کوشیده‌ام تا در این کتاب در مورد پاسخ به یکی از پرسشهای اساسی انجام دهم. بهمین جهت است که برای این کتاب عنوان شناخته شده توضیح المسائل را برگزیده‌ام. زیرا تمام کتاب به توضیح مسائلی در رشته همین پرسش اساسی اختصاص یافته که بسیار از آنها در هزار ساله گذشته بی جواب مانده است. البته نه از این بابت که پاسخی برای آنها نبوده و یا پاسخگوی برای آنها نبوده است. بلکه تنها بدین جهت که همواره چماق تکفیر، برای خاموش کردن هر صدائی در برابر بانگ "وا اسلاما" بلند بوده است

تصور مکنید در انتخاب این عنوان حقی از آیت‌الله العظمی موسوی خمینی مولف توضیح المسائل معروف سلب شده باشد. زیرا این عنوان، عنوانی رایج است که پیش از ایشان نیز بر رسالات متعدد دیگری از عصر صفویه تا امروز نهاده شده است و بنابر این حق مولف ندارد.

این نکته را نیز باید متذکر شوم که هر چند این کتاب را برای عموم هم میهنانم نوشته‌ام، ولی خواندن آن را به پیروان مکتب "تعصب" توصیه نمی‌کنم. زیرا آنها درست به همان مکتبی تعلق دارند، که این کتاب بمنظور افشاگری رازهای نهفته آن نوشته شده است. اینها فقط مغزشوئی‌شدگان امروزی مکتب روحانیت مبارز نیستند، و فقط وارثان نسلهای مغزشوئی گذشته این مکتب نیز نیستند، نمایندگان طبقه خاصی از جامعه بشری هستند که در همه ادوار تاریخ جهان در همه سرزمینها و همه جوامع بخصوص در همه دستگاه‌های مذهبی جهان وجود داشته‌اند و سراسر تاریخ را نیز از خاطرات فجایع خودآکنده‌اند، چه در مصر و کلده و آشور و یونان و رم، چه در ایران زرتشتی و آخوندان مزدکی‌کش آن، چه در کشتارهای مذهبی سلطان محمود غزنوی و تیمور و مبارزالدین، چه در سربریدنهای بیدریغ ودسته جمعی سلاطین عثمانی و صفوی

چه در قرون شوم تفتیش عقاید جهان مسیحیت و کشتار وحشیانه و قتل عام خونین سن پارتلمی، چه در ترورهای عقیدتی و بدنی ترکمادا و لویولا و کالون و ساونارولا، چه در پروگرام‌های ضد یهود روسیه و ارمنی‌کشی‌های عثمانیان، چه در کشتارهای انقلاب فرانسه، و چه در بابی‌کشی‌ها و بهائی‌کشی‌های ایران، چه در کشتارهای "صنعتی" شده "اس‌اس"های هیتلری و کوره‌های آدمسوزی آنان، چه در قتل‌عام اردوگاههای صبرا و شاتیلا، چه در کشتارها و شکنجه‌های چهار ساله "حکومت الله در روی زمین"...

تاریخ دنیا، قبل از هر چیز، تاریخ بیرحمی‌ها و ستمگریها است. ولی در میان همه این فجایع، بیرحمانه‌ترین و ستمگرانه‌ترین آنها، فجایعی است که زیر لوای تعصبات مذهبی صورت گرفته است. زیرا در آنجا که دیگران این فجایع را تنها با اتکاء به قانون زور در قالب اصیل آن یا در قالب قوانین "متمدن شده" استعمار یا استثمار انجام داده‌اند، تعصبِ مذهبی، آنها را بنام "خدا" انجام داده، و در راه خدا بندگان او را کشته، یا شقه کرده، یا زنده در آتش سوزانده، یا در سیاهچالها شکنجه داده، یا از بالای صخره‌ها پائین انداخته، یا بسادگی قتل‌عام کرده، وبعدها هم نماینده عالیقدر خدا برای ادای گزارش بحضور رئیس خود به معبد یا کنیسه یا کلیسا یا مسجد رفته است.

متعصب "حزب الله" نیز مثل هر متعصب دیگری، از هر مذهب دیگری یا از هر عقیده سیاسی قشری وشبه مذهبی دیگری، فردی جدا از پیشینیان خود و تابع قانون حزب‌اللهی‌های گذشته نیست. برای او فقط يك خدا وجود دارد و يك روح خدا. همانطور که برای اس‌اس هیتلری فقط يك نژاد برتر وجود داشت و يك پیشوای برتر. و از دیدگاه او این رهبران مافوق بشری، حقیقت مطلق را در انحصار خود دارند و "امت" وظیفه‌ای ندارد جز آنکه به فرمان آنها بکشند و بسوزاند و چماق بکشد و گاهی هم چهره مبارکشان را در ماه ببیند و متاسفانه بعضی اوقات هم خودش شهید بشود.

بدین جهت است که خواندن این کتاب را به این دسته از ایرانیان توصیه نمی‌کنم. زیرا که بهرحال اگر هم آنرا بخوانند، شرعا اختیار تشخیص ندارند تا در باره آن فکری و قضاوتی بکنند. اینها بهر حال سهمی در بنیانگذاری ایران

فردا نخواهند داشت، زیرا این وظیفه را به نحو اکمل در ویرانگری ایران امروز انجام داده‌اند.

*　　　*　　　*

برای تالیف این کتاب احتیاج به گردآوری طبقه‌بندی و تنظیم مطالب بسیار بود، زیرا اصل بر این بود که کوچکترین مطلب و اشاره غیرمستندی در آن وجود نداشته باشد. و اینکار نیاز به بررسی صدها کتاب و رساله وتحقیق و مراجعه به نشریات فراوان ایرانی وخارجی داشت که کار سه ساله اخیر من بود. زیرا یادداشتهای گذشته من بیشتر در زمینه فرهنگ باستانی ایران بود واین یادداشتها نیازهای کتاب حاضر را برآورده نمی‌کرد. بدین جهت منابع تازه‌ای مورد مطالعه و بررسی من قرار گرفت که در درجه اول آثار معتبر فقه و حدیث بود که در طول هزار سال گذشته از "اصول کافی" کلینی در آغاز قرن چهارم هجری گرفته تا "تحریرالوسیله" خمینی در پایان قرن چهاردهم توسط "اعاظم" رجال دین تالیف شده و مبنای کار مومنین قرار گرفته است.

بررسی این کتابها و رسالات، که من نیز مانند بسیاری از شما آشنائی قبلی کاملی با آنها نداشتم، برایم روشن کرد که آن قداستی که در درازای قرون بدست خود این اعاظم راستین یا دروغین مکتب دین، با استفاده از عربی بودن متن غالب این آثار و عدم دسترسی عمومی بدانها و نقل انحصاری مطالبشان توسط افراد همین مکتب برای آنها بوجود آمده است، فریب بزرگی بیش نیست. و تقریبا تمام این کتب احادیث و احکام، با همه تقدسی که برای آنها قائل شده‌اند، مجموعه‌ای است ازمطالب غالبا جعلی، ضد و نقیض، بی پایه، سخیف، نامعقول، احمقانه و گاه حتی نیز خلاف متون صریح قرآنی که متاسفانه همه آنها با کمال بی‌پروائی و گاه واقعا وقیحانه، به خداو به پیغمبر و امامان نسبت داده شده است. تا آنجا که خود من به سابقه ممتدِ سر و کار داشتن با ادبیات و مسائل تاریخی فرهنگی، با نوشته‌های مذهبی و غیرمذهبی جهان آشنائی دارم، می‌توام با اطمینان بگویم که در تمام نوشته‌های مذهبی جهان، نمونه‌ای سخیف‌تر و احمقانه‌تر از آنچه در طول بیش از ده قرن از جانب این مدعیان دین به جامعه تشیع عرضه شده است، وجود ندارد. و نمونه‌ای نیز وجود ندارد که کلیدداران آئین دیگری تا بدین اندازه به مراجع مقدس يك دین دروغ وافترا بسته باشند. اگر

مورد مشخصی را خواسته باشید، می‌توانم بگویم که فی المثل در تمام کتب مذهبی جهان کتابی که از حیث ابتذال قابل مقایسه با "بحارالانوار" باشد وجود ندارد.

با خواندن نمونه‌هائی از متون روشن همین آثار عظیمه و جلیله، شما نیز به آسانی درخواهید یافت که بزرگوارانی که فرهنگ مکتب آخوند را بر اساس این قبیل احادیث و احکام بنیاد نهاده‌اند، هر قدر هم که آیةالعظمی و غیرعظمی، ثقةالاسلام، شیخ‌الاسلام، حجةالاسلام، عمودالاسلام، مجدالاسلام، سیدالعلما، بحرالعلوم، اقیانوس‌العلوم، اعظم المحدثین، خلاصةالمتقدمین، زبدةالمتاخرین، افقه‌الفقها، اعلم العلما و...و... باشند، بجای راویان امانتدار احکام خدا و پیغمبر و امامان، غالبا جاعلانی بیش نبوده‌اند و درخواهید یافت که دینداری این بزرگواران نیز فقط "دکانداری دین" بوده است.

این ادعائی است که طبعا احتیاج به ارائه دلایل و مدارك قاطع دارد و یکی از هدفهای کتاب حاضر، ارائه همین دلایل و همین مدارك است.

*　　　　*　　　　*

با توجه به اینکه مکتب آخوند همواره خودش را مترادف با "اسلام" شمرده و هر جسارتی را به مشروعیت خود، جسارت به مقدسات دین محسوب می‌داشته است، می‌توانم احتمال دهم که اگر بنا باشد وابستگان راستین یا مصلحتی این مکتب، در مورد این کتاب واکنشی نشان دهند، این واکنش نه تنها دوستانه نخواهد بود، بیطرفانه هم نخواهد بود و اگر جای ایرادی به اصالت متون منقول در آن نباشد، این ایراد را در خود مولف خواهند یافت و کشف خواهند کرد که این کار از روحیه طاغوتی، کفر والحاد، مزدوری استعمار، یا خدمتگزاری صهیونیسم سرچشمه می‌گیرد

بجای هر توضیحی، توجه همه مومنین "مکتبی" متعصب و معتقد را به این سخن معروف منتسب به پیامبر اسلام جلب می‌کنم که: "اقبل الحق ممن اتاك به من صغیرا و کبیر وان کان بغیضا بعیدا وارد والباطل علی من جائك به من صغیرا و کبیر وان کان حبیبا قریبا" (سخن درست را از هر که شنیدی بپذیر،

اگر چه دشمن و بیگانه باشد، و سخن نادرست را از هر که شنیدی نپذیر، اگر چه دوست و نزدیك باشد)

واگر هم این سخن برایشان کفایت نکند، این گفته آیةالعظمی نایب امام زمان و فقیه ولی عصر نیز در نقل قول از همین رسول اکرم بر آن اضافه می‌کنم که: "انظر الی ماقال ولاتنظر الی من قال" (ببین چه میگوید نبین که می‌گوید)[۱] و فکر می‌کنم که این دیگر بر ایشان حجت خواهد بود، زیرا که این فقط گفته خدا یا پیغمبر نیست، گفته "امام" نیز هست.

* * *

چهار سال پیش، زلزله‌ای ویرانگر بنیاد سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را بلرزه افکند. نظامی که این جامعه، در کشاکش قرون، با بهره گیری از تجارب نیك و بد تاریخ خود برای خویش بوجود آورده بود، بکلی درهم ریخت و نظام ناشناخته‌ای که بعدا "اولین حکومت الله در روی زمین" لقب گرفت بجای آن آمد. جهش بلند پروازانه جامعه ایرانی در نیمه راه از نفس افتاد و حرکت شتاب‌آمیز این جامعه بسوی آینده، جای خود را به حرکتی بهمان شتاب آمیز در بازگشت به گذشته داد. آزمایشی که شرایط مساعد ملی و بین‌المللی فقط یك بار می‌توانست امکان آنرا به این کشور بدهد، و داده بود، بصورتی دردناك شکست خورد و در همان موقع، با آینده‌نگری خاص، پیشگوئی شد که "ایران دیگر این درس را آموخته که برای همیشه رویای تمدن بزرگ را فراموش کندو به داشتن مقامی همپایه کشور همجوارش افغانستان اکتفا نماید."[۲]

عوامل پدیدآورنده این فاجعه، مختلف و متنوع بود. بعضی تاکید کرده‌اند و می‌کنند که این عوامل صرفا جنبه داخلی داشت، بعضی دیگر آنها را صرفا خارجی دانسته و می‌دانند. واقعیت این است که این عوامل، ترکیبی از این هر دو بود. زیرا برای موفقیت کامل این آزمایش ویرانگری، هر دوی آنها لازم و ملزوم یکدیگر بودند.

۱- آیت الله خمینی خطاب رئیسه سپاه پاسداران انقلاب اسلامي، جماران، ۲۲ آذرماه ۱۳۵۹
۲- بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سي، برنامه جام جهان نما، ۸ دسامبر ۱۹۷۸

نظر من در اینجا تحلیل سیاسی وقایعی که گذشته نیست. این کار تاکنون توسط پژوهندگان متعدد ایرانی و خارجی انجام گرفته است وباز هم انجام خواهد گرفت. واگر هم من خود بخواهم در چنین تحلیلی از دیدگاه خویش شرکت کنم، جای آن کتاب دیگری است. بدین جهت در اینجا، فقط آن نکاتی را یاد آوری می‌کنم که اشاره بدانها برای نتیجه‌گیری بعدی لازم است.

عوامل بنیادی این دگرگونی، مسلما در داخل خود اجتماع ایران بود، و این واقعیت را رئیس وقت کشور نیز انکار نکرد. قسمتی از این عوامل به دستگاه حکومت مربوط بود، و قسمتی دیگر نتیجه اجتناب‌ناپذیر تحولات سریع و غیرمنتظره اقتصادی واجتماعی جامعه بود که ترکیب آنها، خواه ناخواه وضعی انفجاری پدید آورده بود.

با اینهمه این وضع به تنهائی کافی برای بروز انفجار نبود. زیرا نظیر آن و بمراتب جدی‌تر از آن در بسیار از دیگر جوامع جهان امروز نیز وجود داشته، بی آنکه منجر به انفجاری شده باشد. برای وقوع انفجار کبریتی هم لازم بود واین کبیرت در خارج از مرزهای ایران کشیده شد.

در قمار سرنوشت با آینده کشوری پیشرو و بلند پرواز بنام ایران، نیروهای مختلفی از جبهه زر واز جبهه زور شرکت جستند و سرمایه گذاری کردند. "خواهران نفتی" معروف، به عنوان گردانندگان یکی از بزرگترین کارتل‌های جهان، سرمایه گذار اصلی قمار بودند. دولت سابقا فخیمه بریتانیای کبیر، و "عموسام" فخیمه کنونی، به نوبه خود در سرمایه‌گذاری شرکت جستند و اندکی بعد "تراست" ضد سرمایه‌داری "رفقا" نیز بدانها پیوست. و موفقیت این قمار چند ملیتی وقتی بیمه شد که سازمانی بنام "موساد" هم سهم موثر خود را در آن به عهده گرفت. شاید بعدها برای خیلی از کنجکاوان روشن شود که تضمین کننده اصلی انفجار، نقش تخریبی همین سازمان در داخله ایران، بصورت گرداننده واقعی دستگاه امنیتی وقت بود، (که ظاهرا هنوز هم هست) ولی به هر حال این واقعیت دیگر از هم اکنون نیز روشن است که در چهار سال گذشته برنده این قمار بزرگ در تمام زمینه های سیاسی و نظامی و اقتصادی همان دولتی است که "موساد" به آن تعلق دارد.

بدین ترتیب عوامل بروز انفجار، هم در داخل و هم در خارج ایران وجود داشتند، و وقتیکه این دو بهم آمیختند، مقدمات وقوع فاجعه از هر جهت آماده شد. ولی قدرمسلم این است که تمام این عوامل، در جبهه داخلی ایران برای تضمین موفقیت خود به سراغ مرجع واحدی رفتند که آخوند نام داشت و از نیروی تخریبی واحدی کمك گرفتند که در کارگاه آخوند ساخته و پرداخته شده بود.

این نیروی تخریبی، سپاه صد هزار نفری تعلیم دیده و آماده بخدمت خود راکه در سرتاسر مملکت، در هر شهر، و هر محله، و هر بازار، و هر روستا، و هر قریه، بصورت سلسله مراتبی، از مجتهدین عظام و علمای اعلام و فقهای کرام و حجةالاسلام‌های فیضیه‌نشین گرفته، تا ملاهای محل، روضه‌خوان‌ها، متولیان، مدرسان، قاریان، دعانویسان، رمالان، مرده‌شوها، که فعالانه مشغول انجام وظایف شرعی بودند، بسیج کرد و بدنبال آنها، نیروی چند میلیون نفری مومنینی را که دست پروردگان هزار ساله همین مکتب بودند، بمیدان آورد.

در همان گیرودار، گروههای متعدد دیگری نیز وارد میدان "انقلاب" شدند که همه آنها در هدف فرریختن نظم موجود همداستان بودند، ولی در خارج از این هدف مشترك هر کدام راه خویش را دنبال می‌کردند و حساب یکایك از آنها نیز این بود که پس از حصول پیروزی آخوند را که طبعا صلاحیت حکومت ندارد، کنار بگذارند وخودشان کارگردان امور شوند. البته در صورت درست درآمدن هر یك از این حسابها، امروز ایران وضعی غیر از این داشت که دارد. یعنی نظم تازه‌ای در آن برقرار می‌شد، که ـ خوب یا بد- بهر حال تعلق به دنیای حاضر داشت. یا رژیم گذشته بصورت مشروطه سلطنتی ادامه می‌یافت، یا حکومتی جمهوری با معیارهای رایج بین‌المللی بجای آن می‌آمد، یا یك دیکتاتوری نظامی دست راستی برقرار میشد، و یا یك رژیم دست چپی افراطی، و در هر کدام از این موارد جامعه ایرانی بهر تقدیر در یکی از رده بندی های شناخته شده جهان امروز قرار می‌گرفت.

ولی بجای همه اینها، در ایران معجزه اصحاب کهف به وقوع پیوست، منتها در جهت عکس آنچه بر گروه خفتگان غار گذشته بود. جامعه‌ای آینده‌نگر در آخرین سالیان قرن بیستم، به خواب خفتگان غار رفت و وقتیکه بیدار شد،

خودش را در نیمه راه عصر جاهلیت یافت. در عصر شتر و نیزه و رجم و تعزیر و مقنعه و تحت الحنك، در عصر بازگشت شیطانهای بزرگ و کوچك به بلاد کفر و بازگشت یزیدها و ابن زیادها و شمرهای ذی‌الجوشن به بلاد اسلام، عصری که در آن غریو جهل و ظلمت قرون، همه صداهای دیگر را خاموش کرد و فقط "آوای وحش" باقی ماند و فریادهای گوشخراش "تا انقلاب مهدی..."!

*　　　　*　　　　*

چنین بود که انقلابی که در آغاز - به حق یا به خطا- همدلیهای فراوانی را در جهان برانگیخته بود، قیام همه جانبه ملتی برای گسستن زنجیرهای کهن بشمار آمده بود، صلای عدالت‌طلبی توده‌های محروم تلقی شده بود، عصیان جهان سوم در برابر برتری‌جوئی ستمگران غرب و شرق و سرآغاز عصری نوین در تاریخ بشریت کهن عنوان گرفته بود، در کوتاه مدتی در برابر دیدگان شگفت زده جهانیان بصورت مجموعه از واپسگرائی‌ها، تعصب‌ها، کینه‌توزیها، زشتی‌ها و حماقت‌ها در آمد که کسی حتی تصور آنرا هم نکرده بود. "روشنفکران" خیالبافی که برای ایشان کلمه انقلاب بهر صورت جاذبه‌ای خاص داشت، این بار خود را با نوع ناشناخته‌ای از انقلاب مواجه دیدند که باهیچ یك از معیارهای آنان جوردرنمی‌آمد. و جامعه‌شناسان تحلیلگر، نمونه خاصی از یك جامعه انقلابی را در برابر خویش یافتند که ممیزات آن، در قاموس هیچ انقلابی ثبت نشده بود. برای اولین بار در تاریخ جهان مردمی انقلاب کرده بودند، نه برای آنکه از راهی میانبر بسوی آینده بروند، بلکه برای اینکه از راهی مستقیم بسوی گذشته بازگردند.

تنها دو سال پس از این انقلاب نوظهور بود که فرانسوا میتران رئیس جمهوری کنونی فرانسه، بعنوان یك صاحبنظر برجسته جهان غرب با تصریح باینکه از دیدگاه یك سوسیالیست معتقد، هرگر نظر مساعدی با رژیم گذشته ایران نداشته و انقلاب را حق مشروع ملت ایران می‌دانسته است، نوشت: "برای نجات این آزمایش دیگر راهی وجود ندارد. هیچ ملتی را نمی‌توان بدین

دلیل کـه خواسـتار آینـده بهتـری بـرای خـودش اسـت، چهـارده قـرن بـه عقـب بـاز گرداند. و خمینی و ملاهای او انقلاب را عوضـی گرفتهاند."[1]

نوجویـان عصـر جدید کـه ایـن انقلاب را قیـام معنویـت در قـرن مـادی مـا تلقی کـرده بودنـد، و در رسانههای گروهـی اعـم از خبرگزاریهـا و مطبوعـات و رادیوها و تلویزیونها، که برای بهرهگیری از جاذبـه چنین انقلابـی، نقش بسیار موثر در ایجاد يك جو مساعد افكارعمومی ایفا کرده بودند، ناگهان خود را بجای يـك "گانـدی" تـازه، بـا يـك هيتلـر يـا اسـتالين تـازه روبـرو يافتنـد. بجـای عصـر آزادیهـای ناشـناخته، بـا دوران شـناخته شـده تفتـیش عقايـد مواجـه شـدند. بجـای سمفونـی "دنیای فردا" خروش ماموتها ماقبل تـاریخ را شـنیدند و دریافتند کـه در آزمایشگاه انقلاب بجای ژاندارك، فرانكشتاین ساخته شده است....

واسلامشناسان بزرگوار نیز که با آنهمه آب و تاب از بیداری اسلام خبر داده بودند، فقط شاهد بیداری "دکانداران اسلام" شدند.

این برخورد خشن رویاها و واقعیتها، مدتی همه آنان را شگفتزده و بعد سـرخورده کـرد. و بعـد ایـن سـرخوردگی تبـدیل بـه نفـرت وانزجـار شـد. و بعـد آنطوریکه عموما اتفاق میافتد، همه اینها جای خود را به بـیتفـاوتی سـپرد. زیـرا در این فاصله حوادث هیجـانانگیـز تـازهتـری در دنیـا اتفـاق افتـاده بـود، کـه خـواه ناخواه يك ماجرای کهنه، آن هم ماجرائی زشت و ناخوشایند را بدست فراموشـی میسپرد.

افکـار عمـومی جهانیـان نیـز بخصـوص در دنیـای غـرب کـه تحـت تـاثیر رسـانههـای گروهـی خـود، "انقـلاب" ایـران را رسـتاخیز آگاهانـه ملتـی در راه پـیریـزی نظـام اجتمـاعی مترقـیتـر وانسـانیتـر پنداشـته بـود، در برخـورد بـا

۱- فرانسوا میتران: اینجا و اکنون Ici et maintenant چاپ پاریس، سال۱۹۸۰

شایان تذکر است که تعبیر بزرگان "انقلاب اسلامي" از مفهوم انقلاب، هم با این تعبیر فرانسوا میتران و هم با تمام تعبیراتی که تاکنون از انقلاب شده است و میشود فرق دارد. و آنان معتقدند که تمام مردم دیگر جهانند که معنی انقلاب را عوضی گرفتهاند. مفهومی کـه جمهوری اسلامی برای انقلاب قائل است، اخیرا توسط یکی از مغزهای متفکر این جمهوری اسلامي، آیتالله محمدی گلپایگانی رئیس دادگاههای شرعی مرکز، چنین خلاصه شده است(روزنامه اطلاعات ۷ مهر ۱۳۶۱):

"انقلاب یعنی برگشت، قرآن هم انقلاب را بـه معنـی بازگشت بـه گذشته معنـی مـیکند. انقلاب اسلامی یعنی بازگشت به حالات اولیه مسلمین، چه در مرثیهخواني، چه در سایر چیزها"

واقعیت‌هائی که بعدا همین رسانه‌های گروهی در دسترس او گذاشتند. با گزارشهای همین مطبوعات و خبرهای همین رادیوها و برنامه‌های خبری همین تلویزیون‌ها اول دچار سرخوردگی "روشنفکران" خود شد. بعد همان نفرت آنها را پیدا کرد. بعد مثل آنها تصمیم گرفت این ماجرای شوم را که زیاده از حد بوی جاهلیت و تعصب و مرگ و ابتذال می‌داد فراموش کند. منطق آگاهانه یا ناآگاهانه او، این بود که کشوری بنام ایران که سابقا کوشش داشت عضوی از اعضای دنیای متمدن بشمار آید - و بهمین جهت دنیای متمدن نیز انحرافات و اشتباهات بزرگ و کوچك او را زیر ذره‌بین قرار داده و بکرّات آنها را به انتقاد واعتراض گرفته بود-، اکنون اصولا از این دنیای متمدن کناره جسته و اعلام کرده است که خودش قوانین آسمانی بهتری دارد که آنها را برای بقیه مردم دنیا نیز تجویز می‌کند. و بهر حال احتیاجی به رعایت قوانین جاری این دنیای متمدن ندارد (اتفاقا همان وقت کتاب سبزی نیز حاوی منتخباتی از "توضیح المسائل" رهبر این انقلاب به غالب زبان‌های زنده جهان غرب انتشار یافت که نمونه‌هائی از این قوانین الهی را به آگاهی مردم جهان می‌رسانید). با این منطق، افکار عمومی دنیای متمدن، حساب ایران انقلاب‌زده را از حساب دنیای خودش جدا کرد و پذیرفت که پرونده این کشور را به بخش قبائل ما قبل تاریخی درون جنگلهای آمازون و یا بومیان "آبریژن" استرالیا بفرستد و دیگر کاری بدآنچه در این سرزمین نفرین‌شده می‌گذرد، نداشته باشد و نق‌زدن‌های گاه و بیگاه کمیته حقوق بشر یا سازمان عفو بین‌المللی را درباره رویدادهای این قبیله ما قبل تاریخی نیز ناشنیده بگیرد.

البته یك فایده جنبی درین ماجرا عاید جهانیان شد و آن ورود کلمه ناشناخته‌ای بنام "آیت‌الله" به صفحات لغتنامه‌ها بود. با این نوآوری، از آن پس به کرّات از "عدالت آیت‌الله‌ها"، "قانون آیت‌الله‌ها"، "منطق آیت‌الله‌ها" و خیلی چیزهای دیگر آیت‌الله‌ها یاد شده ولی درباره اینکه از این عنوان با چه مفهومی یاد شد، بهتر است مستقیما به خودشان مراجعه کنید.

در خارج از دنیای روشنفکران و دنیای افکار عمومی، مراجع بین‌المللی زور و زر نیز با توجه به مصالح و منافع خاص خود دربرداشت‌های قبلی خویش تجدید نظر کردند و خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. اتفاقا خیلی زود

هم پی بردند که این شرایط جدید نه تنها برای آنها ضرری ندارد، بلکه منافع خاص هر کدام از آنها را بیشتر و بهتر از گذشته تامین می‌کند: منافع شرکت‌های بزرگ نفتی را، منافع اقتصادی اسلحه‌فروشان را، منافع منطقه‌ای آمریکا را، منافع اقتصادی وسیاسی شوروی را، منافع مطمئن دولت فخیمه انگلستان را، منافع بازرگانی ژاپن و کشورهای بازار مشترك و ترکیه و هند و بسیاری دیگر را، منافع "نفت مفت" گیری سوریه را و در حدی ایدآل منافع همه جانبه اسرائیل را، و در برابر همه اینها فقط یك بازنده وجود دارد و آن خود ملت ایران است. ولی این مسئله‌ای بود داخلی که به هیچ یك از آنها ارتباط نداشت و جدانشان را نیز ناراحت نمی‌کرد.

با اینهمه برای خود ملت ایران، هنوز پرونده به همین سادگی مختومه نشده است. بسیار و بسیار از مردم این کشور چه در داخل و چه در خارج آن، هنوز هم بهت‌زده و سرخورده از خود می‌پرسند: چطور شد که عاقبت کار این از آب در آمد؟

اینها هر کدام، اگر بر مواضع دیگران و انگیزه‌های آنها در جریان "انقلاب" کاملا واقف نباشند، لااقل بر موضعی که خودشان داشته‌اند واقف هستند و میدانند که جزو کدام طبقه بوده‌اند: آنانی که کوشیدند تا از بروز فاجعه مانع شوند و نتوانستند؟ یا کسانی که با داشتن هدف معینی در این ماجرا شرکت جستند تا در موقع مقتضی بنفع خود از آن بهره‌برداری کنند؟ یا آنهائی که واقعا می‌پنداشتند با درهم شکستن نظم موجود همه نابرابری‌ها و محرومیت‌ها را از میان خواهند برد و آن دنیای روحانی "نان و صلوات" را که به ایشان وعده داده شده بود، بجای آن خواهند گذاشت؟ یا جزو آن اکثریت خاموش بودند که در آنروز فقط ناظر حوادث بود و امروز نیز کماکان ناظر حوادث است؟

البته یك دسته دیگر هم بودند، که نمی‌توان در این طبقه بندی جائی بدآنها داد اینان "آخوند پروردگان" سنتی جامعه ایرانی بودند که بر حسب وظیفه شرعی خود اصولا حق تشخیص و قضاوت نداشتند و فقط "مقام اجتهاد" بود که برایشان فکر می‌کرد و برای آنها تصمیم می‌گرفت واین مقام تصمیم مقتضی را برای آنها گرفته بود.

و همه این گروه‌های مختلف، با طرز فکرهای مختلف با هدف‌های مختلف اجزای مبارز یا غیر مبارز و موثر یا غیر موثر این "انقلاب" بودند ولی همه آنهائی هم که برهم خوردن نظام موجود را بهر قیمت خواستار بودند بعدا در این باره اشتراك نظر یافتند که مطلقا آن چیزی را نخواسته بودند که امروز تحقق یافته است. هیچ یك از آنها، جزو مغزشوئی‌شدگان سنتی مکتب آخوند، هزگر احساس نکرده بودند که بخاطر "اسلام" به میدان آمده‌اند. زیرا هرگز احساس نکرده بود که این اسلام بخطر افتاده باشد. شاید نفوذ مطلقه آخوند در شئون مملکت بخطر افتاده بود، ولی اسلام هزار و چهارصد ساله پدربزرگان و مادربزرگان آنها، اسلام پدران و مادران آنها، واسلام خود آنها هیچ وقت بخطر نیافتاده بود. هیچکدامشان نیز خوابنما نشده بودند که یك سید نورانی به آنها چنین هشداری را داده باشد. اکثریت قریب به اتفاق اینان فقط خواستار از میان بردن نابرابری‌ها ومحرومیت‌ها بودند. دسته کمتری حکومت قانون و دموکراسی را می‌خواستند و دسته‌ای هم از "چپ رو"ها درجات مختلف خواستار استقرار نظامی غیر نظام جهان سرمایه‌داری در ایران بودند. درعین حال نوجوانانی نیز وجود داشتند که فقط برای قهرمان شدن وارد میدان "بزن بزن" شده بودند و البته در همه این صفوف، کسانی سر نخ‌ها را در دست داشتند، که در موقع لزوم آنها را به هر سو که می‌بایست بکشند می‌کشیدند. ولی این عوامل در هر انقلابی، هر شورشی، هر بلوائی وجود داشته‌اند و دارند و حساب توده‌هائی که صادقانه وساده‌لوحانه به میدان می‌آیند، از حساب آنها جدا است.

هیچکدام از این صفوف مختلفی که در سقوط نظم موجود شرکت جستند نه پیش‌بینی روی کار آمدن آن نظامی را می‌کردند که روی کار آمد، ونه اصولا چنین چیزی را ممکن می‌دانستند. با این همه در کوتاه مدتی همین نظام واپسگرای تاریك نه تنها استقرار یافت، بلکه با سرکوبی همه صفوف دیگر، و فرستادن کارگردانان آنها به بهشت زهراها یا به زندانها و شکنجه‌گاه‌ها یا به بیرون مرزها، و یا با خاموش کردن صدایشان در کنج خانه‌ها، "حکومت الهی" روضه‌خوانان و مرده‌شویان را در کشور آخوندزده برقرار کرد.

*　　　　*　　　　*

علیرغم تعجبی که ممکن است این تذکر برانگیزد، یك بررسی ساده، اما اصولی در تاریخ اسلامی ایران روشن می‌کند که آنچه در این چهار سال روی داد، کاملا منطبق با واقعیات این تاریخ بود و جریان وقایع اصولا نمی‌توانست غیر از این بشود که شد.

اکنون که با فاصله زمانی نسبتا کافی، می‌توان از دیدگاهی واقع بینانه‌تر بدآنچه روی داد نگریست، خوب روشن می‌شود که از آغاز برای این انقلاب دو راه بیشتر وجود نداشت: یا بدون دخالت آخوند و خیل عظیم پیروان او انجام گیرد، که در آنصورت این آزمایش حتی با همبستگی تمام صفوف گروههای دیگر محکوم به شکست بود، زیرا هیچ یك ازین صفوف پایگاهی واقعا توده‌ای نداشت. گروه‌های محدود روشنفکر یا غیر روشنفکر، هر قدر هم آگاه و مطلع باشند، هر قدر هم مبانی استوار فکری داشته باشند، هر قدر هم مصمم و مبارز باشند، احتمالا می‌توانند از راه بند و بستهای قانونی و پارلمانی یا از راه کودتا و یا با دخالت نیروی خارجی زمام کشوری را در دست بگیرند، ولی با انقلاب نمی‌توانند. انقلاب نیاز به فکر و منطق ندارد، نیاز به شرکت دسته جمعی توده‌ها و تاثیرپذیری آنان در برابر شعارهای قابل درك، و به کارگرانان زبردست دارد نه به شعور و ادراك توده‌ها. و این درست همین کاری است که در ایران بیش از هزار سال که کار تخصصی آخوند است. "انقلاب: اگر بی آخوند وارد میدان می‌شد در مقابل نیروی مسلط و متشکل حاکم محکوم به شکست بود. بالعکس اگر از آخوند کمك می‌گرفت، می‌توانست با بکار گرفتن توده‌های چند میلیون نفری وبکار گرفتن تاکتیکهای آزمایش شده و دیرپای "استحمار" و بهره گیری بیدریغ از عامل تعصبی دینی، و با اتکا به روح عبودیت مطلق مومنین در مقابل مراجع اجتهاد، و با معامله رایج شهادت خریدن وبهشت فروختن توده‌های چند میلیون نفری را به استقبال هر گونه خطر بفرستد و موفقیت انقلاب را تضمین کند.

این واقعیت را سایر انقلابیون از آغاز دریافتند، همانطور که کارگردانان پشت پرده "برون مرزی" پیش از آنان دریافته بودند. ولی این باعث می‌شد که اختیار کار نیز از دست همه آنها بیرون آید ودر دست آخوند بیفتد. ولی این بار آنها این واقعیت را خوب دریافته بودند، زیرا این قانون مشترك از قوانین الواح

عشره آخوند و اولاد موسی را درنیافته بودند که: "آنچه را که بدست آورده‌ای پس نخواهی داد!"

*　　　　　*　　　　　*

روشنفکران ایران در تحلیل های اجتماعی و ایدئولوژیك خود همه چیز را غالبا با شیوه منطق یا دیالکتیك موشکافی کرده بودند. ولی از این نکته اساسی کم و بیش غافل مانده بودند که جامعه ایرانی از نظر اجتماعی، بیش از آنکه به فلات جغرافیائی خود شبیه باشد، به کوه‌های معروف یخ‌های شناور شبیه است که آنچه از آنها دیده می‌شود بسیار کمتر از قسمت نادیده‌ای است که در زیر آب است، واین قسمت پنهان در جامعه ایرانی همان مشخصاتی است که مکتب آخوند شیعه، و نه مکتب تشیع، در طول هزار و صد سال گذشته بدین جامعه داده است. باید درست متوجه بود که قسمت بزرگی از جامعه ایرانی، جامعه‌ای است که از کارگاه آخوند بیرون آمده است، و چنین جامعه‌ای نمی‌تواند تابع قوانین منطقی یا دیالکتیك جوامع سالم یا کمتر بیمار باشد.

برای پیروزی هر تلاشی که در آینده در راه تجدید حیات سیاسی و فرهنگی ایران صورت گیرد، توجه بدین واقعیت ضرورت کامل دارد. زیرا درد جامعه ما، دردی از نوع حاد، آنطور که ممکن است تحلیل‌گران بین‌المللی بپندارند و آنطور که بسیاری از تحلیل‌گران ما می‌پندارند، نیست. دردی مزمن است. تغییر شکل سرطانی این جامعه امروز آغاز نشده است، دیروز هم آغاز نشده بود، هزار و صد سال است که آغاز شده است. برای اکثریت این جامعه، معیارها، ارزشها، دیدگاه‌ها، مطلقا با موازین دنیای امروز و بالطبع با موازین دنیای فردا تطبیق نمی‌کنند. جامعه ما هنوز هم رونوشت جامعه‌ای ست که در عصر صفویه برای جوابگوئی به سیاستهای جنگی داخلی پادشاهان صفوی ساخته شد. ولی امروز دیگر این ساختمان بهیچ صورت، در هیچ مقیاسی، جوابگوی نیازمندیها ومصالح ایران پایان هزاره دوم وآغاز هزاره سوم نیست.

آنچه در جامعه ایرانی در این زمینه در طول هزار و یکصد ساله اخیر روی داد، امری بود که فقط در همین جامعه یعنی در جامعه شیعه می‌توانست روی دهد. ودر هیچ جای دیگر، چه در قلمرو سایر مذاهب و چه در جهان

اسلام غیرشیعه امکان تکرار آن نبود و تکرار هم نشد. علت وجودی آن نیز درست همین ویژگی بود.

در نخستین فصل کتاب حاضر، اجمالا توضیح داده شده است که تشیع چگونه بوجود آمد، و مبانی مذهبی و فکری آن چه بود. و نیز توضیح داده شده است که چگونه در آغاز کار این آئین درونگرا، با ایدئولوژی پیکارجو و سرسخت خود و با مبارزه‌طلبی آشتی‌ناپذیرش با دستگاه فساد و جور خلافت، مبارزه با هر دستگاه حاکم را برنامه بنیادی کار خود قرارداده بود.

بر منبای همین آشتی‌ناپذیری، چنین آئینی محکوم بدین بود که یا بصورت نهضتی ژرف و جوشان همچنان براه خود رود و مکتبی "انسان ساز" شود، یا به دلیل ضد حکومتی بودن اصولی خود، در دامن کسانی بیفتد که خویش را در برابر حکومت غاصب، دستگاه حق و وکلای تام‌الاختیار خدا اعلام کنند و روحانیت را جانشین حکومت سازند. و از این راه خود حکومتی دیگر با همه معایب و مفاسد آن بوجود آورند، باضافه فساد بهره‌گیری از نام خدا و دین، که برای حکومتهای غیرروحانی مقدور نیست.

متاسفانه دقیقا همینطور هم شد. و چنین بود که از آغاز قرن چهارم هجری، یعنی بلافاصله پس از پایان عصر امامان زنده، توطئه‌ای بزرگ، بزرگترین توطئه تاریخ ایران و شاید هم درازعمرترین توطئه تاریخ جهان، در عالم تشیع آغاز شد و این توطئه‌ای است که تا بامروز یعنی نخستین سالیان قرن پانزده هجری همچنان ادامه یافته است.

* * *

توطئه بزرگ از هنگام درگذشت حسن بن علی ملقب به امام عسگری امام یازدهم آغاز شد. زیرا با وفات او برای نخستین بار در دوران ۲۳۰ ساله امامان، دیگر امام زنده‌ای در صحنه حضور نداشت تا برای طرح مشکلات و حل مسائل مذهبی بدو مراجعه و کسب تکلیف شود. در دوران غیبت صغرای امام دوازدهم این راه حل میانه پیدا شد، که جوابگوئی مسائل از راه نمایندگان امام که ابواب یا وکلا نامیده می‌شدند انجام گیرد. ولی پس از آغاز غیبت کبری عمر رسالت این ابواب چهارگانه نیز پایان یافت، و چون اصول تشیع صراحت داشت که هیچ حکم یا فتوائی قابل قبول نیست، مگر آنکه از پیغمبر یا ائمه رسیده

باشد، چاره منحصر به این شد که در هر مورد معلوم شود امامان در آن باره چه گفته‌اند.

این کار، کار جماعت محدثان اعلام شد، که راوی احادیث پیغمبر و امامان بودند. زیرا خود همین محدثان به مومنین اطلاع داده بودند که امام دوازدهم، در آخرین توقیع خویش ضمن اعلام خبر آغاز غیبت کبرای خود گفته است:

"در حوادث به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجتهای منند بر شما، چنانچه من حجت خدا بر آنانم." [۱]

و از همانوقت از این حدیث، همان نتیجه‌گیری شد که هزار سال بعد توسط آیت‌الله خمینی شده است:

"... پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام، آنست که در تمام امورش رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند. چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است. و جانشین امام، جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است. رد او رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا شرك به خداست." [۲]

کار، کاری بنیادی بود. هم انجام يك وظیفه شرعی بود. زیرا مومنین را از بی‌تکلیفی نجات می‌داد، هم اجر دنیوی داشت، زیرا این انجام وظیفه شرعی مقام دنیائی مسئولان آن را تامین می‌کرد در ضمن تکلیف وجوه شرعیه، سهم امام، خمس و زکات و ردمظالم، وجوه بریه، اوقاف، نذورات، وجوه میت و غیره نیز معلوم می‌شد.

روشن شدن این موضوع بخصوص ضرورت کامل داشت، زیرا در این مورد روحانی شیعه نمی‌توانست مانند همکار سنی خود از دستگاه خلافت انتظاری داشته باشد، یعنی خود را جزئی از آن دستگاه بداند و دریافت حقوق ومستمری را حق قانونی و مشروع خویش تلقی کند. تشیع اصولا در جهت مخالفت با دستگاه حاکم پی ریزی شده بود و راهی که برای روحانیت شیعه

۱- صادق هدایت از راه شوخي، موقعیکه در نقل شاهدی از بزرگان ادب گذشته ایران در تائید یکی از مطالب خود "گیر می‌کرد"، شعری از خودش می‌ساخت و در توضیح آن می‌نوشت: "چنانکه خود گفته‌ایم".

۲- كشف الاسرار صفحه ۳۲۶

وجود داشت، راه دولت نبود، راه خود مردم بود، یا از طریق پیوستن واقعی بدانها یا از طریق بهره گیری از آنها. از همانوقت بود که این روحانیت شیعه به دو شعبه مجزا تقسیم شد: یکدسته از افراد آن در راه دین باقی ماندند و یکدسته دیگر راه "دکانداری دین" را برگزیدند.

دسته اول اقلیت بودند و دسته دوم اکثریت شدند. و به همت همین اکثریت بود که سنگ بنای بزرگترین بازار سوداگری تاریخ ایران نهاده شد و مکتبی بنام "مکتب آخوند" پا به صحنه اجتماع و سیاست ایران نهاد. "آخوند" اصطلاح پرمعنی و گویائی بود که بعدها توسط خود مردم ایران برای وابستگان بدین بازار و یا در هر مقام از سلسله مراتب این مکتب که بودند، بکار رفت و درك مفهوم ضمنی آن جز برای خود ایرانیان بسیار دشوار است.

پیش از آنکه به سایر مطالب پرداخته شود، تذکر این واقعیت ضروری است که از همان آغاز کار حساب این دکانداران دین، از حساب دینداران راستین جدا بوده و جدا نیز مانده است. در تمام این دوران هزار و صد ساله بسیار از مردان دین بودند که در هر شرائطی اصالت و وارستگی روحانی خویش را حفظ کردند. مردان دین بودند و مردان دین ماندند مردان خدا زیستند و مردان خدا مردند و غالبا نامی هم از خود نگذاشتند، زیرا اصولا خودشان در پی نام نبودند. با وجود فراهم بودن شرائطی غالبا مساعد در درازای قرون، اینان نه آیت‌اله العظمی و غیرعظمی، حجت‌الاسلام و المسلمین یا حجت‌الاسلام ساده، ثقة‌الاسلام، شیخ الاسلام، عمودالاسلام، خلاصة‌المتقدمین، زبدة‌المتاخرین، خاتم المجتهدین، اقیانوس العلوم، بحرالعلوم، شیخ المشایخ، اعظم المحدثین شدند و نه خواستند بشوند. زیرا از همان آغاز به این بزرگواران گفته بودند:

ما ز دوست، غیر از دوست، مطلبی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد، بر تـــو باد ارزانی!

با این توضیح، نیازی بدین تذکر نیست که در تمام این کتاب، وقتیکه صحبت از فرهنگ آخوند، از دکانداران دین و از سوداگران ریا می‌شود، مطلقا صحبت از این طبقه مردان خدا و مردان دین نیست. اینان خود انتظار ستایش نداشته‌اند تا ستوده شوند. ایرادی نیز در کارشان نبوده است تا مورد ایراد قرار گیرند. بنابراین جای سخنی هم در باره آنان نیست، جز درودی خاص به خاطره

بسیار از ایشان که در درازای قرون با تکفیر دکانداران بزرگواردین با فجیع‌ترین وضع کشته شدند یا به شکنجه و زندان و تبعید گرفتار آمدند، و فهرست اسامی آنان از صدها و هزارها می‌گذرد.

اما اگر از اینان نام و نشان زیادی باقی نماند، از دکانداران دین آثار بسیار ماند، حتی بیش از آنچه خودشان در آغاز می‌پنداشتند یا می‌خواستند، زیرا اینان در راهی که با خود برگزیدند، تنها نماندند. از همان اول کار، دو شریك و همکار دیگر یافتند که با آنها هدف مشترك بهره‌گیری از توده‌های مردم داشتند: دستگاه حکومت مرکزی با ملوك‌الطوایفی که زور داشت و با اتکا بدان به شیوه استبدادی عمل می‌کرد، و دستگاه "بازار" که پول داشت و با اتکاء بدان به راه "استثمار" می‌رفت. دستگاه "روحانیت" نه زور داشت نه پول، ولی از امکانات فراوان برای نفوذ در روح و فکر توده‌ها برخوردار بود، بدین جهت راه سومی را برای خود برگزید که بعدها کلمه "استحمار" برای آن وضع شد.[1]

به حکم واقع‌بینی، از همان آغاز کار، میان این نیروهای سه گانه که اشتراك هدف داشتند، ائتلافی"مقدس" برقرار شد که در تمام دوران بعد از آن باقی ماند و مخالفت اصولی تشیع با دستگاه حکومت، نیز خللی عملی بدین همکاری "واقع‌بینانه" وارد نیاورد. منتها در ادوار مختلف و بر اساس شرایط و امکانات سیاسی و اجتماعی مختلف، گاه این دو دستگاه حکومت و روحانیت بر سر تثبیت اولویت به زورآزمایی پرداختند و گاه آشکارا دست در دست یکدیگر دادند. ولی در همکاری نزدیك روحانیت و بازار هیچوقت خللی عارض نشد، و استثمار و استحمار در تمام شرایط صمیمانه در کنار هم ماندند، حتی بعد از آنکه در قرن نوزدهم شریك تازه‌ای بنام استعمار پا به میدان این ائتلاف گذاشت.

*　　　*　　　*

مکتب سوداگران دین، علت وجودی خود را بر این قرار داده بود که این مکتب همان "راوی حدیث" است که با توقیع امام دوازدهم به وکالت بلاعزل و تام‌الاختیار او منصوب شده است. در نتیجه حسن اجرای این رسالت، نیاز به

۱- ظاهرا این اصطلاح توسط دکتر علی شریعتی وضع شده و برای اولین بار وی آنرا در کتاب "با مخاطبهای آشنا" بکار برده است. احتیاج به تذکر ندارد که این کلمه معنی "تبدیل آدم به الاغ" را دارد، که مفهوم شدیدتری از همان اصطلاح رایج "خر کردن" است.

منبع سرشاری از حدیث داشت که جوابگوی نیازهای همه مومنین یا "مشتریان" دکان دین باشد.

اشکال در این بود که با توجه به فراوانی مسائل کلی و جزئی مومنین، حدیث کافی برای پاسخگویی به همه آنها وجود نداشت یا آنکه وجود داشت، و در دسترس نبود. ولی مشتری نمی‌خواست بدلیل این "جور نبودن" جنس دست خالی باز گردد. می‌بایست برایش راه چاره‌ای پیدا شود و زود هم این راه پیدا شد: یك راوی بزرگوار، از یك راوی بزرگوار دیگر، و او از راوی بزرگوار سومی، و او از راوی بزرگوار چهارمی، می‌شنید یا می‌توانست شنیده باشد که فلان امام، در فلان مورد مشابه، فلان مطلب را فرموده، یا فلان توصیه را کرده یا فلان عمل را انجام داده است. مومن هم بر این مبنای کلی که در صحت گفته راویان بزرگوار تردید جایز نیست، طبیعتا موظف به پذیرفتن آنچه بود، که به وی گفته می‌شد.

درباره تاریخچه حدیث سازی و حدیث پردازی، در فصل نخستین این کتاب به تفصیل صحبت شده است و نمی‌خواهم در اینجا مطالب آنرا تکرار کنم. بطور خلاصه می‌توان گفت که از آن هنگام که دین‌داری بدل به دین‌فروشی شد، بازار حدیث نیز بقدری گرم شد که از اطراف مثل مور و ملخ بدین سودای پر منفعت و کم زحمت روی آوردند.

این موضوع نیز در جای خود توضیح داده شده است که چرا در این زمینه بین محدثان سنی و محدثان شیعه تفاوتی اساسی وجود داشت که دسته اخیر را خیلی بیشتر از دسته اول نقل احادیث و در صورت لزوم به جعل آنها راغب می‌کرد.

بهر حال، نتیجه این شد که در "دکان دین" تعداد احادیثی که بصورت کالاهای آماده فروش به جماعت مومنان عرضه شد، در کوتاه مدتی از ۱۷ حدیث مسلم که اندکی پس از درگذشت پیغمبر، توسط ابوحنیفه معروف مشخص شده بود، به هزار و بعد به ده هزار و بعد به صد هزار، و بعد به ششصد هزار، و پس از آن به یك میلیون، و سپس به دو میلیون، و در زمان ملا محمد باقر مجلسی مولف کتاب مستطاب "بحارالانوار" سر به دو میلیون و چهارصد هزار زد، که چنانکه خود آن بزرگوار در مقدمه کتاب دیگرش بنام "حلیة المتقین"

تصریح کرده: "این احادیث از طریق ائمه طاهرین سلام‌اله علیهم به اساتید معتبره به این "قلیل البضاعه" رسیده است."

از امام جعفر صادق بتنهایی بیش از سیصد هزار حدیث توسط محدثان بزرگوار روایت شد که جز اندکی از آنها، ما بقی یا کاملا ضد و نقیض با یکدیگر، یا متناقض با احادیث پیغمبر و سایر ائمه، یا خلاف بدیهیات، یا مخالف واقعیات علمی و عملی، یا حتی خلاف متون صریح قرآن، و یا چنان مبتذل و سخیف و گاه نیز رکیکند که باور کردن اینکه چنین مطالبی را حتی یك دیوانه تیمارستان گفته باشد دشوار است، و شما در همین کتاب چند صد نمونه از این چند هزار حدیث را با ذکر منابع آنها خواهید خواند.

وقتیکه این روایات را (با آنکه هر کدام از آنها سلسله‌ای از راویان معتبر پشتوانه خود دارند) می‌خوانید، احتمالا این سوال برایتان مطرح می‌شود که به فرض هم حدیث‌پرداز بزرگوار در ضمیر باطن خود به اصالت امام و مقام امامت اعتقاد نداشته است، بفرض هم که به خود پیغمبر و رسالت او اعتقاد نداشته است، بفرض هم که اصولا به خداوند نیز اعتقاد نداشته است تا نگرانی از عاقبت اخروی این گناه خود داشته باشد، اما بهر حال نمی‌توانسته است منکر این واقعیت محسوس شود و یا آنرا نادیده بگیرد که همه این امامها وراث خانوادگی پیغمبر اسلام و روسای شاخص‌ترین خاندان جهان اسلام، آنهم در دوران اوج قدرت و شکوه این دنیای اسلامی بوده‌اند، و مقام و پیشوایی روحانی و مرجعیت مذهبی آنها بر توده‌های مسلمانان شیعه ایجاب می‌کرده است که حتی اگر خودشان هم نخواسته باشند، در محیط علم و کتاب و درس و بحث پرورش یابند. بخصوص امام جعفر صادق که حتی بگواهی دشمنان او از بهترین علمای الهیات و فقه و حکمت عصر خود بود، به حدی که مالك ابن انس بنیانگذار مکتب مالکی و یکی از ائمه چهارگانه تسنن، که طبعا ارادتی به تشیع نداشته، درباره او می‌گوید: "بالاتر از جعفر بن محمد از جهت علم و فضل و عبادت، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به فکر کسی رسیده است."[۱]

در اینصورت چگونه می‌توان پذیرفت که چنین کسی، حتی اگر امام معصوم هم نباشد، حتی اگر در مقامی بلند از فضل و دانش نیز نباشد، حتی اگر

۱- نقل از "مناقب" شهر آشوب

سطح فکری بالاتر از یك طلبه فیضیه هم نداشته باشد، در "حدیث معتبر" گفته باشد که: "نعلین سیاه مپوشید که ذکرتان را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و آلت را سخت می‌کند!"

بدیهی است جعل چنین روایاتی از امام صادق کمکی به تجلیل امامت یا اعلمیت او نمی‌کرده است. ولی هدف حدیث‌پرداز هم این نبوده است. آنچه او می‌خواسته، جوری جنس "دکان" بوده است، و مشتری‌پسندبودن جنس و به تجربه می‌دانسته است که جنسی که بدرد زیاد کردن قوت جماع بخورد، جنس مرغوب و پرفروشی است.

بزرگان مکتب دین، رضوان الله علیهم اجمعین، از همان اول خودشان متوجه این اشکال شدند. بقول معروف "آنقدر شور بود که خان هم فهمید". بهمین جهت خود آنها نیز به رفع اشکال پرداختند، و این راه حل را پیدا کردند که احادیث را بر حسب نوع آنها تقسیم کنند و چنین استدلال کردند که: "البته بسیاری از احادیث ثقه نیستند، ضعیف است، سلسله روات آن مشخص نشده است، به تواتر نرسیده است، شاذ است، محلل است، مدلس است، منفرد است." باضافه انواع دیگری که در آثار متعدد بزرگان مکتب تشیع بتفضیل مورد بحث قرار گرفته است.

با طبقه‌بندی اجناس دکان به درجات مختلفی از مرغوبیت اشکال کار علی‌الظاهر حل می‌شد، ولی هیچ یك از این اعاظم بزرگوار دین، نخواست یا نتوانست روشن کند که این جاعلین حدیثهای ضعیف و مردود، این روایت‌سازان، این شیادانی که چنین آسان به خدا و پیغمبر او و امامانش دروغ بسته‌اند، چه کسانی بوده‌اند و از کدام طبقه‌ای بوده‌اند؟ عمال ظلمه و کارگزاران دولتی بوده‌اند؟ پیشه ور بوده‌اند؟ کشاورز بوده‌اند؟ لیبرال غرب‌زده و منافق شرق‌زده بوده‌اند؟ یا آنکه همه آنها ثقةالاسلام، حجةالاسلام، شیخ‌الاسلام، عمودالاسلام بوده‌اند؟

طبقه غیر آخوند نه می‌توانست و نه اجازه داشت وارد معقولات شود، بفرض هم که می‌شد، حکم شرعی او را سر جایش می‌نشانید که: فضولی موقوف!

و اگر بـاین ترتیب، همـه این حـدیثسـازیهـا، همـه ایـن دروغبنـدیهـا، منحصرا از جانـب همـان کسانی صـورت گرفتـه باشـد کـه بـه ادعـای خودشـان "حـافظ بیضـه اسلام" و "پاسدار شرع مبین" بـودهانـد و هستند، اصـولا دربـاره اصالت چنین مکتبدارانی چه میتوان گفت؟ و چطور مـیتوان از مطرح شدن این سوال مانع شد که آنهایی که در پناه عمامه و تحت الحنك و یـا عنـوان عـالم و محدث چنین آسان میتوانند خدا و رسول و امامان خویش را دستاویز کسب نـان و آب کنند، با جماعت "مقلدي" کـه چشم و گوش بسته در اختیارشـان باشند چـه خواهد کرد؟

راه توجیـه دیگری کـه اعـاظم مکتب دکانـداران دیـن در مـورد ایـن انبـوه حدیثهای مبتذل یا سخیف یافتند، ایـن بـود کـه بگویند راویـان آنهـا محدثان معتبر نبودهاند، یا کاملا معتبر نبودهاند یا نیمه معتبر بودهاند و بایـد بـرای احادیث واقعا موثق و معتبری که جای حرفی در اصالت آنهـا نباشد بـه کتـب روات درجـه اول مراجعه کنید، و خودشان از این کتب قدر اول چهار کتاب را بنام "اصول کافي" ابوجعفر محمد کلینـی، "من لایحضره الفقیـه" ابـن بابویـه شیخ صدوق، "تهذیب الاحکام" و "استبصار" شیخ طوسی را "کتب اربعه" حدیث شیعه دانستند، و از این کتب اربعه نیز کتاب "اصول کافي" یا "کافی فی علم الدین" را کـه از لحـاظ تاریخ تالیف مقدم بر بقیه است، اعظم آنها شناختند.

ده قرن است کـه "کـافي" همچنـان مقـام خـود را بعنـوان معتبرتـرین اثـر حـدیث جهـان تـشیع حفظ کـرده و مولـف آن "ابوجعفرمحمدبن یعقـوب بـن اسـحق کلیني"، شیخ المشایخ شیعه، شیخ المحدثین، ثقةالاسـلام،"اوثـق و اعـدل و اثبـت و اضـبط" علمـای امامیـه، صـاحب الجـلال فـریقین، لقـب گرفتـه و کتـاب او "قـرآن دوم" و "اجل کتب اسلامي" و "اعظم مصنفات شیعه" و "کتـابی کـه ثـانی آن در عالم تشیع نیامده" شمرده شده است. حتی طبق روایت معروف، خـود امـام زمـان (کـه کـافی در زمـان غیبـت صـغری او تـالیف شـده) شخـصا دربـاره آن گفتـه یـا نوشـته اسـت کـه: "کـافی شـیعیان مـا را کـافی اسـت". و مجلـسی نیـز کـه خـودش "علامه محدثین" لقب دارد، در وصف آن نوشته است که: "کلینی در ترتیب این کتاب از جانب خداوند تبارك و تعالی موید بوده است، وگرنـه یك انسان مخلـوق نمـیتوانـد بـه تنهـایی چنین اثـری را ترتیب دهد". باید افزود کـه کلینـی از نظـر

زمانی نیز اولین مجتهد جامع الشرایط بعد از غیبت امام عصر بود، و در مقام اعلم مجتهدان زمان خود به مرجعیت بر گزیده شد و حتی پس از مرگش کرامات برای او قائل شدند، چنانکه به روایت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید بزرگوار محراب، صد سال پس از وفات او استخوانهایش را تازه یافتند و بچه شیری را هم پهلوی او دیدند.

بر مبنای چنین سوابقی، هزار سال است مکتب "دکانداران دین" کتاب "اصول کافي" را "مفتاح المفاتیح" مشکلات شیعه دانسته و در هر مورد که "حجت قاطع" لازم آمده مومنین را به این کتاب ارجاع کرده است. حتی در عصر خود ما، فقیه اعظم عصر و جانشین همین ثقةالاسلام، آیت‌الله موسوی خمینی، در این زمینه نوشته است که: "علما و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که آن خبر مورد وثوق است یا صحیح است و یا مورد اطمینان نیست. الان ما احادیث کتابی را از هزار سال پیش از این مانند کتاب کافی که بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم، و احوال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد، حق ندارد اخبار چنین کتابی را نپذیرد." [1]

بعد از همه این مقدمات، اگر متن بسیاری از احادیث کتاب کافی عینا برای شما نقل شود و اگر ببینید که همه این احادیث معتبر نقل از همین کتاب معتبر، چقدر سخیف و نامربوط، چقدر مخالف آشکار بدیهیات عقلی و نقلی، چقدر ضد و نقیض و یا در مواردی چقدر کفر آمیز است، چه خواهید گفت؟ و در چنین صورتی درباره سایر کتب "معتبر" احادیث که اهمیتی کمتر از این کتاب دارند چه قضاوت خواهید کرد؟

در کتاب حاضر، من بخصوص به نقل احادیث همین کتاب "اصول کافي" توجه داشته‌ام، بدین منظور که از یك طرف هاله قداستی که به علت عربی بودن متن کتاب و بی‌اطلاعی قسمت اعظم مردم غیرآخوند از مندرجات آن، در طول زمان برای آن ایجاد شده است برکنار رود و شناسایی نزدیکتر آن برای همه ممکن شود، ثانیا این تصور از میان برود که جعل این نوع احادیث

۱ـ کشف الاسرار صفحه ۳۲۷.

فقط یادگار عصر صفوی و سیاست آخوندپرور آن دوره است، و روشن شود که دکان دین از همان آغاز قرن چهارم هجری، یعنی حتی در زمان خود امام مهدی، شروع بکار کرده و دکانداران دین نیز از همان هنگام به کسب و کار پربرکت خود پرداخته‌اند.

در کتاب حاضر چند صد حدیث از میان شانزده هزار حدیث کتاب "کافي" را خواهید یافت که هر کدام از آنها نمونه یکدسته خاص از احادیث این کتاب است. ولی باید متذکر شوم که این حدیثهای نمونه هیچکدام جنبه استثنایی ندارد، و با مروری ساده در اصل کتاب به آسانی دهها و حتی صدها نظیر برای هر یك خواهید یافت.

حدیثی که واقعا جنبه استثنایی دارد[1]، حاوی متن کلمه به کلمه نامه‌ای است که خداوند آنرا شخصا دیکته و انشاء و امضاء کرده و بعد در مکتوب سربسته‌ای گذاشته و با مهر طلای آتش ندیده مهر کرده، سپس توسط جبرئیل برای محمد رسول خدا فرستاده است. این نامه بعدا توسط فاطمه دختر پیغمبر به یکی از دوستان خانوادگی اهداء شده، و بنا به تصریح حدیث لااقل تا زمان حیات امام جعفر صادق در خانواده همین صحابی محفوظ مانده، زیرا راوی حدیث می‌گوید که خودش متن نامه را برای امام صادق قرائت کرده است. قطعا بعد از آن هم این متن توسط هر یك از راویان بعدی کپیه و استنساخ شده زیرا ثقةالاسلام کلینی قریب سیصد سال بعد از وفات حضرت رسول توانسته است آنرا عینا در " کافي" نقل کند (!)

با خواندن چنین حدیثی درباره راویان آن، هر قدر هم ثقةالاسلام و شیخ‌الاسلام باشند، چه قضاوت می‌توان کرد؟ یا با خواندن حدیث دیگری مانند حدیث جابلقا و جابلسا، که آن نیز در همین کتاب کافی آمده، و در آن از قول امام حسن مجتبی از وجود دو شهر در روی زمین یاد شده است که حصار آهنین هر کدام از آنها به طول صد هزار کیلومتر یعنی دو برابر و نیم تمام محیط کره زمین است، و هر یك از آنها حداقل هفت میلیارد نفر جمعیت دارد، و در هر کدام به هفتاد میلیون زبان حرف می‌زنند که معنی آنها را جز امامان حسن و حسین کسی نمی‌فهمد، یا با خواندن حدیث دیگری از همین کتاب کافی

۱- به صفحات ۱٤۹ تا ۱۵۸ مراجعه شود.

در مورد گفتگوی الاغ حضرت محمد با صاحبش در لحظه مرگ آن هر دو، که از ته چاه بنی‌خطمه به عربی فصیح صورت گرفته و طبق این گفتگو که حضرت علی آنرا شخصا شنیده و نقل کرده است، الاغ به رسول اکرم اطلاع می‌دهد که اگر او سید پیغمبران بوده، وی نیز سید الاغان بوده و نسبش از راه اجدادی بزرگوار به همان الاغی می‌رسیده که به کشتی جناب نوح سوار شده است.[1]

وضع قانونی این احادیث کاملا روشن است: ثقةالاسلام کلینی آنها و نظایر فراوان آنها را در سلسله مراتب روایاتی شنیده است که آخر خط آنها به یکی از امامان (غالبا امام جعفر صادق) می‌رسد. بنابراین دو راه توجیه بیشتر برای آنها وجود ندارد: یا راویان معتبر این مطالب را با امانتداری نقل کرده‌اند، و درین صورت لازم می‌آید که این اراجیف را واقعا امام جعفر صادق و سایر ائمه گفته باشند، یا اینکه قابل قبول نیست که یکی امام عالیقدر گوینده چنین تُرهاتی باشد، درین صورت سازنده آنها یا راوی بزرگوار اولی است، یا یکی از راویان بزرگوار دوم و سوم و چهارم، و در تمام این احوال ثقةالاسلام کلینی اگر خودش جاعل دست اول نباشد دست کم شریك جرم جاعلان قبلی است.

موضوع، انحصار به کلینی و کافی ندارد و در همین کتاب حاضر می‌توانید حدیث مفصلی را از شیخ صدوق، ابن بابویه معروف، مولف دومین کتاب از کتب اربعه و موثق‌ترین محدث بعد از کلینی، بخوانید بضمیمه توضیحاتی که "علامه بزرگ، عارف ربانی، خزانه‌دار علم، وضو ساخته چشمه عشق، شهید محراب" آیت‌الله دستغیب شیرازی درباره همان حدیث داده است، و آنوقت به آسانی خواهید دید که این یکی در میدان ابتذال و سخافت دست کمی از هیچیك از آنهای دیگر نمی‌آورد. به آسانی نیز قضاوت خواهید کرد وقتیکه زبدةالمحدثین مکتب آخوند چنین راستگویان بزرگواری باشند غیرزبده‌های آنها چه خواهند بود؟ و از خود خواهید پرسید که اگر اینها خودشان بدآنچه نوشته‌اند باور داشته‌اند، چطور کسانی چنین ضعیف‌العقل می‌توانسته‌اند شیخ المحدثین مکتب تشیع شوند؟ و اگر باور نداشته‌اند باز هم چطور کسانی چنین ریاکار می‌توانسته‌اند شیخ المحدثین مکتب تشیع شوند؟

۱- به صفحات ۱۵۹ و ۱۶۸ مراجعه شود.

ممکن است بت‌هایی هزار سال مورد پرستش بوده باشند، ولی این دلیل بر آن نیست که این بتها اصالت هم داشته‌اند. خدایان مصری را مصریان بیش از سه هزار سال پرستیدند، بت‌های بتکده‌های کلده و آشور و فنیقیه و اعراب جاهلیت نیز قرنها عمر کردند. عمامه داشتن یك بت یا یك بت‌ساز به تنهایی اصالت آنرا تضمین نمی‌کند، خواه این بت در آغاز قرن چهارم هجری ساخته شده باشد و خواه در پایان قرن چهاردهم.

*　　　*　　　*

گفته شد که بسیاری از آن احادیثی که ساخته و پرداخته شده بود ضد و نقیض بود، و گفته شد که با طبقه‌بندی احادیث به محکم و متوسط و ضعیف تا حدی این مشکل توجیه گردید. ولی چنین توجیهی فقط در مورد محدثان درجه دوم و سوم امکان داشت، و در مورد کسانی مثل خود ثقةالاسلام کلینی و دیگر شیوخ درجه اول عالم حدیث، دیگر اشکال از این راه قابل توجیه نبود. برای خود این بزرگواران نیز امکان نداشت که از این راه ضد و نقیض گوئی‌های محدثان قبل از خودشان را توجیه کنند.

در اینجا نیاز به راه‌حل‌های تازه‌ای احساس شد، و این راه‌حل‌ها نیز بدست آمد. آنجا که مربوط به امام بود، از قول خود او گفته شد که اگر مطالبی که ما از رسول‌الله نقل می‌کنیم متناقض باشد، این امر مربوط به ما نیست، خود ایشان بودند که گاه به گاه سخنانشان را عوض می‌کردند. و در تایید این گفته حدیثهای متعدد از راویان مختلف در "کافی" و سایرین نقل شد.[1] وقتی هم که پرسیده شد چرا از یك صحابی پیغمبر سخنان او دو جور روایت شده است، از قول امام گفته شد که اصولا حدیث ناسخ و منسوخ دارد ... و در تایید این گفته نیز حدیثهای متعدد در کافی و کتب دیگر نقل شد.[2] وقتی هم که پرسیدند چرا برخی از پیشگوئیهای خود امام تحقق نیافته است، از قول امام گفته شد که: عجله نکنید، پیشگوئیهای ما سوخت و سوز ندارد، منتها دیر و زود دارد، و

۱- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.
۲- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.

گاهی ممکن است تحقق آنها تا روز قیامت بتاخیر افتد.[1] و باز در تایید این گفته حدیثهای متعدد در کافی و کتابهای دیگر نقل شد.

ولی در پی این مشکل، مشکل باز هم بزرگتری پیش آمد، زیرا بعضی از احادیث بود که گفته شده بود مضمون آنها از راه وحی الهی به یکی از انبیاء الوالعزم رسیده و او آنرا به مردم ابلاغ کرده است، و با این وصف آن امر تحقق نیافته بود. مثلا از قول امام جعفر صادق روایت شده بود که خداوند به عمران پدر مریم وحی کرد به تو پسری می‌بخشم که کوران را بینا کند و مردگان را زنده کند، و او نیز این خبر را به همسرش داده بود، ولی وقتیکه همسرش وضع حمل کرد به جای پسری که منتظرش بود مریم به دنیا آمد.[2] یا آنکه حضرت عیسی به عروسی خبر داده بود که به اراده خداوند در مجلس زناشویی خواهی مرد، ولی او زنده ماند.[3] یا آنکه از امام صادق روایت شده بود که خداوند تصمیم گرفته بود حسین بن علی را در سال ۷۰ هجری مامور فتح عالم و استقرار حکومت عدل در جهان کند، ولی چون حسین را در سال ۶۱ هجری کشتند، او نیز به خشم آمد و این امر را به بعد موکول ساخت.[4] اینجا دیگر موضوع شوخی‌بردار نبود، و احتیاج به راه حل اصولی‌تر داشت خوشبختانه این راه حل نیز بدست آمد، یعنی اعلام شد که در این گونه موارد خود خداوند است که تصمیم خویش را تغییر می‌دهد، منتها این کار در دو مرحله انجام می‌گیرد: در صورت اول این تغییر تصمیم قبلا باطلاع پیغمبران مرسل می‌رسد، و آنها نیز می‌توانند به موقع آنرا به پیروان خود خبر دهند. در صورت دوم، مطلب حتی از خود پیغمبران هم پوشیده می‌ماند، و این امری است که بدان "بداء" می‌گویند، که در توضیح آن، فقیه اعظم آیت‌الله خمینی در رساله مصباح الهدایه خود چنین نوشته است: "اکنون باید حقیقت حدیثی را که در کتاب جامع کافی رسیده است بفهمی، که از طریق شیخ المحدثین ثقةالاسلام کلینی رضوان اله علیه در باب بداء رسیده است، که ابن‌ابی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خدایتعالی را دو گونه علم است: علمی پوشیده و نهان، و

۱- به صفحه ۳۹۳ رجوع شود.
۲- به صفحه ۳۹۳ رجوع شود.
۳- به صفحه ۷۵ رجوع شود.
٤- به صفحه ۷۳ رجوع شود.

آنرا بجز او هیچکس نمی‌داند و این علم است که منشاء بداء است، و علم دیگری که آنرا به فرشتگان و رسولان و پیامبران آموخت، و ما نیز از آن علم برخورداریم و بدان که صحیح نیست که بعضی گفته‌اند که منشاء بداء نه از ناحیه خلق اول است، بلکه فقط از خلق دوم است."

این استدلالهای سفسطه‌آمیز و بی‌محتوا برای چیست؟ برای اینکه مکتب "روحانیت مبارز" حاضر بدین اعتراف نیست که اگر فی‌المثل در حدیث معتبری از قول پیغمبر یا امامی دو خواسته متناقض با یکدیگر به خداوند نسبت داده شده باشد، مفهومش این نیست که واقعا دستگاه الهی روی یك فرمان ازلی خود خط بطلان کشیده، و مفهومش این هم نیست که پیغمبر یا امام نسبت ناروائی به خداوند داده‌اند. مفهوم صاف و ساده‌اش این است که یك یا چند آخوند بزرگوار بنام صحابی، بنام راوی، بنام محدث، به خدا و رسول و امام او دروغ بسته و بعد در توجیه آن درمانده‌اند. البته مفهوم گویاتری نیز در آن نهفته است، و آن این است که آخوند در هر مقامی که باشد، با کوتاه‌بینی و محدود فکری خود نمی‌تواند بفهمد، یا نمی‌خواهد بفهمد که نظم فراگیر آفرینش که میلیاردها کهکشان را با سرعت ثانیه‌ای صد هزار کیلومتر در حرکت دارد، که هر یك از این کهکشانها شامل میلیاردها خورشید است، که وسعت این مجموعه سرسام آور از پانزده میلیارد سال نوری تجاوز می‌کند، که سرعت خود نور ساعتی یك میلیارد کیلومتر است، چنین نظمی نمی‌تواند حتی یك سر سوزن، حتی یك هزارم سر سوزن تغییر یابد، وگرنه در سراسر این دستگاه بیکران سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. شاید هم آخوند بزرگوار خوب توجیه نشده است که این خدا غیر از آن خدایی است که طبق احادیث معتبره، برای پیغمبرش معجون تقویت قوه جماع می‌فرستد و به پیغمبر دیگرش برای دفع بواسیر هلیله و بلیله و ملیله تجویز می‌کند، و مراقب است که کدامیك از لشکریان بنی‌مروان ریش خود را می‌تراشد و سبیلش را تاب می‌دهد تا او را تبدیل به ماهی بی‌فلس کند.[1]

فقیه اعظم آیت‌الله خمینی، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی (۶ خرداد ۱۳۶۰) در معرفی نقش عظیم روحانیون در تدوین فقه و حدیث شیعه اظهار می‌دارد که: "در زمان حضرت صادق سلام اله علیه همین روحانیون

۱ـ به صفحات ۳۵۲ و ۵۳۸ مراجعه شود.

بودند، و در غیبت کبری هم همین روحانیون بودند که احکام اسلام را دست به دست دادند و دسته بندی کردند و آنها را دست به دست و نسل به نسل منتقل کردند تا به ما رسید". ولی خود فقیه اعظم نخواسته است بداند که درست همین‌ها نیز بودند که تا توانستند از قول همین امام صادق و از قول سایر امامان چه قبل از غیبت کبری و چه بخصوص بعد از آن، هر قدر خواستند حدیث ساختند، هر قدر خواستند بدانها تهمت ناروا زدند، و هر قدر خواستند آنانرا پایین آوردند تا رونق دکان خود را بالا برده باشند.

* * *

در این "دکان دین" از همان آغاز کار، خدا و انبیاء اولوالعزم و امامان و معصومان، بصورت کالاهایی در درجات مختلف از مرغوبیت طبقه‌بندی شدند. تازه در این طبقه‌بندی بخلاف آنچه ممکن است انتظار رود، مقام واقعی آنان ملاك مرغوبیت نبود، درجه مشتری‌پسندی آنها ملاك بود. مثلا خود رسول اکرم، جای درجه اولی را در این قیمت‌گذاری نداشت و مانند علی جنسی گرانقیمت ولی کم مصرف تلقی می‌شد. امام حسن، امام محمد باقر، امام محمد تقی، امام علی النقی، امام حسن عسگری، اصلا جنس‌های مرغوب نبودند. امام جعفر صادق نیز بیشتر بصورت عمده‌فروش و تهیه‌کننده و تحویل‌دهنده "جنس جور" مورد توجه بود و خودش کالایی مشتری‌پسند نبود. در عوض امام حسین، امام زین‌العابدین، امام موسی بن جعفر، امام رضا، اجناس خیلی مرغوب به شمار می‌رفتند، و ابوالفضل العباس و علی اکبر و فرزندان مسلم نیز با آنکه امام نبودند جزو اجناس درجه اول قیمت‌گذاری شده بودند.

در دکان دین،که روز به روز پررونق‌تر می‌شد،کالاهای درجه دوم و سومی نیز به فراوانی عرضه شد که کار هر جور مشتری را راه می‌انداخت: صدها نسخه از ائمه، بخصوص از امام جعفر صادق، برای انواع بیماریها موجود بود: آبله ریزه، درد کمر و درد ناف، قراقر شکم، جن‌زدگی، درد بواسیر و شقیقه، درد عورت، باز کردن یبوست، عقرب گزیدگی، اختلال مشاعر و غیره وغیره (که فهرست جامعی از آنها را هم در کتاب مستطاب مفاتیح‌الجنان و هم در صفحات ۴۴۲ و ۴۴۳ کتاب حاضر خواهید یافت). همچنین نسخه‌های

متعددی بـرای مـوردی خـاص کـه ظـاهرا طالبـان فراوانـی چـه در میـان خـود دکانداران دین و چه در میان مشتریان دکان داشت موجود بود: ادویه و اطعمـه و ادعیه نافع برای تقویت قوه مجامعت کـه حتـی نسخه بعضـی از آنهـا مستقیما در عرش الهی نوشته شده بود (برای اینکه تصور جسارتی را در ادای این مطالب نکنید، به حدیث‌های "معتبري" کـه بخصوص توسط علامـه بزرگوار مجلسی، اعظم محدثین، از قول حضرت محمد و حضرت علی و اقلا شش تن از ائمـه و بخصوص از امام جعفر صادق، در بحارالانوار و حلیةالمتقین آمده و تعدادی از آنها بعنوان نمونـه در صفحات ۵۱۲ تـا ۵۱۶ کتـاب حاضـر نقل شـده‌اند مراجعـه فرمائید).

بعضـی کالاهـای دیگر را، دکانداران دین از صـورت قبلـی خودشـان کـه خیلی مشتری‌پسند نبود، درآوردند و بصورتی باب پسند عرضـه کردنـد. یکـی از آنهـا "تقیـه" بـود کـه از مفهوم اولیـه خود کـه یك تاکتیك جنگـی برای مبـارزه بـا دستگاه خلافت بـود بیـرون آمـد و صـورت یـك دروغگویی واجب پیـدا کـرد و مجوز شرعی ترسو بی‌غیرتی شد، و بگفتـه شریعتی بـه فلسفه "حق نـشاید گفت جز زیر لحاف" تبدیل گردید.[1]

دیگری "شك" و کرامات فراوان آن بود که مشکل‌گشای غالب گرفتاریها می‌شد و نیز سید بازی، و امامزاده سازی کـه آنهـا نیز کرامـات بسیار داشتند.[2] البتـه اجنـاس دیگـری هـم در همـین زمینـه سـاخته و عرضـه شـد، ماننـد معجـزه سازی، خوابنما شدن، کشف کرامات، جن، همزاد، آل و بختك، سحر و جـادو، طلسم و عزائم، چشم بد و غیره و غیره که احتیاج زیاد به توضیح ندارد.

بموازات آنها، یکدسته اجنـاس پرمشتری از نـوع دیگری نیز بـرای رفـع بسیاری از گرفتاریهای مومنین به دکـان آمـد، کـه بـا استفاده از آنهـا دیگر مومن احتیاج نداشت مثلا برای پرداخت قرض خود، یـا بـرای خلاصـی از زنـدان، یـا برای تحصیل طعام یا برای پیدا کردن قاطر یا غلام گمشده‌اش یا دفـع شـر دشـمن نابکارش، از راههای سنتی کـه کـم و بیش زحمت داشت و نتیجـه‌اش نیز قطعـی نبـود، عمل کنـد. همـه این مشکلات بـا ادعیـه مجرّبـه یـا بـا نفرین‌هـا مجرّبـه حل

۱- به صفحات ۲۴۷ تا ۲۵۳ مراجعه شود.
۲- به صفحات ۲۵۳تا ۲۵۷ مراجعه شود.

می‌شد، که البته همه آنها امتحان شده بود، زیرا از طریق مستقیم امام جعفر صادق به دکان رسیده بود، و رسانندگان آن نیز راویانی بسیار بزرگوار بودند، همه عالم ربانی، همه رضوان مقام، و غالبا زبدة‌المحدثین. و با این کالاهای جمع و جور بود که دکان دین پا به عرصه پر برکت صفوی گذاشت.

* * *

دوران صفویه، دوران تحولی بنیادی در تاریخ ایران بود. دوره‌ای بود که در آن ایران قریب هزار سال پس از سقوط شاهنشاهی خود بار دیگر به وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی دست یافت و بار دیگر از تمامیت سیاسی و اجتماعی گذشته برخوردار گردید. در این عصر ایرانی بنیاد نهاده شد که هنوز هم حاکمیت ملی و مرزهای جغرافیایی شناخته شده خود را مرهون آن دوران است.

ولی این فقط يك جانب کار، و به اصطلاح امروزی یکروی سکه بود. روی دیگر سکه این بود که درست در همین دوران بساط سودای چند صد ساله دکانداران دین از صورت اولیه دکان خارج شد و به صورت يك "سوپرمارکت" عصر جدید درآمد، که این بار خود حکومت نیز در آن سرمایه‌گذاری کرده بود.

با این سرمایه گذاری، "فروشگاه"، کار خود را وسعت داد و در سراسر ایران در هر شهر، هر محله، هر روستا، هر قریه، شعبه دایر کرد. اداره امور فروشگاه مرکزی را فقهای اعظم، مجتهدین عظام، صدرهای خاصه و عامه، شیخ الاسلام‌ها، ثقة‌الاسلام‌ها، زبدة‌الامحدثین‌ها و حکام کل و جزء شرع به عهده گرفتند، و اداره شعب مختلف آنرا بترتیب اهمیت این شعبه‌ها درجات مختلفی از مدرسان، متولیان، ملایان، پیشنمازها، رمالان و غیره و غیره عهده دار شدند. و البته وسعت کار، نحوه کار را عوض نکرد، فقط رونق بازار زیادتر شد. ریای کهن ادامه یافت و دروغ‌پردازیها نیز برقرار ماند، و به طبقه‌بندی کالاهای مرغوب و نامرغوب خللی وارد نیامد.

ولی این بار کارگردانان بزرگوار پا از مقام دکانداری فراتر گذاشتند و جزئی از اجزای دستگاه حاکم شدند. ذاکر سید الشهداء بمقام "بیضه‌دار اسلام" رسید و روضه خوان دعاگو به ملاذالانامی و حجة‌الاسلامی و "پرچمداری شیعه علي" ارتقا یافت. چون پادشاه صفوی "کلب آستان علي" بود، نایب بر حق

علی نیز مقام سگبان یافت و اعلام کرد که فقط بخاطر پیشرفت اسلام، حکومت را به نمایندگی از امام عصر، آنهم بطور موقت به پادشاه شیعه تفویض کرده است. در بازار سودایی که اکنون پهنایی به وسعت سرتاسر ایران یافته بود، دکانداران دین زانو به زانوی شاهان صفوی نشستند و به رتق و فتق امور شیعه پرداختند: هزاران مهدورالدم،مرتد، زندیق، محارب، ملحد، منافق، مفسد فی الارض و یاغی و طاغی را بدست میرغضبان شاهی سپردند، و دهها هزار از ملاعین دست دوم چون زناکاران و لاطیان و دزدان و طنبورزنان و دیوثان، بخصوص آنهایی را که در اطاعت از احکام حجج اسلام کوتاهی می‌کردند و احیانا وجوه بریّه و خمس و زکات و حق سادات را هم به موقع نمی‌رساندند، در اختیار فراشان رجم و حد و تعزیر و تادیب گذاشتند.

ولی با گذشت زمان، دامنه عمل آنان از این حد بالاتر رفت و "رتق و فتق امور غیرشرعیه" را نیز شامل شد، زیرا با مساعد شدن شرایط بیاد آوردند که در منطق ولایت فقیه اصولا مسائل غیرشرعیه‌ای وجود ندارد. در نتیجه بر همه امور دیگر مملکت نیز از سیاست و تجارت و صلح و جنگ و مالیات گرفته تا طبابت و تعلیم و تدریس و هنر و ادب، انگشت گذاشتند و ترتیبی دادند که هیچیك از این امور، جریانی در جهت خلاف رای و نظر نواب امام زمان نداشته باشد. برای غالب پادشاهان صفوی، تعصب در شیعیگری بیش از آنکه یك اعتقاد مذهبی باشد یك تاکتیك سیاسی بود، زیرا در نفس‌الامر دولت صفوی یك دولت لشگری بود که مذهب را فقط ابزار کار خود قرار داده بود. تقریبا همه شاهان صفوی (بخصوص شاه عباس اول) نه تنها با مسیحیان ناسازگار نبود، بلکه غالبا روابط بسیار خوبی هم با آنان داشتند. جهانگردان مسیحی متعددی با گرمی تمام توسط دربار صفوی پذیرایی می‌شدند و گاه نیز مانند پیترودلاواله ایتالیایی، مقامات بلند در دربار می‌یافتند. شاه عباس به کرّات هیئت‌هایی را به دربارهای مسیحی لهستان، مجارستان، بوهیما، اتریش و اسپانیا فرستاد تا با این دولتها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد ببندند. تعصبی که او و سایر پادشاهان صفوی ابراز می‌داشتند، فقط در مورد دشمنی با اهل تسنن بود. زیرا برای تامین وحدت ملی در برابر دولتهای سنی عثمانی و ازبك در دو سوی غرب و شرق ایران، به این دشمنی احتیاج داشتند. این واقعیت را علما و فقهای بزرگوار

عصر نیز بخوبی می‌دانستند، ولی اشکال شرعی برای آن نمی‌دیدند یا لااقل ضروری نمی‌دانستند که چنین اشکالی را بروی خود بیاورند، زیرا این امر با خواست واقعی آنان که تثبیت نفوذ روحانیت در همه امور مذهبی و غیر مذهبی مملکت بود تضادی پیدا نمی‌کرد. خود شاه اسماعیل نیز مخالفتی نداشت که در جنگ چالدران سپاهیان قزلباش او با فریاد "اشهد ان اسمعیل ولی الله" خود را به عساکر عثمانی بزنند!

چنین سیاستی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر کمك به استقرار وحدت ملی و تثبیت هویت سیاسی ایران به سود این کشور بود، در درازمدت بقدری برای جامعه ایرانی شوم و نافرجام بود که واقعا نمی‌توان با قاطعیت قضاوت کرد که آیا این آزمایش بزرگ تاریخ ایران در نهایت امر به سود یا به زیان کشور بوده است ؟ بهر حال شك نیست که از دوران صفویه به بعد، موریانه آخوند دیگر نه به صورت پنهانی، بلکه آشکارا به فرسودن و پوك کردن این بنای ظاهرا استوار پرداخت، و زمینه قطعی آنرا فراهم آورد که این بنا روزی خواه ناخواه فرو ریزد، ولو آنکه استحکام بنا، بُروز چنین فاجعه‌ای را تا پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری به تعویق اندازد.

درباره آثار دیرپای این سیاست آخوندپروری شاهان صفوی، محقق فقید عیسی صدیق در کتاب " تاریخ فرهنگ ایران" بررسی جامعی دارد که آنرا بطور خیلی خلاصه برایتان نقل می‌کنم:

"بر اثر سیاست تشدید دشمنی شیعه و سنی در عصر صفوی، ایران از ارتباط مستقیم خود با مغرب زمین بعلت حائل بودن دولت وسیع عثمانی میان ایران و اروپا محروم شد، و در این دوره که درست مقارن با نهضت عظیم رنسانس و جهش علمی و صنعتی و اقتصادی غرب و تحولات شگرف عصر جدید بود، ایرانیان بدین ترتیب از آشنایی با علوم و صنایع نوین اروپا بی‌نصیب ماندند و از کاروان تمدن جهان بدور افتادند. از طرف دیگر جاذبه قدرت و شاخصیت علما و پیشوایان مذهبی، باعث شد که هر کس که قریحه و استعدادی داشت فقط به تحصیل علوم دینی بپردازد تا شاید او نیز روزی به درجه اجتهاد برسد و صاحب جلال و منال شود. در نتیجه منظما بر تعداد طلاب فقه و اصول و احادیث و اخبار و تفسیر و قرآن افزوده شد و در عوض شماره محصلین

علـوم طبیعــی و ریاضــی و حکمـت و ادب و ماننـد آن رو بــه کــاهش رفـت و عقب‌افتادگی فاجعه‌انگیز جامعه ایرانی در زمینه علم و دانش جهان نو، از همـان زمان آغاز شد.

در رشـته‌هـای علمـی و فلسفی و ادبـی روح ابتکـار در ایـن دوره از بـین رفت. اغلب کتبی که در این رشته‌ها تالیف شد، یا شرح بر آثار نویسندگان قرون پیش از آن و یا شرحی به شرح دیگران یا حاشیه‌ای بر حاشیه دیگران بود.

در همـین دوره، مخـصوصا پـس از مـرگ شـاه عبـاس بـزرگ، اوهـام و خرافات و عقاید سخیف به حد اعلا نیرو گرفت. تشبث به سـحر و جـادو و طلسم و چله‌نشینی، توسل به استخاره و نـذر و نیـاز بـدون کوشش و حرکت، توسل بـه نفرین بر ضد دشمن، اشتغال دائمی به مستحبات دینی حتی به قیمت کنار گذاشتن واجبـات، مقیـد کـردن تمـام کارهـای کوچك و بـزرگ روزمـره بـه آداب معـین، ریاکاری و خشکه مقدسی و تظاهر به دینداری، تسلیم صرف در مقابل متصدیان امور مذهبی، منسوب کردن آثار طبیعی چون باران و تندر و طوفـان و زلزلـه و کسوف و خسوف و قوس و قزح به رحمت و غضب الهی، در میان تمـام طبقـات معمول گردید. این طرز فکر که از طرف سلاطین تشویق می‌شد موجب انحطاط اخلاق و رکود دانش و عدم رشد قوه تمیز و تحجر و عقب مانـدگی و بـی‌حرکتـی و تعبد و شکست بود که عاقبت کار صفویه آنرا ثابت کرد".

بحث مربوط به آثار سیاست آخوندپروری عصر صفوی، و تـاخیر قـاطع آنها را در تحولات سیاسی قرون بعد تا فاجعه عصر حاضر، حقا نمی‌توان بـدون نقل نظریات دکتر شریعتی، که در این زمینـه بخـصوص مطالعـاتی اطـولی کـرده است، پایان داد. بخصوص با درنظر گرفتن این کـه شریعتی، اگر هم از لحـاظ نظریــات خــاص مـذهبی و سیاســی مــورد قبــول میلیــون ایرانــی و بـسیاری از روشنفکران ایرانی نیست، به عنوان یك مسلمان شیعه مـومن و مبـارز کـه نـه در خـط "طـاغوت" بـوده اسـت، نـه سرسپرده اسـتعمار، نـه عامـل صـهیونیسم، و نـه آشنایی دور یا نزدیکی با صدام عفلقی داشـته اسـت، مـورد تایید قسمت مهمـی از روحانیت مبارز است، و اگـر دلیلـی بـر ایـن گفتـه لازم باشـد، شـاید نقل نظریـات ذیل درباره او (نقل از نشریه مخصوص روزنامـه اطلاعـات، بمناسـبت سـالروز درگذشت دکتر علی شریعتی، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱) کافی باشد:

-"شریعتی مجاهد مسئول صادقی بود که همّش را مصروف اسلام کرده بود. او تنهای خود جوش و دردمند تاریخ ما بود." (علی خامنه ای، رئیس جمهوری اسلامي)
-"شریعتی از افرادی است که واقعا به نهضت اسلامی ما خدمت کرده است. فعالیتهای او در چند ساله اخیر بر قشر وسیعی اثر داشته و آنها را به میدان کشانیده و با وضع روحی و انسانی و شرایط نسل نو سروکار داده است".(هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامي)
-"هر کس که تاثیر شریعتی را در تکامل فکری نسل جوان امروز نادیده بگیرد فرد غیرمنصفی است."(حسین موسوی، نخست‌وزیر جمهوری اسلامي)
-"شریعتی يك انسان متعالی بود، در اسلامی که مسخ شده و دست به دست و حرفه به حرفه دکان تحصیل مرید قرار گرفته است. چهره‌ای ابوذر گونه بود که در تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی حیات جاویدان خواهد داشت." (محمود طالقاني)
-"شریعتی از استعدادهای برجسته زمان ماست که گفته‌ها و نوشته‌هایش موج عظیمی در جامعه بوجود آورد." (محمد بهشتي)
و اینك نمونه‌ای از قضاوتهای همین "مسلمان مسئول صادق" درباره مکتب همین دکانداران دین:

"پتروشیمی استحمار" صفوی، بدست آخوند از خون تریاك ساخت، و از شهادت مایه ذلت، و از شهید زنده قبر مرده. از تشیع جهاد و اجتهاد و اعتراض، تشیع تقیه و تقلید و انتظار ساخت. و گریز از فهم و فرار از مسئولیت را که مترادف با لشی و بی‌غیرتی است، وظیفه مومنین قرار داد. علی را پهلوان خانقاه کرد، و فاطمه را زنی نالان که تمام همّش این است که ملکی را که به ناحق از او مصادره کرده‌اند، با ناله و نفرین پس بگیرد. و حسین را به صورت کسی درآورد که بعد از آنکه همه مردان خاندانش با سرافرازی می‌میرند تا تن به ذلت ندهند، او کودکش علی اصغر را برمی‌گیرد و با لحنی که دشمن را به رقت می‌آورد و جلاد را به رحم؛ از ماموران دستگاه یزید آب خوردن التماس می‌کند، و زینب را وسیله نوحه قرار می‌دهد و عباس را

پرسوناژ سفره عباس، و امام سجاد را امام بیمار و نالانی که دل سنگ به حالش کباب می‌شود."

-"فقه آنها هزار مسئله در آداب بیت الخلاء طرح و کشف کرد، اما سرنوشت شوم ملت و مذهب برایش مسئله‌ای نبود. آنچه بود ایمان نبود، دکانهای ایمان بود. هدف آخوند فقط این بود که هر کسی در یك دغدغه وجودی گناه بسر برد، و تمام رسالت مذهبی خود را نجات شخص خویش از زندان دنیا و دوزخ ببیند، و این عالیترین حالت است برای سه چهره حاکم که یکی خلق را به بند بکشد، دیگری جیبش را خالی کند و سومی در گوشش از زبان خدا زمزمه کند که: برادر! گرسنگی را سرمایه بخشش گناهانت بکن و سر و کار اینها را به قیامت بگذار که آخرتشان خراب است" !

-"این محدثان عالیقدر بجای سخن گفتن از اندیشه علی، انزوای علی، مبارزه علی با ظلم و چاپلوسی و زور و تزویر و فقر و دزدی و حق‌کشی و تفرقه، صدها کتاب و مجلس و شعر و قصه و نقالی و منبر و غیره می‌سازند، و داد سخن می‌دهند در اینکه مولا علی دشمن خود را ناگهان تبدیل به سگ کرد و رقیب خودش را با یك فوت تبدیل به زن نمود و آن زن ازدواج کرد و چندین بچه برای شوهرش آورد و سالهای سال در خانه او زندگی کرد، و بعد دوباره بصورت سگ درآمد، و دید که از آن موقع تا بحال یك چشم بر هم زدن بیشتر فاصله نشده است."

-"آخوند، در مقام حیض و نفاس و جنابت و آداب بیت‌الخلاء و احکام برده‌داری، کار خود را به خوبی انجام داد. فقط در آداب مستراح رفتن به اندازه شش ماه تحقیقات دقیق و نظریات مفصل علمی در مکتب او انجام گرفت. وبدین ترتیب از مذهب وسیله‌ای برای ثبوت و جمود ساخت و برای جلوگیری از هر گونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری، و محکومیت مطلق هر کار تازه و حرف تازه چه در دین و چه در نظام زندگی و فکر و علم و جامعه و همه چیز. دعای مومن را خطاب به خداوند و همه واسطه‌هایش منحصر باین کرد که: قرضهایم را بده، مسافرم را (البته فقط مسافر خودم را) از سفر بسلامت برگردان، دشمنم را ذلیل کن. و تشیع را بکمك روایات و احادیث، بصورت

مکتب جهل، بدعت، تفرقه، جمود، عبودیت، گریه و عزا، تقلب برای شفاعت اولیاء، تقیه، ترس و بیکارگی درآورد!"

-"شیعه ساخت این مکتب می‌گوید: امام حسین، ابوالفضل، حضرت زینب، حضرت علی اکبر و علی اصغر، مرا در آخرت شفاعت می‌کنند، چون خصوصیتی که ما "امت مرحومه" با خدا داریم این است که بیمه اشك هستیم، درست مثل محصلی که سر جلسه امتحان تقلب می‌کند و نمره بیست می‌گیرد. شفاعت در این تشیع از تقلب در امتحان هم اثرش بالاتر است. البته این امر غالبا خرج هم دارد: بهشت فقط در ازای مبلغ لازم خرید و فروش می‌شود. با اعمال نفوذ و پارتی‌بازی جنازه متعفن يك شخصیت پولدار به خاك مقدس کربلا یا نجف سپرده می‌شود و این تربت مقدس هم، به میزان پولی که این میت پرداخته و موقعیتی که بازماندگانش در دنیا دارند، او را تنگتر در آغوش می‌فشارد و به خود نزدیکتر می‌سازد و از چشم نکیر و منکر مخفی می‌کند و اگر ممکن شود از حساب و کتاب و معرکه قبر و قیامت به يك جورهایی که خودش می‌داند درش می‌برد و اگر هم نشد خیلی بارش را سبك می‌کند و زود از گمرك ردش می‌کند!" (از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوي)

-"این آخوندها، این عناصری که امروز با مردم از دین و از علی و از حسین و از روحانیت شیعه سخن می‌گویند و می‌نویسند، در دشمنی و حق‌کشی و حسد و تحریك مردم برای حفظ چند مرید بدبخت خویش، به همه کاری حاضرند . از هر جعلی، هر دروغی، هر تحریفی و تهمتی که منافعشان اقتضا کند، ابا ندارند. اینها همه فن حریفند، و برای پول و حتی برای بوی پول، هر کاری از دستشان برآید می‌کنند." (از کتاب "با مخاطبهای آشنا")

بدین ترتیب بود که يك عصر بزرگ تاریخ ایران که در قرن دهم هجری با تجلی پرشکوه ناسیونالیسم ایرانی (ولو در قالب مذهبي) و با هدف بازیابی نیرومندی و سرفرازی گذشته آغاز شده بود، دو قرن و اندی بعد در لجنزار ضعف و فساد به پایان رسید و این درست در موقعی بود که نفوذ مکتب آخوند در سراسر کشور به اوج خود رسیده بود، و آخرین شاه صفوی دست پرورده مستقیم معروفترین آخوند عصر خود ملا محمد باقر مجلسی بشمار می‌رفت.

*　　　*　　　*

پس از گذشت دو دوران کوتاه افشار و زند، کشور ایران پا به دنیای پر جوش و خروش قرن نوزدهم گذاشت که برای جامعه بشری قرنی سرنوشت ساز بود. زیرا در همین قرن بود که جهش عظیم علمی و صنعتی جهان غرب – که وسیله استیلای سیاسی آن بر بقیه دنیا تا پایان نیمه اول قرن بیستم شد – آغاز گردید. در این دوران سرنوشت، ایران منطقا نمی‌توانست در لاك خود فرو رود و وضعی را که داشت حفظ کند. مجبور بود چه بخواهد و چه نخواهد، یا به راهی برود که در همان قرن کشور آسیایی دیگری بنام ژاپن رفت یا به راهی که خود ایران رفت. راه سومی برایش وجود نداشت.

برای رفتن به راه اول می‌بایست جامعه ایرانی بافت کهنه را عوض کند، فرهنگ جهل و خرافات و دروغ و حماقت را که در طول قرون بدو تحمیل شده بود بدور افکند و حساب آنرا از حساب فرهنگ ملی خود جدا سازد. تحصیل دانش و بینش پیشرفته غرب را خلاف مقتضیات شرع نشمارد- همچنانکه دنیای غرب، قرنها پیش از آن، تحصیل دانش و بینش پیشرفته اسلامی را خلاف مقتضیات شرع خود نشمرده بود- و مصممانه و آگاهانه با جهان مترقی، در عصری که هنوز امکان همگامی با آن وجود داشت، همگام شود.

ولی این راه، اگر ملت ایران را به سوی پیشرفت می‌برد، دکانی را که از سیصد سال پیش از آن بصورت یك "سوپرمارکت" حاکم مشغول کار بود، محکوم به تعطیلی می‌کرد، و این با سرمایه‌گذاری کلانی که در آن انجام گرفته بود، جور نمی‌آمد. و حالا که لازم می‌آمد فروشگاه بزرگ به کار خود ادامه دهد، طبعا لازم می‌آمد که در هم بر همان پاشنه بچرخد، و بدعتهای نابابی از قبیل تحول و ترقی و همگامی با مقتضیات عصر، مسکوت بماند.

درست در همین موقع بود که سرمایه‌گذاری تازه و کلان دیگری در این بازار سودا انجام شد که این بار آنرا از صورت سوپرمارکت "دولتی مذهبي" تبدیل به یك شرکت مختلط ایرانی و خارجی کرد، زیرا سرمایه‌گذار جدید دولت فخیمه انگلستان بود.

در قسمت اعظم قرن نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم این شرکت مختلط با رونق بسیار به کار خود ادامه داد و برای تضمین این رونق، کارشناسان و

مشاوران فراوانـی از طـرف سـهامدار خـارجی بـصورت‌هـای ثابـت یـا موقـت بـا هیات مدیره داخلی شرکت مختلط همکاری کردند:

-"غیر از دربار و ماموران دولتی، دسته متنفذ دیگری در ایران هستند که باید همیشه آنها را حفظ کرد، و اینها علما و روحانیون عالم تشیع هستند. این طبقه موقوفات سرشار و فراوانـی در اختیـار دارنـد کـه روحـانیون و مدرسین و طلاب در سرتاسر ایران از درآمد این موقوفات و سهم امام و نذوز مختلف بهره کافی می‌گیرند. ما(انگلستان) باید برای نفوذ در این طبقه از دستگاه حاکمه ایران با اعزام عده‌ای سید و ملا و درویش از هندوستان بـه مراکز دینـی و مقدسـه و متبرکه شیعه بتدریج دستگاه عالیه روحانیت ایران را بر طبق دلخـواه خـود اداره کنیم."(سر هوارد جونس، وزیر مختار انگلستان در ایران، گزارش محرمانـه بـه وزارت خارجــه انگلــیس، نقــل از اســناد منتــشر شــده وزارت امــور خارجــه انگلستان)

-"اختیار مستقیم "وجوه موقوفه هند" در دست من در حکم اهرمـی بـود که با آن می‌توانستم همه چیز را در ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل نمایم. این امکـان فرصتهای مناسبی را برایم پیش آورد کـه بـا علمـای بـزرگ روحـانی در ایران مربوط شوم و از وجود آنها استفاده لازم را ببرم."(سر آرتور هاردینـگ، وزیـر مختـار انگلستان در ایران، از کتـاب او بنـام یك دیپلمـات در شـرق، چـاپ لندن)

"درایــران عــلاوه بــر نیروهــا و ســازمانهای سیاســی و اقتــصادی، یــك سازمان موثر و کاملا متنفذ دیگری هم هست کـه از تمـام منـابع دیگـر قـدرت در این کشور قویتر و از لحاظ مـا مـورد اعتمـادتر اسـت و آن روحـانیت شیعه است کــه از ســالهای طــولانی در ایــران نقــشی بنیــادی و کارســاز داشــته اســت و خوشبختانه ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته‌ایم و داریم. این نیـرو می‌تواند در ایران کارآمد باشد و هر وقت لازم بشود، حتی بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش اثر بگذارد و با سلاح مذهب و جهـاد هـر مـشکلی را حل کند. مهم آنست کـه توقعـات آنهـا هـم از مـا زیـاد نیـست. هـر وقـت لازم باشـد، می‌توانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هر وقت هم که مقتضی باشد به آسانی ساکن و خانه نشین سازیم." (لرد ویول، وزیر امور خارجه انگلستان، در جلسه سرّی

در سفارت بریتانیای کبیر در تهران، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۱، نقل از خاطرات مگردیچ، از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران).

-"دستگاه جاسوسی انگلستان که عجیب ترین دستگاههای جاسوسی دنیا است. برای جلب همکاری، بخصوص بسراغ کسانی می‌رود که دعوی علم و برتری دارند. اما این دانش را برای تامین منافع و زندگی مادی خود می‌خواهند. این دستگاه اعوان و انصار خود را همیشه از بین اینها بر می‌گزیند، و دلیل آن هم این است که این گروه شکمپرست و پست و سورچران همیشه در پی نیرویی می‌گردند که نفع آنها را تامین کند.[۱] " (دکتر حسن آیت، علامه شهید جمهوری اسلامی، نقل از مجله نگهبان انقلاب اسلامی، شماره ۷۳).

* * *

آخرین و مهمترین سرمایه‌گذاری در این بازار سودا، در اواسط دهه گذشته صورت گرفت. وضع "دکان ایمان" با همه رونق گذشته آن، در این موقع تعریف چندانی نداشت. شرایط استثنایی بین‌المللی و رواج بدعتهای نابابی از قبیل سواد، علم، صنعت، دانشگاه، حقوق مدنی، آزادی زنان، "کلاه لگنی" مردان، اشاعه تعالیم "غیرمکتبی" هنرهای زیبا، قانون حمایت خانواده، و بخصوص زمزمه‌های تردیدآمیز در اصالت گفته‌های بعضی از اعاظم دین، و از همه مهمتر کاهش وجوه بریّه و وجوه رد مظالم و سهم امام، کار دکان را تا اندازه‌ای تق و لق کرده بود. دست بر قضا در همین موقع سرمایه‌گذار خارجی نیز یا به علت مشکلات داخلی خودش، کمکی به رفع محظورات شرکت نمی‌کرد، و یا بر اثر کارشکنی رقبا نمی‌توانست بکند.

البته از نظر حفظ مشتریان اصلی جای نگرانی نبود. غالب آنهائیکه در طول قرنها، نسل بعد نسل مشتری دکان بودند، مشتری باقی مانده بودند. ده قرن آخوندزدگی آنانرا عادت داده بود که در هر حال، دنیا و آخرت خود را از ملای

۱- احتمالا اظهار نظر عارف، سخنرای ملی نیز در این زمینه شایان یادآوری است که: "نمی‌دانم چرا هر وقت منافع دولت فخیمه انگلستان در ایران بخطر می‌افتد، آخوندها به خیابان می‌ریزند و فریاد "وا اسلاما! " سر می‌دهند".

محل، یعنی از نماینده محلی دکان دین بخواهند. برای آنها خود دین تریاك نبود، دکان دین تریاك بود.

وقتیکه منافع مشترك بسیاری از مراجع بین‌المللی زور و زر، ایجاب کرد که سیر پیشرفت شتاب‌آمیز مملکتی بنام ایران در هم شکند و جهش خطرناك آن متوقف گردد، همه این مراجع زور و زر، برای بهره‌گیری تضمین شده از ناهماهنگی‌ها و نارضایی‌ها که به حق یا ناحق در داخل جامعه ایرانی وجود داشت - و در داخل هر جامعه در حال تحولی وجود دارد- بسراغ همان دکانی رفتند که اینهمه مشتریان وفادار و ثابت در اختیار داشت، و این بار نیز می‌توانست مثل همیشه، داروی مورد نظر را به صورت معجونی گوارا بدانان عرضه کند، هر چند که در آن زهری کشنده نهفته باشد!

بدین ترتیب بود که برای سومین بار، در این موسسه سابقه‌دار سرمایه‌گذاری تازه‌ای صورت گرفت، و چنانکه قبلا گفته شد اینبار این سرمایه‌گذاری "چندملیتي" بود که شرکتهای بزرگ نفتی و عموسام و اینتلیجنس سرویس، و "رفقا" و"موساد" همه در آن شرکت کردند و با اتکا به این پشتوانه محکم بود که روحانیت مبارز با کارگردانی سپاه چند هزار نفری ذاکران حسین، قدرت تخریبی مکتب هزار ساله‌اش را برای فرو ریختن بنیادی یك جامعه و یك فرهنگ کهن بکار گرفت.

... و چنین بود که در پایان قرن بیستم، بزرگترین فاجعه تاریخ ایران به وقوع پیوست.

*　　　　*　　　　*

با استقرار نظم تازه‌ای که از طرف بنیانگذار آن "اولین حکومت الله در روی زمین" عنوان گرفته است، هم بسیاری از خود مردم ایران و هم مردم شگفت‌زده جهان با نوع خاصی از انسان، انسان "آخوندزده" و "آخوندپرورده" از نزدیك آشنا شده‌اند.

این انسان، انسان بسیار جالبی است و خصائص شناخته و ناشناخته فراوانی دارد. ولی بهرحال، اهم این خصائص این است که چنین انسانی مغز دارد و فکر نمی‌کند و از دیگران می‌خواهد که این فکر را برایش بکنند.

البته جوامع متعدد دیگری در دنیای ما هستند که به مردم آنها نیز اجازه فکر کردن داده نمی‌شود، ولی این امر بصورت "محدوديتي" به آنها تحمیل می‌شود، ولو آنکه خودشان متوجه این محدودیت و این تحمیل نباشند. در جامعه انسان آخوندزده، اصولا این فکر نکردن و وکالت آنرا به دیگری دادن، نه تنها ناخواسته مومن نیست، خیلی هم مطلوب اوست. وظیفه شرعی اوست، قانون ابدی الهی است، و تنها راهی است که با کمك علائم مطمئن راهنمایی، مومن را به طرف بهشت می‌برد.

از دیدگاه این انسان، خداوند اختیار کلیه مومنین را دربست به عده‌ای از بندگان خاص خود داده است که در دوران غیبت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، نمایندگان تام‌الاختیار او هستند و بر "امت حزب الله" همان سلطه الهی را دارند که شخص پیغمبر داشت.

این جانشینان بر حق پیغمبر و امام عصر، حافظ و مجری قوانینی هستند که "قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهي" است، و در کشف الاسرار تصریح شده است که " حدود این قوانین البته قانونهای کلی اسلام مانند مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و معاملات و قوانین تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و جلوگیری از مسکرات و ساز و نواز و زنا و لواط و غیره را شامل می‌شود، ولی به اینها محدود نمی‌ماند، زیرا پیغمبر اکرم برای مستراح رفتن، مجامعه کردن، شیر دادن، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده، برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد، دستور می‌دهد که مجامعت چگونه باید صورت بگیرد و خوراك انسان در آن هنگام یا در موقع انعقاد نطفه چه باید باشد و بطور کلی برای هیچ چیز کوچك و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد."

البته شاید درك این موضوع برای خود مومن نیز مشکل باشد که به چه مناسبت باید پیغمبر، با همه وظایف و گرفتاریهای اساسی دیگری که دارد، برای مستراح رفتن قانون وضع کند. ولی بهر حال این فضولی‌ها به مومن نیامده است. وظیفه او فقط اطاعت از مرجع عالی تقلید است که نماینده خدا در روی زمین و واقف به تمام احکام و قوانین الهی و صاحب اختیار دنیا و آخرت مومن است. امروز امام او است، فردا شفیع او در صحرای محشر. چنان

بزرگواری است که اگر فرمان جنگ با دشمن کافر را بدهد، حتی خود امام زمان اداره عساکرش را در جبهه‌های جنگ اسلام و کفر بعهده می‌گیرد. اگر چنین کسی از یك مومن بخواهد که شهید شود، دیگر حرف ندارد و جای پرسش نیست که آیا چنین شهادتی لازم است یا نه؟ برای اسلام ضروری است یا نه؟ جایی در دفتر حساب و کتاب بهشت برایش باز می‌شود یا نمی‌شود؟ خانواده‌ای که قربانی می‌دهد این قربانی عزیز را به حق می‌دهد یا به عبث؟ مملکتی که نوجوان بالغ و نابالغ خودش را دسته دسته به روی مین‌های دشمن می‌فرستد واقعا از مصالح ملی و مذهبی خودش دفاع می‌کند یا فقط از رژیم حاکم خودش؟ اینها سوالاتی است که برای مومن قابل طرح نیست. حتی فکر کردن درباره آنها نیز قباحت دارد. نایب بر حق امام گفته است که مومن باید شهید بشود، درین صورت باید شهید بشود. این مومن بخاطر آن شهید نمی‌شود که شهادت را با تشخیص و شعور خود خواسته است. بخاطر آن شهید می‌شود که وکیل تام‌الاختیار امام زمان که به جای او فکر می‌کند، چنین خواسته است. و حق این پرسش را ندارد که بخاطر امام حسین کشته می‌شود یا بخاطر روضه‌خوانان امام حسین، و شهادت او اسلام را حفظ می‌کند یا اسلام‌فروشان را؟... درست همانطور که چهار سال پیش، نهصد و چند نفر از مریدان آخوندزده یك کشیش شیاد آمریکایی، بدستور او در جنگلهای وحشی گویانا، دسته جمعی سیانور خوردند و مردند، تنها برای اینکه "امام" آنها چنین خواسته بود.

این مغزشویی‌شدگان بی گناه، علیرغم آرزو و امید خود، شهدای دین نیستند. شهدای دین‌فروشانند. شهدای دلالان بازار ریا هستند و از ورای این دلالان، شهدای تامین منافع سوداگران نفت و بازرگانان اسلحه، و تحقق محاسبات سیاسی قدرتها و ابرقدرتها، و بخصوص "پیاده شدن" طرح‌های کوتاه‌مدت و درازمدت کشوری که تا کنون برنده بزرگ انقلاب اسلامی و جنگ قوای کفر و اسلام بوده است.

این عبودیت مطلق و بی قید و شرط از نظر فرهنگ آخوند امری عارضی، یا فرعی، یا محدود به دوره‌ای معین و شرایطی معین نیست، خاصیت اصلی و بنیادی مکتب اوست. اصلی است که تمام بنای فکری و فلسفی و مذهبی مکتب آخوند بر آن بنیاد نهاده شده است، زیرا فقط با اتکا به این عبودیت مطلق

مومنین است که گروه عظیم روحانیت و پاسداران چماقدار و بی چماق آنها می‌توانند از حداکثر برکات الهی که شرعا به دعاگویان دین و حافظان بیضه اسلام تعلق می‌گیرد، بهره گیرند.

کتاب جالبی بنام "آخوندیسم" که اخیرا منتشر شده، این خصائص مکتب آخوند را چنین خلاصه می‌کند:

" هدف نهایی مکتب آخوند همواره اعمال حاکمیت دائمی و بلامعارض آخوند بر توده‌های مردم و بدست آوردن قطعی گوی وحی و رسالت برای تقویت مبانی قدرت غاصبانه خود زیر پوشش مذهب و درپناه معتقدات دینی مردم بوده است. در این راه، مکتب آخوند، دین و اخلاق و علم و تاریخ جامعه ایرانی را همراه با هویت و فرهنگ ملی و شخصیت انسانی واندیشه و خلاقیت پویای آن نسخ و نابود کرد. ملت ما را از خودآگاهی و خداشناسی واقعی منحرف ساخت و از فکر و تعقل محروم کرد. درعوض آنها را اسیران دست و پا بسته جهل و خرافات و استرحام و استذلال و استعباد و استشفاع و استحمار کرد. مروج بیسوادی شد برای آنکه بزعم خودش از امت شیعه "عوام کالانعام" بسازد و آنانرا "مقلداني" مطیع کند که بطیب خاطر بار ببرند و سواری بدهند. و در عوض خود در سمت عالم و وصی وکیل جماعت مقلد، واسطه مخلوق در دادگاه باریتعالی و اختیاردار همه امور دنیوی و اخروی امت باشند.

چنین است که در مکتب آخوند، فرهنگ بارور و حماسی ایران، تبدیل به فرهنگ زبونی، بی‌پناهی و نومیدی، ثناگوئی و عجز و استرحام و ذلت شد و فرهنگ زندگی و امید جای خود را به فرهنگ بهشت زهرا سپرد. اتکاء به نفس، بدل به گدایی و سفله‌پروری شد. مبارزه و پایداری بصورت توکل و تسلیم درآمد. و کار و کوشش، جای خود را به دعا و نذر و نیاز و زیارت داد. بهشت بجای آنکه پاداش پرهیزکاری باشد، فقط نتیجه شفاعت سادات و آل‌محمد شد که راه تضمین آن، اشك ریختن بر سوگ آنان یا زیارت آنها در ایام معین است. آزادگی جای خود را به بندگی مطلق در آسمان و در زمین سپرد،و تفکر جای خود را به تعبد، و ابتکار به تقلید، و حرکت به سکون و تکامل به جمود و تحجر."

* * *

سیاست حساب شده مکتب دکانداران دین، کوشش در بهره‌گیری از حیثیت و احترام عظیمی است که فرهنگ اسلامی در طول قرون از آن برخوردار بوده است و هنوز هم برخوردار است. ولی هر صاحب نظری بخوبی آگاه است که مکتب آخوند در طول بیش از هزار سال نه تنها سهمی در تکوین و اعتلای این فرهنگ نداشته، بلکه بطور بی‌وقفه با آن مبارزه و در برابر آن صف‌آرایی کرده است. دانشمندان، محققان، و متفکران بزرگ فرهنگ اسلامی، در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی، همیشه مورد دشمنی و آزار این دسته بوده‌اند که پیوسته با منطق تعصب و چماق با آنان به مقابله برخاسته‌اند. حلاج‌ها و سهروردی‌ها به فتوای آنان کشته شدند، ابوعلی سیناها و رازی‌ها تکفیر شدند، عراقی‌ها و ملاصدراها راه فرار پیش گرفتند، به فردوسی اجازه دفن در گورستان مسلمین داده نشد، آرامگاههای خیام و حافظ به کرّات دستخوش ویرانگری شدند، و فتوای شرعی صادر شد که مثنوی مولانا و دیوان حافظ را باید با انبر جابجا کرد. از زمان صفویه به بعد، اصولا و بصورتی آشکارا و رسمی با هر گونه کوششی در راه رسوخ دانش جهان خارج بدرون جامعه ایرانی مخالفت و کارشکنی شد.

و با این همه مکتب آخوند هیچ مانع شرعی ندیده است و نمی‌بیند که در موقع ضرورت در پشت حصار فرهنگ اسلامی موضع بگیرد، تا در این راه حیثیت آنهایی را بکار گیرد که خودشان دسته دسته بدست همین گروه کشته یا طرد و یا ناگزیر به جلای وطن شدند.

* * *

از دیگر تاکتیك‌های سنتی مکتب آخوند، همکاری دسته جمعی اعضای مکتب در ایجاد هاله‌ای از معنویت و علوّ مقام برای تمام وابستگان چنین مکتبی است، یعنی اجرای این رهنمود معروف که: "احترام امامزاده با متولی است". طبقه آخوند که عادتا هیچ نزاکتی در مورد افراد و مقامات غیرآخوند ندارد، و بالعکس غالبا با کمترین برخوردی از مخالفان زنده و مرده خود با لحنی وقیحانه و دشنام‌آمیز یاد می‌کند، و در انتساب هر جور نسبت زننده و زشت بدانان کوتاهی نمی‌ورزد، آنجا که پای یکی از "بزرگان " مکتب به میان آید بلافاصله تغییر جهت می‌دهد و به مومنین می‌فهماند که این بزرگوار از آن بزرگوارها

نیست، سر و کارش با عرش الهی است و با کرامات و مغیبات و عوالم فوق بشري. اگر مرده باشد نامش را بدون ذکر زوائدی از قبیل: علیه الرحمة و الرضوان، اعلی الله فردوس مقامه، رحمة الله و رضوان علیه، قدس الله نفسه، رضوان الله مقامه، اعلی الله مقامه، رضوان الله علیه، قدس سره، رحمة الله علیه و اسعه، و... نمی‌توان برد، باضافه القابی از قبیل: عالم ربانی، علامه علی الاطلاق، استاد کل فی الکل، خلاصة المتقدمین، زبدة المتاخرین، خاتم المجتهدین، بهاء الملة و الدین، بحر العلوم، عماد الدین، و ... و ... و اگر زنده باشد،سلسله نامحدودی از عناوینی که قبلا به بعضی ازآنها اشاره شد باضافه مکمل‌هایی از قبیل روحی فداه، مدظله العالی، ایده الله تعالی و... و...

هاله تقدس برطرف شدنی نیست، هر قدر هم که دلائل متقنی در جهت خلاف آن در دست باشد. مثلا عالم ربانی، اعظم المحدثین، علامه بزرگ محمد باقر مجلسی، با وجود آنکه غالب آخوندهای بعد از او اجبارا قبول و اعتراف کرده‌اند که بسیاری از احادیث نقل شده توسط او معتبر نیست (در حالیکه همین بزرگوار آنها را "حدیث معتبر" محسوب داشته و این را تصریح کرده است)، باز توسط هیچ یك از آخوندهای بعد از خودش مورد اعتراض قرار نگرفته و کماکان عالم ربانی و شیخ‌المحدثین و علامه بزرك باقی مانده است، هر چند که هشتاددرصد احادیث نقل شده او تهمت وافترایی آشکارا به پیغمبر یا امامان باشد.

این "تاکتیك" روانی مکتب آخوند، طبعا بر آزمایش دیرینه تاثیرپذیری توده‌ها در مقابل تلقین تکیه دارد. و مکتب آخوند از این راه همواره مراقبت داشته است، چنان هاله تقدس و معنویتی بر گِردِ بزرگان زنده و مرده این مکتب بگسترانند که مومن زبان بسته حتی تصور خطا یا ضعف یا اشتباهی را هم از جانب این بزرگواران نکند، چه رسد به آنکه شبهه غرض یا فسادی در آنها برایش پیدا شود.

بر این مبنا، درك این امر مشکل نیست که علیرغم تمام ضد و نقیض‌گوئیهائی که بطور مستمر توسط آیت‌الله الاعظم، ولی فقیه، در ایران امروز انجام می‌شود(و نمونه مختصری از آنها در صفحات ۸۳۳ و ۸۵۶ همین کتاب آمده است)، رئیس دیوان عالی کشور بگوید: "حضرت امام تقریبا در حد معصومیت قرار دارند".

*　　　*　　　*

باز هم از روشهای اصولی مکتب آخوند، جعل ساده و آسان هر خبر و مطلب مورد نظر از قول هر مرجع گذشته و حال است، بی آنکه از این بابت احساس مسئولیتی داشته باشد.

در تمام فصول کتاب حاضر، این واقعیت بروشنی ارائه شده است که جعل حدیث از روز اول یکی از مبانی کار مکتب دکانداران دین بوده است. در اینجا باید افزوده شود که این روش انحصار به مورد احادیث ندارد، و این امری طبیعی است، زیرا که اگر بتوان از قول خدا و پیغمبر و امام مطلبی جعل کرد، از قول دیگران آسانتر می‌توان این کار را کرد. در نتیجه نه تنها احادیث و روایات مذهبی منقوله این بزرگواران مطلقا قابل اعتماد نیست، بلکه نقل قولهایی که در زمینه‌های علمی و تاریخی و فرهنگی به "ضِرس قاطع" از دیگران می‌کنند نیز مطلقا قابل اعتماد نیست، چه آنهایی که در گذشته شده، و چه حتی آنهایی که همین امروز توسط بزرگان مکتب، اعلی الله مقامهم اجمعین، گفته یا نوشته می‌شود:

- "می‌دانیم که میلیونها غیب‌گویی بوسیله تنویم مغناطیسی در کتب طب امروز نوشته شده" (آیت الله خمینی، کشف الاسرار)

-"علمای طب ثابت کرده‌اند که در بدن آدمی ۳۶۰ رگ است که نصف آنها می‌جنبد و نصف دیگر نمی‌جنبد." (آیت الله دستغیب، کتاب معراج، در تکوین و تشریح انسان)

-"اخیرا دانشمندان کمونیست به وجود جن پی برده و آنرا تصدیق کرده‌اند." (آیت‌الله مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم)

-"یکی از دانشمندان بزرگ غرب می‌گوید اگر علی علیه السلام بدست ابن ملجم شهید نمی‌شد ممکن بود برای همیشه زنده بماند، زیرا اعتدال در تمام جنبه‌های حیاتی بر وجود او حکومت می‌کرد." (آل کاشف الغطاء: آئین ما)

-"اما درباره اینکه جن چون از آتش آفریده که جسم است، چرا خودش جسم نیست، امروز علما رسیده اند به اینکه ما فقط يك نوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعاد بیشتر یا کمتر وجود داشته باشد در کرات آتشین. (علامه مطهری، شهید محراب: خطابه و منبر.)

*　　　　　　*　　　　　　*

شاید تذکر نکته‌ای خاص در این مبحث نیز بی‌مورد نباشد و آن تاثیر معجزه‌آسای این مکتب در قلب ماهیت اشخاص است، ولو آنکه این اشخاص در سطوح غالبا بالایی از اندیشه و معرفت قرار داشته باشند. برای خود من این معمایی حل نشده باقی مانده است که مثلا شخصی مانند امام محمد غزالی با داشتن مقامی شامخ در رشته‌های وسیعی از فرهنگ و معرفت بشری و اسلامی، چگونه می‌تواند موقعی که در غالب آخوند می‌رود، مهملاتی را بنویسد که برای داشتن تصوری ازآنها کافی است به "کیمیای سعادت" او مراجعه کنید یا مثلا شخصی مانند شیخ بهایی که اشعار عارفانه و سرشار از زیبایی و معنویتش از گوهرهای گنجینه ادب پارسی است، چطور می‌تواند در قالب آخوند،کتابی مانند جامع عباسی بنویسد که آنرا جز یك مجموعه مدون حماقت نمی‌توان شمرد، و یا در قرن خود ما، متفکری عالیقدر در مقام علامه طباطبایی چگونه می‌تواند در قالب آخوند نظریاتی را ارائه کند که نمونه‌ای ازآنها در صفحات ۲۹۹ تا ۳۰۲ همین کتاب نقل شده است.

احتمالا این یکی از کرامات مکتب آخوند است که هنوز کارآموزان غربی و شرقی بخش مغزشویی به اسرار آن دست نیافته‌اند.

*　　　　　　*　　　　　　*

حتی پیش از دوران صفوی، در هر موقع که امکانات مساعد بود، این دکانداران دین با حکام و امرائی که علی الرسم از "ظلمه" بشمار می‌رفتند، و با بازاریانی که کارشان غالبا جز انباشتن جیب از راه غارت خلق نبود به زیان همین مردم ساده‌دل سازش کرده بودند. ولی از آغاز عصر صفوی ببعد، اینان چنان شبکه جهل و خرافات خود را بی‌پروا و آشکارا وسعت بخشیدند که اینبار جامعه ایرانی بکلی تغییر شکل داد، و بصورت جامعه‌ای عمیقا ناسالم، منحط، واپس‌گرا، و آماده سقوط در دامان استعمار تازه نفس غرب درآمد، و این کار در قرن گذشته با دستیاری و همکاری نزدیك دکانداران دین بخوبی انجام گرفت.

جامعه‌ای که با نفوذ "استحماري" دیرپای مکتب آخوند ساخته شده بود، در پایان قرن گذشته ملتی را که وارث یکی از غنی‌ترین تاریخ‌ها و فرهنگ‌های جهان بود، بدل به یکی از عقب‌افتاده‌ترین ملل روی زمین کرده بود. برای یك

دوران کوتاه، شرایط استثنایی بین‌المللی امکان آنرا فراهم آورد که این ملت عقب‌افتاده در راه تجدید حیات ملی و فرهنگی خود گام بردارد، ولی این موضوع برای مکتب آخوند ناپذیرفتنی بود، زیرا این مکتب فقط می‌توانست در محیط جهل و تعصب تغذیه کند. به همین جهت در تمام این دوران مکتب آخوند با هر چه بوی تحول و ترقی می‌داد مخالفت کرد: با تاسیس مدارس امروزی با ایجاد دانشگاهها، با رفع حجاب زنان، با"کلاه لگني" مردان، با ایجاد دادرسی مدنی، با کشیدن راه‌آهن، با تاسیس ارتش منظم، با قانون حمایت خانواده، و... و...

و وقتیکه علیرغم همه این مخالفتها و همه کارشکنی‌ها، ایران راه خود را به سوی آینده ادامه داد، مکتب ریای کهن با بهره‌گیری از شرایط نو، و از محیطی "قابل انفجار"، که نه تنها زاده ناتندرستی‌های موجود جامعه ایرانی بود، بلکه ائتلافی از نیروهای زور و زر بیگانه نیز در پدید آوردن آن سهمی مهم ایفا کرد، پا به نبرد مرگ و زندگی خود نهاد، و درین راه تمام نیروهای پشت جبهه خویش را بسیج کرد: بدست سپاه چند صد هزار نفری آخوند، سپاه چند میلیون نفری آخوندزدگان را بمیدان آورد. و بمیدان آمدن این نیرو سرنوشت ساز شد، نه تنها برای رژیم وقت، بلکه برای سایر آنهایی نیز که با داشتن راهها و هدفهای متفاوت درست یا نادرست، ملی یا ضد ملی، دموکرات یا غیردموکرات، برای سرنگون کردن این رژیم پشت سر آخوند موضع گرفتند، بدین امید که به زودی جایگزین آن شوند، ولی همه آنها قمار مرگ و زندگی خود را باختند، زیرا در نظم تازه‌ای که جانشین نظم گذشته شد، غریو جهل و ظلمتِ قرون همه صداهای دیگر را خاموش کرد.

بخش اول

نگاهی به تاریخ تشیع

در ایران

زمانی بر مسلمانان بیاید که چیزی در میان آنان پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و رایج‌تر از دروغزنی نباشد. بی‌ارزش‌ترین متاع، کتاب خدا باشد در صورتیکه به حق تفسیر شود، و پرمشتری‌ترین متاع نیز همان کتاب خدا باشد در صورتیکه به سود دنیاداران تفسیر گردد. آنانی که دین را دام دروغ کنند و آنرا به بهایی ناچیز در معرض خرید و فروش گذارند.

در آن زمان اهل قرآن، بظاهر در میان مردمند و در باطن نیستند. مساجدشان از گمراهی آباد، ولی از هدایت ویران است. به پیمانهای خویش وفا نکنند و آنانی را که به خواسته زمامداران خود به ناحق در جنگها کشته شوند، نابجا شهید خوانند. و از این بابت با توشه‌ای از فریب و افترا بنزد خدا روند. همانا که چون ایشان را شناختید، بدعتهایشان را نیز خواهید شناخت و افترای آنان را بر خدا و رسول و تحریف و تغییر سخنان آنها را درخواهید یافت، زیرا که راویان و ناقلان کتابها بسیارند، ولی عمل‌کنندگان بدانها اندکند.

از خطبه علی بی ابیطالب در وادی ذی قار (میان کوفه و واسط) نقل از کتاب "روضه من الکافي" تالیف ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی، جلد دوم: "خطبه الامیرالمومنین علیه الاسلام".

تشیع(ـِ دینداران)، از آغاز قرن اول تا پایان قرن سوم

چهارده قرن پیش، با یورش اسلام نوخاسته به ایران کهن، نظم هزار و چهارصد ساله شاهنشاهی ایران فرو ریخت، و دوران تازه‌ای در تاریخ ایران زمین بنام دوران اسلامی تاریخ ایران آغاز شد.

در آن روزگار، ایران به همراه چین و روم، یکی از سه امپراتوری نیرومند روی زمین بود. با فرو ریختن بنایی که در درازای قرون بدست قوم ایرانی ساخته شده بود، شکوه و فرّ دیرین ایرانشهر نیز پایان گرفت و دیگر هرگز ایران درخشندگی و شکوه پیشین را باز نیافت.

با این همه، ظاهرا وقوع چنین فاجعه‌ای اجتناب‌ناپذیر بود. امتیازات گسترده طبقاتی، تبعیضات اشرافی، بی‌عدالتی‌های اجتماعی، همراه با فرسودگی نظامی که زاده جنگهای بی‌حاصل با بیزانس بود، و بخصوص همراه با کابوس نفوذ بی‌حساب آخوندان زرتشتی در همه امور مملکت با زنجیره تکفیرها و مجازاتها و تفتیش عقیده‌های مذهبی آنان، از دیر باز کاسه صبر مردم این شاهنشاهی بزرگ را لبریز کرده بود.

اسلام برای قبایل عرب، یکتاپرستی و وحدت قومی و برداشت جهان‌بینی ناشناخته‌ای را همراه آورده بود. ولی برای ایرانیان هیچکدام از اینها تازگی نداشت. قرنها بود که قوم ایرانی یکتاپرست بود(هر چند که آیت‌الله خمینی در "کشف الاسرار" خود بعنوان یکی از "اسرار مکشوفه" اعلام فرموده است که مجوسان طوایفی مشرك و بت پرست و تخم ناپاك بودند)، و قرنها بود که ایرانیان از وحدت ملی نیرومندی برخوردار بودند، و جهان‌بینی نیز از آغاز یکی از اجزاء بنیادی فرهنگ ایرانی بشمار می‌رفت.[۱]

اصول عقیدتی آئین نوخاسته نیز برای ایرانیان ناشناخته نبود. تقریبا همه اصول آن یا در معتقدات کهن ایرانی وجود داشت یا با این معتقدات تطبیق

۱ـ علامه کاشف الغطاء، یکی از اعاظم متفکران مکتب تشیع در نجف، اخیرا در مقدمه کتاب اصل الشیعه خود، طرز فکر بسیاری از نمایندگان مکتب فکری خود را چنین منعکس کرده است که: "مسلمان امروز باید بیاد بیاورد که در هنگام ظهور اسلام افرادی بودند که در نهایت مذلت و بدبختی بسر می‌بردند و انواع بلایا آنها را فرا گرفته و جهل و نادانی بر افکارشان سایه‌ای شوم و سنگین انداخته بود و در برابر سنگها و چوبهای بی‌ارزش که نام مقدس خدا را بر آن گذارده بودند، سجده می‌نمودند". ظاهرا ایشان هم مثل آیت‌الله خمینی، ایرانیان را با اعراب عصر جاهلیت عوضی گرفته‌اند.

می‌کرد. "الله" برای ایرانیان جلوه‌ای تازه از اهورامزدای کهن بود، و شیطان چهره‌ای نوین از اهریمن دیرین. اعتقاد به رستاخیز و زنده شدن مردگان و سنجش کارهای خوب و بد آنان در ترازوی حساب و گذارشان از چینود پل (صراط) برای رفتن به بهشت یا دوزخ، همه اینها اصولا از آئین ایرانی سرچشمه گرفته بود. "ملائکه" نیز همان امشاسپندان کهن بودند که نامی تازه یافته بودند. بقول دارمستتر پژوهشگر سرشناس قرن گذشته: "برای مردم ایران با تغییر مذهب هیچ چیز تازه‌ای چه در آسمان و چه در زمین دگرگون نشده بود، فقط لازم آمده بود تا نام اهورامزدا و زرتشت را با الله و محمد عوض کنند و هشت اصل اسلام را نیز بر جای بیست و یك اصل هرنوور بگذارند." (دارمستتر، چشم‌اندازی در تاریخ ایران)

ولی اگر این آئین نوخاسته و پیروز از نظر ایدئولوژی برای ایرانیان تازگی نداشت، از نظرگاهی دیگر برای آنان هم تازه بود و هم جاذبه داشت، و این جاذبه در شعار دلنشین "انما المومنون اخوه" نهفته بود و این که بدانها اعلام می‌شد در دین تازه تبعیضات طبقاتی، امتیازات اشرافی، مرزهای غیرقابل گذر اجتماعی، برتریهای بیدادگرانه خانوادگی، و در عین حال نفوذ خفقان‌آور موبدان زرتشتی جائی ندارد و در قرآن منشور رسمی این آئین، تصریح شده است که: "شایسته ترین مردم نزد خدا کسانی هستند که متقی‌ترین آنهایند".

چنین بود که ایرانیان آنروز، از آمدن پیام‌آوران اسلام همان نتیجه‌ای را گرفتند که چهارده قرن بعد نوادگان آنها گرفتند: آنچه را که داشتند از دست دادند و آنچه را که خواسته بودند بدست نیاوردند.

سبب این نبود که اصولی که خواست آنان بود، واقعا از اصول اعلام شده اسلامی نبود. هم بود و هم صریحا در قرآن و در کلام محمد اعلام شده بود. سبب این بود که فاتحان، بجای آنکه بصورت دین‌آور عمل کنند، فقط به صورت فاتح عمل کردند. یعنی با منطق پیروزی، از همان آغاز استیلای خود، بخصوص در دوران خلافت اموی، سرسختانه به سرکوبی مغلوبان و فرونشاندن پایداری آنان در آتش و خون و تحقیر نژادی و غارت اقتصادی ایشان پرداختند. هیچ چیز از تبعیضات و بیدادگریهای گذشته در ایران کاسته نشد، باضافه آنکه این بار هویت ملی و اصالت فرهنگی ایرانی نیز لگدمال شد.

این واقعیت تاریخی را استاد جلال همایی چنین توصیف کرده است: "در استیلای تازیان بر ایران، همه شئون و حیثیت ایرانیان بر باد رفت. در عوض تنها به این خشنود بودند که نظم جدید مبتنی بر حریت و مساوات و برادری خواهد بود. ولی فاتحان این قانون را از آغاز زیر پا گذاشتند و آن مایه تسلیت را هم از دست ایرانیان ربودند و بالنتیجه آنها را به قیام و نهضت علیه عرب وادار ساختند." (از کتاب تاریخ اجتماعی ایران، تالیف مرتضی راوندی، جلد دوم).
استاد روسی پتروشفسکی نیز در کتاب "اسلام در ایران" خود در همین باره می‌نویسد: "ایرانیان در هوای یافتن عدالت و مخصوصا مساوات تن به یورش تازیان داده بودند، ولی در عمل نه تنها به آرزوی خود نرسیدند که فرهنگ و تاریخ و استقلال خویش را نیز باختند".

درباره این بیدادگریها و کشتارها و حبس‌ها و شکنجه‌ها و کتابسوزی‌ها و تحقیر نژادی ایرانیان بعنوان نیمه غلامان (موالي) و بسیار فجایع دیگر، شواهد فراوانی در تواریخ اسلامی و غیراسلامی آمده است که از نقل نمونه‌های آنها خودداری می‌کنم، زیرا هدف کتاب حاضر، بحث در این زمینه نیست. ولی خود شما، در صورت تمایل، می‌توانید برای اطلاع بر این شواهد به مراجع متعددی مراجعه کنید که از جمله آثار اسلامی آنها تاریخ طبری، تاریخ ابن خلدون، مروّج الذهب مسعودی، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، آثار الباقیه ابوریحان، زین الاخبار گردیزی، عقدالفرید، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ طبرستان ابن زیار، تجارب السلف هندوشاه نخجوانی، ضحی الاسلام امین مصری، دو قرن سکوت استاد زرین کوب شایان تذکر خاص است.

*   *   *

نفوذ تشیع در ایران و گرایش تدریجی توده‌های ایرانی بدین ایدئولوژی، و گسترش منظم آن در نزد ایرانیان، واکنش انسانی و اجتماعی ملتی فهمیده و سرخورده در برابر نظم ظالمانه‌ای بود که به ناحق از جانب دستگاه حاکم بدان تحمیل شده بود.

تشیع در اصل نهضتی ایرانی نبود، نهضتی بود که در داخله خود عربستان و در بطن دستگاه دینی و دولتی اسلامی بوجود آمده بود و ظاهرا

هسته مرکزی آن دسته کوچکی از مسلمانان صدر اول اسلام، مرکب از عمار یاسر، اباذر غفاری، سلمان فارسی، جابربن عبدالله، عباس بن عبدالمطلب، ابی بن کعب، و حذیفه بودند که پس از درگذشت پیامبر به خلافت ابوبکر اعتراض کردند و آنرا حق علی دانستند. این نهضت پس از آغاز تلاشهای علنی معاویه و خاندان اموی برای کسب قدرت (که سر انجام نیز به استقرار خلافت در این خاندان منجر شد) سریعا گسترش یافت، و بعنوان یك ایدئولوژی سرکش و انقلابی علیه دستگاه زور و فساد خلافت مورد قبول و استقبال تودههای وسیعی از نومسلمانان، بخصوص در ایران قرار گرفت. "شیعیان" تازه نفس در درجه اول موالی ایرانی بودند که میکوشیدند تا نظم غیرعادلانهای را که به بهانه دروغین مذهب بدانان تحمیل شده بود در هم شکنند.

عنوان شیعه در آغاز خاص پیروان علی نبود، بلکه فقط مفهوم کلی "پیروان" را داشت. بهمین جهت بموازات شیعه علی، شیعه عباسیه (فرقه یا حزب عباسیان) و شیعههای دیگر نیز بوجود آمدند. به عنوان نمونه استاد فقید سعید نفیسی در فصل "فرق شیعه در آغاز اسلام" در کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" از پیروان شیعه این اشخاص را نام میبرد:

حارث اعور، صعصعة بن صوحان، اصبغ بن نباته، عطیه عوفی، اعمش، ابواسحق سبیعی، ابوصادق، سلمة بن کهیل، حکم بن عتیبه، حبیب ابن ابی ثابت، منصور بن المعتمر، قطربن خلیفه، حسن بن صالح بن حی، شریك،ابواسرائیل ملائی، محمد بن فضیل، وکیع، حمید رواسی، زیدبن الحباب، فضل بن دکین، مسعودی اصغر، عبیدالله بن موسی، جریربن عبدالحمید، هیثم، عبداله بن داود، سلیمان تیمی، عرف اعرابی، یحی بن سعید قطان، ابن لهیعه، مغیره صاحب، ابراهیم معروف، سفیان شوری، مکحول شامی، عبدالرزاق، معمر، هشام بن عمار، کمیل بن زیاد.

عنوان "شیعه" بصورت خاص، تنها پس از قیام خوارج به آن کسانی تعلق گرفت که به علی و اسلاف او وفادار ماندند و از عقیده ادامه امامت در خاندان علی پیروی کردند. از آن زمان ایران سنگر آئین شیعه شد و تشیع بصورت نهضتی انقلابی، مبارز و خودجوش و سخت جان درآمد که به گفته پتروشفسکی "دائما شاخهها و جوانههای تازه و تازهتری از آن سر برمیزد".

شیعه اقلیتی بود کارآمد و فعال که در نهضتهای ملی و تعالیم و معتقدات اجتماعی عمیقا اثر می‌گذاشت و همواره علیه طبقه حاکم، یعنی وابستگان خلافت اموی و زمینداران بزرگی که بخاطر منافع خود با این خلافت ساخته بودند و نیز علیه روحانیت وابسته به دین دستگاه سرگرم قیام و مبارزه بود. سلسله این قیامها، که هسته مرکزی آنها را تقریبا همیشه روستائیان ایرانی تشکیل می‌دادند، از سده دوم هجری آغاز شد و تا قرن چهارم به صورت مداوم ادامه یافت. قیام سرخ جامگان بابك درشمال و غرب ایران با آنکه رنگ زرتشتی داشت درواقع عصیانی از جانب توده‌های روستائیان ایرانی علیه ائتلاف سه بعدی دستگاه خلافت و مالکان بزرگ و روحانیت حاکم بود. همچنین بود قیام سادات طالبیه در مازندران که به تشکیل دولت مستقلی منجر شد، و قیامهای شیعیان در دیلم و گیلان و طبرستان و استرآباد و خراسان، که مهمترین آنها قیام معروف سربداران در خراسان در قرون متاخرتر بود. شاید این نکته نیز لازم به تذکر باشد که نهضت انقلابی شیعه همیشه يك نهضت شیعه امامیه و اثنی عشریه نبود، بلکه قیامهای شیعیان بخصوص در قرون اولیه هجری عمدتا توسط فرقه‌های دیگر تشیع، از قبیل زیدیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غلاة صورت گرفت، و شیعه اثنی‌عشریه بطور موثر فقط در دوره‌های بعد وارد میدان شد.

تحلیل‌گران نهضتهای شیعه غالبا متذکر شده‌اند که تشیع در قرون اولیه خود همواره بازتاب کوششهای پیروان آن برای مبارزه با ظلم و فساد دستگاه حاکم بود و مظهر خواستها و دردها و سرکشیهای کسانی به شمار می‌آمد که خواهان حق و عدالت بودند. جبهه‌ای بود در برابر استیلای خارجی و اشرافیت داخلی برای مبارزه با فشار و فساد خلافت اموی و عُمّال ایرانی آنان و بهره‌کشی از روستائیان و اختناق فکری و تعصب نژادی و ریا و تزویر طبقه روحانی که در خدمت خلافت حاکم قرار گرفته بود. عصیانی بود علیه حاکمیت آنهایی که بر تاریخ اسلام تسلط یافتند و بجای برقراری مساوات و عدالتی که طبقات محروم بویژه روستائیان ایرانی در انتظارش بودند، حکومت آمرانه خلافت و جاه و جلال و کاخهای پرشکوه و ظلمها و حق کشیها و تحقیرها و سرکوبیها و ریاکاریهای آنرا در برابر خویش یافتند. تشیع تجسم دردها و

آرزوهـای تـودههـای آگـاه و مبـارز و در عـین حـال مظهـر اعتـراض آنهـا بـه روحانیت ریاکار در بهره کشی از تودههای روستائی محروم بود، روحانیتی کـه با حربه تظاهر بـه دین و تکفیر و تعصب و اختنـاق مـیکوشید تـا بدبختی آنـانرا "مشیت بالغه الهي" معرفی کند.

آنچـه در عـین حـال رابطـه ایرانیـان را بـا اصـول تـشیع تحکیم مـیکـرد، نزدیکی این اصول آن با ایدئولوژی دیرینه ایرانی بود، همچنانکه قبلا درباره این نزدیکی بین دو آئین اسلام و زرتشتی بصورت کلیتر تذکر داده شد. این نزدیکـی چه در اصل ادامه امامت در خاندان پیغمبر بصورت ارثی (بجـای اصـل خلافت انتخابي)، چـه در اعتقـاد بـه عـصمت امـام کـه یـادآور اصـل فـرّه ایـزدی ایرانیـان بود، و چه در اعتقاد به بازگشت مهدی موعود بـرای استقرار عدالت جهـانی کـه در معتقدات زرتـشتی بـه صـورت هوشـیانس و هوشـیدر زرتـشت وجـود داشـت، کـاملا آشـکار بـود. پیونـد خـانوادگی کـه سـعی شـد از راه افسانه زناشـویی دختـر یزدگرد با پسر امام اول در میان خاندان امامت و سلسله ساسـانی بـر قـرار شـود، نیز کوششی در راه گسترش همین نزدیکی بود.

-"فکر رجعت امام غایب با امیدهای عامـه یعنـی پیشهوران و روسـتائیان و قشرهای محروم عشایر و صحرانشینان در امید بـه یك تحـول اجتمـاعی تلفیـق یافتـه بـود. در نظـر شـیعه، بخـصوص در محـیط روسـتائیان ایـران، امـام مهـدی پیامآور یك نظم نوین اجتمـاعی و مبـشر غلبـه بـر ظلـم و فساد بـرای استقرار یك سـازمان عادلانـهتـر و امیـدبخشتـر بـود. از نظـر مردمـی کـه زنـدگی آنهـا در چهارچوب یك جامعـه پـر از تبعیض و فساد صـورتی شـهادتگونـه داشـت، ایـن اعتقـاد، سرچـشمه جوشــانی بــرای ادامــه امیـد و تــلاش بـشمار مــیرفـت." (پتروشفسکي: اسلام در ایران)

در تمـام دوره زنـدگی امامـان، ایـن روح عـصیانی و انقلابـی تـشیع ادامـه یافت، هرچند که خود امام وقت، گاه بنا به مصالح سیاسـی بـا آن توافق نداشـت و روش صبر و مدارا را تجویز میکرد. در دوران ۲۳۰ سـاله امامـت، شـاخههـای بسیاری از درخت تشیع سر بر زد که وجه مشترك همه آنها اعتقاد به امامـت (بـا اخـتلاف نظـر تعـداد امامــان) و داشــتن ســنن و آرمانهــای مــشترك، منجملــه بزرگداشــت فـداکاری و شــهادت حـسین بـن علــی بعنـوان سرمــشقی از همـین

تسلیم‌ناپذیری در برابر زور و فساد بود. صورت عزا و مصیبت و روضه‌خوانی و سینه‌زنی که بعدها در ایران شیعه بدین بزرگداشت داده شد، در آن هنگام بکلی ناشناخته بود.

در خلال این دوران، خاندان اموی جای خود را به خاندان عباسی سپرد و مرکز خلافت از شام به بغداد انتقال یافت، ولی در فساد دستگاه خلافت تغییری روی نداد. از این مدت ۲۳۰ سال، کمترین مدت امامت متعلق به علی بن ابیطالب (۶ سال) و امام حسن عسگری (۲ سال) و بیشترین مدت متعلق به امام سجاد (۳۶ سال)، امام جعفر صادق (۳۴سال) امام موسی کاظم (۳۵ سال) امام علی النقی (۳۷ سال) بود. امامان حسن بن علی و حسین بن علی و امام محمد باقر و امام رضا و امام محمد تقی هر کدام بتفاوت ۱۲ تا ۱۹ سال امامت کردند. همه این امامان بعلت زعامت مذهبی و سیاسی خود بر شیعیان مورد سوء ظن و دشمنی آشکارا یا پنهان خلفا بودند، و طبق معتقدات شیعه، عموم آنها به انحاء مختلف با توطئه عمال خلافت به قتل رسیدند.

از هنگام درگذشت امام ابومحمد حسن بن علی العسکری در سال ۲۶۰، دوران امامت مهدی (امام زمان) آغاز شد. وی بطوریکه در احوال زندگانیش نوشته‌اند، در روز جمعه دهم شوال در سامره غایب شد، و غیبت صغرای او شصت و نه سال ادامه یافته بود، بصورت غیبت کبری درآمد. در این مدت دیدار امام برای پیروان او امکان‌پذیر نبود، و فقط چند نفری این اختیار را یافتند که عرایض امت را به حضور او ببرند و اوامرش را بدانان ابلاغ کنند. این افراد که "وکلا" یا "ابواب" نامیده می‌شدند و در تمام دوران غیبت صغری، یعنی تا سال ۳۲۹ هجری این وظیفه را عهده‌دار بودند، چهار نفر بودند که هر یك از آنها جانشین نفر قبلی شدند: ابوعمرو عثمان بن سعید معروف به سمان(روغن فروش)، ابوجعفر محمد بن عثمان پسر او، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از خاندان ایرانی نوبخت، و ابوالحسن علی بن محمد سمري. طبق روایات شیعه، شخص اخیر شش روز پیش از مرگش، توقیعی از جانب امام دریافت داشت که به موجب آن اجازه نداشت امر وکالت را پس از خود به کس دیگر انتقال دهد، زیرا دوران "غیبت کبري" از ۱۵ شعبان سال ۳۲۹ آغاز می‌شد و ظهور مجدد امام، موکول به وقتی بوده که هیچکس را بجز خداوند از

آن آگاهی نبود. و از همین هنگام بود که دوران بزرگترین تقلب مذهبی در تاریخ ایران و در تاریخ تشیع آغاز شد.

حتی در همان زمان غیبت صغری، عده‌ای پیدا شدند که دعوی "وکالت" کردند و خود را باب‌الامام خواندند (ابومحمد حسن الشریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن بالا کرخی، ابوطاهرمحمدبن علی بن هلال، محمد بن علی شلمغانی و غیره) که بعدا "ابواب کذاب" نام گرفتند.

با آنکه در توقیعی که به روایت محدثان از امام غایب به آخرین "وکیل" قانونی وی، ابوالحسن علی بن محمد سمری، صادر شد تصریح شده بود که: "آن کسان که پیش از روز ظهور ما ادعای دیدار ما را بکنند دروغگو و مفتری هستند"، معهذا از زمان غیبت کبری تا کنون افراد بسیاری از سرزمینهای مختلف و در ادوار مختلف، ادعای دیدار امام غائب را کرده‌اند که روایات مربوط بدآنها، از کتاب کافی در آغاز قرن چهارم هجری (یعنی تقریبا بلافاصله پس از غیبت امام) گرفته تا عصر حاضر ادامه یافته است. (البته گزارشهای دوساله اخیر از جبهه جنگ اسلام و کفر در مناطق خوزستان و بصره نیر جای خود دارد.)

در این مدت احادیث بسیاری درباره امام عصر و ذکر علائم و مقدمات ظهور او در آخرالزمان توسط محدثان بزرگوار روایت شده است. از جمله مجموعه‌های این احادیث، کتاب "اربعین فی ذکرالمهدی و نعوته و حقیقه مخرجه و ثبوته" تالیف ابوالنعیم محدث قرن چهارم هجری است که شامل بیش از ۳۰۰ روایت و حدیث است. دیگری کتاب "المقتص علی محدث الاعوام ملاحم عابر الایام" تالیف حجةالاسلام ابی الحسین احمد بن جعفر بن محمد منادی شامل ۱۵۶ حدیث. اضافه بر آن از ۱۱۰ حدیث دیگر نیز در شانزده کتاب معتبر یاد شده است. آیت‌الله خمینی در "کشف الاسرار" به کتابهای دیگری از جمله "احقاق الحق" قاضی نورالله و "غایه المرام" سید جلیل هاشم بحرانی و "عقبات الانوار" میر حامد حسین هندی و چهل کتاب دیگر که عنوان همه آنها "الامامة" است اشاره کرده و بعلاوه متذکر شده است که آیت‌الله جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی، معروف به علامه، یکهزار دلیل در اثبات امامت و یکهزار دلیل دیگر در رد شبهات مخالفین آورده است.

بزرگانی نیز پیدا شده‌اند که غیبت امام عصر را تنها به حساب یك غیبت نگذاشته، بلکه با "ادله مستحکمه" مدت این غیبت را جزو عمر جسمانی بشری او بشمارآورده‌اند. از جمله این بزرگواران علامه آل کاشف الغطاء است که در کتاب "آئین ما" چنین می‌نویسد:

-"عمر طولانی امام مهدی زمان عجیب نیست، مگر فراموش کرده‌اید که نوح علیه‌السلام ۹۵۰ سال فقط مشغول تبلیغ قوم خود بود و جمعا ۱۶۰۰ و بقولی ۳۰۰۰ سال یا بیشتر عمر کرد؟ سید مرتضی در "امالي" و شیخ صدوق در "اکمال الدین" خیلی افراد را اسم برده‌اند که صدها سال زندگی کرده‌اند. یکی از دانشمندان بزرگ غرب (!) می‌گوید: اگر علی علیه‌السلام بدست ابن ملجم شهید نمی‌شد، ممکن بود برای همیشه در جهان بماند، زیرا اعتدال کامل در تمام جنبه‌های حیاتی بر وجود او حکومت می‌کرد".

پس از مرگ آخرین "وکیل" و آغاز غیبت کبری، چون شیعیان در مورد جانشین او بی‌تکلیف بودند درست در "سربزنگاه " اعلام شد که آن حضرت در توقیعی (که قبلا بدان اشاره شد) مقرر داشته‌اند که "و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم" (و اما در حوادث به آنهائیکه راویان گفته‌های ما هستند، مراجعت کنید، که آنان حجتهای منند بر شما، همچنانکه من حجت خدا بر آنانم).

و این حدیث کوتاه، که ضمن اینکه سفید مهری برای تضمین اعتبار همه احادیث گذشته و آینده نیز بود، منبع چنان خیر و برکتی شد که از کرامت آن بیش از هزار سال است گروه بیشماری از دعاگویان، اعم از فقیه و مجتهد و مرجع تقلید و آیت‌الله العظمی و آیت‌الله غیرعظمی و حجةالاسلام و المسلمین و حجةالاسلام ساده و ثقةالاسلام و شیخ الاسلام و عمود الاسلام و بحر العلوم و قاضی شرع و محتسب و متولی و امام جماعت و پیشنماز دست دوم و محدث ثقه و محدث غیرثقه و راوی و سید صحیح‌النسب و سید شك‌دار و روضه‌خوان و زیارتنامه‌خوان و واعظ و خطیب و مدرس و استخاره‌گر و عاقد و مکتبدار و دعانویس و رمال و جن‌گیر و قاری و مرده‌شو و حزب‌الهی و پاسدار و چماقدار اسلامی، با دریافت سهمیه خود از وجوه سهم امام و رد مظالم و وجوه بریّه و خمس و زکوه و اوقاف و نذورات، و اخیرا نیز مستقیما از بودجه بیت‌المال

اسلامی، بدون دغدغه خاطر به انجام وظایف شرعی و غیرشرعی خود مشغول بوده‌اند و هستند.

عصر محدثان

با پایان یافتن عصر امامان، دوره طلائی احادیث و محدثان در جهان تشیع آغاز شد، زیرا تا زمانی که ائمه زنده بودند، طبعا خود آنان مراجع اصلی شیعیان در حل مشکلات و مسائل دینی بودند، و کسی نمی‌توانست با بودن خودشان به آسانی مطلبی را از قول آنان جعل کند یا مطلبی را مورد تحریف قرار دهد. ولی بعد از غیبت امام دوازدهم (و حتی از زمان ابواب و وکلای امام) این وضع بکلی عوض شد. دیگر امام زنده‌ای برای مراجعه در کار نبود و کسی نمی‌توانست برای اطلاع بر صحت یا سقم حکم یا فتوا یا روایتی باو دسترسی یابد. اما چون اصل بر این بود که هیچ خبر و نظریه‌ای در مسائل شرعی و فقهی شیعه جز از راه پیغمبر و ائمه مورد قبول نباشد، راهی جز این نمی‌ماند که بجای خود امامان، به احادیثی که ناقل گفته‌ها و احکام و فتاوی ایشان باشد مراجعه شود. این کاری بود که قبلا توسط محدثان تَسنن در مورد احکام و گفته‌های پیغمبر صورت گرفته بود، با این تفاوت که دست محدثان شیعه در این مورد از همکاران سنی خودشان خیلی بازتر بود: محدثان سنی فقط می‌توانستند فقط از محمد و صحابه نزدیك او نقل قول کنند، در صورتیکه راویان شیعه علاوه بر خود محمد، یك منبع دوازده نفری دیگر از امامان را نیز در اختیار داشتند، که بخصوص یکی از آنها امام جعفر صادق، بزودی در مکتب محدثان بزرگوار بصورت مشکل‌گشای معضلات و کلیدی برای گشودن تمام درهای بسته درآمد، مرجعی شد که هر حدیث‌پردازی، هر طلبه‌ای، هر آخوندی، هر شاگرد فیضیه‌ای، می‌توانست با خیال راحت هر حرف مربوط یا نامربوطی را که خواسته باشد به او نسبت دهد، بی آنکه نگرانی بازخواست داشته باشد.

در همان زمان گفته شد که در دوران حضرت صادق گفته‌های وی توسط شاگردانش در چهارصد مجلد گردآوری شده بود، و محدثان غالبا منبع خود را همین مجلدات نادیده می‌دانستند.

-"ابوالحسن وشاء به یکی از اهالی کوفه می‌گفت: در همین مسجد کوفه ۴۰۰۰ نفر از افراد با شخصیت و اهل ورع و دین را دیدم که همه می‌گفتند: جعفر بن محمد برای ما چنین روایت کرد" (کاشف الغطاء؛ آئین ما) و جابر بن فرید جعفی گفته است که امام باقر هفتادهزار حدیث باو تعلیم فرموده‌اند، و محمد بن مسلم از صحابه درجه اول امام باقر می‌گوید که سی هزار حدیث را از امام باقر و شانزده هزار حدیث دیگر را از امام صادق گرفته است" (نگهبانان انقلاب اسلامی، ۲۵ شهریور ۱۳۶۱).

-"به دوران جعفر صادق، چهارهزار کس از او حدیث شنیدند و روایت کردند" (شیخ مفید در کتاب ارشاد)، و "از تقریرات امام جعفر صادق مجموعه‌ها فراهم آوردند که شماره آنها به ۴۰۰ می‌رسید، و به "اصول چهارصدگانه" معروف است" (سید محسن صدر تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام). تعداد احادیثی که از زمان علامه کلینی تا دوران علامه مجلسی در کتب مختلف حدیث از امام جعفر صادق نقل شده متجاوز از سیصد هزار است، که اگر آنها را به تمام ایام امامت وی تقسیم کنیم، آن حضرت امام می‌بایست در طول ۳۴ سال امامت خود، بطور مداوم و لا ینقطع روزی ۳۰ حکم و فتوای تازه و دست اول صادر کرده باشد. ولی محدثان اکتفا به همین نکردند که منبع این احادیث و اخبار فقط امام صادق باشد، زیرا اصالت و اعتبار احادیث، مستلزم منبعث شدن آنها از پیغمبر و از خدا بود: "در زمان حضرت امیرالمومنین، و در همان دوران حیات رسول‌الله، مجموعه‌ای از احادیث وی توسط حضرت علی نوشته شده بود که مدتها بعد نیز همان کتاب بخط علی در خاندان او وجود داشت و نسل به نسل می‌رفت. و ازآن پس مفقود شد، ولی فرزندان وی این حدیثها را نقل و روایت و تفهیم و توضیح کردند و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه‌های "اصل" یا "اصول" را فراهم ساختند. قسمتی از این احادیث خاصه در "بصائرالدرجات" محمدبن حسن صفار ثبت افتاده است" (سید محمد صدر: تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام).

-"امامیه معتقد است که احادیث پیغمبر را از طریق روایات اهل‌بیت باید پذیرفت . مثلا احادیثی که امام صادق نقل می‌فرماید از پدرش امام باقر است، و او از پدرش امام سجاد، و او از پدرش امام حسین، و او از پدرش علی بن

ابیطالب، و او از پیغمبر نقل می‌فرماید، که او نیز آنها را در معراج دریافت داشته است. به این ترتیب شیعه روایات پیغمبر را از طرق صحیحه‌ای که به اهل‌بیت منتهی می‌گردد دریافت می‌دارد" (آل کاشف الغطاء: این است آئین ما).

* * *

البته وجود اینهمه احادیث و فتاوی و احکام برای محدثان عالیقدر مشکل مهمی پدید نمی‌آورد، زیرا منبع آنها "امام" بود و امام می‌توانست کرامات بکند. بهر حال در این مورد محدثان شیعه حاضر نبودند به هیچ مصالحه‌ای تن در دهند، و این امری کاملا قابل درك بود، زیرا اهمیت و اعتبار آنان نزد مومنین، به تعداد احادیثی که از برداشتند و نقل می‌کردند بستگی داشت، و غالبا مقدار رزق و روزی آنها نیز به سطح این اهمیت و اعتبار مربوط می‌شد.

ولی از همان آغاز کار این اشکال پیش آمد که در بسیاری از موارد، احادیثی که روایت می‌شد با یکدیگر تطبیق نمی‌کرد، و گاه نیر حتی بکلی متناقض از کار در می‌آمد. مثلا طبق یك حدیث، امام درباره مطلبی حکمی داده بود، و طبق حدیث دیگر همان امام درباره همان مطلب حکم مخالفی داده بود. سبب این بود که اولا راویان حدیث غالبا با یکدیگر در ارتباط نبودند تا بدانند دیگری قبلا درباره فلان موضوع چه روایت "موثقي" آورده است، ثانیا بعلت کثرت تعداد احادیث، خودشان نیز نمی‌توانستند در بسیاری از موارد مضمون حدیثهای قبلی روایت شده شخص خود را در خاطر داشته باشند.

مشکل دیگر این بود که اگر محدثان مکتب تسنن می‌توانستند بگویند که احتمالا فلان صحابی پیغمبر در نقل حدیث اشتباه کرده یا احیانا آنرا بد فهمیده است، محدثان مکتب تشیع نمی‌توانستند همین استدلال را در مورد امامان شیعه بکنند، زیرا یك صحابی بشر است و جایزالخطا است، اما امام معصوم است و نمی‌تواند اشتباه بکند. و ناچار هر چه از قول او نقل شود، باید بر این مبنا نقل شده باشد که مُبَیّن حقیقتی مسلّم است و جای تردیدی در آن نیست. معهذا محدثان بزرگوار، خیلی زود راه حل این هر دو مشکل را پیدا کردند تا هم نگرانی مومنین را بر طرف کنند، و هم خیال مکتب روحانیت مبارز را تا زمان ظهور ولی‌عصر از این بابت راحت سازند: راه حل این بود که بجای راویان حدیث، خود امامان مسئولیت ضد نقیض گفتن را به عهده بگیرند.

ثقةالاسلام کلینی، در "اصول کافي" اولین بار این موضوع را به روشنی مطرح کرد:

-"علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید و او از منصور بن حازم روایت دارد که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم: چه می‌شود که شما در گفتگو با اشخاص مختلف، در برابر يك پرسش واحد، جوابهای متفاوت می‌فرمائید؟ فرمود: ما مردم را به اندازه زیادی و کمی عقلشان جواب می‌گوییم. عرض کردم: عقل اصحاب پیغمبر که کم نبود، اگر از قول آن حضرت راست می‌گفتند چرا آنها نیز در نقل این اقوال اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: نه، اختلاف پیدا نکردند، این خود رسول‌الله بود که فرمایشات خودش را عوض می‌کرد ... و محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق عرض کردم: حالا که رسول‌الله نیستند چرا خود شما گاهی خلاف آنچه را که از ایشان نقل شده به ما می‌گوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد".[1] (متن حدیث در صفحه ۳۹۳).

در همین کتاب "کافي" برای محکم‌کاری بیشتر، از قول امام جعفر صادق (طبق معمول) تذکر داده می‌شود که: "آن حضرت به ابوبصیر فرمود که اگر هم ما چیزی می‌گوئیم و نشود، خیال نکنید که هیچوقت نخواهد شد. مثلا ما درباره مردی چیزی می‌گوئیم و تحقق پیدا نمی‌کند، ولی چه بسا که در فرزند یا فرزندزاده او تحقق پیدا کند . ممکن است مومن دعایی بکند که طبق گفته ما اجابت شود، اما چه بسا که وقت اجابت این دعا تا جمعه آن هفته یا تا روز قیامت بتاخیر افتد". و نیز به اسحاق بن عمار فرمود: "ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد، ولی بمدت بیست سال اجابت آن به تاخیر افتد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۴) . در حدیثی که در مفاتیح الجنان آمده، امام جعفر صادق می‌گوید که هرکسی هزارمرتبه پشت سر هم "ماشاءالله" بگوید در همان سال او

۱- آیت‌الله خمینی، مدظله العالی در کشف الاسرار صفحه ۳۱۴، صریحا می‌نویسد که "در تمام احادیث گمان ندارم بتوان يك ناسخ و منسوخ پیدا کرد" با توجه به اینکه ثقةالاسلام محمد جعفر کلینی اولین نایب امام عصر بوده است و آیت‌الله الاعظم خمینی نیز در حال حاضر آخرین نایب امام عصر هستند، و طبعا نواب امام مانند خود امام حرف خلاف واقع یا ضد و نقیض نمی‌زنند،حل این مشکل شرعی که احکام این نواب دوگانه امام چگونه با یکدیگر تطبیق داده شود، بنظر دشوار می‌آید.

را توفیق حج نصیب می‌شود، ولی بلافاصله اضافه می‌کند که "اگر هم آن سال نشود بهر حال در یکی از سالهای دیگر بشود" (متن حدیث در صفحه ۳۹۴).

شیخ ِکشی، رضوان الله علیه، در حدیث معروفی نقل می‌کند که: "یکی از شیعیان مال بسیاری را مدیون بود. زراره اعلی الله مقامه نزد حضرت امام جعفر صادق آمد و ماوقع را گفت و بعد پرسید قربانت، اگر ظهور حضرت قائم نزدیك است این شخص صبر کند تا آن حضرت ظهور فرماید و او را از پرداخت دین معاف دارد، و اگر در این امر تاخیری است این شخص با طلبکاران خود به مصالحه بپردازد. حضرت فرمود: خواهد شد. پرسید تا یکسال دیگر؟ فرمود: انشاءالله خواهد شد. پرسید: تا دو سال دیگر؟ بار فرمود: انشاءالله خواهد شد."

هشام بن سالم که این حدیث را نقل کرده، می‌نویسد: "از همین زراره، اعلی الله مقامه، نقل است که گفته بود به علم یقین می‌دانم که حضرت امام جعفر صادق بجای خلیفه غاصب کنونی بر مسند خلافت خواهد نشست. چون آن حضرت وفات یافت از او پرسیدند چرا چنین گفتی و نشد؟ گفت: از جای موثق گفته بودم و باید درست از آب در می‌آمد." (متن هر دو حدیث در صفحه ۳۹۵)

در روایت دیگری در کتاب "اصول کافي" در این باره از خود خداوند نیز کمك گرفته شده است.

"محمد بن یحیی از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، و او از پدرش و همگی آنها از ابن محبوب، و او از ابن رباب، و او از ابی بصیر روایت کرده‌اند که امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدر مریم) وحی کرد که من به تو پسری می‌بخشم که به اذن خدا کور و پیس را درمان کند و مردگان را زنده کند. عمران این مطلب را به زنش حنه اطلاع داد و وی چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حتما فرزندش پسر است. و چون مریم را زائید گفت: خداوندگارا! چگونه پسری به من دادی که دختر از آب درآمد؟ ... سپس خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران وعده شده بود. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم و نشد، آنرا انکار مکنید، بسا که در فرزند یا فرزندزاده او پیدا شود." (متن حدیث در صفحه ۳۹۴).

-راه حل سومی هم پیدا شد و آن این بود که شنونده اصولا حرف امام را درست نفهمیده است: "یوسف بن رباط باتفاق کامل در خدمت حضرت امام جعفر صادق رسید. کامل عرض کرد: قربانت گردم! فلان شخص روایت کند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه‌السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی خودش مفتاح هزار حدیث بود (جمعا یك میلیون). فرمود:آری چنین بود. عرض کرد: قربانت آیا آن باب‌ها را ما شیعیان شما هم می‌فهمیم؟ فرمود: یك یا دو باب آن را. عرض کرد: بنابراین از هزارهزار جزء فضل شما فقط یك جزء به ما می‌رسد؟ فرمود: چه توقع دارید؟ آیا همین برای شما کافی نیست؟" (متن حدیث در صفحه ۳۸۸).

وقتیکه کار به خود خداوند بکشد که بروایت حدیثی معتبر، آنهم از قول یك امام معصوم، امری را مقرر فرموده ولی بعد این امر تحقق نیافته باشد، دیگر موضوع از صورت "ناسخ و منسوخ" بیرون می‌آید و صورت "بداء" پیدا می‌کند، که آن نیز در مکتب روحانیت مبارز راه حل بسیار مشکل‌گشایی است. در این باره آیت العظمی خمینی، در کتاب "مصباح الهدایه" چنین نوشته است.

-اکنون هنگام آن است که به اذن خدا و حسن توفیقش، حقیقت حدیثی را که در کتاب جامع کافی رسیده است بفهمی، و آن حدیث از طریق شیخ المحدثین ثقةالاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در باب بداء رسیده است، که ابی بصیر از امام صادق علیه اسلام نقل می‌کند که فرمود: همانا خدای تعالی را دو گونه علم است: علمی پوشیده و نهان، و آنرا بجز او هیچکس نمی‌داند و این علم است که منشاء بداء است، و علم دیگری است که آن را به فرشتگان و رسولان و پیامبران آموخت و ما نیز از آن علم برخورداریم ... و در باب علم غیب خدای تعالی می‌فرماید که او علم غیب را به رسولی که جلب رضایت حق را کرده باشد می‌آموزد (!) و امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله از جمله کسانی است که جلب رضای حق تعالی را نموده است. و منشاء بداء همان حضرت اعیان است که جز او هیچکس را از آن حضرت اطلاعی نیست و آنچه گاهی برای بعضی از اولیاء اتفاق می‌افتد و او نیز مانند انسان کامل بر عین ثابت اطلاعی حاصل می‌کند آنرا باید در شمار علم ربوبی آورد، نه علم انبیا و رسل. بنابر آنچه در نزد حکمای محقق به تحقیق

پیوسته است، بداء به حسب نشاة عینی، هر چند در عالم ملکوت واقع می‌شود، ولی منشأش همان حضرت علی است. بنابراین آنچه بعضی از محققین گفته‌اند که منشاء بداء نه از نزد خدا است و نه حتی از ناحیه خلق اول است بلکه منشاء بداء فقط خلق دوم است، و این سخن از آن رو گفته‌اند که گمان کرده‌اند اگر منشاء بداء غیر از این باشد لازم می‌آید که به ساحت مقدس عالم علی الاطلاق جهل راه یابد، و این چنین گفتار از تنگی قافیه است. آری، مانعی ندارد که بداء به آن معنی که آنان گفته‌اند در خلق دوم انجام گیرد، لکن منشاء و مبدائی که بداء از آن نشو یافته همان است که شناختي!" (آیت‌الله خمینی در رساله مصباح الهدایه الی الاخلاقة و الولایه، ترجمه حجت‌الاسلام سید احمد فهری، نقل از روزنامه کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۶۱)

به احتمال قوی، شما هم مثل من چیز زیادی از این استدلال نفهمیده‌اید و شاید خود نویسنده نیز ازین بابت اشکال داشته است. خوشبختانه آیت‌الله لازم دیده‌اند شخصا این موضوع را در کتاب دیگرشان "کشف الاسرار" به زبانی قابل درك عوام توضیح دهند:

-" بداء در لغت عرب به معنای ظاهر شدن است. خدایتعالی گاهی یك چیزی را بواسطه یك مصالحی که علم بشر از فهمیدن آن کوتاه است ظاهر می‌کند و نمایش می‌دهد بطوری که انسان گمان می‌کند خدا می‌خواهد این کار را بکند ولی نه آن کار را می‌کند و نه از اول می‌خواسته است آن کار را بکند. روزهای فروردین است: رعد و برقی می‌شود ابری تیره روی خورشید را می‌پوشاند، آثار باران آمدن به همه معنی پیدا می‌شود مردم می‌گویند خدای جهان باران فرستاد و ما را مورد رحمت بارانی قرار داد ولی طولی نمی‌کشد که ابرها متفرق می‌شود و خورشید روی خود را از شکاف ابرها نمایش می‌دهد. نه بارانی آمد و نه بنا بود بیاید. چرا ابر آمد و آنهم غرش کرد و رعد و برق از خود ظاهر کرد که مردم را به این اشتباه انداخت؟ اسرار جهان بسیار است که ما نمی‌دانیم شاید این هم یکی از آنها باشد." (کشف الاسرار صفحه ۸۵).

منطق آیت‌الله، منطق ولایت فقیه است، یعنی حتی بدون پشتوانه چماقداران اسلامی نیز جای چون و چرا ندارد. با این وصف این مشکل ظاهرا حل نشده است که اگر بر اساس روایت یك محدث بسیار معتبر، در یك کتاب

حدیث بسیار معتبر، یك امام عالم و معصوم صریحا اعلام فرماید که خداوند با انجام فلان امر مشخص در فلان تاریخ مشخص اراده فرموده است یا اعلام فرماید که خدای تعالی به کسی وحی فرمود که فلان کار را در مورد نوزاد تو می‌کنم، و بعد هیچکدام از آنها تحقق نیافته باشد، آیا اهمیت این موضوع، بهمان اندازه اهمیت رعد و برق روزهای فروردین و نیامدن باران است، یا مختصری با آن فرق دارد؟

از آیت‌الله خمینی، در این باره استدلالهای منطقی و محکم دیگری در دست است:

- طبق حدیث معتبری که در "اصول کافي" نقل شده، حضرت امام جعفر صادق به جمعی از اصحاب خود فرموده‌اند: خداوند عالم اراده فرموده بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را برای بسط عدالت در روی زمین مسخّر فرماید، لکن چون او را قبل از آن تاریخ شهید کردند، خداوند نیز غضب فرمود و این قیام را به سال ۱۴۰ موکول کرد، و امامی را که در آن زمان است موظف به این قیام فرمود، ولی امامان این راز را به بعضی از خواص گفتند و آنها نیز آن را فاش کردند. درنتیجه خداوند باز هم غضب فرمود و این بار قیام را به تاریخی که بر همه پوشیده است موکول ساخت.

در این باره، از همان زمان انتشار "کافي" غالبا این پرسش مطرح می‌شده است که مگر خداوند با علم لَدُنّی خویش از اول نمی‌دانسته که واقعه کربلا روی خواهد داد؟ پاسخی که آیت‌الله العظمی خمینی در کتاب "کشف الاسرار" بدین سوال داده است، نمونه‌ای است از طرز استدلال قاطع و روشن "مکتب روحانیت مبارز":

-اگر فتنه کربلا بر پا نمی‌شد، خدای عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخر کند، لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقب افتاد، و خداوند آنرا به سال ۱۴۰ هجری محول فرمود. و اگر مردم در آن موقع سرّ امامان را فاش نمی‌کردند، یکی دیگر از امامان در سال صد و چهل نهضت می‌کرد و عالم را می‌گرفت. لکن آنها آن سرّ را فاش کردند و خداوند مطلب را باز به تعویق انداخت تا وقت ظهور. البته خدای عالم از اول

می‌دانست که واقعه کربلا واقع می‌شود و مردم اسرار را فاش می‌کنند و تصمیم او این بود که اگر واقعه کربلا پیش نیاید چنین شود، لکن می‌دانست که پیشآمد می‌کند، پس تصمیم از اول نگرفت. مثل این است که شما پسری دارید عزیز، بازیگوشی می‌کند می‌خواهید او را بترسانید، چوب و فلك حاضر می‌کنید و امر می‌کنید او را به فلك ببندند، اما خود اشاره می‌کنید که میانجی‌گری کنند و با میانجی دیگران دست از کتك زدن می‌کشید. نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی که همینقدر اظهار زدن بود برگشتید. یا فی المثل شما تصمیم دارید که اگر بین قم و اصفهان ریل باشد، مسافرت با قطار به اصفهان کنید. ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا آن تصمیم به جای خود است ولی پیوسته به امری که تا آن نشود این محقق نمی‌شود؟ و شما را وقتی می‌گویند از تصمیم برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید، و بعد رای شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید. خدای عالم از ازل تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا نشود امام آن زمان را قائم به امر کند، ولی از ازل می‌دانست که می‌شود، پس در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد و نقصانی به علم او نیز وارد نشد. کسانیکه در این مسائل و حدیثها شك می‌کنند می‌خواهند کینه‌های دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیرند " (کشف الاسرار، صفحات ۸۷ و ۸۸)

آیت‌الله از این استدلال نتیجه گیری نیز فرموده اند: "روال خداوند همین است. یك گروهی را خلق می‌کند، ولی فردا از آن پشیمان می‌شود و یك گروه دیگری خلق می‌کند و اینها را می‌برد ... ابراهیم خلیل را امر می‌کند اسماعیل را باید سر ببری، وقتی وی بدینکار تصمیم می‌گیرد، فدائی برای او بجای اسماعیل می‌فرستد. به موسی بن عمران وعده سی روزه می‌دهد چون سی روز تمام شد، ده روز دیگر اضافه می‌کند. همه این تصرفات حق خداوند است و سنگی از جایی حرکت نمی‌کند مگر با اراده او" (کشف الاسرار، صفحه ۸۹).

البته فقط آیت‌الله خمینی نیست که برای حل مشکلات شرعی از چنین منطق محکمی کمك می‌گیرد. همه اعاظم مکتب روحانیت مبارز، از بدو ایجاد این مکتب در یازده قرن پیش، از همین قدرت استدلال نبوغ‌آمیز برخوردار

بوده‌اند. مثلا در همین زمینه کاشف الغطاء علامه معروف، چنین استدلال می‌کند:

-"بداء از اسرار آل محمد و علوم این خاندان است، و آنقدر به آن اهمیت داده شده که در اخبار اهل‌بیت می‌خوانیم: هرگز کسی خدا را به مانند عقیده به بداء پرستش نکرده، و کسیکه عقیده به بداء ندارد درست خدا را نشناخته است. این بداء عبارت است از اینکه وقوع حادثه‌ای در لوح "محو و اثبات" پیش‌بینی شده باشد،و بوسیله یکی از فرشتگانی که از این لوح محو و اثبات با خبرند، وقوع آن حادثه به پیغمبری خبر داده شود. و او نیز به امت خود خبر بدهد که چنان حادثه‌ای وقوع خواهد یافت، اما بعدا این حادثه بوقوع نپیوندد.

علت اینکه این حادثه واقع نمی‌شود، این است که تصمیم خود خداوند تغییر کرده است، زیرا حوادث پیش‌بینی‌شده در لوح محو و اثبات قابل تغییر است، و ممکن است خدا آن را محو کرده و حادثه دیگری را بجای آن قرار دهد. البته به هیچکس در کار خدا حق فضولی نیامده است، زیرا این همان مقامِ علمِ مکنون و خاص است که هیچ پیامبری و ملکی به آن راه ندارد، و این همان حوادثِ "لوح محفوظ" است که در قرآن از آن تعبیر به "ام الکتاب" شده است، ولی انبیاء و فرشتگان تنها از حقایق لوح محو و اثبات باخبرند و علوم آنها از آن تجاوز نمی‌کند. باید توجه داشت که اینگونه امور حتما دارای مصالح و حکمتهای است که از قدرت درك ما خارج است. همانطور که "نَسخ" از نظر شریعت جائز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت وضع شود و مردم تصور کنند که یك حکم ابدی است، ولی با گذشت زمان مدت کوتاهی بوسیله خود پیامبر فسخ آن حکم اعلام گردد و حکم دیگری بجای آن قرار داده شود، "بداء" نیز بهمین ترتیب است و حکمت و مصلحتی دارد، منتها بداء در عالم تکوینی و در مورد حوادث تکوینی می‌باشد و نَسخ در عالمِ تشریع و قوانین دینی گذشته از این یکنوع "بداء" نیز هست که بر اثر اتصال ارواح پاك انبیا به جهان بالا پیدا می‌شود، به این ترتیب که آنها بوسیله این رابطه ممکن است اصل وقوع حوادثی را دریابند، ولی از شرایط و موانع آن برای ذاتِ احَدیّت مطلع نگردند! مثلا دراحادیثی که از حضرت مسیح علیه‌السلام نقل شده می‌بینیم حضرت درباره یك عروس خبر داد که آن عروس در همان شب زفاف خود می‌میرد،

یعنی روح پاك عیسی بواسطه اتصال به جهان ماوراء طبیعت این مطلب را درك کرده بود، ولی او توجه نداشت که حدوث این واقعه مشروط به این است که که کسان عروس به بینوایی صدقه ندهند، و چون اتفاقا مادر عروس به بینوایی کمك کرد، عروس بر خلاف پیش‌بینی حضرت مسیح زنده ماند. اصولا اگر مسئله بداء نبود، دعا وشفاعت و صدقه برای رفع گرفتاریها و حل مشکلات معنی نداشت." (آل کاشف الغطاء،آئین ما، صفحه ۲۸۰)

بدین ترتیب بود که دست محدثان بزرگوار در امر حدیث‌سازی و حدیث‌پردازی در مقیاسی گسترده و تقریبا نامحدود باز شد، و از این راه سنگ اول بنای مکتب هزاروصد ساله‌ای نهاده شد که با برخورداری از کرامات اصول بنیادی دیگری چون اجتهاد و تقلید، تقیه، شك، ناسخ و منسوخ، بداء بصورت پربرکت‌ترین بازار سودای تاریخ ایران، یعنی بازار "دکانداران دین" درآمد.

ولی پیش از بررسی جامع‌تری در این باره، که اساس کار کتاب حاضر است، مروری اصولی و کوتاه در تاریخچه کلی حدیث و حدیث‌پردازی ضروری است.

تاریخچه‌ای از حدیث و حدیث سازان

-"پس از قتل عثمان که بر سر خلافت، فتنه برخاست و بسیاری داوطلب احراز این مقام شدند. هر دسته به طرفداری از گروه خود دنبال دلیل‌تراشی رفته و دلایل خود را به احادیث تحکیم کردند و هر جا که لازم می‌شد حدیثی می‌ساختند و از آن استفاده کردند، و درنتیجه، جعل حدیث معمول شد. مثلا مهلب بن ابی صفره که از نُجبای زمان خود بود برای تضعیف خوارج حدیث جعل می‌کرد، و این موضوع را بسیاری هم می‌دانستند ولی معتقد بودند که باید از هر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده کرد. حدیث‌سازان در پاره‌ای ازموارد به گناه خویش اعتراف می‌کردند. مثلا همینکه محمدبن سلیمان والی کوفه در سال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجاء را صادر کرد، وی گفت حالا که مرا حتما می‌کشید بدانید که ۴,۰۰۰ حدیث جعلی ساخته و پرداختم و بدانوسیله حرام شما را حلال و حلال شما را حرام کردم و با آن احادیث بی‌جهت روزه

خود را گشودید و بی‌جهت روزه گرفتید. دیگر از حدیث‌سازان مشهور احد جوباری و ابن عکاشه کرمانی و ابن تمیم فریابی هستند بطوریکه ابن سهل سری می‌گوید اینان ده هزار حدیث از پیش خود جعل کردند و همین حدیث‌سازی‌ها منشاء بسیاری از جنگها و فتنه‌ها شد "(جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام)

بر اثر این حدیث‌پردازیها، تعداد احادیث ساختگی در همان آخر قرن اول هجری یعنی بلافاصله کمی پس از درگذشت پیغمبر به صدها هزار رسید.

ابوحنیفه، معروف به "امام اعظم" و موسس فقه حنفی، که از فقهای درجه اول عصر خود بود و فقط چند دهه پس از محمد می‌زیست، با وسواس خاصی که بعدا بصورت ضرب‌المثل درآمد، از میان ۷۰۰,۰۰۰ حدیث رایج عصر خود، فقط ۱۰۶۷ حدیث را صحیح دانست، آنهم بر اساس گفته شاگردش ابویوسف که آنها را در کتابی بنام "مسند ابوحنیفه" گردآوری کرد. ولی به تصریح "ابن خلدون" مورخ معروف عرب، تعداد احادیثی که مورد تایید قطعی ابوحنیفه قرار گرفت، فقط ۱۷ عدد بود و به احتمال قوی این نظر به حقیقت نزدیکتر است زیرا در میان ۱۰۶۷ حدیث "موثق" مسند ابوحنیفه نیز حدیثهای بی‌معنی زیاد می‌توان یافت، که نمونه‌ای از آنها این حدیث است که از عایشه همسر پیغمبر روایت شده است: "پیش از آنکه به عقد رسول‌الله درآیم، جبرئیل تصویری از او برای من آورد، و مرا دیدن جمال رسول خدا بسیار خوش آمد" . امام محمد بخاری و امام مسلم نیشابوری، "شیخین" جهان حدیث، در دو "صحاح" معروف و بسیار معتبر خود، ضمن نقل این حدیث اضافه کرده‌اند که "این تصویر بر پارچه‌ای ابریشمی نقش شده بود"، ولی همین دو بزرگوار در حدیث دیگری از همان کتاب "ابوحنیفه" در همین دو کتاب خود نقل کرده‌اند، روایت می‌کنند که "جبرئیل به حضرت محمد گفت: دیروز آمده بودم تا فرمانی را به تو ابلاغ کنم، اما بر سر در خانه‌ات پرده مصوری را دیدم و به درون نیامدم" و هیچ يك از این محدثان و محدثان بزرگوار بعد از آنها ضرورتی در حل این چند مشکل نیافته‌اند که: اولا عایشه زمانیکه هنوز همسر پیغمبر نشده بود و سنش هم از هفت سال تجاوز نمی‌کرد، چه مقامی داشت که جبرئیل بر او نازل شود؟ ثانیا اگر تصویر تا بدین حد در نظر خدا مکروه بود، چرا خود جبرئیل آنرا بر "پارچه ابريشمي" برای عایشه آورد؟ ثالثا چرا حضرت رسول

خودش بر در خانه اش تصویری آویخته بود؟ رابعا آیا جبرئیل اختیار داشت تنها به خاطر دیدن چنین تصویری بدون اجازه خداوند و بی‌آنکه فرمان او را به رسولش ابلاغ کرده باشد به آسمان باز گردد؟

دکتر حسین هیکل در کتاب زندگانی محمد می‌نویسد که در همان قرن دوم هجری شماره احادیث منسوب به پیغمبر به ۶۷۰,۰۰۰ رسیده بود، که به قول دارقطنی صاحب "صحیح" معروف، حدیث درست در میان آنها چون موی سپید بر گاو سیاه بود.

در لغتنامه دهخدا آمده است که: "ابوبکر بن راشد در تصحیح المصباح از ابوداوود سجستانی سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیربن شداد بن عمرو بن عمران السجستانی الازدی بالولاء حکایت کند که گفت: از پیامبر ۵۰۰,۰۰۰ حدیث نوشتم، پس ۴۸,۰۰۰ حدیث از آن عده کثیر برگزیدم و کتاب سنن را ترتیب دادم مرکب از اخبار صحاح و نزدیك به صحاح، اما خودم تنها به اصالت ۴ حدیث از آنها یقین د ارم."

جرجی زیدان در "تاریخ تمدن اسلام" متذکر می‌شود که: ابوهریره از صحابه مستقیم حضرت محمد در جنگ خیبر جزو اصحاب درآمد، ولی بیش از چهار سال مصاحبت او را نداشت و از مقربان و نزدیکان نیز نبود، معهذا به تنهایی قریب ۵۰۳,۰۰۰ حدیث از او روایت کرد.

نمونه‌ای از آن قسمت از احادیث ابوهریره که در "صحاح" بخاری و مسلم، احادیث موثق و شناخته شده‌اند چنین است:

-"ابوهریره از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله روایت کند که حضرت موسی همیشه نهان از بنی‌اسرائیل آب‌تنی می‌کرد . می‌گفتند: قطعا فتق دارد. یکروز که لباس خود را به سنگی نهاده بود، سنگ به راه افتاد و موسی به دنبال آن دوید تا به میان قوم رسید و او را بدیدند. آنگاه سنگ ایستاد و موسی لباس خویش برداشت و سنگ را زدن گرفت، و چند زخم منکر بدان زد، و همانا که آیه شصت و نهم از سوره احزاب که گوید: "لا تکونوا کاالذین آذوا موسی خبراه الله مماقالوا" اشاره به همین حادثه است" و: "در حدیث است از رسول اکرم، که فرمود: شیطان در نماز مزاحم من شد با او کشتی گرفتم و مغلوبش کردم. و

خواستم او را به بند کشم تا بازیچه کودکان مدینه شود، ولی از اینکار انصراف یافتم" (نقل از مقدمه کتاب نهج‌الفصاحه)

عبدالملك بن محمد ابوفلابه رفاشی که در هر شبانه روز صد رکعت نماز می‌گذاشت مدعی بود که ۶۰,۰۰۰ حدیث از محمد از بر دارد، و قاضی موصلی ادعا می‌کرد که تعداد احادیثی که از محمد با اسناد آنها در حفظ دارد ۲۰۰,۰۰۰ است، و ابن عقده تعداد احادیث رسول را که از بر داشت از ۲۵۰,۰۰۰ متجاوز می‌دانست.

یحیی بن معین مری مدعی بود که ۶۰۰,۰۰۰ حدیث با دست خود نوشته است، و تازه درباره او روایت شده است که محررین او نیز به امر وی دو ششصد هزار حدیث دیگر یعنی یك میلیون و دویست هزار حدیث را که با مال خود جمعا ۱,۸۰۰,۰۰۰ حدیث می‌شد ضبط کرده‌اند، و باز روایت شده است که پس از وفات یحیی "یکصد صندوق دست نخورده دیگر از احادیث از او باقی مانده بود."

ولی احتمالا حد نصاب حدیث نویسی متعلق به محدثی بنام ابو مسعود احمد بن فرات الرازی است که طبق روایت "حبیب السیر" به خط خودش دوهزارهزاروپانصدهزار (۲,۵۰۰,۰۰۰) حدیث کتابت کرده بود!" [۱]

در قرن سوم هجری، امام محمد بن اسماعیل البخاری ملقب به "امام المحدثین" از قریب ۷۰۰,۰۰۰ حدیث، ۹,۲۰۰ حدیث را برگزید که از میان آنها ۷,۰۰۰ حدیث را در کتاب "صحیح" خود گردآوری کرد (که تازه ۳,۰۰۰ حدیث از آنها مکرر است)، و بدین ترتیب از هر ۱۵۰ حدیث رایج زمان خود فقط یکی را صحیح دانست (نمونه‌ای از همین احادیث برگزیده و غربال شده، در صفحات قبل و در صفحه ۱۳۸ کتاب مذکور آمده است). در همان زمان ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری "صحیح" خود را از روی ۳۰۰,۰۰۰

۱- یك حساب ساده ریاضی نشان می‌دهد که اگر برای استخراج و تنظیم و پاکنویس هر حدیث با وجود طولانی بودن بسیاری از آنها فقط ۱۰ دقیقه وقت صرف شود، و اگر این کار بدون احتساب ساعات نماز و عبادت و خواب و خوراك و سایر امور روزمره آنهم چهارده ساعت در هر شبانه روز انجام گیرد، و اگر تمام ایام سال، بدون احتساب جمعه و تعطیل و ایام ناخوشی و حج و غیره صرف حدیث نویسی شود، باز هم حجة الاسلام قریب یکصد سال یعنی ظاهرا از روز تولد تا آخر عمر یکصد ساله مشغول این کار بوده‌اند.

حدیث ترتیب داد، که این دو محدث بعنوان محدثان درجه اول عنوان "شیخین" یافتند و "صحاح" آنها بعدا همراه با کتابهای حدیث ابوداوود و ترمدی و ابن ماجه ونسانی "صحاح سته" (صحیح‌های ششگانه) نام گرفتند و معتبرترین کتب حدیث عالم تسنن شناخته شدند. بعدا احمد بن حنبل کتاب "مسند" خود را از روی يك میلیون حدیث تدوین کرد که برای صد وپنجاه هزار از آنها سند آورده بود. بسیاری از این احادیث بعدها مورد قبول و نقل و استناد محدثان شیعه قرار گرفتند.

... و نمونه‌ای از این احادیث "معتبر"، این حدیث ترمدی درباره تفسیر است که در "صحیح" او آمده است:

-"خدا چون آدم علیه‌السلام را بیافرید، همه ذریه او را روی زمین پیشاپیش بدو نشان داد. وی حضرت داود علیه‌السلام را بدید و دلبسته او شد و از خدا پرسید: این کیست ؟ جواب آمد که این مردی است داود نام، و چون آدم بدانست که عمر داود فقط شصت سال است از خدا خواست که چهل سال از عمر او بگیرد و بر عمر داود بیافزاید... و چون عزرائیل در هنگام موت بر او درآمد، آدم گفت: زود آمده‌ای که عمر من هزار سال تمام مقدر شده است. گفت: مگر نه از آن چهل سال به داود بدادي؟ گفت: چنین نکردم و از آن روز بود که سند نوشتن و شاهد گرفتن برای مردمان مقرر گشت."

و این نیز حدیثی دیگر، که هم در "صحیح" بخاری و هم در "صحیح" مسلم آمده است:

- "عزرائیل به موسی درآمد که جانش را بگیرد، اما موسی مشتی بزد و نابینایش کرد. پیش خدا رفت که مرا نزد بنده‌ای از بندگانت فرستاده‌ای که نمی‌خواهد بمیرد، و چشمم را هم کور کرده است. خدا چشم وی بدو داد و فرمود: باین بنده من بگو اگر دوست داری زنده بمانی دست بر پوست گاوی نه و بشمار، هر مو که زیر دست تو پنهان شود سالی زنده خواهی بود."

و ابن حنبل در "مسند" خود در تکمیل این حدیث آورده است که:

-"همانا که تا زمان این واقعه عزرائیل آشکارا نزد کسان می‌شد و از آن پس که ضرب شست موسی را بدید نهان گشت".

* * *

برای اینکه تصوری کلی از رونق بازار پر برکت حدیث‌سازی و حدیث‌پردازی در قرون اولیه اسلامی، بخصوص در جهان تشیع (از آغاز قرن چهارم هجري) داشته باشید، بعنوان نمونه فهرست زیر را که تنها شامل محدثان و راویانی است که نامشان با پیشوند "ابو" شروع می‌شود، از لغت نامه معروف دهخدا برایتان نقل می‌کنم و البته اگر بنا بود "ابن‌ها" و "ابی‌ها" و غیر آنها نیز اضافه شوند، این فهرست چندین برابر طولانی‌تر می‌شد، تازه همین فهرست که ۲,۴۰۰ نام را شامل می‌شود به تنهایی قریب به ۶۰۰ صفحه از حروف الف لغتنامه دهخدا را از صفحه ۳۶۵ تا صفحه ۹۵۵ آن در بر گرفته است. بسیاری از این محدثین کسانی هستند که کنیه آنها یکی است و فقط اسامی خاص خودشان و پدرانشان فرق دارد. همه این اسامی خاص در لغتنامه آمده‌اند، ولی در اینجا از نقل این اسامی صرفنظر شده و تنها به تذکر اینکه چند نفر یك کنیه مشترك داشته‌اند اکتفا گردیده است:

ابوابراهیم ناصر علوی، ابواحمد بن الضیح، ابواسحق، ابوالبرکات، ابوبشیر العمی، ابوبشیر دولابی، ابوجعفر القمی، ابوجعفر آملی، ابوجعفر نبیره شید ثانی، ابوالحسن مدائنی، ابوحفض (۳۳ محدث)، ابوالحلم (۱۳ محدث)، ابوحکیم (۶ محدث)، ابوحماد (۳ محدث)، ابوحجمدان (۴۲ محدث)، ابوحمزه (۲۰ محدث)، ابوحمید، ابوحمیه، ابوحنیفه(۵ محدث)، ابوالحویرث،ابوحیان الاشجعي؛ ابوحیره، ابوخازم(۹ محدث)، ابوخالد (۲۶ محدث)، ابوخبینه، ابوخبیب، ابوخداش، ابوخراش، ابوخریق، ابوخریم(۲ محدث) ابوخزامه، ابوحزیمه(۵ محدث)، ابوالخشخاش، ابوخشه، ابوخشینه(۲ محدث)، ابوالخصیب، ابوالخطاب(۵ محدث) ابوخفاف (۲ محدث)، ابوخلاه، ابوخلف(۶ محدث)، ابوالخلیج، ابوخلید، ابوخلیفه، ابوالخلیل(۳ محدث) ابوخمیصه، ابوخیثمه(۴ محدث)، ابوالخیر، ابوحبره(۳ محدث)، ابوالدالان، ابوداوود حفری، ابوداود حکم، ابوداود(۸ محدث)، ابوالحداج، ابودراس، ابوالدرداء، ابودسمه، ابودعامه، ابودغفل، ابودوس، ابودهم، ابودیلم، ابوذر(۹ محدث)، ابوالذری، ابوراشد(۵ محدث)، ابورافع، ابورباح(۲ محدث)، ابوالربیع(۹ محدث)، ابوربیعه(۴ محدث)، ابورجاء(۱۴ محدث)، ابوالرجال(۴ محدث)، ابوالرحال(۳ محدث)، ابورحمه، ابورحی، ابوالرداد، ابورزام، ابورزامه، ابورزمه، ابورزیق،

ابــورزين(٣ محــدث)، ابورشــد، ابورشــدين(٣ محــدث)، ابوالرشــيد، ابورســيد، ابوالرضــا، ابورفاعــه(٢ محــدث)، ابورفيــق، ابورقــاد(٣ محــدث)، ابوالرمــاح، ابورملــه، ابورواحــه، ابــوالرواغ، ابوروبــه(٢ محــدث)، ابــوروح(١٩ محــدث)، ابــوروق، ابورويبــه، ابورويحــه، ابــورهم، ابوالريــاح(٢ محــدث)، ابوريــاح، ابوريحانــه، ابوزانــده، ابوزاهــد، ابوالزاهريــه، ابوالزبــان، ابوزبيــد(٣ محــدث)، ابـوزبير، ابوزحـاره، ابـوزراره(٣ محـدث)، ابوزرعـه (٨ محـدث)، ابوالزرقـاء، ابــوالزعراء (٢ محــدث)، ابوالزعزعــه، ابوزكريــا(٢٤ محــدث)، ابوزميــل، ابوالزنـاد، ابوالزنبـاع، ابـوزهير(٦ محـدث)، ابوزنـاد(١٠ محـدث)، ابوزيـد(١٨ محدث)، ابوساج، ابوساسان، ابوسالم(٦ محدث)، ابوسبا، ابوسياعيه، ابوسيره(٢ محــدث)، ابوالــسحماء، ابوالــسري(٢ محــدث)، ابوســريره، ابوالــسعادات، ابوسـعد(٢٢ محـدث)، ابوسـعده، ابوسـعيد(٧٦ محـدث)، ابوالسفر، ابوسفيان(٢٣ محـدث)، ابوالـسقر، ابوالـسقير، ابوالـسكن(٤ محـدث)، ابوسـكين(٢ محـدث)، ابوسـكينه(٣ محـدث)، ابوسـلام(٢ محـدث)، ابوسـلامه(٢ محـدث)، ابوسـلمه(٢٩ محـدث)، ابوسـلمي(٢ محـدث)، ابوالـسليل(٢ محـدث)، ابوسـليم(٢ محـدث)، ابوسليمان(٣٧ محدث)، ابوالسمح، ابوالسمير، ابوالسميط، ابوسنان(٥ محدث)، ابوالـسواد، ابوسـواده، ابوالـسوار، ابوالـسوداء، ابوسـويدبن غفلـه، ابوسـويه(٢ محدث)، ابوسهل(٢٢ محدث)،ابوسهيل، ابوسيار، ابوسيف، ابوشبرمه، ابوشبل، ابوشـبيل، ابوشـجاع، ابوشـجره(٢ محـدث)، ابوشـداد، ابوشـرجليل(٢ محـدث)، ابوشرقى، ابوشريح(٢ محـدث)، ابوشـريك، ابوشـعبه(٤ محـدث)، ابوالـشعثاء(٧ محـدث)، ابوشـعيب(٦ محـدث)، ابوشـقيق(٢ محـدث)، ابوشـمال، ابوشـهاب(٦ محدث)، ابوشيبان(٢ محدث)، ابوشيبه(٩ محدث)، ابوشيخ(٤ محدث)، ابوشيطم، ابوصالح(١٩ محدث)، ابوالصباح(٢ محدث)، ابوصخر(٢ محدث)، ابوصخره، ابوصدقه(٢ محدث)، ابوالصديق(٢ محدث)، ابوصعده، ابوصفوان(٦ محدث)، ابوصــغيره، ابوالــصلت(٥ محــدث)، ابوالــصهباء، ابوالــصيداء، ابوضــرغام، ابوالــضريس، ابوضــمره(٢ محــدث)، ابوضــمنى، ابوطالــب، ابوطــالوت، ابوطـاهر(٣محـدث)، ابوطرفـه، ابوطعمـه، ابوالطفيـل، ابوطلحـه(١١ محـدث)، ابوطوالـه، ابوعانـد(٣ محـدث)، ابوعانـشه(٤ محـدث)، ابوعاصـم(٢٥ محـدث)، ابوالعاليـه(٣محـدث)، ابوعـامر(٨ محـدث)، ابوعبـاد، ابوالعبـاس(١ محـدث)،

ابوعبدالحميد، ابورب عبدالعزه، ابوعبدرب الوضوء، ابوعبدالرحمن(۲۶ محدث)، ابوعبدالاسلام(۳ محدث)، ابوعبدالصمد(۲ محدث)، ابوعبدالعزیز(۲ محدث)، ابوعبدالقدوس، ابوعبدالکریم(۳ محدث)، ابوعبدالله(۱۳۷ محدث)، ابوعبدالملك(۹محدث)، ابوعبدالواحد، ابوعبید(۸ محدث)، ابوعبیدالله، ابوعبیده(۱۴ محدث)، ابوعتاب(۲ محدث)، ابوعتبه(۴۷ محدث)، ابوعتیق(۲ محدث)، ابوعثمان(۴۲ محدث)، ابوالعجفاء، ابوعجینه، ابوعدیس (۲ محدث)، ابوعدي(۴ محدث)، ابوعذبه، ابوعرابه، ابوعروبه(۳ محدث)، ابوالعریان(۳ محدث)، ابوعزه، ابوعصام(۵ محدث)، ابوعصمه(۳ محدث)، ابوعطا(۳ محدث)، ابوعطارد، ابوعطاف، ابوالعطوف، ابوعطیه(۳ محدث)، ابوعفان، ابوعفراء، ابوعقاب، ابوعقال، ابوعقرب، ابوعقیل(۱۰ محدث)، ابوعکاشه، ابوعکرمه، ابوالعلاء(۲۶ محدث)، ابوعلاقه، ابوالعلانیه، ابوعلقمه(۴ محدث)، ابوعلي(۴۱ محدث)، ابوعمار(۱۰ محدث)، ابوعماره(۵ محدث)، ابوالعماقر، ابوعمر(۳۳محدث)، ابوعمران(۴ محدث)، ابوعمرو(۵۸ محدث)، ابوعمره، ابوعمیر(۴ محدث)، ابوعمیره، ابوعنان، ابوالعنبر، ابوالعنبس(۶محدث)، ابوالعوام(۲ محدث)، ابوعوانه(۳ محدث)، ابوعوسجه، ابوعوف، ابوعون(۹ محدث)، ابوعیاض، ابوالعیزار، ابوعیسي(۹ محدث)، ابوالعیناء، ابوعینیه، ابوغالب(۳ محدث)، ابوغانم، ابوالغدیر، ابوغراره، ابوغرقد، ابوالغریف (۲محدث)،ابوغسان(۱۲ محدث)، ابوالغصن، ابوغطیف(۲ محدث)، ابوغفار(۲ محدث) ابوغلاب، ابوغنیم(۲ محدث)، ابوالغوث، ابوغیاث(۲ محدث)، ابوالغیث، ابوفاختـه، ابوفاطمه، ابوفدیك، ابوالفرات، ابوفراس، ابوالفرج، ابوفروه(۴ محدث)، ابوفزاره، ابوفضاله(۲ محدث)، ابوالفضل(۱۰۰ محدث)، ابوالقاسم(۱۷ محدث)، ابوقبیصه، ابوقبیل، ابوقتاده(۲ محدث)، ابوقتان، ابوقتیبه، ابوقتیله(۲ محدث)، ابوقدامه(۶ محدث)، ابوقره(۵ محدث)، ابوقریش، ابوقطیفه، ابوقلابه، ابوالقصاص، ابوقمامه، ابوالقموس، ابوقنان، ابوقیس(۵ محدث)، ابوقیله، ابوکامل(۵ محدث)، ابوکباش(۳ محدث)، ابوکبشه، ابوکثیر(۷ محدث)، ابوکدینه، ابوکردوس، ابوکرز، ابوکریمه، ابوکعب(۴ محدث)، ابوکلثم، ابوکلثوم(۲ محدث)، ابوکنانه(۳ محدث)، ابوالکنود(۳ محدث)، ابوکیران، ابولبابه، ابوالبید(۳ محدث)، ابولقمان، ابولولوه(۲ محدث)، ابولیث، ابولیلی، ابولینه(۲ محدث)،

ابوماجد، ابوماغر، ابومالك(۳۰محدث)، ابوالمتوكل، ابوالمتيد، ابوالمثني(۱۰ محدث)، ابومجالد، ابومجاهد(۲ محدث)، ابومجشر، ابومحارش، ابوالمحاسن، ابومحرز(۲ محدث)، ابومحل، ابومحلم، ابومحمد(۱۲۸ محدث)، ابومخارق(۲ محدث)، ابوالمختار(۵ محدث)، ابومخراق، ابومخزوم، ابومخلد(۵ محدث)، ابومخيس، ابومدرك، ابومدركه، ابومدله، ابومدينه، ابومرار، ابومراره، ابومرانه، ابومرحوم(۴ محدث)، ابومرزوق(۳ محدث)، ابومروان(۸ محدث)، ابومره(۲محدث)، ابومرى، ابومريم(۷ محدث)، ابوالمسافر، ابومسعده(۳ محدث)، ابومسعود(۴۸ محدث)، ابومسكين(۲ محدث)، ابومسلم(۸ محدث)، ابومسلمه(۳ محدث)، ابومسمر، ابوالمشاء، ابومصرف، ابومصعب(۵ محدث)، ابومضر(۵ محدث)، ابومطر، ابومطرف(۳ محدث)، ابومطيع(۳ محدث)، ابومعاذ(۱۸ محدث)، ابومعارك، ابومعاويه(۱۸ محدث)، ابوسعيد، ابوالمعتمر(۴ محدث)، ابومعروف، ابومعزل(۲ محدث)، ابومعشر(۳ محدث)، ابوالمعلي(۷ محدث)، ابومعمر(۸ محدث)، ابومعن(۵ محدث)، ابوالمغلس(۳ محدث)، ابومغيره(۱۹ محدث)، ابومفرح، ابوالمفضل(۳ محدث)، ابومقاتل، ابومقدام، ابوالمقدام(۶ محدث)، ابومقرن، ابومكرم، ابوالمليح(۳محدث)، ابوالمنازل، ابومنازل، ابومنبوذ، ابوالمنبه(۲ محدث)، ابوالمنذر(۱۰ محدث)، ابومنصور(۷ محدث)، ابومنقذ، ابوالمنهال(۷ محدث)، ابومنيب(۳ محدث)،ابومنير، ابومنيع، ابومنين، ابومودود(۲ محدث)، ابومورع(۲ محدث)، ابوموسي(۱۱ محدث)، ابومومل، ابوالمهاجر(۳ محدث)، ابوالمهلب(۶ محدث)، ابوالمهنا، ابوميسره(۲ محدث)، ابوميمون، ابوميمونه، ابونافع(۳ محدث)، ابوالنباح، ابونجيح(۲ محدث)، ابونصر(۱۷ محدث)، ابوالنضر(۲۲ محدث)، ابونضره(۳ محدث)، ابوفضله، ابونعامه(۵ محدث)، ابونمير، ابونوح(۳ محدث)، ابونوش، ابونوفول(۳ محدث)، ابونهشل(۲ محدث)، ابونهيك(۳ محدث)، ابوالنير، ابوالنيل، ابورائل(۲ محدث)، ابوالوازع(۴ محدث)، ابوواصل(۴ محدث)، ابوواقد(۵ محدث)، ابووبره، ابوالوداك، ابوالورد، ابووردان، ابوالورقاء(۲ محدث)، ابوالوضاح، ابوالوضي(۲ محدث)، ابوالوضين، ابوالرقاص، ابووكيع(۳ محدث)، ابوالوليد(۲۲ محدث)، ابوونقه، ابووهب(۱۰ محدث)، ابووهبه، ابوهارون(۸ محدث)، ابوهاشم(۱۵ محدث)، ابوهاني(۷ محدث)،

ابوهبیره(۳ محدث)، ابوالهداج، ابوهدبه، ابوالهذیل(۵ محدث)، ابوهزیره(۳ محدث)، ابوهزار، ابوهزان(۲ محدث)، ابوالهزهاز، ابوهشام(۱۷ محدث)، ابوهلال(۱۰ محدث)، ابوهمام(۹ محدث)، ابوهند(۴ محدث)، ابوهنیده(۴ محدث)، ابوهیاج، ابوالیثم(۲۵ محدث)، ابویحیي(۴۷ محدث)، ابویزید(۳۴ محدث)، ابویسار، ابوالیسع(۴ محدث)، ابوالیسیر(۲ محدث)، ابویعفور، ابویعقوب(۱۳ محدث)، ابویعلي(۶ محدث)، ابوالیقظان(۳ محدث)، ابوالیمسان(۸ محدث)، ابویوسف(۱۴ محدث)، ابویونس(۱۱ محدث).

این محدثین بزرگوار، این اقیانوس‌العلوم‌ها و بحرالعلوم‌ها که مثل "مور و ملخ" به میدان دین هجوم آورده بودند، چه چیز تازه‌ای داشتند که بر روایات محدثان قبلی بیفزایند؟ در کوتاه مدتی پس از درگذشت پیامبر، همه روایات "صحابه" شنیده شده بود، و بعد هم آن صحابه مرده بودند. جست و جوهای فراوان و غالبا عوامفریبانه نیز توسط عده‌ای از محدثان بعدی، بصورت "رحله"های مختلف در سرزمینهای اسلامی به منظور پیدا کردن منابع احتمالی دست نخورده‌ای از حدیثهای ناشنیده، انجام گرفته بود. در اینصورت آن کسی که تنها بخاطر "محدث" شدن دست به تالیف کتاب تازه‌ای در حدیث می‌زند، غیر از جعل حدیثهای تازه "ناشنیده" و "دست اول" چه راهی در اختیار داشت تا اثرش مورد توجه قرارگیرد؟ و چه می‌توانست بکند اگر نمی‌خواست "حدیث‌ساز" و نه تنها "حدیث‌گو" باشد؟

خود محمد، از همان آغاز کار سوداگری این دین‌فروشان و بازارگرمی دکانداران بازار ریا را پیش‌بینی کرده و پیروان خویش را از آن بر حذر داشته بود.

-"همانا احادیثی که در دسترس مردم است، حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و محفوظ و موهوم است و بتحقیق که در زمان رسول خدا نیز به آن حضرت از این بابت دروغها بستند، تا آنکه رسول اکرم به خطبه ایستاد و فرمود هر که از روی عمد بر من دروغ بندد خود را در آتش دوزخ گذارد." (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۱)

-"پیغمبر فرمود که جز قرآن چیزی از من نقل نکنید و اگر کسی بجز قرآن چیزی از من ضبط کرده است آنرا محو کند". (امام مسلم بن حجاج نیشابوری، در کتاب "صحیح" نقل از ابوسعید خذری صحابی محمد).

-"محمد صلی الله علیه و آله فرمود که: پس از من چیزی از من ننویسید، و هر کس که جز قرآن چیزی از من نوشته باشد آنرا محو کند." (شیخ صدوق ابن بابویه، در خصال)

-"رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من مانند دیگر پیغمبران حدیث بسیار از من نقل خواهند کرد. پس هر چه را که از من به شما رسید بر کتاب خدا عرضه دارید، اگر موافق آن بود من گفته‌ام، اگر با آن سازگار نبود بدانید که من نگفته‌ام." (ابن سعد، در طبقات الکبیر)

-"عبدالله بن زبیر از پدر خود نقل می‌کند که به او گفتم: چرا تو نیز که از صحابه پیمبر بوده ای، مثل فلان و فلان حدیث از او نگویيي؟ جواب داد: که من پیوسته بصحبت وی بودم، اما شنیدم که می‌گفت: هر کس بر من دروغ بندد شایسته جهنم باشد. و از انس بن مالك روایت است که گفته بود: این حدیث که هر که بر من دروغ بندد جهنمی است، مانع آن است که شما را از پیغمبر حدیث بسیار گویم." (امام محمد بخاری در "صحیح")

-" سایب بن زید گوید با سعد بن مالك از مدینه به مکه رفتم و نشنیدم که از پیمبر حتی یك حدیث گوید، و نیز شعبی گوید که سالی تمام با عبدالله بن عمر رفت و آمد داشتم و نشنیدم چیزی از پیغمبر نقل کند. (ابن ماجد، در " سنن")

-"از عبدالوارث بن سعید روایت شده است که: وارد مکه شدم و ابوحنیفه را آنجا دیدم. پرسیدم در بیع شرطی چه عقیده داری که مثلا شخصی متاع خود را بشرط می‌فروشد؟ پاسخ داد. هم بیع باطل و هم شرط باطل است. سپس نزد ابن ابی لیلی رفتم و همان مسئله را از او پرسیدم. او جواب داد بیع واقع و جایز است و شرط باطل. بعد نزد ابن بشرمه رفتم و همان موضوع را مطرح کردم. او گفت هم بیع جایز و هم شرط جایز است، و هر یك از آنها نظر خود را مستند به گفته‌های پیغمبر می‌دانستند." (احمد بن المصری در ضحی الاسلام)

با وجود همه این احکام صریح و روشن، ظاهرا "بیضه داران اسلام" از آغاز ترجیح دادند بجای پیروی از اوامری که طبعا باب رونق دکان نبوده است،

از حدیث‌های "موثق" دیگری پیروی کنند که بعدها توسط عده‌ای از محدثان، منجمله ملا محمدباقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحارالانوار نقل شد:

-"رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به سند معتبر فرمود که تا می‌توانید حدیث نقل کنید و در آن کوتاهی نکنید، که حدیثها دلها را جلا می‌دهد، و بدرستیکه دلها زنگ می‌گیرند، چنانکه شمشیر زنگ می‌گیرد، و جلای آنها حدیث است."

و: "امام جعفر صادق فرمود: احادیث و اخبار را زود یاد فرزند خود دهید تا مخالفان دین نتوانند او را گمراه کنند".

این چنین تأکید، در عصر خود ما نیز توسط ستایشگر عالیقدرِ علامه مجلسی، آیت‌الله موسوی خمینی، در "کشف الاسرار" ایشان به کرّات تکرار شده است:

- در معانی الاخبار شیخ صدوق و کتاب فقیه که یکی از بزرگترین کتابهای شیعه است، از امیرالمومنین نقل شده است که پیغمبر اکرم گفت خدایا رحمت کن جانشینهای مرا. پرسیدند: کیانند جانشینهای شما؟ گفت آنهائی که پس از من حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند. پس معلوم شد که آنهائیکه روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

-"عمر بن حنظله روایت کرده است که رسول خدا گفت: راویان حدیث حکّامِ منند، و ردّ آنها ردّ امام، ردّ امام ردّ خدا، و ردّ خدا در حد شرك به خدا است".

-" تکلیف مردم در زمان غیبت امام زمان آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث، و اطاعت کنند از آنها، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده." (کشف الاسرار، صفحه ۱۸۸)

علیرغم همه این فتاوی و احکام "موثق" و لازم الاجراء، از همان قرون نخستین اسلامی بسیاری از راویان حدیث نه تنها "حکام واجب الاطاعه رسول خدا و حجج امام غایب و جانشینان بحق رسول اکرم" شناخته نشدند، بلکه درست

در جهت عکس آن، از ایشان صراحتا بصورت دروغ پردازان و شیادان شرع نام برده شد.

ابن جوزی در تذکره الموضوعات می‌نویسد که: "غیاث بن ابراهیم بنزد مهدی عباسي(خلیفه) شد و باو گفتند برای خلیفه حدیث گوي. وی از پیمبر روایت کرد که مسابقه فقط در تیراندازی و سواری و کبوترپرانی روا است و در بقیه امور باطل است، و البته حدیث پیمبر بیش از تیر و اسب نیست. اما خلیفه دلبسته کبوتران می‌بود و لازم بود که سخنی درین بابت نیز در حدیث آید و لاجرم خلیفه کیسه زری بدو بخشید."

در مقدمه نهج الفصاحه نقل شده است که: "مختار بن عبیده ثقفي(مختار معروف) به یکی از محدثان گفته بود: از گفتار پیغمبر حدیثی درباره من بیاور که فرموده باشد: از پس من مردی بیاید و انتقام خون فرزندم حسین را بگیرد، در عوض آن حدیث این خلعت و مرکب و خادم را با ده هزار درهم از من بگیر، و آن مرد گفته بود: گردنم مگذار که حدیث دروغ از خود پیغمبر گویم، اما از گفته اصحاب او هر چه خواهی روایت کنم".

ابن سعد در طبقات الکبیر نقل می‌کند که: "از انس بن مالك که ده سال تمام از یاران نزدیك پیغمبر بود، پرسیدند: آیا آنچه را که از رسول خدا نقل می‌کنی از خود او شنیده اي؟ او درماند و گفت: چنین نیست که هر چه نقل کرده‌ایم از او شنیده باشیم، لیکن ما اصحاب پیغمبر سخنی را که یکی از ما گفته باشد تکذیب نمی‌کنیم."

در "الجامع الاحکام القرآن" قرطبی، از "احمد بن حنبل" فقیه و مولف معروف کتاب "مسند" روایت شده است که: "من و یحیی بن معین در مسجد رضافه بغداد نماز کردیم. پس از نماز یکی بپا ایستاد و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هر که لا اله الاالله بگوید خدا از هر کلمه او مرغی بیافریند با منقار طلا و پر مرجان، و قصه‌های دیگر نیز گفت همه دروغ. پرسیدم این حدیث با تو که گفت؟ جواب داد که از احمد بن حنبل و یحیی بن معین شنیده‌ام. یحیی گفت: یحیی بن معین منم و این کسی که با من است نیز احمد بن حنبل است و از حدیث پیغمبر چنین سخنانی نشنیده‌ایم. قصه گو گفت: اگر تو یحیی بن معین باشی، شنیده بودم که احمقی و اکنون بدان

یقین کردم. مگر در این دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شما دو نفر هستید؟ من از هفده احمد بن حنبل روایت شنیده‌ام."

در "حضارةالاسلامیه" آمده است که: "الدارقطنی محدث مشهور روایت کند که ابوالفرج اصفهانی وارد سوق الوراقین(بازار کتابفروشها) می‌شد و هر چه کتاب می‌دید می‌خرید و با خود به خانه می‌برد و آنها را ماخذ روایات خود قرار می‌داد، و ابوزرعه رازی گوید که میسره حدیث آسان می‌ساخت، چنانکه چهل حدیث تنها در فضیلت قزوین ساخته بود، و میگفت که این کار به قصد رضای خدا می‌کنم. و: روایت است که سعد بن طریف فرزند خویش را دید که از خشونت معلم می‌گریست همانوقت حدیثی از عکرمه ساخت که از ابن عباس و او از رسول اکرم روایت کرده بود که معلمان اطفال بدترین خلق خدایند".

و باز در مقدمه نهج‌الفصاحه آمده است که: محمد بن عمرو واقدی که در آغاز قرن دوم می‌زیست سی هزار حدیث روایت می‌کرد که حتی یکی از آنها درست نبود.

این تذکر هم از علی شریعتی است:

- یکی از راویان عالیقدر حدیث، در جواب کسی که گفته بود: برخی از احادیثی که از طرف شما روایت شده است سند ندارد، فرموده بود: تو خودت که ادعا می‌کنی بچه پدرت هستی، سند داري؟

ولی گمان مبرید که این سنت مرضیه منحصر به قرون اولیه اسلامی بوده و در عصر ما فراموش شده است. اگر چنین فکر کنید، غافل از این هستید که مکتب روحانیت مبارز هیچ سجیّه حسنه‌ای را که از بزرگان گذشته دین بدان رسیده باشد متروك نمی‌گذارد، و یکی از همین سجایای مرضیه سنت حدیث‌سازی در راه اهداف "دین ناجیه اثنی‌عشریه " است که تصادفا همیشه با هدفهای خصوصی مکتب روحانیت مبارز نیز تطبیق می‌کند.

بد نیست بانمونه‌ای از این شیوه مرضیه حفظ سنن مکتبی آشنا شوید:

در تابستان ۱۳۶۱ در گرماگرم پیکار سپاهیان اسلام با قوای کفر صدام عفلقی ناگهان اسرائیل صهیونی به لبنان حمله می‌برد و مبارزان فلسطینی را همه جا به گلوله می‌بندد و بیروت را به آتش و خون می‌کشد، لشکر اسلام اجبارا در وضعی قرار می‌گیرد که باید تکلیف خودش را نه تنها با عراق صدامی، بلکه با اسرائیل صهیونی نیز معلوم کند؛ بخصوص در شرایطی که حیثیت حضرت امام زمان فرمانده مستقیم غالب عملیات لشکر اسلام علیه کفر در میان است. درست در همین موقع است که یکی از اعاظم علمای مکتب شیعه، حفظ الله تعالی، با برخورداری از الهامات غیبی چندین حدیث " دست اول" و ناشناخته از حضرت امام جعفر صادق کشف می‌کند که کاملا روشن است آن حضرت آنها را دقیقا برای همین مورد بیان فرموده‌اند، ولی محدثان بزرگوار با گرفتاریهای دیگری که داشته‌اند تا این تاریخ توجه کامل به آنها ابزار نداشته‌اند. متن این احادیث، بار اول توسط خود حجةالاسلام رضوانی در مجلس شورای اسلامی بیان شده، بار دوم در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است، و اکنون برای بار سوم بمنظور استفاضه عده زیادتری از مومنین در اینجا بازگو می‌شود:

" در کتاب " یوم الاخلاص" از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: قبل از قیام حضرت صادق مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام کند و بمدت هشت یا هجده ماه اسلحه بر دوش می‌جنگد، و سپس متوجه بیت‌المقدس می‌شود و در کتاب عقاید الامام الاثنی‌عشریه روایت شده است که امیرالمومنان علیه‌السلام در روی منبر درباره آینده جهان اسلام فرمودند: دیری نخواهد پایید که یهودیانی از غرب می‌آیند تا دولتی اسرائیلی پس از اشغال فلسطین درآن پدید آورند و مردم با شگفتی پرسیدند: یا علي! پس آن روز جامعه عرب و مسلمانان کجا هستند؟ فرمودند: آن روز نیروهای عرب از هم گسسته‌اند و زمامدارانشان از هم جدا

هستند، نه آنکه پشتیبان یکدیگر باشند. پرسیدند: آیا این بلا ادامه خواهد یافت ؟ فرمودند: آری تا زمانی که عربها خود را از بندهای استعمار آزاد کنند [1].

و در همین کتاب حدیث دیگری از حضرت امام صادق علیه‌السلام در رابطه با صهیونیسم نقل شده است که: آنگاه که اسرائیل در زمین فساد کند و حس برتری جوئیش به نابودی انسانها انجامد، خدای تعالی به انتقام‌گیری پردازد، و خدا در سوره اسرا می‌فرماید: ما بر شما مردمی را می‌گماریم که بندگان خاص ما هستند، بندگانی سختکوش و جنگجو و نرمش‌ناپذیر. از امام پرسیدند: " اینها کدام مردمند؟ فرمود: مردم ایرانند که مرکزشان قم است و سه بار فرمود: اینها قیام می‌کنند. پس فرمود: " امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود که چون نیروهای ایران، عراق را فتح کنند [2] با عرب همداستان شوند تا فلسطین را آزاد سازند، وقتیکه وارد فلسطین شدند خانه به خانه و سنگر به سنگر به سراغ یهودیان صهیونیست می‌روند ۳ و آنها را بیرون می‌کشند و مانند میش سرشان را می‌برند، بطوریکه يك یهودی در فلسطین باقی نمی‌ماند."

- "و نیز در جلد دوم کتاب الزام‌الغاصب نقل شده است که چون امیرالمومنین علیه‌السلام درباره مسائل نزديك به ظهور حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه سخن می‌گفتند، به جنگ کنونی ایران و عراق نیز اشاره فرموده و اینطور گفتند: ای بغداد! وای بر تو از ری، آنروز که نیروهای رزمی و جنگجو از تهران به سوی بغداد حرکت کنند! و در جای دیگر همین کتاب روایت شده است که حضرت علي(ع) فرمودند: می‌بینم که ایرانی‌ها بر اعراب می‌شورند و بصره را فتح می‌کنند.

و نیز در بحارالانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را می‌بینم که در متن انقلاب(!) دست به جنگی می‌زنند که از نصرتهای الهی برخوردار است و در برابر مشکلات بسیاری پایداری می‌کنند. رهبر این انقلاب، ایرانی است و نیروهای خودش را

۱- ظاهرا ذکر نام مناخم بگین در حدیث فراموش شده یا حجةالاسلام نقل آنرا مصلحت ندانسته‌اند.

۲- احتمالا در این جمله اشتباهی شده و منظور امام " نیروهای اسلام " بوده است.

۳- تا کنون به اشتباه تصور می‌شد که عنوان "صهیونیسم " در اواخر قرن نوزدهم توسط خود یهودیان وضع شده است.

متوجه بیت‌المقدس می‌کند." (حجة الاسلام رضوانی، نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع مجلس نقل از روزنامه جمهوری اسلامي.)

پیش از حجةالاسلام رضوانی نیز، "مکاشفات" مشابهی در مواردی که روحانیت مبارز به دردسرهای خاصی افتاده بود، صورت گرفته بود، مثلا در همان زمانی که کردهای سنی مذهب مایه مزاحمت پادشاهان شیعه صفوی را فراهم آورده بودند و ناسازگاری آنان در کفه زورآزمایی قزلباشان صفوی با عساکر عثمانی سنگینی می‌کرد، علامه محمد باقی مجلسی حدیث معتبری از حضرت امام جعفر صادق کشف کرد که: "زنهار با کردان مخالطت مکنید، که اینان گروهی هستند از جنیان که حقتعالی پرده از ایشان برداشته است!"

و اندکی پیش از آن، در شرایطی مشابه، استاد همین محدث بزرگوار، حضرت شیخ بهایی رضی الله عنه، در فقه شیعه به این حکم شرعی پی برده بود که: "مکروه است معامله با سفلگان و دونان و اهل برص و جذامیان و کردان."

و باز در همان موقع که پادشاهان صفوی سخت در اشتیاق سقوط قسطنطنیه(استانبول) پایتخت دشمن سرسخت خود عثمانی بودند، علامه مجلسی باین حدیث موثق دست یافت که:

-"رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: این جهان به آخر نرسد مگر آنکه مردی از اهل‌بیت من به حکومت رسد و قسطنطنیه ملعون را بگشاید." (بحارالانوار، جلد سیزدهم).

-"و از مقدمات ظهور مهدی است خروج خوارج از بحر فارس، و قتل بسیار میان دو طایفه عجم و خروج عرب بر شاه عجم و استیلای ایشان بر شهرها و نزول در رمله و انقراض حکام قسطنطنیه ... و چون حضرت ختمی مرتبت ظهور فرماید لشکری به استانبول فرستد و آنها به فرنگ فرار نمایند و چلیپا بگردن اندازند و اهل فرنگ ایشان را امان دهند، اما لشگر حضرت قائم ایشان را تعاقب کند، چنانکه فرنگیان امان طلبند و اصحاب حضرت قائم بشرطی امان دهند که گریخته‌ها را گرفته و پس دهند تا همه را گردن بزنند" (بحارالانوار، جلد سیزدهم).

و بخاطر آنکه ثقةالاسلامی بنام طالقانی، در عصر همان علامه مجلسی بسیار مورد توجه "مرشد کامل" قرار گرفته بود، این حدیث از ابن اعثم کوفی

بدست آمد که: "امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: رحمت خدا به طالقان که گنجینه گنجهای خدای عز و جل است، و مردمی در آن بسر می‌برند که یاوران مهدی در آخر الزمان خواهند بود."

و سی سال پیش که "روحانیت مبارز" عصر طاغوت از وضع "فسق و فجور" تهران(و ضمنا از تقلیل وجوه بریّه) راضی نبود، این حدیث در "رساله غیبت نعماني" کشف شد که عینا از "معصوم چهاردهم حجة بن الحسن" جواد فاضل، نقل می‌شود:

-"در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که به مفضل بن عمر فرمود: میدانی زورا کجاست؟ عرض کرد: خیر! فرمود: در نزدیکی ری کوه سیاهی است و بر دامنه آن شهری است که طهران نام دارد و "دارالزورا" آنجاست. قصرهای آن همانند کاخهای بهشت است و زنانش از زیبایی به حورالعین می‌مانند. و چون آخرالزمان نزديك شود زنان طهران جامه کفار بر تن کنند و مانند کافران خودآرائی نمایند، شوهران را از خود برانند و زندگی آنان را برای خویش کوچك شمارند و از ایشان طلاق بطلبند، و مردان خود را چون زنان بیارایند و زنان به جامه مردان درآیند."

با تمام اینها، البته استدلال حضرت آیت‌الله علی خامنه ای، ایده الله تعالی، کماکان بقوت خود باقی است که: "این فقط خلفای جور بودند (بنی‌امیه و بنی‌عباس) که حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی زمان خود می‌کردند، و از آنها می‌خواستند که احادیثی را از زبان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواست آنها جعل کنند. در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل احادیث زیاد است. جعل حدیث آنقدر آسان بود که به اندك منظوری يك حدیث علیه این و آن درست می‌کردند. این وضعیت موجب شده بود که يك ذهنیت و فرهنگی بسیار مخلوط و مجعول و نادرست از اسلام در جهان اسلام وجود داشه باشد، و منشاء این ذهنیت غلط همان محدثین و علما بودند. و هیچ مانعی نبوده است که علیه امام سجاد و تشکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کنند." (نقل از مجله پاسدار اسلام، چاپ قم، آبان ۱۳۶۱)

محتاج به تذکر نیست که آیت‌الله هیچ موردی را از اینکه محدثان بزرگوار مکتب تشیع نیز حدیثی را از پیغمبر و ائمه شیعه جعل کرده باشد در خاطر ندارند!

*　　　*　　　*

از پایان عمر امامان زنده، اداره مکتب روحانیت شیعه خواه ناخواه وارد مرحله تازه‌ای شد که می‌بایست مسیر آینده این مکتب را برای قرنهای متوالی تعیین کند. مسئله در تفاوتی بنیادی نهفته بود که بین وضع روحانیت شیعه و روحانیت سنی وجود داشت: روحانیت سنی هیچوقت از حکومت جدا نشده بود، بلکه همراه با آن و اصولا جزئی از آن بود. خلیفه در همان حال که رهبری سیاسی جامعه اسلامی را داشت، رهبری روحانی آنرا نیز بر عهده داشت، بهمان صورت که در زمان پیامبر و خلفای راشدین معمول بود. علما، مدرسین، وعاظ، خطبا، فقها، محدثان، ائمه جماعت و دارندگان سایر مناصب مذهبی، همگی بصورت قانونی و مجاز به کار خود اشتغال داشتند و معاش آنها نیز رسما توسط دستگاه سیاسی – روحانی حکومت تامین می‌شد.

در سازمان مذهبی شیعه وضع درست بعکس بود: مکتب شیعه خلافت را، در هیچ یك از صور آن، به رسمیت نمی‌شناخت و آنرا غاصب حق مشروع امامان می‌دانست. حکومتهای مستقلی نیز که از قرن سوم هجری در نواحی مختلف ایران روی کار آمدند، خواه به ظاهر مطیع دستگاه خلافت بودند و خواه جدا از آن یا مخالف آن هیچکدام مورد تایید روحانیت شیعه نبودند، زیرا از دیدگاه تشیع هر حکومتی، خارج از دائره امامان، بهر صورت که بود غاصب و جابر و "ظلمه" محسوب می‌شد.

بر این مبنا دیگر فقها، علما، وعاظ، مدرسان، خطبا، محدثان، و پیشنمازان مکتب تشیع نمی‌توانستند از جانب دستگاه حکومت انتظار دریافت حقوق و مؤونه‌ای داشته باشند، و تنها راهی که بروی آنها باز بود ارتباط با خود مردم، یعنی به "مومنین شیعه" بود. این ارتباط از دو راه مختلف می‌توانست حاصل شود: یا راه خط تشیع اصیل، یعنی راه تعلیم و تفهیم اصولی که مبنای کار بنیانگذاران مکتب شیعه بود، در جهت هدایت توده‌ها و پیشبرد مبارزه آنها با فساد و ستم دستگاه خلافت و تبعیضات و امتیازات اداری و قومی و طبقاتی

آن و در جهت دفاع از منافع محرومین در برابر زمینداران محلی وابسته به سازمان خلافت و روحانیت وابسته به این هر دو، و لازمه اینکار پرورش مردمی آگاه بود که پیش از هر چیز بتوانند فکر کنند و تشخیص دهند و راه خود را با وقوف لازم برگزینند و آماده سازش و مصالحه‌ای نیز نباشند، ولی پیروی از این راه اگر به استواری تشیع کمك می‌کرد به منافع خاص "روحانیت مبارز" کمك نمی‌کرد، بالعکس ناگزیرش می‌ساخت که خود نیز از همین سرمشق پیروی کند و امید رزق و روزی مفت نداشته باشد.

در مقابل، راه دومی وجود داشت که در آن اجزاء معادله کاملا دگرگون می‌شد، همانند آن راهی که در قرن اول هجری معاویه برای خود برگزیده بود، و این راه، این بود که مومنان بجای مردمی آگاه و "پرمدعا" تبدیل به گروهی "مقلد" حرف‌شنو و معقول شوند که شرعا اجازه دخل و تصرفی را در آنچه بزرگان دین گفته‌اند و می‌گویند، نداشته باشند، و در راه اجرای دقیق احکام شرع مبین، اختیار تشخیص و قضاوت و اخذ تصمیم و هر امر دیگری را که به صلاح مومنین است، بطور دربست به بزرگواران دین، اعلی الله مقامهم اجمعین و رضوان الله علیهم، واگذار کنند (که البته رساندن منظم وجوه خمس و زکات و سهم امام و وجوه بریّه و موقوفات و نذورات و سایر وجوه واجبه و مستحبه شرعیه به دستگاه نواب بر حق امام عصر از جمله این امور است).

از همان اول فتاوی و احکام "معتبري" از ائمه اطهار بدست آمد، که این منشور خداپسندانه را مهر و امضا می‌کرد. حدیثهایی بسیار موثق از امامان کشف شد که در اصالت آنها تردیدی جایز نبود، کما اینکه در علو مقام راویان آنها نیز تردید جائز نبود، و اصلا چنین تردیدی بهر صورتی که بود برای مومن شیعه که وظیفه‌اش فقط تقلید در برابر اجتهاد است قباحت داشت:

-" احمد بن محمد بن عیسی از ابن سنان، و او از ابن مسکان، و او از سدیر نقل می‌کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: هنگامیکه پیروان شما را در کوفه ترك گفتم تا بنزد شما بیایم آنان با یکدیگر اختلاف داشتند و از هم دوری می‌جستند. فرمود: ترا به کار آنان کاری نباشد، زیرا شیعیان سه تکلیف بیشتر ندارند: شناختن ائمه، تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود به ایشان.

- و زید بن شحام می‌گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: در قبیله ما مردی است که اسمش کلیب است. هر دستوری که از شما می‌رسد، هر چه باشد، او می‌گوید من تسلیمم. از این رو ما او را "کلیب تسلیم" نامیده‌ایم. حضرت باو رحمت فرستاد و فرمود: خدا عزیزش بدارد. چه نازنین مردی است!" (اصول کافی، کتاب الحجه، باب التسلیم و فضل المسلمین)

-"احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش، و او از ابی البختري- که خدایش بیامرزد- روایت کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: شیعیان ما با وقار و آرامش هستند، مانند شتر نری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند براه افتد و چون او را بر صخره‌ای بخوابانند بخوابد". (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب مومن و علاماته و صفاته).

البته به شیعیان در مقابل این حرف‌شنوی امتیازاتی خاص نیز داده می‌شد:

-"سهل بن زیاد از ابن ابی نجران و او از مثنی الحناط و او از کامل التمار نقل کند که شنیدم که حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: مردم همگی بمانند چهارپایانند- و این جمله را سه بار تکرار فرمود- و پس فرمود: جز قلیلی از مومنین (شیعیان) و این جمله را هم سه بار تکرار فرمود" (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قله عدد المومنین).

-"احمد بن محمد از ابی یحیی الواسطی و او از یکی دیگر از اصحاب نقل کرده است که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خدا ما ائمه را از علـّیین و ارواح ما را از بالای علـّیین و ارواح شیعیان ما را از وسط علـّیین و پیکرهای آنها را از قسمت سفلای آن آفرید. از این رو ما و آنها آدمی شدیم، و همه مردم دیگر خرمگسانی شدند که سزاوار دوزخند و بسوی جهنم می‌روند." (اصول کافی، کتاب الحجه، باب خلق الابدان الائمه و ارواحهم و قلوبهم)

-"و امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: مردم دنیا بر سه دسته‌اند: علما و طالبان علم و خاشاکهای روی آب و بدرستیکه دانشمندان، ما ائمه‌ایم و شیعیان ما دانشجویان و ما بقی مردم خاشاك روی آبند". (اصول کافی، کتاب فضل و العلم، باب اصناف الناس)

-"علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از سیف روایت کرده است که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت چیزی مثل گلوله می‌آید و به پشت مومن می‌زند تا او را داخل بهشت کند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البرّ بالوالدین).

-" حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ای ابان بن تغلب، چون روز قیامت شود و همه اولین و آخرین نزد خداوند گرد آیند، خداوند "لا اله الاالله" را از همه آنها، حتی برای آنها که شهادت داده باشند که معبودی جز خدای عزوجل نیست بگیرد جز آنکس که شیعه باشد." (اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم).

-"از هارون بن موفق منقول است که روزی حضرت امام موسی کاظم مرا طلبیدند و در خدمت آن حضرت طعامی خوردم، و حلوای بسیار آورده بودند. گفتم: چه بسیار است حلوا! فرمودند که ما شیعیان از شیرینی خلق شده‌ایم، پس حلوا را دوست داریم." (علامه مجلسی، بحارالانوار و حلیة‌المتقین، باب دهم، فصل هفتم).

"محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابی الصباح الکنانی روایت کند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مومن (شیعه) به هر مرگی می‌میرد جز به صاعقه! و ابوبصیر گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردن مومن. فرمود: شیعه ممکن است به هر مرگی بمیرد،یعنی غرق شود، یا زیر آوار بماند، یا به درنده دچار گردد ولی به هر حال به صاعقه نمی‌میرد." (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا).

(البته این احتمالات مربوط به موقعی بود که هنوز ادعیه معتبره‌ای که باید مومن بخواند تا غرق نشود، زیر آوار نماند و درنده قدرت دریدن او را نداشته باشد، از همین امام جعفر بدست نیامده بود. ولی این ادعیه مجریه اکنون در دسترس همه مومنان قرار گرفته و این خطرات نیز بر طرف شده است به فهرست ادعیه در صفحه ۴۴۳ و متن حدیث مربوط به درنده در صفحه ۴۳۳ مراجعه فرمائید).

ولـی مهمتـر از اینهـا، بعضـی امتیـازات دیگـر بـود کـه بـرای خیلـی از مومنین به همه دردسرهای روزمره آنـان و همـه زحمتهایشان در جلب رضـای روحانیت مبارز میارزید:

-" از رسول خدا مروی است ضمن حدیث مفصلی که فرمود: خداوند حوریانی را خلق فرموده که بر گونه راستشان نوشته شده "محمد رسول‌الله" و برگونـه چپشان "علـی ولـی الله" و بـر پیشانی آنهـا "الحسن" و بـر زنـخ آنهـا "الحسین" و بر دو لبشان "بسم الله الرحمن الرحیم". ابن مسعود پرسید: اینهـا بـرای چـه کسانند؟ فرمود بـرای شیعیان مـا." (آیت‌الله دستغیب شیرازی، شـهید محراب، نقل از کتاب معاد).

در شرایطی که ارائه تعداد هر چـه زیـادتری از احادیث معتبر در اثبات فضائل شیعیان ضروری تشخیص داده مـیشد، طبعـا اشکالی نداشت کـه این احادیث گاهی "ناسخ و منسوخ" و "ضد و نقیض" از کـار درآیند، زیـرا قبلا از قول امام جعفر صادق گفته شده بود که معمولا در این مواقع خود خداوند است که تغییر عقیده داده است.

بدین ترتیب بود که در یك حدیث معتبر از کتاب اصول کافی گفته شد.

-" محمد بن یحیی از محمد بـن الحسین، و او از محمد بـن اسماعیل بـن بریع، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بـن محمدالجعفری نقل کرده است که امام ابی جعفر محمد باقر علیه‌السلام فرمود: خدا از شیعیان مـا آنگـاه کـه در عـالم ذَر بودنـد بـه ولایت مـا پیمـان گرفت و ارواح شیعیان مـا را دو هزار سـال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را بـر پیغمبـر صـلی الله علیـه و آلـه عرضـه داشت. حضرت آنها را شناخت و علـی علیه‌السلام هم آنهـا را شناخت و مـا نیز آنـانرا مـیشناسیم." (اصـول کـافی، کتـاب الحجـه، بـاب فـی معرفتهم اولیـائهم و التفویض الیهم).

و در حدیث دیگر از همین کتاب، از قول "فضیل بـن یسار" روایت شد کـه: "بـه حضـرت امـام جعفـر صـادق عـرض کـردم: آیـا مـردم را بـه امـر تشیع دعوت کنم؟ فرمود نـه، ای فضیل، زیـرا کـه اگـر خـدا خیر بنده‌اش را خواهد بـه فرشـته‌ای فرمـان دهـد کـه گـردن آن بنـده را بگیـرد و او را در حلقـه شـیعیان درآورد" (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه).

از همان زمان بود که رهبری تشیع در جامعه ایرانی در دو راه کاملا مخالف افتاد: یکی راه اقلیتی که دین را فقط بخاطر دین می‌خواست، و هدف خود را کماکان همان هدف بنیانگذاران تشیع می‌دانست. دیگری راه اکثریتی که دین را به صورت "دکان دین" بیشتر می‌پسندید. و همین دکانداران دین بودند که کهنسالترین "مافیاي" تاریخ را بنیاد نهادند: مافیای هزاروصد ساله " مکتب فیضیه" ای را، که از همان آغاز حصاری از ریا و فریب به گرد جامعه تشیع کشید و این جامعه دیگر هرگز از آن خلاصی نیافت. مافیایی که بعدها، ماکیاول پرورش‌یافته ناخودآگاه آن شد، همچنانکه کارشناسان تکنیك مغزشویی عصر ما دست‌آموزان ناخودآگاه آنند.

راه اول منطبق با راه دیرینه فرهنگ ایرانی بود. معیارها و ارزشهای آنها با یکدیگر مطابقت داشت، زیبائیها و نارسائیهایشان نیز هماهنگ بود. در نتیجه فرهنگ ایرانی نه تنها آنرا به آسانی پذیرا شد، بلکه خود نیز از راه سهم گرانی که در گسترش کلیه رشته‌های فرهنگ اسلامی بعهده گرفت، و نیز از راه عرفان و تصوف والای ایرانی، نقش درجه اولی را در ادامه و تکامل آن ایفا کرد.

در مقابل این گروه، دکانداران دین به راه دوم رفتند، که نه راه معنویت و اصالت بود، نه با فرهنگ ایرانی سازگاری داشت. فقط راه بهره گیری از تدلیس و ریا بود، و از جهل و خرافات، راه تبدیل مومنان زبان‌بسته به مقلدانی بی‌اراده در برابر مراجع اجتهاد، راهی که پانزده سال پیش، برای توصیف آن در یك کلمه، اصطلاح بسیار گویایی بنام "استحمار" ساخته شد و این "استحمار" با برنامه‌ای کاملا حساب شده و روشن انجام گرفت: مومن شیعه می‌بایست از لحظه تولد تا مرگ چه در خوشی و چه در ناخوشی چه در تندرستی و چه در بیماری، چه در سفر و چه در حضر، چه در بیداری و چه در خواب، چه در داخل خانه و خانواده و چه در خارج آن، در همه طول سال در هر هفته، هر ساعت، بطور دربست در اختیار مکتب آخوند باشد و در بیرون از حیطه این نفوذ اجازه کار یا ابتکاری نداشته باشد.

اجرای دقیق این برنامه نه تنها دکانداران دین را به شاخصیت و مرجعیت و ملك و آب و موقوفات و مستغلات رسانید، بلکه به بزرگان مکتب

امکان آن نیز داد که در هر شرایطی از شرایط زمانی و مکانی با مراجع زور و زر، یعنی با دستگاههای حاکمه از یکطرف و با گردانندگان "بازار" از طرف دیگر، از موضع قدرت وارد معامله شوند. بدین ترتیب مثلث نیرومند "حاکم، بازاری، آخوند" بوجود آمد که از آن پس عملا کارگردان همه امور شد، و شرکای سه‌گانه در پرتو این "اتحاد نامقدس" منافع حقه خویش را در هر دوره به حساب "عوام کالانعام" تامین کردند. منتها در این مثلث، آخوند و حاکم گاه دست در دست هم داشتند و گاه بر سر اولویت زورآزمایی می‌کردند، اما ائتلاف آخوند و بازاری عملا در هر شرایطی برقرار ماند و خللی در آن روی نداد.

در همه این شرایط برنامه مکتب دکانداران دین، زیر هر پوشش و تحت هر عنوان، همان بود که بود: اول حفظ و بعد تقویت موقعیت و امتیازات طبقه آخوند. درك عمیق این واقعیت تاریخی برای جامعه امروز ایران بسیار مهم است. زیرا پی‌ریزی آینده‌ای سالم یا ناسالم برای این جامعه به درجه درك همین واقعیت بستگی دارد. در این مکتب از اول تا به امروز، مذهب وسیله بوده است و نه هدف، و خدا و رسول و اهل‌بیت و شرع و طریقت، وجه‌المصالحه بوده‌اند نه غایت مرام. در مواردی که این منظور اصلی، توسط حکومتهای وقت تامین شده، آن حکومتها خادم شرع مبین و بیضه‌دار اسلام محسوب شده‌اند، و به عکس در مواقعی که دستگاه حاکم کم یا بیش قصد چموشی داشته، شرع مبین بطور خودکار بخطر افتاده و اجرای اوامر الهی دچار وقفه شده است.

نمونه گویای این فعل و انفعالات، حکومت صفوی و تحولات سیاسی و مذهبی ناشی از روی کار آمدن این سلسله است.

دکانداران دین در عصر صفوی

عـصر صـفوی، چنانکـه مـیدانـیم دوران رسـمیت تـشیع در ایـران و "حکومتی شدن" آن بود. طبعا دوره طلایی تـاریخ "روحانیت مبـارز" شیعه نیز بـود: ذاکر سید الشهدا ناگهان بمقام "بیضهدار اسلام" رسیده، و روضـهخوان دعاگو به ملاذالانامی و حجةالاسلامی و "پرچمداری شیعه علي" ارتقا یافت[1].

البته در همه این موارد سیطره این نواب بر حق امام عصر، با سیطره کلبهای آستان علی دوش به دوش میرفت. ولـی اشکال در این بود که همین کلبهای آستان علـی، همین مرشدان کامل، با آنکه سلسله آنـان، ایران را پس از دوران ساسـانی بـرای نخستین بـار بـه وحدت و یکپـارچگی ملـی و قـدرت و عظمـت بینالمللی رسانیده بود، و با آنکه تنـی چند از پادشاهان آن چون شاه اسماعیل و شاه عباس اول از نظر ملی از پادشاهان و سرداران بزرگ تاریخ ایران هستند، از دیدگاه معیارها و موازین شرعی که "آخوند " فقط آنها را ملاك تمیز فضایل از مناهی میشناخت، مجموعهای از رزائل و مفاسد بودند، از آدمکشی بیدریغ و بیحساب و ستمگری و بیرحمی گرفته تا بادهخواری و امردبازی و انواع فسقها و فجورها. و در تمام مناهی و مفاسد، جز آخرین پادشاه این سلسله آنهم فقط در امر آدمکشی و بیرحمی، استثنائی در آنان وجود نداشت. این واقعیت را که هر فرد عادی بر آن آگاه بود، طبعا علمای اعلام و مجتهدان عظام عصر نیز، چه با الهامـات غیبـی و چـه از راه عمـال و جواسیس و مراجعـان خـود بـه خـوبی میدانستند و این را هم میدانستند که از نظر شرع و طبق موازین فقهی طبقه ناجیه اثنیعشریه، تفاوتی بین قوی و ضعیف و مستکبر و مستضعف در اجرای مجازاتهای اسلامی نیست. و چون علیرغم این، هیچ مدرکی که حاکی از قتل یا رجم یا حد و تعزیر یکی از این کلبهای آستان علی باشد، بدست ما نرسیده است، میباید بناچار نتیجه گرفت که یا این بزرگواران با گرفتاریهای شرعی فراوان خود، اصلا از این امور غیرشرعی مطلع نشده بودند، و یا مطلع شده و آنها را مباین با شرع مبین تشخیص نداده بودند.

بـرای آنکـه درك ماهیـت واقعـی ایـن خـط مشی مکتـب روحانیـت مبـارز آسانتر باشد، بد نیست که نگاهی کوتاه به ترازنامه زندگی این " پادشاهان واقعی

۱ـ به صفحات ۲۲ تا ۲٦ مراجعه شود.

و شیعیان دروغین" سلسله صفوی، البته تنها از دیدگاه شرعی و مذهبی و نه از دیدگاه تاریخی و ملی بیفکنیم:

شاه اسماعیل، بنیانگذاز سلسله پادشاهی صفوی، در عین آنکه از کارآمدترین شاهان تاریخ ایران بود، یکی از سفاکترین و فاجرترین این پادشاهان نیز بود. تقریبا تمام دوران حکومت این "مرشد کامل" به قتل و کشتار و شکنجه بیگناهان گذشت. در شورش تبریز، در عرض دو شبانه روز بیست هزار نفر را به فرمان او سر بریدند و در همان شهر با وجود حرام بودن نبش قبر در اسلام، بدستور او استخوانهای دشمنانش را از گورها بیرون کشیدند و در ملا عام در کنار سرهای بریده گروهی از دزدان و روسپیان در آتش سوزاندند. حسن روملو در "احسن التواریخ" می‌نویسد که بفرمان شاه اسماعیل، بدن حاکم ابرقو را عسل مالیدند و او را در قفسی گذاشتند و در معرض نیش زنبوران بیشمار قرار دادند تا با فریادهای هولناکی پس از چند شبانه روز جان سپرد. در "عالم آرای عباسي" تاریخ رسمی و مورد تایید پادشاهان صفوی روایت شده است که "چون لاشه شیبكخان ازبك را کشان کشان بنزد مرشد کامل بردند، وی به قورچیان قزلباش فرمان داد تا بر زمین افتند و گوشت لاشه او را به دندان پاره کنند و بخورند". مرشد کامل اساسا موسس و مبتکر تشکیل گروه ۱۲ نفری "زنده‌خواران" بود که زیر نظر قورچی باشی شاه انجام وظیفه می‌کردند و ماموریت داشتند که بمحض اشاره وی گوشت بدن مجرم را به دندان قطعه قطعه کنند و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند و تاریخ نویسان متعدد ایرانی و اروپایی که گاه خود شاهد آن بودند عموما بدان اشاره کرده‌اند.

انواع دیگر شکنجه که درآثار مورخان درباری عهد صفوی و در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی از آنها بتفصیل یاد شده است، توسط شاه اسماعیل بر قرار شد و درتمام دوران صفویه نیز بر قرار ماند، از قبیل گچ گرفتن، قطعه قطعه کردن اعضاء و جوارح، شکم پاره کردن، زنده پوست کندن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، به سیخ کشیدن، پوست را از کاه پر کردن، در روغن گداخته جوشانیدن، در

پوست گاو کشیدن، و در دورانی هم که توپ و باروت به ایران آمد، شخص مورد نظر را به جای گلوله در توپ گذاشتن.

"مرشد کامل" با وجود آنکه از نهی اکید مسکرات در اسلام آگاه بود، تا آخر عمر در کاسه سر شیبك‌خان که به فرمان او در طلا گرفته بودند پیاله‌نوشی کرد و عاقبت هم در مستی مرد.

جانشین او شاه طهماسب، برادرش القاص میرزا را کشت و علیرغم اصول امان اسلامی، بایزید پسر سلطان عثمانی را که رسما در پناه او بود تسلیم فرستادگان سلطان کرد که او را جابجا خفه کردند. بفرمان وی حاکم رشت را در تبریز با قفس آهنین در شهر گرداندند و سپس در همان قفس آتش زدند. نیز بحکم او دهان یکی از رجام صفوی را بنام "محمد صالح‌بیك" دوختند و او را در خمره‌ای افکندند و از فراز مناره پرتاب کردند، و یکی از بزرگان اهل سنت را زنده زنده پوست کندند، و "رکن‌الدین مسعود کازروني" از علمای فارس را زنده زنده در آتش افکندند.

"مرشد کامل" بعدی، شاه اسماعیل دوم، در طول سلطنت یکساله خویش، تقریبا همه شاهزادگان صفوی اعم از برادران و برادرزادگان و عموها وعموزاده‌های خود، حتی محمد باقر میرزای ۲ ساله را با ساطور و طناب و زه و کمان به قتل رسانید، و تنها در یکروز بدستور او ۵۰۰ نفر از صوفیان کُرد را در قزوین سر بریدند. عاقبت هم "کلب آستان علي" در شب ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ در ۴۴ سالگی بر اثر شرابخواری و بنگ‌کشی بی‌حساب مرد.

جانشین او "سلطان محمد خدابنده" با آنکه کور شده بود در همان سال اول سلطنت خویش، برادر و خواهر خود و اندکی بعد فرزند خودش حمزه میرزا را به قتل رسانید، و فرمان قتل بقیه شاهزادگان صفوی را نیز صادر کرد.

شاه عباس کبیر فرزند وی، پدرش را تا آخر عمر زندانی کرد، و چشمهای هر دو برادرش را درآورد. صفی میرزا پسر خودش را کشت و چند پسر دیگرش را کور کرد و یکی از دختران خود را در سن شش سالگی در موقع غضب با دست خود شقه کرد. برای ذوالقدرخان امیر سرکش فارس سوگندنامه‌ای در حاشیه قرآن با خط و مهر خود نوشت و توسط شیخ بهایی

معروف نزد او فرستاد و او را امان داد، ولی بعد از آنکه وی تسلیم شد به دستور همین شاه عباس او را گرفتند و کشتند. درتمام دوران سلطنت او گردن زدن و چشم درآوردن و شقه کردن از امور روزمره بشمار می‌رفت بطوریکه "وقتی شاه بار میداد ۱۲ قلاده سگ و ۱۲ تن از "زنده‌خواران" در حضورش ایستاده بودند تا هر کس را که وی امر به قتلش دهد آنا بکشند. هنگامیکه حکمی صادر می‌کرد، اگر کسی چیزی باب پسند او نمی‌گفت فراشان چماق بدست شاهی صدای خلافکار را جابجا خاموش می‌کردند.

مرشد کامل با آنکه بارها پای پیاده به زیارت حضرت رضا می‌رفت و بیش از دیگران خود را "کلب آستان علي" می‌دانست، یکی از تالارهای کاخ عالی قاپو را به بزم شرابخواری اختصاص داده بود و شبها علنا به محله ونیزی‌ها در بازار اصفهان می‌رفت و با غلامبچگان ونیزی باده‌نوشی می‌کرد. بطوریکه "شاردن" در سفرنامه‌اش می‌نویسد: "تنها روسپیان اصفهان در عهد او ۱۲,۰۰۰ نفر بودند که هر سال هشت هزار تومان مالیات می‌دادند" ولی در شهرهای دیگر بخصوص آنهائیکه در مسیر حرکت لشکریان سپاه قرار داشت روسپیان فراوان بودند.

شاه صفی، جانشین شاه عباس و پسر صفی میرزا که به دست پدرش شاه عباس کشته شده بود، چنان کشتاری از شاهزادگان و رجال عصر خود برانداخت که بقول یکی از سیاحان "عهدی بدین خون‌آلودی در تاریخ ایران وجود نداشته است". این "مرشد کامل" که مادر و زن باردار خود را نیز کشت، در ۳۱ سالگی بر اثر افراط در باده‌خواری و عیاشی درگذشت.

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی بنوبه خود در ۳۲ سالگی از "باده‌گساری بی‌حساب" مرد.

شاه سلیمان، "مرشد کامل" بعدی، از اول تا آخر سلطنت خود را با بیرحمی، خونریزی، خشونت، باده‌نوشی، و عشرت بی‌حساب گذرانید، و بقول مورخان هر چه پیرتر شد در میگساری حریص‌تر گردید، تا سرانجام در ۴۷ سالگی درگذشت. در یکی از همین بزمهای باده‌گساری وی بود که ملا محمد باقر مجلسی (که به فرمان شاه لقب "شیخ الاسلام" گرفته بود) از او در عالم مستی اجازه گرفت که زرتشتیان و ارامنه و کلیمی‌های اصفهان را "که با عقاید

ضاله خود به اسلام لطمه می‌زنند" بقتل برساند، و در نتیجه بسیاری از کلیمیان و ارمنیان بهلاکت رسیدند، و عده‌ای نیز با پرداخت رشوه‌های کلان جان خود را خریدند.

شاه سلطان حسین "آخرین مرشد کامل" که مردی آگاه در حدیث و فقه و دین بود، بیش از اداره امور به ذکر و دعا و اوراد و جادو علاقه داشت. در آغاز سلطنت خود بتقاضای "ملا محمد باقر مجلسي" طبق فرمانی " نوشیدن مسکرات و کبوتربازی را نهی فرمود" و در اجرای این فرمان میخانه‌ها را خراب کردند و کوزه‌های شراب را شکستند و بعنوان سرمشق ۶,۰۰۰ بطری شراب اعلای شیرازی وگرجی را که در سردابهای کاخ سلطنت بود (یادگار"کلب‌های قبلی آستان علي!") در ملا عام شکستند.

ولی دیری نکشید که همین "مرشد کامل" با همه تقدس و پارسایی خویش نه تنها خود باده‌نوش قهاری شد، بلکه عطش سیری ناپذیری نیز در گردآوری "زنان خوبرو" و مجامعت شبانه روزی با آنها پیدا کرد. "کرنلیوس دوبروین" سیاح و نقاش هلندی در سفرنامه ایرانی خود می‌نویسد که "خواجه سرایان شاهی در کوچه‌های جلفا گردش می‌کردند و هر دختر زیبایی را می‌یافتند برای شاه می‌بردند و در يك مورد نیز راهبه جوانی از مسیحیان جلفا را که به دست آنها افتاده بود، به حرمسرا فرستادند." تقریبا همه مورخان نوشته‌اند که شاه سلطان حسین در سالهای آخر سلطنت خود قسمت اعظم وقت خویش را به زن‌بازی و باده‌گساری می‌گذرانید.در زمان او ملامحمد باقر مجلسی و اعوان و انصار وی کارگردانان واقعی امور مملکت شدند. به تحریك ملا محمد باقر، آخرین آتشکده‌های زرتشتی را ویران کردند و کلیمیان را به اتهام جادوگری مورد آزار و ایذاء شدید قرار دادند، ولی مخصوصا با اهل تسنن (یا کسانیکه به تسنن متهم می‌شدند) با خشن‌ترین وضع عمل کردند. دانشمندان و ادبا و آزادفکران نیز بعنوان اینکه "مریدان فلسفه افلاطون و ارسطو دو یونانی بی‌دین هستند" دسته دسته دچار حد و زندان یا محکوم به تبعید و جلای وطن شدند.

با این بررسی کلی در تاریخ دویست ساله سلسله صفوی، و زندگی سیاسی و شخصی پادشاهان آن، شاید انتظار آن برود که فقهای عالیقدر عصر، بعنوان حافظان دین مبین و پرچمداری ولای علی و نایبان بر حق امام زمان، که

در این دوران در اوج مرجعیت و نفوذ کلمه بودند و بنا به وظیفه شرعی خود در مورد "متخلفین از اصول شرع مبین" منظما فتاوی و احکام شداد و غلاظ صادر می‌کردند، اگر هم در مورد مرشدان کامل چنین احکامی صادر نمی‌کردند لااقل "تذكري" درباره رعایت موازین همین شرع انور به این "کلب‌های آستان علي" بدهند که دست همه آنها به خونهای ناحق آلوده بود و یکی پس از دیگری در فسق و فجور می‌مردند.

ولی نه تنها در تمام نوشته‌ها و رسالاتی که از این اعاظم رجال دین، رحمة الله و رضوانه علیهم اجمعین در این دوران دویست و سی ساله در دست است، تذکری در این باره داده نشده، بلکه حتی این موضوع به سکوت نیز برگزار نشده است، زیرا حدیث پشت حدیث، ایشان مشمول مراحم خدا و رسول و ائمه اطهار و امام عصر نیز دانسته شده‌اند:

-"به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که خداوند عالمیان می‌فرماید: منم آفریننده پادشاهان، و دلهای ایشان بفرمان من است پس مشغول مگردانید خود را به دشمنی با ایشان یا بدگوئی آنان، و توبه کنید تا دلهای آنها را بر شما مهربان گردانم."

و: "حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر که با پدر و پادشاه خود بستیزد ذلیل و بی‌مقدار گردد."

و: "حضرت امام موسی بن جعفر فرمود: ای گروه شیعه، زنهار که ترك اطاعت پادشاه خود مکنید."

و: "نقل است از حضرت رضا که اگر شطرنج حرام است، از آن است که در آن گویند شاه مات شد و به خدا قسم که شاه مات نمی‌شود، زیرا که شاه از اسامی خدای تعالی است." [1] (محمد باقر مجلسی، بحارالانوار و حلیةالمتقین)

۱- به احتمال قوي، اعظم المحدثين علامه مجلسي، رضوان الله علیه، در خاطر نداشته یا اشکالی از نظر شرعی نمی‌دیده است که قبل از او سلطان المحدثین کلینی در کتاب "اصول كافي" از قول همین حضرت امام جعفر صادق نوشته باشد: "حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود کسی که در موضوعي، چه حق و چه باطل، نزد سلطان وقت به دادخواهی رود، چنان است که نزد طغیانگر نسبت به خدا به محاکمه رفته باشد. اینها باید نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث ما را روایت کند و احکام ما را بفهمد."(اصول كافي، كتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث).

شیخ بهایی فقیه و مجتهد و علامه نامی در مقدمه کتاب معروف خود "جامع عباسي" که نخستین مجموعه مدون فقه شیعه و مرجع مورد استناد دائمی فقها است، می‌نویسد: "چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد له ملکه هویدا و ظاهر است، به انتشار مسائل دینی و اشتهار معارف غیبی معروف و معطوف است. و اراده خاطر اقدس آن است که جمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عارف به مسائل دین مبین و واقف به احکام حضرت ائمه معصومین صلوات اله علیهم اجمعین باشند، لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاءالدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین، مثلا وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمومنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات به آن واقع می‌شود احتیاج، مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن، و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرت ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن، امتثالا لامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت،و مسائل آن را با عبارت واضح نزدیك به فهم مودی ساخت تا جمیع خلایق از خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره مند گردند."

بعد از شیخ بهایی شاگرد بزرگوارش علامه محمدباقر مجلسی، شیخ الاسلام، اعظم المحدثین، مولف دائره‌المعارف "بحارالانوار" نیز، در مقدمه کتاب معروفش "زاد المعاد" می‌نویسد:

" و اتمام این رساله (زاد المعاد) توسط این حقیر بنده عاصی، مقارن شد با زمان دولت عدالت ثمر و اوان سلطنت سعادت اثر اعلیحضرت سید سلاطین زمان و سرور خواقین دوران، شیرازه اوراق ملت و دین و نقاوه احفاد سیدالمرسلین، آب و رنگ گلستان مصطفوی، چشم و چراغ دودمان مرتضوی،

سلطان جم خدم، خاقان فرشته حشم، شجاعت‌نژادی که تیغ آبدارش برای سرهای کفار نهری است بـه سوی داربوار، و حسام آتش بارش برای خرمن حیات مخالفان و معاندان مضدوقه یرسل علیکما شواظ من نار، دستان داعیان مزید رفعتشان در آستان رفیع البنیانش با کف الخضیب همدستان، و خروش صوفیان صفوت‌نشان به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان با عندلیبان اعصان سدرة المنتهی همداستان. هر که تیغ خلافت از نیام کین در کشید چون بید بر خود لرزید، و هر که جهاز آئینه نقاق در برکشید صورت مرگ خود را در زیر آن دید. گره جبین قهرش عقده‌گشای گره‌های کار بستگان، گشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع امل‌های پژمردگان، موسس قواعد ملت و دین، مروج شریعت آبای، طاهرین، حیاض ساحت درگاه خلایق پناهش از تقبیل شفاء سلاطین زمان لبریز، و خواقین دوران در صرح ممرد عزت و جلالش ترزبان به ندای قدمسنا الصرایها العزیز،... سلطان الاعظم و الخاقان الاغدد القوم، ملجاء الاکاسره و ملا ذالقیاصره، محیی مراسم الشریعه العزاء و مشید قواعد ملة البیضاء السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، الشاه السلطان حسین الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان، لازالت رایات دولته مرفوعه و هامات اعدائه مقمومه"

این شیوه مرضیه حتی بعد از دوران این بزرگواران نیز در "مکتب روحانیت مبارز" ادامه می‌یابد، که نمونه آن مقدمه "معراج السعاده" رساله معروف ملا احمد نراقی در علم اخلاق و آداب و سنن اسلامی است که در زمان فتحعلیشاه قاجار تالیف شده است:

"اعلیحضرت پادشاه جم جاه ملایك سپاه گردون بارگاه، و خدیو زمان، قبله سلاطین جهان و سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین و مروج شریعت سیدالمرسلین، طغرای زیبای منشور خلافت و رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلك سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلالت، ما حی ماثر ظلم و عدوان، مظهر ان الله یامربالعدل و الاحسان، خسروی که انجم با وجود آنکه همگی چشم شده صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن و گوش گشته طنین طنطنه کشورگشایی چنین نشنیده (!) ... ممالك دل و جان را از لوث فرنگیان رذایل صفات پاك نموده، دیار ممالك اخلاق را چون ممالك آفاق در قبضه تصرف درآورده ... "

شاید تذکر این نکته بیمورد نباشد، که شخص آیت‌الله العظمی خمینی نیز در زمان تالیف "کشف الاسرار" یعنی در موقعی که هنوز کاملا "بت‌شکن" نشده بود یا لااقل اطمینان زیادی به نتیجه بت‌شکنی خود نداشت، درباره همین دو علامه (شیخ بهایی و مجلسي) و بطور کلی‌تر درباره رابطه سلطنت با فقها در کتاب خود نوشته بود:

"هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که سلطنت حق فقها است. آري! اگر چنین سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است ... لکن فقها اساس حکومت سلاطین را نخواستند بهم بزنند، و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت آنها با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند، و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالیمقام در تشکیلات حکومتی با سلاطین همراهی‌ها کردند، مانند علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهایی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها، و هیچوقت با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده و تواریخ همه در دست است و پشتیبانهایی که مجتهدین از آنها کردند در تواریخ مذکور است." (کشف الاسرار، صفحات ۱۸۶، ۱۸۷).

و البته این اظهار نظر آیت‌الله، منافاتی با اظهار نظر ایشان در دوران بعد از "بت‌شکني" ندارد، زیرا بهرحال فتاوی "ولایت فقیه" می‌توانند متناقض با یکدیگر باشند و حتی می‌توانند با "احکام تغییر ناپذیر الهي" نیز منافات داشته باشند:

- سلطنت از اصل چیز مزخرفی بوده است، و رژیم سلطنتی اصولا رژیم غلطی است (نوفل لوشاتو، ۲۲ آبان ۱۳۵۷)

- خداوند امر فرموده که مردم باید به عموم سلاطین کافر شوند و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد (قم ۴ تیر ماه ۱۳۵۸)

- اصولا اسلام با اساس پادشاهی مخالف است هر کس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده است این کاخهای ظلم را

ویران سازد. سلطنت از مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است. (در اشاره به بزرگداشت شاهنشاهی – نقل از کتاب زندگینامه نایب الامام خمینی)

آیا اصولا این عصر صفوی، که طبقه آخوند را از مقام مدرس و واعظ و روضه‌خوان به مقام کارگردان عملی امور مملکت و حاکم سرنوشت مردم آن رسانید، عصر اعتلای تشیع بود یا ضامن فساد و انحطاط آن؟

بسیاری از محققان چه ایرانی و چه غیر ایرانی، بکّرات متذکر شده‌اند که حکومت صفویه از آغاز هم بر پایه وابستگی واقعی به اصول تشیع بنیاد نهاده نشده بود، و دینداری پادشاهان این سلسله (بخلاف مملکتداری آنان) همانند دینداری بسیاری از علمای اعلامشان، فقط "دکانداری دین" بود.

شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی، جد بزرگ سلسله صفوی که در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیست، تا آخر عمر خود عنوان شیخ داشت و هیچوقت ادعای سید بودن نکرد. حتی به گفته حمدالله مستوفی در "تاریخ گزیده" وی اصولا مذهب سنت داشت و شیخ صدرالدین جانشین او هم خودش را سنّی شافعی معرفی می‌کرد. با این همه، پس از روی کار آمدن صفویه در آغاز قرن دهم هجری،"علمای اعلام" کشف کردند که شیخ صفی از سادات صحیح النسب حسینی بوده و با ۲۱ پشت به امام موسی کاظم می‌رسیده است. در این‌باره، با "خوض و غور در اخبار و احادیث معتبره" سلسله النسب بسیار دقیقی هم ترتیب دادند که مورد پسند خاطر "مرشد کامل" قرار گرفت.

شایان تذکرست که به تصریح "صفوة‌الصفا" تراجم احوال رسمی خاندان صفوی، "شیخ صفی‌الدین درآغاز فقط یك مزرعه داشت که با حاصل آن اعاشه می‌کرد، ولی چون بمرد صاحب بیش از بیست قریه یا ملك شخصی بود."

و درباره این صوفی وارسته، در مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله وزیر معروف عصر مغول چنین آمده است:

"بمناسبت عید فطر اجناس ذیل به عنوان تیمّن و تبرّك بحضور آن قطب الاقطاب اهداء شد: ۱۵۰ جریب گندم – ۳۰۰ جریب برنج سفید کرده - ۴۰۰ من روغن گاو- ۸۰۰ من عسل – ۲۰ من ماست – ۱۰۰ من دوشاب – ۴۰۰ من شکر – ۱۰۰من نبات – ۳۰ راس گاو نر – ۱۳۰ راس گوسفند – ۱۹۰ غاز –

۶۰۰ مرغ – ۳۰ قاروره گلاب – ۱۰,۰۰۰ دینار وجه نقد. همه اینها از املاك رشیدی تقدیم شده است. (پتروشفسکي: اسلام در ایران)

چنانکه در مقدمه کتاب حاضر گفته شد برای غالب پادشاهان صفوی تعصب در شیعیگری، بیش از آنکه یك اعتقاد مذهبی باشد یك تاکتیك سیاسی بود. زیرا این تعصب برای جلب حمایت بیدریغ تودههای ایرانی از آنان در مبارزه با دولتهای سنی مذهب عثمانی و ازبك ضرورت داشت. در جنگ چالدران که صحنه زورآزمائی سپاهیان ایران و عثمانی بود، شاه اسماعیل با تمام تظاهر خود به اینکه "کلب آستان علي" بیش نیست، اشکالی ندیده بود که سپاهیان قزلباش او را به عنوان "مرشد کامل" بجای علی بگذارند و با فریاد "اشهدان اسمعیل ولی الله" به عساکر ترك بزنند، ولی همین شاه اسماعیل مراقبت کامل داشت که در تحریك اختلاف و دشمنی شیعه و سنی و ناسزاگویی دائم طرفین بیکدیگر، کمترین کاهشی روی ندهد. در زمان سلطنت او، درویشها(یا درویشنماهایي) بنام "تبرائي" پیدا شدند که جلو اسب فلان وزیر یا امیر میافتادند و در هر قدم به خلفای سنی لعنت و دشنام میفرستادند و خود شاه اسماعیل وقتی که در معابر میرفت مراقب بود که مردم هر چه بلند بر عمر و ابابکر و عثمان لعنت بفرستند، و هر جا که دشنامی بدآنها میشنید، میگفت: "بیش باد، کم مباد!" و اگر کسانی بودند که عمدا یا سهوا در این دشنامگویی شرکت نمیکردند، قراولان مخصوص جابجا حساب آنها را میرسیدند (این کار در نیمه دوم دوران قاجار نیز معمول بود، یعنی شغل کسانی این بود که پیشاپیش کالسکه "بزرگان" راه بروند و به خلفای سه گانه فحش بدهند) سربازان قزلباش بصورت گروههای مختلف، تحت اداره یك آخوند در معابر حرکت میکردند و دستهجمعی فریاد میزدند: "بر عمر لعنت، بر ابابکر لعنت!" و میبایست درین مواقع کسبه محل و رهگذران نیز بلافاصله فریاد بزنند: بیش باد! اگر کسی تردید میکرد یا این حرف را یواش میگفت، یا فرمول دیگری بجای آن میگفت، فورا به دستور آخوند راهنما به اتهام اینکه عمری است با ساطور قزلباش کشته میشد.

روز قتل عمر، "عید عمرکشان" اعلام شد، و آخوندها توصیه کردند که مردم این روز را جشن بگیرند و شبیه مقوایی یا پارچهای عمر را آتش بزنند و

نسبتِ مفعول بودن هم به او بدهند. آثار این سیاست آخوندپروری و بازگذاشتن دستِ دکانداران دین در همه شئون سیاسی و اجتماعی و آموزشی و اقتصادی مملکت و تحریك دشمنی دیرپای شیعه و سنی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر تامین وحدت ملی به سود کشور بود، در درازمدت برای جامعه ایرانی بقدری شوم و نافرجام بود که نمی‌توان با قاطعیت گفت آیا این آزمایش بزرگ تاریخی در نهایت امر، به نفع یا به ضرر ایران بوده است؟ زیرا موریانه "آخوند" که از آن تاریخ بصورت علنی و رسمی به پوك کردن ستونهای این بنای ظاهرا استوار پرداخت، خواه ناخواه می‌بایست روزی کار خود را به سامان ببرد و این بنا را بصورتی یکجا و بنیادی فرو ریزد، ولو اینکه بروز چنین فاجعه‌ای تا آغاز قرن پانزدهم هجری بتعویق افتد.

-"شاه اسماعیل بر اثر اتخاذ سیاست افراطی دشمنی با تسنن و از بین بردن مشایخ و بزرگان متصوفه، بین دو منطقه بزرگ نفوذ تمدن ایرانی افتراق انداخت و برای مدت چهار قرن از زمان سلطان سلیم تا دوره آتاتورك (که اصولا تمدن شرقی را تَرك گفت)، نه تنها رابطه شرق و غرب را قطع کرد و پخش تمدن و فرهنگ ایرانی در جانب غربی این سرزمین پهناور منقطع شد، بلکه ایران در منطقه شرقی نفوذ تمدن و فرهنگ خود نیز بمناسبت افراط در اختلاف شیعه و سنی از گسترش این نفوذ محروم ماند. بعلاوه بمناسبت این سیاست، حکمت و فلسفه، فدای شریعت و فحص و بحث در آن شد و بدین ترتیب بود که فرهنگ و تمدن ایرانی به یکباره از رونق و جلال خود افتاد و دیگر آنرا باز نگرفت." (آرنولد توین بی، در کتاب بررسی تاریخ"

از شوم ترین یادگارهای عصر صفوی، رونق فراوان مکتب مرگ و عزا است که از آن پس بر همه شئون اجتماعی و فردی مردم ایران سایه انداخت و فرهنگ ملی ما را از همان دوره تبدیل به "فرهنگ بهشتِ زهرا" کرد.

در اینباره، این تحلیل تاریخی در کتاب "تشیع علوی و تشیع صفوي" بسیار جالب است:

- " مراسمی از نوع تعزیه‌گردانی، شبیه‌سازی، نعش و علم و کتل و عماری و پرده‌داری و شمایل‌کشی و معرکه‌گیری و قفل بندی و زنجیرزنی و

تیغزنی و موزیك و سنجزنی و تعزیه‌خوانی و مصیبت‌خوانی و نوحه‌سرایی جمعی، مراسم و مظاهری است که از عهد صفوی به بعد در ایران معمول شد، زیرا تا آن وقت نه در نزد ملت ایران سابقه داشت، نه در دنیای اسلام و نه در مذهب شیعي. محققا بسیاری از مردم نمی‌دانند که تمام این مراسم از عزاداری‌های مسیحیان اقتباس شد و برای این کار دولت صفوی مقامی را به سِمتِ "وزیر امور روضه‌خوانی و تعزیه‌داري" ماموریت داد تا به اروپای شرقی که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیکی بر مبنای دشمنی مشترك با دولت عثمانی با آنها داشتند، برود و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کند. وی مدتی مطالعه کرد و بسیاری از آن سنتها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت، و برگزاری و نقل مصیبتهای مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت، و نیز علائم و شعائر و ابزارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد، و در آنجا با کمك روحانیون آن فُرم‌ها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آنها قالبهای مسیحی اروپایی، محتوای شیعی ایرانی بخشیدند.

اساس مراسم عزاداری مسیحیان، بر نمایش زندگی شهدای نخستین نهضت مسیحیت و نشان دادن مظلومیت و شهادت آنان در دوران حکومتِ شرك و کفر امپراتوری سزارها و سرداران آنها است، و نیز شرح حال حواریون و بخصوص تراژدی مریم و بیان فضایل و کرامات و رنجها و مظلومیتهای او، و از همه مهمتر احیای خاطره خونین عیسی مسیح و شکنجه‌ها و ظلم‌ها و سختی‌هایی که از قوم خود (یهودیها) و از ظلمه (رومی‌ها) تحمل کرده است. و این مراسم و اشکال برگزاری و نمایش و بیان آن در ایران صفویه تقلید و اقتباس شده و در خدمت تاریخ خاص شیعه و بیان مصائب اهل‌بیت و بالاخص شهادت امام حسین و خاندان و اصحابش قرار گرفته است.

قفل‌زنی و زنجیرزنی و سینه‌زنی و تیغزنی، حتی هم اکنون نیز به همین شکل هر سال در شهر " لورد" در سالروز شهادت مسیح برگزار می‌شود، و انجام این مراسم در ایران، که از نظر اسلامی بکلی محکوم و خلاف موازین علمی شرع است و همواره و همه ساله در دو سه قرن اخیر انجام شده است،

روشن كننده این نظر است كه این مراسم ابتکار سیاست بوده است نـه روحانیت واقعي. در عین حال این مراسم به روشنی با سنتها و حتی احکام شرعی منافات دارد. در شبیه‌خوانی‌ها يك نره‌مرد نتراشیده سکینه می‌شود یـا زینـب و در صـحنه ظاهر می‌شود. موسیقی كه علما آن همـه مدعی كراهت و حرمت آن هستند، در تعزیه‌ها حفظ شده است و پیداست كـه از مسیحیت آمده است. شبیه و تعزیـر و نعش، تقلید كوركورانه از مراسم نمایش نعش عیسی بر صلیب و فرود آوردن و دفن آن است. نوحـه‌هـای دسته‌جمعـی درست یـادآور "كور"هـای كلیسا است و پرده‌های سیاه كه به شكل خاصی بر سر در تكیـه‌هـا و پایـه‌هـا و كتیبـه‌هـا آویختـه می‌شود و غالبا اشعار جودی و محتشم و غیره بـر آن نقش شـده بـی كم و كاست از پرده‌های كلیسا در مراسم مذهبی تقلید شده و شمایل‌گردانـی و نقش صـورت ائمـه و دشـمنان آنهـا و حـوادث كـربلا و غیـره كـه در میـان مـردم نمـایش داده مـی‌شـود، "پرتـره"سـازی مسیحی است. حتـی اسلوب نقاشـیها همـان اسـت، در حالیكه صورت‌سازی در مذهب اسلام مكروه است. حتی نوری كه بصورت يك هاله گرداگردِ سرِ ائمه و اهل‌بیت دیده می‌شود درست تقلیدی است و شاید با فـَرّهِ ایزدی و فروغ یزدانی در ایران باستان توجیه شده است.

این تقلید از مراسم و تشریفات عزاداری مسیحیت اروپایی گـاه بقدری ناشیانه صورت گرفته كه شكل صلیب را هم كه در مراسم مذهبی مسیحی‌ها جلو دسته مسیحی‌ها مـی‌برنـد، صـفویه بـدون اینكـه كمترین تغییری در آن بدهند بـه ایـران آوردنـد، و همین اكنـون هم بـدون توجـه بـه شـكلِ رمـزی و مـذهبی آن در مسیحیت جلو دسته‌ها راه می‌برنـد و همـه مـی‌بینند كـه شاخصـه نمایـان هر دسـته سینه‌زنـی همین صـلیب یعنـی جریـده (كتـل) اسـت، كـه در نظـر هیچكس معلـوم نیست برای چیست؟ و هیچیك از آنهـایی هم كـه آنـرا مـی‌سـازند و حمل مـی‌كنند نمی‌دانند برای چه چنین می‌كنند؟ بـا ایـن وجـود، بـا اینكـه این جریـده در میـان مـا هیچ مفهومی ندارد و كاری نمی‌كند، همه شخصیت و عظمت و افتخار يك دسـته عزاداری بـه همـان جریده‌اش وابسته است. دعواهـا سر جریده اسـت، ارزش و اعتبـار و شـكوه و فداكاری و انـدازه ایمـان و شـور دینـی يك دسـته بـه بزرگـی و سنگینی و زیبایی و گرانی جریده‌اش بستگی دارد. جریده نـه تنهـا از نظـر شكل همان صلیب است، بلكه از نظر لفظ هم فرم تحول‌یافتـه‌ای از تلفظ كلمـه صلیب

(croix) در اروپای شرقی است، و این کلمه نه در فارسی و نه در عربی با این شکل هیچ مفهومی ندارد. دکورها و پوششها و پرده‌هائی که در اروپای شرقی و غالب کلیساهای کاتولیك وجود دارد و همه می‌بینند با همان شکل به ایران آمد، و چون مسجد امکان پذیرش این مراسم و تزئینات جدید را نداشت و برای چنین کارهایی ساخته نشده بود، ساختمانهای خاص این امور بنا شد بنام تکیه".

از صفویه تا به امروز

پس از دوره‌های کوتاه نادر و کریمخان زند و آغا محمدخان قاجار، دکانداران دین از آغاز سلطنت فتحعلیشاه دوباره با "کبکبه و دبدبه" بمقام قدرت و مرجعیت بازگشتند و به ادامه ایفای نقشی پرداختند که در دوران صفوی در اداره امور مملکت بر عهده گرفته بودند.

ولی این بار ایفای این نقش فاجعه‌انگیزتر بود، زیرا این قرن درست همان قرنی بود که ایران یا می‌بایست طی آن خود را با کاروان ترقیات علمی و صنعتی و اجتماعی جهان غرب همگام سازد – نظیر همان کاری که در نیمه دوم همان قرن در ژاپن انجام گرفت – و یا روز بروز بیشتر از این کاروان ترقی و تمدن فاصله بگیرد- و این کاری بود که با همت دستگاه حاکمه و روحانیت مبارز، در ایران انجام شد.

این ضرورت همگامی با ترقیات زمان، از همان اواسط عصر صفویه محسوس شده بود، ولی در آن موقع دولت صفوی یك دولت مقتدر بود، و استعمار اروپایی نیز هنوز مراحل اولیه خود را می‌گذرانید. در عصر قاجار، قدرت سیاسی و نظامی عهد صفوی در ایران از میان رفته بود و در عوض استعمار در جریان گسترش خود بود. سیاست استعماری انگلستان، که اهمیت استثنایی ایران را از نظر وضع هندوستان کاملا در نظر داشت، و در عین حال بر اثر رقابت دائمی روسیه نمی‌توانست این کشور را صاف و ساده ضمیمه امپراتوری فخیمه خود کند، به اعمال نفوذ در داخله ایران و تبدیل آن به یك منطقه مورد اطمینان و بی‌خطر پرداخت، و چون به دستگاه حکومت مرکزی که روسیه نیز درآن لااقل باندازه انگلستان نفوذ داشت اتکاء انحصاری نمی‌شد داشت، بیش از هر چیز بسراغ قدرت و نفوذ روحانیت رفت که کلید آن جلب

همکاری کارگردانان "روحانیت مبارز" بود، و اتفاقا دولت فخیمه از همان زمان مسافرت سرآنتونی شرلی و سررابرت شرلی به ایران عصر صفوی، و ارتباط نزدیك این دو برادر با روحانیت وقت، در این زمینه از اطلاعات و از تجارب لازم برخوردار بود. بر این مبنا، مثلث هزار ساله "حکومت – روحانیت – بازار" در قرن نوزدهم با ورود عامل تازه نفس و نیرومندی بنام "استعمار" در صحنه استحکام بیشتری یافت، و درین مثلث، گاه استعمار اصولا جای حکومت را گرفت، یعنی اگر در امری مصالح دستگاه حکومتی ایران به مصالح استعمار انگلستان هماهنگ نبود، "روحانیت مبارز" تقریبا همیشه جانب مؤتلفین تازه نَفَس خود را میگرفت.

درباره نقش سیاست بریتانیای کبیر و رابطه دائمی آن با روحانیون متنفذ ایران در قرن نوزدهم و بیستم، آنقدر بررسی و تحقیق شده است که در اینجا نه امکان نقل آنهاست و نه اصولا احتیاجی بدان هست. اگر خود شما خواسته باشید در این باره مطالعه کنید مدارکی را از قبیل تاریخ هشت جلدی روابط سیاسی ایران و انگلیس تالیف محمود محمود، دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران تالیف خان ملك ساسانی، حقوق بگیران انگلیس در ایران تالیف اسماعیل رائین، و خاطرات و یادداشتهای مخبرالسلطنه هدایت، حاجی سیاح، عبدالله موستوفی، ایران و مسئله ایران لرد کرزن را به شما توصیه میکنم.

این نقش تعیین کننده سیاست انگلستان در ایران، که در تمام طول فعالیت استعماری آن کشور با همکاری نزدیك مقامات متنفذ روحانی به اجرا در آمد، از همان نخستین سالهای قرن نوزدهم توسط ناپلئون بناپارت در دوران تبعید او در جزیره سنت هلن مشخص شده بود:

-"بسیار امیدوار بودم که ایران را حلقه دوستان ثابت خود درآورم و برای اینکار کوشیدم تا آنرا تبدیل به کشوری مُدرن و مترقی و فعال کنم. فکر میکردم که این کشور نیز به منافع حقیقی خود پی برده است. ولی درست در موقع حساس و حیاتی، دریافتم که مَساعی دولت انگلستان و عمال در جلوگیری از این برنامه از تمام کوششهای من مؤثرتر بوده است." (ناپلئون، خاطرات سنت هلن).

-"در نیمه دوم قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سالها که دولتهای اروپا خیمه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را پس از تسخیر نظامی آسیا و آفریقا در این سرزمینها بر پا می‌کردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استثمار سخن می‌گفتند و جنگ طبقاتی و موضوع رهایی طبقه کارگر و مبارزه با سرمایه‌داری مورد بحث بود و مسئله جامعه آزاد و برابر انسانی مطرح می‌شد و کتابها در این زمینه به تحریر در می‌آمد و...، در هر يك از کشورهای اسلامی يك عدد "امام زمان" ظهور می‌کرد. در ایران به فاصله بیست سال دو تا پیدا شد که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا تبدیل شد، و همین امام زمان بازی در هفده جای دیگر از کشورهای اسلامی تکرار شد. یکجا بحث بر سر موضوع امامت و حل مسئله باب مهدی قائم بود و جای دیگر کشف عالم هورقلیای شیخ احمد احسانی و اختراع رکن رابع در جنس امام و کند و کاو در ستون روایات و اخبار "بحارالانوار" برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص حضرت امام عصر و انطباق آن با مدعیان مهدویت و کشمکش میان فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین‌سازی و جنگ و جهاد در همه شهرها و روستاها، و همه آنها از یکجا آب می‌خورد."(شریعتی، بازگشت به خویشتن)

از زمان فتحعلیشاه به بعد، دوباره پای مکتب قدیمی دکانداران دین در تمام شئون اداری و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مملکت باز شد. بقول يك محقق شوخ: "حافظان شرع مبین، از جوار عتبات عالیات تقیه و انزوا را کنار گذاشتند ومشکل‌گشای مسائل شرعی و اساسی، یعنی گرفتاریهای حرمسرای هزار نفری خاقان اعظم شدند، و از آنجا به مشکل‌گشایی گرفتاریهای کافه مومنین پرداختند."

بساط سینه‌زنی و قمه‌زنی و علم و کتل و شیر و فضه و تعزیه و نمایش، با وسعتی معادل عصر صفوی در ایران براه افتاد، و بزودی از آن نیز فراتر رفت. سیاست جلوگیری از تجدد و تحول، مخالفت با تاسیس مراکز علمی و فرهنگی نوع غربی در ایران، تقویت منظم تعصب و جهل و خرافات، همراه با تریاك و ارتشاء و فساد و بیگانه‌پرستی، نفوذ طبقه آخوند را در تمام شئون زندگی مردم ایران از یکطرف، و نفوذ استعماری دولت فخیمه انگلستان را از

طرف دیگر توسعه بخشید، و طبعا جامعه ایرانی را نیز منظما عقب‌افتاده‌تر، منحط تر، حقیرتر، جاهل‌تر یعنی "ملاپسندتر" و "استعمار پسندتر" کرد. آگاهان خارجی و مراکز سیاسی بین‌المللی، عادت کردند که دو نام آخوند وانگلستان را کنار همدیگر بگذارند و تا به امروز نیز ضرورتی برای تغییر این رویه احساس نکرده‌اند.

البته این پیوند نامبارك، برای امت شیعه حاصل مثبتی ببار نیاورد، ولی برای دکانداران دین خیلی برکات به همراه آورد:

-" امروزه روحانیون هر یکی خود در مقام امیرالامرای ملت هستند. کسب و تجارت آنها، فلاحت آنها، خوردن خون و گوشت یك مشت رعیت بی‌صاحب و بی‌پناه است. جناب مجدالاسلام نایب مناب پیغمبر اکرم کالسکه چند اسبه سوار می‌شود، عمارتهای رفیع و زنان متعدد دارد، هر کدام از آقازادگانش به فراخور متاع دکانداری پنج نفر عیار طرار به اسم محرر دارد. خرج آن دستگاه محترم را از مال مسلمانان بیچاره به واسطه احکام باطله و تصرف در اموال صغیر و کبیر و ظلم و تعدی در حق عموم برنا و پیر می‌نمایند." (میرزا ملکم‌خان: اسناد وزارت امور خارجه انگلستان).

-"هر کسی را که ملاها بگویند "بابي" است کارش ساخته است. بسیاری از این ملاها از مردم توقعاتی داشته‌اند که برنیامده، و بدون هراس آن بیچاره‌ها را به تهمت بابی و یا بهایی بودن نابود کردند. تحت این عنوان چه خانواده‌ها از میان رفتند و چه سرها بر باد رفت و حکام چه دخلها کردند و حکام شرع چه پولها به جیب زدند، در حالیکه همه اینها فقط تهمت بود و بس. روزی در محضر ملا محمد علی که از علمای بزرگ عصر بود نشسته بودم. مردی آمد و گفت: آقا، آیا هر گناهی توبه دارد؟ قاضی گفت: تا گناه چه باشد! آن مرد گفت: یقه مردی را گرفتم تا پول نهاری از او بگیرم، ولی او نداد. شیخی رسید و پرسید چه خبر است ؟ گفتم این مرد بابی است، هر دو او را بردیم پیش حاکم شرع تهران. پرسید چه می‌گوئید؟ گفتیم بابی آورده ایم. گفت: گفتگو ندارد ببرید آسوده‌اش کنید. بردیم و میر غضب سرش را برید" (خاطرات حاج سیاح).

-"بسیاری از مردم هستند که روزها است نان پیدا نکرده‌اند و با شلغم زندگی می‌کنند. بعلت احتکار گندم و جو توسط روحانیون ملاك از شدت

پریشانی دختران ۹ ساله خود به مقاطعه می‌دهند باسم صیغه یا فروش. در مدرسه نمدمالان و سایر مدارس طلبه‌ها کارشان صیغه‌دادن زن و دختر است که به خود آن زنان وجه مختصری می‌دهند و بقیه دخل خودشان است. هر کس در این مدارس (طلبه‌خانه‌ها) وارد شود طلبه‌ها قلیان می‌دهند و بعد می‌پرسند: زن می‌خواهی یا دختر؟" (نقل از همان کتاب)

-"در سلطان آباد (اراك) اربابی بزرگتر از حضرت حاج آقا محسن نیست. صد پارچه ملك شش دانگی دارد. غیر از آنچه در آنها شریك است و دندان برای تصاحب همه آنها در آینده تیز کرده. این جناب حجةالاسلام حاجی آقا محسن مجتهد ریش سفید نود ساله‌ای است و سالی ۲۵,۰۰۰ خروار گندم ضبط انبار دارد که از قرار نان یك من یك قران می‌شود یك کرور تومان در سال. گفته‌اند که دویست هزار تومان هم نقدی املاك و اجاره مستغلات شهری دارد با ۳,۰۰۰ تفنگچی در املاکش. زیادتر از ۳۰ زن دارد، و عجب است که می‌گویند پدر مرحوم حجةالاسلام فقط صاحب یك قطعه زمین کوچکی و سال ۱۷ من گندم بوده است. البته همه این مکنت را جناب آقا از راه حلال جمع فرموده‌اند و هر چه شب و نصف شب مناجات کرده‌اند که: ای خدای مهربان این همه مال و منال را می‌خواهم چه کنم؟ خداوند عادل با زبان بی‌زبانی به ایشان فرموده است: تو نمی‌دانی، من یك دوستی مخصوصی با تو دارم که با اجدادت محمد و علی نداشتم ... به این جهت اراده کرده‌ام لقمه را از گلوی هزار نفر مظلوم گدا ببرم و به زور به تو جناب حجةالاسلام حاجی آقا محسن بدهم."
(از خاطرات ظهیرالدوله – نقل از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران)

-"حاجی ملا علی کنی تمام دهکده کن و اراضی وسیع آنرا تا حوالی جاده کرج و پشت اوین و درکه تصاحب کرده بود و هر سال چند صد خروار گندم احتکار می‌کرد و با ایجاد بازار سیاه مصنوعی و قحطی ساختگی آن گندمها را به دو یا چند برابر قیمت می‌فروخت، و این موضوع را کریم شیره‌ای ما به لطیفه‌های متعدد ساخت و سید علی آقا یزدی مجتهد در همان سالها فتوا به انگلیسها می‌فروخت و پول می‌گرفت." (از همان کتاب)

-"دیگر از علمای اعلام حاجی سید محمد باقربن سید محمد تقی موسوی شفتی معروف به حجةالاسلام ساکن اصفهان است. کنیز او حکایت کند که آن

بزرگوار هر شب از نصف شب تا صبح به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و مانند دیوانگان بر سر و روی خود می‌زد و دعا و مناجات می‌خواند و پس های‌های گریه می‌کرد و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود که او را فتق عارض شده بود و با فتق‌بند فتق او را بستند. و چون صبح می‌شد عمامه بر سر و عبا بر دوش می‌گرفت و تا شب آرام بود. و دولت و ثروت حجةالاسلام بعد از انجام فقر و افاقه چنان است که گویا از احصاء گذشته باشد و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید. آن بزرگوار را رسم بر این بود که چون تنخواهی برای مصارف معینه پس از وفات واقف در اختیار ایشان گذاشته می‌شد آن مال را به معامله تجارت می‌داد و منافع حاصله مال خودشان می‌شد. تا اینکه در اندك زمانی ربح بسیار نمود و اگر مالی می‌داد به بیع شرطی، پس از رسیدن موعد بلافاصله آن بیع را تصرف می‌کرد و نگاه می‌داشت تا می‌فروخت. پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه‌اش، خانه مرحوم آقا محمد بید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود و خانه اش مشتمل بود بر دورو و بیوت بسیار داشت. هفت پسر داشت هر یك اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزا زین‌العابدین در اصطبل او هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجةالاسلام، قطع نظر از پسران و عیال ایشان، صد نفر در شماره آمده بود، از خادمان و کنیزان و زنان، و قراء و ضیاع و عقار بی‌اندازه داشته، در شهر اصفهان گویا چهارصد کاروانسرا از مال خود داشته، گویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر. و یك باب آسیا در نجف‌آباد داشت که مستمرا روزی یك تومان اجاره او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریبا شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مدخل آنها بود و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بود، مجملا سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که به دیوان می‌رسید" .(از رساله خیراتیه در رد بر

صوفیه، نقل از کتاب: تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر، تالیف سعید نفیسي).

"مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی حکایت کرده است که: زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد. پس از راه نهاوند عبور کردم که بلکه از کرامات عالم بزرگوار ربانی سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی معروف به بحرالعلوم که در شب آدینه ماه شوال ۱۱۵۵ در کربلا تولد یافته بودند، چیزی دریابم. پس به خدمت ایشان رسیدم. نهایت باصفا و با اخلاق به نظرم آمد. در آن صفحات مردم را باو اخلاص زیادی بود. پس از پرسش از حال من سوال کرد که: سبب آمدن شما باینجا چیست ؟ گفتم چون کرامات شما در اصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد و چیزی از آن را به رأی‌العین مشاهده کنم. سید گفت مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت آنست که: هرکسی از مادر متولد می‌شود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از مادر متولد می‌شود و آن کودك را همزاد این شخص می‌نامند و مرا همزادیست که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه‌ای ازطبقه جنیانست و این همزاد من پنج شش نفر از اجنه برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند، مثلا گاهی ظرف خانه من خالی از آب است، یك دفعه ملاحظه می‌کنی پر آب است و گاهی طفل در گهواره گریه می‌کند و بسا باشد که گهواره می‌جنبد، بدون اینکه کسی او را بجنباند، یا این که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم آورده می‌شود. یا اینکه خاموش شد، بیك دفعه آتش زده می‌شود. بدون اینکه کسی آتش بچیند و چون مردم اینگونه امورات را می‌بینند گمان می‌کنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست، بلکه این گونه کارها از آن اجنه می‌باشد. مولف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروفست و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که: سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از اسباب ظاهره ملول و مکدر می‌شود؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته: یکی اینکه هر کسی را همزادیست از اجنه، چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول می‌شود و سببش را نمی‌فهمد. دوم اینکه چون امام برنامه اعمال شیعیان آگاه می‌شود از برای صدور معاصی ملول می‌شود و چون امام قلبِ عالم امکان

است و هر وقت که قلب او را کلالت و ملالتی روی داد آن ملالت در همه اعضاء سرایت می‌کند همچنین ملالت امام بر همه سکنه عالم سرایت می‌کند." (نقل از همان کتاب)

"جناب شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی نجفی معروف به کاشف الغطاء رحمة الله، بسیار کثیرالاکل بودند. گویند که: هر نوبتی یك من تبریز طعام و صد درم پیاز و ده تخم فلفل و یك راس برّه غذای ایشان بود و هر شب را هم با زنی مقاربت می‌نمودند و هر شب، دو ثلث شب را بیدار بودند و به عبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشتند... و آن جناب، فتحعلیشاه را اذن در سلطنت دادند و او را نایب خود قرار دادند، اما با شرایط چند که: در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد هر هفته یك روز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آن را در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته‌اند. مسموع شده است که شخصی به خدمت حضرت شیخ رسید که مسئله محتاج‌الیه خود را سوال نماید. بناگاه غذای شیخ را آوردند. دید غذای بسیار آوردند و در آنجا بجز شیخ کسی نبود. با خود اندیشید که قانون مجلس اعیان آن است که غذا بسیار می‌آورند لیکن همه آنرا نمی‌خورند، هر چه ضرور است صرف می‌شود و باقی را ملازمان صرف می‌نمایند. پس شیخ به اکّل پرداخت و تمام آن غذا را مصروف داشت. آن مرد تعجب کرد و با خود اندیشید که: این غذایی که شیخ خورده اکنون ابخره آن به دیوانخانه دِماغ او می‌نشیند و معلوم و مجهول او یکسان خواهد بود و در چنین وقتی سوال نمودن بیجاست و بیفایده. پس آن مرد برخاست که رفته باشد. شیخ فرمود که پس برای چه کار آمده اي؟ گفت کاری نداشتم. پس از اصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز داشت و عرض کرد که بجهت کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم. پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد. شیخ جواب آن مسائل را به نحو استیفا با فروع بیان فرمود. پس از آن فرمود که: حضرت خلاق عالم مرا در علم، فَرِیدِ دهرساخته و همیشه به لذایذ روحانیّه متلذذ می‌باشم، و در اکل نیز اشتهای وافر به من عطا فرموده که به لذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ می‌باشم، و چنان شهوتی به من کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم، و چنان قوه اطاعت و طاعت به من موهبت فرموده که همیشه از نصف شب تا

صبح به راز و نیاز حضرت بی‌نیاز دمساز و مداومت دارم، و ترا نه فهم و ادراك است که غذای روحانی است و نه آن اشتهای به مطعومات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که به مباشرت متلذذ شوی و نه آن قوه شبخیزی که به عبادت قیام نمایی، پس نه لذت دنیا را برده‌ای ونه لذت آخرت.

آن جناب بسیار خوش احوال بود و همیشه کنیزی به همراه داشت و در اسفار هر کجا که شهوت بر او غالب می‌آمد حکم می‌فرمود که چادر می‌زدند و رفع حاجت می‌نمود" (نقل از همان کتاب)

سازمان روحانیت شیعه در تمام دوران قاجار، به صورت یکی از مقتدرترین و متنفذترین سازمانهای تصمیم و اجرا، مشغول کار بود، و این نفوذ جز در موارد معدودی نظیر انقلاب مشروطیت (آنهم تنها توسط چند تن از مراجع) همیشه در جهت جلوگیری از پیشرفت و تحول فکری واجتماعی توده بکار گرفته شد. "قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهي"، مستلزم حفظ وضع وجود و ممانعت از هر گونه جرح و تعدیلی در مقررات شرعی بود، چه برسد به تغییر آنها. و طبعا این قوانین لا یتغیر و ابدی بر احادیث و احکام محدثان بزرگوار و روات عالیقدر و کتب و اساتید معتبره‌ای تکیه داشت که در طول قرون بصورت گنجینه گرانبهای فقه و حدیث بر روی هم انباشته شده بود. و تازه در خود قرن نوزدهم نیز، "غنای باز هم بیشتر این گنجینه" کوشش لازم بعمل آمد:

-"از تالیفات آن عالم جلیل‌القدر (آقا سید محمد طاب ثراه) جامع العبابر است که یك مجلد آن در مبحث غسل جنابت نزد من است و در این کتاب مبحث غسل زیاده از ۷۰ کتاب را نوشته است و نیز مفاتیح الاصول و مناهل و مضابیح و اصلاح العمل و الاکلیل المصائب. و حجةالاسلام آقا شفیع بروجردی نوشته است که از آن جناب شنیدم که می‌فرمود: مولفات من شامل سیصد هزار بیت یا بیشتر است. ولی مولفات این فقیر(مولف قصص العلماء) زیاده از این مقادیر است و بلکه زیادتر از دو کرور بیت است، در صورتیکه مرحوم حاجی محمد صالح بزغانی از تلامذه آقا سید محمد می‌فرمود که ایشان در مدت هر شبانروز شش تالیف داشته اند! (قصص العلماء تالیف محمد بن سلیمان التنکابنی، از فقهای اصولی قرن ۱۹، نقل از کتاب ملیت و زبان تالیف شاهرخ مِسکوب).

و فراموش نباید کرد که گاهی خاقان اعظم، خود نیز در زُمره این "خادمان شرع انور" در می‌آمد و از راه قلم و کتابت سعی در توضیح و تشریح اصول دین مبین می‌کرد، مانند ناصرالدین شاه که می‌نوشت:

آدم نه به گندم جنان راغب بود شوق دگرش به جان و دل غالب بود
می‌خواست بهانه‌ای که آید به نجف مقصودش علی بن ابیطالب بود!

و البته خاقان اعظم مانعی نمی‌دید که در همان عصر نیز، مانند دوران صفوی به آسانی‌آب خوردن فرمان طناب انداختن، قهوه قجری دادن، سر بریدن، شلاق زدن و سایر دستورهایی که در سفرنامه‌ها و کتابهای متعدد دیگری از رجال آن عصر بتفصیل از آن سخن رفته است بدهد، و این امر منافاتی با ستایش علی نداشته باشد، زیرا یك "شفاعت علي" در روز جزا، بهرحال برای کشیدن خط بطلان بر همه اینها کافی است و علی را هم فقط با این نوع ستایشها راضی می‌توان کرد.

مراجع تقلید دوره قاجار عموما نقش فعال و کارسازی در امور مملکتی داشتند، که نمونه‌هایی از آنرا در اعلام جهاد ایران علیه دولت روس (که منجر به شکست ایران و انعقاد عهدنامه ترکمانچای شد)، و ماجرای تنباکو (که ماهیت واقعی آن بر اساس اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در کتاب "اسرار و عوامل سقوط ایران" بتفضیل تشریح شده است) و نقش شیخ فضل اله نوری را در مشروطیت می‌توان یافت.

سرشناس‌ترین این مراجع به ترتیب تقدم و تأخر زمانی عبارت بودند از: حاج ملا هادی سبزواری، سید حسن تقوی تهرانی(که فتحعلیشاه با او صیغه اخوت خواند تا در محشر شفاعتش را بکند، و بهمین جهت اولاد وی به سادات اخوی معروف شدند)، حاج ملا علی کنی، حاج میرزا حسن شیرازي(قهرمان رژی تنباکو)، شیخ مفید، سید محمد کاظم یزدی، سید عبداله بهبهانی، حاج شیخ فضل‌اله نوری، حاج شیخ عبدالنبی نبوی نوری، حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا سید محمد کاظم یزدی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا سید کاظم بروجردی، میرزا مهدی شیرازی، سید عبدالهادی، آقا سید حسن عرب، شاهرودی، سید ابوالقاسم کاشانی، بهبهانی، سید کاظم شریعتمداری، گلپایگانی،

مرعشی، خوئی، شیرازی، خميني. مرکز اصلی کار اینان قم یا نجف بود، که حوزه‌های مشهد، اصفهان، تهران و غیره نیز وابسته بدین دو مرکزند.

*　　　*　　　*

از عجایب آنکه این مراجع تقلید، که طبعا از حد اعلای وقوف بر احکام و فتاوی شرع انور برخوردار بوده‌اند، به شیوه مرضیه بزرگان گذشته مکتب دین، نظریات و احکامی درست متناقض با یکدیگر صادر کرده‌اند که گاه برای مملکت سرنوشت ساز بوده است.

بعنوان نمونه، به یکی از این موارد که شاید از نظر ملی حیاتی‌ترین آنها نیز بوده است، توجه فرمائید.

در اواخر سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، در گرماگرم کشمکشهای سیاسی که تغییر سلسله سلطنتی را از قاجاریه به پهلوی بدنبال آورد، رضاخان سردار سپه به صلاحدید عده‌ای ازنمایندگان مجلس و مشاوران خود، پیشنهاد تغییر رژیم ایران را از سلطنتی به جمهوری مطرح کرد، ولی این موضوع، جنجال فراوانی را از جانب موافقان و مخالفان در مجلس و مطبوعات و بطور کلی در جو سیاسی ایران برانگیخت.

در آن هنگام بزرگترین مراجع اجتهاد شیعه سه نفر از آیات عِظام بنام سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمد حسن غروی نائینی و شیخ عبدالکریم حائری در نجف و در قم بودند، که درباره افضل آنها، آیت‌الله اصفهانی، آیت‌الله خمینی درکتاب کشف الاسرار خود (صفحه ۲۱۱) چنین نوشته است:

-"امروز در قطر شیعه، آن روحانی که احترامش از همه بیشتر است و شتر تقلید در خانه او زانو بر زمین نهاده، رئیس روحانیین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی است. شما از این مرد بزرگ کدام محافظه‌کاری و کدام حرف خرافی شنیده اید؟"

این آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی، به همراه دو آیت‌الله نامبرده دیگر در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۰۲ تلگرام زیر را در مورد پیشنهاد رضاخان سردار سپه به تهران مخابره کردند:

" بسم الله الرحمن الرحیم جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تاییداتهم، چون اخیرا اظهاراتی درباره

تشکیل جمهوریت شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا نقض عنوان جمهوریت و الغاء اظهارات مذکوره و اعلان آنرا به تمام بلاد خواستاریم. به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۰۲ – الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمد حسن غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائري".

پیرو این تلگرام، فعالیت گستردهای در محافل سیاسی بخصوص در مجلس شورای اسلامی ملی بمنظور مخالفت با فکر تاسیس جمهوری در ایران آغاز شد که رهبری آنها را در مجلس، سید حسن مدرس شخصیت معروف سیاسی مذهبی وقت بعهده داشت (همان کسی که توسط زعمای جمهوری اسلامی، از آیت‌الله خمینی تا مسئولان رادیو و تلویزیون و مطبوعات، از بزرگترین بت‌شکنان روحانیت مبارز شناخته شده است). در این باره یکی از "ریش سفیدان" عالم مطبوعات در آن دوران، حسن حلاج مدیر روزنامه معروف حلاج، مذاکرات حضوری خود را با مدرس چنین نقل کرده است:

-"نویسنده در همان روزها با مرحوم مدرس ملاقات و درباره جمهوریت از او پرسش کردم. آن مرحوم گفتند: من با جمهوریت در ایران مخالفم. ولی با سلطنت هر آدم لایقی در این مملکت موافقت می‌کنم، زیرا علاوه بر آنکه اصولا جمهوریت با طریقه جعفری مناسب نیست، ملت نیز هر روز گرفتار دسته بندی برای انتخابات رئیس جمهور نمی‌شود." (حسن حلاج، نقل از کتاب تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرن معاصر).

و در همین مورد، حاج مخبرالسلطنه هدایت، شخصیت معروف سیاسی ایران، در کتاب "خاطرات و خطرات" خود می‌نویسد:

- "مَرامی که مورد توجه دسته‌ای در مرکز ولایات است، جمهوری است که می‌باید بحث آن بالاخره به مجلس بیاید. ولی سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد، و لذا از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جمهوری جلوگیری می‌کند."

مقارن با همین موقع، سردار سپه در "یادداشتهای سفر خوزستان" خود متذکر می‌شود که:

-" در خلال این احوال به من (در بوشهر) تلگرافی از علما رسید که با عقیده من در مورد تاسیس حکومت جمهوری مخالفت کرده بودند و جمهوری را مخالف مصالح مملکت تشخیص داده بودند. خوشحال شدم که علماء اعلام به مصالح مملکت کاملا وارد و آشنا هستند و با چشم و دل بیدار مقتضیات زمان و مکان و محیط را خوب تشخیص می‌دهند."

و با همه اینها، در سال ۱۳۵۸، حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، که آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی را "بزرگترین مرد در قطر شیعه" اعلام فرموده‌اند،و خودشان تلمیذ آیت‌الله العظمی آقا شیخ عبدالکریم حائری بوده‌اند، و سید حسن مدرس را اسطوره روحانیت مبارز نامیده اند، حکم قاطع صادر و فرمودند که "دشمنی با جمهوری اسلامی دشمنی با اسلام است"، و پس از اعلام رسمیت این جمهوری، در پیام خود به ملت ایران تصریح کردند که: " صبحگاه ۱۲ فروردین که جمهوری اسلامی بر قرار شده، روز اولین حکومت الله در جهان است!"

بخش دوم

مبانی فکری و مذهبی مکتب دکانداران دین

" ... این ماجرای اسلامی است که مسخ شده و دست به دست و حرفه به حرفه دکان تحصیل مرید قرار گرفته است "

آیت الله محمود طالقانی (نشریه مخصوص روزنامه اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱)

" برای اینها سرنوشت ملت و مذهب مسئله‌ای نیست. زیرا آنچه هست ایمان نیست، دکانهای ایمان است. "

علی شریعتي: تشیع علوی و تشیع صفوي

تحلیلی از احادیث

پس از بررسی کلی در تاریخ تشیع و تحولات آن در دوران دین و در دوران دکانداران دین، اکنون به بحث اصلی کتاب حاضر یعنی تحلیل احادیث می‌پردازیم، که ایدئولوژی مکتب "روحانیت مبارز" کلا بر آن بنیاد نهاده شده است، و شصت میلیون مردم ایران نیز امروز طوعا یا کرها، در زیر سلطه همین ایدئولوژی بسر می‌برند.چون این بررسی مستلزم استناد به احکام قاطع شرعی در مورد احادیث و فتاوی ناشی از آنهاست، و اینکه مجریان این فتاوی و احکام چه کسانی باید باشند، این احکام را از قول صالحترین مقام ممکن یعنی آیت‌الله العظمی موسوی الخمینی نقل می‌کنم و علت نیز خیلی روشن است: آیت‌الله خمینی، حفظ اله تعالی، برای اولین بار در تاریخ اسلام و در تاریخ تشیع تصدی امر "ولایت فقیه " را بر عهده دارند. و چون در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق که: "قال رسول‌الله: من ام قوما و فیهم من هو اعلم منه اوافقه منه، لم یزل امرهم فی سفال الی الیوم القیامه " (رسول خدا فرمود: کسیکه زمام امور مردمی را بدست گیرد در حالیکه در بین آنها فردی عالم‌تر از او یا فقیه‌تر از او وجود داشته باشد، روزگار آن مردم تا قیامت رو به تباهی رود) (روایت ابی القاسم بن قولویه، نقل از ابن ادریس) و با توجه به اینکه بحمدالله روزگار مردم ایران در دوران ولایت فقیه بهیچوجه رو به تباهی نرفته است و بعون اله تا روز قیامت هم نخواهد رفت، بنابراین جای تردیدی نمی‌ماند که آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، در سمت فقیه والی، اعلم علماء و افقه فقهای عصر خود هستند، البته صرفنظر از انکه به تصریح ناشر توضیح المسائل: "زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، درهم کوبنده ستمگران، بت‌شکن عصر، منجی نسل" نیز هستند. درین صورت اگر به چنین مرجعی استناد شرعی نشود، به چه مقام دیگری می‌تواند استناد بشود؟

امام خمینی، در "نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء" (صفحات ۸۰،۸۵ و ۹۲) تصریح کرده است که:

-"اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بعهده فقهاست[1]، از گرفتن خمس و زکوة و صدقات و جزیه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و حفظ مرزها و نظم شهرها، همه و همه. همانطور که خداوند، پیغمبر اسلام را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی را مستقر گردانند".

-" در حکومت اسلام باید فقها متصدی امور باشند. ایشان هستند که بر تمام امور جزائی و اداری و برنامه ریزی کشور مراقبت دارند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود."

-" فقها اوصیای دست دوم رسول اکرم هستند و اموری که از طرف رسول‌الله به ائمه واگذار شده برای آنان نیز ثابت است. فقیه وصی رسول اکرم است و در عصر غیبت هم امام المعلمین و هم رئیس الملّه است. فقها حجت بر مردم هستند همانطور که حضرت رسول حجت خدا بود و هیچکس حق تخلف از او را نداشت. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. هر کس تخلف کند از آنها، از خداوند تخلف کرده است."

بدین ترتیب، تردیدی نمی‌باید داشت که از زمان غیبت امام عصر تا زمان ظهور مجدد ایشان، که به گفته آیت‌الله اعظم(در کتاب ولایت فقیه) ممکن است تا صد هزار سال دیگر طول بکشد، کار نظارت بر اجرای دقیق قوانین و مقررات الهی بر عهده ولی‌فقیه و عمال اوست.

ولی حدود این قوانین ثابت و تغییر ناپذیر الهی کدام است؟ اینجا باز خود امام موضوع را روشن فرموده است:

-"قانونهای اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و جلوگیری از مسکرات و ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین

۱- البته آیت‌الله در کتاب دیگر خود، کشف الاسرار (صفحه ۲۳٤) فرموده است که "ما نگفته‌ایم و نمی‌گوییم که فقیه خودش باید حکومت کند، شاه باید نظامی باشد و فقط از قانون رسمی مملکت تخلف نکند" . و باز در همان کتاب (صفحه ۱۸٦) فرموده است: "فقها و مجتهدین هیچوقت طالب حکومت نبوده و با اصل و اساس سلطنت مخالفتی نداشته اند". ولی تناقضات جزئی است و اشکال شرعی ندارد.

تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و امثال آنها قوانین ثابت الهی است." (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۵)

-"پیغمبر اکرم برای مستراح رفتن، مجامعت کردن، شیر دادن، چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده، و برای هیچ چیز کوچك و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد." (کشف الاسرار، صفحه ۱۰۷)

-" پیغمبر برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد. دستور میدهد که مجامعت چگونه صورت بگیرد وخوراك انسان در آنهنگام یا درموقع انعقاد نطفه چه باید باشد؟"(نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء، صفحه۲۸)

-"علامه مجلسی متذکر شده است که چون بعثت حضرت رسول اکرم مخصوص زمان او نبود، بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت، از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد، و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد، و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام واقفه حقه به وحی الهی مقرر نمود". (همان کتاب)

تا اینجا تکلیف این دو موضوع روشن شده است که: اولا فقها تنها نمایندگان و جانشینان امام غایب و حجت خدا و امام بر سایر بندگان در اجرای احکام و قوانین ثابت الهی هستند، ثانیا این احکام و قوانین از حکومت و قضا و مالیات و جنگ و صلح گرفته تا آداب بیت الخلاء و جماع و خوردن و آشامیدن دقیقا توسط پیغمبر اسلام مشخص شده‌اند.

اکنون سوال سوم پیش می‌آید که مومن، برای آگاهی بر این قوانین و احکام دقیق الهی و نبوی، که بدین ترتیب در تمام امور زندگی، از کوچك تا بزرگ، در تمام سنوات و شهور و ایام و ساعات و دقایق عمر به رعایت آنها الزام دارد، به کجا باید مراجعه بکند؟ این مشکل نیز توسط آیت‌الله العظمی بصورت خیلی روشن حل شده است(کشف الاسرار، صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹):

-"شیخ صدوق به استناد متصّله خود در کتاب اکمال الدین، و شیخ طوسی در کتاب غیبت، و طبرسی در کتاب احتجاج، توقیع شریف امام غایب را نقل می‌کنند. و درآن توقیع است که: هر حادثه‌ای که برای شما اتفاق افتاد باید رجوع کنید در آن به راویان احادیث، زیرا که آنها حجت منند بر شما، و من

حجت خدا هستم بر آنها. پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آنست که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است."

-"احادیثی که از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین بما رسیده در کتابها ثبت است، و از همین زمان ما تا زمان پیشوایان دین و ائمه معصومین سلام الله علیهم در همه طبقات اشخاصی که آن روایات را نقل کردند حالاتشان در علم رجال مذکور است. و از این علم معلوم می‌شود که حدیث از چه اشخاصی دست به دست به ما رسیده و شرح حالات آنها و خوبی و بدی و چگونگی زندگانی آنها همه در کتابها ضبط است. پس میان اخبار بیشتر تواریخ و اخبار کتب احادیث این فرق روشن است که در تاریخ وثوق و اطمینان نیست، زیرا از احوال اشخاصی که نقل شده و وسیله‌هایی که خبر بما رسیده درست اطلاعی نداریم، لکن در اخبار ما اینطور نیست. علماء و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که این خبر مورد وثوق است یا صحیح است یا مورد اطمینان نیست و نباید به آن عمل کرد."

-"تحفه العقول از سید الشهدا روایت کند که اجراء همه امور بدست علماءِ شریعت است که امین بر حلال و حرامند." (کشف‌الاسرار، صفحه ۱۸۸)

متوجه هستید که فتوای آیت‌الله مثل همیشه قاطع و صریح است. جای "اگر" و "اما" نیز در آن گذاشته نشده است. راویان حدیث نمایندگان رسول خدا و جانشین پیغمبرند. امام عصر آنها را حجت خود قرار داده و اطاعتشان را واجب فرموده است و رد آنان رد امام، رد خدا و شِرك به خدا است.

اکنون چهارمین و آخرین سوال مطرح می‌شود، و آن این است که: این حدیثها را که راویان آنها حکام رسول خدا و جانشین پیغمبر و حجت امام عصرند، در کجا باید یافت و برای دستیابی به آنها به چه مراجعی باید مراجعه کرد؟ این بار نیز، آیت‌الله العظمی شخصا راهنمایی لازم را کرده ولی درعین حال مراجعه به آثار سایر محدثان بزرگوار و راویان عالیقدر را نیز توصیه نموده است:

-"الان ما کتابی مثل " کافي" را از هزار سال پیش در دست داریم که از بزرگترین کتابهای حدیث است، و روایات آنرا با وسیله اشخاص مورد اطمینان

و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم. احوال رجال خود "کافي" نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد برای آنکه از ناقلین اخبار آن بی‌اطلاع است، حق ندارد اخبار کتاب حدیثی مثل "کافي" را نپذیرد." (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۷)

بدین ترتیب، حضرت آیت‌الله العظمی، نخستین ولی فقیه تاریخ تشیع، دو محدث را از میان همه محدثین (ثقةالاسلام ابوجعفر کلینی و علامه محمد باقر مجلسي) و دو کتاب را از میان همه کتب حدیث (اصول کافی و بحارالانوار) بطور خاص توصیه فرموده است، در عین آنکه سایر محدثان و کتب احادیث را نیز نفی نکرده است. در اجرای همین توصیه‌های شرعی، من در گردآوری و ارائه نمونه‌هایی از احادیث معتبر و موثق در درجه اول از همین دو کتاب استفاده کرده ام، با این توضیح که چون خود علامه مجلسی خلاصه‌ای از احکام عملی بحارالانوار را بعدا به زبان فارسی در کتابی بنام "حلیةالمتقین" تدوین فرموده، در نقل احادیث بحارالانوار از مندرجات کتاب اخیر نیز استفاده کرده‌ام.

اجازه دهید بدین مناسبت توضیح کوتاهی درباره این دو کتاب و سایر کتب مهم حدیث و فقه شیعه، منجمله کتابهای دیگری که در انتخاب و تنظیم احادیث مجموعه حاضر بطور خاص مورد مراجعه قرار گرفته‌اند، بدهم:

تعداد کتب احادیث شیعه بطور دقیق احصاء نشده، ولی مسلم آن است که این رقم، از آغاز قرن چهارم هجری که "کافي" اولین اثر جامع و کامل حدیث شیعه تدوین شد، تا پایان قرن چهاردهم که زمان تالیف و انتشار تحریرالوسیله و کتاب الطهاره و رسائل و توضیح‌المسائل و سایر آثار آیت‌الله العظمی خمینی در فقه و حدیث است، به بیش از یکهزار بالغ شده است.

از میان همه این کتابهای "احادیث شیعه اثنی عشریه" چهار کتاب توسط علما و فقهای بزرگ تشیع معتبرترین کتب شناخته شده و "کتب اربعه" نام گرفته‌اند که مولفان آنها بزرگترین محدثان عالم شیعه معروف به "محمدین ثلاث" هستند بدینقرار:

"اصول کافي" یا "کافی فی علم الدین" تالیف "ابوجعفرمحمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازي" ملقب به "ثقةالاسلام" (متوفی در ۳۲۹ هجري).

"من لا يحضره الفقيه"، تاليف "ابوجعفر محمد بن على بن حسين بابويه قمي" ملقب به "ابن‌بابويه" (متوفى در ۳۸۱ هجري)

"تهذيب الاحكام" و "استبصار"، تاليف "ابوجعفر محمد بن حسن بن على طوسي" (متوفى در ۴۶۰ هجري)

از ساير اعاظم محدثان و فقهاى شيعه، مى‌بايد از محمد بن الحسن القمي" (متوفى در ۲۹۱ هجري)، محمد بن النعمان البغدادى ملقب به "شيخ مفيد" (متوفى در ۴۱۳ هجري) مولف الارشاد و الاختصاص و الامالى و غيره، شيخ طبرسى مولف "جامع التواريخ فى تفسير القرآن"، نجم الدين جعفر بن محمدالحلّى مولف "شرايع الاسلام"، جمال الدين حسن بن المطهر الحلى ملقب به "علامه حلي" مولف "منهاج الكرامه فى معرفة الامامه" و "تذكرة الفقها" در اصول الهيات و فقه اماميه نام برد كه كتابهاى اين دو فقيه "حلي" در عصر صفويه مبناى تدوين "فقه شيعه و حقوق اماميه" بصورت كتاب "جامع عباسي" توسط شيخ بهاءالدين محمد عاملى معروف، ملقب به "شيخ بهايي" قرار گرفته‌اند.

اصول كافي

-"ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحق كلينى رازى معروف به "ثقة‌الاسلام"، "شيخ المشايخ" شيعه و رئيس محدثين علماى اماميه و اوثق و اعدل و اثبت و اضبط ايشان، و مروّج مذهب شيعه در غيبت امام و ممدوح خاص و عام و مفتى طوايف اسلام، و جلالت وى مسلم فريقين است، و عامه و خاصه در فتاوى به او مراجعه مى‌كردند و بدان جهت به "ثقة‌الاسلام" شهرت يافته است، و او نخستين كسى است كه در دوره اسلامى بدين لقب اختصاص داشته است. وى صاحب كتاب "اصول كافي" است كه مهمترين كتب اربعه است و در عقايد فقه اسلاميه و استنباط احكام دينى مرجع اكابر و مورد استفاده فحول فقها و محدثين بزرگ است، و به تصديق شيخ مفيد "اجل كتب اسلامى و اعظم مصنفات شيعه است"، و حاوى ۱۶۱۰ حديث است. ثقة‌الاسلام كلينى از علماى زمان غيبتِ صغرى است و وفات او ۶۹ سال بعد از وفات امام حسن عسگرى در ماه شعبان سال ۳۲۹ هجرى اتفاق افتاده است و قبرش در

باب‌الكوفه در بغداد نزديكی جسر مشهور و مزار عموم است." (نقل از لغتنامه دهخدا)

-"كتاب "اصول كافي" كه "معتبرترين كتاب شيعه بعد از قرآن" و "حجت و سند مذهبی جامعه تشيع" معرفی شده است، تاليف علامه بزرگ ثقةالاسلام شيخ ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينی رازی است كه يازده قرن پيش تاليف شده و اين محدث بصير، مدت بيست سال از عمر خود را با كمال اخلاص و موّدت در راه تاليف آن از گردآوری معتبرترين احاديث واخبار ائمه معصومين عليهم السلام، از خِلال كتب و رساله‌ها صرف كرده است. علامه شيخ مفيد، محمدی مكی شهيد، محقق كَرَكی، فيض كاشانی، شهيد ثانی، مولی محمد امين استرآبادی و غيره از زمره كسانی هستند كه اين كتاب را "جليل ترين كتب شيعه" دانسته‌اند. اين كتاب شريف مدت پانزده قرن متوالی مورد مطالعه و تحقيق و بررسی دانشمندان منتقد و نكته‌سنج، محدثين دقيق و باريك‌بين بوده است و هر يك از احاديثش از نظر هزارها فقيه و حكيم و متكلم و محدث و خطيب گذشته و روات و معبرينی كه آن احاديث را از زبان امام معصوم گرفته و دست به دست گردانيده يا به شيخ كلينی رسانيده‌اند يك به يك مورد كنجكاوی علماء رجال و درايت قرار گرفته و به صحت و وثوق و امثال اين تغبيرات اعتبار گرفته‌اند.

شيخ بزرگوار خود درباره اين كتاب می‌نويسد ."خدا را شكر می‌كنم كه وسائل تاليف و تدوين چنين كتابی را آماده كرد كه شامل جميع علوم دينی از گفتار امام باقر و امام صادق عليه‌السلام و سنتهای استواری كه بايد طبق آنها عمل كرد، باشد و اميدوارم ما با كسانيكه از اين زمان تا روز قيامت از اين كتاب استفاده می‌كنند در اجر و ثواب شريك باشيم."

آن بزرگوار شخصا نواب خاص حضرت مهدی عليه‌السلام را درك كرده و بدين ترتيب احاديث و اخبار را از دست اولش اخذ كرده است. حتی بعضی از علما روايت كرده‌اند كه كتاب كافی بر حضرت امام زمان عليه‌السلام عرضه شده و آن حضرت فرموده‌اند: "الكافی كاف لشيعتنا" (همين كتاب كافی شيعيان ما را بس است).

-"و علامه محمد تقی مجلسی می‌گوید: حق این است که در شیعه چنین کتابی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب آن دقت کند درمی‌یابد که کلینی از جانب خداوند تبارك و تعالی موید بوده است." (استاد جواد مصطفوی، مترجم و شارح اصول كافي).

- "ابوالحسن علی بن محمد سمری که آخرین وکیل و نایب امام زمان در دوران غیبت صغری بود، پس از اعلام غیبت کبرای آن حضرت و ابلاغ اوامرشان درباره شرایط احراز مقام نیابت امام و مرجعیت تقلید شیعیان، از جهان رخت بر بست. چون چهار شرطی که معین شده بود (مجتهد مسلم باشد، حارس نفس وحافظ دین خود باشد، مطیع امر خدا بوده و مخالفت هوای نفس بوده باشد) تکلیف مسلمانان را روشن نموده بود دیگر جای تردید باقی نماند، و مردم به سراغ اعلم و اتقای زمان خود رفته او را به مرجعیت برگزیدند. و سخن او را سخن پیغمبر خدا دانسته، بدان عمل نمودند. از کسانیکه در نخستین سالهای پس از غیبت کبری مقام اعلمیت و مرجعیت یافت محمد بن یعقوب کلینی است که از مقدمین و مشهورترین فقهای شیعه بود و در روزگار خود تالی نداشت. وی مولف کتاب گرانبهای "كافي" است که از امهاتِ کتب اسلام است." (نگهبان انقلاب اسلامی، ۴ آبان ۱۳۶۱)

-"قبر شریف کلینی صاحب کافی در بغداد سر پل قرار دارد. وقتی یکی از حکام جور بفکر افتاد که قبر حضرت موسی بن جعفر(ع) را خراب کند تا کسی به زیارت کاظمین نرود، وزیرش که در باطن شیعه بود، متحیر ماند چه کند و نمی‌توانست حرفی بزند، چون اگر بفهمند شیعه است جانش در خطر است. همینطور که می‌آمدند به سر پل رسیدند، وزیر گفت اینجا قبر یکی از علمای این مذهب است و از نمایندگان موسی بن جعفر است. اینها می‌گویند جسد این شخص تازه است و نمی‌پوسد. اگر دیدی راست می‌گویند صَلاح نیست دست به قبر موسی بن جعفر بزني. حاکم پذیرفت و فورا امر کرد قبر کلینی را نبش کردند دیدند جسد ایشان تر و تازه است و از آن عجیبتر بچه شیری هم پهلوی اوست که جسدش تازه است. معلوم نیست آیا بچه آن بزرگوار بوده یا مال دیگري" (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد).

جامع عباسي

" شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی معروف به شیخ بهایی، علامه علی الاطلاق اسلام، که او را استاد کل فی الکل، خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتاخرین، بهاء المنه و الشریعه و الحقیقة و الدین می‌نامیدند، نابغه علوم و ادبیات و تصوف است و دانشمندان بسیار گفته‌اند که در وصف او هر قدر مبالغه شود گزاف نیست، وی اهل جبل عامل بود و در کودکی همراه پدرش به ایران آمد و در اصفهان تعلیم یافت و در زبان فارسی و عربی از نظم و نثر استاد بود. شیخ اجل صاحب ۷۳ تصنیف و تالیف و رساله و حاشیه است که مهمترین آنها جامع عباسی و هدایت الهدایه در فقه شیعه، تهذیب در نحو، عروة الوثقی و صراط المستقیم و عین الحیات در تفسیر، حبل المتین و مشرق الشمسین و اربعین در آیات احکام و احادیث، کشکول و مخلدات در علوم و ادبیات، بحر الحساب و خلاصة الحساب و جبر و مقابله در ریاضیات، تشریح الافلاك و صحنة الامکان در هیات و اشعار او نیز معروف خاص و عام است. علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحارالانوار و صدرالمتالهین شیرازی از شاگردان برجسته او بوده‌اند، به سال ۱۰۳۰ هجری در اصفهان وفات یافت" (از کتاب حجة بن الحسن معصوم چهاردهم، شرح بر قصیده و ائمه شیخ بهايي)

-"جامع عباسی اولین کتاب جامع فقه شیعه به زبان فارسی است. پیش از آن رسالاتی در باب موضوعات مختلف فقهی به فارسی فراهم شده بود، اما نه کتابی که تمام مسائل فقهی را در بر گیرد. این کتاب بعدها سرمشق علما شیعه شد، و سنت رساله‌های علمیه که تا به امروز بوسیله مراجع و علماء تراز اول در باب مسائل فقهی و برای مراجعه مقلدان و راهنمایی آنان نوشته می‌شود به زمان صفویه می‌رسد و از همین سرمشق پیروی می‌کنند (مسکوب، ملت و زبان، نقش دین و عرفان در نثر فارسي)

-" کتاب "جامع عباسي" اثر مرحوم مغفور علامه دوران شیخ بهاءالدین عاملی رضوان اله علیه، که حدود سیصد و اندی سال از تالیف آن می‌گذرد، شامل احکام فقهیه از طهارت تا دیات است که مدتهاست جزء رسائل علمیه آیات عظام سابق قرار گرفته و بر آن حواشی بسیار نوشته‌اند. امیدوار است جمیع

مومنین از چاپ این کتاب مستطاب بهره مند شده و این جانب را از دعای خیر فراموش نفرمایند. والسلام علی من اتبع الهدی،خادم علوم اهل‌البیت علیهم السلام، (آیت‌الله العظمي) شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفي".

بحارالانوار

-"علامه محدثین مجلسی در زمان صفویه زیست می‌کرده و کتب او در آن زمان تالیف شده. بحارالانوار که مفصل‌ترین کتابهای اوست با عنایت و کمکهایی از سلاطین صفویه تالیف شده، لکن باید دید که بحار چه کتابی است و مدارك آن چیست؟ بحار یك کتابخانه مهمی است جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارك بحار در خود او، بتفصیل با اسم و رسم مولفین آن ثبت است. اینك مدارك بحار غالبا دردست است و کسیکه می‌گوید سیاست صفویه، کتابها را بزرگ کرده خوب است اول بحار را ببیند و روایات آنرا نظر کند، آنگاه مدارك آنرا بدست بیاورد، و اگر ایرادی در کار دید اشکال کند."(آیت‌الله خمینی،کشف الاسرار)

-"بحارالانوار تالیف علامه محدثین، عالم بزرگوار و محدث عالیقدر محمد باقر مجلسی، مجموعه‌ای است از قریب چهارصد رساله و کتاب، که در حقیقت یك کتابخانه کوچکی است که با یك اسم نام برده می‌شود، و در حقیقت خزانه همه احادیث و اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده است. مدارك احادیث و اخبار بحارالانوار غالبا در دست است و در خود او نیز بتفضیل با اسم و رسم مولفین آن آمده است. اگر هم کسی نتواند این کتاب را که بزبان عربی نوشته شده است بخواند، خوب است کتابهای فارسی را که این عالم بزرگوار ومحدث عالیمقدار برای مردم پارسی زبان نوشته بخواند".(همان کتاب)

" ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلامِ دربارِ شاه سلطان حسین صاحب ۶۰ تالیف است که مهمترین آنها بحارالانوار که چاپ بزرگ سنگی آن در ۲۶ جلد است به عربی است، بقیه غالبا به فارسی است: حق الیقین در اصول دین، حلیةالمتقین در آداب و سنن، حیات القلوب در تاریخ انبیاء و پادشاهان و ائمه، عین الحیات در وعظ و زهد و مذمت دنیا، زاد المعاد، جلاء العیون در تاریخ

حیات و مصائب و معجزات ائمه شیعه، تحفه الزائر، ربیع الاسابیع، مشکوة الانوار در فضیلت قرآن، مقیاس المصابیح در تعقیبات نمازها، و رساله‌های متفرق بسیار. وی در مدت عمر بیش از یك میلیون و دویست هزار سطر مطلب پیرامون مذهب شیعه نوشت که اگر به عمر ۷۵ ساله او تقسیم شود. سالی نزدیك به بیست هزار سطر می‌شود. (ملك الشعراء بهار، سبك شناسی، جلد ۳)

-"شیخ الاسلام علامه محمد باقر مجلسی، صاحب بحارالانوار در ۲۶ مجلد در احادیث مقبول شیعه، و حیات القلوب و جلاء العیون و عین الحیات و مشکوة الانوارو معراج المومنین و زادالمعاد و حلیةالمتقین، و غیره است. از تالیفات عربی او بحارالانوار، مرآت العقول (در شرح اصول کافی و کلینـي)، و ملاذالاخبار (شرح بر تهذیب شیخ طوسي)، و از مهمترین تالیفات فارسی او حلیةالمتقین، عین الحساب، حیات القلوب، جلاء العیون، حق الیقین، تحفه الزائر، زادالمعاد، و ۲۵ رساله دیگر است. در حدود هزار نفراز طلاب پیوسته در مجلس درس‌های وی حاضر می‌شدند و بعدا عقاید و نظریاتش را درباره مسائل مختلف، در اکناف مملکت منتشر می‌کردند. مجلسی با تالیفات و تصنیفات فراوان فارسی و عربی خود در باب مذهب شیعه به عقاید و اخبار و احادیث و فقه و تاریخ شیعه در ایران رواج داد و باعث رسوخ آنها در خانواده‌ها گردید. (شاهرخ مسکوب: نقش دین و عرفان در نثر پارسي).

-"علامه محمدباقر مجلسی، ملقب به "شیخ الاسلام"، مولف بزرگترین کتاب حدیث شیعه اثنی‌عشریه بنام "بحارالانوار فی اخبار الائمه الاطهار" است که "دائره المعارف شیعه" و "مهمترین مضبوطه برای حفظ ذخائر شیعه" نام گرفته، و مجموعه‌ای شامل ۲۶ جلد در بیش از بیست هزار صفحه است که از اندماج یکصد کتاب معتبر و متداول شیعه فراهم آمده است."(ابوالقاسم پاینده: مقدمه نهج‌الفصاحه).

قسمتی از فهرست مطالب فصول و ابواب مختلف کتاب حلیةالمتقین، تالیف علامه محمد باقر مجلسی، توسط خود او بصورت خلاصه شده فارسی احکام بحارالانوار تدوین و تالیف شده، و در مقدمه آن آمده است:

"جمعی از سالکان مسلك سعادت و ناهجان مَناهِج متابعت اهل‌بیت رسالت علیهم‌السلام از این ذره حقیر التماس نمودند که رساله‌ای در بیان محاسن

آداب که از طریقه مستقیمه ائمه طاهرین بـه اساتید بـه این قلیل البضاعه رسیده باشد بر وجه اختصار تحریر نماید و بجهت عموم نفع باین دیار، مضامین اخبـار را در لغت فارسی قریب‌الفهم بجلوه در آورد."

و فهرستی کلـی از فـصول مختلـف "حلیـةالمتقین" ایـن علامـه بزرگـوار چنین است:

- "در فضیلت تجمل و زینت کردن، در بیـان جامـه‌هـای حـرام، در آداب پوشـیدن پنبـه و کتـان و پـشم، در رنگهـای مـستحب و مکـروه در جامـه، در آداب جامـه پوشـیدن، در لبـاس مخـصوص زنـان و کفـار، در آداب عمامـه بـر سـر بـستن، در آداب زیـر جامـه پوشـیدن، در جامـه نـو بریـدن، در آداب لبـاس پوشـیدن و لبـاس کندن، در کفش و چگونگی آن، در آداب پوشیدن کفش.

- در فضیلت انگشتر، در فضیلت عقیق و یـاقوت و زبرجـد و زمـرد و فیـروزه و جزع یمانـی، در نقش نگین انگشتر، در زیـور زنـان و اطفال

- آداب سرمه کشیدن، در نظـر کـردن بـه آئینـه، در فـضیلت خـضاب، در کیفیـت خضاب.

- در آداب و اوقـات طعـام خـوردن، در ظروفـی کـه اسـتعمال یـا نهـی شـده از استعمال آن، در سایر آداب طعام خوردن، در آداب بعد از حمام، در خـوردن نـان سویق و غیره، در سبزیها و میوه‌هـا، در مهمـانی و آداب آن، در خَـلال کـردن و آداب آن، در آب و انواع آن، در آداب آب خوردن.

- در امور تزویج دراصناف و صفات زنـان، در آداب نکـاح،در آداب زفـاف، در آداب نماز و دعا در شب زفاف، در دعاهای طلب فرزند، در احکـام ایـام حمـل و آداب ولادت، در آداب سر تراشیدن و عقیقه، در آداب ختنه کردن.

- در فضیلت مسواك كـردن، در فضیلت سـر تراشیدن، در آداب مـوی سـر نگـاه داشتن، در آداب شارب گرفتن، در آداب ریش بلند کردن، در موی سفید و کنـدن آن، در کنـدن مـوی بینـی، در فضیلت نـاخن گرفتن، در اوقـات نـاخن گـرفتن، در دفن کردن مو و ناخن، در شانه کردن سر و ریش، در اوقـات شـانه کـردن ریـش و انواع شانه‌ها و دعاهای آن.

- در آداب بـوی خـوش بوییـدن و روغـن مالیـدن، در فـضیلت عالیـه، در آداب روغن مالیدن بر بدن، در فوائد روغـن بنفشه، در فوائد روغـن زنبق، در سـایر

روغنها، در بخور و انواع آن و دعاهای وقت بخور دادن، در فضیلت گلاب و گل سرخ، در آداب گل بوئیدن.

- در حمام رفتن و آداب آن، در آداب داخل شدن به حمام و خارج شدن از حمام و دعاهای حمام، در آنچه در حمام باید کرد و آنچه نباید کرد، در آداب شستن سر و بدن و دفع کثافات، در شستن سر با سدر و خطمی، در آداب واجبی کشیدن، در آداب ازاله کردن موی بغل، در غایت تاخیر زمان واجبی کشیدن، در دعاهای وقت واجبی، در اوقات واجبی کشیدن، در فضیلت حنا مالیدن.

- در آداب خوابیدن و بیدار شدن، در اوقات خواب، در مکان و آداب قبل از خواب، در ترسیدن و خواب پریشان دیدن و محتلم شدن، در دعاهای رفع بیخوابی و برای بیدار شدن، در نماز و دعا برای خواب نیك دیدن و آداب بیدار شدن، در تعبیر خواب راست و دروغ آن در آداب بیداری و مذمت خواب زیاد.

- در آداب بیت الخلاء، در ستر عورتین و آداب آن.

- در آداب حجامت و تنقیه و معالجه و ادویه بعضی امراض و ادعیه و احراز.

- در ثواب بیماری و صبر بر آن، در انواع تداوی و روایات ائمه علیه‌السلام، در معالجه انواع تب، در ادعیه و ادویه نافعه، در معالجه درد سرو غیره بدعا و دوا، در معالجه درد سر و گلو، در معالجه خنازیر و سایر امراض، در معالجه امراض اندرونی و قولنج و غیره، در اوجاع مفاصل، در قلیلی از تعویذات و ادعیه رفع امراض، در فوائد تربت امام حسین علیه‌السلام.

- در آداب مصافحه و غیره، در آداب مجالست، در آداب ملاقات میزبان با میهمان، در مجالسی که ورود در آن روا است، در آداب عطسه و آروق و غیره، در آداب مزاح و سرگوشی، در آداب نامه نوشتن.

- در آداب وارد و خارج شدن از خانه، در مذمت نقاشی و تصویر در خانه، در آداب فرش خانه، در احکام نگاه داشتن سگ در خانه، در احکام خانه خریدن و چراغ افروختن.

- در آداب پیاده و سوار شدن، در سوار شدن اسب و غیره، در احکام زین و لجام، در احکام سواری، در احکام پیاده رفتن، در احکام نگه داشتن شتر و گاو و گوسفند، در احکام خریدن و نگاهداشتن حیوانات، در مجمل اقسام حیوانات، در احکام تجارت، در احکام زراعت، و درخت کاشتن.

- در دفع نحوست سفر به دعا و تصدیق، در دعاهای وقت بیرون رفتن برای سفر، در سایر احکام سفر، در توشه برای سفر و آداب آن، در احکام رفیق سفر، در احکام راه رفتن و فرود آمدن در سفر، در دعاهای منازل در سفر، در احکام و آداب سفر دریا، در احکام استقبال و مشایعت مسافر.
- در احکام اسب تاختن و تیراندازي.

مفاتیح الجنان

-"این کتاب شریف از تالیفات مرحوم نخبةالمحدثین، عماد العلماء العالمین، عالم عامل و محدث زاهد کامل الحاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه است در ادعیه و تنقیه و تهذیب آنها از حشو و زائد. و امروز این کتاب شریف با وجود بودن کتب ادعیه بصورتی در آمده است که هیچ خانهای از داشتن این مصباح مجتهدین بیبهره نیست.

چون پارسی زبانانی که آشنا به زبان پرارزش و جهانگیر عربی نیستند، از درك حقایق و دقایق و معانی بلند آن بی بهره بودند، این بدیع توسط حجةالاسلام و المسلیمن صدرالمتالهین حاج شیخ مهدی الهی قشمهای استاد دانشگاه تهران و استاد اجل حاج شیخ عباس مصباح زاده منجم معروف در مدت هفت سال به فارسی سلیس ترجمه شد. از خوانندگان انتظار دعای خیر برای شادی روح پر فتوح مولف بزرگوار و ما سه تن مترجمان و ناشران کتاب و والدین ما و عموم مومنین داریم. والسلام". (نقل از مقدمه مفاتیح الجنان، ترجمه فارسی، چاپ تهران، ۱۳۴۲).

-"چنین گوید این گنهکار روسیاه عباس قمی عفی الله عنه که بعون الله تعالی کتاب مفاتیح الجنان را تالیف نمودم و در اقطار منتشر گشت... بسا شود بعضی از فضولان بعد از این در آن کتاب بعضی از ادعیه دیگر بیفزاید یا از آن کم کنند. پس به لعنت خداوند قهار حواله نمودم کسی را که در مفاتیح تصرف کند." (از شرح مولف، در فصل ملحقات مفاتیح الجنان).

توضیح المسائل

اثر معروف حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، که تحت عنوان: "توضیح المسائل، با اضافات مسائل جدید، تالیف مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، در هم کوبنده مستکبران، بت‌شکن عصر، منجی نسل، حضرت آیت‌الله العظمی الامام روح الله موسوی خمینی ارواحنا فداه" در سال ۱۳۵۷ در ۶۳۹ صفحه توسط انتشارات ندای اسلام در مشهد به چاپ رسیده، و آیت الله خمینی با خط و مهر و امضای خود در صفحه اول کتاب عمل بدان را صحیح و مجری اعلام فرموده اند. اصل رساله شامل ۲۸۹۰ مسئله است، و اضافات آن نیز در ۲۸ صفحه تکمیلی چاپ شده است.

* * *

کتابهای فوق منابع اصلی حدیثها و احکامی هستند که در صفحات مختلف کتاب حاضر نقل شده‌اند، بدین منظور که از هر دوره از ادوار چهارگانه تاریخ هزار و صد ساله اخیر ایران (دوران پیش از صفویه، عصر صفوی، دوران بعد از صفویه، عصر حاضر) معتبرترین نمونه‌های کتب حدیث و فقه مورد استفاده قرار گرفته باشد. ولی نیاز به تذکر ندارد که بهمراه این منابع اصلی، بیش از پنجاه کتاب و رساله دیگر، از تمام دوران یازده قرن گذشته و امروز، مورد مراجعه و نقل قرار گرفته‌اند که فهرستی از آنها را در پایان همین کتاب خواهید یافت. ضمنا در زیر هر یك از احادیث و مطالب نقل شده به منبع آن اشاره شده است:

طبقه بندی احادیث و نمونه‌هائی از هر کدام از آنها

چنانکه قبلا گفته شد، تعداد کلی حدیثهایی که همه مکتب فکری، مذهبی و فرهنگی روحانیت شیعه بر آنها بنیاد نهاده شده، متجاوز از دو میلیون است، که رقم احادیث قابل قبول در آنها حتی به یك صدم این تعداد نیز نمی‌رسد، و مابقی آن احادیث مجعول و ساختگی است.

این مجموعه سرسام‌آور که به احتمال قوی از بزرگترین مجموعه‌های دروغ در تاریخ بشری است، طبعا انواع متعدد و مختلفی از حدیث را در بر می‌گیرد که از سطوح بالا یعنی احادیث به ظاهر مایه‌دار و وزین، تا سطح احادیثی در حد اعلای ابتذال و حتی رکاکت را شامل می‌شود، و البته در این

مورد درجه شعور و روحیه حدیث‌سازان و نیز شرایط متفاوتی که ساختن حدیث را ایجاب می‌کرده نقش موثر داشته است. بهمین مقیاس نوع احادیث نیز بسیار متنوع و متفاوت است. با اینهمه می‌توان در یك طبقه‌بندی کلی، همه آنها را به ده دسته مشخص تقسیم کرد که هر کدام با کمی اختلاف به یکی از این طبقات تعلق می‌گیرد:

دسته اول، احادیثی که شامل نظرات دینی، اخلاقی و فکری و منطقی و قابل قبول است، و می‌توان دریافت که اگر هم واقعا اصیل نباشد، بر اساسی اصیل و منطبق با مبانی مذهبی ساخته شده است. چنانکه گفته شد تعداد این قبیل احادیث، حتی در معتبرترین کتب حدیث بسیار محدود است، و غالبا هم، چه در همان کتابها و چه در کتب متعدد دیگر تکراری است.

دسته دوم، احادیثی که با یکدیگر ضد و نقیضند، هر چند که همه آنها به پیغمبر یا به یکی از امامان نسبت داده شده‌اند و حتی به کـّرات از یك امام واحد نیز حدیثهای متناقض روایت شده‌اند.

دسته سوم، احادیثی که اصولا با مفاد آیات و احکام قرآن مباینت دارند.

دسته چهارم، احادیثی که مطالب آنها نه تنها مباین احکام و مقررات روشن مذهبی، بلکه حاوی کفرهای آشکاری نسبت به خداوند یا توهین مستقیمی نسبت به پیغمبر یا به ائمه‌اند.

دسته پنجم، احادیثی که بطور روشن با بدیهیات علمی، در زمینه‌های مختلف طبی، یا ریاضی، یا هیئت، یا تاریخ و جغرافیا، یا زبانشناسی و غیره مباینت دارند، و این تباین به قدری آشکار است که راه توجیهی برای آن باقی نمی‌ماند.

دسته ششم، احادیثی که اصولا با عقل سلیم مغایرت دارند، یعنی در آنها مسائلی بصورت علت و معلول مطرح شده و کراماتی به اعمال معین یا دعاها و نفرینهای معین نسبت داده شده که هر بچه‌ای می‌تواند به آسانی دریابد که بین این علتها و معلولها کمترین رابطه‌ای نمیتواند وجود داشته باشد.

دسته هفتم، احادیثی که بر مبالغه‌های غیر قابل قبول تکیه دارند، و این مبالغات، ولو آنکه به خدا یا رسول یا امامان نسبت داده شده باشند، با هیچ

ضابطه عدالت بشری نیز قابل پذیرش نیستند، چه برسد به آنکه به عدالت الهی نسبت داده شده باشند.

دسته هشتم، احادیث رکیك و مستهجن، شامل نسخه‌های خداوند یا پیامبر یا ائمه درباره تقویت قوه مجامعت مومنین، یا توصیه‌های دقیق آنان در بهترین انواع جماع و بهترین اوقات جماع، و احکام دخول بر زن و بر کنیز و بر چهارپا و غیره.

دسته نهم، احادیث کاملا احمقانه، که خواندن آنها حتی عامی‌ترین و ساده‌لوح‌ترین افراد را -البته بغیر از "مقلدان" پَر و پا قُرص که اصولا اجازه شك کردن ندارند- به استهزاء وامیدارد. و این آن نوع از احادیثی است که بخصوص در بحارالانوار علامه مجلسی و کتبی که بعد از او به پیروی از این کتاب نوشته‌اند می‌توان یافت.

دسته دهم، احادیثی که آشکارا برای اغراض و منظورهای خاص ساخته شده‌اند، و در نتیجه واقعه‌ای که فی المثل به قرن دهم ارتباط دارد، به نحو مضحکی به قرن دوم یا به ماقبل اسلام یا اصولا به قبل از خلقت ربط داده می‌شود.

بررسی این انواع ده گانه، ولو بصورتی بسیار کلی و محدود، طبعا مستلزم اختصاص صفحاتی بسیار زیادتر از آن است که در گنجایش کتاب حاضر بوده است. من فقط سعی کرده‌ام در صفحات بعد نمونه‌های انگشت‌شماری را از هر یك از انواع این طبقه‌بندی، از مهمترین و معتبرترین منابع مورد قبول مکتب روحانیت شیعه نقل کنم، تا برداشتی کلی از پایه‌های فکری که "فرهنگ آخوند" بر آن بنیاد نهاده شده است داشته باشید. ایدئولوژی این فرهنگ بر اساس همین مبانی، در قسمت دوم همین بخش تشریح شده است.

بررسی نمونه‌هایی از هر کدام از این انواع حدیثها را، با حدیثی شروع می‌کنم که در کتاب "اصول كافي" مقامی خاص و استثنایی بدان داده شده است، و با توجه به مضمون حدیث، خواهید دید که چنین مقامی حق آن است.

خود ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب "اصول كافي" از زبان ابوبصیر نوشته است که: " اگر در دوران عمرت جز این یك حدیث نشنیده باشی، ترا کفایت کند." و وقتی که "سلطان المحدثین" در کتابی که آنرا " قرآن دوم شیعه"

نامیده‌اند، حدیثی را "سلطان الاحادیث" بخوانند، طبعا این حدیث باید در صدر سایر احادیث جای گیرد.

منطقا نیز همینطور است، زیرا حدیث حاوی متن وصیت نامه‌ای است که خداوند شخصا آنرا نوشته و مهر و امضا کرده و در پاکت مهر شده‌ای از طلای خام توسط جبرئیل علیه السلام برای رسول خدا فرستاده است. تازه جبرئیل نیز آنرا به سادگی تسلیم پیغمبر نکرده، بلکه شرط کرده است که حضرت علی شخصا حضور یابد و آنرا در حضور جبرئیل و میکائیل که همراهش آمده‌اند از حضرت محمد تحویل بگیرد و مضمون آنرا بخواند و ضمانت بکند که نامه را تحویل گرفته و خوانده است.

پانزده راوی بزرگوار، رضوان اله علیهم اجمعین، حسین بن محمد الاشعری، معلی بن محمد،احمد بن محمد، حارث بن جعفر، علی بن اسماعیل بن یقطین، عیسی بن المستفاد، محمد بن حیی، محمد بن عبدالله، عبداله بن جعفر، حسن بن ظریف، علی بن محمد، صالح بن ابی حماد، بکرین صالح، عبدالرحمن بن سالم، ابی بصیر، صحت این حدیث را که خود آنان راوی آن هستند ضمانت کرده‌اند، و شخص اخیر، یعنی ابی بصیر تصریح کرده که متن قسمت دوم حدیث را مستقیما از حضرت امام جعفر صادق شنیده است. یکی دیگر از این عده، عیسی بن المستفاد ابوموسی نیز تصریح کرده که قسمت اول حدیث را از حضرت امام موسی کاظم شنیده که او نیز آنرا از والد خویش حضرت امام جعفر صادق شنیده بوده است.

برای اینکه تصور شوخی یا مبالغه‌ای نکنید ترجمه دقیق حدیث را به فارسی نیز اضافه می‌کنم تا شما را از فیض مطالعه تنها نامه‌ای که ظاهرا با خط و امضای شخصی خداوند در دست است محروم نکرده باشم. بطوریکه خواهید دید، خداوند این نامه را با عنوان "بسم الله الرحمن الرحیم" شروع فرموده و پس از ستایش خویشتن، تصمیم خود را درباره امامت حضرت علی و اولاد او باستحضار رسول خویش رسانیده است (هر چند که طبق دیگر روایات خود کتاب کافی، این موضوع از روز ازل باطلاع محمد و ائمه و باطلاع کلیه پیغمبران رسیده بوده است).

پایـان نامـه حـاوی نکتـه ظریفـی نیـز هسـت. خداونـد بـا علـم لـدنی خـود می‌دانسته که متن این نامه اولین بار توسط ثقةالاسلام یعقوب کلینـی سـاکن بغداد در اوائل قرن چهارم هجری بـاطلاع مومنین خواهد رسید، بـدین جهت در آخـر مکتـوب خـود بعنـوان نمونـه ستمکاران، بـه دو طـایفـه تـرك و دیلـم اشـاره فرمـوده است، یعنی درست به همان دو طایفه‌ای کـه در بغداد دوره مرحـوم کلینـی دسـت بـه قتـل و غـارت زده و مـردم را نگـران کـرده بودنـد، در صـورتیکه در موقـع دریافت این مکتوب توسط حضرت محمد، وجود این دو قوم اصـلا مطـرح نبـوده و احتمالا حتی نام آنان – یا لااقل نام دیلمان- بگوش کسی نیز نرسیده بود.

یـك راهنمـایی خیرخواهانـه را نیـز در اینجـا بیفایـده نمـی‌دانـم: طبـق مـتن صـریح حـدیث "جـابربن عبدالـه الانـصاري" در قـرن سـوم هجـری عـین مکتـوب خداوند را در دست داشته و آنرا برای قرائت به حضرت امام جعفر صـادق ارائه داده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که این مکتوب پس از آن بکلـی مفقودالاثر شـده باشد. در چـنین صـورتی وظیفه جمهوری اسـلامی است کـه پـیش از آنکـه چنـین نامـه‌ای بدسـت یکـی از عتیقـه فروشـان صـهیونیـست بیافتـد، یـا یـك کلکـسیونر آمریکایی جهانخوار آنرا تصاحب کند، هیئتی را مامور ردیابی نامـه کنـد، تـا اگـر احتمالا هنوز در خانواده جـابربن عبدالـه انـصاری اثـری از آن بـاقی مانـده بـاشـد، آنرا خریداری کند و به دارالمومنین قم انتقال دهد.

متن اصلی حدیث و ترجمه فارسی آن چنین است:

- الحسین بن محمدالاشـعری، عـن معلـی بـن محمـد، عـن احمـد بـن محمـد، عن الحـارث بن جعفر، عن علی بن اسماعیل بن یقطین، عـن عیسـی بـن المـستفاد ابـی موسـی الـضریر قـال: حـدثنی موسـی ابـن جعفـر علیـه‌السـلام قـال: قلـت لابـی عبدالله علیه‌السلام: الیس کان امیرالمومنین علیه‌السلام کاتـب الوصـیه و رسـول‌الله صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم المملـی علیـه و جبرئیـل و الملائکـة المقربـون علـیهم السلام شهود؟ قال: فاطرق طویلا ثم قال: یا اباالحسن! قد کان ما قلت و لکـن حـین نزل برسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم الامر، نزلـت الوصـیة مـن عندالله کتابـا مسجلا، نزل به جبرییل مع امناء الله تبارك و تعالی من الملائکه، فقل جبرئیـل: یـا محمد! مر باخراج من عندك الا وصیك، لیقبضـها منـا و تشهدنا بـدفعك ایاهـا الیـه ضامنا لها یعنی علیا علیه‌السلام، فامر النبـی صـلی الله علیـه و آلـه و سلم بـاخراج

من كان فى البيت ما خلا عليا عليه‌السلام، و فاطمه فيما بين الستر و الباب، فقال جبرييل: يا محمد! ربك يقرئك السلام و يقول هذا كتاب ما كنت عهدت اليك و شرطت عليك و شهدت به عليك و اشهدت به عليك ملائكتى و كفى بى يا محمد شهيدا، قال: فارتعدت مفاصل النبى صلى الله عليه و آله، فقال يا جبرييل! ربى هو السلام و منه السلام و منه السلام و اليه يعود السلام صدق – عز و جل- و بر، هات الكتاب، فدفعه اليه و امره بدفعه الى اميرالمومنين عليه‌السلام، فقل له: اقراه! فقراه حرفا حرفا، فقال: يا علي! هذا عهد ربى تبارك و تعالى الى و شرط على و امانته، و قد بلغت و نصحت و اديت فقال على عليه‌السلام: و انا اشهد لك (بابى انت و امي) بالبلاغ و النصيحه و التصديق على ما قلت و يشهد لك به سمعى و بصرى و لحمى و دمى، فقال جبرئيل عليه السلام: و انا لكما على ذلك من الشاهدين، فقال رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على اخذت وصيتى و عرفتها و ضمنت لله ولى الوفاء بمافيها؟ فقال على عليه‌السلام: نعم، بابى انت و امى على ضمانها و على الله عونى و توفيقى على ادائها، فقال رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا على انى اريد ان اشهد عليك بموافاتى بها يوم القيامه، فقال على عليه‌السلام: نعم اشهد، فقال النبى صلى الله عليه و آله و سلم: ان جبرئيل و ميكائيل فيما بينى و بينك الان و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لاشهدهم عليك، فقال: نعم ايشهدوا و انا – بابى انت و امي- اشهدهم، فاشهدهم رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم ... – ثم دعا رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم فاطمه و الحسن و الحسين و اعلمهم مثل ما اعلم اميرالمومنين، فقالوا مثل قوله فختمت الوصية بخواتيم من ذهب، لم تمسه النار و دفعت الى اميرالمومنين عليه‌السلام.

- محمدبن يحيى و محمدبن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف و على بن محمد، عن صالح بن ابى حماد، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابى بصير، عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: قال ابى لجابر بن عبدالله الانصارى ان لى اليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلوبك فاسالك عنها؟ فقال له جابر: اى الاوقات احببته. فخلا به فى بعض الايام فقال له: يا جابر! اخبرنى عن اللوح الذى رايته فى يد امى فاطمة عليهاالسلام بنت رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم، و ما اخبرتك به امى انه فى ذلك اللوح مكتوب؟ فقال

جابر: اشهد بالله انی دخلت علی امك فاطمة علیهاالسلام فی حیاة رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فهنیتها بولادة الحسین و رایت فی یدیها لوحا اخضر، ظننت انه من زمرد و رایت فیه کتابا ابیض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بابی و امی یا بنت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح اهداء الله الی رسوله صلی الله علیه و آله و سلم فیه اسم ابی و اسم بعلی و اسم ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانیه ابی لیبشرنی بذلك، قال جابر: فاعطتنیه امك فاطمة علیها السلام فقراته و استنسخته، فقال له ابي: فهل لك یا جابر ان تعرضه علی قال: نعم فمشی معه ابی الی منزل جابر فاخرج صحیفة من رق، فقال: یا جابر! انظر فی کتابك لاقرء (انا) علیك، فنظرجابر فی نسخته فقراه ابی فما خالف حرف حرفا، فقال جابر: فاشهد بالله انی هکذا رایته فی ا للوح مکتوبا:

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه نوره و سفیره و حجابه و دلیله نزل به الروح‌الامین من عند رب العالمین، عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لاتجحد الائی، انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدیل المظلومین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا، فمن رجا غیر فضلی اوخاف غیر عدلی، عذبته عذابا لااعذب به احدا من العالمین، فایای فاعبد و علی فتوکل؛ انی لم ابعث نبیتا فاکملت ایامه و انقضت مدته الا جعلت له وصیا و انی فضلتك علی الانبیاء و فضلت وصیك علی الاوصیاء و اکرمتك بشبلیك و سبطیك حسن و حسین، فجعلت حسنا معدن علمی، بعد انقضاء مدة ابیه و جعلت حسینا خازن وحیی و اکرمته بالشهاده و ختمت له بالسعاده، فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامه معه و حجتی البالغه عنده، بعترته اثیب و اعاقب اولهم علی سیدالعابدین و زین اولیایی الماضین و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلك المرتابون فی جعفر، الراد علیه کالراد علی، حق العقول منی لاکر من مثوی جعفر و لا سرنه فی اشیاعه و انصاره و اولیائه، اتیحت بعده موسی فتنةه عمیاء حندس لان خط فرضی لا ینقطع و حجتی لا تخفی و ان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علی، ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی و حبیبی و خیرتی فی علی ولیی و ناصری و من اضع علیه اعباء

النبوه و امتحنه بالاضطلاع بها، يقتله عفريت مستكبره يدفن فى المدينة التى بناها العبد الصالح الى شر خلقى، حق القول منى لا سرنه بمحمد ابنه و خليفته من بعد و وارث عليه، فهو معدن علمى و موضع سرى و حجتى على خلقى لا يومن عبد به الا جعلت الجنه مثواه و شفعته فى سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و اختم بالسعاده لابنه على وليى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على وحيى، ساخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه "م ح م د" رحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب فيذل اوليايى فى زمانه و تنهادى رووسهم كما تنهادى رووس الترك والديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين، مرعوبين و جلين، تصبغ الارض بد مائهم ويفشوا الويل والرنه فى نسائهم اولئك اوليايى حقا، بعم ادفع كل فتنة عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ادفع الاصار و الا غلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمن بن سالم: قال ابوبصير: لولم تسمع فى دهرك، الا هذا الحديث لكفاف، فصنه الا عن اهله.

و اينك ترجمه حديث:

- حسين بن محمد الاشعرى از معلى بن محمد، و او از احمد بن محمد، و او از حارث بن جعفر و او از على بن اسماعيل بن يقطين و او از عيسى بن المستفاد ابى موسى ضرير (نابينا) چنين گويد: موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود به ابى عبد الله (امام جعفر صادق) عليه‌السلام گفتم: مگر اميرالمومنين عليه السلام كاتب وصيت و رسول‌الله صلى الله عليه و آله املاء كننده آن و جبرئيل و ملائكه مقرب عليه السلام شهود آن نبودند؟ آن حضرت مدتى سر به زير انداخت و سپس فرمود: چنان بود كه گفتى اى اباالحسن! ولى زمانيكه وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله رسيد، امر وصيت از جانب خدا در مكتوبى سر به مهر فرود آمد. آن مكتوب را جبرئيل همراه ملائكه امين خداى تبارك و تعالى فرود آورد. پس جبرئيل گفت: اى محمد! دستور ده هر كه نزدت هست جز وصى تو بيرون روند تا او مكتوب را از ما بگيرد و ما را گواه گيرد كه تو آنرا باو دادى و خودش كه على عليه‌السلام باشد ضامن آن شود. پس پيغمبر صلى

الله علیه و آله باخراج هر که در خانه بود جز علی علیه‌السلام دستور داد. و فاطمه در میان در و پرده بود.

آنگاه جبرئیل گفت:ای محمد! پروردگارت بتو سلام می‌رساند و می‌گوید این همان مکتوبیست که (برای فرستادن آن) با تو پیمان کردم و بر تو شرط نمودم و خودم نسبت به آن بر تو شاهد بودم و فرشتگان خود را هم گواه گرفتم، در صورتی که شهادت خودم تنها کافیست ای محمد! پس بندهای استخوان پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و گفت: ای جبرئیل! پروردگار من خودش سلام است و سلام از جانب اوست و سلام به سوی او بازمی‌گردد، خدای عز و جل راست فرموده و احسان کرده است، مکتوب را بده. پس جبرئیل آنرا باو داد و امر کرد که به امیرالمومنین علیه السلام بدهد و باو گفت: آن را بخوان. حضرت آنرا حرف به حرف قرائت کرد.

سپس پیغمبر فرمود: ای علي! این پیمانی است که پروردگارم - تبارك و تعالي- با من کرده و امانت او و شرط او بر من است، و من آنرا رسانیدم و خیرخواهی کردم و ادا نمودم و علی علیه‌السلام گفت (پدر و مادرم به فدایت) من در این رسانیدن و خیرخواهی تصدیق آنچه گفتی گواه توام و گوش و چشم و گوشت و خونم بدان گواهی می‌دهد. جبرئیل علیه السلام گفت: من هم در این موضوع گواه شما هستم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علي! وصیت مرا گرفتی و آنرا فهمیدی و وفاء بمضامینش را برای خدا و من ضمانت کردي؟ علی علیه السلام گفت: آری پدر و مادرم بقربانت! ضمانت آن بر من است و یاری من و توفیق دادن من بر انجام آن بر خداست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علي! من می‌خواهم بر تو گواه گیرم که عمل کردن بدان را روز قیامت بمن خبر دهي. پس علی علیه‌اسلام گفت: آری، گواه بگیر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: الان جبرئیل و میکائیل میان من و تو حاضرند و ملائکه مقربین نیز همراه ایشانند، همه آنها را بر تو گواه می‌گیرم، گفت آری گواه باشند، من هم پدر و مادرم بقربانت ایشان را گواه می‌گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را بخواند و چنانکه به امیرالمومنین اعلام فرموده بود، به آنها نیز اعلام گرد، ایشان هم مانند

او جواب دادند، سپس آن نامه با مهرهائی از طلا که آتش به آن نرسیده بود مهر شد و به امیرالمومنین علیه‌السلام تحویل داده شد.

- محمد بن يحيى و محمد بن عبد الله بن جعفر، و او از حسن بن ظریف او از علی بن محمد و او از صالح بن ابی حماد و او از مکر بن صالح و او از عبدالرحمن بن سالم، و او از ابی‌بصیر روایت می‌کند که ابی‌عبدالله (امام جعفر صادق) علیه‌السلام فرمود: پدرم به جابربن عبدالله انصاری فرمود: با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسان‌تر است که ترا تنها ببینم و از تو سوال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهي. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: ای جابر، درباره لوحی که آنرا مادرم فاطمه علیه‌السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده‌ای وآنچه مادرم بتو فرمودکه درآن لوح نوشته بود،بمن خبرده.

جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من در زمان حیات رسول صلی الله علیه و آله خدمت مادرت فاطمه علیهاالسلام رفتم و او را بولادت حسین تبریك گفتم، و در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید بود.

پس باو عرض گردم: دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله! پدر و مادرم بقربانت، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرموده، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است وپدرم آن را بعنوان مژدگانی به من عطا فرموده.

جابر گفت: سپس مادرت فاطمه علیهاالسلام آن را به من داد، و من آن را خواندم و رو نویسی کردم. پدرم به او گفت: ای جابر! آن را بر من عرضه مـی‌داري؟ گفت: آري! آنگاه پدرم همراه جابر بمنزل او رفت، جابر ورق صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم گفت: ای جابر، تو در نوشته‌ات نگاه کن تا برایت بخوانم، جابر در صحیفه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت . آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در آن لوح چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه‌ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای محمد پیغمبر او و نور و سفیر و حاجب و دلیل او که روح‌الامین از نزد پروردگار جهان بر او

نازل شود (و به وی تسلیم دارد) ای محمد! اسماء مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائیکه بجز من خدایی نیست، منم شکننده جباران و دولت‌رسان بمظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، منم خدائیکه جز من خدایی نیست هر که جز فضل مرا امیدوار باشد یا از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده نباشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی مقرر کردم. و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا به دو شیرزاده و دو نوه حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم، و حسین را خزانه‌دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم، پس او برترین شهداست و مقامش از همه آنها عالیتر است. کلمه تامه خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم و به عترت او پاداش و کیفر دهم که نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است و پسر او که مانند جد محمودش محمد نام دارد باقر(شکافنده) علم من و کانون حکمت من است. و پسر او جعفر است که شك‌کنندگان درباره او هلاك می‌شوند هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته، سخن پابرجای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را از پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او موسی است که(در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، و رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست برگزیده‌ام، موسی وای بر دروغبندان و منکرین علی دوست و یاور من، کسیکه بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و به انجام دادن آنها امتحانش کنم. او را عفریتی گردنکش می‌کشد و در شهری که بنده‌ای صالح آنرا ساخته است در کنار بدترین مخلوقم

دفن می‌شود. وعده من ثابت شده که او را بوجود پسرش و جانشین و وراثِ علمش محمد شادمان سازم که کانون علمِ من و محلِ رازِ من و حجت من بر خلقم باشد. هر بنده‌ای که به او ایمان آورد بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم. و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است به رستگاری رسانم. و از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی راه من و خزانه‌دار علم من حسن را، و این رشته را بوجود پسر او "م ح م د" که رحمت برای جهانیان است کامل کنم او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و مردمان سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند. چنانکه سرهای ترك و دیلم را بهدیه فرستند، و ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناك و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریك را بزدایم و از برکت آنها شبهات و زنجیرها را بردارم. درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و ایشانند هدایت‌شدگان.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار.

ممکن است از خود بپرسید که اصولا انگیزه ساختن حدیثی چنین بی‌معنی و کفرآمیز چیست؟ ولی موضوع خیلی روشن است: کتاب کافی در موقعی تالیف شد که دوران امام زنده به پایان رسیده بود و با غیبت امام دوازدهم جامعه شیعه از لحاظ آینده خود در نگرانی بسر می‌برد موضع تشیع در برابر خلافت حاکم نیز بهمین دلیل از هر وقت دیگر ضعیف‌تر بود. از همه مهمتر آنهائی که باتکاء توقیع روایت شده از امام مهدی خود را وارثان شرعی او برای رهبری شیعیان اعلام کرده بودند احتیاج به تحکیم موضع خود داشتند. همه اینها ایجاب می‌کرد که از راه احادیث و روایاتی استثنایی که بتواند تاثیر قاطع داشته باشد، روحیه شیعیان و اعتماد آنها به مشروعیت راهی که در پیش گرفته بودند تقویت شود. بهمین دلیل است که حدیث‌پرداز به فکر ارائه مدارکی می‌افتد که بالاتر و محکمتر از آنرا نتوان تصور کرد، و حدود مطالب این مدرك

نیز به امامان دوازده‌گانه و غیبت امام دوازدهم و تصویری از ترك و دیلم محدود می‌ماند. منتها حدیث‌ساز متوجه نیست، یا زیاد مهم ندانسته است که با توسل به چنین راه‌حلهایی، همانقدر که مقام امامت را از نظر مومنین بالا برده، خدا را به حد یك کاتب مسجد شاه پایین آورده ست. می‌توان احتمال داد که ضرب‌المثل فارسی "دوستی خاله خرسه" برای همین موارد وضع شده باشد.

* * *

یکی دیگر از حدیثهای معتبر و معروف "کافي" حدیث معروف جابُلقا و جابُلسا است که هزار سال پیش به کرّات در کتب مذهبی شیعه و در ادبیات پارسی بدان اشاره شده است:

-"احمد بن محمد و محمد بن یحیی از محمد بن الحسن، و او از یعقوب بن برید و او از ابن ابی عمیر، و او از کسی که نامش را نیافتم و از ابی‌عبدالله نقل کرده است که: حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است. گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر یك از آنها هزار هزار دروازه دارد، و در آنجا به هفتاد هزار هزار لغت حرف می‌زنند که تکلم هر لغت با لغت دیگر فرق دارد. و من همه آن لغات و آنچه را که درآن دو شهر و در ما بین آنهاست می‌دانم، و جز من و برادرم حسین کسی این را نمی‌داند". (کافی، کتاب الحجه، باب مولد الحسن بن علي. و بحارالانوار، جلد هفتم، در احوال ائمه اطهار).

در همین مورد حدیث دیگر در حبیب السیر (جلد اول، صفحه ۲۰۴) و عیون الاخبار (جلد دوم، صفحه ۱۷۲) تصریح می‌کند که امام حسن در خطبه خود فرمود: " ایها الناس، لوطلبتم ابناء لنبیکم ما بین جابرس الی جابلف لم تجدوه غیری و غیر اخي"(ای مردم، بدرستیکه اگر طلب کنید از جابلقا تا جابلسا، نوادگان محمد رسول‌الله را، کسی را غیر از من و برادرم نیابید).

در سالهای بعد از نشر این حدیث در "کافي" با توجه به مضمونِ غیر منطقی آن، بسیاری از عرفا و صاحبنظران ایرانی کوشیدند تا برای آن مفهومی مَجازی قائل شوند و آنرا مربوط به سیر و سُلوك معنوی بدانند: "گویند شهری است بطرف مغرب لیکن در عالم مثال، چنانکه گفته اند: جابلقا و جابلسا و هما مدینتان فی عالم المثل. و باعتقاد محققین منزل آخر سالك است در سعی وصول

قید باطلاق و مرکز بمحیط." (برهان قاطع و آنندراج). "گویند شهری است در عالمِ مثال بجانبِ مشرق، و منزل اول سالك باشد در سعی وصول به حقیقت." (لغتنامه دهخدا). ولی هر بار علمای عالیقدر مکتب تشیع با این برداشتها مخالفت کردند، که نمونه بارز آنها اظهار نظر ملا محمدباقر مجلسی در " بحارالانوار" است: "این حرفها شبیه است به خرافات و تصحیح آیات و مطالب روشن، و هیچ احتیاجی بارتکاب این اعمال نیست، زیرا خداوند حقایق مربوط به عوالم و موجودات را بهتر میداند."

نمونه بارز دیگری از این طرز فکر، در عصر خود ما، اظهار نظر فقیه اعظم آیتالله العظمی موسوی خمینی، مدظله العالی، در کتاب "کشف الاسرار" است که: "تردید درباره جابلقا و جابلسا وارد نیست، زیرا نمیدانیم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست. شاید هم در کُرات دیگر یا در منظومههای شمسی دیگر چنین شهرهایی باشد". (کشف الاسرار، صفحه ۳۲۰)

برای اینکه درجه اطلاع "فقیه اعظم" عصر ما در عُلومِ عقلی و نقلی دریابید به چند توضیح ساده ریاضی توجه فرمائید:

دو شهر "جابلقا " و "جابلسا " طبق نص حدیث هر کدام دارای هزار هزار دروازه، یعنی یك میلیون دروازهاند. اگر فاصله هر دروازه با دروازه دیگر فقط صد متر باشد، طول حصار آهنین هر کدام از این دوشهر صد میلیون متر یعنی ۱۰۰,۰۰۰ کیلومتر و بنابراین درازای هر ضلع آن ۲۵,۰۰۰ کیلومتر میشود. یعنی اگر چنین دو شهری را که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است بدون هیچ فاصلهای در کنار یکدیگر قرار دهند، طول دو تای آنها ۵۰,۰۰۰ کیلومتر میشود، و این رقم ده هزار کیلومتر از تمام محیط کره زمین آنهم در خط استوا که عریض ترین قسمت کره است زیادتر است! آنوقت "ولی فقیه" میفرمایند که "نمیدانم در مشرق و مغرب دنیا چنین شهرهایی هست یا نیست" (ظاهرا تصور فرمودهاند ممکن است این شهرها در اعماق جنگلهای دستنخورده برزیل یا در گوشه و کنار قطب شمال و جنوب پیدا شوند!

از طرف دیگر در هر یك از این دو شهر، طبق متن حدیث به هفتاد هزار هزار زبان حرف میزنند که معنی آن زبانها را کسی جز امام حسن و امام حسین نمیدانند. هفتاد هزار هزار زبان یعنی هفتاد میلیون زبان، اگر تعداد

کسانی که به هر زبان حرف می‌زنند فقط هزار نفر باشد، جمعیت هر یك از این دو شهر می‌شود ۷۰ میلیارد نفر، و اگر هم تنها صد نفر باشد این جمعیت می‌شود ۷ میلیارد نفر، یعنی جمعیت دو شهر می‌شود ۱۴ میلیارد نفر و لابد می‌دانید که در زمان حاضر که جمعیت جهان به بالاترین رقم خود در طول تاریخ رسیده است،هنوز رقم کل جمعیت دنیا از ۶میلیارد نفر تجاوزنکرده است!

آیت‌الله الاعظم، حفظ الله تعالی، که ظاهرا خودشان هم چندان اطمینانی به پیدا شدن این دو شهر کذایی نداشته‌اند، راهِ حلِ دیگری را نیز ارائه فرموده یعنی گفته‌اند که اگر چنین دو شهری در یکی از نقاط کشف نشده زمین پیدا نشوند، شاید بتوان سراغ آنها را در "کُرات دیگر" یا در "منظومات شمسی دیگر!" گرفت. هر چند اصولا متن حدیث صراحت دارد که صحبت مربوط به زمین است و نه ماوراء زمین، ولی مسئله مهمتر پاسخ این سوال است که بفرض، يك طلبه تازه کار مدرسه فیضیه اطلاع کافی بر متونِ قرآنی نداشته باشد، آیا "افقه فقهای عصر" نیز می‌تواند درین باره بی‌اطلاع باشد که در قرآن مطلقا صحبتی از تعدد کُرات مسکونی بمیان نیامده است و در تمام ۱۵۷ مورد در سوره‌های مختلف آن به "سماوات و الارض" اشاره شده است. ستارگان، چه ثوابت و چه سیارات، در قرآن فقط چراغهایی برای راهنمایی آدمیان هستند، نه کُرات مسکونی که شهرهای دروازه‌دار باشند:

"خداوند زمین را در دو روز بیافرید، و در روی آن کوهها برافراشت و انواع برکات را در آنها قرار داد. و پس روزی اهل زمین را مقدر فرمود و به مردم اختیار داد که در طلب کسب روزی باشند. آنگاه به خلقت آسمان پرداخت ... و آسمانهای هفتگانه را در دو روز استوار ساخت و بر هر آسمانی امر خود را وحی فرمود و آسمان دنیا را به چراغهای کواکب زینت داد" (سوره فصلت،آیه ۹ تا ۱۲).

"و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشتیم" (سوره انعام آیه ۹۷) و: "آسمان دنیا را با چراغهای درخشان زینت دادیم" (سوره ملك، آیه ۵).

"و آسمان را برافراشتیم و زمین را بگستردیم و در روی آن از هر چیزی دو نوع نر و ماده آفریدیم" (سوره ذاریات، آیه ۴۷ تا ۴۹)

"خداست که آسمانها را بی‌ستون برافراشت، و خورشید و ماه را مسخّر خود ساخت که در مسیری معین بگردند، و زمین را بگسترد و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت، و شب را به روز پیوند داد." (سوره رعد، آیه‌های ۲و۳)

در نهج‌البلاغه(خطبه۲۰۲) این حکم به صورتی دقیقتر تشریح شده است.

"خداوند از آب دریای آشفته و متلاطم، زمین خشك بیحرکت را آفرید، و آنگاه طبقات افلاك را ساخت و زمین را بر پشت آب کبود بی‌منتها استوار گردانید، و صخره‌های سخت و تپه‌های بلند را آفرید، و کوهها را ستونهای زمین قرار داد و در آن فرو برد چنانکه بصورت میخهای زمین درآمدند، لاجرم زمین متحرك ساکن شد تا ساکنان خود را نجنباند یا با بارهای خود فرو نرود یا از جایی بجایی نقل مکان نکند و مُنزه است خدایی که زمین را برای آدمیان بر روی دریای ژرف بصورتی ساکن بگسترانید."

در اینصورت آیت‌الله الاعظم بر چه اساس شرعی و مذهبی از وجود شهرهای جابلقا و جابلسا، هر کدام با هفت تا هفتاد میلیارد نفر جمعیت، و صد هزار کیلومتر حصار آهنین، در کرات دیگر یا در منظومات شمسي(!) دیگر صحبت می‌کنند؟

آیا بهتر نیست که همانطور که عقل سلیم حکم می‌کند، قبول بفرمایند که این حدیث، مثل هزاران حدیث سخیف و نامربوط دیگر، فقط جعل قولی از جانب امام حسن بوده است تا کالای پرخریدار تازه‌ای در کنار سایر کالاهای دکانداران دین باشد؟ و اصولا امام حسن از این گفته سخیف تنها برای ثابت کردن این امر مسلم که "در تمام دنیا نوادگان حضرت محمد جز من و برادرم نیستند؟" چه سودی می‌برده است؟

*　　　*　　　*

حدیثهای "معتبر" و متعدد دیگری هست که ظاهرا محدثان بزرگوار آنها بهمان اندازه که در علم حدیث متبحر بوده‌اند از بدیهیات ریاضی بی‌اطلاع بوده‌اند. نمونه‌ای از آنها حدیثی است که توسط آیت‌الله معروف، اقیانوس علم و دریای منطق، شهید محراب، عبدالحسین دستغیب شیرازی در کتاب "معراج" از رسول اکرم نقل شده است:

" در منهاج الصادقین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست داشت و در هر دستی هزارهزار انگشت و درهر انگشتی هزارهزار بند"(متن حدیث در صفحه۳۶۲)

با یك حساب ساده، این غول بی شاخ و دم (که نام ملك بر او نهاده شده) موجودی است صاحب یك میلیون دست با هزار میلیارد انگشت و یك میلیارد میلیارد بند انگشت که اگر رقم آنها را با اعداد هندسی ثبت کنند عددی با ۱۸ صفر میشود (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) یعنی اگر هر بند انگشت این "ملك" فقط یك سانتیمتر باشد مجموع بندهای انگشت او به ده میلیارد کیلومتر (۲۵,۰۰۰ برابر فاصله زمین تا ماه و بیش از دو برابر وسعت منظومه شمسی، از خورشید تا نپتون) سر میزند و بفرض هیچ اشکال دیگری هم در کار نباشد این مسئله پیش میآید که حضرت محمد چطور در برابر چنین هیولایی ایستاده و با او سخن گفته است؟

آیا واقعا این خداوند است که برای اثبات عظمت مقام خود به آفریدن یك چنین غول کریهالمنظر نتراشیده و بیمصرفی احتیاج دارد، یا این آخوند است که میخواهد با آفرینش این چنین هیولایی "مومنین" زبانبسته را بترساند، و در این راه اشکالی نمیبیند که "رسول خدا صلی الله علیه و آله را وجهالمصالحه قرار دهد و بگوید: " دیدم چنین ملکی را در معراج؟"

ظاهرا این رقم "هزار هزار" برای محدثان محترم، رضوان الله علیهم اجمعین، جاذبه خاصی دارد و بقول معروف خیلی "آخوند پسند" است.

* * *

این حدیث دیگر را از آیتالله فقید دستغیب شیرازی، در همان کتاب معراج، از زبان حضرت محمد بشنوید:

"در عرش اعلی به سِدرةالمنتهی رسیدم، و آن درختی است که هزار هزار (یك میلیون) شاخه دارد، و هر شاخهاش هزار هزار (یك میلیون) برگ که اگر یکی از آن برگها را به این عالم بیاورند، بر همه عالم سایه میاندازد و اگر کسی هزار سال زیر یك شاخه آن راه برود به آخرش نمیرسد. و دیدم که بر روی هر برگی از برگهای این درخت صد هزار هزار (صد میلیون) ملك مشغول تسبیحند". (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

این بار محدث یا محدثان محترم، که در مورد تعداد شاخه‌ها و برگهای هر شاخه سدرةالمنتهی به همان رقم "هزار هزار" جابلقا و جابلسا و فرشته یك میلیارد میلیارد بند انگشتی رضایت داده‌اند در مورد تعداد ملائکی که در روی هر برگ نشسته‌اند این رقم را کافی ندانسته و با یك "نیش قلم" آنرا به "صد هزار هزار" بالا برده‌اند. ولی این مسئله را روشن نکرده‌اند که چرا خداوند در آفرینش تمام عجایب خود فقط از ضریب صد و هزار و میلیون و میلیارد استفاده می‌کند و یك خورده پایین و بالا را قبول ندارد؟ حتی وقتی که پای مزد دادن رایگان به شهادتین یك مومن در میان باشد:

-"حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که: هر کس بگوید "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول‌الله"، خداوند برایش هزار هزار (یك میلیون) حسنه بنویسد."

"و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و اهل‌بیت حسین را یاد کند، حق تعالی صد هزار حسنه برایش بنویسد، و صد هزار گناه از او بیندازد و صد هزار درجه برای او بلند کند، و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد. (متن دو حدیث در صفحه ۵۲۷ و ۴۳۲)

در تواریخ متعدد اسلامی نوشته شده است که عبدالرحمن بن عوفِ، صحابی معروف پیغمبر که یکی از ده صحابه درجه اول (عشره مبشّره) بود، وصیت کرد که پس از مرگ او ۳۰,۰۰۰ برده‌ای را که خریده بود، آزاد کنند و از این کار او غالبا بصورت ضرب‌المثل یاد می‌شود. اگر آن مرحوم علم غیب داشت و می‌دانست که با یك آب خوردن اهل‌بیت را یاد کردن، ثواب آزاد کردن ۱۰۰,۰۰۰ بنده برایش نوشته می‌شود (باضافه سایر مزایائی که در حدیث ذکر آن نرفته است) متوجه می‌شد که نه تنها آب نخورده، بلکه باندازه ۷۰,۰۰۰ بنده مغبون هم شده است.

*　　　*　　　*

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر مومن را قصری نصیب است در بهشت از لؤلؤ، که در آن ۷۰ خانه است از یاقوت سرخ و در هر خانه ۷۰ حجره است از زمرد سبز و در هر حجره ۷۰ تخت است و بر هر تختی ۷۰ فرش از هر رنگی و بر هر فرش رنگی حورالعینی نشسته است. و در هر

حجره ۷۰ خوان طعام است، و در هر خوانی ۷۰ قسم طعام، و در هر حجره‌ای ۷۰ خادمه، و خدای تعالی چنان قوه‌ای بـه مومنین مـی‌دهد کـه از تمـام آنهـا بهـره می‌برد (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، در کتاب معاد)

بر اساس ارقام دقیق حدیث، قصر شخصی مومن در بهشت شامل ۷۰ خانه با ۴۹۰۰ حجره و ۳۴۳,۰۰۰ تخت و اندکی بیش از ۲۴ میلیون فرش است که روی هر فرشی حورالعینی نشسته است. توقع می‌توان داشت که مومن بدون آنکه "خداوند باو چنان قوه‌ای بدهد..." بتواند چنین حرمسرایی را اداره کند؟

-"امام جعفر صادق فرمود: بدرستیکه حزیران ماه نحسی است، زیرا در این ماه حضرت موسی نفرین کرد بر بنی‌اسرائیل و در یك شب و یك روز سیصد هزار تن از ایشان مردند". احتیاج بـه تذکر نیست کـه در زمان حضرت موسی، جمع کل افراد اسرائیل به سیصد هزار نمی‌رسید.

*　　　　*　　　　*

-"علی بن ابراهیم از پدرش روایت مـی‌کند کـه گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه‌السلام اجازه تشرف گرفتند و بخدمتش رسیدند و در یك مجلس ۳۰,۰۰۰ مسئله از او پرسیدند کـه حضرت بـه همه آنها جواب داد و در آن زمان حضرت علیه‌السلام ده ساله بود: (متن حدیث در صفحه ۳۸۷)

ثقةالاسلام کلینی، قدس سره، مـی‌توانستند قبل از درج این حدیث معتبر در "کافي" یکی از مومنین را کـه قدری استعداد ریاضی داشته باشد، مامور محاسبه فرمایند تا برایشان روشن شود که اگر برای سوال و جواب هر مسئله و توضیحات مربوط بدان فقط ۵ دقیقه وقت صرف شود، این جلسه "توضیح المسائل" مدت سه ماه و نیم آنهم بی وقفه ادامه یافته است و در همه این مدت شیعیان بزرگوار در جای خود نشسته و جواب مسئله شنیده‌اند!

-"حضرت امام محمد باقر فرمود کـه هر کس در یك شب هزار آیه از قرآن بخواند برای او یك قنطار از طلا نوشته شود، و بدرستی کـه قنطار پانزده هزار مثقال طلاست کـه هر مثقالی بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قنطارها به اندازه کوه احد، و بزرگترین آنها باندازه آنچه است کـه میان زمین و آسمان است." (متن حدیث در صفحه ۴۳۹)

حدیث معتبر "کافي" چند درس اساسی بهمراه دارد: اول آنکه ثواب بعضی از امور حسنه در دستگاه الهی با "قنطار طلا " می‌نویسند. دوم آنکه هر چند هر قنطار پانزده هزار مثقال طلاست و هر مثقالی ۲۴ قیراط و بدین ترتیب وزن و اندازه هر قنطار کاملا مشخص است، در عمل اندازه قنطارها از کوه احد گرفته تا آنچه میان زمین و آسمان است بزرگ و کوچك می‌شود. سوم اینکه هر چند مومن هزار آیه را قربة الی الله می‌خواند ولی ضرر ندارد که بداند هر آیه‌ای ۳۶۰ قیراط طلا نیز برایش عایدی دارد.

*　　　*　　　*

از رسول خدا روایت شده که شب جمعه و روز جمعه جمعا بیست و چهار ساعت است، و در هر ساعت آن حقتعالی ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند" (متن حدیث در صفحه ۵۶۵)

البته لازم نیست عالم ربانی ملا عباس قمی عفی الله عنه و مولف کتاب مستطاب مفاتیح‌الجنان زحمت محاسبه بکشند، ولی قطعا در دستگاه وسیع الهی دفترداران یافت می‌شوند که حساب کنند ساعتی ششصد هزار نفر می‌شود شبانه‌روزی ۱۴ میلیون و چهارصد هزار نفر، یعنی در ۵۲ جمعه هر سال نزدیك به ۷۵۰ میلیون نفر از جهنم آزاد میشوند، و با این حساب نه تنها می‌بایست کلیه جهنمی‌های گذشته تا کنون آزاد شده باشند، بلکه از بابت دوزخیان کنونی نیز جهنم مقدار زیادی طلبکار می‌شود، زیرا تمام جمعیت شش میلیارد نفری روی زمین (باستثنای شیعیان مکتب فیضیه که جایشان در بهشت است) در ظرف هفت سال و ده ماه دوزخ را ترك می‌گویند. در اینصورت سالهای بعد خداوند چه کسانی را باید از جهنم خالی آزاد فرماید؟

چون مسلم است که محدثان بزرگوار،اعلی الله مقامهم از قول رسول خدا دروغ نساخته‌اند، باید ناچار پیش‌بینی کرد که برای جهنم آینده مبهمی در پیش است!

*　　　*　　　*

-"در بلد الامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هرکه هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند، حقتعالی ۴,۰۰۰ گناه کبیره او را (!) بیامرزد" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸) توضیح آنکه علامه شیخ بهایی در

کتاب بسیار معتبر جامع عباسی می‌نویسد: بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را به تفاوت از بیست تا هفتاد ذکر کرده‌اند، و در بعضی از احادیث نیز آمده است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد. ظاهرا رقم واقعی گناهان کبیره (چه برسد به گناهان صغیره) از این حداکثر نیز خیلی بیشتر بوده، و شیخ بهایی، رضوان الله علیه، با همه تبحر خود در مسائل فقهی، از مرحله پرت بوده است!

جاذبه ارقام هزار، و هزار هزار منحصر به اقطاب بزرگ دین، رضوان الله علیهم، در قرون گذشته نیست. ظاهرا این جاذبه اصولا بصورت یکی از ارکان شرع مبین درآمده زیرا امروز هم آثار آنرا در نزد فقها و علمای اعلام، منجمله در نوشته‌های "اعلم و افضل و افقه آنها" آیت‌الله خمینی، ایده الله تعالی، به وفور می‌توان یافت:

-میلیونها میلیون (!) سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند. چطور شد ما با کسی بر سر آنها گفتگویی نکردیم و نام و نشان آنها را نیز فراموش کردیم؟ (کشف الاسرار صفحه ۱۷۶).

- مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما چندین هزار میلیون (!) جمعیت خدمتگزاران به دین و آئین و بزرگان دین و فداکاری و شهیدان در راه خدا را جماد و پوسیده بدانیم.(همان کتاب صفحه ۴۰)

- مینیاتیزم یا نوم مغناطیسی تکان بزرگی به جهان داده و نفسهای آخر مادیین به شماره افتاده و در آتیه نزدیك اساس مادیت را برای همیشه از جهان بر می‌چیند. معجزات و کرامات و اطلاع به مغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه‌ها بشمار می‌رفت در جهان علم امروز نزدیك به واضحات است، کما آنکه از غیبگوئی بوسیله تنویم مغناطیسی میلیونها از امثال آن(!) در کتب طب نوشته شده (همان کتاب، صفحه ۵۴)

- شما یاوه‌گویان با زندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی يك گروه انبوه صدها هزار میلیوني(!) بازی می‌کنید و شالوده بدبختی يك ملت آبرومند را می‌ریزید (همان کتاب، صفحه ۷۴). (مومنین ولایت فقیه توجه داشته باشند که در يك دنیای ۶ میلیارد نفری، گروه آبرومند آنها بتنهایی شامل صدها میلیارد نفر است که توسط یاوه‌گویان با سعادت اجتماعی آنها بازی می‌شود)

-از سرداران اسلام یاد بگیرید. یکی از آنها گفت ۳۰ نفر همراه من بیایند تا ۶۰,۰۰۰ نفر طلیعه لشگر روم را رد کنیم. چك و چونه کردند که آقا نمی‌شود. قبول کرد شصت نفر باشند. ۶۰ نفر آدم رفتند و ۶۰,۰۰۰ نفر رومی را از دم شمشیر گذراندند و برگشتند (سخنرانی در پاریس برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، ۱۴ آبان ۱۳۵۷) (قابل توجه علاقمندان کتابهای حسین کرد و امیر ارسلان، برای تجدید نظر و تکمیل مطالب آنها)

*　　　*　　　*

اینك به سراغ نوع دیگری از احادیث " معتبر" برویم.

حدیثی که می‌خوانید، یکی دیگر از حدیثهای خیلی محکم است.

شش محدث بزرگوار، رضوان الله علیهم اجمعین، آنرا یکی از دیگری نقل کرده‌اند تا سر رشته آن به حضرت امام جعفر صادق رسیده است: محمد بن الحسین و علی بن محمد از سهل بن زیاد و سهل بن زیاد از محمد بن الولید شباب الصیرفی و شباب الصیرفی از ابان بن عثمان که او از ابی‌عبد الله امام صادق علیه‌اسلام شنیده بود. موضوع حدیث راز و نیاز الاغ حضرت پیغمبر با خود آن حضرت، در لحظه وفات آنها است که درست با هم مقارن بوده است. درین گفتگو الاغ مرحوم، برای نخستین بار این راز را برای صاحب خود فاش می‌کند که اگر او سید پیغمبران بوده، الاغش نیز سید الاغان بوده است. شاهد زنده این گفتگو (که به عربی فصیح از ته چاه بنی‌خطمه بیان شده) حضرت امیرالمومنین است که شخصا آنرا شنیده و نقل فرموده است: "در ساعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گذشت، آن الاغ نیز که عفیر نام داشت افسارش را پاره کرد و تاخت تا در محله قبا بر سر چاه بنی‌خطمه رسید و خود را در آن افکند و در همانجا نیز وفات یافت و من شنیدم که این الاغ خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: پدر و مادرم بقربانت، همانا که پدرم از پدرش و او از جد بزرگوارش و او از پدرش نقل کرد که جد اعلای ما همان الاغی بوده که با جناب نوح علیه‌السلام در کشتی بوده، و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته است: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد." (متن حدیث در صفحه ۳۶۷)

در استحکام حدیث، و در اینکه طبق نیت خیر محدثان بزرگوار نقل چنین حدیثی مقام معنوی رسول اکرم را بسیار بالا برده است، جای تردید نیست. فقط این پرسش باقی می‌ماند که در حدیث بدان پاسخ روشنی داده نشده است، و آن این است که چون از هر نوع حیوانی یك جفت بیشتر در کشتی حضرت نوح سوار نبوده‌اند، سایر الاغهای زمان حضرت محمد از پشت کدام الاغ می‌توانسته‌اند بیایند؟

* * *

با آنکه آیت‌الله خمینی مؤکدا اظهار داشته‌اند که "در تمام احادیث گمان ندارم بتوان یك ناسخ و منسوخ پیدا کرد" (کشف الاسرار، صفحه ۳۱۴) و با آنکه نظر یك مرجع عالی تقلید، حتی اگر بمقام اعلای "ولی فقیه " هم نرسیده باشد حجت است و در آن جای چون و چرا نیست، باز متاسفانه واقعیت این است که کمتر احادیثی در همه کتب معتبره فقه و حدیث شیعه می‌توان یافت که ناسخ و منسوخ و ناقض و متناقض نباشند، هر چند که تمام آنها با "اسناد معتبر" وتوسط سلسله راویان موثق، یا از رسول اکرم ویا از ائمه اطهار نقل شده باشند.

طبق این احادیث، غالبا یك امام معصوم از خداوند یا از رسول او و یا از امامان قبلی مطلبی را روایت می‌کند که حدیث یا حدیثهای دیگر؛ از قول خود آن امام یا از قول ائمه دیگر، مطلبی خلاف آنرا نقل کرده‌اند، و تازه آنرا به "بداء" یا "تقیه" یا "ناسخ و منسوخ" نیز ارتباط نمی‌توان داد، بلکه خیلی آسانتر می‌توان مربوط به این دانست که محدثان بزرگوار از حدیثهای مخالف قبلی بی‌اطلاع بودند و گاه (مانند موارد متعددی که ذیلا از کتاب کافی نقل می‌شود) حدیث‌هایی را که قبلا خودشان در کتابهای خود نقل کرده‌اند بخاطر نداشته‌اند.

نوع دیگری از احادیث "معتبر" نیز هست که اصولا با نص صریح آیات قرآنی منافات دارند، و هر قدر هم که افاضل و مفسران عالیقدر با کمك تعبیرات و اصلاحات پر طمطراق عربی و توسل به مغلطه و سفسطه در اثبات این بکوشند که در اصل تناقضی وجود ندارد، مشکل حل نمی‌شود. درین مورد نیز علت واقعی را باید در این جست که محدث بزرگوار غالبا فقط نقل مطلبی را در نظر داشته که مورد علاقه بوده است، و اصولا به ذهن او نگذشته است که این مطلب با احکام قرآنی تطبیق می‌کند یا نه؟ و طبعا بعد از نقل و انتشار

حدیث چون دیگر حذف آن از کتب و رسالات ممکن نبوده، "روحانیت مبارز" از راه تعبیرها و تفسیرهایی نظیر آنچه نمونه‌های متعدد آنها را در "کشف الاسرار" آیت‌الله العظمی خمینی می‌توان دید، در صدد تاویل و توجیه آنها برآمده است.

نمونه‌های فراوانی از این هر دو نوع احادیث، یعنی حدیثهایی را که با همدیگر متناقضند، و حدیثهایی را که با نصوص قرآنی تباین دارند، در صفحات مختلف کتاب حاضر (از صفحه ۳۴۱ تا صفحه ۵۷۰) می‌توان یافت، که تازه آنها نیز در میان مجموعه عظیم احادیثی که در کتب مختلف حدیث و فقه شیعه یافت می‌شوند مشت نمونه خروار بیش نیستند.

در صفحات زیر، من فقط موارد انگشت‌شماری را از این دو نوع حدیث بعنوان نمونه‌هایی چند برای شما نقل می‌کنم.

حدیث اول، مربوط به حضرت امام حسین و شهادت اوست که طبعا همیشه از مهمترین مسائل مورد بحث و توجه جهان شیعه بشمار می‌رفته است.

مرحوم محمد جعفر یعقوب کلینی "سلطان المحدثین" در معتبرترین کتاب حدیث شیعه "اصول كافي" از قول امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند در عالم ازل پیغمبران خود را آفرید، و امامان را آفرید و از همه پیغمبران درباره ولایت علی و اولاد او بیعت گرفت و محمد و امامان را از علم کل و از وقوف به تمام آنچه از اول تا به آخر جهان روی خواهد داد (منجمله ماجرای شهادت سید الشهداء) برخوردار ساخت (متن حدیث در صفحه ۳۸۰). این موضوع چنانکه واقفید اصولا از ارکان معتقدات شیعه درباره ائمه بشمار می‌رود.

با این وجود همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب"اصول كافي"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب خداوند به اطلاع او رسانید که از حضرت فاطمه، دختر خود، صاحب فرزندی خواهد شد که بعدا امت او، وی را به شهادت خواهند رسانید. و آن حضرت سخت ناراحت شد و گفت که سلام مرا به خداوند برسان و بگو که مرا چنین نوه‌ای که از دخترم به دنیا آید و به دست امت خود کشته شود، نیازی نیست. جبرئیل رفت و برگشت و باز از جانب

خداوند در همین باره تاکید کرد، و باز پیغمبر همین جواب را داد. بار سوم جبرئیل گفت که خدایتعالی ترا سلام می‌رساند و می‌گوید بدان که من امر امامت و ولایت را نیز در اولاد همین فرزند قرار خواهم داد. آنوقت رسول اکرم گفت حالا که اینطور است رضایت می‌دهم (متن حدیث در صفحه ۳۵۰) در حدیث کافی افزوده شده که عین همین مطلب را رسول اکرم به دختر خود فاطمه زهرا پیغام داد، و او نیز (با آنکه بعنوان یکی از معصومین می‌باید از فرمان ازلی درباره شهادت حسین بن علی آگاه باشد) از این بابت ناراحت شد و دو بار مخالفتِ‌صریح خود را با آن ابراز داشت و بالاخره او هم پس از آگاهی بر تعیین امامت در ذریه همین فرزند به تولد و شهادت او رضا داد.

ولی باز همان مرحوم کلینی، در جای دیگر همان کتاب "اصول کافي"، از قول همان امام جعفر صادق نقل می‌کند که: خداوند عالم تصمیم گرفته بود که حسین بن علی در سال ۷۰ هجری قیام کند و عالم را مسخّر کند. لیکن چون او را قبل از این تاریخ شهید کردند، خداوند نیز غضب فرمود و این قیام را به عهده امامی که در سال ۱۴۰ هجری ولایت خواهند داشت موکول کرد، ولی در این تاریخ نیز چون امامان این سرّ پنهان را به برخی از خواص گفته بودند و آنان هم آنرا برای جمعی از شیعیان فاش کرده بودند، خداوند مجددا غضب فرمود و این بار این امر را به وقت نامعلومی موکول ساخت.

در توجیه این "بداء" آیت‌الله العظمی خمینی در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۸۷) می‌نویسد که: "البته این حدیث کافی، دلیل آن نیست که خداوند تصمیم خود را تغییر داده است. خدای عالَم از اول می‌دانست که واقعه کربلا واقع می‌شود، و تصمیم او این بود که اگر این واقعه پیش نیاید حسین بن علی در سال هفتاد هجری قیام کند و عالم را مسخر کند، ولی خودش می‌دانست که واقعه کربلا پیش‌آمد خواهد کرد."

با این وجود، همین آیت‌الله الاعظم، فقیه والی، افضل المجتهدین، مد ظله العالی، در جای دیگر همین کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۷۴) می‌نویسد: "خدای عالَم وقتیکه دید بَنای دین را ماجراجویانِ صدرِ اولِ اسلام متزلزل کرده‌اند و جز چند نفر معدودی بجا نمانده است، حسین بن علی را برانگیخت که

با جانفشانی و فداکاری خود ملت را بیدار کند، و ثوابهای بسیار برای عزاداری او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند."   فاعتبروا یا اولی الابصار!

*   *   *

در "اصول کافي" از امام جعفر صادق نقل شده است که: خدا چون آسمانها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا سه بار فریاد بزند که محمد رسول خداست و علی ولی اوست، و امامان جانشینان او هستند (متن حدیث در صفحه ۳۸۰) و البته مشخص نشده است که چرا در عرش الهی نیز باید مانند بغداد عصر مرحوم کلینی، تصمیمات "خلیفه" توسط جارچی مخصوص اعلام شود،زیرا ظاهرا قوانین عرش از روی دربار خلیفه بغداد کپیه نمی‌شود.

ولی آیت‌الله دستغیب شیرازی، علامه فقید و شهید بزرگوار محراب، از قول همین امام جعفر صادق در کتاب معراج نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم فرمود: در لیلةالمعراج پس از آنکه مناجات من با پروردگارم خلاص شد، ندا رسید یا احمد چه کس را در روی زمین جانشین خود قرار می‌دهي؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عَمّت کیست؟ عرض کردم: تو خود بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنگاه خداوند فرمود: ای محمد، پس به علی بگو که حالا که اینطور است ما نیز او را امام قرار دادیم. و چون رسول اکرم از معراج بازگشت، فردای آن شب کسی به سراغ علی فرستاد و بدو گفت که خداوند بتو سلام رسانید و ترا امام قرار داد.(متن حدیث در صفحه ۳۶۳)

*   *   *

آیت‌الله خمینی در سخنرانی برای گروهی از ایرانیان مقیم اروپا (نوفل لوشاتو، ۱۷ آبان ۱۳۵۷) تصریح می‌کند که: "حضرت امیر و حضرت فاطمه، هیچ نداشتند و روزها روی علفِ شتر می‌خوابیدند".

و آیت‌الله دستغیب شیرازی، از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: "علی علیه‌السلام هنگام ازدواج با حضرت فاطمه فقط یك زره و یك شمشیر و یك شتر داشت، و آن زره را فروخت تا خرج عروسی را تامین کند (متن حدیث در صفحه ۴۰۰).

با وجود این "اصول کافي" در حدیثی نقل از همین حضرت امام جعفر صادق (متن حدیث در صفحه ۴۰۰) که آیت‌الله العظمی بروجردی نیز آنرا در جواهرالکلام خود تایید کرده است، روایت دارد که: حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در هنگام نماز، انگشتر خود را به سائلی صدقه داد، و این انگشتر وزن حلقه‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود که قیمتش خراج یکساله کشور شام بوده است (گذشته از جالب بودن متن حدیث توجه به تصوری که ثقةالاسلام کلینی از مقدار خراج سالانه شام، کشور اصلی امپراتوری پهناور اسلام داشته نیز بسیار جالب است)

و "تجارب السلف" می‌نویسد که: علی علیه‌السلام در شهر ینبع اراضی و املاك بسیار داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار درآمد آن بود. و ابن حزم در "الفضل فی الملل و اهواء و النحل" (جلد چهارم) تصریح می‌کند که: امیرالمومنین علیه‌السلام نخلستانها و کشتزارهای متعددی را به صدقه به محتاجان بخشید، و البته این صدقات در برابر ثروت او اندك بود.

و استاد احمد آذری قمی، استاد الهیات اسلامی، طی یك سخنرانی تحقیقی در مدرسه فیضیه قم، که متن آن در کتاب مالکیت اسلام نشریه جهاد سازندگی جمهوری اسلامی بچاپ رسیده، می‌نویسد: "در سفینة البحار تصریح شده است که درآمد سالانه امیرالمومنین علیه‌السلام چهار هزار دینار یعنی تقریبا دو میلیون تومان به پول امروز بوده، و حضرت فاطمه علیهاالسلام از فدك سالانه صد و بیست هزار دینار یعنی تقریبا شش میلیون تومان به پول امروز درآمد داشته است."

در همین زمینه ثروت و فقر ائمه "کافي" از ابراهیم بن موسی نقل می‌کند که: از حضرت امام رضا طلبی داشتم که وصول آن امروز و فردا می‌شد بالاخره در یك ملاقات خصوصی باو عرض کردم که قربانت، عید نزدیك است و من حتی درهمی ندارم، آنوقت حضرت با تازیانه اش زمین را خراشید و از آنجا شمش طلایی برداشت و بمن داد و سفارش کرد که این را به کسی نگویم.

و نیر کافی از یکی دیگر از اصحاب روایت می‌کند که خدمت حضرت امام رضا بودم که فرمود: ای غلام آفتابه و لگن بیاور. سپس روی تختی نشست

و به غلام فرمود آب بريز. و چون نگريستم ديدم كه طلا از ميان انگشتانش در طشت مى‌ريخت (ظاهرا در مكتب مومنين فيضيه با طلا هم مى‌شود دست شست). (متن حديث در حفحه ٣٩٧)

ولى در "بحارالانوار" (جلد يازدهم، در حالات امام موسى عليه السلام) روايت است كه "امام موسى بن جعفر فرمود: هارون الرشيد مرا احضار كرد و بر او وارد شدم. سلام كردم، جواب سلامم را نداد. فهميدم كه غضبناك است. معلوم شد به او گفته‌اند خراج آفاق از اهل شيعه نزد موسى بن جعفر مى‌آيد و به دست خليفه نمى‌رسد. گفتم يا اميرالمومنين، قسم به كسى كه محمد را به نبوت برانگيخت كه هيچ كس دينارى و درهمى از طريق خراج براى من نياورده. ولى ما خانواده ابيطالب تنگدستيم و فشار زندگى بر ما سخت شده است، و چون صدقه بر ما حرام است هديه قبول مى‌كنيم. پرسيد: يا اباالحسن، چند نفر نان‌خور داري؟ گفتم از پانصد بيشترند. پرسيد: همه بچه‌هاى تواند؟ گفتم نه بيشترشان خَدَم و حَشم (!) هستند. اما فرزندانم زياده از سى پسرند از اينقرار، و دختران نيز از اين قرار. پرسيد: چرا دخترها را به پسرعموهايشان شوهر نمى‌دهي؟ گفتم: پول جهيزيه آنها را ندارم. پرسيد: قرض داري؟ گفتم: قريب به ده هزار دينار. گفت: غم مخور، آنقدر بتو پول مى‌دهم كه پسران و دخترانت را همسر بدهى و قروضت را بپردازي. او را دعا كردم و گفتم: خدا اميرالمومنين را براى ما يك مشت پسرعموهايش باقى بدارد."(متن حديث در صفحه ٣٩٩).

*　　　　*　　　　*

در "اصول كافي" از قول امام محمد باقر نقل شده است كه: "خداوند از شيعيان ما آنگاه كه هنوز بدنيا نيامده بودند به ولايت ما اهل‌بيت پيمان گرفت، و ارواح شيعيان ما را ٢٠٠٠ سال پيش از بدنهايشان آفريد، و همه ايشان را بر پيغمبر و على و ما عرضه داشت و ما همه آنها را مى‌شناسيم و از احوالشان آگاهيم." (متن حديث در صفحه ٤١٨)

ولى در همين كتاب كافى از قول "سُدير صيرفي" از فرزند همين امام محمد باقر روايت شده است كه: " حضرت امام جعفر صادق در پاسخ سوال من فرمود: اى سُدير فكر مى‌كنى شيعيان ما چه اندازه باشند؟ عرض كردم صد هزار، بلكه دويست هزار، بلكه هم نصف دنيا. حضرت سكوت فرمود. سپس به

راه افتادیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم. حضرت بسوی جوانی که مشغول چراندن بزغاله‌های خود بود نگریست و فرمود: ای سدیر بخدا اگر فکر می‌کردم که تعداد شیعیان من به شماره بزغاله‌ها باشند، خانه‌نشینی برایم روا نبود و چون بزغاله‌ها را شمردم ۱۷ راس بودند!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۱)

* * *

در "اصول کافي" از امام جعفر صادق نقل شده است که: چون امام تولد شود، از عرش باو ندا رسد که: ای فلان بن فلان، تو برگزیده من و محل راز و صندوق علم و امین وحی من هستي. و من علم اول و علم آخر را به تو عطا کردم (متن حدیث در صفحه ۳۷۸). و باز از همان امام جعفر صادق نقل شده است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: ما ائمه مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل الخطاب را از اول تا آخر می‌دانیم (متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

و در بصائرالانوار تصریح شده است که حضرت علی فرمود من به ضمائر دلها آگاهم، و امامان از فرزندان من نیز این علم را دارند هر گاه بدان اراده کنند (متن حدیث در صفحه ۳۸۱).

با این وجود در جای دیگر همین کتاب "کافي" آمده است که " سدیر، یکی از صحابه مستقیم حضرت امام جعفر صادق گفت: من و ابوبصیر و یحیایی بزاز و داود بن کثیر در مجلسی نشسته بودیم که حضرت امام صادق علیه‌السلام با حالت خشم وارد شد و چون در مسند خویش قرار گرفت فرمود: تعجب می‌کنم از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، در حالیکه کسی جز خدای عزوجل غیب نمی‌داند. همین امروز من میخواستم کنیز خود را بزنم، اما او از من گریخت و من حتی ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است. (متن حدیث در صفحه ۳۸۸).

این حدیث که سه جای دیگر نیز در کتاب کافی از راویان مختلف تکرار شده، ظاهرا مایه دردسر محدثان بزرگوار منجمله علامه مجلسی رضوان الله علیه را فراهم کرده است، بطوریکه ناگزیر شده‌اند بگویند که: " ممکن است شنوندگان این فرمایش امام، شیعیان ضعیف‌العقلی بوده‌اند که باید از آنها تقیه شده باشد". ولی این مفسران و شارحان بزرگوار، بر اثر حل این مشکل، مشکل دیگری را بوجود آوردند، و آن این است که اگر صحابه دست اول و بیواسطه

حضرت امام جعفر صادق و سایر ائمه، "شیعیان ضعیف‌العقل و شایسته تقیه" بوده‌اند، تکلیف سایر مومنین شیعه چه می‌شود؟

*　　　*　　　*

در حدیث معتبر "کافي" از امام محمد باقر درباره حکومت علی بن ابیطالب بر جن و انس روایت شده است که هنگامیکه امیرالمومنین علیه‌السلام بر منبر، وعظ می‌کرد، اژدهائی داخل مسجد شد و سینه‌کشان پای منبر رفت و روی دم خود ایستاد و سلام کرد، و چون خطبه آن حضرت پایان یافت به ایشان عرض کرد که من عمرو بن عثمان(!) خلیفه شما بر طایفه جن هستم و چون پدرم مرده، آمده‌ام تا از شما اجازه جانشینی او را برای خلافت بر اجنه بگیرم. آن حضرت اجازه صادر فرمود، و عمروبن عثمان اجازه مرخصی گرفت و بازگشت. حضرت علی در پاسخ سوال جابر رحمة الله علیه فرمود که بر اجنه واجب است خدمت ما بیایند و دستور بگیرند (متن حدیث در صفحه ۴۰۴).

ولی حدیث دیگر در بحارالانوار و حلیةالمتقین، از قول امام جعفرصادق نقل می‌کند که: "جناب امیرالمومنین چاهی در خانه خود کنده بود و خبر دادند به آن جناب که جنیان در آن چاه سنگ می‌اندازند و از اینکه چاه متعلق به آن حضرت است نیز باك ندارند. حضرت آمدند بر سر چاه و فرمودند: ای قوم جن، چرا ما را آزار می‌دهید؟ از این کار خود دست بردارید و گرنه کبوتر در این چاه جا می‌دهم" (متن حدیث در صفحه ۵۵۸).

*　　　*　　　*

در "اصول کافي" است که: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود "ما اهل‌بیت نبوت نخستین خاندانی هستیم که خدا ناممان را بلند ساخت، در همان هنگام که آسمان و زمین را آفرید، و ما را از قسمت بالای علیّین آفرید و نور عظمت خویش را در ما جای داد. پس ولایت ما را بر آسمان و زمین عرضه کرد و بر آبها و میوه‌ها و گلها و گیاهها و سنگها نیز عرضه کرد. و حضرت رضا فرمود: روز قیامت مَلَکی مُقرّب یا پیغمبر مُرسل یا مومنی باقی نمی‌ماند که محتاج به شفاعت پیغمبر آخرالزمان و ما فرزندان او نباشد (ترکیبی از حدیثهای مندرج در صفحات ۳۷۷ و ۳۸۱).

ولی در همین "اصول کافي" درباره یکی از افراد همین خاندان عصمت و نبوت، فرزند مستقیم حضرت رضا و برادر امام محمد تقی چنین آمده است:

"حسین بن حسن الحسنی گوید که ابولطیب المثنی یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه عباسي) به اطرافیانش شکایت کرد که این ابن رضا (امام محمد تقي) مرا خسته کرده است، زیرا از میگساری با من سرباز می‌زند و نمی‌توانم از این راه بهانه‌ای برای تخفیف او نزد مردم پیدا کنم. گفتند: مشکلی نیست، به سراغ برادرش موسی (موسی مبرقع فرزند حضرت امام رضا) برو که هم اهل ساز و آواز است، هم مِی می‌خوردو هم عشقبازی می‌کند. متوکل کَس نزد او فرستاد و وی را به سامره خواند. چون به نزدیك شهر رسید، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام که در محل پل وصیف به انتظار او بود بوی سلام گفت و فرمود: مبادا نزد متوکل اقرار کنی که شراب می‌آشامی، که می‌خواهد ما را رسوا کند، اما موسی خواهش او را نپذیرفت. گفت خوش دارم که شراب بنوشم و ساز بشنوم و عشقبازی هم بکنم" (متن حدیث در صفحه ۳۸۵ – به احادیث مربوط به جعفر كذاب نیز مراجعه شود).

*　　　　*　　　　*

در "مجمع المعارف و مخزن العوارف" عالم ربانی محمد شفیع بن محمد صالح قدس سرهما، نقل از علامه ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در بحارالانوار تصریح شده است که: "وقتی برای ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه معین نشده است و بیخبر ظاهر می‌شود، و هر که تعیین وقت نماید خود را در علم غیب با خدا شریك کرده است".

ولی در همین کتاب، درست در چند سطر بعد آمده است که: آن جنابِ ولایت مآب در سال طاق از هجرت، در روز جمعه نوروز عجم که مصادف خواهد بود با دهم محرم، بصورت جوانی کامل، چهل‌ساله یا کمتر،با عمامه زرد برسر ونعلین رسول‌الله برپا وعصای آن جناب دردست، با بُزی چند درپیش، داخل مکه معظمه شوند وهمان شب ظهور فرمایند(متن حدیث در صفحه۴۵۶).

و در همین باره در "مفاتیح الجنان" اثر بزرگ دیگر شیعه، آمده است که: روز بیست و پنجم ذی القعده روز دحوالارض است، و آن شبی است که تمامی زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن شد، و حضرت رضا

علیه‌السلام فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام در این روز متولد شده‌اند و حضرت قائم در این روز قیام خواهد فرمود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

و درباره محل ظهور آن حضرت نیز، با آنکه در بحارالانوار و مجمع المعارف و کتب معتبره دیگر خانه کعبه تصریح شده است، "ابوالشیخ اصفهاني" محدث مشهور، در کتاب "عوالي" از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که "حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی موعود در قریه‌ای ظهور خواهد کرد که نامش کرعه است." (نقل از کتاب معصوم چهاردهم حجة بن الحسن، تالیف جواد فاضل)، و روایات "معتبر" دیگری نیز وجود دارد که در آنها محل ظهور امام غایب، بیت المقدس و کوفه و طالقان تعیین شده است.

*　　　　*　　　　*

در "نهج‌الفصاحه" مجموعه سخنان حضرت محمد، مستخرج از احادیث مشترك معتبرترین کتابهای حدیث عالم تشیع و تسنن (کتب اربعه و صحاح سته) از حضرت رسول روایت شده است که:"ساختمان بهشت خشتی از نقره وخشتی از طلا است، و گل آن مشك اذفر است و سنگریزه‌اش لؤلؤ و یاقوت است".

ولی در همین مجموعه، حدیثی دیگر از حضرت رسول نقل شده است که: "خداوند بهشت را سفید آفریده است و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است".

روشن نشده است که ترکیبی از طلا و نقره و مشگ اذفر و لؤلؤ و یاقوت باضافه درختان فراوان، باضافه "مسندهایی با استبرَق سبز" که در قرآن به آنها اشاره شده است، چطور ممکن است سفید از کار در بیاید؟

*　　　　*　　　　*

علامه شیخ بهایی، فقیه و عالم و محدث بزرگ در "جامع عباسي" می‌نویسد: "در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، که گوشت ماهی بدن را می‌ریزاند و بسیار مضّر است" (متن حدیث در صفحه ۵۲۵). ولی شاگرد بزرگوار همین استاد، علامه محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه، در بحارالانوار وحلیةالمتقین تصریح می‌کندکه:حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون ماهی تناول

می‌فرمودند می‌گفتند: خداوندا برکت ده برای ما در این ماهی، و نیز به سندِ معتبر از حضرت موسی بن جعفر(ع) منقول است که بر شما باد خوردن ماهی که اگر بی‌نان بخورید کافی است و اگر با نان بخورید گوارا است."

*   *   *

در مفاتیح‌الجنان اثر معروف مکتب فیضیه، تصریح شده است که: "و از آنچه قباحت دارد و معصیت است هر کلامی است که شعر باشد، اگر چه مهیج و شهوانی نفسانی و لهو یا هجو و هتك عرض نباشد، چنانکه در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که "لان یمتلی المرء قیحا خیر من ان یمتلی شعرا" (شکم کسی پر از چرك باشد بهتر از آن است که پر از شعر باشد) البته راوی این حدیث معتبر توضیح نداده است که چگونه شکم کسی می‌تواند پر از شعر باشد! و نیز از آن حضرت منقول است که "لما نشأت بغضت الی الاوتان و بغض الی الشعر" (وقتی که بزرگ شدم بتها را منفور داشتم و از شعر نیر متنفر بودم) و باز " حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که یك شعر بخواند در شب یا روز جمعه، مطلقا بهره‌ای از ثواب آن شب و روز نداشته باشد و نمازش مقبول نگردد." (متن حدیث در صفحه ۵۴۹).

و علامه مجلسی در "عین الحیوة" می‌نویسد: "به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که اگر بشنوید کسی در مسجد شعر می‌خواند بگویید به او خدا دَهَنت را بشکند" و علامه شیخ بهایی در "جامع عباسي" در زمره آنچه برای روزه‌دار مکروه است شعر خواندن است، اگر چه مداح حضرات مقدسات باشد" و: "اگر مرد زیاده بر چهار بیت شعر باطل بخواند نجس می‌شود و سُنّت است که وضو سازد". (متن احکام در صفحه ۴۸۵)

و در "کافي" روایت است از امام جعفرصادق که"فرمود از گفتن بسم الله فروگذار نکنید حتی اگر در دنبال آن شعری باشد."(متن حدیث در صفحه۵۴۹).

و باز در مفاتیح الجنان از امام جعفر صادق "به حدیث صحیح" منقول است که مکروه است روایت شعر برای آدم روزه‌دار و در روز جمعه و در شبها، هر چند هم که شعر حق باشد (متن حدیث در صفحه ۵۴۹)، و در توضیح‌المسائل آیت‌الله العظمی خمینی آمده است که "مکروه است خواندن شعر در مسجد اگر نصیحت و مانند آن نباشد" (مسئله ۹۱۴)، و این روایت بسیار

جالب نیز در بحارالانوار و مفاتیح الجنان و کتب متعدد دیگر آمده است که: "حضرت امام جواد علیه‌السلام از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود که عبادت فقط ذکر حضرت علی علیه‌السلام است، و از علامات منافقان است بجای ذکر او نقل کردن قصه‌ها و اشعار باطل، از قبیل افسانه‌های مجوس و شاهنامه (متن حدیث در صفحه ۱۸۱) و توجه داشته باشید که بگفته محدثین بزرگوار حضرت رسول اکرم چهار قرن قبل از سروده شدن شاهنامه این مطلب را فرموده‌اند و حضرت امام محمد تقی نیز دو قرن و نیم پیش از آن این حدیث را نقل قول فرموده‌اند.

ولی با وجود همه این احادیث معتبر، ثقةالاسلام والمسلمین علی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی در "سیره ائمه" خود می‌نویسد: "یکی از شورانگیزترین مباحث زندگی ائمه علیهم السلام بحث در برخورد آن بزرگواران با سررشته‌داران فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی یعنی علما و شعرا است که فکر و جهت ذهنی مردم را هدایت می‌کردند."

و نیز در دیدار با جمعیت اسلامی شعرای خوزستان (۲۰دی ۱۳۶۱) می‌گوید: "شما باید برای ملت و این انقلاب و برای قرآن شعر بگوئید. زبان شعر هیچ ملتی مانند زبان شعر عرب گشوده و گسترده نیست (قضاوت بیغرضانه‌ای از جانب رئیس جمهوری ایران درباره شعر پارسي!) و در طول تاریخ دارای نقش شگفت‌انگیزی در مسائل مهم اجتماعی و تاریخی و اعتقادی و سیاسی بوده است."

و علامه کاشف‌الغطاء در "اصل الشیعه" می‌نویسد: "شریف ابوالحسن علی الحمانی فرزند زین‌العابدین محمد بن جعفر بن محمد بن شریف بن زید بن علی بن الحسین امام زین‌العابدین علیه‌السلام، با تفاخر می‌گفت: من شاعرم و پدرم هم شاعر بود، و جدم هم شاعر بود"، و مجله نگهبان انقلاب اسلامی (۲۵ شهریور ۱۳۶۱) اطلاع می‌دهد که: "از کارهای عمده حضرت امام باقر، نشر ادبیات و اشعار انقلابی بود!"

علامه بزرگوار، آیت‌الله عبدالحسین امینی در مبحثی بنام "مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدي" می‌نویسد: "دعوت روحی که به وسیله شعر انجام می‌گرفت از تایید قرآن و حدیث هم برخوردار بود و در زمان ائمه طاهرین نیز

چون زمان رسول خدا برقرار بود و مردم مجتمع آنروز از شعر و شعرای اهل‌بیت، قلوبشان مسخّر می‌شد. شعرا پیوسته از نقاط دور به خدمت ائمه علیهم السلام مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند، بحدی که بر پا نمودن مجلس شعر در مکتب اهل‌بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بر بزرگترین اعمال عبادتی و مستحبه مقدم می‌شد، چنانکه وقتی کمُیتِ شاعر عرب شعر "هاشمیات" خود را در مدح حضرت امام صادق علیه‌السلام خواند حضرت درباره‌اش دعا فرمود وهزاردینار و یکدست خلعت به او مرحمت نمود" (نقل از سلسله مقالات آیت‌الله امینی در روزنامه اطلاعات،۱۶ دیماه ۱۳۶۱).

و همین آیت‌الله می‌نویسد که "شیخ عظیم الشان و بزرگوار ما مرحوم کلینی که بیست سال از عمر شریف خود را در راه تالیف کتاب "كافي" صرف نمود کتاب اشعاری گرد آورده است، و عیاشی عالم بزرگی که دارای کتب بسیاری است در فقه شیعه کتابی هم بنام معاریض الشعرا دارد، و مرحوم شیخ صدوق آن جان‌باخته احیای فقه و حدیث، دارای کتاب شعری است و نیز سرور طایفه سید جلیل القدر مرحوم سید مرتضی عَلَمَ‌الهدی دارای دیوان مفصل شعری است". ۱ (مخفی نماند که در کتب هر کدام از خود این بزرگواران چندین حدیث معتبر در مذمت شعر از قول رسول اکرم و ائمه نقل شده است).

در همین زمینه، به سه حدیث ذیل نیز که گذشته از ارزش خاص مذهبی و معنوی، نشانی از وسعت اطلاعات اعاظم محدثین، "علامه‌ها" و "بحرالعلوم"های عالیقدر در مسائل فرهنگی و ملی است، توجه فرمائید:

- امام محمد تقی از پیغمبر روایت کند که یاد کردن علی بن ابیطالب عبادت است و شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس علامت منافقان است، و مدح گبرکان خواندن بدعت و ضلالت است، و حکایات بی‌اصل در حق رستم و سرخاب(!) و اسفندیار و کاووس و زال و غیره ردّ باشد بر شجاعت و

۱- در قرآن آمده است که: " والشعراء یتبعهم الغاوون" (از شعرا مردم گمراه پیروی کنند) و "یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون" (آیا برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟) و "ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الاذکر و قرآن مبین" (و ما به او (محمد) شعر نیاموختیم، سزاوار او نیست مگر ذکر و قرآنی آشکار).

فضل امیرالمومنین علیه‌السلام (نقل از مثالب النواصب من نقض بعضی فضایح الروافض، معروف به النقض، از نصیرالدین ابوالرشید رازي).

- بدترین روایتها روایت دروغ است، بلکه قصه‌های راستی هم که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفارکه حضرت امام جعفر صادق آنرا نهی فرموده‌اند، و بعضی از علما گفته‌اند که حرام است (علامه مجلسی در عین‌الحیوة)

- به دو فتوی هماهنگ شرعي(!) از جانب دو مقام اعلای قضای اسلامی در جمهوری "ولایت فقیه" نیز توجه فرمائید:

- "در فقه شیعه، حکمی که حاکم شرع می‌دهد بمانند حکمی است که از طرف حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ولی امر صادر شده باشد، و این حکم قابل نقض نیست" (حجةالاسلام مرتضی مقتدایی عضو شورای عالی قضاوت جمهوری اسلامی، نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۹ مهر ۱۳۶۱)

- "اگر از راه شرعی ثابت شود که کسی شیعه دوازده امامی بوده است و بدین سبب زکوة بگیرد و بعدا زکوة تلف شود و شرعا ثابت شود که آن شخص شیعه نبوده است، لازم نیست دوباره زکوة بدهد." (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل)

* * *

یکدسته دیگر از احادیث "معتبر"، همانطور که تذکر داده شد، احادیثی هستند که نه فقط با احادیث دیگر متناقضند بلکه با نص صریح آیات و احکام قرآنی تباین دارند. نمونه‌های ذیل فقط چند مورد انگشت شمار از آنهاست:

در قرآن، بکرّات تصریح شده است که: "اجل هر کس در لوح الهی بوقت معین ثبت شده است" (سوره آل عمران، آیه ۱۴۵) و: "چون اجل کسی فرا رسد ساعتی مقدم و موخر نشود" (سوره اعراف، آیه ۳۴ – سوره یونس، آیه ۴۹)، و: "اجل هیچ کسی زودتر و دیرتر نخواهد شد" (سوره حجر، آیه ۵ – سوره مومنون، آیه ۴۳)، و: "چون اجل الهی فرا رسد وقت آن به تاخیر نیفتد" (سوره نوح، آیه ۴)، و: "کسی عمر دراز یا کوتاه نکند مگر آنکه قبلا در لوح محفوظ ثبت شده باشد" (سوره فاطر، آیه ۱۱).

با وجود این، طبق حدیث معتبر کافی، "سید بن طاوس به سند معتبر از جمیل بن دراج روایت کند که مردی به خدمت امام جعفر صادق آمد و گفت: ای مولای من، سنّم بالا رفته است و خویشانم مرده‌اند و مونسی ندارم و می‌ترسم که مرگ مرا نیز دریابد. فرمود که اگر درازی عمر برای خود و حتی خویشان و دوستام خود خواهی، این دعا را بعد از هر نماز بخوان، و اگر خواهی یك یك از دوستان خود را نیز برای طول عمر نام ببر و آن مرد گفت بخدا سوگند که چون بر این دعا مداومت کردم چندان عمر یافته‌ام که از زندگانی ملول شده ام" (متن حدیث در صفحه ۴۴۲) و: "از حضرت رسول‌الله منقول است که هر که بخواهد اجلش بتاخیر بیافتد، پس بگویید سه مرتبه در شب و سه مرتبه در وقت صبح این دعا را" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸)

*　　　*　　　*

درباره نر یا ماده بودن فرزندی که به دنیا آید، آیات صریح قرآن حاکی است که: "اوست (خداوند) که شما را در رحم‌های مادرانتان بهر شکل که خواهد درآورَد" (سوره آل عمران،آیه ۶)، و: "آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود" (سوره فاطر آیه ۱۱)، و توضیحات روشن دیگری که درباره تکوین جنین در سوره حج (آیه ۵) و سوره مومنون(آیه‌های ۱۲ تا ۱۴) داده شده است.

این حدیث معروف نیز از رسول اکرم چه در کتب اربعه شیعه و چه در صحاح سته سنی نقل شده است که: "خداوند به شکم مادر هر کس ملکی گماشته است که گوید خدایا، اکنون نطقه است، اکنون علقه است، اکنون مضغه است، و وقتیکه خلقت او به اراده خدا تکمیل شود، می‌پرسد: خدایا، نر باشد یا ماده؟ و روزی و عمر او چه باشد ؟ و آنرا چنانکه خدا خواسته باشد رقم می‌زند".

با این وجود، علامه مجلسی قدس الله نفسه، در بحارالانوار چنین نقل می‌کند:

-"در روایت معتبر است که شخصی بنزد حضرت امام جعفر صادق آمد و گفت: یا ابن رسول‌الله، هشت دختر بهم رسانیده‌ام و روی پسر تا حال ندیده‌ام. حضرت فرمود: برو و در میان دو پای زنت بنشین و دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذار و هفت نوبت انا انزلنا بخوان و بعد با او جماع کن،

و چون اثر حمل در وی ظاهر شود پس در شبها دست راست خود را بر جانب راست ناف زنت بگذار و باز هفت نوبت انا انزلنا بخوان. آن مرد گفت چنین کردم و هفت پسر در پی هم یافتم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۰).

و باین ترتیب بر مومنین روشن شده است که کسی که در میان پای زنش بنشیند دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذارد و انا انزلناه بخواند و جماع کند، ارادهاش از اراده خداوند دست کم نمی‌آورد، بلکه "سرنوشت‌ساز" هم می‌تواند بشود.

ولی ظاهرا تعداد اندکی از مومنین تا کنون با این حدیث معتبر آشنا شده‌اند زیرا در غیر اینصورت با علاقه خاصی که هر مومن به داشتن فرزند پسر دارد، همه آنها میان دو پای زنشان می‌نشستند و دست بر جانب راست ناف او می‌گذاشتند و جماع می‌کردند و کم کم نسل دختر در میان امت شیعه منقرض می‌شد.

*　　　*　　　*

در قرآن آمده است که: "ان انکر الاصوات لصوت الحمیر" (سوره لقمان، آیه ۱۹)، و همه محدثان بزرگوار می‌دانند که این مطلب در قرآن کریم با جنبه تایید از زبان لقمان نقل شده است.

با این وجود، ثقةالاسلام کلینی در "اصول کافي" نقل می‌کند که: "احمد بن محمدالکوفی از علی بن الحسن، و او از علی بن اسباط، و او از عم خود یعقوب بن سالم، و او از ابی بکر الحضرمی، روایت دارد که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم درباره این گفته خدای عز و جل که فرموده است: ناخوش‌ترین صداها بانگ خران است. فرمود: نه، عطسه قبیح است" (متن حدیث در صفحه ۵۴۴). مفهوم صریح حدیث این است که حضرت امام جعفر صادق با کمال راحتی گفته خداوند را در قرآن تصحیح فرموده‌اند تا آنرا "تبدیل به احسن" کرده باشند. ولی هیچیك از حجةالاسلام‌ها و حجج الاسلام و المسلمین، اعلی الله کلمتهما در طول بیش از ده قرن که از تالیف کتاب "کافي" می‌گذرد، بر روی خود نیاورده‌اند که اگر حضرت صادق چه شرعا و چه منطقا نمی‌توانسته است چنین حرفی را بزنند، پس احتمالا این ثقةالاسلام کلینی و یا سایر راویان بزرگوار حدیث بوده‌اند که صدای الاغ از عطسه قبیح بیشتر

می‌پسندیده‌اند، و در نتیجه با نقل این حدیث موثق مومنین را در مخمصه بزرگی انداخته‌اند.

*   *   *

در قرآن آمده است که: "این است احکام حج، و هر کس اموری را که خداوند بر آن حرمت نهاده بزرگ شمارد و مقامش نزد خدا بیشتر خواهد بود" (سوره حج آیه ۳۰).

و هر مسلمان می‌داند که حج یکی از فرائض اصلی اسلام است و اهمیتی معادل نماز و روزه خمس و زکوة دارد. زیارت حج زیارت خانه خدا است و زیارت امام یا امامزاده زیارت بنده خدا و طبعا زیارت بنده خدا آنهم بصورت مستحب هر قدر هم مأجور باشد نمی‌تواند جایگزین زیارت خدا، که یك فریضه دینی است گردد، چه برسد به آنکه ارزشی "هزارهزار" برابر آن داشته باشد.

با این وصف حدیثهای "معتبر" محدثان شیعه به صراحت حاکی از اینند که:

-"از حضرت امام صادق منقول است که ثواب یك زیارت امام حسین برابر ثواب جهاد با هزار اسب مسلح است، باضافه ثواب هزار غزوه از غزوات اسلام، باضافه اجر صد هزار شهید از شهدای جنگ بدر، باضافه مرافقت محمد مصطفی، باضافه ضمانت علی مرتضی که آن شخص به بهشت برود، و بر هر قدمی از آن ثواب یك حج وارد شده است". (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: -"بزنطی رحمة الله علیه، شخصا نامه‌ای را خوانده بود به خط شریف حضرت امام رضا، که: برسان به شیعیان من که یکبار زیارت من برابر هزار حج و هزار عمره محسوب است. با تعجب پرسید که هزار حج؟ فرمود نه، بلکه هزار هزار حج، و بدرستی که من و پدرانم تعهد داریم که شفیع چنین کسی باشیم در روز قیامت، هر چند که گناهان او برابر باشد با همه گناهان جن و انس" (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

(توضیح آنکه نه تنها محدثان عالیقدر اعلی الله مقامهم اجمعین، چنانکه قبلا نیز گفته شد، به این رقم "هزارهزار" علاقه خاص داشته اند، بلکه "علی الاحوط" ائمه اطهار را نیز در این علاقه شریك کرده‌اند. از طرف دیگر طبق

حدیث موثق فوق، ظاهرا حضرت امام رضا با پدرشان حضرت امام موسی کاظم درباره ارزیابی ثواب این زیارت توافق نظر نداشته‌اند، زیرا همان کتاب "مفاتیح الجنان" که این حدیث را از حضرت رضا آورده، از حضرت امام موسی بن جعفر روایت کرده است که: زیارت قبر پسرم علی بن موسی الرضا نزد خداوند برابر هفتاد هزارحج مقبول است (متن حدیث در صفحه ۴۴۶).

و: -"... وارد شده است که نماز کردن در مشهد حضرت رضا هر رکعتی معادل هزار حج باضافه هزار عمره است، باضافه هزار بنده که آزاد کند، باضافه هزار جنگ که در راه خدایتعالی کند آنهم با حضور پیغمبر مرسل، و حضرت علی بن موسی خطاب به احمد بزنطی فرمودند هر کس که در روز عید غدیر قبر جدم حضرت امیرالمومنین را زیارت کند فی الفور گناهان شصت ساله او بخشیده شود." (متن حدیث در صفحه ۴۴۵).

بدین ترتیب محدث بزرگوار، رضی الله عنه، از طرف حضرت رضا اجازه فرموده‌اند که مومن تا شصت سال اول عمر در هر فسق و فجوری مختار باشد، بشرط آنکه در روز عید غدیر شصت و یکمین سال از زیارت نجف غافل نماند. البته مومنین نیز ایشان را در مقابل این راهنمایی از دعای خیر فراموش نخواهند کرد!

* * *

در قرآن کریم فقط از یکبار معراج حضرت محمد سخن رفته است (سوره نجم، آیه‌های ۱ تا ۱۸)، ولی روایت ثقةالاسلام کلینی در "اصول کافي" حاکی است که: "علی بن ابی حمزه گفت که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق پرسید – و من در آنجا حاضر بودم – که: قربانت،پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود دو مرتبه" (متن حدیث در صفحه ۳۵۹).

و در بحارالانوار علامه مجلسی، از همین امام جعفر صادق روایت شده است که: فرمود "رسول خدا صلی الله علیه و آله را صد و بیست معراج واقع شد". (متن حدیث در صفحه ۳۵۹)

* * *

از آیات قرآن است که:

"کافران می‌گویند چرا خداوند بر محمد آیت و معجزه‌ای نفرستاد؟ بدانان بگو تنها وظیفه‌ای که تو داری، ارشاد آنها و هشیار کردن آنهاست." (سوره رعد، آیه ۷).

"گفتند چرا معجزه‌ای از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟" (سوره رعد، آیه ۲۷).

" و گفتند چرا معجزاتی از جانب خداوند بر او فرود نمی‌آید؟ آیا برای آنها کافی نیست این کتابی (قرآن) که ما برایشان فرستادیم؟" (سوره عنکبوت،آیه‌های ۵۰ و ۵۱).

"و می‌گویند چرا بر محمد معجزه‌ای از خداوند فرود نمی‌آید؟ به آنان بگو که علم غیب تنها خدای را است." (سوره یونس، آیه ۲۰).

مفاهیم همه این آیات، از ابتدا صریح و روشن بوده است. ولی علمای بزرگوار شرع مبین هیچوقت به آن "رضایت نداده اند"، زیرا برای تلقی قرآن به عنوان اعجاز واقعی محمد، برخورداری از سطح معینی از ادراك و منطق و معنویت لازم بوده است که اگر هم بفرض خود آنها از آن برخوردار بوده‌اند، برای جماعت "مقلد" مفهومی نداشته است، و آنها معجزات قابل لمس‌تر و روشن‌تری را می‌خواسته‌اند که "عالم ربانی علامه قدسی، شیخ مفید اعلی الله مقامه" ملقب به ابن معلم، در رساله معروف خود "النکت الاعتقادیه" که اساس عقیدتی مکتب اثنی‌عشریه" آنها را بصورت "ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان آن حضرت، و شکایت شتر، و سلام آهو و سخن گفتن بزغاله مسوم بریان، و عرض حال گرگ، و التماس سوسمار و ذراع زهرآگین، و مهر زدن بر سنگ و مانند آنها" نقل می‌کند.

و در همین مورد، حضرت آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی، حفظه الله تعالی، در کتاب کشف الاسرار (صفحه ۱۲۱) نوشت است: "علامه بزرگوار مجلسی، در کتاب "حق الیقین" می‌گوید که معجزات حضرت رسالت پناهی را نمی‌توان احصاء کرد، و من زیاده از هزار معجزه از او در سایر کتب ایراد کرده‌ام."

عبدالله مستوفی، مورخ و محقق شوخ طبع دوران متأخر، داستانی را بدین مضمون نقل کرده است که: یکی از صاحب نظران تهرانی بدیدار دوست

اصفهانی خود رفت که از مومنان دوآتشه بود، و اعتقاد راسخ به کرامات مرحوم آقا نجفی مجتهد معروف اصفهانی داشت، که از جمله آنها جفت شدن خود به خود کفش در پیش پای او بود. چون مهمان تهرانی در این باره اظهار تردید می‌کرد، قرار شد موضوع را از خود " آقا" بپرسند، و چون پرسیدند، وی در جواب گفت که کرامت مخصوص خاصان است و هرگز کفش پیش پای او جفت نشده است و وقتیکه آن دو از نزد "آقا" باز گشتند، مومن اصفهانی که سخت دلخور شده بود با لهجه معروف اصفهانی گفت: "آقا گُه خورده‌اند. خودشان نمی‌فهمند که کفش پیش پایشان جفت می‌شود!

*　　　*　　　*

با آنکه در قرآن تصریح شده است که: "ان اکرمکم عند الله اتقکم"، و از این بابت هیچ فرقی میان عرب و عجم گذاشته نشده است، بسیاری از محدثان بزرگوار، بتصور آنکه دشمنی با عجم، ولو خودشان از جمله آنها باشند، مستلزم قرب بیشتر بدرگاه الهی و بهرحال موجب کسب عنوان و شاخصیت بیشتری است، ترجیح داده‌اند که گفته قرآن را به نقل احادیث "معتبري" از زبان پیغمبر او و اهل‌بیت نبوت او، در این مسیر اصلاح کنند: "از حضرت رسول اکرم منقول است که امت من با خیر و نعمت باشند مادام که لباس عجمان را نپوشند و طعامهای عجمان را نخورند که اگر چنین کنند خدا ایشان را ذلیل گرداند." و: "از فضل بن موسی منقول است که حضرت امام موسی کاظم به منزل من آمدند، و چون طعام حاضر شد دستمال آوردم که در دامن ایشان بیندازم، قبول نکردند و فرمودند که این طریقه عجمان است".

و: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که نان را با کارد مبرید که این طریقه عجمان است".

و: "شخصی بخدمت امام محمد باقر عرض کرد که شخصی بر فرشی می‌نشیند که صورتها بر آن نقش شده است. فرمود که عجمان می‌پسندند چنین فرشی را، و ما آنرا دشمن می‌داریم". (متن حدیث، صفحه ۴۱۶).

حضرت آیت‌الله خمینی نیز، وقتی که به اظهار نظرهای تردیدآمیزی درباره بعضی از احادیث جوابگویی می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که: "شما که در

این مسائل و حدیثها شك میکنید میخواهید کینههای دیرینه را از عرب و اولاد پیغمبر عرب بگیرید" (کشف الاسرار، صفحه ۸۹).

*　　　　　*　　　　　*

شمار زیادی از احادیث هستند که درست در جهت خلاف حکم روشن قرآن که "لیس للانسان الا ما سعي" (سوره نجم آیه ۳۹) و "ان سعیه سوف یري" (سوره نجم،آیه ۴۰)، و "یوم یتذکر الانسان ما سعی "(سوره النازعات، آیه ۳۵)، کسب مزد و پاداش را از جانب مومنین نه مربوط به درجه کوشش آنها و حاصل تلاش و عملشان، بلکه وابسته به خواندن فلان دعا، گرفتن روزه در فلان روز معین، فلان ترتیب آب خوردن و فلان ترتیب نخوردن، انگشتر در فلان انگشت کردن، نعلین سیاه یا نعلین زرد پوشیدن، سبیل را فلان طور تابیدن و فلان طور نتابیدن، ریش را بدست گرفتن و ناله کردن، دانه خرما را از زمین برداشتن و خوردن، و غیره و غیره کردهاند، این احادیث همانقدر که مخالف با متون قرآنند، احمقانه و زشت و شرمآور نیز هستند و ولی اتفاقا درست نشر همین دسته از احادیث است که همواره مورد علاقه خاص محدثان بزرگوار مکتب فیضیه بوده است، زیرا پیروی از آنها است که ضامن مراجعه دائم مقلد به مجتهد، مومن به آخوند، مرید به مراد و وابستگی پایان ناپذیر او بدانان است. درین احادیث، هیچ وجه تناسبی بین ثواب و پاداش نیست، همچنانکه هیچ تناسبی بین گناه و کیفر نیر نیست. گاه همه گناهان مومن به آسانی آب خوردن بخشیده میشوند و حتی مومن بزرگوار چیزی هم از خدا طلبکار میشود، و گاه نیز بهمین آسانی تمام اجر و ثواب او از بین میرود و با سر به قعر جهنم سرنگون میشود.

چند نمونه از این احادیث "معتبر" ذیلا بعنوان مثال، نقل میشوند، ولی برای بررسی بیشتری در این زمینه، بهتر است به صفحات ۴۳۰ تا ۴۴۴ همین کتاب مراجعه فرمائید:

"حضرت امام باقر علیهالسلام فرمود: هر کس بدنبال نماز واجب سه بار بگوید "استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم"، خدای عز و جل تمام گناهانش را بیامرزد اگر چه از زیادی، مانند کف دریا باشد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۶).

"حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس هنگامیکه به بستر خواب می‌رود قل هو اله بخواند، خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد"! (متن حدیث در صفحه ۴۳۵).

"و نیز حضرت امام جعفر صادق فرمود: هر کس در هر روز بگوید "لا اله الا الله حقا حقا" خداوند از او روی برنگرداند تا به بهشت رود" (متن حدیث در صفحه ۴۳۲).

"و نیز از حضرت امام صادق منقول است که: کسی که یکروز از ماه شعبان را روزه بدارد بخدا قسم که بهشت نصیب او است"! (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

" و نیز آن حضرت فرمود که اگر شخصی آب بخورد و هنوز سیر نشده حمد خدا بگوید، پس باز بخورد و هنوز سیر نشده از لب باز گیرد و حمد خدا را بگوید، پس حق تعالی به سبب این بهشت را بر او واجب گرداند". (متن حدیث در صفحه ۵۲۷).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که اگر قطره اشك ترحم بر حسین ما بریزی خدا جمیع گناهان عمر تو را بیامرزد، از صغیره تا کبیره، چه کم باشد چه بسیار". (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

"از حضرت امام رضا علیه‌اسلام منقول است که هر که روز بیست و پنجم ذی القعده را روزه بدارد، از برای او مزد عبادت صد ساله نوشته شود و در روایتی روزه این یکروز معادل روزه هفتاد سال است" (متن حدیث در صفحه ۵۶۹).

"امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر کس سه بار در شب جمعه یاسین بخواند در آخرت صد حوری بهشتی به او تزویج نماید". (متن حدیث در صفحه ۵۶۵).

برای کسب اجر، طبق برخی از احادیث معتبر علاوه بر خواندن ادعیه یا روزه گرفتن انجام کار خاصی نیز ضروری است. مثلا ثقةالسلام کلینی، از راه سلسله مراتب چند محدث بزرگوار دیگر، در کتاب "كافي" از حضرت امام جعفر صادق روایت می‌کند که: " هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و سه مرتبه بگوید یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار، پس

دست راست از ریش بردارد و هر دو دست را به آسمان بلند کند و سه بار بگوید یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم، پس خداوند جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه باندازه کف دریا باشد".(متن حدیث در صفحه ۴۴۲). (لطفا مومنینی که ریش ندارند، حتی اگر عالیترین مقامات حکومت اسلامی باشند، و نیز خواهران مومنه؛ کلا و جزئا، این حدیث را ناشنیده بگیرند.)

"حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که هر که گلی را بگیرد و ببوید و بگوید الهم صلی علی محمد و آل محمد، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهان او آمرزیده شود، و حقتعالی برای او بقدر بیابان عالج که میان مکه و شام و عراق فاصله است حسنه بنویسد و از گناهان او به عدد ریگهای همین بیابان محو نماید." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳).

... "و نیز از حضرت امام صادق منقول است که هر که خرمایی ببیند که بر زمین افتاده پس آنرا بردارد و پاك كند و بخورد، در شكمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود، و تا هفت پشت از فرزندان او نیز از دیوانگی و خوره و پیسی و زرداب و حماقت مصون باشند." (متن حدیث در صفحه ۴۴۳، البته با توجه به مورد اخیر احتمال می‌رود که بسیاری از مومنان تاکنون خرمایی را از زمین برنداشته و نخورده باشند).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود که حضرت جبرئیل علیه السلام به حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله عرض کرد که هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست خود کند و ببینم او را که در روز قیامت متحیر مانده است، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیرالمومنین برسانم که از بابت تمام گناهان او شفاعتش کنید" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸). مخفی نماند که آنهائیکه انگشتر در دست چپ کردند با همین یك غفلت خود را از شفاعت رسول و امام در روز جزا محروم ساختند.

"حضرت امام محمد باقر فرمود که هر گاه مومنی دست در گردن مومن دیگر اندازد و با او مصافحه کند، پس حق تعالی به ملائکه مباهات کند و فرماید بر من لازم است که بعد از این ایشان را عذاب نکنم. پس چون آن شخص برگردد او را مشایعت کنند آنقدر از ملائکه که تعدادشان به عدد نفسهای او و

قدمهای او باشد و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز دیگر در همان وقت". (متن حدیث در صفحه ۵۴۴).

..."حضرت امام جعفر صادق فرمود که فضیلت روزه اول ماه شعبان چنان است که اگر مردی مرتکب خون حرام شده باشد و این روز را روزه بگیرد آمرزیده می‌شود. (متن حدیث در صفحه ۵۶۷).

همچنانکه گفته شد، مجازات نیز در "مکتب عدل فیضیه"، و محدثان بزرگوار آن بهمین اندازه با گناهی که انجام شده تناسب دارد که پاداش با ثواب آن متناسب است.

-"رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که یك درهم به صاحب ساز و آواز بدهد، نزد خدا معصیت او شدیدتر از زنا با مادر خود هفتاد بار" (متن حدیث در صفحه ۵۴۶).

-"حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به نرد یا شطرنج نگاه کند چنان است که به فرج مادر خود نظر کرده باشد."(متن حدیث در صفحه ۵۴۹).

-"و نیز حضرت صادق فرمود، کسی که در مجلسی باشد که در آن نرد یا شطرنج بازی کنند، باید که جای خود را در جهنم مُهیّا بداند". (متن حدیث در صفحه ۵۵۰).

-"نقل است از حضرت رسول اکرم، که کسی که سخنی بگوید که جمعی را بخنداند، بخاطر این گناه فرو می‌رود در طبقات جهنم، بقدری که میان آسمان و زمین فاصله باشد و وای بر کسی که به شوخی سخنی دروغ گوید که مردم را بخنداند وای بر او! وای بر او! وای بر او! "(متن حدیث در صفحه ۴۲۷).

-"رسول اکرم فرمود: کسی که به قهقهه بخندد بر او بر سر هر موئی ماری و عقربی مسلط گردد تا قیامت." (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).

و این عاقبت نیز در انتظار کسانی است که موی سبیل را کم نکنند و "شارب" را بتابند:

-"پس ملك الموت با روی تُرُش ونفس چون آتش و دو دیده مانند برق و صدای چون رعد با تازیانه مشتعل بسوی او تازد، پس سقطائیل که از خازنان جهنم است شربتی سوزان از جهنم در کام او ریزد، پس بزنند آن سیخ آتشین را بدو و روح او را بکشند از جانب پاهایش، و سیخ را داخل بدن او بگردانند

چنانکه جان از جمیع رگها و بندها و اعضایش بدر آید. آنگاه بدنش را میان مطرقه و سندان درهم شکنند، و نکیر و منکر درآیند با رویهای سیاه و دیدههای کبود و حدقهها مانند دیگ سرخ. و خداوند مسلط گرداند بر او مار سیاهی ابلق نام را که روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب کند، پس کرور کرور بضرب گرزهای آهنین بر او بزنند تا روز قیامت. و این عذاب آن کس باشد که موی شارب را نچیند، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی، هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و شفاعت ما را درنیابد، و هرکه شارب گذارد همیشه در لعنت خدا باشد و به هر مویی و عقربی بر او مسلط شود تا قیامت، و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته باشد اهل آتش. و همچنین است بقهقهه خندیدن که باعث ظلمت قبر است. (متن حدیث در صفحه ۴۴۸).

*　　　*　　　*

احادیثی نیز هست که بر اساس اتکاء به یکی از اشارات قرآن ساخته شده، ولی همین یك اشاره مورد حد اعلای خیالپردازی و دروغسازی محدثان بزرگوار قرار گرفته، بطوریکه موضوع بکلی از مجرای اصلی خود منحرف شده است.

مثلا در دو جای قرآن صحبت از مسخ عدهای از بنیاسرائیل شده است:

"آنگاه که جمعی از بنیاسرائیل سرکشی کردند، ما آنها را بدل به بوزینه کردیم تا از رحمت خدا بدور باشند" (سوره اعراف آیه ۱۶۶).

و ببینید که در مکتب آخوند، از این یك آیه و یك نمونه چه معجونی بیرون آمده است:

"از حضرت امام موسی کاظم در حدیث معتبر منقول است که دوازده صنف حیوانند که در اصل آدمیان بودهاند و بعدا از جانب خداوند مسخ شدند: پس فیل پادشاهی بود که زنا و لواط میکرد، و خرس عرب بادیهنشینی بود که دیوثی میکرد، و خرگوش زنی بود که به شوهر خود خیانت میکرد و غسل حیض و جنابت نیز نمیکرد و شبپره کسی بود که خرمای مردم را میدزدید و میمون و خوك جماعتی بودند ازبنیاسرائیل که در روز شنبه ماهی شکار میکردند، و سوسمار و چلپاسه گروهی دیگر بودند ازبنیاسرائیل که در زمان حضرت موسی به مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند، پس گروهی از

ایشان به دریا رفتند و گروه دیگر به صحرا، و عقرب مرد سخن‌چینی بود که مردم با او عمل قبیح می‌کردند" (متن حدیث در صفحه ۵۵۴).

و: "حضرت امیرالمومنین فرمود که در زمان پیش گروهی بودند که ریش را می‌تراشیدند و شارب را می‌تابیدند، و حقتعالی ایشان را مسخ کرد" (متن حدیث در صفحه ۵۳۸).

*　　　*　　　*

بعضی اوقات نیز اتفاق می‌افتد که محدث بزرگوار در نقل اصل یك حدیث یا روایت، متن آنرا تغییر نمی‌دهد، ولی صلاح می‌داند که قسمتی از آنرا حذف کند، ولو آنکه گوینده مطلب رسول یا یکی از ائمه باشند،و چنین محدثی خود نیز فقیه اعظم و نایب امام عصر باشند. در چنین موردی است که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار (صفحه ۲۴۵) می‌نویسد: " پیغمبر اسلام می‌فرمود که همه بازیگری‌های مومنین بیهوده است مگر بازی کردن برای تربیت کردن اسبها، و برای تیراندازي".

ولی اصل حدیث، که بکّرات هم در کتب "معتبر" حدیث نقل شده، چنین است:

"اللهو فی ثلاث: تادیب فرسك، ترمیك بقوسك، و ملاعبتك اهلك". (ترجمه علامه مجلسی در بحارالانوار: از حضرت رسول اکرم منقول است که هر لهو و بازی که مومن بکند باطل است مگر در سه چیز: تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و ملاعبت کردن با زن خود). و می‌توان احتمال داد که آیت‌الله با سوم فرمایش حضرت، یا لااقل با نقل آن، موافقت نداشته‌اند.

*　　　*　　　*

پیش از پایان مبحث احادیث و فتواهایی که مضمون آنها اصولا با آیات قرآنی تناقض دارد، اجازه دهید به از عجیب‌ترین مطالبی که تاکنون در همین مورد نوشته شده است اشاره کنم، و یقین دارم که شما نیز درباره آن همین نظر را خواهید داشت، زیرا این مطلب حاوی توهینی آشکار و زننده، هم به خداوند و هم به رسول او است، و نویسنده آن حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی هستند.

موضوع مربوط به دفاع ایشان از اصل امامت و جوابگویی به آنهایی است که می‌پرسند اگر خداوند به استقرار امامت در خاندان علی اراده فرموده بود، چرا این موضوع را صریحا در قرآن بیان نفرمود تا جای تردید و انکاری برای مخالفین باقی نماند و موجب بروز اینهمه بحث و اختلاف در عالم اسلام نشود؟

عین پاسخی که آیت‌الله خمینی در کتاب "کشف الاسرار" (صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱) به این اعتراض داده‌اند، چنین است:

-"پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم درقرآن ذکر کند می‌ترسید، که مبادا پس از خودش قرآن را دست بزنند و اختلاف بین مسلمانها شدیدتر شود.

- خدا هم در قرآن در اظهار امامت با اسم و رسم، محافظه کاری می‌کرده و از منافقان ترس داشته است.

- بواسطه احادیث کثیره معلوم می‌شود که پیغمبر در تبلیغ امامت خوف از مردم داشته است."

این متن روشن و صریح حضرت آیت‌الله، چند معنی همراه دارد که هر يك از آنها نیز بهمین اندازه صریح روشن است:

اول اینکه پیغمبر اختیار کامل دارد که چیزی را که به مصلحت بداند در قرآن ذکر کند و چیزی را که به مصلحت نداند یا از تذکر آن "با اسم و رسم" بترسد در قرآن ذکر نکند.

دوم اینکه اگر پیغمبر از تصریح این موضوع در قرآن، با آنکه اراده خداوند و خود او بر آن متعلق بوده خودداری کرده است، برای این بوده که از مردم خوف داشته است.

سوم اینکه نه تنها پیغمبر از این بابت خوف داشته، بلکه خود خداوند هم در این زمینه "محافظه‌کاری می‌کرده" زیرا او نیز "از منافقان ترس داشته است".

کدام حاکم واقعی شرع می‌تواند بیان کننده چنین مطالبی را مرتکب کفر آشکار و مستوجب حدّ اشد مجازات شرعی نشمارد؟

آیت‌الله الاعظم با آنکه طبق مقررات مورد قبول مکتب فیضیه خودش، اعلم علما و افقه فقها و افضل مجتهدین است، زیرا که به همین جهات در مقام

ولایت فقیه قرار گرفته است، ظاهرا از این واقعیت روشن اسلامی بی‌اطلاع است که این مطلقا در اختیار پیغمبر نیست که اگر هم بردن نام امام را با اسم و رسم در قرآن صلاح نداند آنرا ذکر بکند یا نکند، زیرا نقش پیغمبر غیر از دریافت وحی و ابلاغ آن به مردم نیست و بهیچوجه این اختیار به خود او داده نشده است که اگر مطلبی به او وحی شود آنرا به صلاحدید خود ابلاغ کند یا مسکوت بگذارد، و در این زمینه صریحا در قرآن (سوره احقاف، آیه ۹) آمده است: "ای پیغمبر به آنها بگو که من به شما ابلاغ نمی‌کنم مگر آنچه را که خداوند به من وحی فرموده است." و در سوره انعام آیه ۱۵، آمده است: "این کلام خداست و هیچکس حق تبدیل کلمات آنرا ندارد" و در سوره واقعه (آیه ۸۰) آمده است: "سراسر این قرآن تنزیلی از جانب پروردگار است" و در سوره فرقان (آیه ۴) آمده است: "کافران گفتند که این کتاب را خود محمد ساخته است و البته این سخن ظلمی و نسبت ناقصی بیش نیست." و در سوره حاقه (آیه‌های ۴۵ و ۴۶) آمده است: "اگر رسول ما گفته‌هایی را به دروغ بما نسبت دهد، دست راستش را می‌گیریم و شاهرگش را می‌بریم."

اما درباره این گفته که: "بواسطه احادیث کثیره معلوم نمی‌شود که پیغمبر در تبلیغ امانت خوف از مردم داشته است؟ نیز احتمالا آیت‌الله الاعظم توجه نداشته‌اند که اگر پیغمبر می‌خواست یا اجازه داشت در انجام ماموریت خود از مردم بترسد و بخاطر این ترس از آن صرفنظر کند، این احتیاط را در هنگام تبلیغ رسالت خویش کرده بود. آنوقت که تمام جزیره‌العرب بت‌پرست بود و اعلام چنین رسالتی برای هر کس خطر محتوم در بر داشت، وی بیشتر می‌بایست بترسد یا هنگامیکه پیشوای مسلم مسلمانان بود و اوامر و نواهی او ابلاغ اوامر و نواهی الهی تلقی می‌شد؟

آیا وظیفه روشن و تخطی‌ناپذیر او، از طرف خداوند در این آیه مشخص نشده بود که: "ای پیغمبر آنچه را که از جانب خداوند بتو ابلاغ شده است به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکرده‌ای، و از هیچ چیز بیم ندار، که خدا ترا از آزار دشمنان محفوظ خواهد داشت" (سوره مائده، آیه ۶۷). و آیا باز به او ابلاغ نشده بود که: "ای پیمبر، از خدا بترس و هرگز تابع رای کافران و

منافقـان مـشو، و تنهـا آنچـه را پیـروی کـن کـه از جانـب خداونـد بـه تـو وحـی می‌شود." (سوره احزاب، آیه ۱ و ۲)

احتمـالا در این مورد نیز، مانند مواردی که گفتـه‌های محدثان عالیقدر "مکتب دکانداران دین" با احکام قرآن متباین است، "احادیث کثیره" که آیت‌الله بدانها استناد می‌کنند وزن و اهمیتی بیشتر از نص صریح آیات قرآنی دارند!

امـا دربـاره اظهار نظر سوم آیت‌الله کـه: "خدا هم در قـرآن در اظهـار امامت با اسم و رسم محافظه‌کاری میکرده و از منافقان ترس داشته است"، باید به صراحت متذکر شد که این مطلب از جانب هر کس که گفته شده باشد، هم سفیهانه و هم شـرم‌آور اسـت. ایـن "منافقـان" کـه چماقداران جمهوری اسـلامی می‌توانند هر روز جمع کثیری از آنهـا را بـه بهشت زهرا بفرستند، چـه قدرتـی دارنـد کـه خدای قهار تـا بـدین درجـه از آنهـا بترسد؟ مگر همین خدا نیست کـه درباره خودش می‌گوید: "اوست که به هر چه بخواهد فرمـان مـی‌دهد و هیچکس را قدرت ردّ فرمانش نیست" (سوره رعد، آیـه ۴۱) و: "اوسـت کـه بـر بنـدگانش فرمانروای مطلق است و بر جمله امور آگـاهی دارد" (سوره انعـام آیـه ۱۸). آیـا چنین خدایی طوری از منافقان بیمناك است که خود او هم مانند پیغمبرش جرأت ابلاغ وحی خویش را نمی‌کند؟ و چرا این خداوند، درآن وقتی که یك جوان بی‌نام و نـشان و تنهـا و بـی‌پشتیبان قریش را مـامور شکستن بتهـایی کـرد کـه هـزاران سلحشور عـرب بخـاطر آنهـا شمشیر مـی‌کشیدند، نترسید و محـافظـه‌کـاری نکـرد، ولـی حـالا کـه رسـول او در اوج قـدرت مرجعیـت بـود، بـسراغ ایـن تـرس و محافظه‌کاری رفت؟

آیا این همـان خدا نبود کـه بـه پیغمبـرش دستور داده بـود: "ای پیمبـر، بـا منافقـان پیکـار کـن و بـر آنهـا سخت گیـر کـه مأوایشان دوزخ است کـه بـسیار بـد جایگاهی است" (سوره تحریم، آیه ۹ و سوره توبـه، آیـه ۷۳) و دسـتور داده بـود: "ای رسول، به منافقان بگو که اگر خدا بلا و شرّی برای شما بخواهد، کیست که شمـا را از آن نجـات توانـد داد؟" (سـوره احـزاب، آیـه‌هـای ۱۶ و ۱۷). ولـی کجـا دستور داده بـود کـه: کـار را خـوب سبك و سـنگین بکـن، اگـر احتمـال خطـری از جانب منافقان بود، و من و خودت را به دردسر نینداز؟

خود آیت‌الله در جای دیگر (نامه‌ای از امام موسی کاشف الغطاء، صفحه ۴۷) مرقوم فرموده‌اند: "بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند خدایتعالی از راه وحی رسول اکرم را الزام کرد که فورا، همانجا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم بحکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمومنین را به خلافت تعیین کرد، نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود، بلکه چون مامور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود."

معلوم می‌شود که خداوند در موقع لزوم در ابلاغ امر خود دائر به اعلام خلافت و امامت علی "محافظه‌کاري" بخرج نداده و رسول او نیز از اجرای این امر نترسیده است. و اگر دو ماه بعد خداوند از نقل این حکم در کتاب خود احتراز فرموده، احتمالا فقط برای این بوده که می‌خواسته است مدرك کتبی به دست کسی نداده باشد!.

اگر بنا بود محمد پرچمدار آئینی باشد که هم خدای آن و هم پیغمبرش بر اثر ترس و محافظه‌کاری، آنهم در برابر جمعی منافق مفلوك، از ابلاغ مشیت الهی صرفنظر کنند و سیاست شاه سلطان حسین مرحوم را پیش گیرند، اصولا رسالت این آئین چه ارزشی داشت که امامت آن داشته باشد، یا ولایت فقیه‌اش داشته باشد تا آن فقیه بزرگوار طبق ضرب‌المثل معروف فارسی "بخاطر برداشتن زیر ابرو، چشمش را کور کند"؟

یاد آن صاحبنظر بخیر، که گفته بود: " خدایا، مرا از شر دوستان نادانم حفظ کن، خودم تکلیفم را با دشمنانم میدانم"!

* * *

یکدسته دیگر از احادیث "معتبر" آنهایی است که از فرط سخافت‌گویی، محدثان بزرگوار در نقل آنها خیال شوخی داشته‌اند، زیرا قبول آنکه حجج‌اسلام و علامه‌ها و بحرالعلوم‌های عالیقدری چون ثقةالاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ‌الاسلام مجلسی، خودشان آنها را، با آنکه از قول پیغمبر یا علی یا امام جعفر صادق نقل کرده‌اند، جدی تلقی کرده باشند دشوار است، و در عین حال قبول آنکه خود این بزرگواران نیز تا این درجه خفت عقل داشته باشند بهمین قدر دشوار است.

-"احمد بن مهران از محمد بن علی، و او از محمد بن یحیی، و او از احمد بن محمد، و او از محمد بن سنان، و او از مفضل بن عمر نقل کند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم، من صاحب عصا و میسمم، مرا بر مسندی مانند مسند محمد نشانده‌اند و آن مسند خدایی است. من صاحب لوح محفوظم، من خاتم اوصیائم، منم امرالله و شناختن من به نورانیت شناختن خدا است".(متن حدیث در صفحه ۳۸۰).

ولی در همین کتاب "اصول کافي"،از قول همین امام جعفر صادق درباره وظایف و مشاغل مهم همین "صاحب لوح محفوظ، خاتم اوصیاء، امرالله، قسمت کننده بهشت و دوزخ" آمده است که: "علی علیه السلام در اردوگاه لشگر ایستاده بود و با شلاقی که در دست داشت ماهی فروشان را می‌زد و می‌گفت: این ماهی‌هایی که می‌فروشید آدمهای بنی‌اسرائیل و لشگر بنی‌مروان هستند که مسخ شده‌اند و چون راوی از او توضیح خواست، گفت بنی‌اسرائیل از آن جهت که روز شنبه ماهی خورند و لشگربنی‌مروان از آن بابت که ریش‌های خود را تراشیدند و سبیلها را تاب دادند." (متن حدیث در صفحه ۵۳۹).

و در بحارالانوار و حلیةالمقین علامه مجلسی از قول همین حضرت علی به "حدیث معتبر" روایت شده است که "حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستادند تا تمام سگهای آنجا را بکشم".

* * *

در قرآن آمده است که "باد را در خدمت سلیمان قرار دادیم تا بامر او، وی را به سرزمینی که بدان برکت داده‌ایم ببرد" (سوره انبیاء آیه ۸۱) و: "باد را مسخر سلیمان ساختیم تا او صبحگاه یکماه و شامگاه یکماه راه ببرد" (سوره سباء آیه ۱۲). و از این دو مطلب "مکتب آخوند" حدیثی بدین مضمون ساخته است:

"بساط حضرت سلیمان را باد هر صبح از شام حرکت می‌داد و ظهر به استخر فارس می‌رسید و فرود می‌آورد، و حال آنکه بساط سلیمان دو فرسخ طول و فرسخ عرض آن بود و ششصد هزار کرسی روی آن نصب بود که

وسط آن منبر سلیمان بود" (آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج).

نظیر مورد جابلقا و جابلسا، این حدیث خیلی به دل آیت‌الله الاعظم، افقه الفقها، روح‌الله خمینی مدظله العالی نیز نشسته است. بهمین جهت با نیشخند و تفاخر می‌گوید: "شما با هواپیما اگر روزی دو ماه راه بروید، سلیمان بن داوود با همه بساطی که داشت دو ماه را در نصف روز می‌رفت" (کشف الاسرار، صفحه ۵۲).

ولی نه حضرت نایب امام، و نه شهید عالیقدر محراب، اعلی الله مقامهم، هیچکدام روشن نفرموده‌اند که: اولا اگر پایتخت حضرت سلیمان اورشلیم بود چرا بساط او هر صبح از شام حرکت داده می‌شد و هر شب به شام بازگردانده می‌شد؟ ثانیا چطور این بساط به استخر فارس فرود می‌آمد که تنها هزار و صد سال بعد از سلیمان ساخته؟ ثالثا مصلحت این کار چه بود که در هر روز، باد نصف روز را در راه باشد تا این بساط را از استخر به شام برگرداند؟ و درین میان، سلیمان نبی چه وقت به رتق و فتق امور سلطنت خود و کی به وظایف نبوت خود می‌رسید؟

* * *

- از غیب صغری تا کنون هزار و چند صد سال می‌گذرد (نامه‌ای از امام موسوی، کاشف الغطاء).

دیدیم که اطلاعات تاریخی فقیه اعظم درمورد "انبذقلس" و "فیثاغورث" چندان تعریفی ندارد. ولی این موضوع لطمه زیادی به اعتبار شرعی ایشان نمی‌زند، زیرا دانستن یا ندانستن دقیق تاریخ این قبیل ملحدین از ضروریات دین نیست. اما در مورد حضرت امام زمان، دیگر مسئله به این سادگی نیست. موضوع جدی است، نه تنها از آن جهت که مستقیما با اسلام و با تشیع و با امامت سر و کار دارد، بلکه اختصاصا از این جهت که می‌باید نایب قانونی و وکیل بر حق امام عصر، دقیقا تاریخ صدور وکالتنامه خود را بداند و خدای ناکرده از آن تجاوز نکند که در این صورت مسئولیت شدیده دارد.

علیهذا، بعنوان یك وظیفه شرعی، جالب توجه ولایت فقیه، مدظله العالی را لازم می‌داند که از زمان غیبت صغرای امام زمان فقط هزار و صد و اندی

سال گذشته، واز زمان غیبت کبرای ایشان حتی هزار و صد سال نگذشته است، ودر فاصله این مدت تا "هزار و چند صد سال" که ایشان تصریح فرموده‌اند، وکالتنامه حضرتشان فاقد اعتبار شرعی است.

* * *

-"درباب ولادت با سعادت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری(عج)، شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود و مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت کرده‌اند که بشر بن سلیمان از نواده‌های ابوایوب انصاری صحابی محترم پیغمبر اکرم رسول خدا، در همسایگی امام دهم حضرت هادی(ع) سکونت داشت. روزی حضرت بوسیله کافور خادم خود دنبالش می‌فرستد، و او خدمت امام مشرف می‌شود. خودش ناقل حدیث است که وقتی خدمت حضرت هادی(ع) رسیدم، حضرت نامه‌ای به زبان رومی نوشتند و مهر مبارکشان را پائین نامه زدند، و کیسه زردی در آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود. فرمودند به بغداد برو و کنارشط در محلی که برده‌فروشان جمع می‌شوند منتظرباش. عمروبن زید کنیزهائی برای فروش می‌آورد. در بین آنها کنیزی به این اوصاف... و به زبان رومی می‌نالد و هرکس می‌خواهد او را بخرد حاضر نمی‌شود و به مشتری می‌گوید بیجا پول خودت را هدر نده. در این اثنا یکنفر پیدا می‌شود که ۳۰۰ اشرفی بدهد و او را بخرد، ولی کنیز حاضر نمی‌شود و می‌گوید اگر مثل سلیمان هم بشوی تسلیم تو نخواهم شد. آنوقت این نامه مرا نزد آن کنیز ببر و باو بده.

بشر می‌گوید همین کار را کردم، و کنیز نامه را گرفت و خواند بوسید و بر دیده گذاشت و به صاحبش گفت: مرا به همین شخص بفروش. خلاصه به همان مبلغی که حضرت هادی(ع) داده بودند معامله تمام شد. او را با خودم به منزل آوردم. مرتبا نامه را می‌بوسید. پرسیدم: از کجا صاحب این نامه را می‌شناسی؟ گفت ای کم‌معرفت، مگر خودت او را نمی‌شناسی؟ گفتم:چرا، او امام من است. گفت من هم دخترزاده قیصر روم هستم.

پس نقل کرد که: در سیزده سالگی جدم در صدد برآمد مرا به عقد برادرزاده‌اش درآورد. مجلس عقد مفصلی فراهم آورد و سیصد نفر از کشیشها و هفتصد نفر از امرا و چهارهزارنفر از اعیان و اشراف دعوت شدند. تخت

بزرگی هم برای جلوس داماد زدند. کشیشها مشغول خواندن انجیل شدند که ناگهان زمین‌لرزه‌ای شد و پایه‌های تخت لرزید و شکست و صلیب‌ها افتاد. کشیشها این مطلب را به فال بد گرفتند و به جدم گفتند از این داماد صرف نظر کن، چون این مطلبی که اتفاق افتاد نشانه از بین رفتن دین مسیح است.

قیصر پذیرفت و مجلس دیگری فراهم کرد تا مرا به عقد برادرزاده دیگرش در آورد، باز هم همان جریان تکرار شد و از دومی هم صرف نظر کرد. شب در خواب حضرت مسیح و وصی او شمعون الصفا را که از حواریون و جد من به شمار میرود مشاهده کردم. حضرت خاتم‌النبیاء صلی الله علیه و آله هم همراه آقای دیگری تشریف آوردند، و رو به حضرت مسیح کرده و فرمودند می‌خواهم با دختر شمعون وصی شما وصلت کنم برای این فرزندم حسن. مسیح گفت زهی شرف برای ما است. آنگاه پیغمبر(ص) بر تختی قرار گرفت و خطبه عقد قرائت فرمود. از خواب بیدار شدم ولی جرئت نکردم خواب رابرای کسی نقل کنم. شوق حسن عسکری که در خواب همراه پیغمبر او را دیده بودم در من روز افزون شد، بقسمی که از اشتیاقش بیمار شدم. پدرم طبیب‌ها را حاضر کرد، ولی انواع داروهای آنها فایده نکرد.

روزی قیصر نزد من آمد و گفت دخترکم چه آرزوئی داری؟ گفتم اگر اسرای مسلمان را آزاد کنی ممکن است حال من بهتر شود. جدم دستور داد گروهی از اسرای مسلمین را آزاد کردند. من هم قدری خوراك خوردم.

شب در خواب دیدم حضرت زهرا و مریم به سراغم آمدند. شکایت حالم را با مریم کردم. گفت چرا به من می‌گوئی؟ خدمت مادر شوهرت بگو. تا حضرت زهرا را شناختم از فرزندش حسن عسکری گله کردم که از آن شب که رسول خدا(ص) مرا به او تزویج فرموده به سراغ من نیامده است. فرمود: چگونه بسراغت بیاید در حالیکه مسلمان نیستی؟ بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدارسول‌الله. در همان عالم رویا بدست فاطمه زهرا(ع) مسلمان شدم. آنگاه فرمود ازاین پس هر شب فرزندم را خواهی دید. من هم از آن به بعد هر شب آن حضرت را در خواب می‌دیدم تا آنکه چندی قبل بمن فرمود وصال ما نزدیك است. بهمین زودی جنگی میان مسلمانان و رومیان برپا می‌شود. تو از فلان راه خودت را میان اسیران بینداز بقسمی که ترا نشناسند من هم برحسب

امر امام خودم را در میان اسراء مسلمانان انداختم و مرا آوردند. هرشب امام را در خواب می‌بینم تا اینجا رسیدم.

بشر گوید او را به سامرا خدمت امام هادی(ع) آوردم. حضرت به او فرمودند: ده هزار اشرفی به تو بدهم یا یك مژده که سعادت در آن است؟ گفت آقا، مژده را بدهید. حضرت فرمود بشارت باد برتو که خداوند از رحم تو بیرون می‌آورد آن آقائی را که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. آنگاه او را به خواهرش حکیمه خاتون دختر حضرت جواد و عمه حضرت عسکری می‌سپارد تا واجبات و محرمات و احکام عبادات و غیره را تعلیمش دهد. و حضرت عسکری در ۲۲ با نرجس خاتون ازدواج می‌فرماید و نطفه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بسته می‌شود." (آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب، نقل از روزنامه کیهان، ۲۶اسفند ۱۳۶۱).

این روایت معتبر، گذشته از اطلاعات تاریخی و دینی گرانبهائی که مستقیما به مومنین خواننده خود می‌دهد شامل اطلاعات دیگری نیز هست که البته باید آنها را به فراست دریافت. از جمله این اطلاعات به ترتیب مطالب خود حدیث این است که: اولا اشرفی سکه شناخته شده و رایج عصر حضرت امام هادی(علی النقی) بوده است ثانیا آن حضرت عنداللزوم بزبان رومی نیز نامه می‌نوشته‌اند. ثالثا اینکه زمین لرزه بارگاه قیصر می‌توانسته است آنقدر شدید باشد که پایه‌های تخت او را بشکند، و صلیب‌ها را بیندازد، ولی نتواسته است خم به ابروی سیصد کشیش و هفتصد امیر و چهار هزار اعیان و اشراف حاضر در مجلس بیاورد رابعا (واحتمالا مهمتر از همه) این که حضرت رسول اشکال شرعی نمیدیده‌اند که دخترشمعون الصفای نصاری را که بعدا نوه قیصر روم نیز از کار در آمده است بدون اینکه اسلام آورده باشد، برای امام حسن عسکری از ذریه خود عقد اسلامی کنند و خودشان خطبه عقد را قرائت فرمایند، ولی بعدا خود امام با آنکه شوهر این مخدره بوده‌اند، متوجه شده‌اند که متعلقه ایشان مسلمان نیست، و از انجام وظایف شرعی شوهری خود(به مسئله ۲۴۱۸ توضیح المسائل مراجعه شود) استنکاف ورزیده‌اند. معهذا مادر شوهرشان حضرت زهرا اشکالی در ملاقات عروس خود ندیده‌اند و همین ملاقات نیز به منجر به اسلام آوردن این عروس شده است. خامسا اینکه راه آسانتری از این

برای خواستگاری حضرت از نوه قیصر ملعون روم که مسلمانان را اسیر می‌کرد نبوده است که این دختر خودش را در میان اسرای مسلمانان بیندازد بی‌آنکه معلوم باشد در کدام بازار برای فروش عرضه خواهد شد. سادسا اینکه نام "نرجس خاتون" (معرب نرگس) یك نام رایج بلاد روم بوده و فارسها بی‌جهت این کلمه را از کلمات زبان خود می‌دانند. سابعا(و این هم از دروس بسیار مهم حدیث است) اینکه حضرت امام عصر، همانطور که از سمت پدر(از راه شهربانو) نواده پادشاه ایران بوده‌اند، از سمت مادر نیز(از راه نرجس خاتون) نواده قیصر روم بوده و نَسَب از دو سو میبرده‌اند.

اگر تا کنون تردید داشته‌اید که هر حدیث از احادیث معتبره جزئی از دریای بیکران معرفت است، با توجه به همین نمونه‌ای که خواندید دست از این شك بی‌معنی بردارید.

* * *

گمان مکنید که فقط نواده "شمعون الصفا" است که می‌تواند در عالم خواب اسلام بیاورد. مواردی هم روایت شده که نومسلمان نه فقط نسبتی با شمعون الصفا نداشته، بلکه اصلا از نوع انسان(وحتی از نوع جن) نیز نبوده است:

- "روایت است از حضرت صادق علیه‌السلام، که چون حضرت نوح(ع) سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی، از بیم آنکه مخلوقات دیگر را بگزد، عقرب گفت: من عهد می‌کنم با تو که نگزم هرکسی را که اسلام بیاورد و بگوید: سلام علی محمد و آل محمد، و علی نوح فی العالمین".(اصول کافی، کتاب القرآن، باب فضل القرآن)

عقرب "ناقلا" گذشته از آنکه عربی خوب می‌دانسته، و خودش هم از همان زمان حضرت نوح اسلام آورده بوده، ظاهرا در سیاستمداری نیز تخصص داشته است. زیرا برای محکم‌کاری ادای جمله "علی نوح فی العالمین" را نیز شرط نگزیدن قرار داده است تا اجازه ورودش به کشتی مطمئن‌تر صادر شود.

* * *

محمد بن یحیی از سلمة بن الخطاب و او از عبدالله بن القاسم و او از عیسی سلقان روایت کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: جدم امیرالمومنین علیه‌السلام دائی‌هائی در قبیله بنی‌مخزوم داشت. یکی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد برادرم مُرده و در مرگش سخت غمگین شده‌ام. حضرت فرمود: می‌خواهی اورا ببینی؟ عرض کرد: البته. فرمود پس قبرش را به من نشان بده. پس رفتند تا نزدیك قبر رسیدند. پس حضرت امیرالمومنین لبهایشان بهم خورد و با پایش به قبر زد. مُرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن گفت. امیرالمومنین علیه‌السلام پرسید: مگر تو وقتی که مُردی از عرب نبودی؟ گفت چرا، ولی بروش فلان مردم، و در آن دنیا به فارسی با من حرف زدند و زبانم عوض شد"(متن حدیث در صفحه ۳۸۲).

حدیث گذشته از ابُهَت و وزن فراوان خود، چند درس بزرگ نیز همراه دارد: اول آنکه حضرت می‌تواند قدرت زنده کردن مرده را داشته باشد، ولی از دانستن اینکه قبر دائی مرحومش در کجاست عاجز است و به دائی دیگر می‌گوید قبر را نشانم بده. دوم آنکه وصی و جانشین پیغمبر، فقط به خاطر میل دائی‌جان و نه برای یك امر بزرگ شرعی و الهی، در کارخانه خدا دست می‌برد و از قدرت خود برای زنده کردن مردگان استفاده می‌کند. سوم آنکه اموات در صورت زنده شدن احتمالا به زبان دیگری حرف می‌زنند و اگر فی المثال مومنی ایرانی ببیند که خویشاوند مرحوم او زنده شده و با او به زبان چینی حرف می‌زند نباید بعد از خواندن این حدیث، تعجبی بکند.

*   *   *

- "علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر و او از عماد بن عثمان و او از سیف بن عمیره، روایت کند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام آنگاه که یوسف علیه‌السلام در زندان بود نزد وی آمد و گفت ای پسرك در اینجا چه می‌کنی؟ گفت همانا که برادران من مرا در چاه افکندند. جبرئیل علیه‌السلام گفت: خدای تعالی فرموده است که اگر می‌خواهی از چاه بیرون آئی و مقامات یابی در عقب هر نماز بگو:"اللهم اجعل فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب". مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرونت آورم و گفته شده که خداوند به

جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد و به جزء دومش او را به سلطنت رسانید"(ترکیب دو حدیث در صفحه۴۳۱).

مسلم است که هر حدیثی، علاوه بر آموزش مذهبی مومنین درسهای ذیقیمتی نیز همراه دارد. قسمتی از دروس شرعی حدیث بالا چنین است:

اول: یوسف علیه‌السلام در زندان مصر یا در چاه کنعان به جای زبان قومی خود به عربی فصیح دعا می‌خوانده است که در عصر او اصولا زبان رایج اقوام عرب بصورت قرآنی نبوده و اگر چنین کلماتی گفته میشد، امکان فهم آنها حتی برای خود اعراب وجود نداشته است.

دوم: خداوند خودش به یوسف یاد می‌دهد که ای پسرك، من حاضرم تو را آزاد کنم، اما باید این دعائی را که جبرئیل یادت داده است برایم بخوانی.

سوم: برای آزاد شدن از زندان نصف دعا کافی است، ولی برای رسیدن به سلطنت خواندن نیمه دیگر آن نیز لازم است. منتها همینقدر بس است تا بی‌هیچ شرط و زحمت دیگری این هر دو منظور حاصل شود.

* * *

-"نقل است از کتاب نثراللئالی حجةالاسلام سید سعید علی بن فضل الله الحسینی راوندی، که مردی بخدمت حضرت عیسی بن مریم شکایت کرد از بابت قروض خود. فرمود: بگو اللهم یا فارج الهم و منفس الغم و مذهب الاحزان و مجیب دعوة المضطرین. پس هر گاه بقدر تمام روی زمین طلا مدیون باشی، حقتعالی آنرا بجای تو ادا فرماید"(متن حدیث در صفحه۴۳۸).

البته این مطلب را نیز حضرت عیسی بن مریم، به زبان عربی فصیح بیان فرموده است تا نشان دهد که اگر حضرت یوسف که پیغمبر بود ولی اولی‌العزم نبود می‌توانست چنین کاری را بکند ،او که اولی‌العزم هم بوده بهتر امکان آنرا داشته است. ولی این اشکال حل نشده است که اگر کسی بقدر تمام روی زمین سکه طلا مدیون باشد. طلبکار او را باید کجا پیدا کرد؟

* * *

نقل است در ربیع الابرار که مأمون خلیفه را در طوس سردردی عارض شد که بهیچوجه علاج آن نشد. بالاخره قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این کلاه را فرستادم که بر سرت گذاری و صُداع ساکن شود ...

مـأمون آنـرا بـر سـر نـهـاد و فـی الفـور دردش سـاکن گشت. تعجـب نمـود و او را شکافت و دید که قیصر روم در آن نوشته است: "بسم الله الرحمن الرحیم، کم من نعمــة الله فــی عــرق ســاکن هــم عــسق لایــصدعون عنهــا".(مــتن حــدیث در صفحه۴۴۱).

بـرای توسـعه اطلاعـات تـاریخی و مـذهبی مـومنین: اولا قیـصر روم در عین جنگ با خلافت اسلامی علاقه فراوانی به علاج سردرد خلیفه دشمن اصـلی خـود داشـته اسـت. ثانیـا قیـصر احاطـه وسـیعی بـه زبـان عربـی و متـون مـذهبی اسلامی داشته و تا آنوقت بروز نمیداده است. ثالثـا این قیـصر ملعون بـا آنکـه بـر کرامـات ایـن متـون کـاملا وقـوف داشـته و خـودش "بـسم الله الـرحمن الـرحیم" می‌نوشته است از کور باطنی در کفر خود پا برجا مانده و اسلام نیاورده است. رابعا اطلاعات اسلامی قیصر روم از خود امیرالمومنین خلیفه رضـی الله عنـه خیلی بیشتر بوده است.

*　　　*　　　*

-"احمد بن مهران و علی بن ابراهیم متفقاً از محمد بن علـی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم نقل کرده‌اند کـه: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. پس حضرت موسی بن جعفر از او پرسید: بمن بگو که اسم مادر حضرت مریم چه بود؟ و در چه روزی روح عیسی در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی و چه ساعتی ازروز او را زائید؟ نصرانی گفت: والله نمی‌دانم پس موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند: امـا مـادر مریم نامش مرثا بود که او را در عربی وهبه خوانند اما روزی کـه مریم باردار شد ظهر جمعه بود که روح الامین از آسمان فرود آمد، امـا روزی کـه مریم عیسی را زائید سه‌شنبه بود و در ساعت چهار نیم از روز برآمده. امـا نهری کـه مریم عیسی را در کنار آن زائید نهر فرات بود که درختان انگور و خرما در دو طرف آن می‌روید و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور بـا فرات برابر نیست. و امـا روزی کـه زبـان مـریم بـسته شـد قیـدوس پادشـاه یهـود فرزنـدان و پیروان خود و همه آل‌عمران را از شهر بیرون برد و بنزد مریم برد که آنها

آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده اطاعت کنند. حالا همه چیز را فهمیدی؟"(متن حدیث در صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲).

با توجه به اعتبار همیشگی احادیث معتبر "کافی" جای تردیدی باقی نمی‌ماند که مریم فرزند خود را کنار نهر فرات زائیده، و در آنوقت سرزمین یهود استانی از امپراتوری رم نبوده بلکه پادشاهی بنام قیدوس داشته است، و این قیدوس نیز با آنکه نهر فرات نه جزء سرزمین او و نه اصولا جزو امپراتوری رم بوده، محرمانه به تمامیت ارضی شاهنشاهی ایران تجاوز کرده و خودش و تمام آل‌عمران بصورت طی‌الارض بدیدار مریم رفته‌اند تا بدون جر و بحث به فرزندش ایمان آورند.

* * *

-"در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق، که فرمود مردی به نام زردشت زمزمه را برای مجوسی‌ها آورد و ادعای نبوت نمود، و عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم اورا تکذیب کردند، و ازمیان خود بیرونش کردند، و طعمه درندگان صحرا شد. و البته عرب جاهلیت به حق نزدیکتر بود تا مجوس. چون مجوس غُسل جنابت نمی‌نمود... باضافه کیخسرو پادشاه مجوس سیصد پیامبر خدا را کشت."(آیت‌الله محمدی ری‌شهری دادستان کل دادگاه‌های نظامی جمهوری اسلامی، در کتاب مسائل ایدئولوژی:مناظره امام جعفر صادق با یك دانشمند مادی).

-"مجوسان قومی مشترك بودند و مجموعه‌ای از طوایف کیومرثیه و زروانیه و زردشتیه و حرنانیون و ثنویه و مزدکیه، که همه آراء عجیبه و عقاید غریبه داشته‌اند و بیشتر ایرانیان در آنزمان بت‌پرست بوده‌اند".(آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار).

* * *

-"حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه به درنده‌ای برخورد کردی رو در روی او بایست و آیةالکرسی را بتمام بخوان و بعد بگو:(متن مفصّل دعا بزبان عربی)، که انشاءالله آن درنده روی از تو برگرداند. عبدالله بن یحیی کاهلی گوید که من زمانی از شهر بیرون رفتم و ناگهان درنده‌ای سر راه مرا گرفت. پس من همچنان کردم که حضرت علیه‌السلام

فرموده بود. و چون همه دعاها را بخواندم، به درنده گفتم از راه ما بازگرد و ما را میازار. پس دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت."(متن حدیث در صفحه۴۳۳).

درسهای حدیث: اول آنکه حیوانات درنده معمولا بر اثر اطلاع از مضمون این حدیث و "اعتبار" بی‌چون و چرای آن در تمام مدت نیم تا یك ساعتی که خواندن دعا طول می‌کشد بجای خود می‌ایستند و گوش می‌دهند و بعد هم با خجالت بر می‌گردند. دوم آنکه خون هر کس که عربی نداند و یا در عالم "دستپاچگی" متن دعا را فراموش کند، پای خودش است. سوم آنکه در صورت تردید باید به مومنینی که در راه خود به درنده‌ای برخورده و ببرکت اطلاع از این حدیث زنده برگشته‌اند، مراجعه شود.

*　　　　*　　　　*

-"محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از قاسم بن یحیی، و او از جدش حسن ابن راشد روایت کند که حضرت ابی‌عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر که عطسه زند و دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید "الحمد لله رب العالمین"، همان وقت از سوراخ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و یکسره برود تا به زیر عرش برسد و در آنجا تا روز قیامت برای او استغفار کند"(متن حدیث در صفحه ۵۴۵).

مومنین توجه خواهند داشت که بعد از این، پس از عطسه راه سوراخ چپ بینی خود را برای خروج "پرنده‌ای کوچکتر از ملخ وبرزگتر از مگس" باز بگذارند و احیانا مزاحم پرنده زبان بسته نشوند، زیرا از خانه آنها تا زیر عرش خیلی دور است.

*　　　　*　　　　*

یك دسته از احادیث، که جای خیلی زیادی را در غالب کتب حدیث اشغال می‌کنند، سخنان حکمت‌آمیز و حاوی راهنمائی‌های فکری یا عملی پیغمبر یا ائمه اطهارو یا "کراماتی" هستند که از آنها نقل شده است، و علامه مجلسی که بخصوص متخصص نقل این نوع احادیث است تصریح کرده که همه آنها از طریقه مستقیمه ائمه طاهرین باو رسیده است. نمونه‌هائی از این دو نوع حدیث را ذیلا برای شما نقل می‌کنم:

-"علی بن محمد از محمد بن صالح روایت کند که گفت: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد. به حضرت امام مهدی(در زمان غیبت صغري) نامه نوشتم و از آن جناب خواستم که باعلم کامل خود مرا در امر باردار ساختن او راهنمائی فرماید. جواب آمد: "باردارش ساز".پس با او نزدیکی کردم و آبستن شد. سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد."(کلینی اصول کافی کتاب الحجه، باب مولد الصاحب الزمان علیه‌السلام).

- ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام منقول است که حضرت رسالت پناه حضرت امیرالمومنین را نزد خود طلبیدند و بدست مبارك عمامه بر سرشان پیچیدند، و یك سر عمامه را از پیش‌رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاه‌تر از عقب آویختند. پس فرمودند که: برو، رفت. پس فرمودند که: بیا، آمد. پس فرمودند: والله که از این بهتر نمی‌شود و چنین است تاجهای ملائکه!(متن حدیث در صفحه ۳۷۳).

- حضرت رسول اکرم فرمود: از کوزه‌هائی که در مصر می‌سازند آب مخورید که غیرت را می‌برد.

- و فرمود که زنان بنی‌اسرائیل هلاك شدند بسبب آنکه موی سر خود را از جلو گره می‌زدند.

- و فرمود: سر را بسیار شانه کردن، قوت جماع را زیاد می‌کند.

- حضرت امام جعفر صادق فرمود: نعلین سیاه مپوشید که ذکر را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که ذکر را سخت می‌کند و پوشش پیغمبران است.

و به حدیث دیگر فرمود: هر که نعلین زرد یا سفید بپوشد، او را مال و فرزندان بهم رسد و هر که نعلین سیاه بپوشد نه تنها هیچکدام از این دو را نیابد و بلکه ذکرش نیز سست شود. و فرمود: سرمه بچشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و کمك می‌کند بر طول دادن سجود.(متن حدیث در صفحه۵۱۴).

- و نیز آن حضرت فرمود: که ریش را شانه کردن دندانها را محکم می‌کند و فقر را بر طرف می‌کند و بلغم را قطع می‌کندو قوت جماع را زیاد می‌کند بشرطی که ریش را از پائین به بالا شانه کنند.

- و نیز فرمود که شانه کردن پائین ریش، طاعون را از این کس دور می‌گرداند.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر آمده است که فرمود هر که ناخنهای خود را در روز پنج‌شنبه بگیرد و یك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خداوند پریشانی را از او زائل گرداند، و نیز فرمود هر که در پنج‌شنبه ناخن بگیرد فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند. و نیز فرمود که سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را بر طرف کند.(متن حدیث در صفحه۵۴۱).

حضرت امام رضا فرمود بدرستی که دَهَن درّه از جانب شیطان است و عطسه از جانب خداوند عالمیان است.(متن حدیث در صفحه۵۴۵).

- و حضرت امام جعفر صادق فرمود اگر صدای عطسه کسی را شنیدی، حمد و صلوات بگو، اگر چه میان تو و آن کس دریا فاصله باشد.(متن حدیث در صفحه ۵۴۴) (مرحوم کلینی در نقل این حدیث توضیح نداده است که تا کنون کدام مومن صدای عطسه کسی را از آن طرف دریا شنیده است؟)

- از حضرت امام جعفر صادق منقول است که: در عالم ۲۱ نوع گل وجود دارد که سیّد آنها مورد است و ۱۲۰ قسم میوه وجود دارد که بهترین آنها انار است(متن حدیث در صفحه۵۶۲).

- حضرت یعقوب علیه‌السلام به فرزند خود گفت: زنهار زنا مکن، که مرغی که زنا می‌کند پرهایش می‌ریزد. (قطعا علامه مجلسی رضوان الله علیه تفسیری هم بر این حدیث نوشته و مشخص فرموده‌اند که مرغهائی که بخواهند زنا نکنند، برای جاری کردن صیغه ازدواج شرعی دائم یا موقت باید به کدام حجةالاسلام مرغها مراجعه کنند، ولی این تفسیر بدست ما نرسیده است. (متن حدیث در صفحه۵۵۷).

- حضرت امام رضا (ع) فرمود: بادروج بخورید که سبزی ما اهل‌بیت است و تره تیزك مخورید که سبزی بنی‌امیه است.(متن حدیث در صفحه۵۶۳).

- از مکروهاتی که فقر می‌آورد این است که قاب پلو را روی نان بگذارند.(متن حدیث در صفحه۵۳۵).

- از حضرت امیرالمومنین منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد بر نماز کسی که انگشتر غیرعقیق در دست داشته باشد به چهل درجه زیادتی دارد. (متن حدیث در صفحه۵۳۸).

- حضرت رسول اکرم فرمودند به دو انگشت غذا خوردن کار شیطان است، و نهی فرمودند از خوردن و آشامیدن به دست چپ. و حضرت امام موسی کاظم فرمودند که پس از غذا خوردن خلال کنید، اما خلال مکنید به چوب گل و درخت انار که هر دو، رگ خوره را به حرکت می‌آورند.(متن حدیث در صفحه۵۲۷).

- در حدیث آمده است که خدایتعالی را خوش نمی‌آید که مردم مربع (چهار زانو) بنشینند(جامع عباسی)

* * *

دسته دیگری از احادیث "معتبره"، مربوط به احکام و فتاوی مختلفی است که چون هر یك از آنها از قول پیغمبر یا یك یا چند امام بیان می‌شود طبعا صورت حکم فقهی و "دستورات تغییر ناپذیر الهی" پیدا می‌کند و این احکام غالبا به صورت قاطع در کتب مهم فقه، از قبیل تذکرة الفقهای علامه حلی و "جامع عباسی" شیخ بهائی و "تحریرالوسیله" و "توضیح المسائل" حضرت آیت‌الله خمینی اعلام شده‌اند.

هزارها از این احادیث و احکام ناشی از آنها در کتب مختلف حدیث "مکتب فیضیه" روایت شده و صدها نمونه از میان آنها نیز در کتاب حاضر آمده‌اند نمونه‌های زیر چند مورد انگشت‌شمار از آنهایند:

* * *

-"به سند معتبر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را بنزد خود طلبید و بوی فرمود که یا علی آنچه بتو می‌گویم از حضرت جبرئیل آموخته‌ام که از جانب خدا برای آورده است، و آنرا بتو وصیت می‌کنم که بدقت انجام دهی: یا علی، ایستاده با زن خود جماع مکن، و در شب عید فطر جماع مکن، و در شب عید قربان جماع مکن، و در شب نیمه شعبان و در روز آخر شعبان جماع مکن، و نیز در زیر درخت میوه‌دار جماع مکن، و در میان اذان و اقامه جماع مکن، و در برابر آفتاب جماع مکن، و بر پشت بام جماع مکن، و در ساعت اول شب جماع مکن، و در زیر آسمان جماع مکن، و بر سر راه تردد مردم جماع مکن، و میان صبح تا طلوع آفتاب جماع مکن، و در موقع تحت‌الشعاع جماع مکن، و در روزی که آفتاب

بگیرد جماع مکن، و در شبی که ماه می‌گیرد جماع مکن، و در شب و روزی که باد سیاه یا باد سرخ یا باد زرد حادث شود جماع مکن."(علامه مجلسی در بحارالانوار و در حلیةالمتقین . متن حدیث در صفحات۵۱۲و۵۱۳).

و بعد از آنکه مومن با مراجعه به تقاویم و به پیش بینی‌های مربوط به کسوف و خسوف و بادهای سرخ و سیاه، بالاخره وقتی را برای مجامعت با زن خود پیدا کند که اشکال شرعی نداشته باشد، نوبت رعایت این حکم دیگر شرعی میرسد که این بار راوی آن حجةالاسلام غزالی، در کتاب "کیمیای سعادت" است:

-"پس چون بر فرج زن دخول کند، بگوید: "بسم الله العلی العظیم، الله اکبر! الله اکبر! الله اکبر!"[1] و اگر پیش از آن قل هو الله احد را برخواند نکوتر باشد... و در وقت انزال بگوید الحمد الله الذی خلق من الماء بشرا و جعله نسبا و صهرا. که این را رسول صی الله علیه و آله گفته است".

و نیز این حکم شرعی مشابه که در جامع عباسی توسط علامه شیخ بهائی آمده است:

- مکروه است در حال جماع سخن گفتن، مخصوصا مرد را، مگر آنکه ذکر خدای تعالی کند".(متن حدیث در صفحه۵۰۹).

معلوم نیست که مومنین با اطلاع بر این احادیث و احکام روشن، باز هم در نیت مجامعت باقی بمانند یا ترجیح دهند که به جای آن نمازهای قضای خود را ادا کنند که زحمتش کمتر است. احوط آن است که برای اخذ تصمیم قطعی، قبلا از چند آخوند بزرگوار چه آیت‌الله، چه حجةالاسلام و المسلمین، و چه قاضی شرع و چه طلبه تازه‌کار مدرسه فیضیه، جویا شوند که آیا در موقع مجامعت با وجود قرائت تمام این ادعیه و اذکار، باز توانسته‌اند کار را به سامان برسانند یا خیر؟

احتمالا اخذ گواهی مشابه نیز در مورد رعایت این حدیث موثق که در "نهج‌الفصاحه" بر اساس احادیث کتب اربعه و صحاح سته، از حضرت رسول اکرم نقل شده است ضرورت دارد:

۱- با شعارهای میدان جنگ اسلام و کفر اشتباه نشود.

-"رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود که: وقتی یکی از شما با همسر یا کنیز خود مقاربت کند به فرج او ننگرد که مایه کوری است."

در این مورد، شاید بتوان حتی به گواهی یك شاهد عادل نیز اکتفا کرد، یعنی اگر از میان تمام مومنین مکتب روحانیت مبارز اعم از آیت‌الله العظمی و آیات‌الله غیرعظمی و حجج الاسلام و ثقات الاسلام و قضات شرعی و شیوخ و محدثان و وعاظ و روضه‌خوانان جلیل، و نیز از مومنین روحانیت غیرمبارز، یعنی کافه مومنان دیگر، حتی یکنفر پیدا شود که با قید قسم ادعا کند هیچوقت به فرج زن خود ننگریسته است، برای استحکام حکم کافی است، و مومن باید آنرا حدیث صد در صد معتبر بداند و اجرای آن بکوشد. ولی اگر اصولا چنین شوهری در دنیا پیدا نشود که نمی‌شود، در آنصورت باید برای این مسئله جوابی یافت که چطور هنوز مومن مبارز و غیرمبارزی در روی زمین پیدا می‌شود که کور نشده باشد؟

شاید احادیث دیگری که در همین زمینه توسط محدثان بزرگوار مختلف نقل شده‌اند(البته با نیت خیر)، تا حدی قاطعیت حکمی را که نقل شده، تعدیل کرده باشد.

-"از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن یا کنیز خود بازی کند چون است؟ فرمود باکی نیست، اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند". (متن حدیث در صفحه۵۱۵)

* * *

-"اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود، پس اگر آن بچه به سگ شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است. اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه‌ای حاصل شود که به هیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است." (شیخ بهائی جامع عباسی باب نوزدهم).

البته علمای اعلام، هم بحرالعلوم هستند و هم از الهامات غیبی برخوردارند، بنابراین در مورد احکام صادره از جانب ایشان فضولی نمی‌توان کرد معهذا تذکر این موضوع ضرورت دارد که:

هیچ وقت از سگی که به گوسفندی بجهد یا از سگی که بـه خوکی بجهد، بچـه‌ای حاصـل نـشده اسـت و نمـی‌شـود تـا در پـاك بـودن یـا نجس بـودن آن میـان مجتهدین عظام اختلاف افتد، زیرا این تولید مثل مستلزم هماهنگی "ژن‌ها" است کـه در آن حیوانـات یکسان نیست، بهمین جهت اصـولا نـه سـگی بـه گوسفندی مـی‌جهـد، و نـه گوسفندی بـه خـوکی، و هـر کـدام از آنهـا فقـط بـه همنـوع خـود می‌جهند، آن هم در فصلی که غریزه تولید مثل در آنها بدین کار حکم می‌کند.

ظاهرا تنها حیوانی که تا کنون بدون تبعیض و تفاوت در هر مـوقعی کـه "پا داده" به هر حیوان بی‌دفاعی "جهیده" است، آخوند یا اتباع آخوند بـوده اسـت. اما در این مـورد نیـز کـار بـه "حاصـل شـدن بچـه‌ای" نرسیده است تـا ایـن سـوال مطـرح شـود کـه فـی‌المثل اگـر آخونـد بـه الاغـی جهیده باشـد و بچـه‌ای از ایشان حاصل شود، پس اگر بچه به آخوند شبیه باشد حکمش چیست و اگر به الاغ شـبیه باشد حکمش چیست؟ علت هم این است که طبق احکام روشن و صریح در مـورد "وطـی بـا حیوانـات" و "دخـول بـر چهارپایـان" در تمـام کتـب فقهـی بیـان شـده (منجملـه در توضـیح المـسائل حـضرت آیـت‌الله خمینـی مـسائل۸۶، ۲۶۳۱، ۳۵۱ و ۲۶۳۲) پیش از آنکه کار به این مرحله بکشد، حیوان زبان‌بسته‌ای را کـه مورد تجاوز قرار گرفته(و نه متجاوز گردن کلفت را) کشته و سوزانده‌اند، و در نتیجه مسئله "بچه" همچنان لاینحل مانده است. و بـرای اینکـه دریابید فقهـای بزرگـوار امکـان هیچگونـه مـسامحه یـا تخطـی را در اجـرای ایـن حکـم "الهـی" بـاقی نگذاشته‌اند، به این حکم بسیار شرعی و بسیار عادلانه که در این زمینـه در همـه کتب فقه آمده است توجه فرمائید:

-"اگر شخصی حیوانی را وطی کرده باشد، گوشت آن حیوان و آنچـه از او متولد می‌شود حرام است اگر گوشت او را خورند. و باید کـه در ایـن صـورت آن حیـوان را بکـشند و بـسوزانند. واگـر آن حیـوان بـا حیوانـات دیگـر مـشتبه و مخلوط باشد، در این صورت جمیع آن حیوانات را دو قسم کنند و قرعـه زننـد و انکـار را همچنـان ادامـه دهنـد تـا آنکـه یکـی بمانـد و آن یکـی را بـسوزانند". (شیخ بهائی در جامع عباسی متن حدیث در صفحه۵۱۹)

* * *

زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه میشوند. یعنی خون حیض نمیبینند و زنهائی که سید نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه میشوند.(آیتالله خمینی، توضیح المسائل مسئله۴۳۵).

البته افتخار این کشف بزرگ علمی و مذهبی با حضرت آیتالله نیست. این حرف نامعقول را از همان قرون اولیه پیدایش "مکتب آخوند" و جزو سایر احکام و احادیثی که بقصد فضیلتتراشی برای سادات اولاد پیغمبر ابداع شد، بمیان آوردهاند و آیتالله اعظم نیز آنرا مانند سایر روایات "معتبره" بزرگان فقه و حدیث پذیرفته است.

با اینهمه شاید جای تعجب باشد که یك مرجع عالی مکتب "روحانیت مبارز" حتی زحمت این را بخود نداده باشد که در باره صحت یا سقم چنین ادعائی بدین اندازه بیاساس و بچگانه و مضحك از یك شاگرد مبتدی رشته پزشکی، از یك مامای سر گذر، و دست کم از نزدیکان و محارم خود تحقیق کند تا در صورت اثبات آن از خداوند بپرسد که ساداتی که خود بخود جز بشرط "ان اکرمکم عندالله اتقیکم" هیچ امتیازی بر دیگری ندارند، چه تاجی بر سر خداو ملائکه زدهاند که در مورد آنها قوانین عام و کلی زیستشناسی زیر پا گذاشته شود؟

*   *   *

کسی آلتش را بریدهاند اگر کمتر از مقدار ختنهگاه را هم داخل فرج زن کند روزهاش باطل میشود، ولی اگر چنین کسی که آلتش را بریدهاند شك کند که دخول شده است یا نه روزهاش صحیح است."(آیتالله خمینی توضیح المسائل، مسائل۱۵۸۵و ۱۵۸۶)

این بار دیگر توضیح درست یا غلط بودن یك حدیث در میان نیست. موضوع یك "معجزه اسلامی" یا لااقل "معجزهای از معجزات مکتب اسلامی فیضیه" در میان است. خود شما هم فراموش مکنید که اگر یکوقت(خدای ناکرده) جزو کسانی در آمدید که "آلتشان را بریدهاند" و با این وصف دچار شك شدید که دخول کردهاید یا نه، واگر دخول کردهاید باندازه ختنهگاه یا بیشتر ویا کمتر از آن دخول کردهاید، حق دارید با اطمینان خاطر ادعای معجزه بکنید. محاکم شرع نیز طبعا این ادعای شما را ثبت خواهند کرد. زیرا حکم حکمی است که از طرف

ولـی فقیـه در ولایـت فقیـه صـادر شـده اسـت و "حکمـی کـه از طـرف نایـب امـام صادر شود در حد حکم خود امام، و حکم امام در حد حکم الهی است".

ضمنا بدین احکام و فتاوی علامه شیخ بهائی استاد فقاهتی آیت‌الله خمینـی مد ظله العالی در جامع عباسی نیز توجه فرمائید.

-"جمیع احکامی که ذکر شد، دخول در قبل(جلو) و دخول در دبر(عقب) را شامل می‌شود ولی در هر دو حال شرط آن است کـه تمـام حشفه یـا قسمتی از آن در دبر یا در قبل غایب شده باشد، ام آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه‌اش را بریـده باشـند، نیـز مترتـب مـی‌شـود یـا نـه؟ میانـه مجتهدین در ایـن بـاب خـلاف است.

*　　　　　*　　　　　*

"بستن رحم زن بمنظور جلوگیری از حمل در صـورتی کـه موجـب عقیم شـدن نیست اشـکال نـدارد، امـا بعد از انعقـاد نطفـه جـایز نیـست"(از تـازه‌تـرین استفتائات امام نقل از نشریه پاسدار اسلام، روزنامه اطلاعات ۱۷ مهر ۱۳۶۱)

ظـاهرا در کتـب طبـی روحانیـت مبـارز میتـوان بعـد از انعقـاد نطفـه بـه منظور جلوگیری از حمل، رحم را بست. بـدین جهـت در اصـل موضـوع تردید نشده، فقط با جائز بودن آن مخالفت شده است.

ولی در همین مکتب، قبلا راه دیگری بـرای "اعـاده حیض" و در نتیجـه رفـع خطـر حـاملگی ارائـه شـده اسـت کـه دردسـر بـستن یـا بـاز کـردن رحـم را بـر طرف می‌کند. راه‌حل طبق معمول توسط علامـه مجلسی اعظم الله اجوره، کـه همیشه بانی خیر بوده است، عرضه شده است:

-"در حـدیث موثـق اسـت از حـضرت امـام موسـی کـاظم علیـه‌السلام کـه فرمـود: هـر زنـی کـه حیـضش قطـع شـد بایـد بـه حنـا خـضاب کنـد تـا حیـضش برگردد."(حلیة المتقین، باب دوم، فصل دوازدهم)

*　　　　　*　　　　　*

بموازات احادیث و روایات، رکن دیگر مکتب "دکانداران دین" احکام و فتـاوی فقهـا اسـت کـه عمومـا بـر اسـاس احادیـث وضـع شـده اسـت، و بهمـین دلیـل بسیاری از آنها چون پایه‌ای سست و ساختگی دارند، خود نیز سـاختگی و سـست هستند. بر این احکام و فتاوی، غالبا هیچ متن قرآنی یا متن کاملا موثقی نمی‌توان

یافت. ولی فقه مکتب فیضیه همواره آنها را احکام ثابت و لا یتغیر الهی اعلام کرده و فقها و قضات شرع مبین را نیز برای اجرای آنها دارای صلاحیت کامل دانسته است. با این منطق، و بر اساس همین احکام و فتاوی فقهی، در طول ده قرن اخیر بفرمان مجتهد، قاضی، حاکم شرع، فقیه، محتسب، امام جماعت و آخوند محل، مردم بیشماری را با عنوان مهدورالدم، مرتد، ملحد، زندیق، کافر، منافق به قتل رسانده، سنگسار کرده، دست و پا بریده، قصاص کرده، حدّ زده، تعزیر یا نفی بلد کرده، و احکام بی‌حد و حصر حق یا ناحق در ضبط اموال، مصادره، دیه و خونبها، عقد و صیغه، حیض ونفاس، نجاسات و طهارات، معاملات، وجوه بریه، و کلیه امور روزمره زندگی افراد، از مهمترین تا ناچیزترین این امور، صادر کرده‌اند.

در فصل مربوط به امور قضائی کتاب حاضر(صفحات ۴۶۵ تا۵۷۰) و متن احادیث و احکام بدان(صفحات۴۷۰ تا ۵۳۷) در این زمینه اطلاعات بیشتری خواهید یافت. در اینجا فقط نمونه‌هائی از این احکام و بطور غیرمستقیم از احادیث مربوط بدانها نقل شده است بدین منظور که فصل حاضر درباره طبقه‌بندی احادیث تکمیل شده باشد.

این احکام و فتاوی، از یکی از معتبرترین کتب فقه شیعه در مکتب روحانیت مبارز یعنی جامع عباسی تالیف شیخ بهائی معروف که در زمان شاه عباس تدوین شده است و نخستین اثر جامع فقه شیعه بشمار می‌رود، استخراج شده است:

"خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بدان ضمیمه کرده باشند. و نیز مکروه است خریداری برادر و عم و خال و سایر خویشان."

-"و اگر مرد آزاد بنده‌ای را کشته باشد او را نمی‌کشند، واگر مقتول جهود باشد فقط تعزیرش می‌کنند و دیه می‌دهند. و پدر و جد را جهت قتل پسر و پسرزاده نمی‌کشند بلکه ایشانرا فقط تعزیر می‌کنند."

-"اگر کسی لب پائین شخصی را ببرد باید دو ثلث خونبها بدهد. واگر لب بالای او را ببرد باید یك ثلث، و اگر خایه چپ او را ببرد باید دو ثلث خونبها

بدهد و اگر خایه راست او را ببرد باید یك ثلث بدهد واگر کاری کند که بول شخصی تا نصف روز منقطع شود باید ثلث خونبها بدهد."

-"خونبهای زنی که حامله باشد سه ربع خونبهای مرد است. و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم است و خونبهای زن جهود چهارصد درهم. و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار، کفاره واجب نیست."

-"حد دزدی آن است که دست او را قطع کنند، و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیتون داغ کنند."

-"و حد زنا سنگسار است، و باید سنگهائی که میزنند بزرگ نباشد تا زود او را نکشد. و جایز نیست که بجای سنگسار از شمشیر یا گلوله و امثال آن استفاده شود، زیرا قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است تا منشاء نزول برکات الهی گردد و شخصی که مستحق این مجازات است خواه مریض باشد و خواه سالم باید که سنگسار شود."

-"و حد تعزیر است کسی را که پسر خود را بکشد یا غلام خود را بکشد، یا ماهی بیفلس بخورد، یا با حرکت دست منی را از خود بیرون آورد."

-"و اگر یکی از مرد یا زن بعد از عقد نکاح دیوانه شوند، اگر زن دیوانه شود، مرد نکاح را فسخ میتواند کرد و اگر مرد دیوانه شود، زن نکاح را فسخ نمیتواند کرد. و اگر مرد یا زن جذام بگیرند، مرد فسخ نکاح میتواند کرد و زن فسخ نکاح نمیتواند کرد. واگر مرد بیش از عقد خایه نداشته باشد زن فسخ نکاح میتواند کرد، اما اگر بعد از دخول خایهاش را بکوبند یا ببرند درباره این خایه مجتهدین عظام را دو قول است و اصح آن این است که اگر فقط خایه کوبیه شده باشد، زن اختیار فسخ ندارد. اما بدون هر دو خایه کار اشکال پیدا میکند."

-"و اگر مرد پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنها زنا کند، دیگر نمیتواند با آنها ازدواج کند. اما اگر بعد از ازدواج با دختر عمه یا دختر خاله خود با مادرشان زنا کند، عقد آنان باطل نمیشود. و اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آنست که با دختر آنها ازدواج نکند. ولی اگر زنی را عقد نماید و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمیشود. همچنین است اگر پیش از نزدیکی با او با مادرش زنا نماید."

-"اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شده باشد با او دخول کند و راه بول و حیض یا حیض و غایط او را یکی نماید، دیگر نباید با او نزدیکی کند. اما اگر راه بول و غایط او را یکی نکرده باشد، احتمالا اشکالی ندارد."

-"اگر کسی با اسب و قاطر و الاغ مقاربت کند، باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند، اما اگر با گاو و گوسفند و شتر مقاربت کنند، باید آنها را بی‌تأخیر بکشند و بسوزانند."

-"و اگر مردی بر زن مرده خود دخول کند تعزیر می‌شود."

-"ودر دیه، نصف خونبها واجب است بر کسی که یك لب و یك خصیه مردی را، یا یك طرف فرج زنی را، یا یك طرف مقعد کسی را ببرد، و دو ثلث خونبها واجب است بر بریدن خایه چپ شخصی، و یك ثلث خونبها لازم است بر بریدن خایه راست شخصی."(متن حکم فقهی در صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲).

فتوای شرعی روشن و محکمی است با این وصف مشکل کوچکی در مورد آن وجود دارد که چون در حال حاضر برای خود من امکان دسترسی به آیات‌الله مدرسه فیضیه نیست، اگر شما چنین امکانی را داشته باشد لطفا جواب این مشکل را از طرف یکی از مراجع عالی تقلید به من اطلاع دهید که کسی اگر بفرض هم خواسته باشد فقط "یکطرف مقعد کسی را ببرد"، چگونه می‌تواند این کار را بکند، بطوریکه طرف دیگر مقعد سالم بماند؟ واین مسئله هم روش شود که کسی که با این زحمت و دقت بسراغ این کار می‌روند چه مرضی باید داشته باشد که فقط به بریدن نصف مقعد طرف اکتفا کند؟

-"و اگر زن بزرگ کسی زن کوچك او را شیر دهد، و هر دو بر شوهر حرام می‌شوند، در صورتیکه شوهر بر زن بزرگ دخول کرده باشد. واگر دخول نکرده باشد فقط زن بزرگ بر او حرام می‌شود!"(متن حکم فقهی در صفحه۵۰۱).

مومنین نگران نباشند: اگر زن بزرگ این کار نسنجیده را بکند، خودش از بابت آن تنبیه می‌شود، ولی دخول بر زوجه شیرخواره، کماکان برای مومن مجاز است."

به این فتاوی بسیار اخلاقی و انسانی که از قول سه تن از ائمه در بحارالانوار و حلیة المتقین نقل شده است نیز توجه فرمائید:

- حضرت امام محمد باقر فرمودند که فاخته در آوازخوانی که می‌کند، می‌گوید فقدتك فقدتکم یعنی نیست شوید، پس شما هم او را بکشید.

- و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که باکی نیست به کشتن مورچه، ولو آنکه آزارت نکند.

- و حضرت امام رضا فرمود که باکی نیست شب مرغان را از آشیان آنها گرفتن.

خدا: هارون الرشید آسمان

پس از بررسی کوتاهی که درباره حدیث و احادیث معتبره و کم‌اعتبار و غیرمعتبره به عمل آمد، اکنون می‌توان خطی اساسی آن فرهنگی را که هزار و صد سال پیش از این بر اساس مجموعه همین حدیثها و روایات بدست "مکتب روحانیت مبارز" پی‌ریزی شد (و در قرون بعد با توجه به شرائط مختلف زمانی و مکانی تعدیل یا تکمیل گردید) مشخص کرد. این خطوط اساسی، اجزای سازنده همین فرهنگی هستند که بیش از ده قرن است رایج‌ترین مکتب فکری سرزمین ما بوده است، و هنوز هم هست.

مکتب فکری آخوند در جامعه‌ای پی ریزی شد که پیش از آن از فرهنگ انسانی غنی و ریشه‌داری برخوردار بود، و برداشت والائی از مفاهیم آفرینش، انسان، زشت و زیبا، خوب و بد، ماده و معنی داشت. خدا را از آغاز در جلوه یکتائی او دیده و لااقل هزار سال پیش از بنیان‌گذاری مکتب آخوند، از وی بصورت "پروردگار بزرگی که از روز نخست افلاك را با فروغ خود روشن ساخت و با خرد خویش نظم بخشید، پروردگاری که سرآغاز و سرانجام همه چیز است سرچشمه خرد و اندیشه، آفریننده راستی و پاکی، داور نیك‌کردار همه مردمان جهان، و آنکه همواره جاوید است" یاد کرده است(اوستا، گاتاها، ۳۱)

وهمین فرهنگ دوران اسلامی خود نیز، همچنان خدا و آفرینش را در همین جلوه کمال زیبائی و معنویت آنها دیده، از زبان عطار گفت:

عــرش و عـــالم جـــز طلـــسمی بـــیش نیـــست
اوســت ایــن، پــس جملــه اســمی بــیش نیــست

و از زبان مولانا گفت:

دوئـی از خـود بـرون کـردم، یکـی دیـدم دو عـالم را
یکــی جــویم یکــی گــویم یکــی دانــم یکــی خــوانم

و از زبان حافظ گفت:

حــسن روی تــو بــه یــك جلــوه کــه در آینــه کــرد
ایــن همـــــه نـقـــش در آئیـــنه اوهـــام افتـــاد

و از زبان بابا افغانی گفت:

یـك چـراغ اسـت در ایـن خانــه، کـه از پرتـو آن
هــر کجــا مــیـنـــگرم انجمنــی ســاختــهانـــد

مکتب آخوند در ایران بـا بتپرستان جاهلیت عرب صدر اسلام سر و کار نداشت، با یك فرهنگ کهنسال غنی و سرشار از معنویت و از زیبائی سر و کارداشت. ولـی این زیبـائی و معنویت بـرای قشریون این مکتب، کـه بـه گفتـه مولانا دل به محراب و روی به بازار داشتند، قابل درك نبود و تـازه از درك آن سودی نیز نمیجستند. زیرا سر و کارشان با کسانی نبود که ظرفیت ادراك این معنویت را داشته باشد، با کسانی بود که آخوند از آنان ظرفیت ادارك و ظرفیت تفکر و تعقل هرچـه کمتری انتظـار داشت تـا مقلدان هر چه مطمئنتری بـرای مجتهدان بزرگوار باشند.

نتیجه این تضاد روشن بود. اگر آخوند نمـیتوانست خـودش را و بـالطبع مومنـان مقلـد خـودش را، تـا سطح درك خـدا و دیـن آنطـور کـه فرهنـگ والای ایرانی میخواست بـالا ببـرد، مـیتوانست خدا و دین را تـا سطح ادراك خـودش ومقلدین خودش، پائین بیاورد.

همـین کـار را هـم کـرد، و در نتیجـه خـدا در فرهنـگ آخونـد بمقـام یـك هـارونالرشید "آسمانی" تنـزل یافت. خلیفـهای شد بسیار مقتدر و توانـا ولـی بـا همان مجموعه ضعفها و غرایزی که خلیفه زمینی داشت: خودکامـه، انتقامجو، کینـهتـوز، لجبـاز و "دمدمی"، بطوریکـه گـاه بـا یـك صـلوات یـا یـك قطـره اشـك میتوان طوری دلش را بدست آورد که یك قصر ششدانگی از زمرد و یـاقوت بـا چنـدین هزار حـوری در بهشت بـه مـومن ببخشد و گـاه بـا یـك ریش نتراشیدن و

سبیل گذاشتن می‌توان چنان خشمگینش ساخت که همین مومن را بدل به کرگدن کند و یا از سر به قعر هفتاد طبقه از طبقات جهنم بیندازد.

تصویر جامعی از این خدا، نه فقط در آثار درجه دوم و سوم مکتب آخوند، و نه تنها در عصر آخوندپرور صفوی بلکه درست از همان هنگام بنیانگذاری مکتب دکانداران دین، در مهمترین اثر این مکتب "اصول کافی" و در کتب سه‌گانه دیگر از کتب اربعه، طی احادیث متعددی - که طبعا هر یك از آنها بوسیله زنجیره‌ای از راویان موثق به یکی از ائمه اطهار یا به رسول اکرم میرسد- ترسیم شد، که از هر کدام از گروههای این احادیث نمونه کوتاهی در کتاب حاضر دیدید و خواهید دید. تصور آن مشکل نیست که وقتیکه یك مرجع درجه اول جهان تشیع مانند ثقةالاسلام کلینی(که شخصا معاصر امام دوازدهم بوده و با دوران مستقیم ائمه فاصله‌ای بسیار کوتاه داشته است) چنین تصویری را از خدا ودین ارائه دهد، حدیث‌پرداز شیادی چون محمد باقر مجلسی، ملاباشی دربار شاه سلطان حسین، تا چه اندازه می‌تواند در این راه پیش برود.

مجموعه این احادیث، خدائی را به شما عرضه می‌کند که در واقع هارون‌الرشیدی بیش نیست. به هر مخلوق خود، در موقع تولدش بی‌آنکه دلیل خاصی در کار باشد، بتفاوت از یك جزء تا ۴۹۰ جزء از مواهب دنیا را می‌بخشد. یعنی مردمان را از همان لحظه ولادت به ۴۹۰ نوع آدم بالا و متوسط و پائین در درجات مختلف تقسیم می‌کند، و بعد هم به پیغمبر خودش حضرت آدم توضیح می‌دهد که مخصوصا اینطور کردم که بر آنها با سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" آسانتر حکومت کنم، و به کسی هم فضولی در کار من نیامده است (متن حدیث در صفحه ۳۴۸).

همین خدا، وقت دیگری با یك پیغمبرش یك به دو می‌کند با یکی دیگر چانه می‌زند تا پس از مدتی کلنجار رفتن، معامله را با دادن تخفیف قابلی جوش بدهد. برای پیغمبری نسخه تقویت باه می‌نویسد، و برای پیغمبر دیگرش معجون حاضر و آماده‌ای را می‌فرستد که در بهشت برای همین منظور تهیه شده است. نسخه‌ای هم به محمد رسول اکرم می‌دهد که قراقر شکم و بواسیر را آرام می‌کند و مایه اصلی آن سیر مقشر و شیر گاو و بابونه است. و بمنظور ابراز رضایت از چند بنده مقرّب خود، مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی برای

همخوابگی با آنها، حوریانی بهشتی به لطافت در و مرجان می‌فرستد"(متن حدیث کافی در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نقل شده است)

یك وقت با پیغمبرش در معراج سربسر می‌گذارد وبرایش تقلید صدای علی را در می‌آورد(متن حدیث در صفحه۳۶۴). وقت دیگر ملکی را در عرش گریم می‌کند و او را به قیافه و لباس علی در می‌آورد که روی کرسی مخصوص بنشیند و هر شب جمعه هفتاد هزار از ملائکه زیارتش کنند(آیت الله دستغیب: معراج). گاهی تصمیم به کاری می‌گیرد و بعد بخاطر کار دیگری که خودش هم از آن مطلع بوده، غضب می‌کند و تصمیمش را تغییر می‌دهد(متن حدیث در صفحه۳۵۱). گاهی بندگان خود را تبدیل به حیوانات می‌کند: عرب بادیه‌نشینی را که دیوثی کرده است بصورت خرس در می‌آورد، و پادشاهی را که زنا و لواط کرده بصورت فیل، و زنی را غسل حیض نکرده، بصورت خرگوش و مردی را که مردم با او عمل قبیح کرده‌اند بصورت کرگدن(متن حدیث در صفحه۵۵۴).

همین برداشت را مکتب آخوند از پیمبر و از امامان دارد، و این عجب نیست، زیرا وقتیکه بتوان با خدا چنین معامله کرد، این معامله را با پیغمبر وامام او آسانتر می‌توان کرد.

بدین ترتیب است که در مکتب آخوند، محمد مرد آزموده‌ای می‌شود که بتفصیل بهترین طریق آزمایش شده مجامعت و مناسبترین اوقات آنرا برای دامادش علی توضیح می‌دهد، و به مومنین خود می‌فرماید: "نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و خشخاش سرخ و نمك هندی (و غیره و غیره) چه اندازه قوت جماع می‌بخشد!".

وعلی مرد کارآزموده دیگری می‌شود که توصیه می‌کند که: "بخواه زن گندم‌گون سیاه‌چشم سیاه‌موی و بزرگ سرین را، پس اگر از او خوشت نیامد بیاورش و مهرش را از من بگیر." و به مومن دستور می‌دهد که: "هر دردی که تو راعارض شودف پس با زن خود جماع کن تا ساکن شود" و با مباهات اظهار می‌دارد که: "حضرت رسول مرا به مدینه فرستادند تا همه سگهای آنجا را بکشم."

در فرهنـــگ آخونـــد، عـــرش اعلـــی بارگـــاهی اســـت نظیـــر بارگـــاه هارون‌الرشید، البته خیلی بزرگتر و باشکوهتر، ولـی بـا همـان حاجب و دربـان و قراول و یساول و تشریفات و مقررات. ملائکه مقرب هر کدام در یکی از طبقات آسمانها، دیوان و دفتر مخصوص خود دارنـد و سـایر ملائك نیز بترتیب اهمیت مقام خود در صفوف مختلف خدمه، انجام وظیفه مـی‌کنند. بارگـاه خـاص خداونـد در طبقه اعلـی است کـه "بیت المعمور" نـام دارد، و روزی هفتـاد هـزار فرشـته بـدان وارد و خـارج مـی‌شـوند. در ایـن اطـاق انتظـار، پیغمبـران مختلـف بـرای شرفیابی گرد می‌آیند و در مراجعت از شرفیابی نیز مدتی آنجا استراحت می‌کنند و با سایر انبیاء به درد دل و گفتگو می‌پردازند.

از رسول اکرم روایت شده است کـه جایگـاه عزرائیل در آسمان چهـارم است و وی در آنجا خیلی عبوس بر تختی نشسته است و لوحه همه کسانی را که باید جانشان را بگیرد در پیش روی خود دارد. اسرافیل نیز در دفتر کار خـودش لوحه‌ای در برابر دارد، منتها این لوحـه بـرای گـرفتن وحـی است، یعنـی فرامین صـادره از ملاء اعلی، اول بر آن نقش می‌بندد، بعد اسرافیل لـوح را بـه میکائیل می‌دهد که بازرسی کند، بعد میکائیل آنرا برای اجرا به جبرئیل مـی‌دهد. گـاه نیز اوامری بطـور اختـصاصی بـه یکـی از ایـن ملائك مقرب ابـلاغ مـی‌شـود کـه بـه اطلاع دیگران نمی‌رسد. مثلا طبق حدیث معتبری که آیت‌الله دستغیب شیرازی، شهید محراب، در کتاب معراج نقل کـرده اسـت: "روزی جبرئیل نـزد رسـول‌الله نشسته بـود و گفتگو مـی‌کـرد ناگهـان لرزیـد و پنـاه آورد بـه او. طـولی نکشید کـه اسرافیل برای دیدن رسول‌الله آمد و پیغامی را که آورده بود ابلاغ کـرد. وقتـی کـه رفت جبرئیل راحت شد. رسول خدا فرمـود چـه شـد کـه لرزیـدی؟ گفـت: اسـرافیل را دیدم که از آسمان بزمین مـی‌آید ترسیدم که شاید می‌خواهد قیامت بـر پـا شـود، چون اسرافیل مامور است فقط در روز قیامت بـزمین بیایـد و در بیت‌المقدس در صـور بدمد". ولـی خوشبختانه معلوم می‌شود کـه قـضیه بـاین اهمیت نبـوده و فقـط چون جبرئیل دم دست خدا نبوده اسرافیل مامور ابلاغ امر او شده است.

ولـی جبرئیـل ملکـی نیـست کـه همیشه اینطـور بلـرزد. خیلـی هـم مقتـدر و زورمند است. آنقدر زور دارد که یکبـار شـهر لـوط را در بـال خـود گذاشـته و بـه اندازه‌ای بالا برده است که صدای خروسهای این شهر را اهل آسمانها شـنیده‌انـد،

و یکبار دیگر شیطان را بطوری از بیت‌المقدس پرتاب کرده که آن ملعون بدریای چین افتاده است. آیت‌الله دستغیب که این روایات را نقل کرده، این حدیث را آورده است که حضرت محمد اولین باری که جبرئیل را در صورت اصلی او با ۶۰۰ بال مشاهده نمود غش کرد. با این وجود ملائکی هم هستند که طبق روایت آیت‌الله شهید ۱۶,۰۰۰ بال دارند.

آیت‌الله دستغیب در تکمیل اوصاف "سدرة المنتهی"، باز هم از قول حضرت محمد نقل می‌کند که چون در کنار درخت تنها نشسته بودم، یکی از شاخه های سدره را دیدم که میوه‌هایش مثل پستان زنان بود و سر آن میوه‌ها رو به زمین بود. و دیدم که از بعضی از آنها شیر می‌ریزد، از بعضی عسل می‌ریزد، از بعضی روغن می‌ریزد، از بعضی شبیه نان سفید، از جائی هم لباس می‌ریزد."

رسول اکرم درخت معروف طوبی، درخت بهشت را نیز در لیلة المعراج می‌بیند که "اگر پرنده‌ای برای رسیدن به بالای آن حرکت کند باید صد سال راه بپیماید و فاصله هر برگ آن تا برگ دیگر یکسال راه است" و آیت‌الله از قول حضرت محمد اضافه می‌کند که "اصل این درخت در خانه علی ابن ابیطالب است".

باز یافتن به عرش اعلی نیز از نظر محدثان عالیقدر، نظیر همان تشریفات بارگاه هارون‌الرشید را دارد. تفسیر بسیار معتبر جلالین درین باره حاکی است که: "... رسول‌الله فرمود: پس از نماز خواندن در مسجدالاقصی، سوار براق شدم و همراه جبرئیل بسوی آسمان اول پرواز کردیم. در دروازه آسمان موکل بما دستور توقف داد و پرسید: کیست؟ گفت: جبرئیل است. دوباره پرسید: این که همراه تو است کیست؟ گفت: محمد است. پرسید: احضار شده است؟ گفت: آری آنوقت موکل دروازه آسمان را گشود، و آنجا حضرت آدم به استقبال من آمد و خیرمقدم گفت. سپس از شش آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که بیت المعمور تکیه زده بود".

دنباله روایت در کتاب "اصول کافی" چنین آمده است: "چون به ملاء اعلی رسیدم، جبرئیل بمن گفت توقف کنم و پیشتر نروم. گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه پروردگارت در نماز است پرسیدم: ای جبرئیل، چگونه نمازی می‌کند؟

جواب داد که می‌فرماید: سبوح! قدوس! منم پروردگار بزرگ، و پروردگاری بجز من نیست".

ولی "خلیفه" به همین بزرگداشت لفظی خود اکتفا نمی‌کند. محکم‌کاری اضافی نیز می‌کند. چنانچه به روایت آیت‌الله دستغیب: "رسول اکرم فرمود در لیلة المعراج دیدم که بر سمت راست عرش نوشته شده بود: لا اله الا انا، محمد رسولی و ایدته بعلی (خدائی بجز من نیست و محمد رسول من است و علی را یاور او قرار دادم)".

در عرش، پیغمبر از طرف ملائکه مورد خوش و بش خاص قرار می‌گیرد: "از اموری که در لیلة المعراج واقع گردید، اینکه وقتی پیغمبر بدانجا رفت، عده‌ای از ملائکه آمدند برای زیارتش، و هر یك طبقی از طبقهای بهشتی با خود داشتند، که بعنوان نثار حضور رسول‌الله ریختند، زیرا که چون مهمان بود نمی‌بایست کسی با دست خالی بزیارتش بیاید". البته در حدیث فراموش نشده است که جبرئیل به سمت مهماندار مخصوص سهم بیشتری را در این پذیرائی بعهده داشته باشد: "رسول اکرم فرمود که در عرش رسیدم به درخت سیبی، و جبرئیل سیبی از آن کند و به من تعارف کرد، و نیز دانه خرمائی به من تعارف کرد که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و ازمشك معطرتر بود."(در احادیث مشخص نشده است که غیر از سیب، کدام درختهای میوه‌دار دیگر در عرش می‌روید).

بجز کشت درختان میوه‌دار کارهای عام المنفعه‌تر و عمران دیگری نیز در عرش انجام می‌گیرد:

-"رسول‌الله فرمود دیدم زمینی را که بدون عمارت بود و ملائك در آن مشغول ساختن عمارت بودند، یك خشت از طلا و یك خشت از نقره، و گاهی هم می‌ایستادند و کار نمی‌کردند. پرسیدم: چه می‌کنید؟ عرض کردند: خانه می‌سازیم برای امت تو. گفتم پس چرا گاهی می‌ایستید؟ گفتند بما دستور داده‌اند هر وقت سبحان الله و الحمدلله برایمان بخوانند، کار کنیم و هر وقت که نخوانند استراحت کنیم"(آیت‌الله عبدالحسین دستغیب، کتاب معراج).

خلیفه بزرگ پس از تعارفات اولیه، مطالب اصلی خودش را در موقع بازگشت مهمان با او در میان می‌گذارد: "... پس از آنکه خلاص شد مناجات من

با پروردگارم، ندا رسید که: یا احمد چه کسی را در روی زمین جانشین خود قرار دادی؟ عرض کردم پسر عمویم را. فرمود پسر عمویت کیست؟ عرض کردم خودت بهتر می‌دانی که علی بن ابیطالب است. هفت بار این سوال تکرار شد و هفت بار همین جواب را دادم. آنوقت ندا رسید که ای محمد، پس حالا که برمی‌گردی سلام مرا به علی برسان و سفارش او را به مردم بکن".

پس از خداوند، جبرئیل نیز با حضرت رسول به گرمی خداحافظی می‌کند، و آخر خوش و بش قدری "فرنگی مآبانه" باو می‌گوید: "سلام مرا به خدیجه هم برسان".

مهمان بارگاه خلیفه، طبعا در بازگشت به خانه به قولی که داده است وفا می‌کند:

-"فردای ليلة المعراج رسول‌الله عقب حضرت علی فرستاد، و وقتی که آمد به او گفت که در سدرة المنتهی خداوند احوال تو را پرسید و ترا امام قرار داد. و نیز فرمود که موسی و عیسی هم بتو سلام رساندند و سایر ملائك هم یکی یکی احوالت را پرسیدند."(نقل از همان کتاب)

(البته این اشکال شرعی بجای خود باقی است، که با وجود آنکه قبلا طبق تصریح احادیث معتبر دیگر، خداوند حتی پیش از آفرینش همه خلائق این امامت را برای حضرت علی مقرر فرموده و در این باره از تمام انبیا نیز بیعت گرفته بود، چطور مطلب باطلاع خود علی نرسیده بود؟)

احادیث معتبر در نقل حوادث ليلة المعراج وضع حساسی در زمینه تشریح روابط خداوند با محمد و علی پیش آورده‌اند، یعنی غالبا ترجیح داده‌اند این برای سنگین کردن کفه علی، کفه آن دو تای دیگر را سبك کنند: "رسول‌الله خبرداد که در ليلة المعراج خداوند دست لطیفش را بر کتف من گذاشت و خنکی آنرا احساس کردم. آنوقت ببینید که در بتخانه، علی پای خود را به کتف همین رسول‌الله گذاشت و بتها را شکست. یعنی علی پا گذاشت به آنجائی که خدا بر آن دست گذاشته بود"(آیت‌الله دستغیب کتاب معراج[1]). و: "خداوند در ليلة المعراج

۱- وقتیکه اعاظم روحانیت مبارز چنین بگویند، جای تعجب نیست اگر شاعر نیمه‌مبارزی چون ام هانی یزدي، کفرگوئی را با تملق عوضی بگیرد و بگوید:

غرض ز بت‌شکنی غیر از این نبود نبی　　　راکه دوش خود به کف پای علی برساند!

به محمد فرمود: آنکس که علی را دوست دارد در بهشت است ولو عاصی بر من باشد، و آنکس که علی را دوست ندارد در جهنم است ولو مطیع بر من باشد." تذکر دکتر علی شریعتی درباره این حدیث: ظاهرا دو دستگاه جدا از یکدیگر وجود دارد که با همدیگر رقابت می‌کنند: دستگاه علی و دستگاه خدا و تازه در این رقابت علی برنده است و خدا بازنده. و آیه قرآن که "یبدل الله سیاتهم حسنات" اینطور معنی می‌شود که هر خطائی که دوستدار علی بکند خود بخود تبدیل به حسنه میشود(از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

در تائید این نظر، محدثان بزرگوار باز هم نقل احادیث متعدد دیگری را لازم دانسته‌اند:

-"رسول‌الله فرمود که دیدم در لیلة المعراج بر هر برگ درختی و هر دری و دیواری نام علی نوشته شده بود" و: "... دیدم در آسمان چهارم منبری گذاشته‌اند وشخصی نورانی روی آن نشسته بود و ملائکه دورش را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل، این کیست؟ گفت نزدیك تر برو تا ببینی. رفتم و دیدم پسر عمویم علی است. پرسیدم: مگر علی قبل از من به معراج آمده است؟ عرض کرد این علی نیست، اما چون ملائك مشتاق دیدار او بودند، خداوند یکی از ملائك را به شکل علی در آورده و اینجا نشانید تا ملائك هم لذت ببرند. و از آن زمان ببعد در هر شب جمعه ۷۰,۰۰۰ ملك بزیارت این صورت نوریه می‌آیند، و البته ثوابش برای دوستان علی نوشته می‌شود".(تبصره: در یکجای دیگر همین کتاب معراج، آیت‌الله دستغیب محل اجرای این نمایشنامه آسمانی را بجای آسمان چهارم، آسمان پنجم دانسته است(والله اعلم بحقایق الامور!) و:"... رسول‌الله که از سدره گذشت، صدای علی را شنید که با او حرف می‌زد با تعجب عرض کرد: خدایا! تو با من حرف می‌زنی یا علی؟ ندا رسید: این مائیم، اما چون یافتیم قلب ترا مملو از محبت علی، به تقلید علی با تو سخن گفتیم!".

در بحارالانوار علامه مجلسی رحمة الله علیه در همین باره روایت کرده است که: "حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول اکرم نقل فرمود: در معراج به هر ملکی که می‌رسیدم، از من احوال پسر عمویم علی را می‌پرسید، بطوریکه گمان کردم علی از من در آسمانها مشهورتر است. متفکرانه می‌رفتم تا رسیدم به ملك درشت هیکلی که نه بمن خنده کرد و نه راجع به علی پرسید. با

تعجب از جبرئیل پرسیدم این دیگر کیست؟ عرض کرد این مالك جهنم است که تا کنون بروی کسی نخندیده است وگرنه برروی شما هم خنده می‌کرد."

یکی از هدفهای لیلة المعراج ظاهرا این بوده است که خلیفه کبکبه و دبدبه دستگاه خود را به مهمانش نشان دهد:

-"اینکه می‌گویند رفتن پیغمبر به آسمانها برای چه بود، و حال آنکه خدا همه‌جا حاضر است، جواب این سوال در "بحارالانوار" است که یکنفر این سوال را از امام هفتم علیه‌السلام کرد، و او فرمود: چون ملائك آن عوالم آرزوی دیدنش را داشتند و مشتاق دیدن او بودند، رفت تا اهل آسمانها هم از وجودش لذت ببرند. از آن گذشته خدا هم دوست داشت بقعه‌هائی که در آسمانهاست به قدوم حبیبش محمد مشرف گردد. و آنها را ببیند."(آیت‌الله دستغیب، کتاب معراج)

در شب معراج، اجتماع بزرگ دیگری در بیرون از عرش تشکیل می‌شود: "یکی از عجایبی که خدا در لیلة المعراج نشان پیغمبرش داد، ارواح انبیاء بود. مجمع انبیاء در مسجدالاقصی بود و در آنجا ۴۴,۴۱۴ نفر (بی‌کم و زیاد) از انبیاء جمع شدند. جبرئیل در آنجا اذان گفت و بازوی رسول‌الله را گرفت و عرض کرد: یا رسول‌الله بایست جلو! خاتم‌الانبیاء فرمود خودت بایست. عرض کرد: روزیکه خدا نور تو را خلق کرد، ما دیگر کاره‌ای نیستیم!"(از همان کتاب).

گاهی خلیفه صلاح می‌بیند که در عین آنکه فضولی در کار او به دیگران نیامده است، سیاست کلی خویش را لااقل برای مقربان بارگاهش روشن کند. این سیاست آنطور که در مکتب "روحانیت مبارز" تشریح شده، بر اصولی استوار است که احتمالا بعدها فلسفه "ماکیاول" از آن الهام گرفته است و شاید سرمشق "سرکار استوار" معروف برنامه‌های تلویزیونی عصر طاغوت نیز شده باشد که در هر موردی "پلتیك می‌زد". حدیث مفصل "کافی" (که متن کامل آن در صفحه۳۴۸ این کتاب نقل شده است) نشانگر روشنی از این افشاگری الهی از دیدگاه مکتب دکانداران دین است.

درگفتگوئی با حضرت یوسف، خداوند نسبت به پیغمبران اولوالعزم گذشته، آدم و نوح ابراهیم، غرولند می‌کند و می‌گوید که به آنها همه جور محبت

کرده، اما آنها توقعات بیمورد از او داشته‌اند و حتی مانند نوح او را واداشته‌اند که مردم را غرق کند و تازه پدر خود یوسف هم شکایت خدا را به خلق نموده و آبروریزی کرده است!

در لیلة المعراج خدا با رسول خود در باره تعداد نمازهای واجب در شبانه‌روز مدتی چانه می‌زند. طبق روایت معروفی که صحیح بخاری، صحیح مسلم، تفسیر جلالین و غیره از حضرت محمد نقل کرده‌اند، وی حکایت می‌کند که: "هنگامی که از شرفیابی در ملاء اعلی بازمی‌گشتم، در راه به حضرت موسی برخوردم. به او گفتم که نزد خداوند بودم و برای امت من پنجاه نماز در هر شبانه روز مقرر فرمود. موسی (که طبعا باید متخصص چانه‌زدن باشد) گفت: من مردم را بهتر از تو می‌شناسم. زیرا که با قوم خود تجربه‌های سخت داشته‌ام و می‌دانم که امت تو طاقت این همه نماز را ندارند. نزد خدا باز گرد و از او تخفیف بخواه. بازگشتم و تخفیف خواستم و خداوند بجای پنجاه نماز، چهل نماز را مقرر فرمود. در بازگشت مطلب را به موسی گفتم ولی او دوباره مرا برای تخفیف گرفتن فرستاد، و بار دیگر و بار دیگر نیز فرستاد و هر بار خداوند شماری کم کرد بتا تعداد نمازهای یومیه مومنین به بیست و بعد به ده و عاقبت به پنج رسید. موسی می‌خواست باز مرا به تقاضای تخفیف فرستد، ولی گفتم به این مقدار رضا داده‌ام و دیگر مراجعه نمی‌کنم".

طبق احادیث معتبر دیگر، مواردی پیش می‌آید که خداوند برای مقربان بارگاه خود نسخه‌نویسی می‌کند. به حضرت موسی می‌فرماید که "نسخه های طبیبان بدرد نمی‌خورد، زیرا آنها فقط دل مردم را خوش می‌کنند"(متن حدیث در صفحه۳۵۳) وبعد از این بازارشکنی، شخصا به حضرت موسی که بلغم بر مزاجش مستولی شده است، دستور می‌دهد که "هلیله وبلیله و ملیله را بساید وبا عسل خمیر کند و بخورد"(متن حدیث در صفحه۳۵۳). و نیز توسط جبرئیل برای حضرت محمد، به شرحی که جزئیات آن دقیقا در حدیث منقول توسط علامه مجلسی رضوان الله علیه مشخص شده است، نسخه می‌فرستد: "حضرت امام جعفر صادق فرمود که جبرئیل از جانب حقتعالی نسخه داروئی را برای حضرت رسول‌الله آورد وآن نسخه این بود که چهار رطل از سیر مقشر بگیر و در پاتیل بکن، و چهار رطل شیر گاو بر آن بریز و بپز، آنقدر که شیر نماند و

باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر بجوشان که روغن نماند. پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بپاش و بر هم بزن تا خوب قوام آید، و در کوزه بکن وسرش را ببند و درمیان آب یا خاك پنهان کن در مدت ایام تابستان، و در زمستان بیرون بیاور هر بامداد بمقدار یك گردکان از آن بخور، که تمام دردهایت برطرف شود". (متن حدیث در صفحه۳۵۲).

اما داروهای مرحمتی خلیفه همیشه مبروط به علاج دردها نیست. گاهی هم جنبه خیلی "خصوصی‌تری" را پیدا می‌کند که شدید ذکر صریح نام آن مناسب نباشد: "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که پیغمبری از پیغمبران به حقتعالی شکایت نمود از ضعف قوه جماع. حقتعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد." (متن حدیث در صفحه۳۵۳) و نیز "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که خداوند عالم هدیه فرستاد برای رسول‌الله هریسه‌ای از هریسه‌های بهشت که دانه‌اش در باغهای جنت روئیده بود و حوران بهشت بدست خود عمل آورده بودند. پس چون حضرت رسول آنرا تناول فرمود قوت چهل مرد بر قوت آن حضرت افزوده شد، و این چیزی بود که خدا میدانست پیغمبرش را با آن خوشحال خواهد کرد."(متن حدیث در صفحه۳۵۳).

تازه، در مکتب آخوند بزرگوار، مراحم خاص "خلیفه" باین حد و حصر محدود نمی‌ماند:

حدیث معتبر "کافی" از قول سلمان فارسی روایت می‌کند که یکروز سه دختر که کسی به حسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است، بطور ناخوانده وارد خانه حضرت فاطمه می‌شوند و در جواب پرسش آن حضرت توضیح می‌دهند که آنها سه حوری بهشتی بنام مقدوده و ازاره و سلمی هستند که خداوند ایشان را به ترتیب برای همخوابگی با مقداد ابن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی مامور فرموده است. این حدیث مفصل برای اطلاع خوانندگان (و احتمالا جلب توجه دادگاه‌های نهی از منکر جمهوری اسلامی) در صفحات ۳۵۴و۳۵۵ نقل شده است.

گاهی اوقات نیز "خلیفه" ظرافتهای خاصی در تصمیم‌گیری بخرج می‌دهد: در "کافی" از حضرت صادق روایت شده است که: بسا که دو بنده، یکی خوش صدا و دیگری بد صدا، برای اجابت تقاضای خود بدرگاه خدا

عزوجل دعا می‌کنند و خداوند درخواست هر دو را می‌پذیرد، ولی به ملائك می‌فرماید: آنرا که صدای خوش دارد معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم، و آن بنده بد صدا را زودتر مرخص کنید که آوازش اوقات مرا تلخ می‌کند(متن حدیث در صفحه۳۵۲)، و در "حلیة المتقین" از حضرت باقر روایت شده است که: چون کافری مرد مومنی را مسکن داده و با او مهربانی کند، پس از مرگ او خدایتعالی به آتش جهنم نیز دستور می‌دهد که او را بترسان اما مسوزان، و به خادمان جهنم نیز دستور می‌دهد که در اول و آخرهرروز(!) برایش خوراك ببرند، ولی نگویند از کجا فرستاده شده است(متن حدیث در صفحه۳۵۲).

و باز در "حلیة المتقین" توسط علامه مجلسی از قول حضرت صادق(طبق معمول) روایت شده است(متن حدیث در صفحه۳۴۷) که فقرا در روز قیامت به خداوند شکایت می‌برند که اغنیا در دنیا زنان خوبرو داشتند و خداوند می‌فرماید غم مدارید که به هر يك از شما هفتاد برابر همه زنانی را که به جمیع اهل دنیا دادم می‌دهم.(وسعت حرمسرا محاسبه شود!).

ولی همانقدر که لطف "خلیفه" زیاد است، غضبش نیز بسیارسخت است: "نقل است از حضرت صادق که در آغاز کار همه درختان میوه داشتند. چون مردم برای خدا فرزند قائل شدند، او غضب فرمود و نصف درختان را از خاصیت میوه‌دادن محروم کرد، و چون بعدا برای او شريك نیز قرار دادند، باز هم غضب فرمود و این بار درختان خار را آفرید"(البته تعداد درختان میوه‌دار از اول هم چندان زیاد نبوده است، زیرا طبق حدیث معتبر دیگری که علامه مجلسی اعلی الله مقامه نقل کرده، حضرت امام صادق فرموده است که "کل میوه‌های دنیا صد و بیست نوع است و بهترین آنها انار است". (متن حدیث در صفحه۵۶۲).

روحانیت مبارز بکّرات هشدار داده است که مبادا کسانی با توجه به این جنبه‌های متناقض خصائص الهی، در صدد برآیند که یا پیغمبرش را گول بزنند. زیرا اینکار برای خودشان خیلی گرانتر تمام خواهد شد و کلاه واقعی سر خود آنها خواهد رفت:

-"منافقین با کارهای نفاق‌آمیز خود می‌خواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و با این کارها آنها را بدوشند، در حالی که نمی‌فهمند آن کسی که ایشان را با اعمالشان بخود واگذاشته خود خدا است و این نیرنگی است که از جانب او برای مجازاتشان، یعنی این نیرنگی که منافقین بخیال خود به خدا زده اند، عینا نیرنگی است که خدا به ایشان زده است."(آیت‌الله دستغیب شیرازی شهید محراب، نقل از روزنامه اطلاعات۱۳ شهریور ۱۳۶۱)

و اما با همه این توصیفات و شواهد، مکتب روحانیت مبارز، گاه لازم می‌داند که دلائل بسیار محکمترو قاطع‌تری در اثبات قدرت و عظمت خداوند ارائه دهد که برخی از آنها در عصر خود ما توسط یکی از اعاظم رجال دین، آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله مقامه، ارائه شده‌اند و ارزش این دلائل، مخصوصا وقتی روشن‌تر می‌شود که بدانید گوینده آنها چه دریائی از علم و معرفت است:

- او یك مربی بزرگ، عالمی عامل، معلم اخلاق، و مهذب نفوس بود(آیت‌الله خمینی ۱۸ آذر ۱۳۶۰) نمونه علم و فضیلت و تقوی بود. انسانیت و فضل و اخلاق در نهایت کمال در او مجسم شده بود. آفتاب تابناکی بود که می‌درخشید(آیت‌الله مشکینی ۱۹ آذر ۱۳۶۱) آثار فکری و علمی اینگونه شخصیتهای بی‌نظیر عالم اسلام، ذخیره‌ای برای نسلهای آینده است(آیت‌الله منتظری۱۲آبان۱۳۶۱)عارفی بود وارسته و عاشقی دلباخته از تبار فرزندان رشید اسلام و قرآن(آیت‌الله امام جمعه یزد، ۱۹آذر ۱۳۶۱). آنگاه که لب می‌گشود واعظی شفیق و مهربان بود و آنگاه که دم فرو می‌بست سکوتش هزار نکته به همنشینانش می‌آموخت. آثار ارزنده این شهید محراب رهنمای سعادت است(اعلامیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۲۰آذر ۱۳۶۱). او "پیر شیراز و وضو ساخته از چشمه عشق و بنده خاص خدائی همانند علی" بود(مجله سروش). مدتی بعد از شهادت ایشان، یکی از نزدیکان خوابشان را دیدند که گله داشتند چرا آثار مرا انتشار نمی‌دهید؟ این بود که به این کار بزرگ همت گماردیم تا آثار این گوهر بی‌همتا، این مرد عرفان، این مرد زهد، این مرد تقوا، این دریای علم، همه را مستفیض ساخت(فرزند آیت‌الله دستغیب در مصاحبه با روزنامه کیهان، ۳۰ آذر ۱۳۶۱)

و اکنون که به مقام عالی علمی و فلسفی آیت‌الله پی بردید، ارزش استدلالهای ایشان را بهتر درك خواهید کرد:

-"حضرت صادق علیه‌السلام در مجلسی که راجع به عجائب خلقت ذکر می‌فرماید، خطاب به مفضل متذکر می‌شود که اگر می‌خواهی به عظمت پروردگارت پی ببری دقت کن در ذکَر خودت، که همیشه قائم نیست. اگر آلت انسان از استخوان بود، همیشه قائم بود. و اگر بنا بود بالعکس، همیشه خوابیده باشد چطور به رحم زن نطفه می‌رسید؟ پس طوری آلت را قرار داد که در موقع خود بخوابد و در موقع خود قائم شود."(کتاب معراج فصل سوم).

-"از آیات عظیمه و بهت آور الهی، روئیدن مو در صورت مرد، و نروئیدن آن در صورت زن است. آنهم فقط در قسمت پائین صورت و نه در پیشانی. این برای این است که مرد و زن از ظاهر معلوم باشند. چون گاهی ممکن است زن ادعای مردی کند یا مرد ادعای زنی نماید. علت دیگر اینکه خلقت زن برای لذت مرد است. لذا هرچه زیباتر باشد بهتر است. زن باید دلربائی کند. اگر بنا بود در صورت زن هم مو روئیده گردد، آن زیبائی و دلربائی را نداشت و اگر هم در صورت مردها مو یافت نمی‌شد مردها خیال می‌کردند که ما هم بلی! وقتی مرد صورتش را پاك بتراشد و آرایش کند کم کم خیال می‌کند آنچه از زن ساخته است، از او هم ساخته است. آن وقت عمل قوم لوط خدای ناکرده حاصل می‌شود!"(از همان کتاب همان فصل).

-"چشم با شکلی که خدا برایش قرار داده، به اصطلاح بادامی است. اگر مربع بود چقدر نازیبا بود؟ یا اگر شش‌گوشه یا شکل دیگری بود چقدر زشت بود؟ ابرو هم همینطور: جای ابرو را بالای چشم قرار داده که علاوه آنکه برای صورت زیبائی است سایبانی برای چشم است و با آن رنگ سیاهی که دارد، نور آفتاب را برای چشم تنظیم می‌کند که خاصیت بهتری داشته باشد. سیاهی مژه‌ها و ابرو خاصیت و حکمت دیگری نیز دارد که تنظیم نور برای دیدن چشم است. اگر چنانچه چیز تاریکی برابر نور نباشد نور پخش می‌شود. بنابراین موی مژه و ابرو سیاهرنگ است که خاصیت تنظیم نور را داشته باشد و تازه اگر این مژه‌ها از جهت داخل پلك روئیده می‌شد چه بلائی بود برای آدمی!"(کتاب توحید). "متوجه هستید که برای نرم کردن خوراك توسط دندانها، لازم است فك

حرکت کند و درین جا است که حکمت الهی بر این قرار گرفته که فك پائین بجنبد نه فك بالا. تصورش را بکنید اگر بالا می‌جنبید یعنی همه سر هنگام خوردن حرکت می‌کرد چقدر زشت بود؟ و اگر صِرف خوردن فك بیکدیگر هم بود، برای خرد شدن غذا کافی نبود. باین جهت خداوند بهترین طرز جهت سائیدن غذا را چرخیدن آن قرار داد، نه مستقیما برخورد فکها بیکدیگر. و در این میان زبان کار قاشق متحرك را می‌کند بدون اینکه خودش به تله بیفتد و زیر دندانها له بشود. البته بعضی اوقات هم می‌شود که گوشه آن زیر دندان می‌افتد، اما این برای آن است که قدر عافیت را بدانیم و متذکر نعمت خداوند باشیم."(کتاب توحید)

-"خربزه را ببینید: اگر درختش ساق داشت، سنگینی خربزه را نمی‌توانست تحمل کند. بالاخره یك دو دانه‌اش را بتواند تحمل کند، برای تعداد بیشتر شاخه آن شکسته می‌شود. پس باید سطح زمین دایه آن باشد. لاله روی زمین باشد و خربزه یا هندوانه‌اش را با کمك زمین نگهدارد."(کتاب توحید).(آیت‌الله احتمالا درختهای نارگیل و پاپایا و امثال آنها را نمی‌شناخته‌اند، ولی از اشتغال حواس، حتی بیاد درخت خرما هم نیفتاده‌اند که با همه بلندی، وزن هر خوشه‌اش، چندین برابر خربزه و هندوانه است).

-"بعضی از درختان ریشه‌شان پهن می‌شود وبرخی عمودی بر زمین فرو می‌رود. در موقعی که باران می‌آید آنهائیکه ریشه پهن دارند، سیراب می‌شوند ولی گیاهائی که ریشه عمودی دارند چه کنند؟ لذا این قسم گیاهان چون شلغم و تربزه را خداوند چنین قرار داده که برگهائی اطراف بدنه گیاه بروید و بطوری بالا بیاید که مثل ناودان باشد و باران که به برگها می‌ریزد در حلقوم آن ریشه ریخته شود. به همین جهت است که این گیاه تسبیح می‌کند یعنی گواهی می‌دهد که سازنده من در قدرت و حکمت بینهایت است."(کتاب توحید)

-"خداوند سمّ حیوانات سمّی را بدان جهت مقرر فرمود که جذب سمومات هوا بشود که در نتیجه هوا تصفیه شده و برای استنشاق من و شما نافع می‌باشد. پس این سموم از نظر تصفیه هوا و همچنین مداوا نافع است."(کتاب توحید)

-"واما بدن انسانی دارای ده طبقه است، این ساختمان عجیب ده طبقه، بر روی ۲۴۸ عمود تکیه دارد. و نیز در این ساختمان عجیب ۷۵۰ بند قرار داده شده است. مالك یعنی طرق و شوارعی که در این بدن است، ۳۶۰ طریق و راه برای این شهر عجیب است. و حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله در هر شبانه‌روز، بعدد رگهای بدن ۳۶۰ مرتبه می‌فرمود "الحمد لله رب العالمین علی کل حال". اما آورده وضو ارب ۳۹۰ رگ می‌باشد. دیگر از عجایب این بدن خزائن آن است که مجموعا ۱۱ خزینه می‌شود ... که از جمله آنها بیضتین است برای جمع شدن ماده تولید مثل، و در اهمیت آن همین بس که در آن ماده خلقت و اصل دستگاه بدن جمع می‌گردد... و خداوند برای این شهر ۱۲ دروازه قرار داده که بعضی مختص داخل شدن به شهر و بعضی برای خارج شدن و بعضی مشترك است. دو دروازه اصلی همان سبیلین یعنی مخرج بول و غائط است که با اختیار شخص هنگام دفع از آن خارج می‌گردد و گاهی این نعمتِ اختیار گرفته می‌شود تا قدر آنرا بدانند و بدرگاه خدای تعالی شکر نمایند. بهمین جهت دعاهائی که در هنگام تخلی و بعد از تطهیر وارد شده نوعا متضمن حمد و سپاس خدایتعالی نسبت باین نعمت است. آیا گاهی فکرش را کرده‌اید که اگر راه مجرا بند می‌آمد یا اگر خروج بول وغائط باختیار شخص نبود چه می‌شد و چقدر رکیك بود؟ ببین خدایتعالی چگونه مراعات حال انسان را کرده است... و دو دروازه دیگر سوراخ بینی است که از آن بوی گلها و ریاحین وارد می‌شود و بمغز می‌رسد و دیگر دو پستان هم دروازه خروجی است که خدای تعالی برای مصالحی قرار داده است."(آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، تکوین و تشریح انسان).

محمد و ائمه: حکام هارون الرشید

وقتی که در مکتب آخوندان بزرگوار، خداوند از چنین دیدگاهی معرفی شود، طبعا پیغمبر او و امامان او نیز از همین دیدگاه معرفی می‌شوند. زیرا این نحوه معرفی جاذبه خاص دارد. آنوقت است که علامه مجلسی قدس سره و اعلی الله مقامه در بحارالانوار و حلیة المتقین در حدیثی بسیار موثق از حضرت رسول اکرم نقل می‌کند که: "فرمود نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و زنجبیل خشك و زنیان و خشخاش سرخ و نمك هندی و نارمشك و قاقله و شقاقل و جوب بلسان و دانه بلسان و سلیخه مقشر و علك رومی و عاقرقره و دارچین و عسل، چه اندازه قوت جماع می‌بخشد"(متن حدیث در صفحه۵۱۳). البته مسلم نیست که این ادویه در عصر رسول اکرم تا چه اندازه در بازارهای مدینه و مکه یافت می‌شده، ولی یقینا در عطاریهای بازار اصفهان در دوره علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه، به فراوانی پیدا می‌شده است.

ونیز "فرمود سر را بسیار شانه کنید که تب را دور می‌گرداند و روزی می‌آورد و قوت جماع را زیاد می‌کند"(متن حدیث در صفحه۵۱۳).

و: "آن حضرت صلی الله علیه و آله تاکید فرمود که بیاموزید از کلاغ، جماع کردن پنهان را"(متن حدیث در صفحه۵۱۳).

ولی تعالیم آن حضرت در این مورد فقط جنبه منفی نداشته، بلکه دستورات عملی متعدد و بسیار دقیق و جامعی در باره بهترین نحوه‌های مجامعت، و طرق مختلف آن از ایستاده و نشسته و خوابیده و اوقات خوب و بد مقاربت در یك "الفیه شلفیه" اسلامی که ظاهرا از تمام آثار مشابه خود در بلاد هند و فرنگ کامل‌تر است، داده شده است. در حدیث جامع منقول در حلیة المتقین علامه مجلسی طاب ثراه تصریح کرد که ابلاغ کننده این دستورات، حضرت جبرئیل و گوینده آنها حضرت محمد و شنونده آنها حضرت علی بوده است، و رسول اکرم این تعلیمات را بدین منظور داده است که بهترین نحوه "اسلامی" مجامعت با زوجه خود را به علی بیاموزد.(قطعا متوجه هستید که این زوجه علی، دختر خود حضرت محمد است. متن این حدیث مفصل را در صفحه ۵۱۲ خواهید یافت)

بجز تعالیم این حدیث، علامه مجلسی تعالیم متعدد دیگری را نیز از رسول اکرم در همین زمینه نقل می‌کند:

-"دختران باکره بخواهید که دهنهایشان خوشبوتر و رحمهایشان خنکتر و پستانهایشان پرشیرتر است و چون به خواستگاری زنی فرستید، بگونید گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزك پایش نیز پرگوشت باشد."

و نیز: "مبادا کسی با زن خود جماع کند و پیش از آنکه آن زن آب بدهد، او آب بدهد. بلکه می‌باید با تأنی بکند و مکث کند تا هر دو باهم آب بدهند."(متن حدیث در صفحه۵۱۴).

نمونه‌هائی دیگر از کلمات قصاری که در کتب بسیار معتبر حدیث(صحاح سته و کتب اربعه) به حضرت محمد نسبت داده شده، چنین است:

- به بهشت در آمدم و اکثر ساکنان آنرا ابلهان یافتم.

- به دوزخ نگریستم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.

- روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزهائی است که درهای آسمان گشوده می‌شود.

- نطفه‌های خود را در سیاهان مریزید که سیاهی رنگ زشتی است.

- موی سپید را رنگ کنید تا چون یهودان مشوید.

- موهای خود را کم کنید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زناکار شدند.

- شیاطین، صبحگاهان با بیرقهای خود به بازارها می‌روند و با هر کس که زودتر وارد بازار شود، داخل می‌شوند و با هر کس که دیرتر بیرون آید بیرون می‌آیند(نقل از نهج‌الفصاحه).

ونمونه‌ای از مطالب بسیار پرمعنی و آموزنده‌ای که از قول او روایت شده، حدیثی است که شهید بزرگوار محراب، آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد خود نقل کرده است:

- در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: عمویم حمزه سیدالشهدا را دیدم(پس از شهادت او) که طَبَقی از انار بهشتی جلوش بود و میل می‌کرد. ناگهان دیدم انار انگور شد و او میل کرد، یکدفعه دیدم انگور هم به رطب تغییر کرد.(توضیح آیت‌الله: البته خوردنیها و آشامیدنی‌های

آن عالم همه لطیف است و بستگی به ماده ندارد، بهمین جهت ممکن است بـانواع مختلفه برحسب اراده مومن تغییر کند، مثلا زردآلو است لکن اگر هلو خواستی هلو می‌شود. بر طِبق اراده تو است).

در مورد امامان، دست آخوند باز هم بازتر از مورد خدا و پیغمبر بوده، زیرا این بار نمایندگان مکتب روحانیت مبارز بجای يك یا دو نفر، با دوازده نفر سروکار داشته‌اند و تازه یکی از این دوازده نفر بطوریکه قبلا نیز اشاره رفت امام جعفر صادق مشکل‌گشای کل بوده است.

روش همـان روش همیشگی است: ذکر روایات و نقل سخنان اعمـال و عجائب و مختصاتی که در "استحمار" مومن مؤثرتر باشد، و ضمنا بهتر تفهیم کند که جلب عنایات و مراحم این امامان فقط از مجرای "روحانیت مبارز" می‌گذرد.

در کتاب کافی، از قول امام محمد باقر توضیح داده شده که از خصائص امام بهنگام تولد این است که ناف بریده باشد، و ختنه شده باشد، و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش برآمده باشد، هرگز دهن‌درّه نکند، در خواب محتلم نشود، مدفوعش معطر باشد و بوی مشك دهد، چو قضای حاجت کند زمین موظف باشد که مدفوع اورا در خود فروبرد.(متن حدیث در صفحه ۳۷۹).

و باز در حدیث دیگر تصریح شده است که ائمه می‌توانند در قنداق خود اژدها را بدرانند و می‌توانند دشمنانشان را بایك فوت تبدیل به سگ یا سوسك یا شغال یا خرس کنند.(شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی).

وقتی که امام بتواند در قنداق خود معجزه کند، طبعا در دوران رشد باید معجزات مهمتری بکند. زیرا از دیدگاه آخوند اهمیت مقام امام بیش از آنکه وابسته به درجه تقوی و فضل او باشد به معجزاتش مربوط است.

-گاو زنی مرده بود و زن گریه و زاری می‌کرد. حضرت امام موسی کاظم گاو را صدا زد، ولی معلوم نشده است که با عصایش به آن گاو زده یا با پنجه پایش. ولی فی‌الفور گاو برخواست و راست ایستاد و به عربی سلام گفت. آنگاه حضرت او را بدست صاحبش سپرد و رفت(متن حدیث در صفحه۳۸۳).

ظاهرا راوی حدیث حساب کرده است که اگر پیغمبر اولوالعزمی مثل عیسی آدم مرده را زنده می‌کند یك امام باید به زنده کردن گاو مرده اکتفا کند.

در فرهنگ دین اگر بنا باشد امام از احترام لازم در نظر مومنین برخوردار باشد، باید از نعمتهای مادی کمبودی نداشته باشد تا مقام او در مقابل خلیفه و سایر "ظلمه" پائین نیاید، با این تفاوت که در صورت لزوم باید خودش به همه این مال و منال بی‌اعتنا باشد و بسراغ آنها نرود.

-"صالح بن سعید به حضرت امام علی النقی عرض کرد: قربانت، خیلی ناراحتم که شما را در این جای محقر و بدنام که نامش سرای گدایان است، منزل داده‌اند. فرمود: ای پسر سعید، ما در هر جا که هستیم، خیلی چیزها برایمان مهیا است. آنگاه با دو دستش اشاره کرد و فرمود نگاه کن! نگاه کردم، دیدم تا چشم کار می‌کند بوستانهائی است خرم با میوه‌های تازه و رسیده و نوبر، پر از دختران زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف و پسربچگان لطیف بطوریکه چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد.(متن حدیث کافی در صفحه۳۹۷).

به روایت دیگری که توسط آیت‌الله بروجردی نقل شده، حضرت موسی بن جعفر در زندان به کنیزکی که هارون‌الرشید برای خدمت خاص(!) آن حضرت برایشان فرستاده بود، گفتند به خودت غره مشو و ببین. آنوقت اشاره‌ای فرمود و حوران و غلامان را که دست بسینه ایستاده بودن باو نشان داد. چنانچه کنیزك از دیدنشان بیهوش گشت. (متن حدیث در صفحه۳۸۴).

ائمه در معرفی منافع خاص گیاهان و ادویه از نظر شفای دردهای اساسی (بترتیب اولویت: ضعف قوه جماع، بواسیر، پیسی، باد شکم) تخصص فراوان دارند. نسخه‌هائی که می‌دهند، گاهی مستقیما از طرف خدا تجویز شده است: "امام صادق فرمود که پیغمبری شکایت کرد به خدا از ضعف کمر و کمی فرزند. به او وحی رسید که تخم با گوشت بخور." و: "چون مرض پیسی در میان بنی‌اسرائیل بسیار شد، حقتعالی وحی فرمود به حضرت موسی که به ایشان بگو گوشت با چغندر بخورند". گاهی نیز مراجع تجویز نسخه‌هاف خود پیغمبران اولولعزمند: "امام صادق فرمود که به حضرت عیسی در طفولیت بیماریهای مردم بزرگ می‌رسید، و درد مقعد از دردهای بزرگان است. درین مواقع عیسی به علم پیغمبری از مادرش می‌خواست که برای او خمیری از

عسل و سیاه‌دانه و روغن زیتون فراهم سازد که بخورد". ولی عادتا مسئول این نسخه‌نویسی خود ائمه هستند: "مفضل به حضرت شکایت کرد از تنگی نفس فرمود: بول شتر بخور". و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود هیچکس نیست که رگ خوره در بدن او نباشد، و چاره آن خوردن شلغم است". و: "شخصی به حضرت موسی بن جعفر عرض کرد که ماده طاعون در بدن من ظاهر شده است. فرمود که سیب بخور، و آن شخص خورد و عافیت یافت". و: "حضرت امام رضا فرمود جو بخورید که جو خوردن از شعار پیغمبران است". (متن حدیثها در صفحات ۵۶۰ تا۵۶۵).

-"و حضرت امام محمد باقر فرمود: پنیر در چاشت مضر است و طرف شب نافع که موجب قوت جماع می‌شود".

-"و حضرت امام جعفر صادق فرمود: قاووت خنك بخورید که پیسی را زایل می‌گرداند و خوردن آن با روغن زیتون گوشت را می‌رویاند و قوت جماع را زیاد می‌کند".

-"و نیز فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد می‌کند".

-"و حضرت امام موسی کاظم فرمود که گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است و کمك می‌کند بر بسیاری جماع. و ایضا فرمود که خوردن گزر قوت جماع را زیاد می‌کند".

گاهی از زبان ائمه مطالب فلسفی بسیار عمیق‌تر وآموزنده‌تری برای مومنین روایت می‌شود:

-"امام جعفر صادق فرمود: سنت پیامبران است بسیار زن داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن"[1] و فرمود: "در خروس پنج خصلت هست که از خصلت‌های پیغمبران است، و از آن جمله بسیار جماع کردن است".

-"و از حضرت امام محمد باقر منقول است که فرمود: خوشم نمی‌آید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما یك شب بی‌زن بخوابم".

-"و حضرت امام موسی کاظم فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند، هرگز آنرا ترك نکند".

۱- در حدیث تکلیف اعتبار پیغمبری عیسی که زن نداشت و ظاهرا با هیچ زنی هم مقاربت نکرد، روشن نشده است.

البته راهنمائی‌های ائمه به اطعمه و ادویه محدود نمی‌شود و دستورهای دیگر را نیز شامل می‌شود که گاه حکمت آنها به عقل ناقص عوام نمیرسد، ولی حتما علمای عظام بدین حکمت‌ها وقوف دارند:

-"امام جعفر صادق فرمود: سرمه به چشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و دهان را شیرین می‌کند و کمك می‌کند به طول دادن سجود".

و نیز فرمود: "نعلین سیاه مپوشید که ذکَر را سست می‌کند و چشم را ضعیف می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و ذکَر را سخت می‌کند وغم را برطرف می‌کند".

و نیز فرمود: "سر را بسیار شانه کردن تب را دور می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند".

و نیز فرمود که: "هر که ریش خود را هفتاد نوبت شانه کند و بشمارد یکی یکی را، شیطان تا چهل روز نزدیك او نیاید".

تقلید و اجتهاد: مکتب دامپروری

اجتهاد وتقلید از اصول مکتب تشیع است، ولی البته این رکن نیز، مانند ارکان دیگر در مکتب دکانداران دین تغییر ماهیت داده است. در این مکتب، دیگر وظیفه مجتهد آن نیست که مربی و معلم دیگران برای تعلیم و تفهیم آنها در امر مسائل دین باشد، مجتهد در این مکتب کسی است که کلیددار خاص علوم و گنجینه‌دار انحصاری حقایق الهی است، و بقیه مقلدند. بقول "کافی" شیعیان ضعیف‌العقلی هستند که امکان تشخیص ندارند و باید در هر صورت، و بهر حال، از فتاوی و احکام مقام اجتهاد پیروی کنند، همانطور که از هر صغیری انتظار می‌رود.

-"مسلمان باید البته به اصول دین یقین داشته باشد، ولی در مورد احکام دین باید مقلد، باشد یعنی از مجتهد تقلید کند."(رساله آیت‌الله خمینی، نقل از مجله نگهبان انقلاب اسلامی، ۸مهر ۱۳۶۱ و توضیح المسائل).

-"طبیعی است که مردم همواره یکی از دو دسته‌اند: عالم و عامی، مطلع و بی‌اطلاع. نتیجه این است که همیشه باید عده‌ای از مردم مجتهد، و عده‌ای دیگر مقلد باشند"(کاشف الغطاء، آئین ما).

-"در علم اصول فقه، علمای اعلام اثبات فرموده‌اند که لزوم تبعیت جاهل از عالم، قبل از آنکه حکم شرعی باشد، یك حکم عقلی، یك حکم فطری و وجدانی است. از قضایائی است که قیاساتها معها. و از این جا می‌توان در باب اجتهاد و تقلید استفاده نمود و لزوم پیروی افراد امت را از عالم به شریعت الهیه استنتاج نمود".(علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، در کتاب امام شناسی).

-"از اصول تشیع این است که در اسلام برای هر موضوع کوچك وبزرگی "حکمی" تعیین شده است، و مجموعه این احکام را خداوند از طریق وحی یا الهام در اختیار پیغمبر اکرم گذارد، و پیغمبر هم تدریجا آنها را بر حسب پیش‌آمدها و حوادث مختلف و احتیاجاتی که مسلمانان پیدا می‌کردند، در اختیار مردم "عموما"، و در اختیار جمعی از خواص خود "خصوصا" گذاشت. ولی قسمت قابل توجهی از آن احکام باقی ماند که موجباتی برای ابلاغ آنها پیش نیامد یا واقعا مورد ابتلاء و نیاز مردم آن زمان نبود، و یا مصالحی ایجاب می‌کرد که از نشر آنها در آنزمان خودداری شود. این امور سبب شد که مصلحتا قسمت قابل توجهی از آن احکام ابلاغ نشود و مکتوم بماند. ولی پیغمبر اسلام تمام این احکام را نزد اوصیاء خود یعنی ائمه معصومین به ودیعت نهاد تا آنها در فرصتهای مناسب و بر طبق مصالح و نیازمندیها تدریجا به مردم ابلاغ نمایند.

علت این هم که بعدها حدیثهای متناقض از آن حضرت توسط اصحاب ایشان نقل شد، این بود که فهم و استعداد آنها در فهم کلمات او با هم تفاوت بسیار داشت. چه بسا یکی از اصحاب درباره موضوعی، حکمی از پیغمبر می‌شنید و دیگری در واقعه‌ای کاملا مشابه آن بود حکمی بر خلاف آن می‌شنید... لذا امروز این دو حدیث، بنظر ما معارض و متناقض می‌رسد. دقت و بررسی برای فهم این احکام همان است که ما نام آن را "اجتهاد" می‌گذاریم، و نام کسانی را که به گفته "مجتهدین" عمل می‌کنند "مقلد". "(آل کاشف الغطاء:آئین ما).

در "جا افتادن" مومنین به دو گروه مجتهد و مقلد، محدثان و راویان بزرگوار از آغاز نقش موثری ایفاء کردند. تعداد احادیث و روایات روز بروز زیادتر شد، و افزایش احادیث، توسعه احکام و مقررات شرعی را در تمام سطوح، از گناهان کبیره گرفته تا مسائل جزئی و ناچیز روزمره، ایجاب کرد. مومن شیعه هر روز بیشتر متوجه شد که نه تنها در مسائل اساسی، بلکه در تمام

امور روزمره خود، در بیست وچهار ساعت شبانه‌روز، موظف شرعی به رعایت و اجرای احکام معینی است که دقیقا در این روایات و احادیث و در فتاوی ناشی از آنها مشخص شده است. البته برای خود مومن اطلاع بر همه این احادیث و فتاوی ممکن نبود: یا سواد کافی نداشت، یا فرصت کافی نداشت، یا احاطه کافی به آنها نداشت. در نتیجه فقط یك راه برویش گشوده می‌ماند، و آن رجوع به مقام مجتهد جامع‌الشرایط بود که همه اینها را می‌دانست و وظائف شرعی مشتقّه از آنها را نیز تشخیص می‌داد.

وقتی که این نکته روشن شود، این نکته دیگر نیز بخوبی روشن می‌شود که چرا طی قرون متوالی، هزاران حدیث کوتاه وبلند درباره اموری که مطلقا احتیاج به حدیث و فتوی نداشته، از قبیل ناخن گرفتن، سرمه کشیدن، آروغ زدن، مستراح رفتن، انگشتر را به بالا یا پائین انگشت کردن، کفش زرد یا سیاه پوشیدن، به مومنین عرضه شد، و چرا از زمان تالیف جامع عباسی به بعد، هر یك از مراجع تقلید لازم دیدند برای مقلدان خود رساله یا رسالاتی از نوع توضیح المسائل مرقوم دارند که همه آنها با جرح و تعدیل شخصی مختصری، تکرار رسالات مراجع قبلی بود، و در تمام آنها نیز همان احکام غالبا سخیفی که اجرا یا عدم اجرای آنها به هیچ جای زندگی مومن بر نمی‌خورد، و کمترین تاثیری در افزایش ثواب یا گناه او نداشت، بازگو شده است.

این واقعیت ها در "تشیع علوی و تشیع صفوی" شریعتی چنین تحلیل شده است:

"در مکتب آخوند، "اجتهاد" یعنی ثبوت و جمود، ممانعت از هر گونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری وسیله تکفیر و تفسیق و محکومیت هر کار تازه، و هر حرف تازه، هر راه تازه، چه در دین، چه در نظام زندگی، چه در فکر، چه در علم، چه در جامعه. و "تقلید" یعنی اطاعت کورکورانه مقلد از مجتهد، تابعیت مطلق و بیچون و چرای او از عقل و حکم و عقیده مجتهد، یعنی پرستش مجتهد. و تشییع این چنین اجتهاد و تقلید، یعنی تشییع جهل، بدعت، تفرقه، جمود، عبودیت، تعطیل همه مسئولیت‌ها، توسل برای تقلب، رشوه به خدا و پیغمبر و امامان، تشییع مرگ و عزا!".

یاد مولانا بخیر، که در هفتصد سال پیش گفت:

من نخواهم لطف حق از واسطه — که هلاك خلق شد این رابطه
نی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن — هم به رای و عقل خود اندیشه کن
چشم داری تو، زچشم خود نگر — منگر از چشم سفیه بی‌هنر!
گوش داری تو به گوش خود شنو — گوش گولان را چرا هستی گرو
از مقلد تا محقق فرقها است — کاین چو داود است و آن دیگر صداست
خلق را تقلیدشان بر باد داد — این دو صد لعنت بر این تقلید باد

و یاد سرمد سخنسرای دوران خود ما نیز بخیر، که پنجاه سال پیش در همین باره گفت:

این تقرب پیشگان در کار حق — حاجب خلقند در بازار حق!
گر میان خلق وخالق فاصله است — علت آن فتنه این سلسله است
این شفیعان خلق را رسوا کنند — تا به سود خویشتن سودا کنند
خلق را با حق، همان حق رابطه است — درگه حق بی نیاز از واسطه است
گر نبودند این شفیعان در وجود — این جدائی بین خلق وحق نبود

تقیه: دروغ واجب، و بی‌غیرتی مستحب

در هیچ يك از مذاهب جهان، و در هیچ يك از فِرَق اسلام، احتمالا اصلی عجیب‌تر، نامعقولتر و ناپذیرفتنی‌تر از اصل تقیه، آنطور که در مکتب دکانداران دین تعبیر و تفسیر شده است، نمی‌توان یافت. تقیه در اصل يك تاکتیك ایدئولوژيك وجنگی تشیع، برای پیشبرد مبارزه با خلافت حاکم بود. ولی در مکتب دکانداران دین، این اصل بکلی قلب ماهیت داد و بصورت مشروعیت دروغ، مشروعیت ریا، و مشروعیت فرار از مسئولیت، و مشروعیت "بی‌غیرتی" در آمد. مجوزی شد که مومن بتواند بخاطر حفظ جان یا مال خود، هر موقع که خودش لازم بداند و بهر طور که خودش مقتضی بداند، دین و ایمانش را انکار کند، به معتقدات مذهبیش ناسزا بگوید، به رعایت آنچه مورد قبولش نیست تظاهر کند، و نه تنها اجازه و حق تمام اینها را داشته باشد، بلکه این کار اصولا وظیفه شرعی او باشد! حتی امام معصوم نیز "اجازه الهی" داشته باشد که دروغ بگوید، یعنی در موقع لزوم بر خلاف دستور قبلی خدا (بنا

به تصریح آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار، صفحه ۱۲۹) دستوری به پیروان خود بدهد.

هر انسانی، در هر شرائطیف با هر طرز فکری، به آسانی می‌تواند دریابد که این راه راه حق نیست. می‌تواند راه تجارت باشد، راه سیاست باشد، راه جاسوسی یا دزدی نیمه شب باشد، ولی بهر حال نمی‌تواند راه خدا و راه ایمان باشد. در تمام تاریخ جهان نیز، هیچ آئینی منجمله خود اسلام، منجمله خود تشیع، نه از این راه برقرار شده، نه از این راه حفظ شده، نه از این راه گسترش یافته است.

پیامبر اسلام، آئین خود را صریحا اعلام کرد و در این راه انواع خطرات جانی و مالی و جسمی و روحی را پذیرا شد. عیسی بخاطر پافشاری در گفته خود ببالای صلیب رفت، و عیسویان نخستین نیز در طول بیش از دو قرن در همین راه بکام شیران یا بر سر چوبه‌های دار یا به کنج سیاه‌چالها رفتند. شیعیان نسلهای اولف بخاطر طرد صریح و آشکار دستگاه ظلم و فساد خلافت، هزار هزار طعم مرگ چشیدند. داستان ابوذر غفاری نیز که اینقدر در جمهوری اسلامی امروز ریاکارانه از آن یاد می‌شود، صرفا داستان پافشاری یك پارسای مومن در راه دفاع از عقیده و ایمان خویش است.

و با این همهف در "اصول کافی" و در کتب بعدی اعاظم فقها و محدثان شیعه، از قول زراره، محمد بن مسلم، و معمر بن خلاد، محمد بن ابی نصر، و عثمان بن عیسی، عبدالاعلی، از امیرالمومنین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسی کاظم، امام رضا، آمده است:

-"تقیه اساس دین ما و دین پدران ما است. تقیه سپر مومن است. تقیله نگهدار مومن است کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. در هر موردی که مومن تقیه را صلاح ببیند، خداوند آنرا برایش حلال ساخته است. نُه عشر دین در تقیه است و یك عشر آن در همه اعمال دیگر!".

-"از اصحاب کهف سرمشق بگیرید که در اعیاد بت‌پرستی شرکت می‌جستند و بر خود زنار می‌بستند(!) و این خدای عز و جل را بسیار خوش آمد و آنها را دو بار پاداش داد. همانا حدیثی از احادیث ماف به بنده‌ای می‌رسد و او آنرا به کسی نمی‌گوید و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد و بنده دیگر، حدیث

ما را که به او رسیده استف فاش می‌سازد و در دنیا خوار می‌شود و خدای عز و جل هم نور را از او می‌گیرد! خدا رحمت کند مومنی را که فقط آنچه مردم می‌فهمند و می‌پذیرند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند از آنها بپوشاند. زیرا که اگر مطلب ما را آنطور که گفته‌ایم به دیگران نقل کنند، مردم را بر ما می‌شورانند".

-"حضرت رضا فرمود: از ما توقع مکنید که به هر چه میپرسید، جواب درست بدهیم. یحتمل که این موجب شر شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب‌الامر را بگیرد. مگر نشنیده‌اید که امر ولایت و امامت اولاد علی را خداوند بصورت رازی بدست جبرئیل سپرد، و جبرئیل آن را به صورت رازی به محمد صلی الله علیه و آله سپرد و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را به صورت رازی به علی علیه‌السلام سپرد و علی علیه‌السلام آنرا بصورت راز به هر که خدا خواست سپرد. و حالا شما این راز را فاش می‌سازید و خود و امام خود را در خطر قرار می‌دهید؟ آخر نمی‌توانید حرفی را که شنیده‌اید پیش خودتان نگاه دارید؟"(اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تقیه)

درست متوجه مفهوم این حدیث "بسیار موثق" شدید؟ حضرت رضا، امام رسمی شیعه، پاسدار شماره یك تشیع، مسئول ادامه راه امامت در برابر خدا و رسول، اعلام می‌دارد که اصل امامت اولاد علی مطلبی بود که خداوند محرمانه به محمد گفت، و محمد نیز محرمانه به علی گفت، و علی نیز محرمانه به هر که خدا خواست گفت. و اوقات تلخی هم می‌کند که شما حالا می‌خواهید این راز محرمانه را فاش کنید و جان و من و خودتان را بخطر بیفکنید؟ بعد هم ملامت می‌کند که "مگر نمی‌توانید یك موضوع محرمانه را پیش خودتان نگاه دارید؟"

و آخوند، خواه آیت‌الله العظمی، و خواه طلبه ساده و غیرعظمی، منکر آن است که انتساب چنین گفته‌ای به یك امام، نه فقط افترائی مزورانه، بلکه وقیحانه و زشت و شرم آور است، بهمان اندازه که این روایت علامه بزرگوار، اعظم محدثین، ملا محمد باقر مجلسی نفرت‌انگیز است:

-"یزید علیه‌اللعنه در سفر حج به مدینه رسید. به مردی از قریش گفت: آیا اقرار می‌کنی که بنده منی و اگر بخواهم ترا می‌فروشم؟ گفت: تو در دین

برتر از من نیستی، چگونه چنین اقراری را بکنم؟ گفت: اگر نگوئی میکشمت. مرد پاسخ داد: کشتن من مهمتر از کشتن حسین بن علی نیست. و به امر یزید کشته شد. فردای آنروز یزید با امام سجاد زین‌العابدین روبرو شد، همین اقرار را از او خواست. امام گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مرا هم مثل آن مرد دیروزی می‌کشی؟ آن علیه‌اللعنه پاسخ داد: چرا! آنگاه امام فرمود: "اقرت لك بما سالت. انا عبد مکره فان شئت فامسك، و ان شئت فسع"(اقرار می‌کنم به همه آنچه می‌خواهی، من بنده ناباب هستم. پس اگر خواهی نگاهم دار و اگر خواهی بفروش)!

-"از حضرت رضا علیه‌السلام نقل است که فرمود: اگر در یك دستت چیزی داری و بتوانی آنرا از دست دیگرت پنهان کن، زنهار که مضایقه مکن"(اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التقیه)

بزرگان دین اعلی الله مقامهم، در توجیه و تفهیم این اصل مقدس "تقیه" که نُه عشر دین در آن است، ادّله بسیار محکمی ارائه فرموده‌اند، از قبیل این شرح فاضلانه علامه کاشف الغطاء:

-"آیا حفظ جان و دفاع از حیات خود که محبوبترین چیز در نظر انسان جزء فطرت هر بشری نیست؟ درست است که گاهی انسان بخاطر حفظ شرافت، بخاطر تقویت حق وکوبیدن باطل، حاضر است از جان عزیز خود نیز صرفنظر کند، ولی آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید جائز است بدون هیچ هدف مقدسی انسان بدون دلیل، جان خود را به خطر بیندازد؟ بدیهی است نه عقل و نه شرع، چنین اجازه‌ای به هیچکس نمی‌دهند.

باید گفت که اگر تقیه در خور ملامت است، این ملامت را باید به آن اشخاص کرد که شیعه را با رفتار خود مجبور به تقیه می‌سازند. آنها در خور ملامتند نه اینها! ما در تواریخ می‌خوانیم که معاویه و سایر بنی‌امیه و بنی‌مروان و عباسیان، شیعیان علی را تعقیب می‌کردند و به قتل می‌رسانیدند. در این میان شیعه چه می‌توانست بکند جز اینکه عقیده خود را مکتوم سازد؟ و لذا می‌بینیم آن مردان شیعه و بزرگان آنها که تقیه نکردند، بدنهای خود را بعنوان قربانیان راه حق به چوبه‌های دار تسلیم نمودند. آیا داستان دو صحابی بزرگوار "عمر بن حمق خزاعی" و "عبدالرحمن بن حسان غزی" که "زیاد" آنها را زنده زنده در

"قس الناطف" دفن کرد، فراموش شدنی است؟ آیا هرگز خاطره اسفانگیز قتل "میثم تمار" و "رشید هجری" و "عبدالله بن یقطر" که "ابن‌زیاد" آنها در کناسه کوفه بدار آویخت، فراموش می‌گردد؟ اینها و صدها نفر دیگر امثال آنان، کسانی بودند که جان عزیز خود را در راه یاری حق بیدریغ از کف دادند و پیشانی خود را آنچنان محکم بر صخره‌های باطل کوبیدند که تا آنها را در هم نشکستند، سرهای آنها در هم نشکست. آنها تقیه را حرام می‌دانستند، زیرا اگر سکوت کرده و راه تقیه پیش گرفته بودند، حق و حقیقت بکلی از میان می‌رفت و دین اسلام بصورت دین معاویه و یزید و زیاد در می‌آمد. یعنی دین مکر و نیرنگ و خیانت و نفاق. البته داستان شهدای طف، حسین و یاران عزیز او(سلام الله علیهم) نیز بر همه کس روشن است. آنها، پیشوایان شهیدان راه حق و سرسلسله مردانی بودند که هرگز زیر بار ظلم نرفتند در حالی که عده‌ای دیگر در شرایط دیگری که با این شرائط فرق داشت(!) تقیه را "واجب" شمردند.

در روایت آمده که "مسیلمه کذاب" دو نفر از مسلمانان را دستگیر نمود و به آنها گفت که باید شهادت بدهید هم من رسول خدا هستم و هم محمد رسول خداست. یکی از آن دو نفر حاضر نشد این را بگوید و مسیلمه دستور داد او را کشتند. نفر دوم این شهادت را داد و آزاد شد. هنگامیکه این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: نفر اول بی‌جهت عجله کرد تا خودش را به بهشت برساند، اما نفر دوم کار درستی کرد و او نیز به پاداش آن به بهشت خواهد رفت!

شما ای مسلمانان! کاری نکنید که عده‌ای از برادران شما مجبور به تقیه شوند و سپس آنها را ملامت و سرزنش کنید که چرا تقیه می‌کنند؟(آل کاشف الغطاء: آئین ما).

درعصر خود ما نیز،حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی در تائید همین نظر چنین فرموده‌اند:

واجب بودن تقیه از روشن‌ترین احکام عقل است. معنی تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی بر خلاف میزان شریعت بکند برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال خود. از این جهت گاهی ائمه یك حکم را بطور تقیه بر خلاف دستور اولی خدا می‌دادند. و این چیزی است که نه تنها با

حکم خرد مطابق است، بلکه از دستورات خصوصی پیغمبر اسلام است و گواه ما سوره نخل آیه ۱۰۸ است که: غضب خدا بر کسی است که کافر شد به خدا پس از ایمان آوردن، مگر کسانیکه از روی اکراه اظهار تنفر کردند."(کشف الاسرار، صفحه ۱۲۹).

آیت‌الله استناد به اشاره مبهم يك آیه قرآن کرده، ولی به پیروی از اصول ثابت "فرهنگ ریا" لزومی به استناد به آیات صریح و بی‌ابهام دیگری از همین قرآن ندیده است که در آنها "اگر" و "مگري" هم نیامده است.

-"ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چرا چیزی را بر زبان می‌آورید که در عمل خلاف آنرا می‌کنید؟ بدانید که خدا را بسیار ناخوشایند است اگر چیزی را به زبان بگوئید که بدان عمل نمی‌کنید".(سوره صف، آیه‌های ۲ و۳).

-"و کیست ستمکارتر از آن کسان که به خدا نسبت دروغ بستند"(سوره هود، آیه۱۸).

-"آن کس را که در راه ایمان خود کشته شود مرده مپندارید، که او زنده است."(سوره بقره، آیه۵۴).

ودرباره اینکه "امامان حکمی را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خدا می‌دادند"، آیت‌الله که این کار عجیب را (که در دادگاه‌های شرع اسلام مجازات آن مرگ است) از "دستورات خصوصی پیغمبر اسلام" دانسته است، قاعدتا باید به عنوان يك مرجع تقلید متوجه باشد که در مقابل این دستور خصوصی پیغمبراسلام، دستور غیرخصوصی و صریحی از خداوند در قرآن وجود دارد که: "ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در هر موقع فقط سخن راست بگویید."(سوره احزاب آیه ۷۰).

بعنوان نتیجه‌گیری، شاید باز هم نقل یکی از نوشته‌های شریعتی بسیار مناسب باشد:

-"حجةالاسلام با لحن ناصحه‌ای به من فرمود: شما متوجه حقایق امور نیستید. مثلا می‌بینید که موارد بسیار در اسناد تاریخ و کتب روایت و فقه ما هست که امام خلاف حق و شرع فتوی داده است. حقیقتا هم فتوای خود امام است، و فتوائی است بر خلاف حقیقت و مقایر با دین وشرع. ولی موضوع این است که امام آنرا از سر "تقیه" صادر فرموده‌اند.

گفتم: خواجه صانح! شیعه با معرفت و عالم ائمه! من دلم برای خودم نمی‌سوزد. برای ائمه اطهار می‌سوزد که در زمان ما نبودند تا از نصایح شما برخوردار شوند، و با احادیث و روایات شیعه و روح سلوك ائمه، آنطور که شما درك می‌كنید تماس زیادی نداشتند تا بدانند که: حق نشاید گفت جز زیر لحاف! مسلما اگر علی این راهنمائی‌های خیرخواهانه سرکار را می‌شنید، اینقدر دشمن برای خودش درست نمی‌کرد و کشته هم نمی‌شد، و اشراف و برده‌فروشان و کاروان‌داران قریش و حکام بنی‌امیه و مقدسهای نهروان نیز همه از او راضی می‌شدند."(نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

شك :مشكل گشای شرع

مبحث شكيات يكی ديگر از مباحثی است که مکتب دکانداران دين آنرا بخاطر "مصالح عاليه شرعی" به صورتی کاملا رضايتبخش و "مشتری‌پسند" در آورده است. در تمام کتب فقه، در تمام رسالات مراجع عاليقدر تقليد، اين فصل "شکيات" جای ممتازی دارد، و درك علت اين امتياز هم دشوار نيست: وقتيکه تقيه از ارکان دين باشد، شك نيز بايد بدنبال آن بيايد. همچنين "کلاه شرعی" نيز بايد بدنبال شك بيايد.

تنها در کتاب توضيح المسائل آيت‌الله خمينی، آنهم فقط در قسمت شکيات نماز، از نُه شك "صحيح" شامل شك بين دو و سه، شك بين دو و چهار، شك بين دو و سه و چهار، شك بين چهار و پنج، شك بين سه و چهار، شك بين سه و پنج، شك بين سه و چهار و پنج، شك بين پنج و شش، و از شك‌های "مبطل، باطل، مخل، بعد از سلام، بعد از وقت، شك امام و ماموم، شکل کثيرالشك، شك در نمازهای مستحبی"، و از ۱۴ نوع شك ديگر نام برده شده واحکام مربوط هريك از آنها مشخص شده است. تازه اين مبحث شامل شکيات مربوط به نماز احتياط و سجده سهو وشك کم و زيادی اجزا و شرائط نماز و نماز مسافر و مسائل متفرقه نماز نمی‌شود. و اگر در نظر بگيريد که غير از نماز، چه اندازه شك در چه اندازه مسائل ديگر نيز در رسالات علمای عظام مطرح شده است، تصوری کلی از وسعت اين مبحث "شك" خواهيد داشت.

برای خود من، همیشه این سئوال مطرح بوده است که اگر نماز، رابطه معنوی یك مسلمان با خدای او است و بنابر این قبل از هر چیز مستلزم حضور قلب، چگونه وی میتواند بدین دقت در طول نماز، متوجه انواع شکیات خود باشد و درست در موقع معین، مقررات معین مربوط به هر یك از این شکیات را دقیقا بمورد اجرا گذرد؟

با این همه شك در مکتب دکانداران دین، آنقدر کرامات دارد که این مسائل فرعی لطمهای به اعتبار آن نمیزند. زیرا شك کارگشای معجزهآسائی است که بکمك آن مومن میتواند هم در ایمان خود باقی بماند و هم کاری را که باب پسندش نیست نکند، یا کاری را که باب پسندش هست ولی چندان با مقررات شرع سازگار نیست، به نحوی انجام دهد که اشکال شرعی نداشته باشد. نمونهای از این کرامات شك را میتوان در فتاوی شرعی حضرت آیتالله العظمی خمینی در "توضیح المسائل" بیابید.

- اگر انسان جماع کند باید غسل کند، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنهگاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- اگر در روز ماه رمضان جماع کند روزه باطل است، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنهگاه داخل شده یا نه، روزهاش صحیح است. و کسی هم که آلتش را بریده باشند، اگر شك کند که در ماه رمضان بر زن خود دخول کرده یا نه(!) روزه او صحیح میباشد.

- دختران عمه و خاله بر کسی که با مادر آنها یعنی عمه یا خاله خود زنا کرده باشد، حرام میشوند. اما اگر به عمه و خاله به شبهه(!) دخول کرده باشد، حرام نمیشوند.

- اگر در محل غصبی تیمم کند و شك کند که محل تیمم غصبی است، تیمم او صحیح است، اگر چه خودش غاصب باشد(!).

همانطور که در مورد غصب، وقوع شك در امر تیمم و وضو مهم است نه اصل موضوع "غصبی بودن"، در موارد متعدد دیگر نیز آنچه اولویت دارد، نحوه انجام یك فریضه است، نه ماهیت اصل کار، که ممکن است بکلی نامشروع و حرام باشد:

- کسیکه بقصد معصیت سفر می‌کند، موقع بازگشت از سفر اگر توبه نکرده باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر از اول بقصد معصیت سفر نکرده ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند. اما نمازهائی که قبلا شکسته خوانده صحیح است، و کسی که برای کار حرام سفر نمی‌کند، اگر در سفر شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

- اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند و مست شود و در بین روز از مستی بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند.

- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود، زکات او ساقط نمی‌شود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

- سید نمی‌تواند شرعا از غیر سید زکوة بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، می‌تواند از غیر سید زکوة بگیرد(آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل)

* * *

درمکتب الهی "دکانداران دین"، کلاه شرعی نیز یکی دیگر از اکتشافات "پرکرامت" است که با اعجاز آن می‌توان هم از مقررات شرع مبین تجاوز نکرد، هم با خیال راحت بدنبال تحصیل منفعت رفت. این طریقه مرضیه را علمای بزرگوار مکتب، اعلی الله مقامهم، خوب می‌شناخته‌اند. همچنانکه مؤتلفان بازاری آنان، که بهر حال کاری را بدون تجویز و اجازه ایشان انجام نمی‌دادند. در این مورد تحلیل جالبی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی آمده است:

-"ربا خوری در قرآن دشمنی با خدا اعلام شده است. اما معامله که حرام نیست. ثواب هم دارد. الکاسب حبیب الله! البته باید بروی پیش "آقا" که راه تبدیل "ربا" را به "معامله" یادت بدهد تا اشکال شرعی پیدا نکند. چطور؟ خیلی ساده است: این دفعه که خواستی پول نزول بدهی به نیت "ربا" نده، بیع شرط کن. چطور؟ اینطور که صد هزار تومان را قرض‌الحسنه می‌دهی، بعد بجای بیست هزار تومان سود آن یك سیر نمك به او می‌فروشی به بیست هزار تومان! البته ده‌ها راه شرعی دیگر نیز برای کلاه گذاشتن بر سر شرع ابتکار کرده‌اند از قبیل بیع شرط، صلح، رهن، بیع سلف، هبه معوضه، و غیره. روز قیامت کنار

ترازوی عدل الهی چه می‌توانند بگویند؟ دلت خواسته یك سیر نمك را بیست هزار تومان بخری یا یك سیر نبات را صد هزار تومان بفروشی. آنوقت از خدا طلبکار هم می‌شوی. می‌گوئی طبق فقه و شرع خودشان من در "قضیه نمك" رباخوار نبوده‌ام، کاسبکار بوده‌ام، و کاسب هم حبیب خداست نه دشمن خدا! حقوقت را که از دولت گرفتی، باید قبول کنی که پول مشروع نیست. پس مال تو نیست. صاحب پول هم معلوم نیست. پس به کی می‌رسد؟ البته به حاکم شرع. پس ماه به ماه، حقوقت را که گرفتی، چون پول نامشروع است، دست به آن نمی‌زنی، راست می‌آئی خدمت "آقا"، همه را بدست ایشان می‌دهی، یعنی که رد کردم به حاکم شرع. آنوقت آقا، به تو که مسلمان مستحق هستی، خرج داری، زن و بچه داری، از بابت "وجوهات بریه و شرعیه" به اندازه احتیاجات زندگیت پول نقد بدستت می‌دهند، وقتیکه نگاه می‌کنی، می‌بینی اتفاقا درست معادل همان حقوق ماهیانه‌ای است که از آن دستگاه "ظلمه" بر خلاف شرع گرفته‌ای! ولی این بار پول حلال و طیب است. جل الخالق"(شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی).

البته اشکالی ندارد که این کلاه شرعی در موارد مقتضی تبدیل به قوانین مملکتی نیز بشود:

کمسیون امور بانکی مجلس شورای اسلامی باین نتیجه رسیده که چون ربا حرام است، باید بهره را حذف کند. ولی بجای آن به نحو دیگری سود صاحبان پول تضمین شود(حجةالاسلام و المسلین خوئینی‌ها، در سمینار بررسی مسائل بانکداری اسلامی، تهران، ۳۰آبان ۱۳۶۱)

وجوه بریّه: سفید مهر مفتخواری

در مکتب خادمان شرع مبین، مقام خاصی به "سهم امام" و "وجوه بریّه" تخصیص یافته است. زیرا از ممرّ همین وجوه بریه است که باید روزی دعاگویان از علماء عظام گرفته تا طلاب و تلامذه غیرعظام، تامین شود. احتمالا اگر این قسمت از "واجبات دین" مطرح نبود، نقل این همه احکام و روایات نیز، لااقل تا بدین اندازه ضرورت نمی‌یافت.

در این زمینه حکم احادیث قاطع است، و مثل همیشه جامع‌ترین آنها رادر "کافی" می‌توان یافت:

-"امام محمد باقر فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام که پیغمبر املاء فرموده است، تصریح شده که آنچه در روی زمین وجود دارد، متعلق به خداست، و خدا آنرا یکجا به من و خاندانم واگذارکرده! پس هرکسی زمینی را آباد کند، باید خراجش را به امام بپردازد، تا زمانی که حضرت قائم با شمشیر ظاهر شود و همه زمینها را دوباره بتصرف خود گیرد و زمینهای شیعیان ما را با خود آنها مقاطعه بندد."

و: "امام جعفر صادق فرمود همانا جبرئیل به دستور خدای تعالی هشت رودخانه در زمین حفر کرد که عبارتند از: سیحان و جیحان وخشوع که نهر شاش(شوش) است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر و دجله و فرات(که البته هفت تا بیشتر نمی‌شود!). پس آنچه از این نهرها آب گیرد و آب دهد، متعلق به ما و شیعیان ما است، و هر کس بدان دست اندازد به ناحق به ما زور گفته است. و دریائی هم که خشکی ها را در میان گرفته است آن نیز متعلق به ماست!"(متن حدیث‌ها در صفحات ۴۰۱ و۴۰۲).

-"... و حسن میاح گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: ثواب يك درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین‌تر است، و بهتر است از دو هزارهزار(دومیلیون)درهم که در هر راه خیر دیگر مصرف شود"!

-"... و امام صادق فرمود: هیچکاری نزد خدا محبوب‌تر از رساندن پول به امام نیست."(متن حدیث در صفحه۴۰۲).

-"و نیز نقل کردند از مرحوم شیخ محمد نهاوندی که شبی در عالم رویا می‌بیند بمشهد مقدس رضوی(ع) مشرف شده‌اند و داخل حرم گردیده. سمت

بالای سر حضرت، حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را می‌بیند. بخاطرش می‌گذرد که اجازه تصرف در سهم امام(ع) را که از آقایان مراجع تقلید دارد، خوبست که از خود آن بزرگوار اذن بگیرد. پس خدمت آنحضرت رسیده، پس از بوسیدن دست مبارك عرض می‌کند تا چه اندازه اذن می‌فرمائید در سهم حضرت تصرف کنم؟ حضرت می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ (مقدار آن از نظر قائل محو گردیده بود).

پس از چند سال شیخ محمد مزبور بمشهد مقدس مشرف می‌شود و در همان اوقات مرحوم آیت‌الله حاج آقا حضرت حسین بروجردی هم مشرف شده بودند. روزی شیخ محمد، حرم مشرف می‌شود. سمت بالای سر می‌آیند. می‌بیند همانجائیکه حضرت حجت(ع) نشسته بودند، آقای بروجردی نشسته است. بخاطرش می‌گذرد که از اکثر آقایان راجع اجازه تصرف در سهم امام گرفته خوب است از آقای بروجردی هم اذن بگیرد. پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می‌کند. ایشان هم می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ(همان مبلغی که حضرت حجت (ع) در خواب فرموده بودند).

پس شیخ محمد، تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش می‌آید. می‌فهمد که تمامش واقع شده، الا اینکه بجای حضرت حجت(ع) آقای بروجردیست.

از این داستان دانسته می‌شود که شیعیان در زمان غیبت امام(ع) باید مقام فقیه عادل را بشناسند و او را نائب امام خود بدانند و از او قدردانی کنند و در دانستن وظایف شرعیه و احکام الهی با مراجعه نمایند و حکم او را حکم امام دانند. و در داستان حاج علی بغدادی که در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده حضرت حجة (ع) به حاج علی فرمود که مراجع نجف اشرف یعنی شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمد حسین کاظمینی و شیخ ممحمد حسن شروقی و کلاء منند و نیز فرمود آنچه از حق من به آنها رساندی قبول است!"(آیت‌الله دستغیب، از کتاب داستانهای شگفت).

شیعه و سنی: "استحمار" بزرگ

از گویاترین نمونه‌های کار "مکتب ریا" موضوع اختلاف شیعه و سنی در این مکتب است.

در دو سال اخیر "روحانیت مبارز" حاکم بر ایران که در طول چهار سال حکومت، علیرغم همه کشتارها و ویرانگری‌ها موفق به سرکوبی عصیان کردها نشده و با سرکشی بلوچ‌ها و ترکمن‌ها و سایر مردم سنی مذهب کشور نیز مواجه بوده است، بمنظور تحبیب این دسته از مردم ایران طرفدار "اصولی" برادری شیعه و سنی از کار درآمده وامام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی بارها اعلام فرموده و فتوی داده است که: "دستهای ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازند" و "ایادی استعمار مانع نزدیکی اهل تشیع و تسنن هستند" و "دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند و نگذارند کسانیکه پیغمبرشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند". نخست‌وزیر همین جمهوری نیز اعلام داشته است که "اختلاف شیعه وسنی سیاستی است که از سوی ابرقدرتها پیش گرفته شده است."

امام امت، طبق معمول فراموش کرده، یا مصلحت دیده است آنچه را خود بکرّات در ایجاد تفرقه و دشمنی بین شیعه و سنی گفته و نوشته است (و نمونه‌هائی از آن را بعدا خواهید خواند) فراموش کند، ولی لااقل نخست‌وزیر این جمهوری می‌باید این معما را حل کند که چگونه سیاست اختلاف شیعه و سنی که سابقه هزار و سیصد ساله دارد، و پانصد سال است مبنای ایدئولوژیك حکومت جعفری اثنی‌عشری ایران است، سیاستی است که از سوی ابرقدرتها در پیش گرفته شده است.

البته مکتب شیعه، از همان زمان بنیانگذاری خود، با تسنن که آئین حکومتی دستگاه خلافت بود، دشمنی داشت. ولی این دشمنی به سطح ناسزاگوئی و اهانت‌های وقیحانه به سه خلیفه اول از خلفای راشدین تنزل نیافته بود. سنّیان هم طبعا نمی‌توانستند به علی بن ابیطالب چهارمین خلیفه از خلفای راشدین خودشان بدگوئی کنند. چنین کاری هم نکردند. حتی به خاندان علی نیز با آنکه به امامت آنان قائل نبودند، دشنام نگفتند. این دشنام‌گوئی ها، این نسبت های رکیك از قبیل مفعول بودن عمر یا ولدالزنا بودن او وکارهائی از قبیل عمرکشان و

عمرسوزان وسایر طعن و لعن‌هائی که بخصوص از دوران صفویه به بعد رونق گرفت، و "نگذاشت کسانیکه پیغمبرنشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند" در آن وقتی که بر قرار شد که ابرقدرتهای امروزی وجود نداشتند. کار استعمار نیز که هنوز پا به میدان نگذاشته بود، نبود. فقط کار "دکانداران دین" بود که علت وجودی خود را در همین اختلاف می‌جستند، و کار سلاطین صفوی بود که بخاطر پیشبرد هدفهای سیاسی خود به بهره‌برداری از این نفاق‌انگیزی دکانداران دین نیاز داشتند. البته استعمارگران و ابرقدرتان و حتی اسرائیل غیرابرقدرت نیز از این نفاق و دشمنی بهره‌برداری کرده‌اند. ولی آتش افروزان اصلی اینان نبودند، نخستین دکانداران تشیع در هزار و اندی سال پیش بودند.

از زمان تالیف و انتشار "اصول کافی" تا بامروز، هزاران حدیث کوچك و بزرگ در ذم اهل تسنن و توهین به معتقدات و مقدسات آنها در کتب احادیث و روایات شیعه نقل شده است. شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی، قهرمان مبارزه با تسنن در آخر عمر صفوی، که همه تلاش خود را صرف آزار و ایذاء سنیان ایران(یا متهمین به تسنن) کرد، به تنهائی بیش از هزار حدیث محکم در ذم آنان آورد. البته این دشمنی‌ها و اتهامات، جنبه متقابل داشت، و ترکان متعصب عثمانی نیز فجایع بیشمار و نفرت‌انگیزی در مورد شیعیان کشور خود مرتکب شدند و نقیبان و "قاضی القضاة"های آنان فتاوی زشت و احمقانه‌ای در مورد اهل تشیع صادر کردند که دست کمی از فتاوی مجتهدان عظام اصفهان در مورد اهل سنت نداشت، ولی آتشی که از همه اینها برمی‌خاست، قرنها پیش از آن بدست دکانداران دین در جهان تشیع افروخته شده بود.

شاید نقل یکی از هزاران حدیثی که در آثار محدثان عالیقدر شیعه در این زمینه روایت شده است این موضوع را روشن‌تر کند:

عمر بن خطاب، قریب یازده سال خلیفه مسلمین بود. در مقام حقه یا غصبی جانشین پیغمبر، در همه این مدت مسلمانان صدر اسلام در نماز خود بدو اقتدا کردند و برای اولین بار در تاریخ اسلام به وی عنوان "امیرالمومنین" دادند. نهضت فتوحات اسلامی در زمان او و به رهبری او آغاز و فراگیر

گردید. ولی همه مورخان مسلمان و غیرمسلمان در این باره همداستانند که او از غنائم سنگینی که از این راه بدست مسلمانان می‌افتاد، توشه‌ای برای خود برنگرفت.

طبری در تفسیر معروفش می‌نویسد که: "عمر روزی بر منبر شد و طی خطابه‌ای شدیداللحن گفت که من در رشد اسلام کوششها کردم وتا چنین برومند شده است، اکنون سودجویان قریش می‌خواهند اموال خدا را از دهان بندگانش بربایند، اما تا پسر خطاب زنده باشد چنین نخواهد شد".

وی از زمانی که اسلام آورد تا بهنگاهم درگذشت پیغمبر چه در جنگ و چه در صلح، از نزدیکترین یاران او بشمار می‌رفت، و دلاوری او در بین عرب صورت ضرب‌المثل یافته بود. اعتماد محمد به او در حدی بود که به قول سیوطی در کتاب "اتقان": "... بدخواهان به طعنه می‌گفتند که کافی است عمر نظری ابراز دارد تا آیه‌ای در تائید آن نازل گردد".

بفرض آن هم که هیچکدام ازین سوابق تاریخی در نظر گرفته نشود، لااقل این سابقه را نمی‌توان نادیده گرفت که علی، دختر دوازده ساله خود امکلثوم را که از فاطمه زهرا داشت یعنی نوه پیغمبر بود به همسری به عمر داد. و بطوریکه عده‌ای از مورخین نوشته‌اند وی از عمر صاحب پسری بنام زید معروف به "ذوالهلالین" شد که در کودکی درگذشت.[۱] وقتی هم که عمر کشته شد، علی بن ابیطالب در خطبه معروف خود چنین گفت:

"فقد قوم الاود، وراوی العمد، واقام السنة، وخلف الفتنه، ذهب نقی الشوب، قلیق العیب، اصاب خیرها، وسبق شرها، ادی الی الله طاعته و اتقاء بحقه..." (کجی را راست کرد، دردها را درمان کرد، و سنت را برپا داشت، و فتنه را پشت سرگذاشت، پاك جامه رفت و اندك عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن پیشی جست. طاعت خداوندی را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید)(نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۹، ترجمه فیض الاسلام، صفحه۷۱۲).

۱- در زمان صفویه که دوران اوج دشمنی شیعه و سنی بود، عده‌ای از محدثان کوشیدند که این موضوع را انکار کنند و این امکلثوم را دختر مردی به نام جزول خزاعی بدانند، ولی موضوع ازدواج دختر علی با عمر قبلا توسط کلیه مورخان و محدثان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تائید شده و حدیث‌سازی‌های صفویه تاثیری در نفی آن نداشته است.

و آنوقت ببینید که محدثان بزرگوار "مکتب فیضیه"، درباره همین جانشین پیغمبر و مقتدای ده ساله مسلمین در مسجد پیغمبر، و داماد علی و پدر نواده پیغمبر، چه نوع حدیثی را آنهم از زبان امام جعفر صادق، نواده امام وجانشین همین حضرت علی و خویشاوند مستقیم همین فرزند عمر و همین نواده محمد و علی، روایت کرده‌اند:

-"حسن بن محبوب از ابن زبات و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود: خدا لعنت کند بر آنها که می‌گویند عمربن خطاب، شریف بنی‌عدی بوده است، زیرا که او از عقبه صهاك، کنیز عبدالمطلب بود. و این صحاك زنی بود با کفل بزرگ که شتر می‌چرانید و حبشی بود. در همان موقع که تمایل جفت‌گیری در او پدید آمد، نفیل جد عمر او را دید و هوسش بجنبید و بر او افتاد و آن زن "خطاب" را آبستن شد. و خطاب چون به سن بلوغ رسید، چشمش به مادرش صهاك افتاد و از کفل او خوشش آمد و بر روی او پرید و او ختمه را از پسرش خطاب حامله شد و چون صهاك او را بزائید از خویشانش ترسید و فرزندش را بین چهارپایان مکه انداخت. هشام بن مغیرة بن ولید کودك را یافت و به خانه خود برد و اسمش را ختمه گذاشت، و این نامگذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که به فرزندی می‌گیرد. و چون خطاب چشمش به ختمه افتاد که هم خواهر و هم دختر خودش بود به او هوس کرد و او را از هشام خواستگاری نمود و از ازدواج او عمر بدنیا آمد. و بدرستی که خطاب هم پدر عمر بود و هم جدش بود و هم دائی او بود، و ختمه هم مادرش بود و هم خواهرش و هم عمه‌اش. و در این باره از حضرت صادق علیه‌السلام شعری بدین مضمون روایت شده است که: من جده خاله و والده و امه اخته وعمه". (از کتاب عقدالذرر، نقل از تشیع علوی و تشیع صفوی، صفحه۹۱).

حدیث، نه تنها در حد اعلی احمقانه است، بلکه شرم‌آور است، نه فقط برای اهل تسنن، برای اهل شیعه نیز، زیرا به موجب آن امام جعفر صادق (که چون معصوم است نمی‌تواند حرف خلاف واقع بگوید) ادعا می‌کند که جد بزرگوارش علی، خلیفه وامام (که او نیز معصوم و طبعا مانند خود امام صادق به همه حقایق واقف بوده)، در عین این وقوف، دخترش را به یك زنازاده

شوهرداده، و از این زنازاده صاحب نوه‌ای شده است که نوه فاطمه‌زهرا و نواده رسول خدا نیز بوده است.

ولی نه آخوند حدیث‌ساز، که هدفش فقط جعل یك حدیث دست اول و چشمگیر است، به این مسائل فرعی کار دارد، و نه مومن زبان‌بسته‌ای که مقلد اوست. زیرا وظیفه مقلد فقط قبول محض و بی‌چون و چرای فرمایشات "حجةالاسلام" است و حجةالاسلام نیز نمایندگی تام‌الاختیار حضرت ولی‌عصر را دارد.

از همین دیدگاه است که این حدیث دیگر، باز از همان امام جعفر صادق و این بار توسط اعظم المحدثین، اعلم العلماء، علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه و رضوانه در جلد نهم بحارالانوار برای افاضه کافه مسلمین نقل شده است:

-"از حضرت امام جعفر صادق منقول است که در روز قیامت خدا به داوری نشسته و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، پیرامونش صف خواهند بست. و حضرت امیرالمومنین بیراق لواءالحمد را که از مشرق تا مغرب گسترده شده و بلندیش هزار سال راه است، در دست خواهد گرفت. و آنگاه امامان، شفاعت شیعیان را خواهند کرد و گناه‌های آنها را به سنّیان منتقل خواهند ساخت و ثوابهای سنیان رابه شیعیان خواهند داد! و حضرت علی علیه‌السلام که سقای حوض کوثر است از آن آب بجز به شیعیان نخواهد داد، چنانکه سنّیان لعین در آن گرمای سوزان قطره‌ای آب نمی‌یابند و دلهایشان از تشنگی کباب می‌شود".

گمان می‌کنید این توهین‌ها و ناسزاها، این فتاوی و احکام خصمانه، مربوط به همان قرون گذشته بخصوص دوران صفوی بوده و بعدها این "نفاق‌افکنی" پایان گرفته است؟ یا آنکه بموازات توسعه نفوذ و مرجعیت طبقه آخوند در کل و جزء امور مملکت در قرن گذشته و قرن حاضر، روز بروز این احادیث و روایات فراوانتر، این ناسزاگوئی‌ها بیشتر، و این تعصبات گسترده‌تر شده است؟

خود آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، پیش از آنکه ماجرای قیام کردستان دولت جمهوری اسلامی را به دردسر بیندازد و "ماهیت استعماری نفاق‌افکنان بین شیعه و سنی" برایش روشن شود، صراحتا در کتاب خود نوشت:

-"سنیان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف و انسانیت محکوم و رسوا کرده‌اند" (کشف الاسرار صفحه۵۷).

-"عمر بن الخطاب یاوه‌سرائی بود که تا قیامت نمونه کفر و زندقه است. مخالفت او و ابوبکر با قرآن در حضور مسلمانان امری رایج بود. او ابائی نداشت که به خدا یا جبرئیل نسبت اشتباه دهد، و پیغمبر را دیوانه بشمارد، و اگر هم چنین می‌گفت سنیان نیز از جای برمی‌خاستند و متابعت او را می‌کردند. شرح مخالفت‌های عمر با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج به یك کتاب است"(همان کتاب صفحه۱۲۰).

-"ابوبکر و عمر با قرآن مخالفت کردند و احکام خدا را بازیچه قرار دادند و از پیش خود حرام و حلال درست کردند وبه دستورات خدا و احکام دین جاهل بودند ... و کارهای بد عمر بیش از آن است که گفته شود، مثل سنگسار کردن زن حامله و زن دیوانه و آتش زدن در خانه پیغمبر"(همان کتاب صفحه۱۱۱).

-"در آن موقع که پیغمبر خدا در حال احتضار بود، جمع کثیری در محضرش بودند. فرمود بیائید برای شما یك چیزی بنویسم که هرگز به ضلالت نیفتید. عمر بن الخطاب گفت پیغمبر هذیان می‌گوید، و این کلام یاوه که از ابن خطاب یاوه‌سرا صادر شده است تا قیامت دلیل کفر و زندقه اوست"(همان کتاب صفحه۱۱۹).

-"ابن عباس با عمر درباره خلافت علی بن ابیطالب احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر در حال مرض می‌خواست تصریح کند باسم علی بن ابیطالب، ولی من مانع شدم"(همان کتاب صفحه۱۵۳).

-"دین خدا و قانونهای آسمانی که همان مذهب حقه شیعه است. در سایه مجالس عزاداری تا کنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر این روضه‌ها و عزاداریها نبود، تا کنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری

بجا نمانده بود، و مذهب‌های باطل که شالوده‌اش از سقیفه‌بنی‌ساعد ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود جایگیر حق شده بود" (همان کتاب صفحه۱۷۳).

همه این نظرات، در آن موقع نوشته و منتشر شد، طبعا حجت قاطع بود، زیرا یك مجتهد جامع‌الشرایط، یك فقیه، یك آیت‌الله العظمی، نمی‌تواند نظری را که خلاف واقع باشد به مقلدین خود اعلام کند. ولی اتفاقا خود همین مرجع عالی تقلید (اعلی الله مقامه) است که پس از ارتقاء به مقام ولایت فقیه بکلی زیر حرف خود میزند و با همان قاطعیت می‌گوید:

- طرح اختلاف بین مذاهب اسلامی از جنایاتی است که بدست قدرتمندان و عمّال از خدا بی‌خبر آنان ریخته شده و هر روز بر آن دامن می‌زنند تا اساس وحدت مسلمین را از پایه ویران نمایند(در پیام به زائران ایرانی بیت الله الحرام ۱۶ شهریور ۱۳۶۰)

- دستهای ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازند نه شیعه هستند و نه سنی. ایادی استعمارند، اینها هستند که نمی‌گذارند اتحاد بین تشیع و تسنن صورت بگیرد از ملی‌گرائی خطرناکتر، ایجاد اختلاف بین اهل سنت و جماعت با شیعیان است(از روزنامه اطلاعات ۱۶ دی ۱۳۶۰)

- دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند، بطوریکه شیعه‌ها، سنی‌ها را تکفیر کنند و سنی‌ها، شیعه‌ها را. لکن ما با ملتهای مسلمان در هر مذهبی هستند وهر کشور هستند، برادری خودمان را اعلام می‌کنیم(خطاب به نمایندگان جامعه روحانیت تسنن، ۲۰ دي۱۳۶۰)

- شما میدانید که آقایان اهل سنت و علمای شیعه مدتها است زحمت می‌کشند که تفرقه را کنار بگذارند. و کسانیکه پیغمبرشان یکی است و دینشان یکی استف همراه و برادر باشند. لکن افرادی کوشش می‌کنند که آنها را به هم بدبین کنند وتفرقه ایجاد کنند. این گونه کارها بنفع مسلمین نیست و این افراد خیرخواه ما نیستند. این گونه تفرقه‌اندازیها خدمت به امپریالیسم است(خطاب به ائمه جمعه استان بوشهر، ۱۱شهریور ۱۳۶۱)

همینطور است در مورد نفاق‌افکنی بین شیعه با دیگر فرقه های اسلامی، که آیت‌الله خمینی، در سالهای قبل، درباره یکی از مهمترین آنها یعنی وهابیان عربستان سعودی و پرده‌داران کعبه چنین نوشته است:

-"این سعودی‌های وهابی که عبدالعزیز بن سعود رهبر آنها بود، مشتی وحشی‌های نجد و شترچران‌های ریاض و عاری از دانش و تمدن و از رسواترین ملل جهان و از وحشی‌ترین عائله بشری محسوب می‌شوند. اینها صحرا نشینان سیاه بی‌خردی هستند که مراسم دینداری را بکلی ترك کرده و جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته، حتی پیغمبر را پس از رحلت از چوبدستی هم کمتر دانسته‌اند"(کشف الاسرار، صفحات۵و۶)

ولی همین آیت‌الله العظمی، چند سال بعد، در پاسخ به نامه پادشاه وهابی همین مملکت چنین اظهار داشته است:

-"اینجانب تمام گرفتاریها و بدبختیهای مسلمین و دولتهای کشورهای اسلامی را در اختلاف و نفاق بین آنان می‌دانم. دستورات عبادی سیاسی پیامبر اسلام مسلمانان را به اعتصام به حبل الله دعوت می‌فرماید و از هرگونه تفرقه و اختلاف برحذرمی‌دارد".(پاسخ آیت‌الله خمینی به پیام ملك خالد پادشاه عربستان سعودی۱۹ مهر ۱۳۶۰).

با این همه مسلم است که در "نخستین حکومت الله در روی زمین"، دروغ و ریا را راهی نیست، همچنانکه اصولا در فرهنگ آخوند راهی نیست!

سادات:عزیزان بی جهت

موضوع "سادات اولاد پیغمبر" و امتیازات الهی و زمینی آنان، از نخستین ابداعات مکتب دکانداران بزرگوار دین بود. با این ابداع، سنت پابرجائی از طفیلی‌گری و مفتخواری سنتی در جهان تشیع بوجود آمد، که با مرور زمان نه تنها در تضعیف اصالت این آئین، بلکه در تضعیف همه بنیاد فکری و فرهنگی جامعه ایرانی اثری عمیق بخشید.

سید، چنانکه همه می‌دانید، در عربی مفهوم "آقا" و سرور را دارد. خود محمد نیز سیدالانبیاء و سیدالمرسلین خوانده شد. ولی در ایران شیعه این عنوان اختصاصا به کسانی داده شد که نسبشان از راه فاطمه زهرا به محمد می‌رسید و برای این عده از همان آغاز قائل به فضائل و امتیازات استثنائی فراوانی شدند که سایر بندگان خدا از آن محروم بودند.

-"شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب امالی نقل می‌کند از کشاف حقایق، جعفربن محمد (امام جعفر صادق) علیه‌السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت از اولین تا آخرین مردم در یکجا جمع شوند، و ظلمت برآنها مستولی گردد، و به خدا التماس کنند که آن ظلمت برطرف گردد. پس قومی نورانی پیدا شوند. مردم پرسند شما پیغمبرانید؟ گویند نیستیم! پرسند ملائکه‌اید؟ گویند نیستیم! پرسند شهدائید؟ گویند نیستیم! پرسند پس خود بگوئید که هستید؟ گویند ما ساداتیم. و همان وقت از آسمان ندا رسد که ای جماعت سادات، درباره هرکس که دوستدار شما بوده است به درگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم" و: "آیت‌الله حلی رضوان الله مقامه، در همین باره در وصیت نامه خود به فرزندش این حدیث را از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: چهار طایفه‌اند که من شفیع آنهایم در روز قیامت هر چند به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند: اول کسی که سادات را گرامی دارد. دوم کسی که اوامر آنها را انجام دهد. سوم کسی که در کارها با آنها کمك کند. چهارم کسی که هم به زبان و هم به دل آنها را دوست بدارد.(نقل از کتاب معراج، آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب)

وچنان سخن سخیفی به شخصی نسبت داده شده است که اعلام کرده بود که در اسلام میان غلام حبشی و سرور قریشی امتیازی نیست، و از آنها آنکس که پرهیزکارتر است، از نظر خدا شایسته‌تر است، که البته این حکم اخیر، حتی حکم خود محمد نیز نیست، حکم صریح قرآن است(سوره حجرات آیه۱۳).

در این صورت، می‌توان پرسید که یك آدم گردن کلفت مفتخوار، که نه اختصاصا پرهیزگار باشد، نه اختصاصا عالم و نه خادم خلق، ولو آنکه مسلمان باشد، ولو آخوند و آخوندزاده هم باشد،تنها بدین جهت که نسبت او به یکی از اولاد ائمه می‌رسد، چه امتیازی، شرعی یا عرفی، بر آن زحمتکش مسلمان دیگری دارد که علم آموخته باشد، پرهیزگار باشد، از کار شرافتمندانه خود زندگی بکند، ولی این عیب در کارش باشد که پدرش یکی از سادات بزرگوار حسنی یا حسینی نبوده است؟

در تاریخ هزار و چهارصد ساله تشیع، عامل بسیاری از فجایع، جنایات، کشتارها و منکرات، همین کسانی بوده‌اند که به راست یا به دروغ، عنوان "سید

اولاد پیغمبر" داشته‌اند. بسیار تبهکاران سرشناس و منفور عنوان سید داشته‌اند، و بسیاری از آنهائی که دادگاه‌های همین جمهوری اسلامی آنانرا بنام "شکنجه‌گران ساواك" و محاربان با خدا اعدام کرده‌اند، نیز سید بوده‌اند. همچنانکه بسیاری از شکنجه‌گران کنونی زندان اوین و دادگاههای شرع اسلامی از سادات "صحیح النسب" هستند. خیلی‌ها به یاد دارند که فرزند یکی از آیت‌الله های متوفی بسیار معروف و بسیار مبارز که خود از کارگردانان سیاسی کشور بود، چند سال پیش بر اثر عرق‌خواری بی‌حساب در جوانی درگذشت. در همان هزار و صد سال پیش ثقةالاسلام کلینی، پیش کسوت مکتب روحانیت مبارز در "کافی" حدیثی آورد که به موجب آن موسی مبرقع، فرزند امام رضا و برادر امام محمد تقی "اهل ساز و آواز بود و مِی می‌خورد و عشقبازی می‌کرد".(متن حدیث در صفحه۳۸۴).

با چنین ضوابطی، چطور پیامبر اسلام می‌تواند شخصا ضمانت کند که در روز قیامت، خداوند نه تنها خود سادات را بصورت نورانی به صحرای محشر خواهد آورد، بلکه به آنان خواهد گفت: "ای جماعت سادات، درباره هر کس که دوستدار شما بوده است، بدرگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم!" و چون جای استثنائی در این تعهد نگذاشته است، موظف خواهد بود که این شفاعت را، ولو در مورد یك قاتل یا دزد یا عرق‌خوار یا فاحشه، بپذیرد!

تخصیص همه این فضائل و کرامات به جماعت "سید اولاد پیغمبر"، دو انگیزه اساسی داشت: یکی اینکه در جهان تشیع چون امامت ارثی بود، میراث بردن از نام و مقام امام نیز مایه اعتباری خاص در برابر آنهائی می‌شد که چنین امتیازی را نداشتند. دیگر اینکه از این راه سادات بزرگوار فقط بهمین بدلیل که سادات بزرگوار هستند، حق برخورداری مادام‌العمر از وجوه خمس مومنین را داشتند و رزق و روزی تمام دوره زندگیشان تامین می‌شد.

استناد این مفتخواران شرعی به آیه‌ای از قرآن بود که: "ای اهل ایمان، هرچه به شما غنیمت رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و نزدیکان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است."(سوره انفال آیه۴۱) و این گفته از طرف "دکانداری دین" به نحو خداپسندانه‌ای مورد تفسیر قرار گرفت: اولا در استفاده از این ممر درآمد حلال، خدا و رسول و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان کنار

گذاشته شدند و تنها "نزدیکان" رسول مورد توجه قرار گرفتند، که از آنها بصورت اقربا (ولذی القربی) یاد شده بود. ثانیا این نزدیکی خیلی کش‌دارشد، یعنی نه تنها اقربای رسول را شامل شد، بلکه بصورت باران رحمت، تمام اولاد آنان و اولاد بعدی آنان را تا زمان قیامت حضرت قائم و احیانا تا روز قیامت مشمول برکات خود کرد. مقرر شد در تمام این مدت، طبق حکم صریح و روشن فقهای عالیقدر که: "شرع انور مصرف خمس را منحصر کرده است به سادات و ملاها" (آیت‌الله خمینی، کشف الاسرار صفحه۲۶۰)، مومن شیعه موظف باشد زحمت بکشد و درآمد بدست آورد و خمس شرعی آنرا بمراجع عالیقدر تقلید بدهند و مراجع عالی تقلید نیز موظف باشند این وجوه را در اختیار دعاگویان ممتاز شرع مبین یعنی سادات و ملاها قرار دهند. نحوه این تقسیم توسط این اعاظم منجمله آیت‌الله العظمی خمینی مشخص شده است:

"خمس را باید دو قسمت کنند: یك قسمت آن سهم سادات است، و نصف دیگر آن سهم امام علیه‌السلام است که در زمان غیبت امام باید به مجتهد جامع‌الشرائط بدهند (آیت‌الله خمینی کشف الاسرار صفحه۲۵۹) و: "بودجه، فقط بعد از آنکه بودجه سادات داده شد، باید در راه مصالح کشور صرف شود"(کشف الاسرار صفحه۲۶۰)، که البته مسئولان امور اقتصادی مملکت می‌باید این اولویت شرعی را همیشه در نظر داشته باشند.

در چنین شرائطی ممتاز، طبعا "سید اولاد پیغمبر" بودن، هم کم‌زحمت‌ترین کارها است، هم پربرکت‌ترین آنها[1]. اشکال کار، تنها در "اثبات و احراز" این "سیادت" است، که آنهم از راه استناد به اسناد معتبره خانوادگی و شجره‌نامه های موثق، چندان دشوار نیست.[2] وقتی فی المثل خاندان صفوی، با همه سرشناسی خود، بتواند ناگهان از مقام زادگان "شیخ صفی" غیر سید به مقام "سادات صحیح النسب موسوی" ارتقاء پیدا کند که با ۲۱ پشت از شیخ

۱- از جمله برکات است که: زن یا دختری که به صیغه سید درآید، خودش بعنوان عروس پیغمبر به بهشت می‌رود، و پدر و مادر و بستگانش نیز در روز جزا بی‌احتیاج به سوال و جواب با شفاعت وارد بهشت می‌شوند.

۲- یادآوری می‌شود که همین آیت‌الله، در موقعی که مصالح عالیه اسلام اقتضای دیگری پیدا می‌کند، متذکر می‌شود که: اولاد عرب بر عجم یا عجم بر عرب هیچ فضیلتی ندارند. فضیلت در تقوی است. فضیلت در تعهدات است.(در کنگره آزادی قدس، جماران، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹).

صفی به امام موسی بن جعفر می‌رسیده‌اند، پیدا کردن سلسلةالنسب مومنینی که اینقدر سرشناس هم نیستند، بمراتب آسانتر است. اشکالی نیز ندارد که وجود این همه سادات مصطفوی، سادات علوی، سادات فاطمی، سادات حسنی، سادات حسینی، سادات موسوی، سادات رضوی، با حساب ریاضی توارث و تکثیر تطبیق نکند.

طایفه سادات، طبعا اولاد ائمه یازده‌گانه شیعه از علی ابن ابیطالب تا امام عسکری هستند، که تعداد فرزندان ذکور آنان بدینقرار بوده است:

علی ابن ابیطالب: ۱۸ پسر، امام حسن۲۰، امام حسین۳، امام زین‌العابدین۱۲، امام محمد باقر۵، امام جعفرصادق۷، امام موسی کاظم۱۸، امام رضا۱، امام محمد تقی۲ ،امام علی النقی۴، امام حسن عسگری۱.

بدین ترتیب جمع کل اولاد ذکور ائمه، از امام اول تا امام یازدهم، نود و يك نفر می‌شود، که الزاما اکثریت قریب به اتفاق کلیه سادات کوچك و بزرگ شیعه از اعقاب آنانند. همانطور که امام جعفر صادق سهم اول را درعالم حدیث دارد، امام موسی کاظم نیز بزرگترین سهم را در جهان سادات داراست. زیرا قسمت اعظم سادات خود را موسوی می‌دانند. این علاقه خاص مدعیان سیادت به موسی بودن از اینجا ناشی شده است که از راه فرزندی امام موسی کاظم خود بخود بصورت براد ناتنی امام رضا نیز در می‌آیند. با همین انگیزه، اولا سعی شد تعداد پسران آن حضرت، از۱۸ که رقم مسلم بود تا سی و چهل و بالاخره شصت(چنانچه در کتاب عمدة المطالب آمده است) بالا برده شود. ثانیا احادیث موثقی کشف و روایت شود که زیادی غیرقابل‌قبول اعقاب آن حضرت را توجیه کند، تا از این راه در صحت شجرةالنسب سادات موسوی (که به فراوانی مور و ملخ نه تنها در ایران و عربستان، بلکه در بین‌النهرین، لبنان، آسیای مرکزی، قفقاز، نواحی خلیج فارس و هندوستان وجود دارند)، جای تردیدی باقی نگذارد. یکی از رایج‌ترین این احادیث این بود که آن حضرت شبها از زندان هارون الرشید (که قسمت عمده عمر وی در آنجا سپری شد) با طی‌الارض به سرزمینهای مختلف مسافرت می‌فرمود، و در هر جا با زن جمیله و عفیفه‌ای بطور متعه ازدواج موقت می‌فرمود و صبح باز می‌گذشت، و با اعجاز امامت، بلااستثنا از همه آنها صاحب پسر می‌شد.

با تمام این مراتب، محاسبه‌ای ساده روشن می‌کند که اگر هم تمام این فرزندان ذکور ائمه، بنا به سنت رایج قبل از بیست سالگی ازدواج کرده باشند و هیچکدام از ایشان نیز در جوانی نمرده باشند(و حال آنکه فی‌المثل اسماعیل فرزند ارشد امام جعفرصادق در جوانی مرد) و اگر فاصله هر دو نسل بیست سال بیشتر منظور نشود، باز هم رقم کل سادات صحیح‌النسب در عصر ما از دو میلیون نفر تجاوز نمی‌کند در حالیکه هم اکنون لااقل ده میلیون نفر در داخله ایران خود را سید می‌شمارند. مضافا بر اینکه سادات بسیاری نیز در خارج از ایران بسر می‌برند.

در دوره ناصرالدین شاه قاجار، که جمعیت "ممالك محروسه ایران" کمتر از ده میلیون نفر برآورد می‌شد. طبق گزارش میرزا ملکم خان معروف "شماره سادات به دو تا سه کرور خانواده می‌رسید". وی در همان موقع در گزارش محرمانه خود به وزارت خارجه دولت فخیمه انگلستان در مورد این عده می‌نویسد: "طایفه دیگری که آبروی دین اسلامیه را برده‌اند، همین سادات هستند. سیدهای دروغین، سقا، گدا، دوره‌گرد، همگی بجهت تکدی پارچه سبزی به سر و پارچه سبز دیگری به کمر خود بسته‌اند، و اولاد این قوم کذاب تعدادشان هر روز بیشتر می‌شود!"(از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول) احتمالا اگر قرار بود مرحوم ملکم خان، امروز گزارشی تکمیلی برای این گزارش اصلی تهیه کند، متذکر می‌شد که در "اولین حکومت الهی پس از صدر اسلام"، همچنانکه رقم آخوند از صد و بیست هزار به هفتصد هزار رسیده، تعداد سادات اولاد پیغمبر نیز کم وبیش به همین مقیاس بالا رفته است.

چون مرکز اصلی تشیع، مملکت ایران بود از همان آغاز کار، مکتب روحانیت مبارز مناسب دید که سادات بزرگوار، همانطور که از جانب پدر به خاندان رسالت می‌رسند، از جانب مادر نیز به خاندان سلطنتی ایران برسند، تا نسب از دو سو برده باشند. و همان وقت این کشف تاریخی مهم صورت گرفت که امام حسین، پدر امام سجاد، با شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده است و امام سجاد زاده این زناشوئی بوده است.

-"در احادیث معتبر است که شهربانو دختر یزدگرد پسر شهریار ساسانی با خواهرش "کیهان بانو" یا "جهان بانو" در عهد عثمان یا در زمان

خلافت امیرالمومنین، در یکی از جنگهای خراسان اسیر شدند و به مدینه فرستاده شدند. امیرالمومنین، عنوان این دو شاهدخت را از اسارت و کنیزی، به عنوان دو دختر محترم و آزاد تغییر داد و مخیّرشان کرد که خواستگار دلخواه خود را بپذیرند. شهربانو میان امام حسن و امام حسین برادر کوچکتر را قبول کرد و گفت که: "دختر دوشیزه را مردی دوشیزه باید". و کیهان بانو محمد بن ابی بکر را به همسری خود برگزید. و قاسم بن محمد که از کیهان بانو بدنیا آمد با علی بن الحسین سیدالعابدین که فرزند شهربانو است، خاله زاده به حساب می‌آیند. شهربانو شاهدخت ایرانی هنگام نخستین وضع حمل خود از دنیا رفت و نتوانست پسری مانند علی ابن الحسین را در دامان خود ببیند."(نقل از کتاب معصوم پنجم حسین سیدالشهدا).

این افسانه، بخصوص در دوران صفوی که تثبیت ارتباط تشیع به ایران مورد توجه خاص سلاطین بود، قبول عام یافت و احادیث متعدد در تائید آن نقل شد، که البته اشکال کار همه آنها این بود که صحت این روایات با بدیهیات تاریخ تطبیق نمی‌کرد. به این تناقض، در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی چنین اشاره شده است:

-"علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد یازدهم، پس از نقل اخبار چندش‌آوری درباره ازدواج امام حسین با شهربانو، نقل می‌کند که مادر امام سجاد زین‌العابدین، دختر یزدگرد بود که در زمان عُمَر او را به اسارت به مدینه آوردند و او امام حسین را پسندید و از او تنها یك پسر بدنیا آمد که همین امام سجاد است". (تذکر دکتر شریعتی: میدانیم که امام در سال ۳۸ هجری متولد شده است. یعنی ۲۰ سال پس از ازدواج مادرش با امام حسین!) در این قصه تصریح شده که شهربانو از اسرای فتح مدائن است و عمر قصد داشت او را بکشد و حضرت امیر نجاتش داد... ولی سازندگان این داستان متوجه نشده‌اند که وقتی می‌خواهند نشان دهند که امام سجاد نواده یزدگرد است و مادرش شهربانو، این اشکال پیش می‌آید که امام حسین باید در سال۱۸ هجری، در ۱۵ سالگی ازدواج کرده باشد، و امام سجاد، فرزند او، در سال۳۸ هجری متولد شده است، و تصریح هم شده که شهربانو جز وی فرزندی نیاورده است.

علامه مجلسی که متوجه عیب کار شده، این راه حل را برای رفع اشکال یافته است که بگوید بعید نیست که در این روایت کلمه عُمَر تحریف کلمه عثمان باشد، یعنی قضیه در زمان عثمان اتفاق افتاده، اما بجای عثمان، عمر نوشته‌اند. اگر بتوانیم چنین اشتباهی را باور کنیم آن اشکال رفع می‌شود اما اشکال دیگری شبیه به آن پدید می‌آید و آن اینکه باز میان شکست یزدگرد و اسیر شدن خانواده‌اش بیست سال فاصله می‌افتد.

توجیه علامه مجلسی از این که چرا شهربانو نام خود را به حضرت امیرالمومنین "جهانشاه" بیان کرد و آن حضرت آنرا به "شهربانویه" تغییر داد، بسیار جالب است: "برای اینکه شاه از اسامی خدای تعالی است!".

این نیز جالب است که طبق حدیث موثق، شهربانو می‌گوید من قبل از وزود لشکر اسلام به ایران مسلمان شدم. زیرا شبی خواب دیدم که حضرت پیغمبر، همراه امام حسین آمدند به خانه من در کاخ یزدگرد وآن حضرت در جواب مرا برای امام علیه‌السلام عقد فرمود، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیهاالسلام آمد و مرا به اسلام خواند و من مسلمان شدم. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اول مراسم ازدواج دختر مجوس پادشاه ساسانی با پسر پیغمبر انجام گرفته است و بعد مراسم مذهبی تشرف این دختر به اسلام!

در حدیث معتبر دیگری که قبلا نقل شد(صفحه۲۰۱)، خواندید که حضرت محمد عین همین کار را در مورد نرجس خاتون نواده قیصر روم کرده یعنی باتفاق امام حسن عسکری در خواب به کاخ قیصر روم رفته و نرجس خاتون را برای امام علیه‌السلام عقد فرموده است، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیه‌السلام آمده و این دختر را مسلمان کرده است. ظاهرا راویان بزرگوار حدیث یا این نحوه کار را از عادات خاص رسول‌الله می‌دانسته‌اند یا ابداع دیگری به عقلشان نمی‌رسیده است.

امامزاده: دکانی پربرکت

به موازات وظیفه شرعی "سید سازی"، دکانداران دین به "امامزاده سازی" نیز پرداختند، و این شغل بخصوص در دوران صفوی قاجار رونق بسیار یافت.

قبلا گفته شد که اولاد ذکور امامان جمعا ۹۱ نفر بودند، که اگر از این عده خود امام دهگانه از حسن بن علی تا حسن عسگری که بقعه و بارگاه خاص دارند، مستثنی شوند، کلیه امامزاده‌ها اولاد همین هشتاد فرزند ذکور ائمه‌اند. از این جمع، عده‌ای تا آخر در عربستان و بین‌النهرین ماندند و عده‌ای نیز به سرزمینهای اسلامی دیگر رفتند. بدیهی است که عده زیادتری هم به ایران کانون اصلی تشیع آمدند.

امامزاده‌هایی که صاحب بارگاه وبقعه خاص شدند، طبعا دو سه نسل اول بعد از امام بودند. زیرا می‌بایست همه اعقاب امامان، امامزاده محسوب شوند، برای هر "سید" صحیح‌النسب ساختن بقعه و بارگاه خاصی لازم می‌آمد. در این صورت با محاسبه نسبت متوسط افزایش افراد یك خانواده در طول سه نسل تعداد مجموع فرزندان و نوادگان ذکور، این هشتاد نفر نباید از هزار تجاوز کند. در صورتیکه در مجلدات هفده‌گانه جغرافیای نظامی شهرستانهای ایران، تالیف حاجی علی رزم‌آراء(چاپ۱۳۲۰تا۱۳۲۵)، بتنهائی از ۲,۷۰۰ امامزاده یاد شده است که۴۴۴ تا از آنها تنها متعلق به دارالمومنین قم است.

انگیزه این فریبکاری نیز، مانند فریب سید سازی روشن است: وجود یك امامزاده در یك شهر یا روستا یا قریه، از یکسو ضامن جلب توجه زائرین محل و جلب زوار از نقاط دیگر است، از طرف دیگر ضامن رزق و روزی متولی بقعه‌دار، زیارتنامه‌خوان، کفشدار امامزاده و دعاگویان دیگر آن. ضمنا محل امامزاده مرکز رتق و فتق امور مومنین توسط ملا یا آخوند یا پیشنماز محل نیز هست، و اگر امامزاده بحد کافی معتبر و محل زیارت باشد، از راه موقوفات و نذورات، و گنبد و گلدسته و محراب، درآمد خداپسندانه‌ای برای دعاگویان تامین می‌شود.

بر این اساس بود که فنّ شریف امامزاده سازی در هر شهر و هر ده و بالای هر کوه و ته هر دره و هرجای دیگری که محل تردد بود رونق گرفت.

احادیث و تذکره‌ها و شجره‌نامه‌های متعددی برای تثبیت شجرةالنسب امامزاده‌های نوشناخته بدست آمد. جای پاهای مختلفی ازخود آن بزرگواران یا از اسب و الاغشان کشف شد. در حفاریهای به استخوانهای دست نخورده آنان برخوردند. و هر وقت هم که هیچکدام از اینها ممکن نشد، یکی از مومنین "خواب‌نما" شد و مدفن امامزاده را در عالم رؤیا یا در عالم مکاشفه دید و آنرا اعلام کرد.

البته برای هیچ یك از این امامزاده سازیها همانند "حدیث‌سازی"ها و "سید سازی"ها و "معجزه سازی"ها، اشکال شرعی دیده نشد. حتی این کار در مواردی خاص حلال مشکلات نیز می‌شد.

-"قبله عالم(ناصرالدین شاه) از اینکه زنانش به حضرت عبدالعظیم می‌رفتند واحتمال داشت در آنجا سر و گوشی بجنبانند، ناراحت بود. از ملاباشی وقت در این باره چاره‌جوئی کرد، و ملاباشی یکی دو روز بعد خواب‌نما شد که درخت چنار روبری در اندرون نظرکرده امام زمان است. از آن پس رسم شد که بانوان حرم بجای ضریح حضرت عبدالعظیم به آن درخت دخیل ببندند و برای انجام حاجات خود به آن متوسل شوند." (نقل از خاطرات بزرگ امید مخبر همایون، چاپ تهران۱۳۳۵)

فرهنگ بهشت زهرا

اگر در غالب ممیزاتی از فرهنگ ریا، که بدانها اشاره شد، بارزترین جنبه این ممیزات مسخرگی و پوچی آنها است، در مبحث کنونی در درجه اول جنبه شوم و غیرانسانی آن است که چشمگیر است. زیرا این خصیصه‌ای است که نه تنها با فرهنگ اصیل و ریشه‌دار ایرانی بلکه اصولا با مفهوم فرهنگ انسانی مباینت دارد.

در طول سَده‌های دراز، آئین ایرانی، اندیشه ایرانی، ایدئولوژی ایرانی، بر اساس احترام به اصول زندگی و سازندگی و امید، پی‌ریزی شده بود. در سرودهای گاتاها و یشتها، بارها از اهورامزدا، بعنوان آفریدگار شادی، سرچشمه شادیها، زاینده شادمانی، شادی‌بخش و بخشایش شادی‌انگیز، نام برده شده است. فرهنگ ایران که بر تاکید به همین اصول تکیه داشت، فرهنگی بود

که زندگی، تندرستی، راستی، شادمانی، را از مظاهر خدا، و مرگ بیماری و دروغ را از جلوه‌های اهریمن بشمار می‌آورد.

در بنیانگذاری تشیع، اصول بنیادی دیگری بصورت آزادگی و گردن‌فرازی، بدین اصول کهن افزوده شد، ولی اینها نیز جنبه‌ای کاملا مثبت داشت. فرهنگ مرگ و عزا، فرهنگ ناله و شیون، فرهنگ سینه‌زنی و نوحه‌خوانی، فرهنگی بود که بعدها در مکتب فکری دکانداران دین ساخته و پرداخته شد. در این مکتب بود که شهادت حسین، بجای سرمشق آزادگی، وسیله گرفتن اشك از مومنین شد، و کربلا بجای جلوه‌گاه جانبازی، بصورت صحنه شام غریبان در آمد، و شهادت بعوض آنکه حربه‌ای برای سرکشی در برابر بیدادگری باشد، مفهوم "شهیدپروری" تعصب گرایانه را یافت که هدفش رسانیدن هر چه زودتر مومن به قصور پرنعمت بهشت و حور و غلمان آن بود.

در این فرهنگ "بهشت زهرا"، مقلدان زبان‌بسته مکتب دکانداران دین، از مجتهدان بزرگوار خود آموختند، که از رسول‌الله تا امام دوازدهم، همگی راهگشای مومن را به سوی آمرزش، درجه گریه و ناله او دانسته‌اند و در مقابل این را نیز تصریح کرده‌اند که هر کس یکبار به قهقه بخندد، چنان از سر به جهنم می‌افتد که تا هفتاد طبقه معلق‌زنان فرو رود، و تازه پیش از آنهم "به هر موئی از او مسلط گردد ماری و عقربی تا روز قیامت".

و آموختند که مومن تنها با همین اشك و ناله، می‌تواند امامان را وادار به شفاعت خود کند و آخرتش را از این راه بخرد، نه از راه کارهای خیری که هم زحمت دارد و هم اجر اخروی ندارد.

در گنجینه بزرگ احادیث، در کرامات و مواهب عظیمه گریه و ضجه، حدیثهای متعدد والبته معتبر و موثقی روایت شده و حتی در "اصول کافی" یك باب مخصوص بنام "باب‌البکاء" به اشك و گریه اختصاص یافته است:

-"و چون گریه کنی از روی ترحم برحسین، خدا جمیع گناهان ترا بیامرزد از صغیره و کبیره، کم یا بسیار، هر اندازه باشد و هر چه باشد!"(متن حدیث در صفحه۴۲۹).

به روایت چند تن از محدثان عالیقدر، امام جعفر صادق اصولا آب پاکی را روی دست همه ریخته و فرموده است که: "در روز قیامت هیچ بنده‌ای

محشور نمی‌شود، مگرآنکس که بر جدم حسین گریسته باشد. بقیه عاطل و باطلند"!

البته این محشور بودن با اجرهای دیگری هم همراه است: "گریه‌کنندگان حسین در روز قیامت بی‌آنکه حساب پس بدهند، در زیر عرش می‌نشینند تا آنکه ملائکه اسبها و شترها و محمل‌ها از بهشت می‌آورند و ایشان سوار آنها شده، داخل منازل خود می‌گردند، که در آنجا حوران و غلمان و خازنان بهشت در انتظارشانند."(متن حدیث در صفحه۴۲۹).

مشکل اینجاست که گاهی مومن با آنکه می‌خواهد اشك بریزد تا از این همه نعمت بخصوص از حوری و غلمان محروم نماند، هرچه می‌کند گریه‌اش نمی‌آید. خوشبختانه در این مورد نیز محدثان خیرخواه که متوجه همه اشکالات دین هستند، راه‌حل مسئله را ارائه کرده و جای نگرانی نگذاشته اند: -"احمد بن محمد از عثمان بن عیسی و او از اسحاق بن عمار روایت کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: بعد از دعا میل دارم گریه بکنم، ولی گریه‌ام نمی‌آید. مگر آنکه خودم را بیاد برخی از اموات خانواده‌ام بیندازم. آیا این درست است؟ حضرت فرمود: آری آنها را بیاد بیاور تا گریه‌ات بگیرد. آنوقت فورا یاد از پروردگار تبارك و تعالی بکن!". و: -"سعید بن یساربیاع السابری و عنبستة بن العابد روایت کنند که به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردیم آیا در حال دعا خود را به گریه وادار کنیم اگر چه گریه نداشته باشیم؟ فرمود: آری اگر چه به اندازه سر مگسی باشد! و اگر همین را هم نتوانستی خود را به حالت آنهائی درآور که گریه می‌کنند، پس اگر از چشمت به اندازه یك سر مگس اشك بیرون آمد، پس بخ بخ!"(متن حدیث در صفحه۴۲۸).

-"مصقلة الطحان از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که چون حسین علیه‌السلام کشته شد، همسر آن حضرت (مادرسکینه) که از قبیله کلبیه بود، مجلس سوگواری بر پا داشت و خود و خدمتکارانش گریستند تا اشك چشمانشان خشك شد. در آنوقت همسر امام دید که یکی از کنیزانش کماکان گریه می‌کند. او بروز داد که برای این کار شربت مخصوصی بنام سویق نوشیده است. آن بانو نیز دستور داد سویق زیاد تهیه کنند که در موقع گریه بر امام حسین علیه‌السلام آنرا بنوشند و اشکشان بیاید."(متن حدیث در صفحه۴۲۸).

فضائل و کرامات ناله و شیون، بهر صورتی از آن، بعنوان یکی از ارکان دین مبین تا بامروز همچنان به قوت خود باقی است، و احتمالا این کرامات زیادتر هم شده است.

-"هزار و چهارصد سال است همین منبرها، همین روضه‌خوانی‌ها، همین ذکر مصیبت‌ها، ما را حفظ کرده. این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. هر روز باید گریه کنیم. هر منبری هیاهو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنید. هر مکتبی تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه‌کن نباشد، حفظ نمی‌شود. شما باید روضه بخوانید و مردم را به گریه وادار کنید. همه روی همین مقصد باشد."(آیت‌الله خمینی خطاب به روضه‌خوان‌های قم۱۷ تیر۱۳۵۸).

-"آنهائی که با روضه و گریه مخالفت می‌کنند، می‌خواهند شیعه را از میان ببرند. اگر این عزاداری‌ها و روضه‌ها نبود، نمی‌دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می‌آمد!" (آیت‌الله خمینی، در روضه‌خوانی جماران،۱۶ خرداد۱۳۶۰)

-"ما هر چه دارم از این گریه‌ها و سینه‌زنی‌ها است. از این مجالس روضه‌خوانی است. در این امر سستی نباید کرد. باید روضه‌خوانی بشود. مرثیه گفته بشود، گریه بشود. باید هر روزی برای ما عاشورا باشد. اگر این عزاداری‌ها نبود، ممکلت ما پیروزنمی‌شد. همیشه محرم را زنده نگاه دارید."(آیت‌الله خمینی، در مجلس روضه‌خوانی جماران، بمناسبت درگذشت شهید چهارم محراب، آیت‌الله اشرفی اصفهانی).

-"مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه برپا می‌شود، هرچه انتشار فضائل است، اثر همین مجالس است. دین خدا و قانونهای آسمانی در سایه این مجالس عزاداری تاکنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر روضه و عزاداری نبود تاکنون از این حقیقی که مذهب شیعه است، اثری بجا نمانده بود و مذهبهای باطل که شالوده‌اش از سقیفهبنی‌ساعده ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود، جایگیر حق شده بود."(کشف الاسرار صفحه۱۷۳).

ولی برخورداری از کرامات گریه منحصر به مومنین دو پا نیست. مومنین چهارپائی هم هستند که با سینه‌زنی و عزاداری عاشورا، جائی در

بهشت برای خودشان ذخیره می‌کنند. داستان یکی از این موارد را از عالم ربانی آیت‌الله دستغیب بشنوید:

-"نقل است از عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی کشمیری فرزند مرحوم آقا سیدمرتضی کشمیری، که فرمود در کشمیر به دامنه کوه حسینیه‌ای است، و اطراف آن طوریست که میتوان از بیرون داخل آنرا دید و پشت بام آن جهت روشنائی و هوا، مقداری باز است و هر ساله ایام عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌شود و جمعی از شیعیان، جمع می‌شوند و عزاداری می‌کنند. و از شب اول محرم از بیشه نزدیك شیری می‌آید می‌رود پشت بام حسینیه وسرش را از همان روزنه داخل می‌کند و عزاداران را می‌نگرد و قطرات اشك پشت سر هم می‌ریزد. تا شب عاشورا هر شب به همین کیفیت ادامه می‌دهد و پس از پایان مجلس می‌رود. و فرمود در این قریه، اول محرم هیچ وقت مشتبه و مورد اختلاف نمی‌شود و با آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول عاشورای حسینی علیه الصلوة و السلام است.

و آیت‌الله می‌افزاید :

-"ظهور آثار حزن از بعضی حیوانات در عاشورای حسینی(ع)، مکرر واقع شده و از موثقین نقل گردیده و در اینجا برای زیادتی بصیرت خواننده عزیز، تنها یك داستان عجیب از کتاب کلمه طیبه نوری نقل می‌شود:

عالم جلیل و کامل نبیل، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره، آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی اعلی الله مقامه، فرمود چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مراجعت کردیم. عبور ما بکوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است. پس درآنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود. پس همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من نظرمی‌کردم بدامنه کوه. ناگهان چشمم افتاد بچیز سفیدی. چون تامل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته بود که قریب چهارذرع ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده شده بود که بجز سرچیزی از او نمایان نبود. پس نزدیك او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم. پس بمن انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا از حال خود خبر داد. که از گروه ضاله نیست که بجهت بیرون رفتن از عمده تکالیف اسمهای مختلفه برخود گذاشته‌اند و باشکال عجیبه بیرون می‌آیند.

بلکه برای او اهل و اولاد بوده و پس از تمشیت امور ایشان برای فراغت در عبادت از آنها عزلت اختیار کرده. و در نزد او بود رساله‌های علمیه از علمای آن عصر، و هیجده سال است که در آنجا بود. و از جمله عجائبی که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت: اول آمدن من باینجا ماه رجب بود. چون پنج ماه و چیزی گذشت، شبی مشغول نماز مغرب بودم. ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم. پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر نمودم در این دست، دیدم بیابان پرشده از حیوانات و روی بمن می‌آیند. اضطراب و خوفم زیاد شد. و از آن اجتماع تعجب کردم. چون دیدم در ایشان حیوانات مختلفه و متضادند چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند. و بصداهای غریبی صیحه می‌زنند. پس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را بسوی من بلند نموده فریاد می‌کردند. و با خود گفتم دوراست که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند، برای دریدن من باشد، در حالیکه خود را نمی‌درند. این نیست مگر برای امر بزرگی و حادثه‌ای عجیب. چون تامل کردم، بخاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه‌گری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است. چون مطمئن شدم عمامه از سربرداشتم و بر سرخود زدم و خود را در این مکان انداختم و می‌گفتم حسین! حسین! شهید حسین! و امثال این کلمات. پس حیوانات در وسط خود جائی برایم خالی کردند و دور مرا حلقه گرفتند. پس بعضی سر بر زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاك می‌انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد. پس آنها که وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و بهمین ترتیب می‌رفتند تا همه متفرق شدند.(آیت‌الله دستغیب شیرازی، داستانهای شگفت).

دعا و نفرین: دو حلال مشکلات

این بحث، دنباله طبیعی بحث پیشین است. اگر راه رفتن به بهشت، پرهیزکاری نباشد و ریختن اشك ترحم بر امام حسین باشد، طبعا مشکل‌گشای سایر گرفتاریهای مومن نیز، چه دنیوی و چه اخروی، از همین مقوله یعنی دعا وندبه و توسل به دعا و ندبه، و توسل به مقابر متبرکه و نیمه‌متبرکه و یا توسل به کرامات علمای زنده شرع مبین رضوان الله مقامهم است. صدها کتب و رسالات مقدسه، زادالمعادها، حق الیقین‌ها، حیات القلوب‌ها، مفاتیح الجنان‌ها، بهمین منظور برای استفاضه مومنین در دسترس آنها گذاشته شدند. هزاران محدث و راوی و دعانویس "ادعیه مُجَرّبه" برای رفع تمام گرفتاریها و شفای همه بیماریها نوشتند. و هزاران رمال و جن‌گیر و مرشد، عزائم و طلسمات دفع اجنه و مصونیت از افعی و اژدها و جلوگیری از احتلام و احکام قمر در عقرب به مومنین دادند. هزاران "ملا" از راه مراجعه به جداول یا از طریق استخاره تکلیف آنها را در وقوف بر ساعات و ایام سعد و نحس نکاح و سفر ومعاملات و پوشیدن رخت نو و مجامعت کردن و نوره کشیدن و حتی مجامعت با متعلقه خود، روشن کردند.

برای اینکه قدر خدمات صادقانه این بزرگواران را کم و بیش بدانید به نمونه‌هائی از راهنمائی‌هایشان توجه فرمائید:

-"فضیل بن عبدالوهاب، و او از اسحاق ابن عبدالله، و او از عبیدالله بن الولید الوصافی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هرکسی که یکبار لااله الا الله بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته می‌شود از یاقوت سرخ، و ریشه آن از مشك سفید، که در آن میوه‌هاست مانند پستان دوشیزگان که از زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد!" (اصول کافی، کتاب الدعا،باب من قال لااله الا الله). قابل توجه خاص مومنین: اولا اینکه هر مومن، بدون احتیاج به اقدام دیگری، با گفتن یك لااله الا الله در هر روز، می‌تواند پس از پنجاه سال صاحب یك باغ ششدانگی در داخل باغهای بهشت با حدود بیست هزار درخت بشود. ثانیا اینکه این درختان از یاقوت سرخ کاشته شده‌اند و مومن آنها را با درختان بی‌ارزش این دنیا عوضی نگیرد. ثالثا اینکه بعضی دوشیزگان هفتاد پیراهن می‌پوشند و باز هم برجستگی پستانهایشان از زیر آنها پیداست!

ولی بهتراست مومن قبل از اخذ تصمیم، این حدیث معتبر دیگر را نیز که علامه مجلسی "شیخ المحدثین" نقل کرده است، بخواند تا پس از انتخاب نهائی، ادعای غبن نداشته باشد: "... از حضرت رسول‌الله روایت است که هر که در روز جمعه ماه رجب، چهار رکعت نماز ما بین ظهر و عصر بخواند و هر دو رکعتی یکمرتبه سوره حمد و هفت مرتبه سوره آیةالکرسی و پنج مرتبه سوره قل هو اله احد بگوید، حق تعالی عطا فرماید او را به هر آیه‌ای که خوانده، شهری در بهشت از یاقوت سرخ، و به هر حرفی از این آیات، قصری در بهشت از درّ سفید، و تزویج فرماید او را حورالعین آن اندازه که بخواهد!" (متن حدیث در صفحه۵۶۶).

احتمالا اجرای دستورات حدیث دوم بیشتر صرف می‌کند. زیرا که هر چند باید مقداری دعا و آیه زیادتر خوانده شود، در عوض یك حرمسرای نامحدود از حورالعین، ضمیمه خانه ششدانگی بدنبال دارد که در حدیث اول به آن اشاره‌ای نشده است.

البته حتی برای مومنینی که طریق اول را انتخاب کنند، باز راه برای مالکیت خانه و نشیمن مناسبی در داخل ملك ششدانگی خودشان برآنها بسته نیست. این بار هم "کافی" این راه را نشان داده است: "محمد بن مروان از حضرت امام باقر روایت کند که هر کس دوازده بار سوره قل هو اله احد را بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند، برویم قصرهای این برادرمان را تماشا کنیم." (متن حدیث در صفحه۴۳۷). البته خواهران باید دست از توقع بیجا بردارند. زیرا خازنان بهشت فقط بتماشای قصور "برادران" میروند.

ممکن است مومن عجله داشته باشد که این باغ و خانه مجلل خود را قبل از مُردن بچشم ببیند. در این باره نیز کافی حدیث مناسب دیگری دارد: "حضرت امام باقر فرمود که هرکس سوره قل هو الله را هزار بار در یك شبانه روز بخواند، نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت به چشم ببیند."(متن حدیث در صفحه۴۳۷). کار خیلی آسانی نیست، ولی بزحمتش می‌ارزد.

راه‌های بازهم بی‌زحمت‌تر و مسلما مطلوبتری برای رسیدن به تمام این نعمتها وجود دارد. یکی از بهترین آنها طبق معمول توسط علامه مجلسی

رضوان الله مقامه، ارائه شده است: "... نقل است به سند معتبر از حضرت رسول اکرم، که چون مرد با زنش مجامعت کند، دو ملك از ملائك آسمان او را احاطه کنند، و مانند آن باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند! پس چون مجامعت کند گناهان از او می‌ریزند، چنانکه برگ از درخت می‌ریزد!" (متن حدیث در صفحه۵۱۳). البته شمشیرکشی مومنین در این مورد باید فقط به نیت جهاد صورت بگیرد!

و: "در حدیث است از حضرت علی بن موسی الرضا که از حضرت امام حسین سیدالشهدا نقل فرمود که حضرت علی از قول رسول خدا نقل فرمود که: چون رزمنده جهاد وارد میدان شود، همه گناهانش می‌ریزد، چنانکه مار پوست می‌اندازد و اگر شهید شود، در همان دم یك حوری بهشتی بر بالینش می‌آید، و وی بطرفةالعینی در غرفه‌ای از هفتاد غرفه خود در بهشت جای می‌گیرد که فاصله هر یك از آنها با غرفه دیگربه وسعت فاصله شام تا صنعا است." (متن حدیث در صفحه۴۶۹). توضیح آنکه به شهدای اخیر جنگ اسلام و کفر، کلید پلاستیکی ورود به این غرفه‌ها قبلا توسط روحانیت مبارز داده شده بود، و جای نگرانی در مورد ایشان وجود ندارد.

تا اینجا خیال مومن از بابت آن دنیا راحت می‌شود. ولی او در این دنیا هم گرفتاریهائی دارد، گرسنه می‌شود، بیمار می‌شود، قرض پیدا می‌کند، مار و عقرب و پشه آزارش می‌دهند، دزد به خانه‌اش می‌زند، الاغش چموشی می‌کند، بحق یا به ناحق به زندان می‌افتد، مالش گم می‌شود...

خوشبختانه "روحانیت مبارز" فکر همه این احتمالات را کرده است. کافی است که مومن اگر وقت داشته باشد به کتابهای مختلف حدیث مراجعه کند و اگروقت کافی نداشته باشد، به دو کتاب اساسی "اصول کافی" و "بحارالانوار" اکتفا نماید، که کلید حل همه این مشکلات در آنها است:

-"حضرت صادق فرمود هر دردی که داشته باشی، ریش خود را بدست بگیر و بعد از نماز واجب سه بار این دعا را بخوان. ولی سعی کن که خواندنت با حال گریه توأم باشد." (متن حدیث در صفحه۴۳۳). البته آن دسته از برادران عالیقدر اسلامی که ریش ندارند، و نیز خواهران مومنه که طبعا بی‌ریشند، حائز

شرط لازم برای اجرای مفاد این حدیث نیستند و باید فکر دیگری برای خود بکنند.

-"از حضرت صادق منقول است که هر کس گرسنه باشد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد و بگوید: یارب انی جائع فاطعمنی، بدستیکه حقتعالی در ساعت او را طعام دهد!" (متن حدیث در صفحه۴۳۸).

-"عبدالله بن سنان از حضرت صادق روایت کند که فرمود اگر این دعا را وقت نماز صبح بخوانی، حقتعالی تمام قروض ترا ادا کند. و هم او گفت که چون چنین کردم از بار تمام قرضهایم آسوده شدم." (متن حدیث در صفحه۴۳۴).

-"علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی از من خواست که به حضرت جواد علیه‌السلام بنویسم که دعائی برای خلاصی از زندان باو بیاموزد. پس آن حضرت متن دعا را بمن مرقوم فرمود و من آنرا باو رساندم و از زندان بیرون آمد." (متن حدیث در صفحه۴۳۶). احتمال می‌رود که حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام نقی که خودشان در زندان درگذشتند، مجاز به خواندن این دعا نبوده‌اند.

-"اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمومنین حدیث کند که مردی بدو عرض کرد: الاغ من زیر پایم چموشی می‌کند. فرمود در گوش راستش این دعا را بخوان، و چون آنمرد خواند حیوان رام گردید. سپس مرد دیگری عرض کرد: حیوانم گم شده است. فرمود: سوره یاسین را در دو رکعت نماز بخوان، و چون خواند خدای عز و جل حیوان گمشده‌اش را باو بازگردانید. سپس مرد دیگری گفت: یا امیرالمومنین بنده‌ام گریخته است. فرمود: این دعا را بخوان و خواند وبنده متواری بسویش بازگشت." (متن حدیث در صفحه۴۳۰).

-"روایت است که شخصی شکایت کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، که شکم من پیوسته صدا می‌کند و مردم قراقری را که از آن بیرون می‌آید می‌شنوند و آبرویم می‌رود. فرمود: این دعا را پس از نماز شب بخوان. بدرستیکه قرقره شکمت خاموش شود." (متن حدیث در صفحه۴۴۱).

-"درحدیث معتبر از امام محمد باقر روایت شده است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد. فرمود پس از نماز، دست بر مقعد بگذار و

این دعا را بخوان. آن شخص گفت چنین کردم و مقعدم آسوده شد" ... و: "در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی منقول است که شخصی به خدمت ایشان نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند آمده است. در جواب ایشان نوشتند این دعا را بخواند. و بول آن شخص جاری شد." (متن حدیثها در صفحه ۴۳۰).

-"حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که همه ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد، ولی یك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خدا پریشانی را از او زائل گرداند. و نیز فرمود که هر که پنجشنبه ناخن بگیرد، فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند، وهر که روز جمعه ناخن بگیرد، از خوره و کوری و پیسی ایمن ماند. و نیز فرمود که ناخن گرفتن و سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را برطرف کند." (متن حدیث در صفحه۵۴۱).

برای تسهیل کار مومنین، فهرستی از ادعیه مجرّبه، شامل دعاهای درد کمر، درد عورت، درد ناف، آبله ریزه، درد شکم، قولنج، امان از جن، امان از شیطان وغول، دفع پیسی، دفع عقرب و مار، باز کردن یبوست، درد شقیقه، رویت گبر و جهود، تأخیر اجل، قرقره شکم، خواب دیدن مطلب، زنده شدن دل، جرب و دمل و قوه باء و ثالول و ذحیر، و ادعیه مجربه متعدد دیگر از کتاب مستطاب "مفاتیح الجنان" گرد آوری و در صفحات ۴۴۳و۴۴۴ کتاب حاضر نقل شده است. امید است از دعای خیر در حق ناقل مضایقه نفرمایند.

*　　　*　　　*

وقتیکه دعا، در انواع مختلف، آن اینهمه کارگشای مشکلات باشد، و خداوند نیز با آن همه وصفی که در قرآن کریم از عدالت و انصاف او شده است، در این موارد در محظور اخلاقی گیر کند، و مثلا بخاطر ادای یك جمله، یا یك صلوات، یا یك معانقه، یا یك جماع، تمام گناهان کبیره و صغیره بنده‌ای را ببخشد و حتی گاهی هم علاوه بر بخشش گناهان یك باغ ششدانگی با درختهای یاقوت و چندین هزار حوری در بهشت بدو مرحمت کند، طبعا نفرین نیز باید بهمین اندازه کارگشا باشد. زیرا بهر حال خدا همان خداست، و مومن همان مومن، و محدثان بزرگوار همان محدثانند، و ائمه اطهاری که از آنها نقل روایت می‌شود همان ائمه. در نتیجه، گاه کراماتی از نفرین حاصل می‌شود که از هیچ دعائی ساخته نیست، ولو آنکه برای برخورداری از این کرامات، محدث

بزرگوار، نقش پیرزنی را که "سق می‌زند" به امام معصوم - و مظلوم- محول کرده باشد:

-"اسحق بن عمار گوید:به حضرت امام جعفر صادق شکایت کردم که همسایه‌ام مرا می‌آزارد. فرمود بر او نفرین کن. پس نفرین کردم. ولی نتیجه‌ای عایدم نشد. دوباره شکایت کردم. فرمود که نفرین کن. عرض کردم: فدایت شوم، کردم و نتیجه نگرفتم. فرمود برای این نتیجه نگرفتی که در حضور او نفرینش کردی. پس وقتی که حاضر نباشد بدو نفرین کن. پس این کار را کردم و زمانی نگذشت که او به خاك سیاه نشست." (متن حدیث در صفحه۳۹۵).

-"محمد بن یحیی از مسعنی روایت کند که چون داود بن علی حاکم مدینه، معلی بن خنیس آزاد شده امام صادق را بکشت، آن حضرت در نماز سحر فرمود: خدایا جان او را هم الساعه بگیر. و معتب خادم امام صادق گوید که هنوز نماز آن حضرت تمام نشده بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی بلند شد. حضرت به من فرمود همین حالا خدای عز و جل فرشته‌ای را فرستاد که با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مثانه‌اش شکافت. پس بمرد." (متن حدیث در صفحه۳۹۶). البته در حدیث روشن نشده است که چطور اگر با میله آهنین بر سر کسی بزنند، مثانه‌اش می‌شکافد.

از دستور مجرب "نفرین" در جمهوری اسلامی نیز استفاده شرعی می‌شود. چنانکه حضرت آیت‌الله مشکینی امام جمعه قم و نماینده خاص امام، در خطبه نماز جمعه قم(پنجم دی ماه۱۳۶۱) می‌فرماید:

-"انشاءالله خداوند به حق خونهای ریخته شده، این صدام عفلقی و جنایتکاران بعثی او را به زمین گرم بزند و نابود بفرمایید!" با توجه به اینکه نتیجه‌ای از این نفرین عاید نشده، می‌توان احتمال داد که یا حجةالاسلام نفرین را آنطور که باید با حال سوزناك بر زبان نیاورده‌اند یا ریش خود را چنانکه لازم بوده بدست نگرفته‌اند یا دعا را به عربی بی‌غلط ایراد نفرموده‌اند.

ممکن است حکمت این رفتار خداوند در برابر دعا و نفرین مومنین، که در روی زمین خاصه خرجی نامیده می‌شود، بنظر ما قابل توجیه نیاید، یا لااقل ظرفیت کافی برای درك علل آن نداشته باشیم. ولی در این مورد آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی ما را با اسرار ناشناخته دستگاه الهی آشنا ساخته‌اند:

-"ما فرض می‌کنیم یك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقرره‌ای که خدا فرموده عمل کند. اینك ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا می‌کنیم : از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال، ۳۵ سال است. نماز و روزه، امروز که گرانی است، سالی پنجاه و شصت تومان است. ما یکصد تومان حساب می‌کنیم، می‌شود هزار و پانصد تومان. فرض کنیم یکنفر هم حج رفته و پنج هزار تومان خرج کرده، این هشت هزار و پانصد تومان می‌شود. در هر سالی فرض کنیم زکوة و خمس، هم دو هزار تومان داده است. این میشود: ۷۸,۵۰۰۰ تومان. خیرات دیگری هم کرده است. در تمام عمر، اعمال او در بازار دنیا یکصد هزار تومان می‌شود. با این وجه، در طهران یك عمارت متوسط و در شهرهای دیگر یك عمارت عالی به او می‌دهند. و اگر بخواهد با این وجه یك ده ششدانگی بخرد، در بازار امروز به او نمی‌دهند. فرض کنیم یك عمارت عالی در تهران به اودادند. این بیشتر است یا آنکه خدا می‌خواهد یکنفر برای خاطر پیغمبر خود و یا فرزند پیغمبر خود، تفضّلی بیشتر از دیگران بکند؟" (کشف الاسرار، صفحات ۱۷۱و ۱۷۲).

علم: کالای صادراتی قم

"علم از قم بر می‌خیزد. قم مرکز علم است.
از قم علم به همه جهان صادر شده است و
صادر خواهد شد."

(آیت‌الله خمینی)

این دارالمومنین قم، که علم از آنجا به تمام جهان صادر می‌شود و مردم جاهل غالبا آنرا شهر "آخوند و مُرده" می‌دانند، تنها دارالمومنین نیست، و تنها دارالعلم هم نیست، گل سرسبد بلاد ارض است. نظر کرده خدا است. سه در از درهای ششگانه بهشت به آنجا باز می‌شود، و آنقدر کرامات دیگر دارد که به عقل نمی‌گنجد.

در فضیلت این شهر، حداقل یك حدیث از رسول اکرم، ۲ حدیث از امیرالمومنین علی، یك حدیث از سید سجاد، ۲۷ حدیث از امام جعفر صادق، ۶حدیث از امام رضا، ۲ حدیث از امام علی النقی، و یك حدیث از امام حسن

عسکری روایت شده است که هر چهل تای آنها در کتاب "خلاصةالبلدان" تالیف صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی (تالیف در سال۱۰۷۹ هجری) نقل شده‌اند و از آن جمله است نمونه‌های زیر:

-"ابوالقاسم دیلمی نقیب ری از حضرت امام علی النقی(ع) روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که فرمود: قم قطعه‌ای است از بیت‌المقدس، و در زمان حضرت نوح (ع)، طوفان بدین مکان رسید و بایستاد، و لهذا به قم مسمی شد." (بحارالانوار ۲۱۳:۶۰).

-"و حسین بن علی بن بابویه قمی، به اسانید صحیحه، از حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع) روایت دارد که: حدیث کرد مرا پدرم امام محمد باقر، و او از پدرش امام زین‌العابدین، و او از جدش حضرت رسول‌الله(ص) که آن حضرت فرمود: شبی که به معراج می‌رفتم، نظرم بر بقعه‌ای از بقاع زمین افتاد، بسیار سبز و خرّم، و خاك او از زعفران نیکوتر و از مشك خوشبوتر. پس در آن موضع پیری را دیدم که به زانو نشسته بود و کلاه کشیشان بر سر داشت. پس جبرئیل را گفتم: این چه بقعه‌ای است؟ گفت: این بقعه‌ای است از بقاع ارض، که قم نام دارد و مسکن شیعه پسرعم تو علی است. و این پیر که به زانو نشسته شیطان است که می‌خواهد این طایفه را گمراه کند و به فسق و فجور کشاند. پس گفتم: یا جبرئیل، مرا نزدیك او ببر. و چون آورد، گفتم او را که: برخیز ای ملعون و برو با طایفه ملحده مشارکت در زنان و اموال نمای، که شیعیان پسر عم من این کارها نکنند." (بحارالانوار ۲۰۷:۶۰ و علل الشرایع۲۵۹:۲).

-"وایضا حدیثی است از انس بن مالك، که روزی در خدمت حضرت رسول (ص) نشسته بودم. که حضرت امیرالمومنین (ع) در آمد. پس حضرت میان هر دو چشمش بوسه داد و فرمود یا علی، حقتعالی ولایت ترا بر مجموع آسمانها و زمین، عرضه فرمود. پس آسمان هفتم در قبول آن سبقت گرفت و حقتعالی اورا به پاداش به عرش کرامت فرمود، و در زمین مدینه طیبه قبول کرد، و او را به وجود من مکرم فرمود، و قم قبول کرد و او را به وجود عرب کرامت فرمود ودری از درهای بهشت را بدان گشاده گردانید." (بحارالانوار ۱۲۱:۲۰).

-"و ایضا حسن بن یوسف از خالد بن یزید و او از حضرت ناطق، جعفربن محمد الصادق(ع) روایت کرده که فرمود که: حق سبحانه و تعالی از جمیع شهرها قم و تفلیس را برگزیده است." (اختصاص مفید:۱۰۱).

-"و ایضا محمد بن الیسع از پدر خود و او از جدش و او از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون زنان بر زین‌ها در پشت اسبها سوار شوند، و از ایشان بوی خوش بمشام مردان رسد، همانا که آخرالزمان نزدیك شده است و در آن هنگام به قم و حوالی آن پناه برید که این هردو موضع در آن اثری نباشد." (بحارالانوار ۶۰:۲۱۴).

ناگفته نماند که اخیرا دو امتیاز دیگر نیز به امتیازات گذشته قم اضافه شده، بدین ترتیب که حجةالاسلام رئیس جمهوری اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم منبع لایزال فکر است" وحجةالاسلام و المسلمین رئیس مجلس شورای اسلامی ایران فرموده‌اند: "قم چنان معمور است که خیابانهای تهران دست کمی از آن ندارد".

مراد از علم قم، البته علم صادره از مکتب قم است، چه در بغداد عصر ثقةالاسلام کلینی باشد، چه در اصفهان عصر علامه مجلسی، چه در دارالعلم نجف، چه در دارالمومنین‌های مشهد و شیراز. علمی است که در مکتب آخوند مایه می‌گیرد، در مکتب آخوند تدریس می‌شود، و از مکتب آخوند به جمیع بلاد ارض تراوش می‌کند:

-"حضرت امام جعفر صادق فرمود که باید علمی را برگزینید که رضای خداوند در آن باشد. زیرا هر علمی مایه نجات نیست. و علم نافعی که سبب نجات بشود، منحصر به توحید و امامت و علومی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است. و آنچه نرسیده، تفکر در آنها خوب نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل‌بیت رسالت لازم است (مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق)، باید خوانده شود و غیر آن یا لغو یا بی‌فایده و تضعییع عمر و یا اجداث شبهه در نفس است که بیشتر موجب کفر و ضلالت می‌شود." (علامه مجلسی، عین الحیوة).

فرهنگ آخوند، از همان آغاز، نظر خود را درباره علم و مفهومی که مکتب او برای او قائل بود، روشن کرد. علم بصورت عام، یعنی فقط علم دین،

و عـالم بمفهـوم علـى الاطـلاق يعنـى فقـط فقيـه، اگـر كسـى رياضـى‌دان باشـد يـا جغرافيا يا تاريخ بداند، يا شيمى و فيزيك خوانده باشد، يـا ادب و حكمـت آموختـه باشـد، يـا پزشـك باشـد، چنـين كسـى فقـط رياضـى‌دان، كيميـادان، جغرافيـادان، تاريخ‌دان، حكيم و اديب است، اما عالم بمفهوم مطلق نيست. زيـرا علـم حقيقـى را نياموخته است. علمى كه آموخته، يا تفننى و غيرضرورى است، يا بـى‌ارزش، و يا اصولا لغو و بى‌فايده ومايه تضييع عمر. علـم واقعـى يعنـى انحصـارا آنچـه در حديث و فقه و اصول و تفسير و كلام رجال و سنت و شريعت خلاصـه مـى‌شـود، و آنچه به صرف و نحو و منطق زبان عرب مربوط است. تعبيـر سـخن منسـوب به پيغمبر نيز كه "العلماء ورثة الانبياء" اين است كـه آخونـدان وراث پيـامبراننـد. چنانكه بر اساس همين تعبير، "عالم" عنوان بزرگـان روحانيـت شـده و اصـطلاح "علمـا" هنـوز هـم در زبانهـاى غربـى بـا مفهـوم دانشـمندان دنيـاى اسـلامى بكـار مى‌رود.

از آغاز تا پايان عصر قاجار، مكتب آخوند بطور مداوم دشمن سرسـخت و آشتى‌ناپذير براى هر گونـه تاسيس مراكـز علمـى و دانشـگاهى نـوع غربـى در "ممالك محروسه" بود. در پنجاه سال گذشته نيز دانشگاه ها، مراكز تعليم كفـر و فساد غربـى در امـت اسـلامى بشمار رفتنـد. وقتـى كـه "حكومـت الله" در ايـران برقرار شـد، ايـن مراكـز فساد و غـربـزدگـى اصـولا تعطيـل شـدند، تـا دوبـاره بصورت "اسلامى" اجازه گشايش يابند. البتـه بـا آن مفهومـى از اسـلام كـه بـراى "مكتب فيضيه" قابل قبول است.

هنر، کارگاه شیطان

دشمنی آشتی‌ناپذیر آخوند با موسیقی، از همان روز بنیانگذاری این مکتب آغاز شد، و تا بامروز ادامه دارد. در فرهنگ آخوند، موسیقی حرام است، بهمان دلیل که بسیار ازانواع هنر نیز حرام است، و باین دلیل که غالب لذائذ بغیر از خوردن و جماع کردن موجب فساد و گمراهی هستند.

هنوز هم که هنوز است، متن صریحی از قرآن که جاکی از حرمت موسیقی باشد، ارائه نشده و بهمین جهت بحث در باره حرمت تا عدم حرمت آن، از همان قرون اولیه اسلامی ادامه یافته است. اشارات قرآن به خمر و میسر(سوره بقره آیه۲۱۹، سوره مائده آیه های۹۰ و ۹۱) اگر در قسمت خمر روشن است. در قسمت میسر ابهام دارد، و درباره مفهوم دقیق "فاجتنبوا قول الزور" نیز اختلاف نظرهای فراوان هست.

در هزار سال پیش، امام محمد غزالی، در کتاب معروف احیاءالعلوم خود صریحا نوشت که: "هیچ نص و قیاسی در اسلام بر تحریم سماع و صوت خوش نداریم". و هزار سال بعد از او، شریعتی در رساله "یاد و یادآوران" خود متذکر شد که: "دستگاه‌های تبلیغاتی شیعه فعلی که از توجیه و تفسیر منطقی و تحلیل تاریخی بسیاری از عقاید و احکام خاص شیعه عاجزن، در برابر این سئوال که چرا موسیقی که يك هنر عمیق و مؤثر است و می‌تواند بسیار مثبت هم باشد، در شیعه حرام شده است، از پاسخ درمانده‌اند. زیرا نه در قرآن و نه در سنت سندی در حرمت موسیقی نمی‌یابند. برخی برآیه "فاجتبنوا قول الزور" تکیه می‌کنند، و قول الزور را که به معنی حرف مفت است، دلیل حرمت موسیقی در قرآن گرفته‌اند و نمی‌دانند که موسیقی صوت است و نه قول."

در فاصله این دو، شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی(که آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار خود، از او به عنوان "فیلسوف بزرگ اشراقی که جمع بین فلسفه و ریاضیات نفسانیه کرده است و از علماء بزرگ روح به شمار می‌رود" یاد می‌کند، در "عوارف العارف" خود نوشت که: "سماع حرام نیست و رواست. خاصه اگر از آن قصد تلطیف دل و افزایش محبت داشته باشند". و در "محاضرات الادبا" تصریح شد که "ابن راوندی فقیه گفت: فقها در روا بودن

موسیقی اختلاف کرده‌اند، اما من می‌گویم که شنیدن آن نه تنها منع شرعی ندارد، بلکه واجب هم هست."

با تمام اینها، فرضا هم در قرآن نص صریحی در باره حرمت غنا و موسیقی وجود داشت، آیا چنین حرمتی ایجاب می‌کرد که در حدیثی معتبر توسط محدثی بزرگوار از زبان رسول اکرم گفته شود که: "هر مردی که در خانه‌اش طنبور بنوازند، به امر حق تعالی شیطانی بنام فقندر بر او نشیند و حیا را از او بگیرد، تا بجائیکه آن مرد دیوث گردد!" (متن حدیث در صفحه۵۴۷). و از هم او نقل شود که: "هر کس یك دهم به خواننده‌ای بدهد، چنان است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده است!" (متن حدیث در صفحه۵۴۶) . و روایت شود که: "حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که هر که آواز بخواند، بیاید در روز قیامت نوحه‌کنان مانند سگ!" (متن حدیث در صفحه۵۴۶). و "حضرت امیرالمومنین فرمود که کبوتر در خوانندگی که می‌کند، نفرین می‌کند بر آنها که ساز می‌زنند و عود می‌نوازند!" و همین حضرت امیرالمومنین "شنید که مردی طنبور می‌زند. پس طنبورش را شکست و فرمود: وای بر تو! که طنبور وقتیکه بر روی آن می‌نوازی، می‌گوید: زود باشد که پشیمان شوی، ای زننده من - و این را دو بار می‌گوید- و پس می‌گوید زود باشد که به جهنم روی، این زننده من - و این را هم دو بار می‌گوید-" و از همه مهمتر، وحشت عظیمی است که یك مومن، با ارتکاب اشتباهی در دارالخلاء، برای حضرت امام جعفر صادق بوجود آورده است. علامه مجلسی رضوان الله مقامه، آنرا از حدیثی معتبر، از طریقه مستقیمه ائمه اطهار، در بحارالانوار دریافت داشته و یکی دیگر از اعاظم محدثان، عالم ربانی محمد شفیع، در مجمع المعارف و مخزن العوارف نیز با همین اهمیت از آن یاد کرده است:

-"در حدیث موثق است که شخصی از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید که من گاهی نشستن در دارالخلاء را طول میدهم برای شنیدن ساز و آواز همسایه‌ام. حضرت که این را شنید، چنان بوحشت افتاد که سئوال‌کننده پریشان ومضطرب شد. و آن حضرت فرمود: وای بر تو! وای بر تو! برخیز و غسل کن و نماز بگذار و توبه بکن! که بتحقیق اگر در آنحال در بیت‌الخلاء می‌مردی، خداوند تو را نمی‌آمرزید!" یك کشف بزرگ تاریخی و هنری نیز توسط اعاظم

محدثان علیهم الرحمة و الرضوان، درباره اصل ومنشاء آلات موسیقی صورت گرفته که ظاهرا هنوز به اطلاع استادان تاریخ هنر در دانشگاه‌های مختلف جهان نرسیده و در کتابهای تاریخ هنر نیز نقل نشده است: -"... وحضرت امیرالمومنین فرمود که چون حضرت آدم علیه‌السلام وفات کرد، ابلیس و قابیل از خوشحالی کنار همدیگر نشستند و آلات طرب نواختند و همه این آلاتی که مردم از آن لذت می‌برند ازهمانجا پیدا شده است." (متن حدیث در صفحه۵۵۱).

با این همه آیا تصور می‌کنید سخافت این احادیث و روایات، از سخافت فتاوی و تفسیرهای پیامبرگونه و آیت‌الله مابانه زعمای عالیقدر سیاسی و روحانی جمهوری اسلامی کنونی کمتر باشد؟

-"موسیقی، روح عشق‌بازی و شهوترانی و خلاف عفت در انسان تولید می‌کند و شهامت و شجاعت و جوانمردی را می‌گیرد. زندگانی که در آن مجالس موسیقی باشد، پست و بی‌شرمانه است. موسیقی سبب می‌شود که مغز انسان وقتی چند وقت به آن گوش کرد، تبدیل به یك مغز غیرفعال و غیرجدی می‌شود و انسان را به یك موجود هزل و بیهوده می‌کشاند. موسیقی با تریاك فرق ندارد. موسیقی خیانت است به مملکت اسلامی. اگر بخواهید جمهوری اسلامی مستقل باشد، از این ببعد باید موسیقی را از رادیو تلویزیون بکلی حذف کنید." (آیت‌الله خمینی، در سخنرانی ۳۱ تیر ۱۳۵۸ در قم)

-"غنا عبارت است از صوتی که از حنجره انسان در بیاید. و آن حرام است در سه صورت: صورت اول صوت خوبی است که زیر و بم داشته باشد. یعنی چهچهه باشد. و صوت انسان قطع بخورد. خلاصه بصورت زیبائی باشد که چهچهه داشته باشد. صورت دوم این است که صوت زیبائی در انسان ایجاد حزن یا نشاط بکند و حال عادی مستمع را از راه تولید یك سروری و فرَحی ویا یك حالت غصه و تاثری تغییر دهد. صورت سوم که عُمده شرایط است این است که شنونده بگوید این صدا مال یك مجلس رقص است. مال یك مجلس دانس است. اگر یك صوت زیبائی از حنجره انسانی پیدا شد و دارای این شرائط باشد، آنرا اسلام غنا می‌نامد و حکم به حرمت آن کرده است. این صوتهائی که کشش دارد، خیلی عملی زشتی است از نظر اسلام، و بسیار بد است، بطوریکه امام صادق علیه‌السلام گاهی در بعضی از کلماتش می‌فرماید "الغناء عش النفاق"

(غنا لانه نفاق است). بوسیله این عمل، ملتها دلشان از هم جدا می‌شود و گاهی اثراتی دارد که ما درست ممکن است نفهمیم. فلذا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید خانه‌ای که در آنجا این عمل صورت می‌گیرد و در آن عادت به ساز و نواز دارند به آن خانه وارد نشوید. زیرا که خدا از صاحبان آن خانه خوشش نمی‌آید(آیت‌الله مشکینی، سخنرانی در کانون توحید لیالی مبارك رمضان، ۱۱مرداد ۱۳۶۰)

و از همین مقوله است دشمنی آشتی‌ناپذیر فرهنگ آخوند با نقاشی و مجسمه، که دراثبات حرام بودن آن، تنها بر اساس یك جمله قرآن، یك دریا حدیث احمقانه مضحك و سخیف طبق معمول از قول رسول اکرم و امامان ساخته شده است. از این قبیل که "در حدیث معتبر است از حضرت رسول اکرم که جبرئیل گفت ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن تصویر کشیده باشند، یا سگ باشد، یا ظرفی که در آن بول کنند" و: "در چندین حدیث معتبر است از حضرت امیرالمومنین، که فرمود حضرت رسول اکرم مرا به مدینه فرستاد که سگها را بکشم و تصویرها را محو کنم" و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود اگر نادانسته صورتی کشیده باشی، پس باید چشمش را کور کنی!"

با توجه به حرمت اکید تصویر و صورت‌نگاری، به این سوال تازه که طبعا در قرون گذشته و در عصر صفوی نمی‌توانست مطرح باشد، ولی از یکصد سال پیش قابل طرح است، باید از طرف فقها و مراجع عظام تقلید، اعلی الله مقامهم اجمعین، پاسخ داده شود که اگر تصویر حرام است، چرا عکس که عینا حال تصویر را دارد، و حتی کاملتر و دقیقتر از آن هم هست، حرام نیست؟ و چرا انتشار این همه تصاویر رنگی و غیر رنگی، بزرگ و کوچك، از وجوه و شمائل مبارکه ولی‌فقیه و آیت‌الله‌های عظام و حجج الاسلام و المسلمین و قضات عالی شرع جمهوری اسلامی، چه در مطبوعات اسلامی، و چه در کتابهای درسی کودکان مدارس و پوسترها و پرچم‌ها و شعارها، اشکال شرعی ندارد؟ اگردر این باره حدیثی از رسول اکرم یا یکی از ائمه اطهار در دست است، چرا ارائه نشده است؟ و اگر نیست، چرا تا کنون فتوائی در این مورد صدور نیافته است تا خدای نکرده مسئولیت شرعی تمام گناهانی که مومنین از

روی غفلت از این بابت مرتکب می‌شوند، به امامت امت، مدظله تعالی، و سایر مراجع عظام، اعلی الله مقامهم تعلق نگیرد؟

در احادیث معتبر مکتب فیضیه درباره سایر امور حرامی نیز که به انواع لهوها و لعب‌ها مربوط می‌شود، تکالیف مومنین روشن شده است. زیرا خود مومنین می‌دانند که "از مستراح رفتن و مجامعت تا بقیه امور، چیزی وجود ندارد که در مورد آن احکام لایتغیر الهی صادر نشده باشد".

و از زُمره این تکالیف است که :

-"حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که جائز نیست انگشتربازی و ریگ‌بازی و گردوبازی و کبوتربازی و تخم‌بازی. و جایز نیست گِرُوبندی و مسابقه، مگر در شتردوانی و فیل‌دوانی و الاغ‌دوانی.

و حضرت رسول اکرم فرمود: که هر بازی که مومن بکند باطل است، مگر تیزاندازی و تعلیم اسب و با زن خود ملاعبه کردن.

وحضرت امیرالمومنین فرمود: که چند چیز است که از اخلاق قوم لوط است: گلوله‌بازی و سنگریزه‌بازی و خائیدن قندران(سقز) در راهها".

برای اطلاع بیشتر، به قسمت احادیث این کتاب، و مخصوصا به بحارالانوار و حلیةالمتقین علامه مجلسی، و برای محکم‌کاری بیشتر به توضیح المسائل آیت‌الله خمینی مراجعه فرمائید.

مقام والای زن!

در صفحات پیشین این کتاب، و در صفحات بعدی آن، شواهد بسیاری از فاصله حرف تا عمل، و ادعا تا واقعیت در فرهنگ ریا، ارائه شده است. ولی میان همه این شواهد، احتمالا کمتر موردی را می‌توان یافت که باندازه مورد مربوط به "مقام والای زن"، این هنر تدلیس و ریا در آن به اوج خود رسیده باشد.

سالهای سال است زعمای عالیقدر مکتب فیضیه و دستگاه‌های ارشاد اسلامی و "مطبوعات آزاد"شان، در هر فرصت از امتیازات اسلامی محیرالعقولی که به جامعه زنان امروز ایران اعطا شده است، و از مقام والای زن در اسلام و از اینکه زن در جوامع غربی عروسکی برای شهوترانی مردان

بیش نیست، و فقط در ایران اسلامی است که حیثیت انسانی خود را باز یافته است، سخن گفته‌اند. و نه تنها بزرگان ریشدار و بی‌ریش جمهوری اسلامی، بلکه بسیاری از خود همشیره‌های مومنه نیز در این زمینه، داد سخن داده‌اند:

-"نگاهی گذرا به ستمی که به عنوان آزادی به زنان ما رفت، و مدعیانی که داعیه پیش‌کسوتی جهت آزادی زن را داشتند، دلیلی است بر آنچه می‌خواستند بر سر این ملت بیاورند، یعنی ترویج طرز تفکرهای برخاسته از بطن صهیونیسم بین‌المللی، به بهانه اینکه عقده‌های سرکوفته را بایستی مانع گشت. همه اینها برای احتراز از همان چیزی که امروز در فریاد تکبیری که زن مسلمان رساتر از همیشه سرداده است، جلوه‌گر شده است. به فرموده امام امت امروز زنان در جمهوری اسلامی، همدوش مردان در تلاش سازندگی کشور خود هستند، و این است معنای آزادی زنان و آزادی مردان. خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه‌دار!" (از خطابه خانم ملوك بهشتی، دختر آیت‌الله بهشتی، در نماز جمعه تهران، ۱۷ دی ماه۱۳۶۱).

اشکال این است که مثل همیشه، آخوند عمدا یا سهوا، مکتب اسلام را با مکتب آخوند عوضی می‌گیرد، و بهمین جهت "فریاد تکبیر زن مسلمان" را پشتوانه‌ای برای دفاع از مکتب خود قرار می‌دهد. ولی در کنار همین فریاد، تمام آثار مکتوب و غیرمکتوب هزار ساله فرهنگ آخوند، تمام گفته‌ها، تمام فتاوی و احکام، تمام احادیث، تمام مواعظ کارگزاران این فرهنگ، فریاد می‌زنند که در مکتب آخوند، هیچ وقت، به هیچ صورت، در هیچ شرائط، زن جز ضعیفه‌ای ناقص‌العقل و انسانی درجه دوم بشمار نیامده، و وظیفه‌ای مهمتر از این نداشته است که خواه بصورت زن عقدی، و خواه در مقام متعه یا کنیز، وسیله ارضاء غریزه جنسی مرد قرار گیرد. و احادیث و احکام غلاظ و شدادی نیز که درباره واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات مربوط به زنان وضع شده، غالبا این هدف را داشته است که "ضعیفه" بصورتی اطمینان‌بخش و بی‌دغدغه، سرمایه "جماع" باقی بماند و بیش از آن اظهار وجود نکند. اگر از چند بانوی استثنائی قرآن و عالم اسلام، که مکتب آخوند وجود آنها را برای گرمی بازار خود لازم داشته صرفنظر شود، در تمام دیگر آثار این مکتب برداشتی جز این، در مورد زن و "مقام والای او" نخواهید یافت.

چنین برداشتی در همه روایات و احادیث محدثان اعظم و غیراعظم این مکتب منعکس بوده است. و از همان زمان پیدایش این مکتب، در "کتب اربعه" بصورت احادیث منقول از رسول اکرم بچشم می‌خورد:

- درجهنم نگریستم و بیشتر اهل آن را از زنان یافتم.
- مجالست با اراذل و گفت و شنود با زنها دل را بمیراند.
- اگر زنان نبودند، خدا چنانکه شایسته پرستش اوست، پرستیده می‌شد.
- زن بصورت شیطان می‌آید و به صورت شیطان می‌رود.
- از زنان بد به خدا پناه برید و از نیکانشان نیز بپرهیزید.
- بدترین دشمن تو، همسر توست که همخوابه تو و مایملك توست.
- زنی که خود را معطر کند تا مردمان بوی عطرش را بشنوند، آن زن زناکار است.
- اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدم، تمام اعمال نیکش بی‌اثر می‌شود.
- فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید، و زنان را نخریسی.
- زن از دنده‌ای خلق شده که راستی‌پذیر نیست. پس اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای، و اگر خواهی به راستیش بازآوری او را می‌شکنی و چاره‌اش طلاق است. (نهج‌الفصاحه، مجموعه سخنان محمد، برگزیده از "کتب اربعه" و "صحاح سته")

بعنوان نمونه از اصالت این ادعا، که در کتب دکانداران فیضیه، زن به هیچ وجه مظهر عبودیت نیست و حیثیت انسانی خودش نیز ارزشی ندارد، به این حدیث "معتبر" که طبق معمول از امام جعفر صادق و از طریق او از رسول اکرم روایت شده است، توجه فرمائید:

-"حضرت امام جعفر صادق فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مَرو تا من برگردم. طولی نکشید که پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از حضرت پیغمبر رخصت عیادت پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آنکه حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست. و باز همان جواب را شنید. آخر پدر مرد. زن اجازه خواست در نماز

بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را به خاك سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیغام فرستاد: خدا بسپاس این فرمانبرداری تو از شوهر، تو و پدرت را آمرزید. (وسایل ابواب مقدمات النکاح، باب نود و یکم، نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیت‌الله مشکینی).

بدیهی است سازنده بزرگوار این حدیث موثق، نه به رسول اکرم ظلم فاحشی نسبت داده، نه از قول امام جعفر صادق جد بزرگوارش را در خدمت مکتب آخوند به کار گرفته، و نه به مقام والای زن و حیثیت انسانی او توهینی وارد آورده است!

ترساندن "ضعیفه" از عواقب اخروی عدم اطاعت، همیشه از موثرترین ابزارکار مکتب آخوند بوده، و در این زمینه آنقدر احادیث موثق نقل شده است که مجموع آنها به تنهائی از چندین برابر گنجایش کتاب حاضر تجاوز می‌کند. بعنوان نمونه، یکی از آنها را برایتان نقل می‌کنم که امتیاز خاص آن، روایت حدیث توسط آیت‌الله فقید دستغیب شیرازی، شهید محراب، از بزرگترین شخصیتهای جمهوری اسلامی یعنی "جمهوری مقام والای زن" است:

-"روایت است از امیرالمومنین علیه‌السلام که فرمود: یکروز من و فاطمه زهرا (علیهاالسلام) وارد شدیم بر حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله. و رسول‌الله(ص) را گریان دیدیم. فاطمه زهرا(ع) از پدرش علت گریه را سئوال کرد. حضرت فرمود متذکر شدم آنچه را که در لیلةالمعراج از عذاب زنها نشانم دادند. حضرت زهرا(ع) به پدرش عرض کرد مگر راجع به عذاب زنها چه دیدید؟ خلاصه روایت شریفه آنکه حضرت فرمود: دیدم زنی را که به مویش آویزانش کرده‌اند درحالیکه مغزش می‌جوشد. و دیدم زنی را که به زبانش آویزان شده و در حلقش حمیم جهنم می‌ریزند. و دیدم زنی را که دست و پایش را بسته و مارها بدان می‌پیچند. و دیدم زنی را که سرش خنزیر(خوك) وبدنش شکل الاغ است. حضرت زهرا منقلب شد و عرض کرد مگر چکار کرده‌اند که چنین می‌شوند؟ حضرت فرمود: اما آن زنی که به مویش آویزان کرده‌اند و مغزش می‌جوشد، زنی است که مویش را نامحرمان ببیند. (توضیح آیت‌الله دستغیب: جائیکه حرام است پیدا بودن موی زن، پس وای اگر برجستگی‌های محرك و شهوت خود را نپوشاند). و فرمود: اما زنی را که به زبانش آویزان

کرده بودند و در گلوی او از حمیم جهنم می‌ریختند، زنی است که به شوهرش جسارت کند و بی‌ادبی کند (تذکر آیت‌الله دستغیب: پس شما متوجه باشید هر کدام دختر دارید سفارش کنید زبانش را نگه دارد و الا اگر کلمه درشتی بگوید اینست عقوبتش)! و فرمود: اما آن که به پستانش آویزان کرده بودند، زنی است که بدون علت شوهرش را از همبستری خود مانع شود و بهانه بیاورد. و فرمود: اما آن زن که به پاهایش آویزان شده بود، زنی است که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود.

و نیز حضرت رسول اکرم(ص) فرمودند: زنی را دیدم که گوشتهای بدنش را با مقراض می‌چیدند و مجبورش می‌کردند که بخورد. و این زنی است که برای بیرون رفتن از خانه آرایش کرده بود (تذکر آیت الله دستغیب: بی‌حیای بی‌شرم! معلوم نیست کجا می‌خواهد برود. لباسی را که برای شوهرش باید بپوشد، زینتی را که باید برای شوهرش بنماید، برای مردم می‌کند. غیرت کجا رفته است؟ حیثیت چه شده؟ مثل اینکه رگی بوده خشك شده است!).

و نیز حضرت (ص) فرمود: زنی را دیدم که سرتا پایش شکل سگ بود و آتشی از مقعدش داخل و از حلقش خارج می‌شد. این زن آوازه‌خوان بوده است."(کتاب معراج، فصل اول).

تصور می‌کنید این طرز فکر درباره "مقام والای زن" منحصر به دوره‌های گذشته مکتب ریا بوده است؟ خیر! در یك مکتب اصیل، ممکن است فروع تغییر کند، ولی اصول تغییر نمی‌کند. استدلالهای فلسفی و الهی بزرگان مکتب نیز، چون غالبا از "الهامات غیبی" مایه می‌گیرند، امروز همانقدر محکم و ایرادناپذیر است که در گذشته بوده‌اند. و نمونه هائی از این استدلالها را در همین عصر "مقام والای زن" در همین جمهوری روحانیت مبارز، از بزرگان همین روحانیت می‌توان شنید:

-"آیا شنیده شده که یکنفر زن در یکی از غزوات اسلامی شرکت کرده باشد؟ یا باین شهرهائی که حاکم می‌فرستادند، استاندار می‌فرستادند، یك نفر زن فرستاده باشند؟ یا یك سرلشکری را آیا شنیده‌اید زن قرارداده باشند؟ در حدود ۲۴,۰۰۰ قنات در یزد وجود دارد. آیا کلنگ کدامیك از این قناتها را زن زده است؟ کدامیك از این ساختمانها را زن درست کرده؟ شنیده‌ام می‌گویند: همانطور

که زن می‌تواند ولیّ صغیرش بشود، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود. نخست وزیر هم بشود. حالا این چه حسابی است؟ چون زن می‌تواند بچه را باز کند وپاکش کند و از کثافت برکنارش کند و پستان در دهانش بکند، پس می‌تواند رئیس جمهور هم بشود؟ نخست وزیر هم بشود؟ آمدید یکی از این زنهای شایسته و کامل را به مقام ریاست جمهوری یا نخست وزیری منصوبشان کردید. یك روز صبح می‌رویم و می‌بینیم که ریاست جمهوری تعطیل است. نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای اینکه دیشب خانم زایمان فرموده‌اند! این برای ما ننگ و عار نیست؟" (آیت‌الله صدوقی، شهید محراب، نماینده مخصوص امام و امام جمعه یزد در مجلس خبرگان).

-"زن نمی‌تواند پستهای حکومت و قضاوت را اشغال کند، زیرا با مقتضای طبیعتش مخالف است و سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیه مردان است و باید حجاب داشته باشد و مواضع زینتش را بپوشاند و در اموری که مربوط به تمتع بردن شوهر از اوست از شوهر اطاعت نماید. خداوند متعال برای تسهیل بر زن، جان و عِرض و آبرویش را لازم‌الحمایه مرد قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است." (علامه طباطبائی، در کتاب تعدّد زوجات و مقام زن در اسلام، صفحه۱۴).

-"در اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ضمن حدیثی روایت شده که فرمود: غیرت مخصوص مردان است. و لذا خداوند بیش از یك مرد را بر زن حرام فرمود.، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است. و خداوند بزرگوارتر از آن است که به زن حمیت و غیرت دهد". تذکر علامه طباطبائی: از این روایت استفاده می‌شود که غیرت از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است! (همان کتاب)

-"دقت در جریان مقاربت حیوانات، می‌رساند که نرها بر ماده‌ها تسلط دارند. گویا نر خود را مالك مادگی حیوان ماده و مسلط بر او می‌بیند. همینطور است جریانی که برای خواستگاری انسانها در آنها تحقق دارد. آنهم از طرف نرها شروع می‌شود. آن مراعاتی که نرها نسبت به ماده‌ها دارند، مربوط به شهوت و زیاد کردن لذت است. ولی تسلط و برتری مزبور مربوط به قوه مردی و اجراء اقتضای طبیعت است. اسلام هم همین معنی را در قانون خود مورد

نظر قرار داده است، که می‌فرماید: "مردان قیّم زنانند بدان جهت که خداوند بعضی از بندگان خود را بر برخی دیگر فضیلت داده است". و این قیمومیت و برتری را بدانجا رسانده که بر زن واجب کرده در مقابل مرد متقاعد و مطیع باشد". (همان کتاب صفحات ۴۰و ۴۱).

-"و اما در مورد منطقی بودن تعدد زوجات و مزایای انکارناپذیر آن، دلایل بسیار زیاد است، که از آنهاست:

۱- زنهائی که بعد از زن اول در اجتماع اسلامی و سایر اجتماعات تزویج می‌شوند با رضا و رغبت آنها و آن زن اول است، و گرنه مردان آنها را از دنیای دیگری جلب نکرده‌اند. بنابراین طبع جنس زن با مسئله تعدد زوجات مخالفتی ندارد و دلهایشان جریحه‌دار نمی‌گردد!

۲- زنها وقتی سنشان به ۹سال رسید، برای نکاح شایستگی پیدا می‌کنند ولی مردان نوعا پیش از ۱۶سالگی –همانطور که اسلام اعتبار کرده است- آماده نکاح نمی‌شوند.

۳- زنها نوعا در سن ۵۰سالگی از قدرت حمل می‌افتند، ولی در مردان چه بسا تا آخر عمر طبیعیشان یعنی ۱۰۰ سال این قدرت باقی می‌ماند. بنابراین دوران صلاحیت مرد برای تولید که تقریبا ۸۰سال است، دو برابر دوران صلاحیت زن که تقریبا ۴۰سال است، می‌باشد. و این نتیجه بدست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان حق تجاوز از یك زن به بیشتر داده است و روی این حساب معنی ندارد که قوه تولید در جائی مهیا باشد و ما او را از تولید مثل ممنوع سازیم.

یکی از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضائات لازم طبع، و ارضای خواهشهای حتمی نفس، محرومیتی ایجاد نشود، یعنی خواسته شهوت مردان انباشته نشود تا سر به منکرات بزند، ... و لازمه اسلام این است که در رفع حاجت شهوت تسریع شود. باقی ماندن انسان بر این حالت عزب بودن، از مهمترین خطرات است. شخص مسلمان، اگر چه یك زن هم داشته باشد باز آرامش دل دارد. زیرا خود را در کار قضاءشهوتش اگر روزی بر او سخت شد ممنوع نمی‌بیند و می‌تواند زن دیگری بگیرد".(همان کتاب صفحات۴۷تا۵۳)

-"قضاوت از مناصب انبیاء است. و برای غیر آن بزرگواران محتاج به دلیل است. و در این مورد روایات وارده ظاهر در حرمت تصدی قضاء برای زنان است، مانند خبر نبوی که بیهقی در "سنن" نقل نموده: "لایفلح قوم و ولیهتم امراء" یعنی: رستگار نشوند مردمی که سرپرستی آنان را زن بعهده دارد. و حدیث نبوی دیگر که شیخ صدوق در کتاب "من لایحضره الفقیه" از حضرت رسول اکرم نقل نموده: "یا علی لیس علی المراه جمعه -الی این قال- ولاتولی القضاء" یعنی :یا علی بر زن واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کند -تا آنجا که فرمود- و متصدی امر قضاوت شود. و روایاتی که در باره ماموم (نمازگزار) آمده تصریح دارد که اگر نمازگزار زن باشد، برای آنکه امام را اطاله رکوع دعوت کند تا فرصت اقتدا باو را داشته باشد، ذکر و تسبیحی نگوید. بلکه به تضییق و دست بدست زدن برای جلب توجه امام اکتفا کند، زیرا که در غیر اینصورت ممکن است امام صوت آن زن را بشنود و مفتون وی گردد! بنابراین اسلام بطریق اولی زن را از تصدی قضاء که مشتمل بر مکالمه و در معرض مردان واقع شدن است، منع می‌نماید. و این ادله در کتاب فقه شیعه امامیه و توسط شیخ الطائفه در کتاب خلاف آورده شده است. و صاحب مفتاح الکرامه نیز آنها را در کتاب قضاء مفتاح الکرامه از مرحوم محقق بزرگوار اردبیلی نقل می‌کند (آیت‌الله محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاههای مرکزی اسلامی۱۶مهرماه ۱۳۶۱)

صیغه: فحشای اسلامی

از دیگر اصول بنیادی مکتب آخوند، صیغه یا به اصطلاح اصیل‌تر آن "متعه" است، که بگفته کاشف الغطاء: "از مهمترین برکات عالی اسلام بخصوص جهان تشیع است، هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی. کمترین زیانی هم، چه دنیوی و چه اخروی ندارد."

روشن نیست اگر در مورد فحشای غیراسلامی رایج در بلاد کفر، نظیر همین استدلال می‌شد که در مورد فحشای اسلامی در بلاد شیعه می‌شود، حافظان شرع مبین چه نظری ابراز می‌داشتند. و روشن نیست که غیر از خود آخوند، چه کسی می‌تواند در پایان قرن بیستم این امر را یك قانون ثابت وابدی

الهی بشمارد که زنی خودش را بنام شرع در معرض خرید و فروش بگذارد؟ این خرید و فروش را خیلی از زنان دیگر، باختیار یا به اجبار، در خیلی از جاهای دیگر نیز می‌کنند. ولی لااقل بنام خدا و مذهب این کار را نمی‌کنند. حتی در خود جهان اسلام نیز، اکثریت غیرشیعه این کار را نمی‌کنند، هرچند که پیش از هزار سال است عمر بن خطاب خلیفه دوم، از همین بابت متعه از جانب روحانیت شیعه لعن و دشنام شنیده است.

البته صیغه شدن منافاتی با علوّ مقام زن در جامعه اسلامی که "ترجیح بند" تبلیغات ارشادی مکتب روحانیت مبارز است ندارد، ولی بی‌مناسبت نیست درباره مختصات بسیار انسانی آن، از فتاوی واحکام خود آیت‌الله خمینی، ولی فقیه یاری گرفته شود:

-"عقد غیر دائم آن است که مثلا زن را به مدت یك ساعت یا یکروز یا یکماه یا یکسال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که باین قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند. صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است. زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد. زنی که صیغه شده، حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد. زنی که صیغه شده، اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته حقی به شوهر پیدا نمی‌کند. اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با زن نزدیکی کرده باشد، باید تمام پولی را که قرار گذاشته است باو بدهد و اگر نزدیکی نکرده فقط نصف آنرا بدهد".(توضیح المسائل احکام متعه یا صیغه)

علامه آل کاشف الغطاء صاحبنظر معروف اسلام در نجف اشرف نیز در همین باره می‌نویسد:

-"صیغه یکی از مهمترین برکات عالم اسلام بخصوص جهان تشیع است. صیغه هم منفعت دنیوی دارد و هم منفعت اخروی، و در مقابل هیچ زیان دنیوی و اخروی در آن نیست.

بخدا سوگند که اگر همه مسلمانان جهان دستورهای عالی این دین جاودانه را بکار می‌بستند، برکات زمین و آسمان بر آنها نازل می‌گشت و مسلمین عظمت و سربلندی گذشته خود را باز می‌یافتند، و یکی از این موارد همین صیغه کردن است. خبر الامه عبدالله بن عباس بروایت ابن اثیر در کتاب

"نهایه" و زمخشری در کتاب فائق می‌گوید که "صیغه رحمتی از ناحیه خداوند بر امت محمد است". ابن عباس در حقیقت این سخن را از یك سرچشمه صاف از معلم و استادش امیرمومنان علی گرفته است، و راستی هم که صیغه کردن نعمت و برکت بزرگی برای کافه مسلمانان است. متاسفانه امروز مسلمین این نعمت را بدست خود نابود می‌کنند و از آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم می‌مانند، و درباره آنهاست که خداوند در سوره بقره می‌فرماید: آیا چیز خوب را رها کرده و چیز بدی را در جایش می‌پذیرید؟"

جماع: ستون مکتب دین

مکتب فکر آخوند، قبل از هر چیز، یك مکتب بیماری جنسی است. در هیچ آئین دیگر جهان، و در هیچ فرقه دیگری از فرق اسلامی، این عقده "بیمارگونه" را در مورد امر "مجامعت" و "مقاربت" نمی‌توان یافت. در معتقدات اساطیری آشور، کلده، یونان و رم و سایر آئین های کهن، کم و بیش به امور جنسی توجه شده است. ولی در همه آنها، این موضوع گذشته از آنکه سهمی چنین زیاد و بیرون از تناسب ندارد، غالبا با روح ظرافت و جمال‌پرستی همراه است. در مکتب فکری آخوند، هیچ یك از این جنبه‌ها وجود ندارد. فقط جماع است، و جماع، و جماع!

اگر احادیث و احکامی را که به امر جماع اختصاص دارد، از مجموع کلی احکام و احادیث بردارید، ضربت هولناکی به این مجموعه زده‌اید. زیرا این احکام و احادیث منحصر به یك رشته بخصوص نیست، بلکه رشته‌های متعدد و متنوعی را در بر می‌گیرد. البته خود مجامعت مهمترین این فصول است: "احکام دخول بر زن" به تنهائی ۵۱ وجه را شامل می‌شود (به صفحه۵۰۸ رجوع شود). و احکام دخول بر چهار پایان ۷ وجه دیگر را(به صفحه۵۱۹ رجوع شود). و تازه این احکام غیر از شکیات مربوط به اندازه دقیق "دخول حشفه" و بیشتر یا کمتر بودن این دخول از مرز "ختنه‌گاه" است، که در این مورد اختصاصا "توضیح المسائل" آیت‌الله خمینی راهنمای بسیار دقیقی است. همچنانکه جامع عباسی برای احکام "شبهه" در دخول، و شبهه در اینکه این دخول در جلو یا عقب صورت گرفته، و به حلال یا به حرام صورت گرفته، و

دخول بـه حرام قبل از دخول بـه حلال بـوده یـا بعد از آن، و در این دخـول زن کمتر از نـه سال داشته یا بیشتر از آن، و راه بول و حیضش یکی شده یـا نـشده، و سوره یاسین در موقـع جمـاع خوانـده شـده یـا نـشده، و درسـت در وسـط مجامعت کنیز بـه خریدار دیگری فروخته شده یا نشده، و آیا پدر و پسر بـه زنـان خودشـان دخول کردهاند یا آنها را یکدیگر عوضـی گرفتـهاند، و آیـا حیوانی کـه بـاو دخـول شده حلال گوشت یا حرام گوشت بوده است، راهنمای بسیار جامعی است.

ولـی چنانچـه گفتـه شـد، احادیث احکـام "معتبـره" فرهنـگ آخونـد، بهمـین رشته محدود نمیشود. احادیث معتبره دیگری در احکام مربـوط بـه تقویت قـوه مجامعت وجود دارد کـه آنهـم بنوبـه خـود رشـتهای متعددی را در بـر مـیگیـرد: رشته ادعیه مجرّبه، رشته نسخهها و معجونها، و رشته خاص دیگری کـه مثلا از راه نعلین زرد به پا کـردن و سرمه کشیدن و ریش را هفتـاد بـار از پـائین بـه بالا شانه کردن و امور مختلفه دیگر عمل میکند. البته در تمام این موارد دستور "از مراجع مستقیمه ائمه طـاهرین" بـه راوی حدیث مـیرسد، کـه در این زمینـه بخصوص، توجه خاصی به خود رسول اکرم شده است.

رشته دیگری از احادیـث معتبره، مربـوط بـه انـواع و تعداد جمـاعهـائی است که باید در آن دنیـا صـورت بگیـرد، و ایـن موضـوع حدیثهائی است کـه بـه حوریان بهشتی ارتبـاط دارد. تقریبـا در هیچ یك از پاداشـهای مـومن در آن دنیـا، حوری باکره، با لطافت در و لؤلؤ، فراموش نشده است. ولی دقت شده است کـه تعداد حوری کم نباشـد، گـاهی هفتـاد حـوری بـه یك مـومن وعده داده شده است، گاهی چند هزار حوری، گاهی هم حدود ۲۴ میلیون.

و این نیز حدیثی است دست اول و "پرمشتری" دربـاره دسته خاصـی از حوریان که دربهشت انتظار مومنین را دارند:

-"محمـدبن یحیـی، از احمـد بـن محمـد، و او از ابـن ابـی عمیـر، و او از حسین بـن عثمـان، و او از ابـی بـصیر، و او از امـام جعفـر صـادق علیـهالسلام، روایت کند که فرمود: همانا در بهشت نهری است که در دو طـرف آن حوریـانی از زمـین روئیـدهانـد، و چـون مـرد مـومنی بـه یکـی از آنهـا برخـورد کنـد واز آن خوشش آیـد، آن را از جـای برکنـد، و خـدای عزوجـل بجـای آن، حوریـه دیگـری برویاند". (الروضه من الکافی جلد دوم: "ان خیرا نـهر و الجنه")

یاد مولوی به خیر، که هفتصد سال پیش درباره این بزرگواران گفت:

چـــون حقیقـــت پـــیش او فـــرج و گلـــو اســـت
کـــم بیـــان کـــن نـــزد او اســـرار دوســـت!

مستضعف: ناقص العقل الهی

آیت‌الله‌های عظمی و غیرعظمی و حجةالاسلام‌های درجات مختلف، از آغاز استقرار رژیم الهی، از طبقه "مستضعف" بصورت طبقه محروم و استثمار شده‌ای که مورد مرحمت خاص خداوند است، نام برده‌اند. ولی شاید تعجب کنید اگر گفته شود که در معتبرترین کتب حدیث و فقه شیعه، آنهم از قول ائمه اطهار، بخصوص امام باقر و امام صادق، از مستضعف فقط بصورت فردی ناقص‌العقل، سبك مغز، و طفل صفت نام برده شده است، که نه مسلمان واقعی است و نه کافر واقعی. و عاقبتش بسته به لطف و کرم الهی است. این توصیف چه در کتب اربعه حدیث، چه در کتابهای مجلسی و چه در کتب متعدد دیگری آمده و حتی در کتاب معاد آیت‌الله دستغیب شهید محراب نیز که در دوران همین جمهوری اسلامی منتشر شده، تائید شده است. در "اصول کافی" يك باب کامل بنام "باب المستضعف" به این تعاریف اختصاص یافته است، که سه حدیث از احادیث آن، بعنوان نمونه در اینجا نقل می‌شود:

-"علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، و او از یونس، و او از زراره، رحمة الله علیه، نقل کند که از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره مستضعف سئوال کردم. فرمود: مستضعف مرد و زنی است که عقلش چون عقل کودکان است، و نه حیله‌ای به کفر دارد و نه راهی به ایمان، و شعور او شعور طفل است". و: "زراره از آن حضرت حدیث کند که مستضعفان عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان، و کارشان با خداست" و: "ایوب بن حر گوید: در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودیم. شنیدیم که مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت، ما می‌ترسیم به واسطه گناهانمان به درجه مستضعفین تنزل کنیم. حضرت با نگرانی فرمود: نه خدا نکند که چنین شود. بخدا سوگند که هرگز خداوند با شما چنین نکند!"

و این نیز از زمره احکام صریح فقهی است که "سلطان المجتهدین" شیخ بهائی در جامع عباسی آورده است:

-"حرام است برای مومن نکاح با شرابخوار، یا سنی، یا مستضعف" (باب یازدهم در نکاح واجب، و سنت و حرام).

شبکه وحشت

مکتب روحانیت مبارز، مکتبی است جامع و کامل که برای ده سال و صد سال و هزار سال ساخته نشده است. برای تمام مدتی ساخته شده است که از زمان ایجاد این مکتب تا ظهور امام عصر فاصله است. و در این باره آیت‌الله خمینی بطور روشن متذکر شده است که "ممکن است آن حضرت تا صد هزار سال دیگر هم مصلحت نبینند که تشریف بیاورند"!

در این فاصله کوتاه یا دراز، مکتب الهی روحانیت مبارز برای استحکام و انسجام خود احتیاجی به مومنینی با انضباط دارد. زیرا هیچ مکتبی بدون انضباط بر قرار نمی‌ماند. و لازمه انضباط نیز این است که هم پاداشی و هم کیفری در کار باشد، با توجه به این اصل که ترس از کیفر غالبا مؤثرتر از جاذبه پاداش است.

با این منطق روشن عقلی و نقلی، مکتب آخوند از اول وظیفه شرعی خود دانسته است که مومنین را در چنان شبکه‌ای از ترس و وحشت محصور کند که زهره شیر را آب می‌کند: سَکرات موت، شب اول قبر، گرزهای آتشین نکیر و منکر، غرش رعدآسای ملك‌الموت، تازیانه‌های مشتعل، سیخهای گداخته ملائك عذاب، مطرقه و سندان برای شکستن استخوانها، آب جوشان برای پاره کردن روده‌ها، و ماری که از سر تا گردنش هفتاد سال راه است، و عقربی که سرش در آسمان هفتم و دمش در زمین هفتم(!) است و دهانش از مغرب تا مشرق، و عمله عذاب که نفسی چون زبانه آتش دارند، و خوراکی که از چرك و خون عورت زناکاران تهیه شده است، و لباسهائی از قطران سوزان، و چیزهائی دیگری که فهم معنی آنها برای مومن دشوار است ولی می‌داند که بهر حال چیزهای بسیار بدی هستند: سعیر، جحیم، هاویه، سقر، حطمه، ضریع، حنظل، حمیم، حربیش. اما گمان مبرید که چنین کیفری فقط به گناهان کبیره تعلق می‌گیرد. در مکتب روحانیت مبارز، گناه کبیره و صغیره وجود ندارد. فی‌المثل در کتاب معتبر مجمع المعارف و مخزن العوارف (عین دوم، در بیان

شدائد مرگ و اهوال قبر)، تصریح شده است که این عاقبتی که گفته شد "عاقبت آن بی‌سعادت است که در این دنیا ریش تراشید و شارب گذاشت، و از این راه خود را از شفاعت رسول خدا محروم کرد."

در عوض اگر مومن شارب نگذارد، و ریش را هم نتراشد، چیزهائی در انتظار اوست که در عمر خود بخواب هم ندیده است. و بد نیست وصف قسمتی ار آنها را از بیان شهید عالیقدر محراب، "پیر شیراز، وضو ساخته از چشمه عشق" و عارف ربانی آیت‌الله دستغیب شیرازی رضوان الله علیه بشنوید:

-"قصری است در بهشت مخصوص هر مومن از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقف طلا، که هفتاد خانه دارد از یاقوت سرخ، و در هر غرفه هفتاد حجره از زمرد سبز، و در هر حجره هفتاد تخت است، و بر هر تختی هفتاد فرش، و بر فرشی یك حورالعین (که با حساب ریاضی جمعا ۲۴میلیون حورالعین برای هر مومن می‌شود) و در هر حجره‌ای هفتاد خوان طعام، و هر خوانی هفتاد قسم طعام، که گوشت مرغ از آنچه میل داشته باشید در آن موجود است. و میوه از هر نوعی که خواسته باشید و خرما و انار نیز فراوان است". و چیزهای دیگری که در این مورد نیز مومن غالبا از معنی آنها سر درنمی‌آورد، ولی احساس می‌کند که چیزهای خوبی است: کافوریه، زنجبیلیه، سلسبیل، تسنیم. ضمنا هر شب هفته در خانه یکی از انبیاء مهمانی مفصلی دائر است که عموم مومنین در آن دعوت دارند، و در شب جمعه میزبان این ضیافت خود خداوند عالمین است. (شهید محراب آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد).

بدیهی است مومن، که بحمدالله از نعمت عقل و تشخیص بحد وفور برخوردار است، با مقایسه این دو تابلو، ارجح می‌داند که ریش را نتراشد و از گذاشتن شارب هم صرفنظر کند، واین همان است که رضای خالق، بخصوص رضای روحانیت مبارز، در آن است و انضباط شرعی نیز از این راه حفظ می‌شود[1].

۱- یاد ناصر خسرو بخیر، که هزار سال پیش گفت:

پشت این مقلد کی شدی خم از رکوع   گرنه در جنت امید میوه طوباستي!
روی زی محراب کی کردي؟ اگر نه بهشت   بر امید نان و دیگ قلیه و حلواستي!

- واما جهنم: در خبر است كه عذاب گرسنگی را چنان به دوزخیان مسلط می‌كنند كه بناچار شكمهای خود را زقوم پرسازند. پس از آن، تشنگی را چنان بر آنها چیره می‌كنند و حمیم را كه آبی است در نهایت گرمی بر ایشان عرضه می‌سازند كه بسیار از آن می‌آشامند، بقسمی گرم است كه اندرون آنها را ریزه ریزه می‌كند، و مروی است كه اگر قطره‌ای از آن بر كوههای دنیا بریزند، آنها را متلاشی می‌سازد. و زقوم در شكمهای تغار مانند آبی كه بینهایت گرم شده باشد، می‌جوشد یا مثل روغن زیت كه حرارت زیاد ببیند.

از حضرت باقر علیه‌السلام منقول است كه درخت زقوم از قعر جهنم بیرون می‌آید و میوه و برگ و خار آن از آتش است و از سیر تلخ‌تر و از مردار گندیده‌تر و از آهن سخت‌تر است.

و از جمله طعامهای جهنم غسلین است، و در مجمع البحرین گوید كه آنچه از شكم دوزخیان بیرون می‌آید، پس از خوردن زقوم همان دوباره خوراكشان می‌شود. و از آن جمله ضریع است، و مروی است كه آن چیزی است شبیه خار، از حنظل تلخ‌تر و از لاشه بدبوتر و از آتش سوزنده‌تر است. و دیگر صدید است، و آن چرك و خونی است كه از عورت زناكاران در جهنم خارج می‌شود. دیگر غسان است، و بعضی از مفسرین فرموده‌اند كه آن چشمه‌ای در دوزخ است كه سمهای حیوانات سمی در آن جاری است.

و لباسهای اهل جهنم از قطران است. و می‌پوشانند روهایشان را از آتش، و قطران چیزی است سیاه بدبو، كه به شتر جرب‌دار می‌مالند كه او را با پوست می‌سوزانند، و نیز به آتش زود مشتعل می‌گردد. مروی است كه اگر جامه‌ای از جامه‌های جهنم را بین آسمان و زمین دنیا آویزان سازند، تمام اهل زمین از بوی گند وحرارتش خواهند مرد.

گناهكاران كه كبودی چشم و سیاهی روی، نشانه آنهاست، گاهی با موی سر و دفعه‌ای با پا به دوزخ كشانده می‌شوند. و زنانیكه غل‌ها در گردنهایشان است، با زنجیرها كشانیده می‌شوند در آب سوزان، سپس در آتش افروخته می‌شوند. مانند گله گوسفندان بریان شده كه دندانها نمایان ولبها آویزان است.

بدست خزنه جهنم، گرزهای آهنین است كه بر سر جهنمیان می‌كوبند، هر وقت كه بخواهد از جهنم فرار كنند(!) و در وزن جهنم روایت است كه اگر

جن و انس جمع شوند، يك مقمعه جهنم را نتوانند بلند كنند. و مروی است كه دور چشم موكلين دوزخ مثل برق جهنده است. و نيشهای آنها مانند بلنديهای كوه‌ها است. آتش از دهان آنها خارج می‌شود. مابين دو كتف آنها يكسال راه است و می‌توانند به يكدست هفتاد نفر را بلند كرده و در آتش اندازند.

برای دوزخ هفت در است و هر عده‌ای از جهنميان از دری كه به آنها اختصاص دارد، وارد می‌شوند. اسامی هفت در جهنم چنانچه از حضرت اميرعليه‌السلام رسيده، بدين قرار است: جهنم، لظی، حطمه، سقر، جحيم، سعير، هاويه. كه هر كدام فوق آن ديگری می‌باشد. از ظاهر آيات شريفه معلوم می‌شود كه آتش جهنم دارای ادراك و شعور است و به فرمايشات خداوند جواب می‌دهد. و نيز اهل عذاب را می‌شناسد و به آنها حمله می‌كند و جاذبه دارد و نعره می‌زند. و از حضرت صادق عليه‌السلام مروی است كه در موقع عبور مومن از پل صراط، صدای آتش جهنم بلند می‌شود كه ای مومن از من زود دور شو كه نورت التهاب مرا خاموش می‌كند.

و از اوصاف جهنم اين است كه با اينكه اگر جن وانس را در آن جای دهند، هنوز جا دارد. مع الوصف جای هر يك از جهنميان تنگ و در فشارند مانند ميخی كه در ديوار بكوبند، و بقسمی در فشارند كه گويند وا اسفا واويلا! (آيت‌الله العظمی سيد عبدالحسين دستغيب، نقل از كتاب معاد).

و اما بهشت: گوشت مرغ از آنچه ميل داشته باشيد، در بهشت موجود است. و ميوه از هر نوعی كه خواسته باشيد. و درخت خرما و انار نيز بسيار است!

و نيز در بهشت چشمه‌های متعددی است كه هر يك را خاصيت و حلاوت بخصوصی است، به اسم مناسب آن ناميده می‌شود، مانند چشمه‌های كافوريه، زنجبيليه، سلسبيل، تسنيم. و از همه مهمتر نهر كوثر است كه از زير عرش الهی جاری می‌شود، از شير سفيدتر و از عسل شيرين‌تر و از كره نرم‌تر، سنگريزه‌اش زبرجد و ياقوت و مرجان است و گياهش زعفران، و خاكش خوشبوتر از مشك. و اين نهر كه از زير عرش جاری می‌شود، در بهشت بصورت نهری است و درعرصه محشر در حوض عظيمی می‌ريزد.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که چون مومن به قصر خود در بهشت رود، بر سرش تاج کرامت نهند، و او را زینت کنند از دستبندهای طلا، و بپوشانند جامه‌های سبز از ابریشم، و هفتاد حُله به رنگهای گوناگون، که به جواهرات بهشتی بافته شده باشند. و از حضرت صادق مروی است که خدا در هر روز جمعه به مومنین ملکی می‌فرستند در بهشت، با خلعت حله، پس مومن یکی از آنها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند.

و رسول خدا فرمود که غرفه‌های مومنین در بهشت از مروارید و یاقوت و زبرجد بنا شده و سقف آنها از طلا است و هر غرفه هزار در دارد! و پس از استقرار مومن در آن، هزار ملك مامور می‌شوند که برای تهنیت و مبارك باد بزیارت او بیایند، و از هر دری ملکی وارد می‌شود و بر او سلام می‌کند.

و مروی است که هر روزی در بهشت یکی از پیغمبران اولوالعزم پذیرائی دارد و آن روز را میهمان آن بزرگوار هستند و پنجشنبه‌ها مهمان خاتم‌الانبیاء(ص) می‌باشند و جمعه‌ها به مقام قرب حضرت احدیت جلّ وعلی دعوت می‌شوند.

و اعظم نعمتهای جسمانی در بهشت حوریان هستند و علت آنکه بدین نام خوانده می‌شوند این است که حور بمعنی سفید اندام و عین بمعنی گشاد چشم است، یعنی سفیده چشم آنها در نهایت سفیدی و سیاهی آن در غایت سیاهی و صفا و طراوت است. و نقل است که حوریان مانند مروارید پوشیده در صدفند که دست غیر به آنها نرسیده است. از رسول خدا(ص) مروی است که در بهشت نوری پدیدار شود. بهشتیان گویند چه نوری است؟ گویند این روشنائی دندان حوری است که بر روی شوهرش خندیده است. و این حوریان بی‌سبب پدر و مادر آفریده شده‌اند و همیشه دوشیزه هستند، وعاشقان شوهران خود هستند، با ناز و کرشمه و شیرین سخنی، و همگی همسن که در سن ۱۶سالگی باشند، چنانکه مردان بهشتی همگی به سن ۳۲سالگی هستند. و مروی است که حوری که هفتاد حله پوشیده باشد، باز مغز ساق او در پس حله‌ها دیده می‌شود مانند رشته سفید از ورای یاقوت. و این زنها هرگز حائض نمی‌شوند و بر یکدیگر غیرت نمی‌ورزند.

و در روایت است کـه زنـان مومنـه کـه بهشتی باشند و در دنیـا شـوهر نکرده باشند، یا اینکه شوهرانشان در بهشت نباشند، با هر یك از اهل بهشت کـه مایل باشند ازدواج می‌کنند[1]، و اگر شوهرانشان در بهشت‌اند، بمیل خود بـا او ازدواج خواهند کرد واگر در دنیا شوهران متعدد کرده‌اند بـا آخری آنهـا ازدواج می‌کنند.

و از روایات کثیره اینطور مستفاد می‌شود که هر که و هر چه در بهشت است حتی لباس و فرش و ظرف تماما نورافشانی می‌کنند.

وحضرت داود پیغمبر که در دنیا کسی طاقت شنیدن آوازش را نداشت، و حیوانـات متـضاده در موقـع خوانـدنش اطـرافش جمـع مـی‌شـدند و مـدهوش مـی‌افتادنـد و همچنـین خلـق هنگـام خوانـدنش عـده‌ای مـی‌افتادنـد و بعضـی هـلاك می‌شدند. همین داود پیغمبر علیه‌السلام طبق روایتی که از حضرت امیرالمومنین آمده، در بهشت بـرای بهشتیان خواهد خوانـد و البتـه بهشتیان هم طاقت خواهند داشت.

و در مجمـع البیـان از رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه مـروی اسـت کـه بهتـرین نغمـه‌هـای بهشت آن است کـه حوریـان بـرای شـوهران خـود خواننـدگی می‌کنند بصدائی نیکو، اما نه به روش مضمار موسیقی.

ونیز مروی است از حضرت صـادق علیـه‌السلام، کـه فرمـود در بهشت درختـی است که خداونـد امـر مـی‌فرمایـد بادهـای بهشت را کـه بوزنـد، پس از آن درخت آوازهـا ظـاهر مـی‌شـود کـه خلایـق هرگـز بـه آن خـوبی سـازی و نغمـه‌ای نشنیده باشند. (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین دستغیب، نقل از کتاب معاد)

البته این شبکه ترس و وحشت، فقط از هول شب اول قبر و نکیر و منکر و ملائـك عـذاب و گـرزهـای آتشین آنهـا مایـه نمـی‌گیـرد، بلکـه لازم اسـت زنـدگی روزمره آنها را نیز فرا گیرد تا محکمکاری رعایت شده باشد. این وظیفـه را در این دنیا، طـایفه اجنه، شیاطین، بختك، آل، و سایر ابوابجمع آنها انجام می‌دهند.

در ایـن مـورد، مکتـب روحانیـت مبـارز، از اشـاره قـرآن بـه طـایفـه جـن استفاده لازم کـرده اسـت، یعنـی ایـن موجـود نـامرئی را موجـودی کـرده اسـت کـه آدمیزاد شب و روز در خطر آزار و بدذاتی او است، واگر طـُرُق لازم رابـرای

۱ـ آیت‌الله روشن نفرموده‌اند که تکلیف این بانوان عفیف با دادگاه‌های شرع اسلامی چه می‌شود؟

دفع شر او نداند، پناه بخدا از بلاهائی که ممکن است به سرش بیاید! بدیهی است که این طرق، مثل همه طرق دیگر، از مجرای دعاگویان شرع مبین می‌گذرد.

-"از حضرت امام جعفر صادق روایت است که شخصی شکایت کرد به آن حضرت که جنیان خانه و عیال مرا آزار می‌کنند. فرمود ارتفاع خانه‌ات را هفت ذرع کن و کبوتر در آطراف آن جا بده و هر صبح و شام این دعا را بخوان"، "فرمود که هر که تنها در خانه بخوابد جن او را بگیرد و دیوانه‌اش کند و فرمود که اگر بخواهید در بیرون خانه دچار اجنه نشوید، تحتك الحنك ببندید." (متن حدیثها در صفحه۵۳۴).

البته فقط محدثان بزرگ گذشته نیستند که در نقل مسائل مروط به اجنه، مومنین را ارشاد فرموده‌اند. این ارشاد توسط فضلای بزرگ روحانیت مبارز در عصر حاضر نیز انجام می‌گیرد، که نمونه‌ای از آنها در دو بحث فاضلانه ذیل توسط دو تن از اعاظم مقامات جمهوری اسلامی است:

- بر اساس یك اشتباه، که ریشه آن اشتباه هم افکاری است که در ایران قبل از اسلام وجود داشته است، معمولا جن و ملك را در ردیف یکدیگر قرار می‌دهیم، یعنی یك تیپی هستند نزدیك به یکدیگر. در صورتیکه جنی که در قرآن آمده، موجودی است در ردیف انسان، و در خصلت‌هایش شبیه‌ترین موجودات به انسان است. یعنی تولد دارد، مرگ و حیات دارد، نسل دارد، مرد و زن دارد. جن برخلاف انسان که ماده اولیه‌اش خاك است و از گِل آفریده شده است، موجودی است که ریشه‌اش آتش است و از آن آفریده شده و به این لحاظ تفاوت‌هائی با انسان دارد. مثلا با توجه به اینکه در قوم جن مومن و کافر هم هست، اما مراتب کمال ایمانی آنها به انسان نمی‌رسد و هیچگاه پیامبری از جن برنخاسته است،[1] و در این جهت پیامبران بشری راهنما و هادی اینان نیز هستند. از جمله تفاوتهای دیگر جن و انس اینکه جن دارای سرعت حرکت است، بگونه‌ای که می‌تواند الان اینجا باشد و درلحظه بعدی در دورترین نقاط. اما درباره اینکه جن چون آتش آفریده شده که جسم است، چرا جسم نیست؟

۱- در قرآن، سوره انعام، آیه ۱۳۰ آمده است: "یا معشر الجن والانس، الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتي؟" (ای گروه جن و انس، آیا ما برای شما رسولانی از خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند؟) و معلوم نیست که این متن صریح قرآنی را با فتوای آیت‌الله شهید چگونه می‌توان چگونه می‌توان تطبیق داد؟

امروز علما رسیده‌اند باینکه ما یکنوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر وجود داشته باشند که برای ما بدلیل اینکه سه بعدی هستیم، قابل رویت نیست، از قبیل موجودات در کرات دیگر و در کرات آتشین!

بنابراین موجود جسم نامحسوس داریم، و این از نظر علمی امری است مسلم! و روایات هم در این زمینه داریم، و آن در سایه جسم برزخی، یك حقیقت است... البته در یك شرائط خاصی افرادی، از قبیل آنانکه اهل ریاضت هستند، امکان دارد بتوانند آن جسم برزخی خویش را ببینند.

شاهدی دیگر بر اینکه اجسامی غیرقابل رویت وجود دارد، نقل مطلبی است از امام امیرالمومنین علیه‌السلام. امام وقتی به وادی‌السلام نجف رفتند، خواستند قدری بنشینند. رفتند فرشی بیاورند، امام گفت: نه همین جا روی زمین می‌نشینم. سپس فرمود شما چه می‌دانید، الان اینجا غلغه است. غلغله اجنه است. شما خیال کردید چیزی نیست؟ (آیت‌الله مرتضی مطهری، از سلسله سخنرانیهای خطابه ومنبر).

-اجنه، از نظر تکوینی از ما بسیار دور می‌باشند. ولی از نظر برنامه و دین و آئین از همه به ما نزدیکتر هستند ودر برنامه‌های آسمانی و فروع دین و کتاب آسمانی و رسالت با ما شریکند و پیامبر هم برای ما است و هم برای اجنه... جن موجودی است که بسیار هم زیاد می‌باشند و تعدادشان از ما هم بیشتر است و در میان ما و در این جهان زندگی می‌کنند. آنها به خدای یگانه و قرآن و رسالت و معاد و روز جزا اعتقاد دارند و با ما همکیش و همکتاب و هم‌مذهب می‌باشند و در روز قیامت در سئوال و جواب و حساب و کتاب و بهشت و جهنم، با ما شریکند.

کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند، در گذشته به اجنه هم اعتقاد نداشته‌اند، خاصه کمونیست‌ها که می‌گفتند فقط هر چیز که قابل دیدن باشند وجود دارد. اما اینها اخیرا متوجه شده‌اند که اجنه موجود است و مورد قبولشان قرار گرفته(!). بهرحال وجود جن از نظر تجربه ثابت شده است و قابل انکار نیست و از نظر مذهب هم مسلم می‌باشد.(آیت‌الله مشکینی در خطبه نمازجمعه قم۳۰ مهر ۱۳۶۱).

در این شبکه وحشت، مکتب آخوند تکیه خاصی بر "دغدغه دائمی گناه" در نزد مومن دارد. تمام احادیث و روایات و هشدارها، به او تلقین می‌کند که در هر صورت آدمی است گناهکار، و اگر تعیین سرنوشت او در آن دنیا فقط با سنجش خوب و بد اعمال خودش باشد، تردیدی نیست که مستحق جهنم خواهد بود، مگر آنکه وساطت یا شفاعت اهل‌بیت بدادش برسد. هر مومن شیعه، علی الاصول، "عبد الفقیر المذنب" است و غیر از این نمی‌تواند باشد. زیرا خدا، خدائی است که دائما در حال غضب است و برای اشد مجازات او دنبال بهانه می‌گردد.

البته ممکن است مومن ساده‌دل واقعا تمام کوشش خود را درپیروی از احکام دین، و در احتراز از معاصی کبیره و صغیره بکار برد، و آزارش هم به هیچ کس نرسد، ولی از دیدگاه مکتب آخوند، باز هم چنین شخصی از بابت قصورهائی که کرده است و خودش هم نمی‌داند، گناهکار است، وباید چیزی در روز جزا بدادش برسد. استثناء در این قانون کلی فقط ذوات عظام و علمای اعلامند که عالم ربانی و کلیددار اسرارند، و برای بقیه استثنائی وجود ندارد. بدین جهت است که صلاح مومن در عالم نگرانی دائم، این است که هر چه بیشتر از راه نذر، و کمك به سادات و به متولی امامزاده، اکرام به قاری و زیاتنامه‌خوان و ملا، زیارت کربلا یا امام رضا، و پرداختهای جزئی و کلی دیگر، لطف یکی از ائمه را بخود جلب کند، و البته در عالم گرفتاری فقط فکر خودش و کسان خودش باشد، و بدیگران کار نداشته باشد.

قانون "مکتب"، بقدری قاطع و شامل است که نه تنها مومنین شیعه، بلکه حیوانات زبان‌بسته را نیز که احتمالا نامی از مقامات عالی اجتهاد نشنیده‌اند دربرمی‌گیرد:

-"حضرت امام حسین فرمود که هر پرنده‌ای و چهارپائی بیانی دارد، چنانکه اردك می‌گوید: خداوندا، من گناهکار را ببخش و بیامرز! و سبزه قبا می‌گوید: خدایا مرا آزاد کن از آتش جهنم! و سگ می‌گوید: بس است معصیت بدرگاه خدا! بزغاله می‌گوید: خدایا مرگ چه زود به من رسید، درحالیکه گناهم بسیار سنگین است!"(علامه مجلسی در بحارالانوار و حلیة‌المتقین، متن حدیث در صفحه۵۵۴).

واقعا هم گناه بزغاله زبان‌بسته که محدث بزرگوار، دیواری کوتاهتر از دیوار او گیر نیاورده، خیلی سنگین است!

درباره آخر الزمان

شبکه وحشت یك شعبه بزرگ دیگر دارد، که اتفاقا هنرمندی مکتب روحانیت مبارز در این رشته بخصوص به اوج خود می‌رسد و آن ماجرای آخرالزمان و علائم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه است.

برای سناریونویسان و کارگردانان فیلمهای وحشتناك، سناریوی تنظیم شده مکتب روحانیت مبارز، در این زمینه می‌تواند از کاملترین سناریوهای نوع خود در تمام تاریخ هنرهای دراماتیك بشمار آید. زیرا در طرح و تکمیل این سناریو، نه تنها صدها و شاید هزاران راوی ومحدث بزرگوار بذل مساعی کرده‌اند. بلکه احتمالا از "الهامات غیبی" نیز کمك گرفته‌اند. در نتیجه مجموعه عظیمی از احادیث و روایات بدست این بزرگواران در این زمینه فراهم آمده است، که اگر هم از نظر خدا، از نظر پیغمبر او، از نظر امامان، و از نظر امام عصر، در حد اعلی کفرآمیز زشت موهن و احمقانه باشد، از دیدگاه یك سناریوی ترس و وحشت، شاهکار فن بشمار می‌رود.

متاسفانه در اینجا امکان نقل تمام این سناریو، ولو بطور خیلی خلاصه شده نیست. اگر علاقمند به شناختن آن هستید، قبل از هر منبع دیگر به جلد سیزدهم بحارالانوار، اثر علامه محمد باقر مجلسی، اعظم المحدثین، که در آن در حدود یکهزار صفحه به همین موضوع اختصاص یافته است، مراجعه فرمائید. در اینجا فقط نمونه‌های کوتاهی از آن برای خوانندگانی که ممکن است سعادت دسترسی به بحارالانوار را نداشته باشند، نقل می‌شود. ولی پیش از نقل آنها چند توضیح کلی ضروری است:

۱- اگر ببینید که در احادیث مربوطه جزئیات اموری که باید واقع شود، و نقش هر یك از متصدیان این وقایع، و عاقبت کار آنها، دقیقا مشخص شده است، از خود سئوال مکنید که اگر همه این وقایع باید الزاما اتفاق بیفتد و افراد و جماعاتی معین نیز باید الزاما وظائف خودشان را انجام دهند، در اینصورت فی‌المثل گناه دجال علیه‌اللعنه و ابی‌سفیان و اصهب برصی و سفیانی و یمانی

بدسگال ومردمی که موظفند "علاینه در شوارع عام با یکدیگر زنا کنند" چیست، که همه مامور بوده‌اند و معذور! و بدانید که چنین سوالات در مکتب روحانیت مبارز، یا نشان دشمنی آشکار با اولاد پیغمبر، یا اثر سفاهت و بی‌خردی است. اگر تردیدی در آن باره دارید، به فتوای آیت‌الله خمینی(که در صفحه۷۹ کتاب کشف الاسرار آمده است) مراجعه نمائید.

۲- اگر ببینید که وقایع سناریو منحصرا در منطقه جغرافیائی آشنا و مورد علاقه روحانیت مبارز می‌گذرند و با وجود آنکه هم دنیای اسلام و هم نواحی کفر بسیار وسیعند، تمام عجائب و غرائب ظهور امام عصر، به مکه و مدینه و کوفه و کربلا و بصره و یمن و شام و قسطنطنیه و خراسان محدود می‌مانند، باز هم سوال بیجا از خود مکنید، تازه متوجه باشید که یکبار هم از فراربنی‌امیه در آخرالزمان به بلاد فرنگ یاد شده است.

۳- اگر ببینید که در اواخر سناریو صحنه‌ها، مغشوش است و مثلا بعد از ظهور و وفات حضرت امام عصر، حضرت رسول و حضرت علی و حضرت حسین، مجددا چندین بار زنده می‌شوند و حکومت می‌کنند و باز هم وفات می‌کنند، و باز زنده می‌شوند باز وفات می‌کنند، این بار نیز سوال بی‌مورد از خود مکنید.

* * *

پس از توضیحات لازم، برای اطلاع دقیق بر آنچه در آخرالزمان خواهد گذشت، به مطالب نقل شده در صفحات ۴۴۹ تا۴۶۴ مراجعه فرمائید.

با مطالعه دقیق اخبار آخرالزمان، با کمال تعجب به یك موضوع غیر منتظره پی خواهید برد، و آن اینست که علیرغم ظهور حضرت امام زمان و انجام همه وظائفی که بعهده ایشان است، باز پس از ظهور و وفات آن حضرت، کماکان مفسدین مشغول فساد، و منافقین مشغول نفاق هستند. و با وجود همه انتظاراتی که مومنین از زمان غیبت کبری ببعد داشته‌اند، هیچ اثر محسوسی از استقرار عدل جهانی بچشم نمی‌خورد:

-"... و پس از وفات آن حضرت، به روایت جابر رحمة الله علیه از حضرت امام باقر علیه‌السلام، هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس از آن حضرت امام حسین علیه‌السلام، شهید کربلا، باتفاق دوازده

امام(کـه بـدین ترتیـب بـا خـود حضـرت حسین سیزده امـام مـی‌شـوند) و دوازده صـدیق (بتـذکر علامـه مجلسی در بحـارالانوار، روایتـی هـم هست کـه "باتفـاق ۷۵,۰۰۰ صدیق" و البته تفاوت جزئـی است) بیرون آید. و بـه روایتـی نیـز کـه ثقةالاسـلام کلینـی از امـام صـادق آورده اسـت، خـروج کنـد بـا هفتـاد و دو نفـر از اصحابش که کلاه‌خودهائی مطلا بر سر داشته باشند کـه هر خـود دو رو داشـته باشد، و بـه مـردم گویند کـه این حسین است کـه بیرون آمده است. و بعد از او امیرالمومنین علیه‌السلام بیرون آید، و یکماه بعد از آن سید اکبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به همه مومنین از مهاجر و انصار و شـهداء جنگهـای بـدر و احد. و چون رسول خدا را نظر بر مظلوم کربلا افتد، چنان بگرید کـه آسمانها و زمین‌ها نیز، های‌های گریـه کننـد. پس رسـول خدا و اهل‌بیت او راضـی نشوند مگـر آنکـه کشندگان ظالمـان اهل‌بیت در آنـروز هفتـاد مرتبـه کشته شـوند. پس حضرت امیرالمومنین، حضرت حسین را بفرستد بـه مشرق و مغرب، تـا جمیع دشمنان خدا را بکشد و بتها را بسوزاند و کل بلاد هند را فتح کند (علامه مجلسی و سـایر علمـای عظـام اعلـی الله مقـامهم احتمـالا فرامـوش کـرده‌انـد کـه قـبلا همـه دشمنان خدا توسط حضرت امام عصر کشته شده بودند و همه بتهـا بدست ایشان سوزانده شده بودند و کل بلاد هند نیز بـا سـایر بـلاد کفر بـه زیر پرچم اسلام در آمده بودند) حضرت یوشع و دانیـال زنـده شـوند، و حضـرت امیرالمـومنین ایشان را بـا لشکری به بصره فرستد که دشمنـان را بکشند" (ایضـا).

-"... و در حدیث است کـه حضـرت حسین فرمـود: چـون در آخرالزمـان بـاز گـردم، پس شمشیر جدم رسول خدا را که پدرم به من سپارد بردارم و هر کـه را دشمن خدا باشد خونش را بریزم و بسوزانم تـا به زمین هند برسَم و جمیع بلاد آنرا فتح کنم. پس به بصره رَوَم و هر که را در مقام مقابله برآید بکشم. و به بـلاد روم لشکر کشم و آنجا را فتح کنم. پس هر حیوان حرام‌گوشت را که در دنیا باشد بکشم! و یهود و نصارا وسایر ملل را مخیّر گردانم میان اسلام و شمشیر، و هـر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و کاری کنم که هیچ مردی از شیعیان نماند مگر آنکه خداوند ملائکه‌ای را به سوی او بفرستد تـا زنـان و منزلش را در بهشت به بنمایانند (این مسئله کماکان حل نشده است که چـون همـه این کارهـا در زمـان حضـرت قـائم انجـام گرفتـه اسـت، دیگـر کـدام کـافر و یهـود و نـصارا و بـلاد فتح

نشده باقی مانده‌اند تا دوباره به کشتار آنها اقدام شود؟شاید تنها کار تازه‌ای که انجام می‌گیرد ارائه حرمسرای بهشتی مومنان توسط ملائکه باشد).

و حضرت حسین در طلب خون خود و اصحاب خود آنقدر بکشدف که مردم بگویند اگر این کس ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمی‌کشت! ولی قبلا حضرت قائم به منبر رفته و با دیدگان اشك آلوده لنگه کفش خون‌آلود علی اکبر را بمردم نشان داده و فرموده بود : اگر تمام مردم زمین کشته شوند تقاص این لنگه کفش نخواهد بود. (به تاریخچه دیوان بلخ مراجعه شود).

-"... و آن حضرت آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش به چشم مبارکش افتد(البته این نوعی پادشاهی است که با فتوای ولایت فقیه که "سلطنت مظهر کفر است" منافات ندارد).

وبعد از آن نوبت سلطنت امیرالمومنین علیه‌السلام برسد(ایضا)، وآن حضرت ۴۰,۰۰۰ سال پادشاهی کند، و در زمان او از هر شیعه هزار پسر به هم رسد، در هر سالی یك پسر و دو باغ سبز.

و یکبار دیگر نیز باتفاق حضرت امام حسین رجعت فرماید، تا از معاویه و تبعه او انتقام بکشد (توضیح آنکه این معاویه ملعون و اتباع او، قبلا در زمان خروج حضرت قائم به بلاد فرنگ پناهنده شده بودند و خاج بسته بودند و با اولتیماتوم امام اهل فرنگ آنها را پس داده بودند و در همان سرحد اسلام و کفر بفرمان حضرت قائم همه را گردن زده بودند)، و دنیا منقضی نشود تا آنکه رسول خدا و امیرالمومنین بار دیگر بدنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند ودر آنجا مسجدی برپا کنند که ۱۲,۰۰۰ در داشته باشد. مرحوم شیخ صدوق ابن بابویه متذکر شده‌اند که آل‌محمد در آخرالزمان عایشه را نیز زنده کنند تا بر او حد بزنند و آنگاه دوباره بمیرانند".

تذکر خاص علامه مجلسی رحمة الله علیه: همه اینها که گفته شد به اسانید بسیار معتبر از حضرت امام صادق و سایر ائمه اطهار به این حقیر رسیده است.

احکام تغییر ناپذیر الهی

در طول قرون، فقهای شیعه احکام حقوقی و جزائی معینی را بعنوان احکام قطعی الهی و شرعی جهان تشیع عرضه کرده‌اند که استناد همه آنها به احادیثی است که از رسول اکرم و ائمه روایت شده‌اند.

در طول همین قرون، بخصوص از عصر صفوی ببعد که محاکم شرع از پشتوانه قدرت حکومت مرکزی برای اجرای احکام و فتاوی خود برخوردار شدند، هیچوقت کسی اجازه نیافت که ابراز تردید یا حتی جرأت طرح سئوالی در باره حدود اعتبار و مشروعیت این فتاوی و احکام بکند، زیرا هر گونه شبهه و تردیدی در این مورد حکم دشمنی با شرع مبین و در صورت سنگینی شبه، حکم محاربه با خدا را داشت. بهمین دلیل در تمام دوران صفویه و در قسمت اعظم از دوران قاجار، این محاکم و مراجع بیدریغ دستور تکفیر و قتل و حد و تعذیر و تبعید صادر کردند، واگر هم شرایط زمان اجازه صدور احکام قصاص یا رجم را بدانان نمی‌داده است، منتظر ماندند تا این محظور نیز در دوران "اولین حکومت الله در روی زمین" برطرف شود.

با این همه، همان اشکالی که همواره در مورد اصل احادیث وجود داشته است، در مورد فتاوی و احکامی نیز که بر اساس این احادیث در زمینه فقهی صادر شده است و می‌شود وجود دارد. و آن این است که وقتیکه یك حکم فقهی آشکارا خلاف عدالت و خلاف منطق و خلاف بدیهیات اخلاقی و انسانی است، چگونه می‌توان مدعی آن شد که این حکم از جانب خدا و پیغمبر و امام صادر شده است؟ و در جائی که هیچ ضمانتی در مورد اصالت اصل حدیث وجود ندارد، بچه دلیل حکمی که بر مبنای همین حدیث صادر شده است باید صحیح و شرعی شناخته شود؟

بسیار از این احکام و فتاوی فقهی، چنان سخیف، قهقرائی، و نامعقول و چنان آکنده از تبعیضات گوناگون در مورد مرد و زن، آزاد و بنده، مومن و غیرمومن، شیعه و سنی، کرد وفارس و عرب، عاقل و مستضعف هستند که هر کودك دبستانی می‌تواند به ابتذال آنها پی‌ببرد.

مروری ساده به فهرست طویل و عریض این احکام و فتاوی، مخصوصا به نوع جرائمی که در بسیاری از آنها مطرح است، به روشنی نشان می‌دهد که

بسیاری از این احکام برای جرائمی وضع شده‌اند که اصولا در یك جامعه متمدن و حتی نیمه متمدن امروزی اتفاق نمی‌افتد و نمی‌توانند اتفاق بیفتد. بنابراین فقط جوابگوی شرائط زمانی و مکانی خاصند. و وقتیکه چنین باشد، دیگر نمی‌توانند احکام ابدی و ثابت الهی بشمار آیند. مثلا وقتیکه قانون فقهی تصریح می‌کند که: "خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر یا در پشت پدر باشد، مکروه است، مگر آنکه چیز دیگری را بضمیمه بخرند یا بفروشند" و "مکروه است خریدن یا فروختن خویشاوندان چون برادر و عمو ودائی"، چطور می‌توان اصولا وقوع چنین مواردی را در دنیای امروز یافت، تا مسئله حرام بودن یا نبودن آنها مطرح شود؟ و چطور می‌توان احتمال داد که "کسی کنیزی را درست در وسط جماع با او، بدیگری بفروشد" تا قانون الهی حکم کند که پرداخت مهریه این کنیز، قبل از جماع با کدام صاحب او بوده است و بعد از جماع با کدام صاحب او؟ یا وقتیکه فقه درباره این موضوع احمقانه فتوی می‌دهد که "اگر کسی نصف مقعد کسی را پاره کند فلانقدر مثقال طلا دیه باید بدهد" اصولا چگونه می‌توان ممکن دانست که کسی "نصف مقعد کسی دیگر را" پاره کند تا مقدار خونبهای آن مطرح باشد.

معهذا همه این احکامی که نقل شد، و صدها نظیر آنها، در کتاب حاضر از اثر فقهی معتبر "جامع عباسی" نقل شده است که عصاره کلیه کتب معتبر فقه تشیع است و توسط بزرگترین فقیه عصر صفوی، شیخ بهائی، "علامه علی الاطلاق اسلام، خاتم المحدثین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتاخرین" به خواست شاه عباس تالیف شده است تا راهنمای محاکم شرعی قرار گیرد و همین کتاب است که بعدها از مبانی کار رسالات بعدی مراجع تقلید، از جمله تحریرالوسیله و توضیح المسائل آیت‌الله خمینی و از مستندات محاکم کنونی شرع جمهوری اسلامی در امور قضائی و دیات قرار گرفته است.

و از زمره فتاوی شرعی که آیت‌الله العظمی بر مبنای همین احکام جامع عباسی و فقهای بزرگوار قبلی در توضیح المسائل صادر کرده‌اند، این است که: "اگر انسان پیش از آنکه دخترعمه یا دخترخاله خود را بگیرد با مادرشان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنها ازدواج نماید. ولی اگر با دخترعمه یا دخترخاله ازدواج کند و پیش از از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، عقد آنها

اشکال ندارد. و نیز اگر با پسری لواط کند مادر و خواهر و دختر آن پسر بر او حرام می‌شوند ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه دخول کرده است یا نه در آنصورت بر او حرام نمی‌شوند!"

چنین احکام جاهلانه یا سفیهانه، که متاسفانه جزء احکام پیغمبر اسلام "در مورد مستراح و مجامعت و غیرذلك" اعلام می‌شود، نه در عصر حاضر در هیچ جای دنیا قابل اعتنا و اجرا است، نه اجرای آنها کمکی به استحکام اسلام می‌کند و نه اصولا کمترین دلیلی بر اصالتشان وجود دارد.

در کتاب حاضر صفحات متعددی به نقل نمونه‌هائی از این قبیل فتاوی و احکام که دکانداران بزرگوار دین، آنها را با کمال صراحت "احکام ابدی الهی" اعلام کرده و اجرای دقیق آنها را تا هنگام ظهور امام عصر، تکلیف شرعی مومنین دانسته‌اند، اختصاص یافته است که مباحث: گناهان کبیره، جهاد، قصاص و دیات، غسل، نماز، روزه، حج، خمس و زکات، معاملات، نکاح، و نیز احکام و فتاوی مربوط به مستحبات شرعی در امور: خوراك، پوشاك، جماع، دخول برچهارپایان، احکام دارالخلاء، سفر، ریش، ناخن، و واجبی و آروق و عطسه، و فضائل شهور و ایام را شامل می‌شود (رجوع شود به صفحات۴۶۷ تا۵۷۰) در صورتیکه علاقه‌مند به کسب اطلاعات شرعی بیشتر در این زمینه‌ها باشید، به اصل این کتب منجمله جامع عباسی، حلیةالمتقین، تحریرالوسیله و توضیح المسائل مراجعه فرمائید).

انسان ساخت فیضیه

علت اصلی پریشانی‌های ما نه استعمار است، نه استثمار. اینها همه معلول استحمارند، و عامل این استحمار همیشه آخوند بوده است.
(دکتر علی شریعتی:بازگشت به خویشتن)

برمبنای همین اصول فکری، که بررسی‌هائی کوتاه درباره هر یك از آنها صورت گرفت، مکتب فرهنگی آخوند در طول قرون موفق به ساختن نوع خاصی از انسان شده است، که قاعدتا باید او را انسان فیضیه نامید. این انسان

مشخصاتی ویژه خود دارد که همانند آنها را نه در دیگر جوامع بشری می‌توان یافت و نه حتی در دیگر جوامع اسلامی.

البته این نوع خاص از انسان تمام جامعه ایرانی را شامل نمی‌شود. ولی متاسفانه هنوز هم که هنوز است، قسمت بزرگی از این جامعه را در برمی‌گیرد، بخصوص در هر جائی که درجه آگاهی کمتر و سیطره جهل و خرافات زیادتر است.

انسان آخوند ساخته، انسانی است که در هیچ امری از امور دنیوی و اخروی خود اجازه ندارد شخصا فکر کند و شخصا در باره امری تشخیص بدهد، زیرا او تا آخر عمرش از نظر شرعی صغیر است و تکلیفش را باید مقام اجتهاد تعیین کند، یا نمایندگان او، از حجةالاسلام گرفته تا ملای محل. و نه تنها در مورد تکالیف شرعی و نیمه‌شرعی خودش صغیر است، در تمام اموری هم که مستقیما جنبه شرعی ندارد، محتاج همین کسب تکلیف است. زیرا در طول زمان همه این امور نیز، چه مسائل اتفاقی و چه مسائل روزمره در حیطه نفوذ روحانیت در آمده‌اند. اگر می‌خواهید به سفر برود، بصلاح او است که قبلا درباره ایام و ساعات سعد و نخس سفر، از "آقا" کسب نظر کند. اگر می‌خواهد زن بگیرد، باید از "آقا" بپرسد که قمر در عقرب نباشد. اگر چیزی می‌خرد باید از "آقا" مشورت کند که در "قران نحسین" نخریده باشد و در "قران سعدین" خریده باشد. اگر خودش یا زنش یا فرزندش بیمار می‌شوند، باید بجای دوا و درمان بی‌حاصل بسراغ "آقا" برود، که دعای علاج هر دردی را می‌داند، همچنین دعای دفع ارواح خبیثه را، و دعای چشم زخم را، و دعای دفع اجنه‌ای را که باعث گرفتاری مومن شده‌اند. اگر صاحب اولادی می‌شود، باید برای ریختن آب تربت در دهان طفل، برای دعا خواندن درگوش او، برای دعای دفع "آل" و حرز دفع بلا، برای نامگذاری او، برای تبرك او، برای نذورات مربوط به سلامت و عافیت او، برای دعای ختنه او، ملا و دعانویس مشکل‌گشائی کنند. وقتی که موقع درس خواندن بچه شد، آخوند در مقام مکتبدار، دروس شرعی بدو می‌آموزد (البته در صورتیکه طفل ذکور باشد)، و وقتی هم که بدنیای آخرت رفت، طبعا تمام امور مربوط به کفن و دفن و مقبره وقرائت قرآن و مجلس عزا و مجلس فاتحه و مجلس چهله و دعای اموات و آمرزش گناهان و شب اول قبر

و سئوال و جواب عربی با نکیر و منکر و شفاعت روز جزا، باید از مجرای ملا و قاری و روضه‌خوان و متولی بگذرد.

برای سبك کردن بار مومن و بار آخوند، بهتر است مومن توشه آخرت خودش را در همان دوره زندگی ذخیره کند. ولی این توشه بخلاف آنچه در بدو امر تصور می‌شود، انجام کار خیر و کسب حلال و پرهیزکاری و احتراز از ریا و دروغ و تقلب نیست، کسب علوم و فنون و کمك به آموزش و پرورش و رفاه دیگران نیست، گریه بر مظلومیت حسین، نوحه شام غریبان، زنجیرزنی و قمه‌زنی، شمع روشن کردن در حرم امام یا در سقاخانه، آب تربت خوردن، دخیل بستن، چله نشستن، نذر و نیاز، صیغه شدن به سادات اولاد پیغمبر، جفت کردن کفش علمای عظام، گذاشتن تربت بر کفن اموات، رعایت دقیق واجبات و مستحبات بیت‌الخلاء، و واجبی و آروق، زیادی و کمی تعداد صلوات در دنبال هر عطسه، و تعداد لعن بر قاتلان حسین در پی هر آب خوردن، خلال نکردن با چوب انار، و نبریدن نان با کارد، خودداری از بستن یقه و کروات، خوردن انار که میوه بهشت است، و نخوردن انگور که میوه جهنم است، و... وخیلی چیزهای دیگر از همین قبیل. اینها است که ذخیره مومن برای آخرت او است.

علت این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین در درجه اول به همین چیزها علاقه‌مندند: یك قطره اشك، یك حلوای اموات، قرائت یك دعای خاص در مستراح، ضامن مطمئن‌تری برای برخورداری از شفاعت آنها در روز جزاء است تا امور خیری که مورد علاقه خاص ایشان نیست.

اگر مومن غریقی را از آب نجات بدهد کارخوبی است، اما به معصوم مربوط نیست، ولی اگر انگشتر عقیق به انگشت کند (که اولین کوهی است که به ولایت اهل‌بیت شهادت داده است)، امام متعهد است که او را از سفرش به سلامت بازگرداند، و اگر این انگشتر را بدست راست کند (بشرط آنکه به انگشت وسطای دست راست کرده باشد و آنهم قسمت پائین انگشت)، امام ضامن است که شفیع او در روز قیامت نیزباشد. اگر بادروج بخورد که سبزی اهل‌بیت است، امام ملزم است او را از انواع بلایا حفظ کند. اما اگر ترتیزك بخورد که سبزی بنی‌امیه است، امام هیچ تعهدی در حفظ او ندارد. اگر ناخنهای خود را در روز چهارشنبه بگیرد، ولی یکی را برای پنجشنبه بگذارد، امام در آن دنیا دست

او را می‌گیرد و یکراست بـه بهشت مـی‌برد. امـا اگـر آن یك نـاخن را هم همـان چهارشـنبه بگیـرد، دیگـر بـر امـام تكلیفـی در مـورد او نیـست. اگـر نعلـین زرد بپوشد، امام نه تنها خود او، بلکـه تـا هفت نـسل بعدش را هم بیمـه فقر و بیمـاری می‌کند. اما اگر نعلین سیاه پوشید، امام هیچ کاری برایش نمی‌کند تازه ذکرش هم ست می‌شود.

امامان، هر کدام حساسیتی خاص در مورد اموری دارنـد، کـه بـه شـخص خودشان مربوط می‌شود، و غالبا آمرزش یـا عدم آمـرزش مـومن نیـز بـستگی بـه شناسائی همین نقاط ضعف دارد. مثلا امام حسین بـا همـه بـی‌نیـازی کـه در زمـان حیات خود داشته، آنقدر خواستار لعنت فرستادن مومنین به شمر ملعون است کـه اگـر کـسی آب بخـورد و بـه شـمر نفـرین کنـد، وی ضـامن اسـت کـه خداونـد تمـام گناهـان پنجـاه سـاله ایـن کـس را بیـامرزد، بطوریکـه حـساب کـل گناهـانی کـه از دوران بلـوغ تـا اواخـر عمـرش کـرده اسـت، بـا ایـن یـك آب خـوردن و لعنـت فرستادن، پاك شود، باضافه قصری در بهشت نیز با تعداد زیادی حـوری بـه وی اختصاص یابد. ولی اگر همین مومن فی‌المثل آب قنات محل را بروی زن و بچه همسایگانش ببندد، و همان بـلای روز عاشـورا را در فـرات، برسـر آن مظلـومهـا بیاورد، این دیگر به سیدالشهداء مربوط نمی‌شود.

مومن باید سعی بلیغ کند کـه هیچوقـت لـبش بخنـده بـاز نـشود، و احـوط آن است که حتی لبخند هم نزند، زیـرا خنـده از مـسلمان قبـیح اسـت. و وای بـر وقتـی که این خنده به قهقه برسد، که در آن صـورت مـومن از سـر بـه قعـر جهـنم میافتـد وتـا روز قیامـت گـرز آتشین مـی‌خـورد! در عـوض بایـد هـر قـدر بتوانـد از گریـه کوتاهی نکند، ولو آنکه حال گریه کردن هم نداشته باشد. زیـرا امـام اجـازه داده‌انـد که در چنین صورتـی، تنهای ادای گریه کردن را در بیاورد، در هر دوحـال، چـه گریه راست، و چه گریه دروغ، هر قطره اشك ضـامن شفاعت او توسط امـام در درگاه الهی است. از اول گفته شده است که اشك کلید بهشت است.

بـرای مـومن مطلقـا صـلاح نیـست کـه دربـاره انجـام یـا عدم انجـام کـاری، "حرف پیش" بزند، چنین کاری دخالت در دستگاه خداست و شرعا بـه مـصلحت او نیـست. تکلیف باید از راه استخاره معین شـود. و بـرای محکـم‌کـاری در امـر استخاره نیز بهتر است به "آقا" مراجعه شود، زیرا مومن خـودش آداب اسـتخاره

را آنطور که باید نمی‌داند. اگر هم دعای جلوگیری از احتلام بخواهد، باز باید به ملا مراجعه کند و اگر بخواهد دچار جن‌زدگی نشود، یا قراقر شکمش برطرف شود، یا شیطان بر سفره غذایش تغوط نکند، یا بواسیر نگیرد، باز باید برای گرفتن ادعیه مجربه به آقا مراجعه کند.

خواندن قرآن، البته برای مومن بسیار خوب است، ولی ضرورتی ندارد که معنی آنرا هم درك کند، فقط باید تعداد دفعات قرائت قرآن زیاد باشد. اصلا حدیثی هم هست که پیغمبر فرموده است هر کس بخواهد معنی قرآن را پیش خود تاویل کند، نشیمنگاهش را در روز قیامت در آتش جهنم قرار می‌دهد. البته بهتر است بجای خودش، قاری بزرگوار را مامور قرائت قرآن در مقبره مرحوم ابوی کند و طبعا از او هم انتظار فهم بیشتری را از آنچه می‌خواند، نداشته باشد. فقط "حق‌القرائه" را بموقع برساند.

عزاداری سیدالشهدا، کلید آمرزش و مفتاح بهشت است. زیرا خود امام با کمك حضرت ابوالفضل در این مورد ضامن و شفیع او در آخرت هستند. ولی این عزاداری برای آن حسین سلحشور و آشتی‌ناپذیر و جانبازی که نخستین شیعیان علی می‌شناختند، نیست. برای حسین مظلوم ذلیل و غریب و تشنه و گرسنه‌ای است که برای یك قطره آب، به قاتلین خودش التماس می‌کند و راه جلب رضایتش اشك‌ریزی بر مظلومیت او، و زنجیززنی و "شاه حسینی" و نوحه شام غریبان است.

مصرف پول حلال مومن در راه ساختن مریضخانه یا دارالایتام یا کتابخانه، البته اشکالی ندارد. ولی راهی برای او به بهشت باز نمی‌کند. این راه فقط وقتی باز می‌شود که درآمد این پول، پس از پرداخت خمس و زکات، و وجوه بریه، و رد مظالم و سهم امام، و سایر وجوهات شرعیه، یا به خدّام ابوالفضل برسد یا به متولی مسجد و امامزاده و سایر دعاگویان سیدالشهداء (بخصوص اگر سادات اولاد پیغمبر باشند)، و یا آنکه صرف نذورات یا پول قضای نماز و روزه، یا حق‌القدم روضه‌خوان و زیارتنامه‌خوان، یا وجوه میت، یا سفره حضرت عباس و روضه صاحب الزمان، یا "هدیه" دعانویس شود، حتی اگر این دعا، دعای دفع هوو و قفل کردن شوهر و رفع جادو جنبل باشد. البته وجوه لازم برای محلل نیز عنداللزوم فراموش نشود.

جالب این است که گاهی اعتراض بدین امور، خیلی معصومانه از طرف خود آخوند بزرگوار صورت می‌گیرد، که مثلا می‌گوید: متوسل شدن به درختهای کهن، دخیل بستن به سقاخانه، شمع روشن کردن کنار اجاق، روضه خواندن پای دیگ سمنو، پختن آش امام زین‌العالدین با آن تشریفات، آجیل مشکل‌گشا، شبیه‌خوانی، آب و جارو کردن خانه برای تشریف‌فرمائی حضرت خضر، جادو جنبل، عامل بدنامی شیعه همین خرافاتی است که ساخته‌اند!" (کاشف الغطاء،آیین ما).

ولی همین علامه عالیقدر، اعلی الله مقامهم، در دنبال این فتوای خود توضیح نمی‌دهد که این خرافات را چه کسانی ساخته‌اند، و اگر کسانی غیر از آخوند آنها را به نامی جز بنام مذهب و امام می‌ساختند، چطور مومنین آنها را قبول می‌کردند؟

درجه عبودیتی که در فرهنگ ریا برای مومن شیعه در نظر گرفته شده است، در هیچ ایدئولوژی دیگر جهان نظیر ندارد. حتی در منطق بردگی نیز احتمالا این اندازه عبودیت نمی‌توان یافت. در مکتب دکانداران دین، مرجع اجتهاد، وکیل بی‌چون و چرای خداوند و پیغمبر و قرآن و ائمه معصوم و نایب تام‌الاختیار امام زمان در روی زمین است. و اگر حکومت این جهانی نیز در اختیار همین مرجع قرار گیرد، آنوقت فقیه والی نه تنها نایب بر حق امام عصر می‌شود، بلکه "نایب خدا، امام پیامبرگونه، ابراهیم و موسی و عیسای زمان". و احتمالا امام سیزدهم شیعیان "اثنی‌عشری" نیز می‌شود. و القابی از قبیل "والی بر همه روی زمین، عامل انقلاب عدل محمدی، علی تازه، حسین تازه، - و بطور محرمانه- پیغمبر تازه" نیز بدو تعلق می‌گیرد، و به مومنین اعلام می‌شود که "مقر این امام کعبه است، قدس است، لاهوت است!".

خصیصه دیگر مکتب دکانداران دین، دشمنی آشتی‌ناپذیر این مکتب با هر گونه نوآوری است. فرهنگ آخوند، علی الاصول، فرهنگ رکود و جمود است. و این مورد، تمام آخوندها را در تمام مذاهب شامل می‌شود. هر معیاری، هر ضابطه‌ای، بهمان صورت که هست، باید باقی بماند. زیرا هر یك از این ضوابط از لحاظ تأمین مصالح مکتبداران، آزمایش خود را در طول زمان داده‌اند. و هر بدعتی که بمنظور تعدیلی در یکی از آنها صورت گیرد، خدا ناکرده بدعتی برای

دستکاری در همه آنها می‌شود. بر این اساس است که در طول قرون، فرهنگ آخوند کوشیده است تا با حربه تکفیر و تعزیر هر صدائی را در راه نوآوری خاموش کند، و هر تلاشی را در راه تحول متوقف سازد.

خصیصه دیگری از این مکتب، حقیربینی و ذلت‌طلبی آن است. درمنطق این مکتبداران، مومن هرچه ذلیل‌تر، افسرده‌تر، گرفتارتر و از بابت این دنیا و آن دنیای خود نگران‌تر باشد، مومن‌تر است، و نازنین‌تر است. در این مَمَر، از یکسو بدو توصیه می‌شود که انواع محرومیتها و بدبختیهای دنیا را با توکل و تسلیم تحمل کند، زیرا اصلا خود دنیا ارزشی ندارد، و اصل برای مومن خانه‌ای است که باید در آخرت با وساطت شفیعان برای خود دست و پا کند. از سوی دیگر بدو اطمینان داده می‌شود که خدا جزای ملاعین را اگر در این دنیا ندهد در روز حساب خواهد داد، و عجله کار مومن نیست. نمونه گویائی از طرز فکر مومنان مغزشوئی شده مکتب آخوند، یعنی از "انسان نمونه" دکانداران دین، شرحی است که اخیرا در مقدمه یکی از کتابهای بحث و تحقیق مکتب فیضیه در قم انتشار یافته است. من عین این شرح را در موقع خواندن آن یادداشت کرده‌ام، ولی عنوان کتاب و نام نویسنده را نمی‌دانم، بدین جهت فقط می‌توانم این متن را بدون ذکر مشخصاتی اضافه برآن چه که گفته شد، برایتان نقل کنم:

"پروردگارا! در عظمت تو همین بس که مخلوقات خود را یکسان نیافریدی، بلکه از جمیع جهات، اختلاف و تباین را همزاد و همسال با آنها قرار دادی. شیرینی را سزاوار قند و شکر و نوازهای نغز و آوازهای دلنشین را مناسب با بلبلان دلبر قرار دادی. اگر توانائی به شیران دادی، سزاوار همان بود واگر ناتوانی را قرین موران فرمودی، زیبنده همین بود."

"پروردگارا! چه بزرگی که بنی‌آدم را نیز ازاین قانون استثناء نفرمودی. به یکی گوهر خرد ارزانی داشتی و دیگری را از نیروی کیاست و تدبیر بی‌بهره نمودی. به یکی ثروت فراوان دادی و دیگری را فقیر و دست به گریبان نمودی. یکی را قوی و توانا و دیگری را ضعیف و ناتوان. یکی را سعید و فرخنده و دیگری را دربدر و خونین‌جگر فرمودی، برای آنکه لابد مصلحت آنان چنین بود! بار خدایا! چه بزرگی که این همه اختلاف را ایجاد کردی تا بدینوسیله همه

آزمایش شوند و زشت از زیبا، و دادگر از ستمگر، و سعید از شقی، و یاغی از مطیع، شناخته گردند. آمین یا رب العالمین!"

دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایران

چنین بود اصول فرهنگ ریا که در طول قرون بدست دکانداران دین، بنام خدا ولی در کارگاه خدافروشی ساخته و پرداخته شد.

در این بازار سالوس، چنانکه قبلا گفته شد، صاحبان زور و زر، در شرائط مختلف زمانی و مکانی، با سودگران دین در کار بهره‌کشی از جماعت مومنان دست همکاری دادند. آنجا که مصالح مکتبدارن ریا مطرح بود، "استبداد" چوبه دار و ساطور میرغضب و شلاق محتسب را در اختیار روحانیت مبارز گذاشت و آنجا که مصالح صاحبان قدرت ایجاب می‌کرد، "استحمار" به صدور احکام و فتاوی مناسب شرعی پرداخت، و در هر دو حال "استثمار" یعنی بازار پربرکت پشتوانه مالی آنان باقی ماند.

ولی در خارج از این نیروهای مؤتلف زور و زر و تزویر، نیروی سرکشی و تسلیم‌ناپذیری نیز وجود داشت، که در هیچ شرائط زمانی ومکانی، یا هیچ وسوسه سود و زیانی، و تحت تاثیر هیچ تهدید و تطمیعی، سر در بارگاه ریا فرود نیاورد. و آن فرهنگ ایران بود. فرهنگی که نمایندگان اصیل آن، مثل هر جای دیگر و مثل هر دوران دیگر، اندیشمندان، آزادفکران، نویسندگان، سخنوران، هنرمندان، عارفان، حکما، و سایر خدمتگزاران ذوق و معنی بودند. اینان در مکتب آزادگی، این افتخار را برای فرهنگ ایران محفوظ داشتند، که هرگز آن فرهنگ حماقتی را که بدانان تحمیل می‌شد، نپذیرفتند. وعلیرغم همه آزارهائی که در این راه دیدند، هرگز از افشای ماهیت راستین این خادمان دروغ‌پرداز بازنایستادند. و از این راه، ادبیات هزار ساله پارسی را بصورت ادعانامه گویای فرهنگ ایران علیه دکانداران دین درآوردند.

کتابی که توسط خود من از برگزیده اشعار یکصد و پنجاه سخنسرای نامی ادب پارسی، از فردوسی تا بهار، و بیش از پنجاه سخنسرای زنده ایران تدوین شده است، و همزمان با این کتاب منتشر می‌شود، تا آنجا که در گنجایش

يك مجموعه پانصد صفحه‌ای است، روشنگر این واقعیت پرشكوه تاریخ فرهنگ ایران است.

البته در كتاب حاضر، نه جای آن است و نه مناسب با نوع مطالب كتاب كه قسمتهای مهمی از اشعار آن مجموعه نقل شود، ولی با توجه به اینكه همین تازگی‌ها، یكی از مغزهای متفكر جمهوری اسلامی[1] بعنوان یك واقعیت مسلم تذكر داده‌اند كه "این حرف صحیحی است كه همیشه ادبیات آئینه افكار مردم بوده است"، مقتضی می‌دانم كه بعنوان "آئینه افكار مردم ایران" در طول ده قرن گذشته، نمونه‌های انگشت‌شماری از این گفته‌ها رابرایتان نقل كنم. البته بسیار متشكر خواهم شد كه اگر حتی یك شعر در جهت عكس اینها، یعنی در ستایش مكتب دكانداری دین در ادبیات پارسی یافتید، آنرا برای تكمیل پرونده این اشعار برایم بفرستید.

گر گاو گشت امت اسلام، لاجرم
گرگ و پلنگ و شیر، خداوند منبرند
گرگ و پلنگ، گرسنه مرغ و برّه‌اند
وینان ضیاع ومال یتیمان همی خوردند[2]
(كسائی،قرن چهارم)

ای امت بدبخت، بدین زرق فروشان
جز از خری و جهل، چنین بنده چرائید؟
خواهم كه بدانم كه مر این بی‌خردان را
طاعت زچه معنی و ز بهر چه بنمائید؟
(ناصر خسرو، قرن پنجم)

سر باغ و دل زمین دارند كی غم عقل و شور و دین دارند؟
همه در علم، سامری‌وارند از برون موسی، از درون مارند!
دل سیاهان و تیره هوشانند جاه جویان و دین فروشانند
(سنائی قرن ششم)

۱- حجةالسلام هاشمی رفسنجاني، رئیس مجلس شورای اسلامي، در خطبه "دشمن‌شكن" نماز جمعه، تهران ۴ محرم ۱۴۰۳

۲- درست هزار سال بعد از كسائي، ملك‌الشعرا بهاردر قصیده‌ای با همان وزن و قافیه می‌گوید:
دین نیست اینكه بینی در دست این گروه كاین مفسده است و این دنیّان مفسدتگرند!
وین رسم پاك نیست كه دارند این كسان این بدعت است و این سفها بدعت آورند!

هر یک ریش و پشمی آورده به اجازت ز کارگاه ازل
آدم آدم همی زنند و یکی نه به فعل آدمی و نه به عمل!
ور سلامت کنند، بردوزند کیسه‌ای بر خدای عز وجل!
(انوری قرن ششم)

ز دعوی هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین
چنان کاندر درون هستید ودر بازار بنمائید!
به زیر خرقه تزویر زنارمغان تا کی؟
ز زیر خرقه گر مردید آن زنار بنمائید
(عطار قرن هفتم)

لاف شیخی در جهان انداخته خویشتن را بایزیدی ساخته
نکته گیرد در سخن بر بایزید شرم دارد از درون او یزید!
چون حقیقت پیش او فرج و گلو است کم بیان کن نزد او اسرار دوست
(مولوی، قرن هفتم)

نه پرهیزگار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خورند!
سوی مسجد آرند دکان شید که در خانه کمتر توان یافت صید
بنزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیرهن
چه زنار مغ در میانت چه دلق که در پوشی از بهر پندار خلق
(سعدی قرن هفتم)

حافظا می خور و رندی کن وخوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و:
آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بیانداز و برو!

و:
خدا زآن خرقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستيني
(حافظ قرن هشتم)

الخدا: خوان یغما - الامام: نماز فروش - الزهد: پرده ریا - الشیخ: ابلیس - التلبیس: آنچه شیخ در باب آخرت گوید - المرید و السالوس: نوّاب شیخ - الواعظ: آنکه بگوید و نکند - الخطیب: خر بی‌شاخ و دم - النعوذ بالله: طلبه

مدرسه نشین - الزیاره: بهانه‌گاه فسق - الفاتحه: آلت گدائی - القسم: خوراك دروغگویان - القسم الموکد: دروغ مکرّر - الحاجی: آنکه سوگند دروغ به کعبه خورد.

(عبید زاکانی، قرن هشتم)

لاف جمعیت دل میزنی ای شیخ، ولی
پای تا فرق سر همه وسوسه و وسواسی!
جمع آری نجسی چند به جادوی فریب؟
بخدا بهتر ازین کار بُوَد کناسی!

(جامی، قرن نهم)

دربن هرمو یزید خفته‌ای داری و باز
آه حسرت میکشی بر ماجرای کربلا!
داده‌ای خود را به شیطان، او ترا نعم‌الوکیل
باز میگوئی ز بیشرمی توکل برخدا!

و:
گرچه خود بود زن حرص و طمع، فتوی داد
مفتی شرع: که یك زن به دو شوهر ندهند!

و:
ریش بقدر عصا گذار، که امروز
کوتهی ریش، هتك حرمت دین است

(کلیم کاشانی، قرن دهم)

تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز
دور پرواری عمامه و قطر شکم است!

و:
کار با عمامه و قطر شکم افتاده است!
خم درین مجلس بزرگیها به افلاطون کند!

و:
رندی است که اسباب وی آسان ندهد دست
سرمایه تزویر، عصائی و ردائی است!

(صائب تبریزی، قرن دهم)

قومی همه شبخیز، ولی از پی تزویر
قومی همه دیندار، ولی از پی دینار!
صد مکر فروبسته به هر بخیه خرقه

صـــد حیلـــه فروبـــسته بـــه هـــر گوشـــه دســـتار
(کامل جهرمی، قرن یازدهم)

مـــن شـــیخ دمـــن پـــاك را، آگـــاهم از حـــال درون
هـاتف تـو از وی بهتـری، بـا صـدهزار آلـودگی!
(هاتف، قرن دوازدهم)

سـرّ سـالوس و ریـا پرسـیدن از یغمـا چـه سـود؟
واعـظ از وی خـوبتر مـیدانـد ایـن افـسانه را!
(یغما، قرن سیزدهم)

حـاجی کـه زمکـه و منـا برگـشته   مـاری اسـت کـه رفتـه، اژدهـا برگـشته!
زنهـار فریـب دم او را مخوریـد   کـاین خانـه خـراب از خـدا برگـشته!
(خائف شیرازی، قرن سیزدهم)

وبخصوص در قرن چهاردهم، قرن کمال رونق مکتب دکانداران دین و قرن کمال انحطاط ایران، در شرائطی که غالبا مشابهتی شگفتانگیز با ایران امروز دارد، بانگ اعتراض پرچمداران فرهنگ ایران به اوج خود میرسد صدای ایرج بگوش میرسد که:

از آن گـروه چـه خـواهی، کـه از هـزار نفـر
اقـل دویـست نفـر روضـهخـوان خـر دارد
دویـست دیگـر جـنگیـر و مرشـد و رمّـال
دویـست واعـظ از روضـهخـوان بتـر دارد!

و صدای عارف که:

کـار عمامـه دریـن ملـك، کلـه بـرداری اسـت!
نیـست آسـوده کـس، ار شـیخ مکـلا نـشود
نیـست او مـرد ره آخـرت، اینهـا حـرف اسـت
پـس چـه خـواهی بـشود گـر زن دنیـا نـشود؟

و هشدار فرخی یزدی که:

القـصه بنـام حفـظ اسـلام ز کفـر
یـك دسـته ز روی سـادگی رنـگ شـدند!

و نیشخند عشقی که:

مکـن مداخلـه در کـار مملکـت ای شـیخ
کـه ایـن مباحثـه غـسل بـی نمـازی نیـست!

و پیام با شکوه پروین اعتصامی که:

زنگارهاســـــت در دل آلودگـــــان دهــــر
هـر پـاك جامـه را نتـوان گفـت پارسـا اسـت!

و فسوس شهريار كه:

عمامـــه افـسر سـلطان، فـضل و تقـوی بـود
چه شد كه دستخوش هر گدای بی‌سر و پاست؟
قـسم بـه آل عبـا مـی‌خـوری، چـه كـار كـنم؟
دم خـروس تـو آخـر عيـان ز زيـر قباسـت!

وخروش عصيانه اديب طوسی كه:

مــسجد اگــر بنــام خــدا شــد دكــان شــيخ
ويرانـــه‌اش كنيـــد، كـــه دارالعبـــاده نيـــست!

و بخصوص "وقايع نگاری" عبرت‌انگيز دو سخنسرای نامی قرن، اديب الممالك فراهانی و ملك الشعرای بهار كه نقل قسمتهای زيادتری از دو قصيده آنها را بعنوان نمونه ايجاب می‌كند:

بهتـر از هـر كـار، ملائـی است كانـدر ايـن بلـد
كـرده مـلا در شـبانی كـار گرگـان در گلــه
مـــی‌نـــدانم زاده شـــمر اســـت يـــا نـــسل يزيـــد؟
مـــی‌نـــدانم تخمـــه كعـــب اســـت يـــا از باهلـــه؟
چنـد روزی مانـده اسـت انـدر نجـف يـا كـربلا
چند سطری خوانده است از صرف مير و امثله
از ملـك والاتـر اسـت اكنـون بـه تقـوی و ورع!
از فلـك بـالاتر اسـت اكنـون بـه قـدر و منزلـه!
"آيـــت‌الله" معنـــی آن ذات پـــاك آمـــد، هـــلا!
"حجةالاســـلام" نـــامش زآســـمان آمـــد هلـــه!
"حـل لاينحـل" عمامـه، "حجـت قـاطع" چمـاق
ايـــنش روشـــن تبـــصره، آنـــش هويـــدا تكملـــه!
عيـــب دارالـــشرع را تـــشريح نتـــوانم ازآنـــك
شـرع ضـايع مـی‌شـود برمـی‌خـورد بـر سلـسله!
اينكـه گـويم كـه از بـس خـارج از ره مـی‌رونـد
در جهـــنم هـــم نـــشايد رفـــت بـــا ايـــن قافلـــه
(اديب الممالك)

خـــادم شـــمر كنـــونی گـــشته، وآنگـــه نالـــه‌هـــا

بـا دو صـد لعنـت ز دسـت شـمر ملعـون مـی‌کننـد
بـــر یزیـــد مـــی‌گوینـــد هـــردم صـــد مجیـــز
بـس شـماتت بـر یزیـد مـرده دون مـی‌کننـد!
حـق گـواه اسـت ار محمـد زنـده گـردد ورعلـی
هـر دو را تـسلیم نـوّاب همـایون مـی‌کننـد!
آیـد از دروازه شـمران اگـر روزی حـسین
شـامش از دروازه دولاب بیـرون مـی‌کننـد!
حـضرت عبـاس اگـر آیـد پـی یـك جرعـه آب
مـشك او را در دم دروازه وارون مـی‌کننـد
گـر علـی اصـغر بیایـد بـر در دکانـشان
در دو پـول آن طفـل را یـك پـول مغبـون مـی‌کننـد!
گـر علـی اکبـر بخواهـد یـاری از ایـن کوفیـان
روز پنهـان گشته، شـب بـر وی شبیخون مـی‌کننـد
ور یزیـد مقتـدر پـا بـر سـر ایـشان نهـد
خـاك پـایش را بـه آب دیـده معجـون مـی‌کننـد!
خـود اسـیرانند در بنـد جفـای ظالمـان
بـر اسیران عـرب، ایـن نوحـه‌هـا چـون مـی‌کننـد؟

* * *

از عـوام اسـت هرآنهـا کـه رود بـر اسـلام
کاراسـلام ز غوغـای عـوام اسـت تمـام
زآنچـه پیغمبـر گفتـه اسـت و درو نیـست شـك
وحـی منـزل شِـمُرند آنچـه شـنیدند زامـام!
در نبـوت بگرفتنـد ره نـوح نبـی
درخـدائی بنمودنـد بـه گوسـاله سـلام
بـه هـوای نفـسی، جملـه نماینـد قعـود
بـه طنـین مگـسی، جملـه نماینـد قیـام
عاقـل ار بـسمله خوانـد، بـه هـوایش نچمنـد

غـول اگـر قـصه کنـد، گـرد شـوند از در و بـام!
ســنت و شــرع و کتــاب نبــوی مانــده ز کــار
جهــل بنشــسته بــه ســلطانی ایــن خیــل لئــام
پــــیش جُهّــــال ز دانــــش مــــسرائید ســــخن
کـه حـرام اسـت حـرام اسـت حـرام!
ملك الشعراء بهار

بخش سوم

گنجینه احادیث

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث

و فقه مکتب دکانداران دین

از اصول کافی تا

توضیح‌المسائل

۱

مسائل فکری و فلسفی

تـا بـدانــد کــافر و گبــر و یهـود:
کاندر این صندوق جز لعنت نبـود!

(مولوی)

احادیث مربوط به خداوند

- چند تن از اصحاب، از احمد بن محمد، او از پدرش و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد بن حکیم، و او از محمدبن مسلم، روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم حضرت امام اباجعفر محمد باقر علیه‌السلام را که فرمود: خداوند فرموده است :منم خدائی که کسی شایسته پرستش بجز من نیست و نیکی را آفریدم و بدی را آفریدم. خوشا بحال آن کس که نیکی را به دستش جاری ساختم و وای بر کسیکه بدی را به دستش جاری ساختم و وای بر آن کس که بگوید : چرا اینطور شد و چرا آنطور شد؟(اصول کافی، کتاب التوحید، باب الخیر والشر).

- علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد حمران، و او از سلیمان بن خالد، روایت کنند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوشهای دلش را باز کند و فرشته‌ای بر او گمارد که نگهدارش باشد، و چون برای بنده‌ای بد خواهد اثری از سیاهی در دلش افکند وگوشهای دلش را ببندد و شیطانی براو گمارد که گمراهش کند.(اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه).

- امام صادق علیه‌السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند. سپس دست راست خود را مشت بسته بلند کرد و فرمود:ای مردم می‌دانید در مشت من چیست؟ گفتند خدای داناد و پیغمبرش داناد! فرمود: در آن است نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبایل آنها تا روز قیامت. سپس دست چپ خود را بلند کرد و فرمود: ای مردم می‌دانید در این مشتم چیست؟ گفتند خدای داناد و پیغمبرش داناد! فرمود:نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبایل آنها است تا روز قیامت... سپس فرمود: خدا چنین حکم فرموده و عدالت نموده، که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند.(اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و وفاته).

- ابوعلی الاشعری، از محمد بن یحیی، و او از محمد بن اسماعیل، و او از علی بن الحکم، و او از ابان ابن عثمان، و او از زراره، و او از ابی جعفر امام باقرعلیه‌السلام، نقل کرده‌اند که امام فرمود: همانا خدای عزوجل پیش از آنکه مخلوق را بیافریند، امر فرمود که آبی گوارا پدید آی، تا از تو بهشت و اهل طاعت خود را بیافرینم، وآبی شور و تلخ پدید آی، تا از تو دوزخ و اهل معصیت خود را بیافرینم. سپس به آن دو دستور فرمود تا آمیخته شدند. از این جهت است که مومن کافر زاید و کافر مومن... آنگاه يك مشت از خاك زمینی را که آدم علیه‌السلام را از آن آفرید بر گرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت، و آنرا چهل صباح بحال خود گذاشت. سپس برآن، آبی شور و تلح ریخت و چهل صباح دیگر واگذاشت. چون آن گل خمیرشد، آنرا برگرفت و بشدت مالش داد و بناگاه مخلوقات مانند مور به جنبش درآمدند. سپس به اصحاب یمین فرمود: بسلامت بسوی بهشت بروید. و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ بروید و باکی از هیچکس ندارم(!) (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه).

- علی ابن محمد، از صالح بن ابی حماد، و او از حسین بن یزید، و او از حسن بن علی بن ابی حمزه، و او از ابراهیم، روایت کرده‌اند که امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواست آدم علیه‌السلام را بیافریند، در ساعت اول روز جمعه جبرئیل را فرستاد تا با دست راستش که از آسمان هفتم به آسمان دنیا می‌رسید مشت کرد، و از هر آسمان خاکی برداشت و مشت دیگری از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم دور برگرفت. سپس خدای عزوجل جبرئیل را دستور داد تا مشت اول را بدست راست و مشت دوم را بدست چپ خود نگاه داشت. سپس آن گِل را به دو قسمت شکافت، و آنچه از زمین بود به قسمی و آنچه را هم که از آسمانها بود به قسم دیگر درپاشید. آنگاه خدای تعالی به آنچه در دست راست جبرئیل بود، فرمود: رسولان و پیغمبران و صدیقان و مومنان و آمرزیدگان و هر که را که عزتش را خواستم از تو پدید آورم، و همانطور که فرمود شد. و سپس نسبت به آنچه در دست چپ جبرئیل بود فرمود: مستکبران و مشرکین و کفار و طغیانگران علیه من، و هر

کس دیگر را که خواری و گمراهیش را خواستم از تو پدید آوردم. و همانطور که فرمود شد (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر؛ باب طینه المومن و الکافر).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن فضال، و او از ابراهیم بن مسلم الحلوانی، و او از ابی اسماعیل الصیقل رازی، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت دارند که امام علیه‌السلام فرمود: در بهشت درختی است که نامش "مَزن" است و چون خدای عزوجل خواهد مومنی بیافریند، قطره‌ای از شیره آن بچکاند آن قطره به هر سبزی و میوه‌ای که رسد و مومن یا کافری از آن بخورد، خدای عزوجل از صلب او مومنی خارج کند.(همان کتاب).

- ومحمدبن یحیی، از محمد بن الحسین، واو از محمد بن اسماعیل، و او از صالح بن عقبه، و او از عبدالله بن محمد اجعفی، و او از حضرت ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: همانا خدای عزوجل هر مخلوقی را که دوست داشت، ازآنچه دوست داشت آفرید. و هر که را دشمن داشت، از آنچه مورد بغضش بود آفرید. و بدین سان گروهی را از طینت بهشتی و گروهی دیگر را از طینت دوزخی خلق کرد.(همان کتاب).

- و احمد بن محمد، از حسین بن موسی، واو از احمد بن عمر، و او ازیحیی بن آبان، و او از شهاب روایت دارد که گفت: از حضرت اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام شنیدم که اگر مردم می‌دانستند خدای تبارك و تعالی مخلوق خود را چگونه آفریده، هیچکس دیگری را سرزنش نمی‌کرد. عرض کردم: اصلحك الله! مگر چگونه بوده است؟ فرمود: همانا خدای تبارك و تعالی اجزائی آفرید و آنها را تا ۴۹ جزء رسانید. پس هرجزئی را ده بخش کرد، و آنگاه همه را میان مخلوقش پخش کرد. چنانکه به مردی یکدهم جزء داد و به دیگری دو دهم، تا به یك جزء کامل رسانید، و به دیگری یك جزء و یك دهم داد و به دیگری یك جزء و دو دهم، تا به دو جزء کامل رسانید. سپس بهمین حساب به آنها داد تا به عالیترینشان چهل و نه جزء داد. پس کسی که تنها یکدهم جزء

دارد، نمی‌تواند مانند آن کس باشد که دو دهم جزء دارد. و نیز آنکه دو دهم دارد مثل صاحب سه دهم نتواند بود. و کسی که یك جزء کامل دارد نمی‌تواند مانند آنکس باشد که دو جزء دارد. واگر مردم می‌دانستند که خدای عزوجل این مخلوق را به این وضع آفریده، دیگر هیچکس دیگری را سرزنش نمی‌کرد.(همان کتاب).

- ومحمدبن یحیی، از محمد بن الحسین، و او از نصر بن شعیب، و او از عبدالغفار الحجازی روایت کرده‌اند که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود:همانا خدای عزوجل مومن را در هنگام خلقت از طینت بهشتی آفرید و کافر را از طینت دوزخی. و فرمود: چون خدای عزوجل نسبت به بنده‌ای خیر خواهد، روح و پیکرش را پاك سازد. و نیز شیندم که می‌فرمود طینت ها بر سه گونه‌اند: اول طینت پیغمبران، که مومن نیز فرع آنها باشند و این مومنین از گِل ثابت و چسبنده آفریده شوند، و دوم طینت بدکاتران که ازگِل سیاه بدبو ساخته شوند، سوم طینت مستضعفین که از خاك است. لاجرم مومن از ایمان خود برنگردد، و ناصبی از کفرخود، و امر مستضعفین مربوط به خواست خداوند است که بجانب ایمان یا بجانب کفر گرایند.(همان کتاب).

- محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، و او از حسن بن محبوب، و او از حسین بن نعیم الصحاف حدیث کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت ساده آفرید که نه ایمان بفهمند و نه کفر. سپس رسولان را فرستاد که آنان را به ایمان به خدا دعوت کنند، پس برخی را خداوند به ایمان هدایت فرمود و برخی را هدایت نفرمود.(اصول کافی، باب نبوت و الایمان و هل یجوز لن ینقفله اله).

- خداوند بشکم مادر هر کس ملکی گماشته است که گوید: خدایا، این آدم اکنون نطفه است. خدایا، اکنون علقه است. خدایا، اکنون مضغه است. و وقتی خداوند اراده بر تکمیل خلقت او فرمود، گوید: خدایا بدبخت باشد یا خوشبخت؟

نرباشد یا ماده؟ و روزی او و عمر او چه باشد؟ و در همان شکم مادر هر چه را که باید باشد، رقم می‌زند.

- خداوند مخلوق خود را در تاریکی بیافرید و از نور خود بر آنها انداخت. هر کس در آن روز از آن نور بدو رسید، رستگار شد و هر کس از آن دور ماند، گمراه گردید.

- خداوند وقتی بنده‌ای را دوست دارد، جبرئیل را فرو خواند و گوید: من فلانی را دوست دارم و تو نیز او را دوست بدار. و جبرئیل او را دوست دارد. سپس جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. واهل آسمان او را دوست دارند. پس از آن در زمین نیز مقبول کسان واقع شود. وچون خداوند بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فروخواند و گوید: من فلانی را دشمن دارم، تو نیز او را دشمن بدار. و جبرئیل او را دشمن دارد. سپس جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ زند که خداوند فلانی را دشمن دارد، شما نیز او را دشمن بدارید. واهل آسمان اورا دشمن دارند و درزمین مبغوض کسان شود.

- خداوند کسانی را از آفریدگان خود برای نیکوکاری قرارداده و نیکی را محبوب آنها ساخته و میل انجام آنرا در دلشان انداخته و طالبان نیکی را به سویشان روان کرده و انجام نیکی را برای آنها آسان کرده است، چنانکه باران را آسان به زمین بی‌آب می‌رساند تا آنرا آباد و مردمش را بهره‌مند سازد. و خداوند کسانی را از آفریدگان خود دشمن نیکوکاری قرارداده و نیکی را منفور آنها ساخته و انجام آنرا برآنها ممنوع گردانیده، چنانکه باران را بر زمین بی‌آب ممنوع می‌کند تا آنرا خراب و مردمش را هلاك کند.

- وقتی خداوند بخواهد قضا و قدر خویش را اجرا کند، عقل صاحبان عقل را می‌گیرد و قضای خویش را درباره آنان جاری می‌سازد. وقتی فرمان وی انجام گرفت. عقولشان را بازپس می‌دهد و آنوقت آنها از کار خود پشیمان می‌شوند.

- وقتی خداوند بنده‌ای را دوست دارد، روزی او را بقدرکفایت کند.

- بدبخت آن است که در شکم مادرش بدبخت خلق شده است.

(نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از: اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر توسط ابوالقاسم پاینده)

- محمد بن الحسن، از سهل بن زیاد، و او از ابن محبوب، واو از عبدالرحمن بن کثیر، و او از داودالرقی، روایت کنند که: از امام جعفر صادق درباره این گفته که "عرش خدا بر آب بود." پرسیدم ... فرمود پیش از آنکه زمین یا آسمانی یا جن و انسی یا خورشید و ماهی وجود داشته باشد، خدا دین و علمش را به آب عطا فرمود، و چون خدا خواست مخلفوق را بیافریند، ایشانرا در برابر خویش پراکنده ساخت و به آنها گفت پروردگار شما کیست؟ نخستین کسانیکه سخن گفتند، رسول خدا و امیرالمومنین و ائمه صلوات الله علیهم بودند. و گفتند: توئی پروردگار ما. و خداوند به ایشان علم و دین عطا کرد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینان من در میان خلقم و مسئولانند. آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید. گفتند: به چشم، ای پروردگار، اعتراف نمودیم. پس خدا به فرشتگان گفت: گواه باشید. گفتند: گواهی دهیم. و این برای آن بود که فردا مردمان نگویند ما از آن بی‌خبر بودیم، یا بگویند پدران ما از پیش مشرك شدند و ما هم فرزندان آنها بودیم. چرا ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاك میکنی؟ ای داود بدرستیکه ولایت ما در همان زمان عهدگیری برایشان مؤکد گشته است.
(اصول کافی، کتاب التوحید، باب العرش و الکرسی)

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از هشمان بن سالم و ابی ایوب الخراز، روایت کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا، همانا که اغنیاء بنده دارند که آزاد کنند و ما نداریم، و مال دارند که حج کنند و ما نداریم، و دارند چیزی که صدقه دهند و ما نداریم، و دارند سلاحی که بدان جهاد کنند و ما نداریم. پس رسول صلی الله علیه وآله فرمود، بدرستی که هر که صد بار الله‌اکبر بگوید بهتر است از آزاد کردن صد بنده، و هر که صد بار سبحان‌الله بگوید بهتر است از راندن صد شتر، و هر که صد بار خدا را حمد گوید بهتر است از فرستادن صد اسب با زین و لجام وسوار در راه جهاد،

و هر که صد بار بگوید لااله‌الاالله در آن روز از نظر عمل بهترین مردم است مگر از آن کس که زیادتر از این گفته باشد... سپس حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این خبر به گوش اغنیا رسید و آنها نیز بکار بستند. پس فقرا دوباره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا، آنچه فرمودید بگوش این اغنیا نیز رسید و آنان هم همان را بکار بستند. فرمود: شما را بدین فضولی نباشد. این فضل خدا است بهر که خواهد دهد و به هرکه خواهد ندهد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب التسبیح و التهلیل و التکبیر).

- و نیز از حضرت صادق (ع) منقول است که در روز قیامت، فقراء مومنان به خدا گویند: پروردگارا، اهل دنیا زنان خوبرو داشتند و جامه‌ای نرم می‌پوشیدند و طعامهای نیکو می‌خوردند. پس حق تعالی فرماید که باکتان نباشد. به هر يك از شما دادم، هفتاد برابر آنچه به جمیع اهل دنیا دادم، از اول دنیا تا آخر، از زن و جامه و طعام و اسب (حلیةالمتقین، باب دهم، فصل هشتم)

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از هشام بن سالم، و او از حبیب سجستانی، روایت کنند که اباجعفر امام باقر علیه‌السلام فرمود: همانا خدای عزوجل چون نسل آدم علیه‌السلام را از پشتش خارج ساخت، تا از آنها برای خدائی خود و نبوت پیغمبران خویش بیعت بگیرد، نخستین کسی که خدا در باره پیغمبری او از سایر پیغمبران پیمان گرفت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود. سپس خدای عزوجل به آدم علیه‌السلام فرمود: چه می‌بینی؟ آدم علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا، نسل من چقدر زیاد است! این همه آدم را برای چه خلق فرمودی؟ خدای عزوجل فرمود: آنها را خلق کردم تا مرا عبادت کنند.

آدم علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا! چرا بعضی از اینها بزرگتر از بعضی دیگرند، و چرا برخی از آنها پرنور و برخی کم‌نور و برخی دیگر بی‌نورند؟ خدای عزوجل فرمود: ایشان را اینگونه آفریدم تا در تمام حالات امتحانشان کنم.

باز آدم علیه‌السلام عرض کرد: پروردگارا! اجازه می‌دهی سخنی بگویم؟ خدای عزوجل فرمود: بگو. آدم علیه‌السلام عرض کرد: کاش همه آنها را یکسان و یك اندازه می‌آفریدی، که جملگی دارای یك طبیعت می‌بودند، و رنگها و عمرهایشان یکنواخت می‌بود، و در رزق و روزی برابر می‌بودند، تا برخی بر برخی دیگر ستم نمی‌کردند، و هیچگونه حسد و کینه و اختلافی در میانشان پیدا نمی‌شد.

خدای عزوجل فرمود: ای آدم، به سستی طبیعت خود را به زحمت انداختی و مهمل گفتی. مگر نمی‌دانی که من خالق دانا هستم، و بسبب همین دانائی خلقت آنها را با یکدیگر مختلف ساختم تا فرمانم در میان آنها به سبب مشیتم جاری شود ... همانا من جن و انس را آفریدم تا عبادتم کنند، و بهشت را آفریدم برای کسیکه اطاعت و عبادتم کند، و باکی ندارم. و دوزخ را آفریدم برای کسیکه نافرمانیم کند، و باکی ندارم. و ترا وذریه ترا آفریدم بدون اینکه احتیاجی به شما داشته باشم، ولی خواستم آزمایشتان کنم که کدامین شما مطیع‌تر هستید، از این جهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم... و میان صورتها و پیکرها و رنگها و عمرها و روزی ها و طاعت و معصیتشان با علم نافذ خود تفاوت و اختلاف انداختم، و آنها را شقی و سعید، بینا و کور، کوتاه و بلند، زشت و زیبا، دانا و نادان، توانگر و فقیر، فرمانبر و نافرمان، سالم و بیمار، زمینگیر و تندرست، تقسیم کردم، تا سالم به بیمار بنگرد و مرا به سبب عافیتش شکرگذارد، و بیمار به سالم بنگرد و بدرگاه من دعا کند که او را عافیت بخشم، و بر بلای خود صبر کند تا من با بزرگواری خود باوکرامت کنم، و غنی به فقیر بنگرد و شکر مرا بجا آورد، و فقیر به غنی بنگرد و از من با دعا بخواهد که او را نیز توانگر کنم ... همه آنها را چنین آفریدم تا در خوشی و ناخوشی و عافیت و گرفتاری و عطاء ومنع خود آنها را آزمایش کنم، زیرا منم خداوند مالك و توانا، و حق دارم آنچه را که خواهم بکنم، و آنچه را نیز که خواسته‌ام بهر صورت که خواهم تغییر دهم، و بعضی از آنچه را که مؤخر داشته‌ام مقدم دارم، و برخی را که مقدم داشته‌ام مؤخر کنم، و از بابت هیچ چیز از آنچه می‌کنم بازخواست نشوم، ولی من خود مخلوقم را از آنچه کنند بازخواست کنم. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر سنه).

- علی ابن ابراهیم از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابـن حمـزه، و او از ابـی جعفـر امـام محمـد بـاقر علیـه‌السلام، روایت کنند که: هابیل و خواهرش دوقلو بودنـد، و قابیـل و خـواهرش نیـز دوقلـو بودند. و هابیل گوسفندار بود و قابیل دارای زراعت. و قابیل بـرادرش را بکشت و آدم علیه‌السلام چهل شب بر هابیل گریه کرد. پس از خداخواست که فرزنـدی باو بدهد، و پس فرزندی یافت و نامش را "هبـة‌الله" گذاشـت. و چـون روزگـارش بسر آمد، خدای عزوجل باو وحی فرمود که آن علمی را که نزد تو است و ایمان واسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نزد هبة‌الله بگذار ... و چـون هبـة‌الله پدرش را به خاك سپرد، قابیل بنزد او آمد و گفت: ای هبة‌الله، اگر این اسم اکبـر را پنهـان نـداری، هـر آینـه تـرا هـم مثـل هابیـل بکـشم. و از آن روز هبــة‌الله و فرزندانش، آثار علم نبوت را پنهان کردند. و هر پیغمبری که آمد، بجز چند نفر همگی خود را پنهان می‌داشتند. ودر قرآن نیز نامشان مخفی شد و بنـی‌اسرائیل در پیغمبرکشی چنان بودند که بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را می‌کشتند. و حامـل وحـی موسـی یوشـع بـن نـون علیـه‌السلام بـود، و او همـان جـوان بـود کـه خـدای عزوجـل داسـتانش را در قـرآن ذکـر فرمـود. پـس همچنـان پیغمبـران مـی‌آمدنـد و نامشان پوشیده بود، تا اینکه خدای تبارك و تعالی حضرت مسیح عیسی بن مـریم را فرستاد، و او نیز به آمدن محمد مژده داد. و چون دوران نبـوت محمـد سپری شـد، بـاو وحـی رسید کـه آن علمـی را کـه در پیش تـو بـود و ایمـان واسم اکبـر و میراث علم و آثار نبوت را در خاندانت بگذار که پشت در پشت در آنهـا باشـد. و نرسد ولایت خدای عزوجل جز به آنها، و هرکه بجز این کند بـر من لازم است که خوارش دارم و عذابش کنم (کلینی، الروضه من الکافی، کتاب الروضـه).

- در روایات معتبر است که حضرت رضا که به سماعه فرمود: یوسف صدیق در زندان به خدا عرض کرد: اگر گناهانم رویم را نالایق نمود که مواجـه درگاهت گردم، پس ترا می‌خوانم به حق پدران صـالحم کـه مـرا از زنـدان نجـات بخشی. ندای وحی از جانب الهی رسید کـه چـه حقـی پـدرانت بـر من دارنـد؟ اگـر آدم را می‌گوئی که او را وارد بهشت پر نعمت کردم و تنها از یك درخـت منعش

کردم که مخالفت کرد و تناول نمود ... و اگر نوح را می‌گوئی که او را پیغمبر مرسل قرار دادم و مردم را دعوت کرد. ولی به مجردی که تمرّد کردند، نفرین کرد و باعث شد که همه را غرق نمودم. آنگاه دعا کرد تا او را با اهل کشتیش نجات دادم ... و اگر مقصودت ابراهیم است که او را خلیل خود نمودم و از آتش رهائیش دادم. و اگر یعقوب است که دوازده پسر به او بخشیدم، سپس یکی را از چشمش مخفی گردانیدم. دائما گریه کرد و بر سر راه نشست و شکایت ما را به خلق نمود. پس چه حقی پدرانت بر من دارند؟ (ارشاد دیلمی، فضیلت ائمه بر انبیاء اولوالعزم).

- ابی طالب قمی روایت کند که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا خداوند بندگانش را بر گناه مجبور ساخته؟ فرمود نه! عرض کردم: پس آنها را مختار کرده؟ فرمود نه! (اصول کافی، کتاب التوحید، باب الجبر و القدر).

- محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، و او از محمد بن عمروالزیات، و او از مردی از اصحاب، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد. و گفت: ای محمد خدا ترا مژده می‌دهد به مولودی که از فاطمه متولد شود و امت تو بعد از تو او را بکشند. فرمود ای جبرئیل سلام مرا به پرودگارم برسان و بگو من چنین مولودی را که از فاطمه متولد شود و امتم او را بکشند، نمی‌خواهم... جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و باز همان سخن را گفت. پیغمبر فرمود: ای جبرئیل، گفتم که به پروردگار سلام برسان و بگو مرا چنین مولودی نیاز نیست. جبرئیل باز به آسمان بالا رفت و باز فرود آمد و گفت: ای محمد پرودگارت به تو سلام می‌رساند و ترا بشارت می‌دهد که امامت و ولایت را در ذریه آن مولود قرار می‌دهد. فرمود: حالا که این طور است، راضی شدم. سپس کسی نزد فاطمه فرستاد. که خدا مرا به مولودی بشارت می‌دهد که از تو متولد می‌شود و پس از من امتم او را می‌کشند. فاطمه پیغام داد که من چنین مولودی را لازم ندارم. پیغمبر صلی الله علیه و آله دوباره پیغام

فرستاد که خدا امامت و ولایت را در خاندان این مولود قرار می‌دهد. جواب داد حالا که این طور است، راضی شدم.

پس او را با ناخوشی آبستن شد و به ناخوشی زائید. و از آبستن شدن تا از شیرگرفتنش سی ماه بود. و چون به قوت رسید و چهل ساله شد، گفت پروردگارا مرا وادار کن که عملی شایسته کنم که پسند تو باشد، و بعضی از فرزندانم را نیز شایسته کن. و اگر او نمی‌فرمود "بعضی از فرزندانم را"، همه فرزندان آن حضرت امام می‌شدند(!).

و حضرت امام حسین علیه‌السلام از فاطمه علیهاالسلام و از هیچ زن دیگر شیرنخورد. بلکه او را بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند و آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می‌گذارد و او به اندازه‌ای که دو روز و سه روزش را کفایت کند، از آن می‌مکید. پس گوشت حسین علیه‌السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید. و فرزندی شش ماهه در دنیا متولد نشد، جز عیسی بن مریم علیه‌السلام و حسین بن علی علیه‌السلام.

و در روایت دیگر است که حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: حسین را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند. و آن حضرت زبانش را در دهان او می‌گذاشت تا می‌مکید و بهمان اندازه اکتفا می‌کرد و از هیچ زنی شیر نخورد. (اصول کافی، کتاب الحجه، باب مولد حسین بن علی).

- حضرت صادق (ع) فرمود که حقتعالی هیچ درختی را خلق نکرد، مگر آنکه میوه داشت که آنرا می‌توانستند خورد. چون مردم از برای خدا فرزند قائل شدند، میوه نصف درختان بر طرف شد. پس چون برای خدا شریك قرار دادند، درختان خار بهم رسیدند. و اله اعلم بالصواب (حلیة‌المتقین، باب چهاردهم، فصل دوازدهم).

- علی بن محمد از یکی از اصحاب، و او از آدم بن اسحاق، و او از عبدالرزاق بن مهران، و او از حسین بن میمون، و او از محمد بن سالم، و او از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام، روایت دارند که امام علیه‌السلام فرمود: خداوند هر پیغمبری را به در پیش گرفتن راه و روشی خاص مامور فرمود. و از جمله

راه و روشی که خدای عزوجل موسی علیه‌السلام را به آن امر فرمود این بود که امت او در روز شنبه ماهی صید نکنند. ولی یهود صید ماهی را در این روز حلال دانستند و روز شنبه آنها را صید کردند و خوردند. و خدا هم بر آنها غضب فرمود بی‌آنکه به خدای رحمان مشرك شده باشند یا نسبت به آنچه موسی علیه‌السلام آورده بود، شك کرده باشند. ولی چون در روز شنبه ماهی خورده بودند، فرمود که آنها تبدیل به بوزینه شوند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر).

- علی ابن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از اسحاق بن ابی هلال المدائنی، و او از حدید، روایت دارند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا بنده‌ای دعا کند بدرگاه خدای عزوجل. پس خداوند به دو فرشته امر فرماید که من دعای او را به اجابت رساندم، ولی او را معطل کنید که دوست دارم آوازش را بشنوم. و بنده‌ای نیز هست که دعا کند بدرگاه خدای تبارك و تعالی. پس خدا به دو فرشته خود فرماید زود حاجتش را ادا کنید که خوش ندارم صدایش را بشنوم (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ابطال علیه الاجابه).

- از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که مومنی پناه به کافری برد.آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد. چون آن کافر بمرد، حقتعالی خطاب نمود به آتش جهنم که او را بترسان که گستاخ نشود(!) اما مسوزان. و امر فرمود که در اول و آخر هر روز برای او خوراك ببرند. (حلیة‌المتقین، باب دهم، فصل هشتم).

- در حدیث معتبر است که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: جبرئیل برای حضرت رسول(ص) نسخه داروئی را از جانب حقتعالی آورد. و آن این بود که: چهار رطل از سیر مقشر بگیرد و در پاتیل بکن. و چهار رطل شیر گاو بر آن بریز .و بپز آنقدر که شیر نماند. باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر بجوشان که روغن نماند. پس بقدر دو درهم بابونه بر آن بپاش

و بر هم بزن تا خوب به قوام آيد. و در كوزه كرده و سرش را ببند و در ميان جو يا خاك پنهان كن در مدت ايام تابستان. و در زمستان بيرون بياور. و هر بامداد بقدر يك گردكان از آن بخور، كه تمام دردهايت برطرف شود.

- در حديث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است كه حضرت موسى (ع) به حقتعالى شكايت كرد كه بلغم بر مزاجم مستولى شده است. حقتعالى به او امر فرمود كه هليله و بليله و مليله را بساب و با عسل خمير كن و بخور(حلية‌المتقين، باب نهم، فصول سوم و پنجم).

- در حديث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول است كه حضرت موسى بن عمران (ع) مناجات كرد كه: پروردگارا، درد را كه مى‌دهد؟ خطاب رسيد كه من. پرسيد كه دوا از كيست؟ خطاب رسيد از من. پرسيد پس اين طبيبان چه مى‌كنند مردم را؟ خطاب رسيد: دلهاى مردم را خوش مى‌كنند (حلية‌المتقين، باب، نهم فصل سوم).

- از حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه خداوند عالم هديه فرستاد براى رسول‌الله صلى الله عليه و آله، هريسه‌اى را از هريسه‌هاى بهشت، كه دانه‌اش در باغهاى جنت روئيده بود و حوريان بهشت آنرا بدست خود عمل آورده بودند. پس حضرت رسول (ص) آنرا تناول فرمود و قوت چهل مرد براى مجامعت بر قوت آن حضرت افزوده شد، و اين چيزى بود كه خدا مى‌دانست پيغمبرش را با آن خوشحال خواهد كرد.
- و نيز از حضرت صادق منقول است كه پيغمبرى از پيغمبران، به حق تعالى شكايت كرد از ضعف قوه جماع. حقتعالى او را امر فرمود كه هريسه بخورد (حلية‌المتقين، باب سوم، فصل هفتم).

-حضرت صادق (ع) فرمود كه: حقتعالى نعمت فراوان به اهل نهر ثرثار داد، بحدى كه از مغز گندم نان سفيد مى‌پختند و به آن استنجا مى‌كردند و بر مقعد اطفال خود مى‌ماليدند. پس چون نان را بر مقعد خود مى‌ماليدند،

حقتعالی غضب فرمود و باران از آسمان و گیاه زمین را از ایشان باز داشت، تا آنکه محتاج شدند به آن نانها که استنجا کرده بودند (همان کتاب، باب سوم فصل ششم).

-از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که گفت: بعد از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه، ده روز در خانه ماندم. پس بیرون آمدم و در راه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را ملاقات کردم. فرمود که برو به نزد حضرت فاطمه علیهاالسلام که تحفه‌ای از بهشت از جانب خداوند برای او رسیده و می‌خواهد آنرا به تو عطا فرماید. به تعجیل به خدمت آن حضرت شتافتم. فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم در خانه بسته و غمگین. و فکر می‌کردم که چرا دیگر وحی الهی از ما منقطع شده و ملائکه به سوی ما نیامده‌اند. ناگهان دیدم که در گشوده شد و سه دختر به اندرون آمدند که کسی به حسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی ایشان هرگز ندیده است. چون ایشان را دیدم، برخاستم و سئوال کردم که شما از اهل مدینه‌اید؟ گفتند: ای دختر حضرت رسول، ما از اهل زمین نیستیم. ما را پروردگار عزت از بهشت جاوید به سوی تو فرستاده. و بسیار مشتاق تو بوده‌ایم. از یکی که بزرگتر ایشان می‌نمود، پرسیدم که چه نام داری؟ گفت: مقدوده. گفتم: بچه سبب ترا نام این کرده‌اند؟ گفت: به جهت آنکه از برای مقداد بن اسود خلق شده‌ام. از دیگری پرسیدم: که تو چه نام داری؟ گفت: ذره نام دارم. از سبب این نام پرسیدم. گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده‌ام. از سومی پرسیدم که چه نام داری؟ گفت سلمی. از سبب آن پرسیدم. گفت: زیرا که برای سلمان فارسی خلق شده‌ام که آزاد کرده پدر تو است. پرسیدم که: پس برای خود من چه آورده‌اید؟ رطبی چند بیرون آوردند مانند گرده‌های نان، بزرگ، از برف سفیدتر واز مشك خوشبوتر. پس سلمان فارسی گفت: حضرت فاطمه (ع) یکی از آن رطب‌ها را به من داد و فرمود: امشب به این رطب افطار کن و فردا هسته آنرا برای من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و بیرون آمدم به هر جمعی از اصحاب رسول(ص) که می‌گذشتم، می‌پرسیدند که ای سلمان مگر مشك همراه داری؟ می‌گفتم: بلی. پس چون افطار شد، تناول کردم. هیچ هسته‌ای نداشت. روز دیگر

به خدمت حضرت فاطمه (ع) رفتم و عرض کردم که هسته نداشت. فرمود: با تو مزاح کرده بودم. چطور هسته داشته باشد،و حال اینکه این رطب از درختی بهم رسیده که حقتعالی آنرا در بهشت غرس فرموده است[1] (حلیةالمتقین، باب نهم، فصل چهارم).

احادیث مربوط به پیغمبر

-اگر گوئی: که پیغمبر این امت کیست؟ گویم: محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است که درود خدا بر وی و فرزندان وی باد.

- اگرگوئی: دلیل بر پیغمبری او چیست؟ گویم: دلیلش آن است که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدست او آشکار شد.

- اگر گوئی: به چه چیز دانستید که او دعوی پیغمبری کرد و معجزاتی بدست او آشکار شد؟ گویم: کسی را شك نیست که مردی بنام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب در مکه پیدا شد و دعوی پیغمبری کرد. اما آشکار شدن معجزه‌ها بر دست او بیش از آن است که شمرده شود. و از آن جمله است شکافتن ماه، و ناله درخت خرما، و جوشیدن آب از میان انگشتان او، و مهر زدن بر سنگ، و شکایت شتر، و سلام آهو، وسخن گفتن گرگ و ذراع زهرآگین، و سیر کردن مردم بسیاری از خوراك اندك، و زنده کردن مرده، و غیبگوئی، و مانند آنها. (ابن المعلم شیخ مفید، رساله النکت الاعتقادیه، باب ششم، در بیان عقاید مذهب امامیه اثنی‌عشریه).

- و ظهور معجزاب بسیار از حضرت محمد مصطفی (ص) بر طبق دعوی نبوت متواتر است، مثل شق‌القمر، و برگردانیدن آفتاب، و تکلم آهو، و سوسمار و گرگ و شتر و بزغاله مسموم بریان، و اجابت نباتات و جمادات، بلکه اطاعت جمیع ذرات، و اطلاع از مغیبات و اخبار آینده مثل ظلم بر اهل‌بیت

۱- علامه مجلسی در جای دیگر حلیةالمتقین تصریح کرده است که حضرت رسول اکرم (ص) اکیدا نهی فرمودند که زن مومنه نزد غیرشوهر و غیرمحارم خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخنی بگوید، و توجیه نکرده که چطور حضرت فاطمه زهرا(ع) با سلمان فارسی که محرم نبوده، نه تنها اینهمه صحبت کرده، بلکه مزاح هم فرموده‌اند.

رسالت و ظهور ائمه معصومین به اسامی و صفات بتفصیل، و غلبه بنی‌امیه و بنی‌عباس و ملاحده و ترکان و بدعت صوفیه (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین هفتم، محبت اهل‌البیت).

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از احمد بن محمد بن علی، و از علی بن جعفر، نقل کرده‌اند که شنیدم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که فرشته‌ای که بیست و چهار چهره داشت، وارد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حبیب من جبرئیل، من ترا هیچگاه به این صورت ندیده بودم. فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. ای محمد، مرا خدای عزوجل فرستاده تا فاطمه را جفت علی گردانم. و چون فرشته پشت گردانید، میان دو شانه‌اش نوشته بود: محمد رسول‌الله و علی وصی او است. پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسید: از چه وقت این جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الزهرا فاطمه).

- و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد، چند روز بی‌شیر بود. ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند. وخدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر می‌خورد. تا آنگاه که ابوطالب، حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بدو داد (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی وفاته).

- و از آنچه باید درباره آن حضرت صلی الله علیه و آله بدانی، آنکه بول و غایط او پاك و طاهر بود، و امایمن خدمتکار آن حضرت روزی از بول وی به نیت شفا یافتن نوشید، حضرت صلی الله علیه و آله باو فرمود: دانسته باش که تا زنده باشی، دچار شکم درد نخواهی شد. و چون پیغمبر برای قضای حاجت بیرون می‌رفت سنگها و درختان بحرکت می‌آمدند و پیرامونش حصاری می‌ساختند تا از انظار پنهان بماند.

ونیز در معجزات آن حضرت، انس بن مالك روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه در هر شبانه روز با هر یازده زن خود مقاربت می‌فرمود و در وی قوه سی مرد برای مجامعت وجود داشت (الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض اندلسی).

خصائص حضرت رسالت پناه در امر نکاح

- بدان که عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح، خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را مذکور می‌کنند، اگر چه بعضی از آنها دخلی به نکاح ندارد.

چند چیز است در نکاح و غیر نکاح که از خواص آن حضرت است: اول حرام بودن نکاح کنیزان به عقد دوام. دوم حلال بودن نکاح با زنان یهود و نصاری به عقد، و این غیر آن حضرت را جایز نیست. سوم حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه به ایشان می‌کرده و ایشان را می‌خواسته‌اند بر شوهران ایشان، و واجب بودن طلاق دادن این زنان از جانب شوهرانشان. و این حکم بعد از آن حضرت برطرف شده است. چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن داشتن، چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن عقدی داشتن جایز نیست. پنجم مخیّر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او بغیر لفظ طلاق. زیرا دیگران زنان خود را بی‌اجرای طلاق ترك نمی‌توانند کرد. ششم حلال بودن نکاح کردن بصورت هبه و وطی کردن بی مهر، چه غیر آن حضرت را نکاح بی مهر جائز نیست. هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان خود، چه غیر آن حضرت را واجب است که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابد. هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر ایشان پس از وفات آن حضرت. نهم وجوب مسواك کردن بر آن حضرت. دهم حرام بودن چشمك زدن بر آن حضرت. یازدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن. دوازدهم حرام بودن شعر گفتن. سیزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارك، بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد، پیش از آنکه دشمن را ببیند. چهاردهم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند، چون کنیزان خوش شکل و چارپای نیکو و جامه خوب و غیر آن. پانزدهم حلال بودن گرفتن نان و

آب از دست گرسنگان و تشنگان، چه این کار غیر آنحضرت را حرام است. شانزدهم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او، چه غنیمت بر پیغمبران دیگر حلال نبوده، بلکه آنها را جمع کرده به آتش می‌سوختهاند. هفدهم برانگیخته شدن آن حضرت بر تمام عالمیان. هیجدهم گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران. نوزدهم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت. بیستم نصرت کردن آن حضرت به افکندن رعب در دل دشمنان او در جنگ از یکماهه راه. بیست و یکم محفوظ بودن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن به زمین. بیست و دوم مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت بهمان صورت که از پیش رو می‌دیده، باین معنی که آنچه پس پشت او واقع می‌شده، می‌دانست. بیست و سوم مخصوص بودن آن حضرت به خواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او، باین معنی که اگر آن حضرت در خواب می‌بود و کسی چیزی می‌گفت؛ آنرا در می‌یافت. بیست و چهارم مضاعف بودن ثواب زنان او و عقاب آنها (جامع عباسی، باب یازدهم، در مخصوصات حضرت رسالت پناهی).

درباره لیلة المعراج

- در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باره لیلةالمعراج که فرمود: "آن شب جبرئیل آمد، و چارپائی همراهش بود از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر، سفید رنگ، و سمهایش در کناره پا مایل به خارج. بر آن سوار شدم و به بیت‌المقدس رفتم. افسار براق را به حلقه‌ای که خاص انبیاء بود، بستم. در مسجدالاقصی دو رکعت نماز خواندم. پس از بیرون آمدن با جبرئیل بسوی آسمان پرواز کردیم. در دروازه آسمان، موکل پرسید: کیست؟ گفت: جبرئیل است. پرسید: این کس که همراه تو است، کیست؟ گفت: محمد. پرسید: آیا احضار شده است؟ گفت: آری. پس موکل دروازه آسمان را باز کرد و در آنجا حضرت آدم به پیشبازم شتافت. خیر مقدم گفت. سپس از شش آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که به بیت‌المعمور تکیه زده است، و در بیت المعمور روزی هفتاد هزار فرشته وارد و خارج می‌شوند. پس از آن، جبرئیل مرا به "سدرةالمنتهی" برد که درختی بود با برگهائی مانند

گوش فیل ... پس به من وحی شد که شبانروزی پنجاه نماز بخوانم. حضرت موسی که در آن وقت از عرش باز می‌گشت، بمن گفت من بتجربه می‌دانم که پنجاه نماز در هر روز برای امت تو خیلی زیاد است. از خداوند بخواه که تخفیف دهد. پس به نزد خدا بار یافتم. از او درخواست تخفیف کردم. و خداوند عالمین پنجاه نماز یومیه را به چهل و پنج تقلیل داد. باز موسی گفت: من در نزد قوم خود آزموده‌ام که مردم نمی‌توانند در شبانروزی چهل و پنج نماز بخوانند. دوباره درخواست تخفیف کن و باز به سوی خدا بازگشتم و از او تخفیف خواستم ... و آنقدر رفتم و بازگشتم که بالاخره خداوند به شبانروزی پنج نماز رضایت داد." (تفسیر جلالین، مولانا مجلسی و عبدالرحمن سیوطی، تفسیر سوره معراج).

-یکی از اصحاب، از احمد بن محمد، و او از حسین بن سعید، و او از قاسم بن محمد الجوهری، و او از علی بن ابی حمزه، نقل کنند که گفت: ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسید – و من حاضر بودم - که: قربانت، پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود: دومرتبه. و هر بار جبرئیل او را در مقامی نگه داشت. و گفت حالا در جایت بایست ای محمد. تو در جائی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است. و مزاحم خداوند مشو. زیرا که همانا پروردگارت در نماز است. پرسید: ای جبرئیل، چگونه نمازی؟ گفت: می‌فرماید: سبوح! قدوس! منم پروردگار بزرگ و پروردگاری بجز من نیست! (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ابواب التاریخ).

- حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه وآله را صد و بیست معراج واقع شد. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین هفتم، در اعمال حسنه).

- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که شنیدم از پدرم حضرت باقرالعلوم، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت زین‌العابدین، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت حسین، که فرمود شنیدم از حضرت علی، که شنیده بود از

حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، که فرموده بود در شب معراج به سدرةالمنتهی در عرش اعلی صعود کردم که مقامی است که منتهی المقامات است. وآن درختی است که هزارهزار شاخه دارد، و هر شاخه هزارهزار برگ. و اگر یك برگ آنرا به این عالم بیاورند همه عالم را سایه می‌اندازد. واگر کسی هزار سال زیر یك شاخه آن درخت راه برود، به آخرش نمی‌رسد. و کلیه جوی‌های شیر و عسل و آب و شراب بهشتی از زیر این درخت می‌گذرد. وبر روی هر برگی از آن صد هزار هزار ملك مشغول تسبیح خدایند. و دیدم عده‌ای ملك را که دور سدره مشغول طواف هستند، همانطور که پروانه دور شمع می‌چرخد و برق میزند. و اینها غیر از آن ملائك هستند که روی درختند ... و چون در کنار سدرةالمنتهی تنها بودم، یکی از شاخه‌های سدره را دیدم که میوه‌های آن مثل پستان زنان و سر آنها رو به زمین بود. و دیدم که از بعضی از آنها شیر می‌ریزد و از بعضی عسل می‌ریزد. با خودم گفتم: ایکاش جبرئیل اینجا بود و سوال می‌کردم اینها چیست؟در آن هنگام از ظرف خدای عالم به قلب من الهام شد که این دستگاه را برای دخترها و پسرهای امت تو قرار دادیم.

و جبرئیل با من آمد تا سدرةالمنتهی، اما همانجا توقف کرد. ایستاده بودم ببینم خدا چه می‌خواهد. در همین حال دریائی از نور ظاهر شد و موجهای نور مرا حرکت داد تا رسید بجائی که ندا رسید بایست. مرتعش شدم و ایستادم. ندا رسید یا محمد! گفتم لبیك و سعدیك، انا عبدك بین یدیك، یعنی اینکه منم بنده ضعیف تو در برابرت ایستاده‌ام. فرمود: خدای عزیز به تو سلام می‌کند. عرض کردم: اختیار داری، سلام بر خود تست. ندا رسید: تو مهمانی، هرچه بطلبی می‌دهیم. عرض کردم گرانباری را از امت من بردار. ندا رسید برداشتیم(آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، فصل اول)

- در بحارالانوار از حضرت باقر علیه‌السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: درمعراج هر ملکی را که ملاقات می‌کردم، از من درباره پسرعمم علی (ع) پرسش می‌کرد. بطوریکه گمان کردم علی از من در آسمانها مشهورتر است. متفکرانه می‌رفتم تا رسیدم به ملك بزرگی که نه خنده‌ای می‌کرد و نه راجع به علی (ع) ازمن چیزی پرسید. از جبرئیل سئوال

کردم: این ملك کیست؟ عرض کرد: این ملك جهنم است و تـا بحـال بـروی کسی نخندیده است و گرنه بروی شما هم خنده می‌کرد. گفتم بـه او بگو کـه روپـوش از روی جهنم بردارد. و چون حرف جبرئیل در عـالم بـالا مطـاع است، پـرده جهنم را عقب زدند و التهابش بلند شد، کـه ترسیدم مرا بگیرد. پس فرمودم: بپوشان روی آنرا.

و از اموری که در لیلةالمعراج نزد سدره واقع گردید، اینکه وقتی پیغمبر خدا بدانجا رسید، عده‌ای از ملائکه ملاء اعلی آمدند، بـرای زیـارت پیغمبـر اکـرم (ص) و بدسـت هـر یك طبقـی از طبقهـای بهشتی بـود، کـه بعنـوان نثـار حضـور رسول‌الله (ص) ریختند. زیرا چون مهمـان بـود، هرکس کـه بزیـارتش مـی‌آمد بـا دست خالی نمی‌آمد.

ونیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلـةالمعراج درخت طوبی را دیدم، که چنان بزرگ بود، که اگر پرنـده‌ای بـرای رسیدن بـه بـالای آن حرکت کند. باید صد سـال راه بپیماید. و فاصلـه هر یك بـرگ آن بـا بـرگ دیگر یکسال راه است، واصل این درخت در خانه علی بن ابیطالب است(!)

وفرمـود کـه دیـدم زمینـی را کـه بـدون عمـارت اسـت و ملائـك مـشغول سـاختن عمـارت بودنـد، یـك خـشت از طـلا و یـك خـشت از نقـره. و گـاهی هـم می‌ایستادند و کار نمی‌کردند. پرسیدم: چه می‌کنند؟ عرض کردند: خانه می‌سازیم برای امت تو. گفتم پس چرا گـاهی مـی‌ایستند؟ گفتنـد: بمـا دستور داده‌اند کـه هر وقت سبحان‌الله و الحمدالله بخوانند، کار کنیم و هروقت که نخوانند کار نکنیم.

و آنجا خبر دادند کـه آدم ابوالبـشر علیـه‌السلام نـور حضرت زهرا را در بهشت مشاهده کرد. یعنی قصری را دید که تختی در آن است و بر آن تخت نـور محبوبه خدا را دید. جمال دلربایش حضرت آدم را سخت متوجه کرد. دید تـاجی بر سرش و قلاده‌ای بر گردنش و دو گوشـواره در گوشـهای او اسـت. پرسـید ایـن کیست؟ گفتند دختر پیغمبر آخرالزمان است.

و نیـز حضـرت رسـول اکـرم (ص) فرمـود کـه در عـرش رسـیدم بـدرخت سیبی. جبرئیل سیبی کند و به من تعـارف نمـود. چـون آنـرا بـاز کـردم، نـوری از وسط آن ساطع شد. پرسیدم این نـور کیسـت؟ عـرض کـرد منصـوره در آسمان و فاطمه در زمین، که دخترت باشد. پرسیدم: پس چرا در آسمانها او را منصـوره

گویند؟ عرض کرد: خدایتعالی این نام را گذاشته است. و زهرا بوی گل سرخ بهشتی و بوی بِهِ بهشتی می‌داد. و نیز جبرئیل دانه خرمائی به من تعارف کرد که از کره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و از مشك معطرتر بود.

وقتی که خواستم از معراج مراجعه کنم، جبرئیل به من عرض کرد: حالا که برمی‌گردی، سلام مرا به خدیجه برسان.

- و نیز رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلة‌المعراج هر ملکی که بمن می‌رسید، در روی من می‌خندید. در آسمان چهارم به ملکی بزرگ رسیدم که بر تختی نشسته بود. از جبرئیل سوال کردم این کیست؟ گفت برادرم عزرائیل. از عزرائیل پرسیدم: جلو تو چیست؟ عرض کرد: نام مخلوقات خدا است. هر کس که باید جانش را بگیرم، فورا نامش پاك می‌شود. و نیست خانه‌ای مگر آنکه من شبانروز پنج مرتبه در آن می‌نگرم.

و فرمود:رسیدم در لیلة‌المعراج به ملائکی که ایستاده بودند و سرهایشان به زیر بود. از جبرئیل پرسیدم اینها چه هستند؟ عرض کرد: از اول خلقت تا حال از عظمت خدا سر بلند نکرده‌اند.

و فرمود: دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست داشت، و در هر دستی هزار هزار انگشت، و در هر انگشتی هزارهزار بند(!) رفتم و از او سوال کردم. گفت: من می‌دانم حساب دانه‌های قطرات باران را که چند تا در صحرا و چند تا در دریا می‌بارد. بلکه بمن عرض کرد: تعداد قطرات باران را از ابتدای خلقت تا حالا می‌دانم. آنوقت عرض کرد: اما حسابی است که من از محاسبه آن عاجزم. فرمود چیست؟ عرض کرد: هرگاه جماعتی از امتان تو با هم باشند و همه با هم بر تو صلوات بفرستند، من از محاسبه ثواب آن صلوات عاجزم. پس با هم گفتیم اللهم صلی عل محمد و آل محمد (منهاج الصادقین، نقل از کتاب معراج، نوشته آیت‌الله دستغیب شیرازی).

- درحدیث موثق آمده است که چون رسول‌الله (ص) جبرئیل را با قیافه اصلیش که دارای ششصد سال بود مشاهده کرد، غش کرد.

و نیز در حدیث معتبر است که لوحی است در عرش مقابل اسرافیل، که وحی بر آن نقش می‌بندد. اسرافیل لوح را به میکائیل می‌دهد، و میکائیل به جبرئیل، و جبرئیل هم به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم می‌کند. قوه جبرئیل همین بس که شهر لوط را با بالش کند و بالا برد که صدای خروسهای این شهر را اهل آسمانها شنیدند. و از شدیدالقوی بودن جبرئیل، همین بس که یکوقت در بیت‌المقدس عیسی بن مریم مناجات می‌کرد. شیطان هم آمد در کار او نفوذ کند. جبرئیل دید که شیطان بسوی عیسی بن مریم آمد، بالش را تکان داد و شیطانرا به دریای چین پرتاب کرد. (از همان کتاب).

- روایت است از حضرت علی علیه‌السلام که فرمود: اشك چشم ملائکه آسمان بقدری است که اگر کشتیها بخواهند روی آن حرکت کنند تا آخر دنیا می‌توانند بروند. و اگر یکی از آن ملائکه در زمین بیاید، از بزرگی جایش نمی‌شود. خود جبرئیل ششصد بال دارد، ولی بعضی از ملائك تا شانزده هزار بال دارند. (بحارالانوار، جلد چهارم، در احتجاجات و مناظرات و جوامع العلوم).

- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آخرین کلام خداوند در شب معراج با من آن بود که فرمود: ای ابوالقاسم! ... وقتی که به سدره رسیدم. جبرئیل گفت: از خدا نپرسیدی که منظور از ابوالقاسم چیست؟ گفتم: نه. ناگهان صدائی شنیدم که گفت: ای احمد من خودم فرمودم که کنیه تو ابوالقاسم باشد (بحارالانوار، جلد ششم، در تاریخ پیغمبر وفضائل و معجزات آن حضرت).

- چون رسول صلی الله علیه و آله عازم بازگشت از معراج بود، خداوند به رسول‌الله فرمود که سلام او را به علی برساند. رسول‌الله چنین کرد و در فردای لیلةالمعراج عقب علی علیه‌السلام فرستاد و فرمود که در سدرةالمنتهی خدا احوال ترا پرسید و ترا امام قرار داد ... و نیز فرمود موسی و عیسی هم سلام به تو رساندند و همه ملائك احوالت را پرسیدند.

وقتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در لیلةالمعراج به بیت‌المقدس بازگشت و نماز خواند، در بین راه قافله قریش را دید که می‌خواستند به مکه

بیایند در حالیکه یك شترشان گم شده بود و ظرف آبی هم داشتند. رسول‌الله مقداری از آن آب را میل فرمود و مقداری را نیز ریخت. صبح که شد تفصیل معراج شب قبلش را ذکر فرمود. ابوسفیان وابوجهل گفتند چه می‌گوئی؟ از اینجا تا بیت‌المقدس یکماه راه است. رسول‌الله فرمود: نشانه آنکه قافله شما یك ظرف آبی داشتند که مقداری از آنرا میل کردم و مقداری را ریختم. گفتند: راست و دروغ این حرف تا رسیدن قافله معلوم نمی‌شود. اما اگر راست می‌گویی، بگو ببینم مسجدالاقصی چند ستون و چند قندیل داشت؟ رسول‌الله تامل کرد و پس فرمود مگر من برای شمردن آنها رفته بودم؟ ... در این وقت خدایتعالی برای آنکه حجت را تمام کند، به جبرئیل دستور داد تا مسجدالاقصی را از جلو حضرت دفیله دهد. آنحضرت ستونها و قندیلها را شمرد و تعدادشان را فرمود. ولی چون منظور آن ملاعین بهانه‌گیری بود، باز هم ایمان نیاوردند. وقتی هم که قافله قریش آمد، رفتند جلو و از آنها پرسیدند که شما در فلان شب چه حالی داشتید؟ گفتند یك شترمان گم شده بود. ظرف آبی هم داشتیم. صبح دیدیم آبها را ریخته است. جل الخالق که با اینوصف بازهم مشرکین قبول نکردند.(آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج فصل اول).

- رسول‌الله که در معراج از سدره گذشت، ذات احدیت به صدای علی با رسول‌الله حرف زد. یعنی صوتی که خدا ایجاد فرمود، تقلید لهجه صدای علی بود. رسول‌الله عرض کرد: خدایا توئی که با من حرف می‌زنی یا علی؟ خدا فرمود: ما هستیم. اما چون یافتیم قلب ترا مملو از محبت علی، به لغت علی با تو سخن گفتیم.

- رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: در لیلةالمعراج رسیدم به بیت المعمور. دو رکعت نماز در بیت‌المعمور خواندم و در بیت المعمور عده‌ای از اصحاب با من بودند در حالیکه عده‌ای با لباس فاخر و عده‌ای با لباسهای چرك و کثیف. در مسجد که رسیدیم لباس کثیف‌ها را به مسجد راه ندادند. (اظهار نظر آیت‌الله دستغیب: معلوم است نمی‌شود شخص کثیف در جای تمیز وارد شود. شما که می‌خواهید با محمد (ص) به بهشت بروید، لباس خوب نمی‌خواهید؟).

در حالات ابراهیم ادهم نوشته‌اند که پس از مدتی فقر دید خیلی کثیف و چرك شده است. با لباس کهنه به حمام آمد. استاد حمامی دستور داد او را بیرون کردند. آمد در خارج حمام نشست و گریه کرد. حمامی فرستاد عقبش که بازش گردانند. هر چه کردند نیامد. گفتند: چرا نمی‌آئی و گریه‌ات برای چیست؟ گفت: گریه‌ام برای اینست که فردای قیامت اینطور کثیف چطور پشت سر محمد(ص) وارد بهشت شوم؟(آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج فصل اول).

- محمد بن مسلم گوید که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، آیا من ثواب یك سوم صلواتم را برای شما قراردهم؟ یا بلکه نیمی از صلواتم را مخصوص شما گردانم؟ یا بلکه تمامی آنرا از آن شما گردانم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تمامی آنرا از ما کنی همه خرج و مؤونه دنیا و آخرت تو کفایت شود.

وابن القداح از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا بصورت قدح شترسوار در نیاورید، زیرا شترسوار قدح خود را برکند و هر زمان خواست بنوشد، اما شما مرا در اول دعا و وسط دعا وآخر دعا قرار دهید.

و حسین ابن ابی العلاء و ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کنند که فرمود: هر کس یك صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد، خداوند هزاربار در هزار صف از فرشته‌ها بر او صلوات فرستد و احدی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه آنها نیز بر این بنده صلوات فرستند.

و اسحق بن فروخ گوید:حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای اسحاق بن فروخ، بدرستی که هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد، خداوند و فرشتگانش صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صدبار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد خداوند و فرشتگانش هزاربار بر او صلوات فرستند.

و ابن القداح از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود : پدرم (امام سجاد) شنید که مردی به پرده کعبه در آویخته و می‌گوید آللهم صلی

علی محمد". پدرم فرمود: ای بنده خدا، حالا که می‌گوئی بریده‌اش نکن و در باره حق ما اولاد پیغمبر به ما ستم منما و بگو "اللهم صلی علی محمد و اهل بیته".

و نیز ابن القداح از حضرت امام صادق روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکه بر من صلوات فرستد، خدا و فرشتگان در عوض بر او صلوات فرستند. و حالا هر کس خود داند: خواهد کم صلوات فرستد و خواهد بیش!

و معاویه بن عمار از حضرت امام صادق روایت کند که فرمود: هر که صد بار بر محمد و آل او صلوات بفرستد، صد حاجت از او برآورده شود، که سی تا از آن از دنیا باشد و باقی از آخرت (اصول کافی، کتاب الدعا، باب الصلوه علی النبی و اهل بیته).

- محمد بن الحسین وعلی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمدبن ولید شباب الصیرفی، و او از ابان بن عثمان، و او از ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل کنند که چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیرالمومنین علیه‌السلام را احضار فرمود، و فرمود: ای علی! ای برادر محمد، قبول داری که وعده‌های محمد را عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟ علی عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت، سود و زیانش با من.

آنگاه پیغمبر انگشتر خویش را بمن داد و بانگ زد ای بلال، آن کلاهخود و زره و بیرق و پیراهن و ذوالفقار و عمامه و جامه برد و کمربند و عصا را بیاور. علی علیه‌السلام فرماید من تا آن ساعت آن کمربند را ندیده بودم ... و معلوم شد که از کمربندهای بهشتی است. پیغمبر فرمود: ای علی، این را جبرئیل برایم آورد. سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت ودیگری بی‌وصله بود ... سپس فرمود: ای بلال دو قاطر من شهباء و دُلدُل و دو شتر من غصباء و قصوی، و دو اسب من جناح و حیزوم را بیاور ... و همچنین الاغ را که نامش عفیر است. و فرمود: یا علی، تا من زنده‌ام اینها را از من تحویل بگیر.

امیرالمومنین علیه‌السلام گوید: نخستین چهارپائی که ازین عده مُرد، همان الاغ بود که عفیر نام داشت. ساعتی که پیغمبرصلی الله علیه و آله درگذشت، آن خر افسارش را پاره کرد و تاخت تا درمحله قبا بر سر چاهبنی‌خطمه رسید. خود را در آن افکند و همان چاه گورش گشت. و روایت شده که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: این الاغ با پیغمبر صلی الله علیه و آله بسخن در آمد و گفت: پدر و مادرم به قربانت، پدرم از پدرش، و او از جد بزرگوارش، و او از پدرش، نقل کرد که او با جناب نوح در کشتی بوده و نوح برخاسته و دست به کفل او کشیده و گفته: از پشت این الاغ، الاغی آید که سید پیغمبران بر آن سوار شود. خدا را شکر که مرا همان الاغ قرار داد." (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عندالامه من رسول اله ومتاعه).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از هشام بن الحکم، روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در مسجدالحرام بود و لباسی نو در برداشت. مشرکین شکمبه شتری را بر او افکندند و لباسش را کثیف کردند. پیغمبر از این عمل بقدری ناراحت شد که خدای داند! آنگاه نزد ابوطالب آمده ماجرا را گفت. ابوطالب، حمزه را طلبید و خودش هم شمشیر برگرفت و به حمزه گفت: شکمبه را بردار. سپس همراه پیغمبر به سوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید. آنها گرد کعبه بودند. به حمزه گفت: شکمبه را بر سبیل همه بمال. و او چنین کرد و تا به نفر آخرشان هم مالید. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و کتاب الایمان و الکفر، باب العصیه).

- صالح بن عقبه از عمروبن شمر، و او از جابر، و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام، نقل کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام فرمود: برخیز و آن سینی را بیاور. او برخاست و سینی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین سیزده روز تمام از آن خوردند. سپس امایمن، حسین‌علیه‌السلام را دید که چیزی از آن نان و گوشت با خود دارد. باوگفت: این از کجاست؟ فرمود:

چند روز است که ما این غذا را می‌خوریم. امایمن نزد فاطمه آمد و گفت: ای فاطمه، هر چه امایمن دارد متعلق به تو و فرزندان تو است. اما تو هر چه داری چیزی از آن به امایمن نمی‌رسد. فاطمه علیهاالسلام قدری از آن را برای او آورد و امایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: اگر به امایمن نمی‌خوراندی، تا روز قیامت و ذریه تو از آن می‌خوردید. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: آن سینی اکنون نزد ما است. و قائم ما عجل الله تعالی فرجه در زمان ظهور خود آنرا بیرون آورد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الزهراء فاطمه).

- در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول اکرم (ص) نهی فرمود از خوردن نیم خورده موش، و از چیزی خوردن در حال جنابت. و نهی فرمود از آنکه کسی بول کند وفرجش محاذی آفتاب یا ماه باشد. و نهی فرمود از آنکه کسی با یکتای نعلین راه برود. و نهی فرمود از خواب دروغ بستن، و فرمود که هر که چنین کند حقتعالی او را تکلیف می‌کند که بر جو گره بزند. و نهی فرمود از دشنام دادن به خروس. و نهی فرمود از سخن گفتن در وقت جماع. و نهی فرمود از حجامت کردن در روز چهارشنبه و در روز جمعه. و نهی فرمود از کشتن مارهائی که در خانه‌ها می‌باشند. و فرمود که دیوث است کسی که زنش زنا کند، و او داند و تغافل کند. و نفرین فرمود به کسی که جادو کند، و کسی که دیوث باشد، و کسی که در مقعد زن به حرام جماع کند، و کسی که با حیوانی جماع کند، و کسی که با محرمان خود مانند مادر و خواهر جماع کند. و فرمود کسی که اصرار ورزد در وطی در مقعد پسران، نمیرد تا آنکه مبتلا شود به آنکه مردم را تکلیف کندکه با همین عمل قبیح را بکنند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که بهترین تحفه‌ای که برای مرد روزه‌دار آورند، آن است که ریشش را روغن بمالند.

- و فرمود که از کوزه‌هائی که در مصر بسازند، آب مخورید که غیرت را می‌برد.

- و فرمود که زنان بنی‌اسرائیل هلاك شدند، بسبب آن که موی سر را در جلو گره میزدند.

- و فرمود که به زنان حامله کندر بخورانید تا اگر دختری آوردند، سرینش بزرگ گردد ونزد شوهر عزیز شود.

- و فرمود که هر که در روز سه‌شنبه و پنج‌شنبه ناخن بگیرد، از درد دندان و درد چشم عافیت یابد.

- و فرمود که کشیدن واجبی در روز چهارشنبه و جمعه موجب پیسی است. و همچنین است در حالت حیض با زن جماع کردن. و نیز فرمود که هر کس به حمام رود و واجبی بکشد و بعد از آن سر تا پای خود را حنا بمالد، تا نوره کشیدن بعدی از دیوانگی و خوره و پیسی و آکله در امان بماند.

- وفرمود از آفتاب احتراز کنید که رنگ را تغییر می‌دهد و بدن را بدبو می‌کند و جامه را کهنه می‌کند و باعث انواع دردها می‌شود.

- و فرمود که چون مرا به آسمان بردند، از عرق من قطره‌ای چند بر زمین ریخت و گل سرخ از آن روئید. پس آن گل به دریا افتاد. ماهی خواست که آنرا بردارد، و عموص نیز که کرمی است در میان آب و سر پهنی دارد و دم باريك و درازی دارد، خواست آنرا بردارد میان ایشان نزاع شد. پس حقتعالی ملکی را فرستاد که در میان ایشان محاکمه کرد، و نصف را به ماهی داد و نصف را به عموص داد. باین سبب شد که از پنج برگ سبزی که در زیر گل سرخ می‌باشد دو تا به شکل ماهی است و دو تا به شکل دم عموص است.

- و فرمود که پنج کس هستند که از ایشان به همه حال اجتناب باید کرد: کسی که خوره داشته باشد، و پیس، و دیوانه، و ولدالزنا، و عرب بادیه‌نشین. (حیلةالمتقین، باب ششم، فصل یازدهم).

- از حضرت امام جعفر صادق منقول است که شخصی به خدمت حضرت رسول (ص) آمد و گفت برادرم از درد شکم آزار دارد. فرمود که بگو اندکی عسل با آب گرم بخورد. روز دیگر آمد و گفت خورد و نفع نکرد. فرمود که باز عسل بخورد و هفت مرتبه سوره حمد نیز بخواند. چون آن شخص رفت حضرت به اطرافیان فرمود برادرش منافق است و خوردن عسل با الحمد هم برایش مفید نمی‌شود.

- رسول اکرم فرمود که در نهرها بی لنگ داخل مشوید، که در نهرها ساکنان هستند از ملائکه.

- و فرمود که تا وقت مردن ترك نمی‌کنم بر الاغ جل‌دار سوار شدن را.

- و فرمود که حقتعالی شش خصلت را برای من نخواسته است و من نیز آنرا نمی‌خواهم برای امامان و شیعیان ایشان، و از آنها است: با ریش بازی کردن در نماز، و فحش گفتن در روز روزه، و بعد از انزال منی به مسجد رفتن، و منت گذاشتن بعد از تصدق، و در قبرستان خندیدن، و بر خانه‌های مردم نظر کردن.

- و فرمود بهترین رنگها در جامه سفید است، و بعد از آن زرد، و بعد از آن سرخ نیمرنگ و کبود و عدسی. و مکروه است سرخ تیره. و پوشیدن جامه سیاه کراهت شدید دارد مگر در عمامه و نعلین و عبا.

- و فرمود که سه چیز است که هر که آن کند بیم آن است که دیوانه شود: بول کردن در میان قبرها و با یکپا کفش راه رفتن، و در خانه تنها خوابیدن.

- و نهی فرمود از شفا طلبیدن از آبهای گرم که در کوهها می‌باشد و بوی گوگرد می‌دهد. و فرمود که گرمی آنها از جهنم است. و نیز فرمود که زکام لشکری است از لشکرهای خدا که می‌فرستد تا درد را برطرف کند و پس زنهار که زکام را علاج نکیند و اگر سخت شد، پنبه‌ای را به روغن بنفشه آلوده کنید و در وقت خوابیدن بر مقعد خود بگذارید.

- و فرمود که چون مگسی در ظرف طعام بیفتد ویك بال او در آن فرو رود، بال دیگرش را هم فروبرید. چرا که در یکبال مگس زهر و در بال دیگرش شفا است.

- و فرمود که اگر مردم بدانند در برگ سنا چه منفعتها هست هر آینه قیمت هر مثقال آن دو مثقال طلا شود، و بدرستیکه برگ سنا امان می‌بخشد از بهق و پیسی و خوره و دیوانگی و فلج و لقوه و قراقر شکم و قی و تب و ترکیدن دست و پا و درد جگر و حرارت سر و یرقان و تبهای شدید و درد شانه، بشرطی که بعد از خوردن آن پرهیز کنند از خرما و ماهی و سرکه، و غذا هم آش اماج باشد با روغن کنجد ... و نیز فرمود نیکو گلی است مرزنگوش که در زیر عرش می‌روید و آبش باعث شفای چشم است.

- و در حدیث موثق است که حضرت رسول (ص) تابستان که از خانه بیرون می‌آمدند برای خوابیدن، در روز پنج‌شنبه بیرون می‌آمدند و چون هوا سرد می‌شد و داخل خانه می‌شدند برای خوابیدن، در روز جمعه داخل می‌شدند.

- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که به عثمان بن مظعون فرمود: من روزه می‌گیرم و نماز می‌کنم و با زنان خود هم بسیار مجامعت می‌کنم پس هر که دین مرا خواهد باید به سنت من عمل کند. (بحارالانوار، جلد ششم، و حلیةالمتقین، باب اول، فصل چهارم ودوازدهم، باب دوم، فصول اول و هشتم، باب چهارم، فصل اول، باب پنجم، فصول سوم و نهم، باب ششم، فصول دهم و دوازدهم، باب هفتم، فصول دهم و دوازدهم، باب هشتم، فصل ششم، باب دوازدهم، فصول هشتم و یازدهم، باب خاتمه).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از نوفلی، و او از سکونی، و او از حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام، نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشترین چیزی که امت مرا به دوزخ آورد، دو سوراخ است: شکم و فرج (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العفو).

- در کتاب مستطاب زادالعماد سید جلیل علی بن طاوس رحمة الله علیه، روایت کرده است که روزی جمعی از اصحاب نشسته بودند. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله داخل شد و بر ایشان سلام فرمود. پس حضرت فرمود که می‌خواهید تعلیم نمایم شما را از دوائی که جبرئیل مرا تعلیم کرده است که محتاج به دوای اطباء نبوده باشم؟ پس حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام و سلمان و دیگران سئوال نمودند که آن دوا چیست؟ حضرت رسول‌الله علیه و آله به حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام خطاب نمود و فرمود که در ماه نیسان رومی آب باران را می‌گیری و سوره فاتحة الکتاب و آیةالکرسی و قل هوالله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل یا ایها الکافرون هر یك را هفتاد مرتبه می‌خوانی و هفتاد مرتبه الله اکبر و هفتاد مرتبه لا اله الا الله می‌گوئی و هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستی و هفت روز در بامداد و پسین از آن آب می‌آشامی. به حق آن خداوندی که مرا به راستی بر خلق مبعوث

گردانیده است، سوگند یاد می‌کنم که جبرئیل گفت که حقتعالی بردارد از کسی که این آب را می‌آشامد، هر دردی را که در بدنش باشد، و عافیت بخشد او را، و بیرون کند دردها را از بدن او و استخوانهای او، و اگر در لوح تقدیر دردی برای او مقدر شده باشد آنرا محو نماید(!) و به حق پروردگاری که مرا بحق فرستاده اگر فرزندی نداشته باشد و فرزند خواهد آب نیسان را به آن نیت بیاشامد، او را فرزند روزی گردد، و اگر عقیم باشد و از این آب با نیت بیاشامد، فرزند از او بوجود آید. و اگر مرد و زن پسر خواهند ویا دختر، از آن آب بیاشامند، مقصود ایشان بعمل آید.

واگر کسی درد سر داشته باشد و از این آب بیاشامد، صداع او ساکن گردد بقدرت الهی. و اگر درد چشم داشته باشد و در چشمهای خود قطره‌ای ازین آب بچکاند و بیاشامد به اذن خدایتعالی شفا یابد. و آشامیدن از آن آب بن دندانها را محکم گرداند، و دهان را خوشبو کند، و لعاب بن دندانها را کم کند، و بلغم را کم کند، و تخمه و امتلا بسبب خوردن طعام و آشامیدن آب بهم نرسد، و از بادهای قولنج و غیر آن متاذی نگردد، و درد پشت و شکم بهم نرساند، و از زکام آزار نکشد، و درد دندان بهم نرساند، و درد معده و کرم معده را زایل گرداند، ومحتاج به حجامت نگردد، و از مرض بواسیر و خارش بدن و آبله و دیوانگی و خوره و پیسی و رعاف و قی نجات یابد، و کور و لال و زمین‌گیر نشود، و آب سیاه در دیده‌اش نزول نکند، و دردی که موجب افطار روزه و نقصان نماز او باشد او را عارض نگردد، و از وسوسه‌های جنیان و شیاطین در امان بماند.

و جبرئیل به رسول صلی الله علیه و آله گفت: علاوه بر آنچه گفتی، به حق خداوندی که ترا به راستی فرستاده، هر که از این آب بیاشامد و بجمیع دردهائی که در مردم می‌باشد مبتلا باشد، موجب شفا از جمیع آنها گردد. و حقتعالی دلش را مملو گرداند از نور و روشنی. و الهام خود رادر دل او وارد سازد. و حکمت بر زبان او جاری گرداند. و پر کند دل او را از فهم و بینائی. و به اوعطا کند از کرامتها آنچه به احدی از عالمیان عطا نکرده باشد. و غش و خیانت و غیبت و حسد و بغض و کبر و بخل و حرص و غضب را از دل او

بردارد. و از عداوت و دشمنی مردم و بدگوئی ایشان نجات یابد. و موجب شفاء جمیع امراض او گردد.

و فقیر به خط شیخ شهید دیدم که از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده بود از دیگر خواص این آب، و از آن جمله اینکه اگر در زندان باشد و از آن بیاشامد، از حبس نجات یابد.(مفاتیح الجنان، نقل از زادالمعاد، فصل یازدهم: عوذات مأثوره).

- از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را بنزد خود طلبید و بدست مبارك عمامه بر سرشان پیچیدند. و یك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاه‌تر از عقب سر آویختند. پس فرمود که برو، رفت. پس فرمودند که بیا، آمد. پس فرمودند والله که از این بهتر نمی‌شود و چنین است تاجهای ملائکه. (حلیةالمتقین، باب اول، فصل هفتم).

- بیشتر بهشت ابلهانند.

- به بهشت درآمدم و اکثر ساکنان آنرا از ابلهان یافتم.

- خداوند بهشت را سفید آفریده، و سفیدی از همه رنگها پیش خدا محبوبتر است.

- از سرخی بپرهیزید. زیرا سرخی از همه زینتها بنزد شیطان محبوبتر است.

- شیطان رنگ سرخ را دوست دارد. پس از سرخی و هر لباسی که باعث انگشت‌نمائی است، بپرهیزید.

- برای نطفه‌های خود جای مناسب انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید که سیاهی رنگ زشتی است.

- موی سپید را رنگ کنید و چون یهودان مشوید.

- حق خدا بر هر مسلمانی این است که هر هفت روز یکبار سر و تن خود را بشوید.

- مویز خورید که صفرا را غلیظ کند و بلغم را ببرد و عصب را قوی کند وکنددذهنی را ببرد و خلق را نیکو کند و جان را پاك دارد و غم را ببرد.

- زیتون خورید و با آن روغنکاری کنید که از درخت مبارك است.

- چه نیکو نان خورشی است سرکه!

- جن کسی را که اسب اصیل در خانه خود دارد، مخبط نمی‌کند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: "وقتی یکی از شما با همسر یا کنیز خویش مقاربت کند، به فرج او ننگرد که مایه کوری است".

و نیز فرمود: "لباسهای خود را تمیز کنید و موهای خود را کم کنید و مسواك بزنید زیرا یهودان چنین نکردند و زنانشان زنا کار شدند".

- رسول اکرم (ص) فرماید: روزهای دوشنبه وپنج‌شنبه درهای آسمان گشوده می‌شود و اعمال را بر خدا عرضه می‌دارند. و در آنروزها گناهان هر کس را که برای خدا شریك قائل نباشد، ببخشند مگر آنکس که با برادر خود دشمنی داشته باشد. و روز جمعه اعمال را از نظر پدران و مادران(مرحوم) می‌گذرانند تا از کارهای نیك (فرزندان خود) خوشحال شوند و چهره‌هایشان سفید و روشن گردد. پس از خدا بپرهیزید ومردگان خود را اذیت مکنید.

- ساختمان بهشت خشتی از نقره و خشتی از طلا است. و گل آن مشك اذفر است و سنگریزه‌اش لؤلؤ و یاقوت است و خاکش زعفران است.

- جبرئیل نزد من آمد و گفت: امت خود را بشارت بده که هر کس بمیرد و چیزی را با خدا شریك نسازد، به بهشت می‌رود. پرسیدم: ای جبرئیل، واگر دزدی کرده باشد؟ و اگر زنا کرده باشد؟ گفت: آری! پرسیدم: و اگر دزدی کرده باشد؟ و اگر زنا کرده باشد؟ گفت: آری! پرسیدم: و اگردزدی کرده باشد؟ و اگر زنا کرده باشد؟ گفت: آری، و اگر هم شراب خورده باشد.

- از حضرت رسول (ص) نقل است که خداوند جن را بر سه قسم آفریده: یك قسم مارها و عقرب و حشراتند و قسم دیگر مانند باد در هوا روانند و قسم دیگر حساب و عقاب دارند. و آدمیان را نیز سه قسم آفریده: یك قسم مانند چهارپایانند و قسم دیگر بدنهایشان مانند جانهای شیطان است و قسم دیگر در آن روز که سایه‌ای جز خدا نیست در سایه او.

- عمرهای امت من میان شصت و هفتاد سال است.

- مسواك كردن فصاحت مرد را افزون می‌کند.
- بدترین جای شهرها، بازارها است.
- شیاطین صبحگاهان با بیرقهای خود به بازار می‌روند و با هر که زودتر به بازار رود داخل می‌شوند وبا هر که دیرتر بیرون آید، بیرون می‌آیند.
- هر که زمامدار ده تن شود، عقل چهار تن دارد. و هر که زمامدار چهل تن شود، عقل چهارصد تن دارد.
- بهترین رقم برای دوستان چهار تن، و برای پیشقراولان چهارصد تن، و برای سپاهیان چهار هزار تن است. (نهج‌الفصاحه، مجموعه سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از کتب اربعه و صحاح سته، توسط ابوالقاسم پاینده).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: "سه کس هستند که نمازشان از گوشهایشان بالاتر نمی‌رود: بنده فراری تا باز گردد، و زنی که شب بخوابد و شوهرش بر او خشمگین باشد، و امام قومی که آن قوم از او متنفر باشند." ... و نیز فرمود: "سه کس هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود و کار نیکشان را به آسمان نمی‌برند: بنده گریزان تا وقتیکه پیش صاحب خود بازگردد، و زنی که شوهرش از او ناراضی باشد تا وی را خوشنود کند، مست تا هنگامیکه بهوش آید." ... و نیز فرمود: "دو کس هستند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی‌رود بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد تا هنگامی که بازگردد، و زنی که شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تا از نافرمانی بازگردد. (همان کتاب)

- علی علیه‌السلام فرماید: عثمان بن مظعون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. عرض کرد: یا رسول‌الله خیال کرده ام سر به بیابانها گذارم و رهبانیت پیش گیرم. فرمود: از این کار بگذر. گفت: باز خیال کرده‌ام خوردن گوشت را بر خود حرام کنم. فرمود: از این هم بگذر. گفت باز خیال کرده‌ام تخمهای خود را ببرم و خواجه شوم. فرمود: عثمان اگر چنین کنی، از ما نیستی. گفت پس اجازه بده "خوله" همسرم را بر خود حرام کنم. فرمود: عثمان از این کار هم بگذر. (نكاح المستدرك، باب سی و هفتم).

احادیث مربوط به ائمه

در تولد ائمه

- یکی از اصحاب، از احمدبن محمد، و او از ابی یحیی الواسطی، واو از یکی دیگر از اصحاب، نقل کرده است که امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود بدرستیکه که حدا ما ائمه را از علیین، و ارواح ما را از قسمت بالای علیین آفرید. و ارواح شیعیان ما را از قسمت وسطای علیین و پیکرشان را از قسمت پائین آن آفرید. و خدا آفرینش ما ائمه را از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و نور عظمت خویش را درآن جای داد، و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما. از این رو ما و آنها آدمی شدیم، و همه مردم دیگر خرمگسانی شدند(!) که سزاور دوزخند و به سوی جهنم می‌روند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب خلق ابدان الائمه و ارواحهم و قلوبهم).

- امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: مردم دنیا بر سه دسته‌اند: دانشمندان، طالبان دانش، و خاشاکهای روی آب. دانشمندان ما ائمه هستیم، دانشجویان شیعیان ما، و مابقی خاشاك روی آب. (اصول کافی، کتاب فضل و العلم، باب اصناف الناس).

- مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد آفرید.... سپس ولایت اهل‌بیت را بر آسمان و زمین عرضه کرد وفرمود کیست که آنرا برای خود ادعا کند در عوض صاحبانش؟ پس آسمانها و زمین و کوهها امتناع کردند از حمل این امانت و اظهار ترس و ناراحتی از این ادعا نمودند. سپس آدم و حوا در بهشت قصد قبول این ادعا کردند، که ناگهان نظرشان به مقام ائمه چهارده معصوم افتاد. سئوال کردند: این مقام از کیست؟ جواب از مقام جلالت الهی رسید که از محمد، علی، فاطمه، حسنین، و ائمه تا حضرت مهدی است، و اگر اینها نبودند شما را خلق نمی‌کردم. مبادا منزلت آنان را تمنا نمائی. لیکن شیطان وسوسه کرد و

تمنای منزلت ولایت مطلقه کلیه را نمودند ... سپس طلب توبه کردند. خداوند فرمود بهمان انوار مقدس اولیاء متوسل شوید. پس از توسل به چهارده معصوم خدا توبه آنها را قبول فرمود.

- در بسیاری از احادیث معتبر آمده است که ولایت اهل‌بیت بر آبها عرضه شد. هر آب که قبول ولایت ائمه معصومین را کرد، شیرین و خوشگوار شد. و هر آب که قبول ولایت آنها را نکرد، تلخ و شور. هر میوه‌ای که قبول ولایت نمود، شیرین و گوارا گردید و هر میوه‌ای سرپیچی نمود، بی‌فائده گردید. و هر گل و گیاهی که قبول ولایت کرد، معطر و زیبا شد. و اگر قبول ولایت ننمود، بصورت خس و خار و فاقد عطر و خاصیت گردید. ایضا هر سنگی که ولایتشان را بعهده گرفت، عقیق و فیروزه و سنگ حجرالاسود(!) شد.[1]

- ونیز در احادیث آمده است که خدای عزوجل، در وحدانیت خودش تنها بود. سپس محمد وعلی و فاطمه را خلق کرد و از تنهائی بیرون آمد. سپس مکث کرد هزار دهر، و بعدا جمیع کائنات را خلق کرد. (آیت‌الله بروجردی، جواهر الولایه).

- علی بن محمد از عبدالله بن اسحاق العلوی، و او از محمد بن زیدالرزامی، و او از محمدبن سلیمان دیلمی، و او از علی بن ابی حمزه، و او از ابی بصیر روایت کرده‌اند که: همراه امام جعفر صادق علیه‌السلام حج گزاردیم، در همان زمانی که فرزندش موسی(امام موسی کاظم) متولد می‌شد. آن حضرت به اصحاب خود غذای زیاد و خوب می‌داد. ما مشغول غذا خوردن بودیم، که خبر دادند فرزند آن حضرت از همسرش حمیده متولد شده است. حضرت صادق علیه‌السلام برخاست و با فرستاده برفت. چون برگشت، عرض کردم: قربانت حمیده نسبت به آن مولود به شما چه خبری داد؟ فرمود که گفت چون مولود از شکمش فرود آمد، دستها را بر زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد. واین نشانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و نشانه وصی بعد از اوست.

۱- در حدیث مشخص نشده است که قبول ولایت اهل‌بیت چه عیبی داشته که هم اقیانوسها و دریاها و دریاچه‌های دنیا و تقریبا همه کوههای دنیا و قسمت اعظم میوه‌ها و گلها و گیاههای دنیا اینهمه خفت را قبول کرده‌اند برای آنکه از شیعه شدن استنکاف کنند!

سپس در توضیح این گفته فرمود: در آن شبی که نطفه جدم زین‌العابدین علیه‌السلام بسته شد، شخصی جامی نزد پدرش (حضرت حسین) آورد که در آن شربتی بود رقیق تر از آب، نرم‌تر از کره، و شیرین‌تر از عسل، و خنکتر از برف، و سفیدتر از شیر. و به او آشامانید. و سپس دستور مقاربت داد. او برخاست و نزدیکی کرد و نطفه جدم بسته شد. و همچنین در شبی که نطفه پدرم بسته شد، شخصی نزد جدم آمد و همان شربت را به جدم آشامانید، چنانکه به پدر جدم آشامانیده بود. و به وی دستور مقاربت داد و چنانکه به او دستور داده بود و جدم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد. و چون شبی که نطفه من بسته شد فرا رسید، شخصی نزد پدرم آمد و شربت را باو آشامانید و دستور مقاربت داد. پدرم برخاست و نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد. و چون شبی که نطفه پسرم بسته شد فرا رسید، شخصی به نزد من آمد و با من همان رفتار را کرد. پس من نزدیکی کردم و نطفه پسرم همین مولود بسته شد. و بخدا که او پس از من صاحب شما است.

و همانا که نطفه امام از آن نوشابه‌ای است که بتو خبر دادم. و چون این نطفه چهار ماه در زهدان باشد، روح در آن ایجاد شود. و خدای تبارك وتعالی فرشته‌ای را که نامش حیوان است برانگیزد تا بر بازوی راست آن فرمان امامتش را بنویسد.

و چون شکم مادرش فرود آید، دستهایش را بر زمین گذارد تا هر علمی را که خدا از آسمان به زمین فرستد، دریافت کند. و سپس سر به آسمان بردارد. زیرا که ندا دهنده‌ای از عرش از افق اعلی و از جانب پروردگار او را به نام خود و نام پدرش صدا زند و گوید ای فلان ثابت باش تا برجا بمانی. تو برگزیده خلق من و محل راز و صندوق علم وامین وحی و خلیفه روی زمین من هستی. به عزت و جلالم که هر که با تو دشمنی کند او را به عذاب سخت خودم بسوزانم، ولو آنکه در دنیا هم او را مشمول رحمت واسعه خودم کرده باشم(!).

و چون آواز منادی پایان یابد، امام دست بر زمین و سر به آسمان جوابش دهد که "خدا و فرشتگان و اهل علم گواهی دهند که شایسته پرستش جز او نیست" آنگاه خداوند علم اول و علم آخر به او عطا کند، و شایسته ملاقات روح در شب قدر گردد. و روح چیزی است که از جبرئیل بزرگتر است.

و حسن بن راشد گوید که شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: زمانی که خدای تبارك و عالی بخواهد امام را خلق کند، به فرشته‌ای دستور دهد که شرتی از آب زیر عرش گرفته، به پدر امام بیاشاماند. پس آفرینش امام از آن شربت است. آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمی‌شنود و بعد از آن در شکم مادرش می‌شنود و چون متولد شود، همان فرشته امامت او را در میان دو چشمش می‌نویسد. و چون امام قبلی درگذرد، برای او مناره‌ای از نور افراشته شود. و چون به امر امامت قیام کند، خدا در هر شهری برایش مناره‌ای بسازد که از بالای آن اعمال بندگان را بنگرد.

واسحق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: چون ماه نهم بارداری برای مادر امام فرارسد، در خانه آواز بلندی به گوشش رسد، و در شب زائیدنش نوری ظاهر شود در خانه که جز او و پدرش نبینند. و چون او را بزاید، نشسته باشد و چهار زانو از شکم مادر بیرون آید. و پس از اینکه روی زمین قرارگیرد، بچرخد تا قبله بهر طرف باشد، روی بدان کند. سپس سه بار عطسه کند وانگشت بر سر بینی گذارد و به حمد خدا اشاره کند. و چون تولد شود ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش برآمده باشد. و درمقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یك شبانه روز از دو دستش نوری طلائی ساطع باشد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب موالید الائمه).

- وعلی بن محمد از یکی از اصحاب، و او از ابن ابی عمر، و او از حریز، و او از زراره، و او از امام باقر ابی جعفر علیه‌السلام، نقل کنند که فرمود: امام را ده علامت خاص است، بدینقرار: ۱- پاکیزه و ختنه شده متولد شود. ۲- چو بدنیا آید، فورا کف دست بر زمین نهاده، شهادتین ادا کند. ۳- در خواب محتلم نشود. ۴- چشمش بخوابد ولی دلش بخواب نرود. ۵- دهن دره نکند. ۶- ازپشت سر ببیند، چنانکه از پیش رو ببیند. ۷- مدفوعش معطر باشد و بوی مشك دهد. ۸- چون قضای حاجت کند، زمین موظف باشد که مدفوع او را در خود فرو برد. ۹- چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، زره به قامتش درست باشد. اما اگر مرد دیگری این زره را بپوشد چه کوتاه قد باشد و

چه درازقد، زره یکوجب از او بلندتر آید. ۱۰- تا زمان حیاتش محدث باشد یعنی فرشته باو خبر دهد.

- محمدبن یحیی از محمد بن احمد، و او از محمد بن الحسین، و او از ابی سعید الغصفوری، و او از عمر بن ثابت، و او از ابی الجارود، و او از امام ابی جعفر علیه‌السلام، نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و دوازده تن از فرزندانم، بند و قفل زمین هستیم. ما میخهای زمین هستیم، و کوههای آن هستیم، و خدا به خاطر وجود ما زمین را میخکوب کوبیده تا مردمش را فرونبرد، و چون دوازدهمین فرزند من از دنیا برود، زمین اهل خود را فرو برد و به آنها مهلت داده نشود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما جاء فی الاثنی‌عشر و انص علیهم).

- احمد بن مهران از محمدبن علی، و او از محمد بن یحیی، و او از احمدبن محمد، و او از محمد بن سنان، و او از مفضل بن عمر، نقل کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا امیرالمومنین (ع) و ائمه هدی را یکی پس از دیگری ارکان زمین قرارداده تا اهلش را نجنبانند، و خود امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود: من از طرف خدا قسمت کننده بهشت و دوزخم. من صاحب عصا و میسمم. مرا بر مسندی مانند مسند محمد صلی الله علیه و آله نشانیده‌اند و آن مسند خدائی است ... من مرگ مردم و بلاها و نژادها و فصل‌الخطاب را می‌دانم. آنچه را پیش از من بوده می‌دانم و آنچه که نزدم حاضر نیست نیز بر من پوشیده نیست. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمه هم ارکان الارض).

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خدا ناممان را بلند ساخت. و چون آسمانها و زمین را آفرید، به منادی دستور داد تا فریاد زد: گواهی دهم که شایسته پرستش جز خدا نیست - سه بار- و گواهی دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است -سه بار- و گواهی دهم که علی از روی حق امیرمومنان است -سه بار- (حق الیقین، در شفاعت ائمه در روز قیامت).

- در حدیث معتبر است که حضرت رضا علیه‌السلام به سماعه فرمود: روز قیامت ملك مقرب یا پیغمبر مرسل یا مومنی باقی نمی‌ماند که محتاج به شفاعت پیغمبر آخرالزمان و فرزندانش که ائمه معصومین هستند، نباشد. همچنانکه در دنیا اغلب انبیاء در سختی و شدت به پیغمبر و اهل‌بیتش توسل می‌جستند. چنانکه در توبه آدم، و نجات نوح از غرق، و ابراهیم از آتش، و موسی از نیل، و یوسف از زندان، و فراق یوسف، و زکریا در طلب اولاد، و نجات یونس از قعر دریاها، همگان به خمسه طیبه و حجت آخرالزمان متوسل می‌شدند. و اگر احیانا بغیر از آنها حتی انبیاء اولوالعزم را هم وسیله شفاعت بدرگاه حق قرار می‌دادند دعاشان مستجاب نمی‌شد. (حق الیقین، در شفاعت ائمه در روز قیامت).

-ابوذر غفاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود که شناختن علی علیه‌السلام به نورانیت کاملترین مرتبه معرفت است. نزد سلمان فارسی آمد و از او در این خصوص پرسش کرد. سلمان گفت که با یکدیگر نزد علی (ع) می‌رویم و از خود آن حضرت در این باره سئوال می‌کنیم. پس رفتند پرسیدند و امام در جواب آن دو فرمودند: البته که شناختن من به نورانیت شناختن خدا است. منم امرالله. من صاحب لوح محفوظم. من خاتم اوصیائم. منم که نوح را در کشتی به امر خدای خود روان کردم. منم که یونس را از شکم ماهی به امر خدا خارج ساختم. منم که موسی را از دریای نیل به امر خدا عبور دادم. منم که ابراهیم را از آتش به اذن خدا نجات دادم. من محمد و ابراهیم و موسی و عیسی هستم. و هر گونه بخواهم تغییر شکل می‌دهم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم به اذن خدایم. و به ضمائر دلها آگاهم و امامان از فرزندان من نیز این علم را دارند، هر گاه اراده کنند. ما همه محمدیم. اول ما محمد، وسط ما محمد، و آخر ما محمد. تمامی ما محمدیم. اگر بخواهیم آسمانها و زمین را می‌شکافیم و مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق مبدل می‌کنیم. همه چیز حتی آسمان و زمین و خورشید و ماه از ما اطاعت می‌کنند. (سعد بن ابی خلف الاشعری، بصائرالانوار، باب امامت و ولایت، حدیث نورانیت).

- در جواب نامه جماعتی، حضرت امام غائب به خط خود نوشتند که ما ائمه، ساخته خدائیم و بقیه مخلوقات ساخته‌های ما می‌باشند (و نحن صنائع بنا، و الخلق بعد صنائعنا). و چون کلمه "خلق" اعم است، البته مراد از "بقیه مخلوقات"، همه بشر و جمادات و زمین و آسمانند.

- در قرآن که می‌گوید: در قیامت وقتی کافر سرنوشت خود را می‌بیند، می‌گوید "یالیتنی کنت ترابا" بدین معنی است که کنیه علی "ابوتراب" است و ابوتراب کسی که بقاء و سکون زمین بسته به اوست.

و اینکه در قرآن گفته شده است: "خدا را بپرستید و به او شرك نیاورید و به پدر و مادر نیکوئی کنید" مقصود از پدر و مادر در این آیه، حضرت محمد وحضرت علی است[1]. و هر چند علامه مجلسی در این باره گفته است که محمد و علی پدر و مادر روحانی بشرند ولی بیقین می‌توان گفت که محمد و آل محمد هم پدران روحی و هم پدران جسمی بشرند ... و پدر اصلی و حقیقی بندگانند. (آیت‌الله بروجردی، جواهر الولایه، نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی)

جمعی از اصحاب از احمد بن محمدبن خالد، و او از محمد بن الحسن بن شمون، و او از عبدالله بن عمرو بن الاشعث، و او از عبدالله بن حماد الانصاری، و او از یحیی بن عبدالله بن الحسن، واو از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه‌السلام، نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که با یکی از امامان بیوفائی کند، با دهن کج وارد محشر گردد و بهمان صورت به دوزخ برود. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المکر و القدر والخدیعه).

در معجزات ائمه

- محمدبن یحیی، از سلمه بن خطاب، و او از عبدالله بن محمد، و او از عبدالله بن القاسم، و او از عیسی سلقان، نقل کرده است که شنیدم امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: امیرالمومنین علیه‌السلام دائیهائی در قبیله‌بنی‌مخزون داشت. جوانی از آنها به خدمتش آمد و عرض کرد: دائی جان، برادرم مرده و

۱- در حدیث توضیح دقیقتری داده نشده است که کدام پدر و کدام مادرند.

من در مرگش سخت غمگین شده‌ام. حضرت باو فرمود: می‌خواهی او را ببینی؟ عرض کرد: آری! فرمود: قبرش را به من نشان بده. پس خارج شد و بُردِ رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کمر بست. چون نزد قبر رسید، لبهایش بهم خورد. سپس با پایش به قبر زد. مرده از قبر بیرون آمد و به زبان فارسی سخن می‌گفت. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مگر تو وقتی مردی از عرب نبودی؟ گفت: چرا، ولی ما به روش فلان و فلان مردیم، از این رو زبان ما نیز عوض شد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد امیرالمومنین).

- تنی از اصحاب، از احمد بن محمد، و او از علی بن الحکم، و او از عبدالله بن مغیره، نقل کرده‌اند که گفت: حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در منی به زنی گذشت که می‌گریست زیرا گاوش مرده بود. حضرت نزدیك او رفت و فرمود: چرا گریه می‌کنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا، فرزندانی یتیم دارم و گاوی داشتیم که زندگی من و کودکانم از او می‌گذشت. اما اکنون آن گاو مرده و ما بیچاره شده‌ایم ... امام علیه‌السلام فرمود: ای کنیز خدا، می‌خواهی گاوت را زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید آری ای بنده خدا. حضرت علیه‌السلام به کناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبهایش را تکان داد. سپس برخاست و گاو را صدائی زد. نفهمیدم که بر عصایش به آن گاو زد یا به پنجه پایش. گاو برخاست و راست بایستاد و سلام گفت. چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت به پروردگار کعبه که این مردعیسی بن مریم است (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین).

- در حدیث معتبر است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به عمار یاسر اجازه دادند و او به امر آن حضرت کفی از خاك برگرفت و نام حضرت را بر آن خواند و خاك مبدل به طلا شد. و نیز در حدیث است که امام حسین علیه‌السلام برای فرزندشان علی اکبر که در مسجد از پدر انگور خواسته بود از کمر ستون مسجد انگور تازه بیرون آوردند.

- و نیز در حدیث است از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام که با یك یهودی همسفر بود. به رودخانه‌ای رسیدند. یهود لباسش را به روی آب افکند و بر آن نشست و گذشت. سپس ندا نمود: "ای مرد، اگر تو آنچه را که من می‌دانم میدانستی از آب رد می‌شدی". حضرت اشاره به آب فرمود و آب منجمد شد و عبور فرمود ... یهودی خود را به پای حضرت افکند و گفت: "ای جوان چه گفتی که آب مبدل به سنگ نمودی؟" حضرت فرمود "تو چه گفتی که از آب گذشتی؟" یهودی خیبری گفت: "خدا را به اسم اعظم او خواندم". حضرت فرمود: "آن اسم چه بود؟" یهودی گفت: "اسم وصی محمد بود". علی فرمود: "منم آن وصی محمد". یهودی گفت "پس قبول کردم و اسلام آوردم". (کتاب العیون، نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

- متوکل خلیفه پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم حضرت هادی علیه‌السلام به جهت ارعاب و ترساندن او ارائه و نشان داد، امام علیه‌السلام هم قشون غیبی و فرشتگان به آن بدعاقبت نمایاند که به حال غش افتاد ...

- امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به کنیزی که هارون در زندان برای خدمت خاص حضرت گماشته بود، حوران و غلامانان دست به سینه را نشان داد و کنیز از دیدنشان بیهوش گشت ...

- امام هشتم حضرت رضا علیه‌السلام در مجلس مامون، اشاره به عکس پرده فرمودند و بلافاصله شیری ظاهر شد و سعید بن مهران ناپاك را در حضور مامون‌الرشید بلعید و طعمه خود نمود. و چون مامون درخواست زنده کردن او را نمود، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی افعی‌های جادوگران را برمی‌گردانید، شیر هم سعید را برمی‌گرداند.[1] (آیت‌الله بروجردی، در خلافت و ولایت چهارده معصوم تشریعی و تکوینی).

---

[1]- تذکر علی شریعتی بر این حدیث: "البته غاصب ولایت مأمون است، ولی شیر ولایت به او چپ نگاه نمی‌کند و سعید بن مهران بیچاره را می‌خورد". (تشیع علوی و تشیع صفوی).

حسین بن الحسن الحسنی گوید که ابوالطیب المثنی یعقوب بن یاسر به من گفت که متوکل (خلیفه عباسی) به اطرافیانش می‌گفت: این ابن الرضا(امام هادی علیه‌السلام فرزند امام رضا علیه‌السلام) مرا خسته کرده است. زیرا ازمیگساری و همنشینی با من سر باز می‌زند و نمی‌توانم در این باره بهانه‌ای برای تخفیف او در نزد مردم پیدا کنم. گفتند: اگر به او ره نمی‌یابی، بسراغ برادرش موسی (موسی مبرقع فرزند حضرت امام رضا) برو که اهل ساز و آواز است و مِی می‌خورد و عشقبازی هم می‌کند. آنگاه متوکل به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی‌هاشم و سرلشکران و مردم به استقبالش رفتند، با این شرط که چون به سامره وارد شود، در خانه‌ای مجلل مسکن گزیند و متوکل می‌فروشان و آوازه‌خوانان را نزد او فرستد. چون موسی برسید، حضرت ابوالحسن علیه‌السلام در محل پل وصیف به او برخورد و سلام گفت و فرمود مبادا نزد متوکل اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده‌ای که می‌خواهد رسوایت کند. موسی نپذیرفت. و آن حضرت چون دید که وی اجابت نمی‌کند، فرمود پس بدان که این مجلسی است که هرگز تو و متوکل در آن گرد هم نیائید. و بتحقیق که موسی سه سال در آنجا بود، و هر روز صبح می‌رفت، باو می‌گفتند متوکل امروز کار دارد شب بیا، و چون شب می‌آمد می‌گفتند خلیفه مست است، صبح بیا. و صبح می‌آمد می‌گفتند دوا آشامیده. تا سه سال بدین منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیه‌السلام و الرضوان).

- محمدبن یحیی از سلمة بن الخطاب، و او از عبدالله بن محمد، و او از منیع بن الحجاج البصری، و او از مجاشع، و او از معلی، و او از محمد بن الفیض، روایت کنند که امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: عصای موسی متعلق به آدم علیه‌السلام بود که به شعیب رسید. و سپس از او به موسی بن عمران رسید و آن عصا نزد ماست و همین اندکی پیش نزدم بود. و مانند وقتیکه از درخت بریده شده سبز است. وچون از او سوالی شود جواب گوید. و آماده شده است که در اختیار صاحب الزمان قرار گیرد، تا او با آن همان کاری را انجام دهد که موسی انجام می‌داد. و آن عصا هراس‌آور است و برایش دو شعبه باز

می‌شود که یکی در زمین و دیگری در سقف باشد و فاصله میان آن دو چهل ذراع باشد و نیرنگ ساخته‌ها را با زبانش می‌بلعد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عند الائمه من آیات الانبیاء).

در علم ائمه

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از بن ابی عمیر، و او از یکی از اصحاب، نقل کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردی که آبله داشت و با انزال منی جنب شده بود، و چون او را غسل دادند مُرد. فرمود: وای که او را با این کار کشتند. چرا از ما نپرسیدند؟ که همه چیز را می‌دانیم. همانا که دوای نفهمی پرسش است. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب سوال العالم و تذاکره).

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از وشاء، و او از ابان بن عثمان، و او از عبدالله بن سلیمان، روایت کنند که مردی از اهل بصره که نامش عصمان اعمی بود به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: حسن بصری عقیده دارد کسانیکه علم را کتمان کنند، گند شکمشان اهل دوزخ را اذیت کند. امام علیه‌السلام فرمود: کدام علم را کتمان کنند؟ حسن بصری هر چه می‌خواهد بگوید، زیرا که علم از زمان بعثت نوح علیه‌السلام پنهان بوده است و بخدا قسم که جز در خاندان ما یافت نمی‌شود. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب النوادر).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابن اذینه، و او از عبدالله بن سلیمان، و او از حمران بن اعین، و او از حضرت امام صادق علیه‌السلام، نقل کنند که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، دو انار از آسمان آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از انارها را خورد و دیگری را دو نیمه کرد و از آن دو نیمه هم یك نیم را خورد و نیم دیگر را به علی خورانید. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم می‌دانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: اما انار اولی نبوت بود که ترا از آن

بهره‌ای نیست. اما انار دومی علم و دانش بود، که در آن با من شریك هستی. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الله عزوجل لم یعلم بینه علما الا امره ان یعمله امیرالمومنین و انه کان شریکه فی العلم).

- احمد بن محمد از محمد بن الحسن، و او از عبادین سلیمان، و او از محمدبن سلمان، و او از پدرش، و او از سدیر، نقل کرده‌اند که: من و جمعی از اصحاب از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدیم: علم شما چقدر است؟ آن حضرت با دست به سینه‌اش اشاره نمود و فرمود بخدا تمام علم کتاب نزد ماست. بخدا تمام علم کتاب نزد ماست. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر فیه ذکرالغیب).

- علی بن ابراهیم گوید: پدرم نقل کرد که گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه‌السلام اجازه تشرف گرفتند و به خدمتش رسیدند. در یك مجلس سی‌هزار مسئله از او پرسیدند که حضرت به همه آنها جواب داد و در آن زمان حضرت علیه‌السلام ده ساله بود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی).

- جمعی از اصحاب از احمدبن محمد، و او از هیثم بن ابی مسروق النهدی، و او از حسین بن خالد، و او از اسحاق بن عمار، نقل کرده‌اند که گوید: به حضرت جعفر ابی عبدالله علیه‌السلام عرض کردم: نزد مردی می‌روم و بعضی از سخنم را می‌گویم و او تمام مقصود مرا می‌فهمد. و مردی دیگر نزد او می‌روم و تمام سخنم راباو می‌گویم و او طبق گفته من جواب می‌دهد و مردی دیگر نزد او می‌روم و سخنم را می‌گویم ولی او می‌گوید دوباره بگو. فرمود: ای اسحاق می‌دانی چرا چنین است؟ گفتم نه! فرمود آنکه تمام سخن ترا از بعضی گفتارت می‌فهمد کسی است که نطفه‌اش با عقلش خمیرشده است. و آنکه پس از اتمام سخنت جوابت را می‌گوید کسی است که عقلش با نطفه‌اش خمیر شده است. و آنکه چون سخن می‌گوئی گوید: دوباره بگو. کسی است که پس از بزرگ شدن

عقلش به آمیخته شده، او است که می‌گوید دوباره بگو. (اصول کافی، کتاب العقل و الحیل).

- علی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمد بن ولید شباب الصیرفی، و او از یونس بن رباط، روایت دارند که گفت: من و کامل خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام رسیدیم. کامل عرض کرد: قربانت گردم، فلان شخص حدیثی روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله در روز وفاتش به علی علیه‌السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی مفتاح هزار حدیث بود[1]. فرمود: آری، چنین بود. عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان شما هم آشکار خواهد شد؟ فرمود: ای کامل، یك باب یا دو باب آن ظاهر شده است. عرض کردم: قربانت، بنابراین از هزار هزار باب از فضل شما، جز یك یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید از فضل ما چه اندازه بفهمید؟ کافی است که فقط یك الف غیر متصل از آنرا روایت کنید (اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشاره و النص علی امیرالمومنین).

-احمد بن محمد، از محمدبن الحسن، و او از عباد بن سلیمان، و او از محمد بن سلیمان، و او از پدرش، و او از سدیر، نقل کرده‌اند که گفت: من و ابوبصیر و یحیای بزاز و داود بن کثیر در مجلس نشسته بودیم. که حضرت امام صادق علیه‌السلام با حالت خشم وارد شد. چون در مسند خویش قرار گرفت، فرمود: تعجب می‌کنم از مردمی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم. در حالیکه جز خدای عزوجل کسی غیب نمی‌داند. همین امروز من می‌خواستم کنیز خودم را بزنم، اما او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است[2]. (اصول کافی، کتاب الحجة باب نادر فیه ذکر الغیب).

۱- جمعا یك میلیون (توضیح از شارح اصول کافي).

۲- تفسیر شارح کتاب کافی بر این حدیث (که با احادیث قیل درباره آگاهی ائمه بر کلیه امور غیب مغایرت دارد): ممکن است شنودگان این فرمایش امام، شیعیان ضعیف‌العقلی بوده‌اند که باید از آنها تقیه کرد. (البته مراد ازین شیعیان ضعیف‌العقل، همان راویان حدیثهای معتبرند).

- علی بن محمد، از محمدبن صالح، روایت کند که گفت: کنیزی داشتم که از او خوشم می‌آمد. به حضرت امام مهدی(در زمان غیبت صغری) نامه نوشتم. و ازاو خواستم که با علم کامل خود مرا در امر باردار ساختن او راهنمائی کند. جواب آمد: "باردارش ساز، خدا هر چه خواهد می‌کند". پس با او نزدیکی کردم و آبستن شد. سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الصاحب علیه‌السلام).

- امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: چرا مردم دیدار ما را مکروه می‌دارند؟ و حال آنکه ما دریای رحمتیم. ما معدن حکمت و دانشیم و درخت بارور نبوت در خانه ما است و فرشتگان مرتبا در خانه‌های ما رفت و آمد می‌کنند. (علامه شیخ مفید، ارشاد، باب نهم).

- در روایت معتبر منقول است که محمد بن سلیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کرد که خواب دیدم که داخل خانه‌ام شدم. زنم آمد و گردوی بسیاری شکست و بر سرم ریخت. حضرت فرمود: وای وای، می‌بینم که زنی را متعه (صیغه) خواهی کرد و زنت از آن مطلع خواهد شد و تمام رختهای نو را که پوشیده‌ای بر بدنت پاره پاره خواهد کرد، زیرا که پوست گردو به منزله جامه است.

محمدبن مسلم گفت که چون صبح جمعه شد رخت نو که در عیدها می‌پوشیدم بر تن کردم و بر در خانه نشستم. دختری گذشت. او را طلبیدم و به خانه بردم و متعه کردم. زنم بی‌خبر آمد بر سر ما و آن دختر گریخت، اما من نتوانستم فرار کنم و زنم بر من تاخت آورد و همه رختهای نو مرا پاره پاره کرد. (حلیةالمتقین، باب هشتم، فصل هشتم).

- از حضرت صادق (ع) حدیث است که: علم نافعی که سبب نجات بشود، فقط توحید و امامت و علومی است که از حضرت صلی الله علیه و آله بما رسیده است. از سایر علوم آنچه برای فهمیدن کلام اهل‌بیت رسالت لازم است مانند عربی و صرف و نحو و منطق باید خوانده شود. و غیر آن یا لغو و

بی‌فایده و تضییع عمر و یا احداث شهبه است در نفس، که بیشتر موجب کفر و ضلالت شود. (علامه مجلسی، عین‌الحیوة).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حمید بن زیاد، و او از حسن بن محمد، و همه آنها از احمد بن الحسن المیثمی، و او از یعقوب بن شعیث، روایت کرده‌اند که شنیدم حضرت امام صادق علیه‌السلام را که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که همانا در بدن آدمیزاد ۳۶۰ رگ است، که ۱۸۰ رگ از آنها می‌جنبند و ۱۸۰ رگ دیگرش ساکن است. پس اگر یکی از رگهای جنبده ساکن شود، صاحب آن خوابش نبرد. واگر یکی از رگهای ساکن به جنبش آید، باز صاحب آن خوابش نبرد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بامداد می‌کرد، ۳۶۰ بار می‌فرمود: "الحمدلله رب العالمین کثیرا علی کل حال". و چون شام می‌کرد مانند آنرا می‌گفت. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب النحمید و التمحید).

- در حدیث معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که هیچیك از فرزندان آدم نیست مگر آنکه در او دو رگ هست: یك رگ بر سرش که خوره را به حرکت می‌آورد و دیگری در بدنش که پیسی را بحرکت می‌آورد. پس چون آن رگ سر بحرکت می‌آید خدایتعالی زکام را بر او مسلط می‌گرداند که دردهای سر را می‌کشد و اگر رگ بدن بحرکت در می‌آید حقتعالی دمل را بر آن مسلط می‌گرداند که دردهای بدن را می‌کشد. پس کسی که دمل و زکام بهم رساند، خدا را تشکر کند. (حلیةالمتقین، باب نهم، فصل ششم).

- احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمدبن الحسن، و او از یعقوب بن یزید، و او از ابن ابی عمیر، و او از کسی که نامش را نیافتم، و او از ابی عبدالله نقل کرده‌اند که حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی از آنها در مشرق و دیگری در مغرب است. گرداگرد آنها دیواری از آهن است و هر یك از آنها هزار هزار (یك میلیون) دروازه دارد. و در آنجا به هفتاد هزار هزار(هفتاد میلیون) لغت حرف می‌زنند که تکلم هر لغتی با لغت

دیگر فرق دارد و من همه آن لغات و آنچه را که در آن دو شهر و در مابین آنهاست، می‌دانم. و جز من و برادرم حسین کسی این را نمی‌داند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد الحسن بن علی، و بحارالانوار، جلد هفتم، در احوال ائمه).

- محمداز احمد، و او از ابن محبوب، و او از جمیل بن صالح، و او از ابن بن تغلب، نقل کنند که گفت: از امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: بر ماهی. گفتم: ماهی بر چیست؟ فرمود: بر آب. پرسیدم: آب برچیست؟ فرمود: بر صخره. پرسیدم: صخره برچیست؟ فرمود: برخاك نمناك. پرسیدم: خاك نمناك بر چیست؟ فرمود: هیهات که در اینجا دیگر دانش علما گم گشته است! (کلینی، روضة من الکافی، کتاب الروضه).

- احمد بن مهران و علی بن ابراهیم، هر دو از محمد بن علی، و او از حسن بن راشد، و او از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم، نقل کرده‌اند که: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بودیم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، و گفتگوی بسیار میان آن حضرت و او شد. در آخر مقال حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از او پرسید: بمن بگو که اسم مادر حضرت مریم چه بود و در چه روزی روح عیسی علیه‌السلام در شکم او دمیده شد؟ و در چه روزی او را زائید؟ نصرانی گفت: والله نمی‌دانم.

پس حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: اما مادر مریم نامش مرثا بود که او را در عربی وهیبه خوانند. اما روزیکه مریم باردار شد، روز جمعه هنگام ظهر بود که روح الامین از آسمان فرود آمد. اما روزیکه مریم عیسی را زائید، سه‌شنبه بود در چهار ساعت و نیم از روز برآمده.

سپس فرمود: نهری که مریم عیسی را در کنار آن زائید، می‌دانی کدام بود؟ گفت: نه. فرمود: آن نهر فرات بود(!) که درختان انگور و خرما در کنار آن است و هیچ نهری از لحاظ درختان خرما و انگور با فرات برابر نیست. و اما روزی که زبان مریم بسته شد، قیدوس پادشاه یهود فرزندان و پیروان خود

را طلبید و آل‌عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرد و آنها آنچه را خدا در کتاب تو و کتاب ما بیان کرده، گفتند. حالا همه چیز را فهمیدی؟

نصرانی عرض کرد: بلی، همین امروز همه آنها را خوانده بودم. حالا بفرما که اسم مادر من به لغت سریانی و عربی چیست؟ حضرت علیه‌السلام فرمود: اسم مادر تو به لغت سریانی عنقالیه است و اسم مادر پدرت عنقوره بوده است. و اما اسم مادرت به لغت عربی هومیه است و نام پدرت عبدالمسیح است که به لغت عربی عبدالله می‌شود.

عرض کرد: راست گفتی، اما اسم جدم چیست؟ فرمود: اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم. نصرانی گفت: مگر او مسلمان بود؟ فرمود: آری و شهید هم گردید. زیرا لشکری از اهل شام ناگهان بمنزلش ریختند او را کشتند.

نصرانی گفت: نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود؟ فرمود: نام تو عبدالصلیب بود. عرض کرد: شما چه نامی به من می‌دهی؟ فرمود: من تو را عبدالله نام می‌گذارم.

نصرانی گفت: پس من هم ایمان به خدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستشی جز او نیست. سپس زنّار و صلیب طلائی خود را برید و بشکست و مسلمانی شد نیکو و از قبیله بنی‌قهر زنی گرفت. و امام کاظم علیه‌السلام پنجاه دینار مهرش داد و برایش نوکر گرفت. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولدعلی بن الحسین).

چند تن از اصحاب، از احمدبن محمد بن عیسی، و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد بن حمران، و او از ابان بن تغلب، نقل کرده‌اند که امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون پادشاه حبشه لشکر خود را همراه فیل به سوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، عبدالمطلب که شترانش را بجانب خانه می‌برد، در راه به فیل برخورد. باو گفت: ای محمود! فیل سرش را حرکت داد. عبدالمطلب به او گفت: می‌دانی ترا برای چه آورده‌اند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه! عبدالمطلب گفت: ترا آورده‌اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی. چنین کاری را انجام می‌دهی؟ با سر اشاره کرد: نه!

چون صبح شد، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود. فیل امتناع کرد آنگاه یکی از غلامان عبدالمطلب گفت: یك سیاهی از طرف دریا می‌بینم. چون سیاهی نزدیك شد، وی گفت: پرنده بسیاری که آنها رانمی‌شناسم و هر یك از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می‌پرانند یا کوچکتر از آن در منقار خود دارد ... و این پرندگان چون بالای سر لشکر قرار گرفتند، سنگریزه را انداختند. هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقعدش خارج شد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد النبی و وفاته).

ناسخ و منسوخ

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید، او از منصوربن حازم، روایت دارند که از امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدیم: چه می‌شود که من ازشما مطلبی می‌پرسم و شما جواب مرا می‌گوئید. سپس دیگری نزد شما می‌آید و باو جواب دیگری می‌فرمائید؟ فرمود: ما مردم را باندازه زیاد و کمی عقلشان جواب می‌گوئیم. عرض کردم بفرمائید که اگر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از قول آن حضرت راست گفتند پس چرا در نقل آن اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که مردی خدمت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمد و از او مسئله‌ای می‌پرسید و آنحضرت جوابش را می‌فرمود، ولی بعدها به او جوابی دیگر می‌داد که جواب اول را نسخ می‌کرد.

و احمدبن محمد، از عثمان بن عیسی، و او از ابی ایوب الخراز، و اواز محمد بن مسلم نقل کرده که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: چگونه است که کسانی که دروغگو هم نیستند، حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند، ولی شما خلاف آنرا به ما می‌گوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد. (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، وعلی بن ابراهیم، واو از پدرش، و همگی آنها از ابن محبوب، و اواز ابن رباب، واو از ابی بصیر روایت کرده‌اند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدر مریم) وحی کرد

که من بتو پسری می‌بخشم که به اذن خدا کور و پیسی را درمان کند و مردگان را زنده کند. عمران این مطلب را به زنش حنه اطلاع داد. و وی چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حتما فرزندش پسر است. و چون مریم را زائید، گفت: خداوندگارا، این چگونه پسری است که دختر است؟ ... سپس چون خدایتعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران وعده داده شده بود. پس هر گاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم و نشد، آنرا انکار مکنید که در فرزند یا فرزندزاده او پیدا شود.

- و باز امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد، و در فرزند یا نوه او باشد. انکار مکنید زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می‌کند.

- واسحاق بن عمار گوید: به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ممکن است دعای مردی مستجاب شده باشد، ولی اجابت آن به تاخیر افتد؟ فرمود: آری تا بیست سال!

-و ابو بصیر گوید: شنیدم از حضرت امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: همانا ممکن است مومن دعا کند واجابت دعایش تا روز جمعه یا روز قیامت به تاخیر افتد. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب ابطات علیه الاجابه).

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) در حدیث معتبر منقول است که هر که هزار مرتبه ماشاء الله در یکدفعه بگوید، در آن سال او را حج نصیب شود. و اگر آن سال نشود بالاخره در یکی از سالهای دگر شود. (مفاتیح الجنان، باب دوم، در اعمال سنه).

- شیخ کشی در حدیث معروفی نقل می‌کند که یکی ازشیعان مال بسیاری به مخالفان خود مدیون می‌شود و چون از پرداخت آن عاجز می‌ماند، می‌گریزد. زراره اعلی اله مقامه نزد امام جعفر صادق(ع) می‌آید و ماوقع را می‌گوید و سپس می‌پرسد اگر ظهور حضرت قائم عجل اله تعالی فرجه نزدیك است، این شخص صبر کند تا آن حضرت ظهور فرماید و او را از پرداخت دین خلاص نماید. و اگردر امر ظهور تاخیری هست با طلبکاران از در مصالحه در آید.

حضرت(ع) در پاسخ می‌فرماید: خواهد شد. زراره می‌پرسد: تا یکسال؟ امام می‌گوید: انشاءالله خواهد شد. می‌پرسد: تا دو سال؟ باز می‌فرماید: انشاء الله خواهد شد[1].

- زراره اعلی اله مقامه بمن گفته بود: بدرستیکه حضرت امام جعفر(ع) را برفراز پایه‌های خلافت، بجای خلیفه غاصب کنونی خواهی دید. چون آن حضرت(ع) وفات یافت، نزد او رفتم و گفتم: چرا چنین گفتی و نشد؟ و بیم آن داشتم که وی انکار کند که چنین سخنی به من گفته است. زراره گفت: این را گفتم، اما درست در نیامد. (هشام بن سالم، نقل از مجله پیام هاجر، نشریه جامعه زنان انقلاب اسلامی ایران، ۱۰ شهریور ۱۳۶۱).

در فضائل نفرین

- جمعی از اصحاب، از سهل بن زیاد، و او از یحیی بن المبارك، و او از عبدالله بن جبله، و او از اسحاق بن عمار، روایت کرده‌اند که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از دست همسایه‌ای که داشتم و از او به من آزار می‌رسید، شکایت کردم. بمن فرمود: بر او نفرین کن. پس من نفرین کردم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. پس دوباره خدمتش رفتم وشکایت کردم. فرمود: بر او نفرین کن. عرض کردم: فدایت گردم، نفرین کردم ونتیجه‌ای ندیدم. فرمود: بچه صورت نفرین کردی؟ عرض کردم: هرگاه به او برخوردم نفرینش کردم. فرمود: نه چون به تو پشت کند نفرینش کن. پس من این کار را کردم و زمانی نگذشت که او به خاك سیاه نشست و خدا مرا از شرش آسوده کرد.

- واز حضرت امام ابی الحسن علیه‌السلام روایت شده که فرمود: هر گاه یکی از شما بخواهید بر دشمن نفرین کنید، بگویید "اللهم اطرقه ببلیة لاخت لها" (خدایا او را به بلائی گرفتار کن که مانند نداشته باشد).

- ومحمد بن یحیی، از احمدبن محمد بن عیسی، و او از علی بن الحکم، و او از مالك بن عطیه، و او از یونس بن عمار، نقل کرده‌اند که: به حضرت

۱- البته شیخ کشی رحمة الله علیه اشکالی نمی‌دیده است که این سوال و جواب، ۱۴۰ سال پیش از تولد حضرت امام زمان صورت گرفته باشد. این روایت در کتاب کافی (کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث) نیز نقل شده است.

امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: گرفتار همسایه‌ای قریشی از آل محرز شده‌ام که همه جا از من بدگویی می‌کند. حضرت فرمود: در نماز شب به او نفرین کن، آنگاه که به سجده روی. در سجده آخر از دو رکعت اول، خدای عزوجل را حمد کن و پس بگو (ترجمه:) " خدایا فلان پسر فلان مرا شهره عام کرده و نامم را فاش کرده و مرا به خشم آورده و در معرض خطرها قرار داده است. او را به تیرغیب گرفتار کن و مرگش را زود برسان و نام و نشانش را ازمیان بردار ودر این کار شتاب کن. یعنی همین الساعه، همین الساعه" یونس بن عمار گوید: چنین کردم پس همینکه به کوفه آمدیم، شبانه وارد شدیم، و از خانواده خود حال آن مرد را پرسیدم. گفتند: سخت بیمار است. و هنوز سخنم را به پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه او بلند شد. گفتند: مرد.

- و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از ابن ابی نجران، و اواز حمادبن عثمان، و او از مسمعی، روایت کنند که چون داوود بن علی (حاکم مدینه) معلی بن خنیس (آزاد شده حضرت امام جعفر صادق) را بکشت، آن حضرت علیه‌السلام فرمود: هر آینه بر کسیکه آزاد شده مرا کشته است، نفرین کنم. معتب (خادم امام صادق) برای من نقل کرد که آن شب امام علیه‌السلام پیوسته در رکوع و سجود بود. پس همین که سحر شد، شنیدم که در سجده می‌فرمود "خدایا، جان او را هم الساعه بگیر". آن حضرت سر از سجده برنداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدیم. پس حضرت صادق علیه‌السلام سر از سجده برداشت و فرمود: من خدا را به دعائی خواندم. و خدای عزوجل فرشته‌ای را فرستاد با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مثانه‌اش از آن ضربت شکافت، و پس بمرد. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب الدعا علی العدو).

در ثروت و فقر ائمه

- حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و او از احمد بن محمد بن عبدالله، و او از محمدبن یحیی، و او از صالح بن سعید، نقل کنند که بخدمت حضرت امام هادی(علی‌النقی) علیه‌السلام رسیدم. عرض کردم: قربانت، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستند، تا آنجا که شما را در این سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند، منزل داده‌اند. فرمود: ای پسر سعید، تو هم بنگر. نگاه کردم. بوستانهایی دیدم بسیار خرم، با میوه‌های تازه رسیده و نوبر، و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید درصدف، و پسر بچگان و مرغان و آهوان و نهرهای روان، که چشمم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد. آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: ما در سرای گدایان نیستیم، هر جا که باشیم اینها برایمان مهیا است (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن الرضا علیه‌السلام).

- مهدی عباسی (خلیفه) به امام موسی کاظم علیه‌السلام گفت: ای اباالحسن، حدود فدك را که گویند جبرئیل با دستور خدایتعالی، خاص فاطمه دختر رسول اکرم کرد، بمن بگو. فرمود: یك حدش کوه احد است، و حد دیگری عریش مصر، و حد دیگرش سیف البحر، و حد دیگرش دومة الجندل. مهدی با تعجب گفت: همه اینها؟ فرمود: آری یا امیرالمومنین! (کافی، کتاب الحجة، باب الفی و الانفال).

- احمدبن محمدبن عیسی، از علی بن حکم، و او از معاویة بن وهب، و او از سعیدالسمان نقل کرده‌اند که نزد امام جعفر صادق ابی عبدالله علیه‌السلام بودم که دو مرد زیدی بر آنحضرت وارد شدند و چون امام از سخنانشان در غضب شد، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود: این دو نفر را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می‌باشند. و عقیده دارند که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است. فرمود: خدای لعنتشان کند که دروغ می‌گویند. همانا شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا که پرچم و جوشن و زره و کلاهخود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا که بیرق ظفربخش پیغمبر صلی الله

علیه و آله نزد من است. همانا که الواح موسی و عصای او نزد من است. همانا که انگشتر سلیمان بن داود نزد من است. همانا طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می‌داد، نزد من است. همانا که اسمی که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و چون در جنگ آنرا میان مسلمانان و کفار می‌گذاشت، چوبه تیری از کفار به مسلمین نمی‌رسید، نزد من است. همانا که سلاحهائی که فرشتگان برای پیغمبران گذشته آورده‌اند، نزد من است ... همانا که پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و دامنش اندکی به زمین می‌کشید. و من آنرا پوشیدم، همچنان بود. و قائم آل محمد (ص) کسی است که چون آنرا بپوشد، به اندازه قامتش باشد. انشا الله.

و احمد بن ابی عبدالله گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم که ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا آمد؟ فرمود: جبرئیل علیه‌السلام آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود. و آن نزد من است. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عند الائمه من سلاح رسول‌الله و متاعه).

- احمد بن محمد از محمدبن الحسن، و او از محمدبن عیسی، و او از محمدبن حمزة بن القاسم، و او از ابراهیم ابن موسی، نقل کنند که از حضرت امام رضا علیه‌السلام طلبی داشتم که در وصول آن اصرار می‌کردم واودر پرداخت آن امروز و فردا می‌کرد. یکروز که به استقبال والی مدینه می‌رفت، من همراهش بودم. نزدیك قصر فلان رسید و در سایه درختان فرودآمد و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیك است و بخدا که من حتی درهمی ندارم. حضرت علیه‌السلام با تازیانه‌اش زمین را خراشید. سپس دست برد و شمش طلائی را از آنجا برداشت و فرمود: این را بهره خود ساز، ولی آنچه دیدی از همه پنهان دار.

و نیز یکی از اصحاب گوید: پول بسیاری نزد حضرت امام رضا علیه‌السلام آوردم، ولی آن حضرت شادمان نگشت. اندکی بعد فرمود: ای غلام، آفتابه لگن بیاور. سپس روی تختی نشت و دستش را گرفت و به غلام فرمود: آب بریز. راوی گوید: همینطور طلا بود که از میان انگشتان در طشت

می‌ریخت. سپس متوجه من شد و فرمود: کسیکه چنین است به این پولها اعتنائی ندارد. (از همان کتاب)

- هارون الرشید به مدینه در آمد و به پرده‌دارانش گفت: که هر مردی از اهل مدینه و مکه از فرزندان مهاجرین وانصار وبنی‌هاشم و دیگر بطون قریش درآمد، نسبت خودش را معرفی کند. و هر کدام می‌آمدند و نسبت خود را می‌گفتند، به آنها از صد تا پنج هزار درهم صله می‌داد. ناگهان گفتند مردی آمده که خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب معرفی می‌کند. بدستور هارون او را سوار بر الاغش تا بساط خلیفه آوردند. هارون دویست دینار به آن حضرت بخشید و گفت: فعلا در مضیقه مالی هستیم، بخشش بیشتر ما بعد به تو خواهد رسید.

چون از هارون پرسیدند که چرا به همه پنج هزار دینار بخشیدی و به موسی بن جعفر دویست دینار؟ گفت بیم آن داشتم که فردا صد هزار شمشیر از شیعیان و دوستانش برروی ما کشیده شود وهمه را راضی نتوانم کرد. پس فقر وی و خاندان وی، مصونیت ما و شما از خطر درازدستی ایشان است. (بحارالانوار، جلد یازدهم، ابواب تاریخ امام موسی علیه‌السلام).

- امام موسی بن جعفر فرمود: هارون الرشید مرا احضار کرد و بر او وارد شدم. سلام کردم. جواب سلامم را نداد. دیدم غضبناك است. طوماری پیشم انداخت و گفت بخوان! در آن نوشته بود که خراج آفاق از اهل شیعه، نزد موسی بن جعفر می‌آید (و نزد خلیفه نمی‌رود). نامه طولانی بود و من ایستاده می‌خواندم و او ساکت بود. سرش را برداشت و گفت هر چه خواندی بس است، حرف بزن. گفتم: یا امیرالمومنین، قسم به کسی که محمد را به نبوت برانگیخته که هیچکس درهمی و دیناری از طریق خراج برای من نیاورده، ولی ما خانواده ابیطالب هدیه قبول می‌کنیم ... امیرالمومنین که بر فقر و تنگدستی ما و کثرت دشمن ما و خمسی که در خلافت پیشین از ما قطع کرده بودند، آگاه شد و دانست که فشار زندگی بر ما سخت شده است و صدقه بر ما حرام است و در عوض خدا خمسی را بر ما مقرر کرده است. و اکنون این وضع ما را مجبور کرده

است که هدیه قبول کنیم. سکوت کرد. سپس گفتم ای امیرالمومنین، من پسر عموی تو هستم، کاش ببینم که دست لطف تو به من دراز شده است. به من اشاره کرد وگفت: بیا نزدیك. نزدیك رفتم، با من مصافحه کرد. پس گفت: ای موسی غم مدار که می‌دانم راست گفتی. و پرسید: یا ابالحسن، چند نفر نان‌خور داری؟ گفتم از پانصد بیشترند. پرسید: همه بچه‌های تواند؟ گفتم: نه. بیشترشان خدم و حشم هستند و اما فرزند، زیاده از سی پسرند از این قرار و دختران نیز از این قرار. پرسید چرا دختران را به پسرعموهایشان شوهر نمی‌دهی؟ گفتم: پول جهیزه آنها را ندارم. پرسید: وضع در آمد املاکت چگونه است؟ گفتم: گاه هست و گاه نیست. پرسید: قرض بر گردن داری؟ گفتم: آری، نزدیك به ده هزار دینار. رشید گفت: ای پسرعمو، آنقدر پول به تو می‌دهم که پسران و دخترانت را همسر دهی و املاکت را آباد کنی. او را دعا کردم. گفت: ای موسی احتیاجاتت را بگو. گفتم: ای امیرالمومنین اول خواهش من از تو این است که اجازه فرمائید نزد زن و بچه‌ام برگردم. گفت: اجازه داری، باز هم بخواه. گفتم خدا امیرالمومنین را برای ما یك مشت پسرعموهایش باقی بدارد، من مردی عیالوارم و عائله‌ای سنگین بر دوش دارم و بعد از خدا چشمهای ما به کرم و بخشش امیرالمومنین دوخته است. صد هزار درهم و یکدست لباس به من عطا فرمود و مرا سوار نمود و با احترام نزد زن وبچه‌ام برگردانید. (بحارالانوار، جلد یازدهم، در حالات امام موسی علیه‌السلام، مناظرات مع خلفاء الجور).

- در حدیث است که حضرت علی علیه‌السلام در موقع ازدواج با حضرت فاطمه فقط یك شتر و یك زره و یك شمشیر داشت که از پول فروش آن زره ازدواج نمود. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، در کتاب معراج).

- از حضرت صادق نقل است که حضرت علی علیه‌السلام در موقع نماز انگشتر خود را به سائلی هدیه داد، که وزن حلقه‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود، که قیمتش خراج یك سال کشور شام بوده است. (کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر، و آیت‌الله العظمی بروجردی، کتاب جواهر الولایه).

- در سفینةالبحار تصریح شده که در آمد سالانه امیرالمومنین علیه‌السلام چهل هزار دینار (تقریبا دو میلیون به پول امروز) بوده است. (استاد احمد قمی، سمینار فیضیه قم، نقل از کتاب مالکیت در اسلام).

در سهم امام

- محمد بن یحیی از احمدبن محمدبن عیسی، و او از ابن محبوب، و او از هشام بن سالم، و او از ابی خالد الکابلی، نقل کرده است که امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله انشاء فرموده است) دیده ایم که زمین متعلق به خدا است و او آنرا به من وخاندانم واگذار کرده و مائیم پرهیزگاران و همه زمین از آن ما است.

ونیز امام فرمود: هر مسلمی که زمینی را زنده و آباد کند، باید خراجش را به امام بپردازد، تا زمانیکه حضرت قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود. آنگاه همه زمینها را تصرف کند و متصرفین را از آنها اخراج نماید، مگر زمینهائی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه‌السلام این زمینها را با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

وعمربن یزید گوید: مسمع را در مدرسه دیدم و او در آن سال وجهی را خدمت امام صادق علیه‌السلام برده وآن حضر ت نپذیرفته بود. باو گفتم: چرا امام صادق علیه‌السلام وجهی را که برایش بردی، به تو رد کرد؟ گفت: چون وجه را به خدمتش بردم، عرض کردم که غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و چهارصد هزار درهم استفاده کردم و خمس آنرا که هشتاد هزار درهم است، برای شما آورده‌ام. حضرت فرمود: مگر ما از زمین وآنچه خدا از آن برآورده، حقی جز خمس ندارم؟ ای اباسیار، بدستی که همه زمین از آن ما است. پس آنچه خدا از آن برآورد متعلق به ما است. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الارض کلها للامام علیه‌السلام).

- محمد بن یحیی از محمد بن احمد، و او از محمدبن عبدالله بن احمد، و او ازعلی بن النعمان، و او از صالح بن حمزه، و او از ابان بن مصعب، و او از

یونس بن ظبیان یا از معلی بن خنیس، روایت دارد که به ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: شما از این زمین مالك چه هستید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: همانا خدای تبارك و تعالی جبرئیل علیه‌السلام را فرستاد و به او دستور داد با انگشت ابهامش هشت نهر در زمین حفر کند، که از جمله آنهاست سیحان و جیحان که همان نهر بلخ است، و خشوع که نهر شاش(شوش) است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر، و دجله و فرات. پس آنچه آب دهد و آب گیرد از آن ما است و آنچه از آن ما است، متعلق به شیعیان ما است. و دشمن ما را از آن بهره‌ای نیست، مگر آنکه آنرا به زور و ناحق گیرد.

و نیز امام صادق علیه‌السلام فرمود جبرئیل علیه‌السلام با پای خویش پنج نهر حفر کرد، که زبانه آب در پی آن می‌آمد: فرات و دجله و نیل ومهران و نهر بلخ پس همه آنچه از آنها آب خورد، و آب دهد متعلق به امام است. و دریائی که خشکی‌ها را در میان گرفته است، نیز متعلق به امام است. (از همان کتاب).

-امام صادق علیه‌السلام بتأکید فرمود: کاری نزد خدا محبوبتر از رسانیدن پول به امام نیست. همانا که خداوند هر درهمی را که به امام داده شود، در بهشت به محکمی کوه احد قرار دهد.

و حسن بن میاح گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: که ای میاح یك درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین‌تر است. ونیز فرمود: یك درهم که به امام برسد، بهتر است از دو هزار هزار (دومیلیون) درهم که در راه خیر دیگر مصرف شود.

و علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه‌السلام (امام محمد تقی) بودم که صالح بن محمد بن سهل که متولی اوقاف قم بود، وارد شد وبه حضرت عرض کرد: آقای من آن ده هزار درهم را که گفته بودم، به من حلال بفرما. زیرا آنها را خرج کردم. فرمود: حلال کردم. ولی چون بیرون رفت، امام علیه‌السلام فرمود: این شخص را ببین که اموال محمد را می‌خورد و می‌گوید مرا حلال کن. البته من نمی‌گویم حلال نمی‌کنم. ولی به خدا که این پول از گلویش پائین نمی‌رود زیرا خدا در روز قیامت بدون مسامحه از

او سئوال خواهد کرد. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الارض کلها للامام علیه‌السلام)

ائمه و اجنه

- محمد بن علی از یحیی بن مشاور، و او از سعدالاسکاف، روایت می‌کند که راجع به بعضی از کارهای خودم به منزل امام باقر علیه‌السلام رفتم. مدتی زیاد در انتظار ماندم. تا ناگاه اشخاصی را دیدم که از اطاق خارج شده، بسوی من آمدند که مانند ملخهائی زرد بودند و پوستی در بر کرده و از کثرت عبادت لاغر شده بودند. چون به خدمت امام رسیدم، عرض کردم: اشخاصی از نزد من گذشتند همه یکنواخت که مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود. فرمود: ای سعد، ایشان برادران تو از طائفه جن هستند. عرض کردم: خدمت شما می‌آیند؟ فرمود آری. می‌آیند مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما می‌پرسند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان الجن یأتیهم فیسئلونهم عن معالم دینهم).

- و ابن جبل گوید: در خانه امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند، که لنگ و روپوشی در بر داشتند. از امام صادق علیه‌السلام راجع به آنها پرسیدم. فرمودند: ایشان برادران جن شما هستند.

- و سعد اسکاف گوید خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رهسپار شدم. وچون می‌خواستم اجازه ورود بگیرم، دیدم جهازهای شتر بیرون خانه صف کشده وبه ردیف است. ناگاه صدائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند. من خدمت حضرت رسیدم. عرض کردم: قربانت، امروز بمن دیر اجازه دخول فرمودی، و من عمامه بسرانی را دیدم که بیرون آمدند و من نشناختم. فرمود: ندانستی آنها کیانند؟ عرض کردم: نه! فرمود: آنها برادران جن شما هستند.

- و سدیر صیرفی گوید: امام باقر علیه‌السلام بمن فرمودند که ای سدیر، ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم، که هر گاه در کاری شتاب داشته باشیم، آنها را به ماموریت می‌فرستیم.

- و حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه‌السلام گوید حضرت امام رضا علیه‌السلام را دیدم که در هیزم‌خانه ایستاده وآهسته با کسی سخن می‌گوید، اما من آن دیگری را نمی‌دیدم. گفتم: آقای من با کی آهسته سخن می‌گوئی؟ فرمود: این عامر زهرائی جن است که نزد من آمده است و درد دل می‌کند. عرض کردم: سرورم، دوست دارم سخنش را بشنوم. فرمود اگر سخنش را بشنوی یکسال تب می‌کنی. عرض کردم: با این وصف، آقایم، دوست دارم بشنوم فرمود: بشنو! من گوش دادم. صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال.

- و جابر رحمة الله علیه گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هنگامی که امیرالمومنین علیه‌السلام بر منبر بود، از طرف یکی از درهای مسجد اژدهائی داخل شد. مردم آهنگ کشتنش را کردند، اما امیرالمومنین علیه‌السلام آنان را از این کار بازداشت. او سینه‌کشان آمد تا پای منبر رسید. برخاست و روی دمش ایستاد. و به امیرالمومنین علیه‌السلام سلام کرد. حضرت اشاره فرمود که بنشیند تا خطبه‌اش تمام شود. پس از خطبه فرمود: توکیستی؟ گفت: عمرو بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم. پدرم مُرد و به من سفارش کرد خدمت شما آیم و رأی شما را برای جانشینی او بدست آورم. اکنون آمده‌ام تا چه دستور فرمائی؟ امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: بازگرد و به فضل خدا در میان جنیان بجای پدرت باش که تو خلیفه من هستی بر ایشان. عمرو با امیرالمومنین خداحافظی کرد و بازگشت. من عرض کردم: قربانت، عمرو خدمت شما می‌آید وآمدن بر او واجب است؟ فرمود: آری! (از همان کتاب)

- محمدبن یحیی از احمد بن محمد، و از محمد بن خالد، و او از محمدبن القاسم، و او از حسن بن ابی العلاء، روایت دارد که دیدم امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام دستش را به متکاهائی که در خانه بود، زد و فرمود: ای، حسین اینها

متکاهائی است که بارها فرشتگان برآنها تکیه زده‌اند و ما گاهی مجبورشده‌ایم پرهای کوچکشان را از روی زمین برچینیم. همانا که ملائك نیز مانند اجنه بطور مستر به ملاقات ما می‌آیند.

- و ابوحمزه ثعالی در همین باره گوید: خدمت حضرت علی بن الحسین (زین‌العابدین) علیه‌السلام رسیدم. حضرت را دیدم که چیزی از زمین برمی‌چید و دستش را پشت پرده می‌برد و به کسی که در آن اطاق بود، می‌داد. عرض کردم: قربانت، چیست که برمی‌چینی؟ فرمود: زیادیهای پر فرشتگانی است که با ما خلوت می‌کنند و چون از نزد ما می‌روند آنها را جمع می‌کنیم و بازوبند فرزندان خود می‌کنیم. عرض کردم: مگر فرشتگان نزد شما می‌آیند؟ فرمود: ای اباحمزه، آنقدر می‌آیند که روی متکاها جای خود را تنگ می‌کنند (اصول کافی، کتاب الحجة، باب الملائکه).

- شیخ شهید رحمة الله علیه از حضرت رسول‌الله (ص) نقل کرده که فرمودند: شیطان بر دو قسم است: شیطان جنی، و آن دور می‌شود به گفتن "لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم". و دیگر شیطان انسی، و آن دور می‌شود به فرستادن صلوات بر محمد و آل آن جناب علیهم السلام. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در عوذات دفع شیاطین).

- علی سید بن طاوس در "امان الافطار" روایت کرده از ابومحمد قاسم بن علاصافی خادم امام علی النقی علیه‌السلام، که گفت: رخصت طلبیدم از آن حضرت که به زیارت جدش امام رضا علیه‌السلام بروم. فرمود که با خود انگشتری داشته باش که نگینش عقیق زرد باشد و نقش نگین "ماشاء الله لاقوه الا بالله استغفرالله" باشد و بر روی دیگر نگین محمد وعلی نقش کرده باشند. چون این انگشتر را با خود داری امان یابی از شر دزدان و راهزنان. خادم گوید بیرون آمدم و انگشتری که حضرت فرموده بود بهم رسانیدم و برگشتم که وداع کنم ... فرمود ای صافی! گفتم: لبيك يا سیدی! فرمود که انگشتر فیروزه هم باید با خود داشته باشی، بدرستیکه میان طوس و نیشابور شیری برخواهد خورد به تو و قافله را منع خواهد کرد از رفتن. تو پیش برو واین انگشتر را به شیر بنما

و بگو مولای من می‌گوید که دورشو از راه ... صافی گوید که رفتم به سفر و به خدا سوگند در همان مکان که حضرت فرموده بود، شیری بر سر راه آمد و آنچه فرموده بود، بعمل آوردم و شیر برگشت. و چون از زیارت برگشتم آنچه گذشته بود، خدمت آن جناب عرض کردم. فرمود: که یك چیز مانده که نگفتی. اگر خواهی من نقل کنم. گفتم: ای آقای من، شاید فراموش کرده باشم. فرمود که شبی در طوس نزدیك قبر شریف، شب را بسر می‌بردی، گروهی از جنیان به زیارت قبر آن حضرت آمده بودند، که نگین را در دست تو دیدند و نقش آنرا خواندند. پس آنرا از دست تو بدر آورده بردند بنزد بیماری که داشتند. و آن انگشتر را در ظرف آبی شسته، آن آب را به بیمارخود خورانیدند و بیمارشان صحت یافت. پس انگشتر را برگردانیدند. و تو در دست راست کرده بودی، ایشان در دست چپ تو کردند و نزدیك سر خود یاقوتی دیده برداشتی والحال همراه تست ... ببر به بازار و آن را به هشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیه آن جنیانست که برای تو آورده بودند. خادم گفت یاقوت را به بازار بردم و هشتاد اشرفی فروختم، همچنانکه سید فرموده بود (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب ششم، در خواص بعضی سُوَر و آیات).

- در روایت است از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، که اگر جن سنگی افکند آن سنگ را بگیرید و بیفکنید به همان جا که سنگ از آن آمده، پس این دعا را بخوانید (متن دعا).

- و نیز فرمود که برای دفع شر جنیان، نگاهداشتن مرغ و خروس و کبوتر و بزغاله در خانه نافع است.

- و نیز فرمود که در خانه‌ای که اجنه سنگ می‌اندازند، صاحبخانه آن سنگ را بردارد و بگوید "حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء المنتهی" و جنیان پابه فرار گذارند.

- در روایت است که حضرت رسول‌الله (ص) به جنگی می‌رفتند. به وادی رسیدند که در آنجا جن بسیار بود. در میان اصحاب خود ندا کردند که هر دو تا دست یکدیگر را بگیرید و داخل این وادی شوید و هیچکس تنها نرود. و یك شخص تنها رفت او را جن گرفت و دچار صرع شد.

- درحدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که چون راه را گم کنی فریاد کن: "یا صالح یا صالح ارشدونا الی الطریق، وحکمم الله". راوی حدیث گوید که ما در سفری راه را گم کردیم و چنین کردیم. صدای آهسته‌ای گفت: راه از جانب راست است. از صاحب صدا پرسیدیم: کیستی که خدا ترا بیامرزد. گفت من از آن گروهم از جن که به حضرت رسول (ص) ایمان آوردند و کسی به غیر از من از آنها نمانده است. پس اندك مسافتی رفتیم و راه را یافتیم.

- در روایت است که شخصی به امام جعفر صادق(ع) شکایت کرد، که دختری دارم در خواب بسیار می‌ترسد و گاهی اعضایش ست و بیحس می‌شود. فرمود: کار جن است، پس او را حجامت کن و آب شبت را با عسل ببر و بده بخورد. پس چنین کرد و شفا یافت.

- در حدیث معتبر است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که فرمود: زنهار با کردان مخالطت مکنید که ایشان گروهی هستند از جنیان، که حقتعالی پرده از ایشان برداشته است (حلیةالمتقین، باب هشتم، فصل ششم، باب چهاردهم، فصل هشتم).

ائمه و زنان

- یکی از اصحاب از احمد بن محمد، و او از موسی بن القاسم، روایت کند که شنیدم محاربی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل می‌کرد، که آن حضرت از پدرانش، و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله، شنیده بودند که فرموده بود: سه دسته‌اند که همنشینی با آنها دل مرد را بمیراند: نشستن با اغنیاء، مجالست با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها (اصول کافی، کتاب العشره، باب من تکره مجالسته و مرافقته).

-در حدیث معتبر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بال و پر زنان را کوتاه کنید به ترك لباس و زینت، تا از خانه بیرون نروند. و هر که راضی باشد با زینت و بیرون رفتن زنش از خانه، پس او دیوث است و بنا می‌شود برای او هر قدمی که بردارد،

خانه‌ای در جهنم. و فرمود: که هر که اطاعت زنش کند خدا او را به جهنم اندازد. پرسیدند: غرض از اطاعت چیست؟ فرمود: مثلا اذن می‌طلبد که به حمام یا عروسی رود و مرد قبول می‌کند (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، در عقوبت زناکاران و لاطیان).

- در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، و پرسید: یا رسول‌الله، چیست حقی که شوهر بر زن دارد؟ فرمود: بر زن لازم است که اطاعت شوهر بکند و از خانه او بی‌رخصت بیرون نرود و هر گز نافرمانی نکند. پرسید: یارسول‌الله آیا من نیز بر شوهرم آنقدر حق دارم که او بر من دارد؟ فرمود که از صد یکی نه. و پس فرمود: اگر امر می‌کردم که معاذالله کسی برای غیرخدا سجده کند، هر آینه زنان را می‌گفتم که به شوهران خود سجده کنند.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند که هر که یك دختر دارد، بارش گران است. و هر که دو دختر دارد، به خدا سوگند که بفریاد او برسید. و هر که سه دختر داشته باشد، جهاد کردن را از او بردارید. و کسی که چهار دختر داشته باشد، ای بندگان خدا او را یاری کنید. ای بندگان خدا، به او قرض بدهید. ای بندگان خدا، به او ترحم کنید.

- و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که پدر باید دختر خود را سوره نور یاد بدهد و سوره یوسف را یاد نهد و او را در بالاخانه‌ها جا ندهد.

- و نیز حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که در نیکی اطاعت زنان مکنید تا به طمع نیفتند، در امر کردن شما به بدی. و از بدان ایشان بخدا پناه ببرید و از نیکانشان نیز بر حذر باشید.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که هر زنی که خود را خوشبو کند واز خانه بیرون آید، لعنت الهی بر او باشد، تا به خانه بازگردد. و ملائکه و همه جنیان نیز بدو لعنت فرستند.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که چون اراده جنگ می‌فرمودند با زنان خود مشورت می‌کردند، تا آنچه ایشان گویند خلاف آن بفرمایند.

- و آن حضرت (ص) نهی فرمود از آنکه زن جز برای شوهر خود زینت کند، و اگر بکند بر خدا لازم است تا او را در آتش جهنم بسوزاند. و نهی فرمود از آنکه زن نزد غیرشوهر و محارم خود، زیاده از پنج کلمه ضروری سخن بگوید. و نهی فرمود از آنکه زنان بر زین سوار شوند. و نهی فرمود از آنکه کسی زن خود را به حمام فرستد در بلادی که احتیاج به حمام نباشد.

- از حضرت امام محمد باقر(ع) و حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که حقتعالی برای زنان، غیرت جائز نداشته است و فقط از برای مردان غیرت قرار داده است. زیرا که از برای مردان، چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهند حلال گردانیده است. و از برای زن بغیر از يك شوهر حلال نکرده است واگر شوهر دیگر طلب کند نزد خدا زناکار است و غیرت و رشك نمی‌برند مگر زنان بد.

- به روایت معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که از علامات بدی که در آخرالزمان ظاهر شود آن است که زنان سوار بر زین شوند. و فرمود که زین مرکب ملعونی است برای زنان.

- و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که زن به منزله قلاده‌ای است که در گردن خود می‌افکنی. پس ببین که چگونه قلاده‌ای برای خود می‌گیری. (حلیةالمتقین، باب چهارم، فصل ششم، باب ششم، فصل دوم، باب سیزدهم، فصل سوم، باب خاتمه).

- در احادیث معتبر وارد شده است که وظیفه مرد در برابر زنش این است که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و یکروز در میان روغن برای مالیدن به او بدهد و هر سه روز یکمرتبه گوشت برای او بیاورد و رنگ مانند حنا و وسمه هر ششماه یکبار باو بدهد و در هر سال چهار جامه‌اش بدهد، دو تا از برای زمستان و دو تا از برای تابستان.

- سنت است ختنه کردن دختران و مستحب است که در دختران اندکی ببرند و بسیار نبرند. زیرا حضرت رسول (ص) با امحبیبه فرمود چون ختنه کنی زنان را، بسیار به ته مَبُر و اندکی بگیر که او را نورانی‌تر و رنگش را صافتر می‌گرداند. (جامع عباسی، باب یازدهم، مخصوصات ابکار).

- اگر جامه‌ای مثلا به بول نجس شده باشد و خواهند که آنرا به آب قلیل طهارت دهند، پس اگر به بول شیرخواره نجس شده باشد، به ریختن آب بر آن طاهر می‌شود واحتیاج به فشردن نیست، اما به شرط آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر. (همان کتاب).

- حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است.

- از حضرت صادق(ع) منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به اهل عراق فرمود: ای اهل عراق، به من خبر رسیده که زنان شما می‌رسند به مردها در راه، یعنی برمی‌خورند به نامحرمان در کوچه و بازار. آیا حیا نمی‌کنید شماها؟ و فرمود: لعنت خدا به کسی که حیا نمی‌کند(مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل اول).

- در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند.
- کمترین ساکنان بهشت زنانند.
- اگر زن نبود مرد به بهشت می‌رفت.
- اگر زنان نبودند خدا چنانکه شایسته پرستش اوست پرستیده می‌شد.
- زن بصورت شیطان می‌آید و بصورت شیطان می‌رود.
- زنان دامهای شیطانند.
- محکمترین سلاح شیطان زنانند.
- از هیچ فتنه‌ای که خطرناکتر از زن و شراب باشد بر امت خود بیم ندارم.
- پس از من برای مردان فتنه‌ای زیان انگیزتر از زنان نخواهد بود.
- از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید.
- از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید. زیرا شیطان در کمین است و هیچ یك از دامهای او برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست.

- از دنیا بپرهیزید و از زنان نیز بپرهیزید. زیرا نخستین گمراهی یهودان از جانب زنان بود.

- خطرناکترین دشمن تو همسر توست، که همخوابه تو و مایملك تو است.

- زن دو پرده دارد: قبر و زناشوئی.

- خدا رنج هوو داشتن را نصیب زنان و جنگ را قسمت مردان قرار داد. هر زنی که از روی ایمان و در انتظار پاداش خدا بر رنج هوو داشتن صبر کند، ثواب شهید دارد.

- اگر به کسی دستور می‌دادم کسی دیگر را سجده کند، به زنان دستور می‌دادم که شوهران خویش را سجده کنند. از بس که خداوند برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است.

- اگر زنی خود را معطر کند و بر مردمی بگذرد که بوی عطرش را بشنوند، آن زن زناکار است.

- زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند.

- هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، مورد خشم خدا است تا بخانه برگردد یا شوهرش از او راضی شود.

- اگر زن حق شوهر را بداند، هنگام نهار وشام او بایستد تا شوهرش از خوردن فارغ شود.

- خدا لعنت کند زنی را که، چون شوهرش او را به بستر بخواند بگوید "کمی صبر کن" تا شوهر خوابش ببرد.

- مردانی که از زنان اطاعت کنند به هلاك افتند.

- گروهی که زمام کار خویش را به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند.

- اطاعت زنان مایه پشیمانی است.

- بدترین زنان شما آرایش‌کنان و متکبرانند. و آنان منافق هستند و از آنها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد، به بهشت نمی‌روند.

- اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدم، تمام اعمال نیکش بی‌اثر می‌شود.

- اگر زن در اطاق خود نماز کند، برای او بهتر است تا در ایوان خانه نماز کند. و اگر در ایوان نماز کند، برای او بهتر است تا در صحن خانه نماز کند. و اگر در صحن خانه نماز کند، برای او بهتر است تا در مسجد نماز کند.

- بهترین مسجد زنان کنج خانه آنهاست.

- نمازی که زن در تنهائی بکند، بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است.

- نمازی که زن در تاریکترین گوشه خانه خود کند، از همه نمازهای او نزد خدا محبوبتر است.

- زنان با ماندن در خانه خود اگر خدا خواهد ثواب مجاهدین خواهند یافت.

- از زنی که شوهرش از او دور باشد و مخارجش را بپردازد، و او در غیاب شوهر آرایش کند، سخن مگوی.

- کسی که زن بداخلاق دارد و طلاقش ندهد، دعایش اجابت نمی‌شود.

- فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید و زنان را نخریسی.

- بهترین سرگرمی مومن شنا است و بهترین سرگرمی زن دستگاه نخریسی است.

- فتنه سخت را دیدید و صبر کردید، و من از فتنه‌ای سخت تر بر شما بیم دارم که از طرف زنان می‌آید، هنگامی که النگوی طلا به دست و پارچه فاخر ببر کنند.

- وای بر زنان از دو چیز رنگین: طلا و جامه زیبا.

- بهترین زنان آن است که وقتی شوهرش بدو توجه کند مسرور شود، و وقتی که بدو فرمان دهد بی‌چون و چرا اطاعت کند.

- وظیفه زن است که از خانه شوهر بی‌اجازه بیرون نرود و اگر رفت خداوند ملائك غضب او را لعنت کنند تا از این گناه توبه کند یا باز گردد، اگر چه شوهرش مردی ستمگر باشد.

- هر زنی که بدون جهت از شوهر طلاق خواهد، بوی بهشت بر او حرام است.

- زن از دنده‌ای خلق شده که راستی‌پذیر نیست. اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای. واگر خواهی او را به راستیش آوری، او را می‌شکنی و شکستن طلاق است. (نهج الفصاحه، سخنان منصوب به حضرت محمد، گرد آوری شده از کتابهای اصول کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، صحاح سته، اعیان الشیعه، الجامع الصغیر، یتسیر الوصول، کنوز الحقایق، البیان والتبیین، عقد الفرید، ربیع الابرار).

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مرو تا من برگردم. طولی نکشید پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از پیغمبر رخصت دیدار پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آنکه حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست. باز همان جواب را شنید. آخر پدر مُرد. زن اجازه خواست در نماز بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را بخاك سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیام فرستاد: خدا بپاس این فرمانبرداری تو از شوهر، تو وپدرت را آمرزید (وسائل ابواب مقدمات النکاح، باب نود ویکم، نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیت‌الله مشکینی).

- حضرت باقر علیه‌السلام فرماید خدا غیرت را برای زنان قرار نداده و فقط برای مردان قرار داده است. زنان بی ایمانند که در موقع تعدد زوجات شوهر، غیرت بخرج می‌دهند نه آنها که به احکام خدا معتقدند. (همان کتاب، باب هفتاد و هفتم).

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زنان فرمود: در غیاب شوهران عطر بر خود نزن، اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری و روسری و مچ دستت را نشان کسی نده، که اگر چنین کنی، دینت را تباه کرده و خدا را به غضب آورده‌ای (همان کتاب، باب هشتاد و نهم).

- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: یك نشانه سعادت مرد این است که دخترش پیش از حیض دیدن بخانه شوهر برود.(همان کتاب، باب بیست و سوم).
- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اگر مردی اطلاع بر روابط نامشروع همسرش با کنیزش پیدا کند و چاره‌ای نیندیشد، خدا تا چهل روز او را مهلت می‌دهد سپس روح ایمان را از او می‌گیرد و ملائکه در جلو نامش می‌نویسند دیوث. (همان کتاب، باب هفتاد و هفتم).
- حضرت باقر فرماید: پیغمبر چند کس را لعنت کرده: مردی که به فرج زنی غیر از همسر و کنیزش نگاه کند[1]، مردی که به برادرش خیانت ناموسی کند و فقیهی که برای تعلیم دین به محتاجان، رشوه خواهد. (همان کتاب، باب صد و چهارم)

- شیخ شهید اعلی اله مقامه فرموده در وقتی که زنها می‌خواهند زیارت کنند، بایست که خود را جدا کنند از مردان و تنها زیارت کنند. و اگر در شب زیارت کنند، اولی است. و باید لباس خوب را به لباست پست بدل کنند که شناخته نشوند و مخفی و پنهان بیرون آیند که کسی کمتر ایشان را بیند وشناسد.
از این کلمات معلوم شد کثرت قبح و شباعت آنچه متعارف شده فعلا که زنها در حرم های مطهره مزاحمت با نامحرمان نموده وفشار به بدنهای ایشان داده یا خود را متصل به ضرایح مطهره نموده یا در قبله مردان نشسته مشغول زیارت خواندن شده و حواس آنانرا پریشان نموده و عبادان محل را از زایرین و نمازگزارندگان و متضرعین و گریه‌کنندگان از کار خود بازداشته، الی غیرذالك، و فی الحقیقه بایست این زیارت زنها از منکرات شرع شمرده شود نه عبادات، و داخل در موبقات بشوند نه قربات (مفاتیح الجنان، باب سوم، در آداب زیارت)

۱- در حدیثی دیگرظاهرا از همین حضرت نقل شده مه حضرت رسول فرموده‌اند: هرکس که به فرج زن یا همسر خودش نگاه کند، کور شود.

ائمه و مستضعیفین

- علـی بـن ابـراهیم ازمحمـدبن عیـسی، و او از یـونس، و او از یکـی از اصحاب، و او از زراره، نقل کند کـه از حضرت امام بـاقر علیـهالسلام در بـاره مستضعف سوال کردم. فرمود: مستضعف کسی است که نه حیلهای بـه کفر دارد تـا کـافر شـود، و نـه راهـی بـه ایمـان تـا مومن گـردد، و حکم کودکـان را دارد. و بدرستیکه کـه هر مـرد و زنـی کـه عقلش چـون عقل کودکـان باشد، تکلیـف از او برداشته شده است.

- و نیـز زراره از آن حـضرت علیـهالـسلام حـدیث کنـد کـه فرمـود: مستضعفان آن کسانند که راه بجائی نبرنـد، و چاره ایبـه سوی ایمـان نتواننـد، و کـافر هـم نـشوند، و کـسانی هـستند کـه عقلـشان چـون کودکـان اسـت از مـردان و زنـان، و کارشان با خدا است.

- و سفیان بن سط بحلی گوید: به حضرت امام صادق علیهالسلام عرض کـردم: چـه گـوئی دربـاره مستـضعفان؟ حضرت ماننـد شـخص هراسـناکی بـه مـن فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ بخدا سوگند سرّ شما را دوشیزگان پشت پـرده نیز دریافتـهاند و زنـان آبکش و سقا در راه مدینـه دربـاره آن بـا هم گفتگو کنند.

- و ایـوب بـن حـر گویـد مـا در خـدمت امـام بزرگـوار حـضرت صـادق علیهالسلام بودیم. مردی به آن حضرت عرض کـرد: قربانـت... مـا مـیترسیم بـه واسطه گناهانمـان بـه درجـه مستـضعفین تنـزل کنیم. پس آن حـضرت فرمـود: نـه بخدا سوگند کـه هرگـز خداونـد بـا شـما چنین نکنـد! (اصـول کـافی، کتـاب الایمـان والکفر، باب المستضعف).

عرب و عجم

- از حـضرت رسـول اکـرم (ص) منقـول اسـت کـه عمامـه، تـاج عریـان اسـت. و هـر گـاه کـه عمامـه برطـرف کننـد عزتـشان را برطـرف نمایـد. و از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که هر که عمامه بر سرببیچد و تحت الحنك نبندد، بـاو دردی برسـد کـه درمـان نداشته باشد. و از حضرت امـام محمد بـاقر(ع) منقـول اسـت کـه ملائکـه در روز جنـگ بـدر عمامـههـای سـفید بـر سـر

داشته‌اند. و از حضرت رسول (ص) منقول است که هر گاه کلاه ترکدار در میان امتم رایج گردد، زنا کردن در میان ایشان شایع شود.

- و نیز از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که امت من با خیر و نعمت باشند مادام که لباس عجمان را نپوشند و طعامهای عجمان را نخورند، که اگر چنین کنند خدا ایشان را ذلیل گرداند.

- و از فضل بن یونس منقول است که حضرت امام موسی کاظم(ع) به منزل من آمدند و چون طعام حاضر شد دستمال آوردم که در دامن ایشان بیندازم. قبول نکردند و فرمودند این طریقه عجمان است.

- شخصی به حضرت امام محمد باقر(ع) عرض کرد که شخصی می‌نشیند بر فرشی که در آن صورتها نقش شده است. فرمودند: ما دشمن می‌داریم چنین فرشی را که عجمان می‌پسندند.

- و از حضرت امام موسی کاظم(ع) منقول است که هر که ببندد اسب پدر و مادر عربی را، هر روز از نامه عمل او سه گناه محو شود و یازده حسنه نوشته شود. و هر که اسب ببندد که یکی از پدر یا مادرش غیرعربی باشد، هر روز از عمل او دو گناه محو شود و هفت حسنه برای او نوشته شود. (حلیةالمتقین، باب دوازدهم، فصل اول).

در باره مجوسان

- در احادیث وارد شده که مجوسان کتابی داشته‌اند بنام ژند و پاژند که آنرا سوخته‌اند، و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند که او را کشته‌اند. و جهاد با این فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط. و از جمله این شرایط است که با زنان مسلمان زنا نکنند، و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند، و چهارپای سواری ایشان غیر از چهارپای سواری مسلمانان باشد، و بر آن چهارپا نیز یکطرفه سوار شوند یعنی هر دو پای خود را یکجانب او بزنند. (جامع عباسی، باب ششم، در شروط جهاد).

- در خانه‌ای که مجوسی در آن باشد یا سگ، نماز کردن مکروه است. (همان کتاب، باب دوم، احکام نماز).

- از حضرت رسول اکرم (ص) به سند معتبر منقول است که هر که گبری را ببیند، باید که این دعا را بخواند (متن دعا) تا خدا میان او و آن کافر را در جهنم جمع نکند.
- و آن حضرت (ص) نهی فرموده از خوردن شکاری که سگی آنرا صید کرده باشد و مجوسی آنرا تعلیم کرده باشد.
- حضرت امام صادق(ع) فرمود: چند کس هست که بر ایشان سلام نمی‌باید کرد: گبر و ترسا و جهود و بت پرست، و کسی که در بیت الخلاء باشد، و کسی که بر سر خوان شراب نشسته باشد، و بر شاعر، و بر کسی که نرد یا شطرنج بازی کند، و کسی که عود یا طنبور نوازد، و بر مردی که مردم با او عمل لواطه کنند.
- و نیز آن حضرت فرمود که ابتدا مکنید گبران را به سلام کردن، وچون ایشان سلام کنند، فقط بگوئید "علیکم". اگر دستت به دست او رسد دستت را بشوی. و در حدیث دیگر فرمود که اگر با گبران مصافحه کنی، دستت را به خاك یا دیوار بمال. (حلیةالمتقین باب یازدهم، فصل اول، باب دوازدهم، فصل نهم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حسن بن محبوب، و او از محمد بن فضیل، و او از ابی حمزه، و او از ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام، روایت کنند که فرمود: آدم علیه‌السلام به هابیل و قابیل فرزندانش دستور داد که قربانی کنند. و هابیل گوسفندار بود و قابیل زراعت می‌کرد. و هابیل یکی از بهترین قوچهای گله را برای قربانی آورد، و قابیل قدری از زراعت نامرغوب خود را. پس خدای عز و جل قربانی هابیل را قبول کرد و قربانی قابیل را قبول نکرد. و نشانه پذیرفتن قربانی آن بود که آتش می‌آمد و آنرا می‌خورد. پس قابیل متوجه آتش گردید و برای آن خانه بساخت - و او نخستین کسی بود که آتشکده بساخت- و گفت من این آتش را می‌پرستم تاقربانی مرا بپذیرد. (کلینی، الروضة من الکافی، کتاب الروضه، حدیث آدم مع الشجره).

احادیث مربوط به شیعیان

- محمد بن یحیی، از محمدبن الحسین، و او از محمدبن اسماعیل بن بریع، و او از صالح بن عقبه، و او از عبداله بن محمد الجعفری، نقل کرده‌اند که امام ابی جعفر محمد باقر علیه‌السلام فرمود:

خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می‌داشت، از ماده‌ای که دوست داشت آفرید. و آنچه را دوست داشت، از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت، از ماده‌ای که دوست نداشت آفرید. و آنچه را دوست نداشت، از گل دوزخ آفرید... سپس پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار به خدا دعوت کند ... سپس خدا ایشان را به اقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد. برخی اقرار و برخی انکار نمودند. آنگاه ایشان را به ولایت ائمه که ما باشیم دعوت کرد. بخدا کسی بدان اقرار کرد که خدا او را دوست داشت، و کسی انکار کرد که خدا او را دشمن داشت.

وخدا از شیعان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما پیمان گرفت. و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. حضرت آنها را شناخت وعلی علیه‌السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا می‌شناسیم.

و پس فرمود که مردی خدمت امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود. بر آن حضرت سلام کرد و گفت: بخدا من ولایت ترا قبول دارم و محبت ترا دارم. فرمود: دروغ می‌گوئی! گفت: چرا، بخدا من محبت ترا دارم، تا سه بار تکرار کرد. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: دروغ می‌گوئی، چه همانا خدا روح‌های مردم را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و سپس شیعیان ما را بما عرضه کرد. بخدا من روح تو را در میان آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟ آنگاه مرد ساکت شد و جوابی نداد. ولی امام صادق(ع) فرمود او در آتش دوزخ بود. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی معرفتهم اولیائهم و التقویض الیهم).

- ابان بن تغلب گوید که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود ای ابان بن تغلب، چون به کوفه رفتی، این حدیث را برای مردم روایت کن که: هر کس

شهادت دهد که معبودی جز خدای عزوجل نیست و دین خود را پاکیزه کرده باشد، بهشت برای او واجب گردد. عرض کردم: آیا برای هر دسته و گروهی که نزد من می‌آیند، این حدیث را روایت کنم؟ فرمود آری، ای ابان بن تغلب. زیرا که چون قیامت شود و همه اولین وآخرین در نزد خدا گرد آیند. خداوند "لااله الا الله" را از همه آنها بگیرد جز آن کس که شیعه باشد(همان کتاب).

- یکی از اصحاب، از سهل بن زیاد، و او از ابن ابی نجران، واو از مثنی الحناط، و او از کامل التمار، نقل کند که شنیدم حضرت امام باقر علیه‌السلام را که می‌فرمود: مردم همگی بمانند چهارپایانند. واین جمله را سه بار تکرار کرد. سپس فرمود جز اندکی از مومنین (شیعیان) واین جمله را هم سه بار تکرار فرمود. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المومنین).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از سیف، روایت کرده‌اند که حضرت امام ابی عبداله صادق علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت چیزی مثل گلوله می‌آید و به پشت مومن شیعه می‌زند تا او را داخل بهشت کند.(اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب البر بالوالدین).

- و نیز آن حضرت(ع) فرمود: از پدرم (امام محمد باقر) شنیدم که می‌فرمود چون خدای عزوجل بر بنده‌ای نویسد که باید در امر تشیع داخل شود، از پرنده به آشیانه‌اش شتابنده‌تر شود.

و فضیل بن یسار گوید به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا مردم را به امر تشیع دعوت کنم؟ فرمود نه، ای فضیل. زیرا که اگر خدا خیر بنده‌اش را خواهد، خودش به فرشته‌ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه در حلقه شیعیان در آورد. (اصول کافی، کتاب التوحید باب الهدایه).

- محمد بن یحیی از احمدبن محمدبن عیسی، واو از محمد بن اسماعیل، و او از محمد بن الفضیل، و او از ابی الصباح الکنانی نقل کرده‌اند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مومن (شیعه) به هر مرگی می‌میرد جز به صاعقه.

و یزید بن معاویه عجلی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: صاعقه به کسیکه ذکر خدا کند و ذاکر باشد، اصابت نکند. عرض کردم: ذاکر کیست؟ فرمود آنکه صد آیه بخواند.

و ابوبصیر گویداز حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از مردن مومن. فرمود: مومن ممکن است به هر مرگی بمیرد، یعنی غرق شود یا زیر آوار بماند یا به درنده دچار گردد، ولی بهر حال کسی که ذکر خدای عزوجل کند، به صاعقه نمیرد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا).

- یکی از اصحاب از احمد بن محمدبن عیسی، و او از ابن سنان، و او از ابن مسکان، و او از سدیر، نقل کند که به امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کردم: هنگامیکه پیروان شما را ترك گفتم تا به نزد شما بیایم، آنان با یکدیگر اختلاف داشتند واز هم دوری می‌جستند. فرمود: به کار آنان کاری نداشته باش. زیرا شیعیان سه تکلیف بیشتر ندارند: شناختن ائمه و تسلیم بودن در برابر آنها و و ارجاع اختلافات خود به ایشان.

و زید بن شحام گوید: به امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: در قبیله ما مردی است که نامش کلیب است. هر دستوری که از شما می‌رسد، هر چه باشد، او می‌گوید من تسلیمم. از این رو ما او را "کلیب تسلیم" نامیدیم. حضرت باو رحمت فرستاد و فرمود: چه نازنین مردی است! (اصول کافی، کتاب الحجة، باب التسلیم و فضل المسلمین).

- یکی از اصحاب، از احمد بن محمد بن خالد، و او از پدرش، و اواز ابی الختری - که خدایش بیامرزد- روایت کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: مومنان (شیعیان) با وقار و آرامش هستند، مانند شتر نری که مهار در

بینی دارد. چون او را بکشند، براه افتد و چون بر صخره‌ای بخوابانند، بخوابد. (اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب المومن و علاماته و صفاته).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، و او از محمدبن سنان، و او از قتیبة الاعسی گوید که از حضرت امام اباعبدالله صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: زن مومن از مرد مومن کمیاب‌تر است، مرد مومن نیز کمیاب‌تر از کبریت احمر است، و کدامیك از شما کبریت احمر را دیده‌اید؟

- و سدیر صیرفی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای سدیر، فکر می‌کنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ گفتم صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. حضرت سکوت کرد. پس به راه افتادیم تا به زمین خاك سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله می‌چرانید، نگریست و فرمود: ای سدیر، بخدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله‌ها بودند، خانه‌نشینی برایم روا نبود. چون بزغاله‌ها را بر شمردم هفده راس بودند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المومنین).

- در حدیث است از حضرت امام صادق علیه‌السلام که بدان حضرت عرض کردند: سنّیان می‌گویند کسب معلم حرام است و نباید باو مزد داد. فرمود: که این دشمنان خدا دروغ می‌گویند ومی‌خواهند که شیعیان قرآن یاد نگیرند.

- ونیز از آن حضرت منقول است که هر که مومنی را سیر کند، بهشت بر او واجب شود. و هر که کافری را سیر کند، خدا شکم او را پر از زقوم جهنم کند!

- از هارون بن موفق منقول است که روزی حضرت امام موسی کاظم(ع) مرا طلبیدند. و در خدمت آن حضرت طعامی خوردم، و حلوای بسیار آورده بودند. گفتم: چه بسیار است حلوا! فرمودند: که ما شیعیان از شیرینی خلق شده‌ایم، پس حلوا را دوست می‌داریم. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصل پنجم، باب دهم، فصل هفتم).

در فضائل تقیه

ابن ابی عمیر از هشام بن سالم، و او از ابی عمرالاعجمی نقل کند که حضرت امام ابوعبدالله صادق علیه‌السلام بمن فرمود: ای اباعمر، بدان که نه دهم دین در تقیه است. و هر که تقیه نکند، دین ندارد. و تقیه در هر چیز جائز است، جز در نوشیدن خمر و مسح کشیدن بر روی کفش در موقع وضو.

- و ابن ابی یعفور گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بخاطر حفظ دینتان تقیه کنید. زیرا هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد. همانا شما در میان مردم، مانند زنبور عسل در میان پرندگانید. اگر پرندگان بدانند در درون زنبور عسل چیست، همه آنها را بخورند. و اگر مردم بدانند آنچه را در دل شماست که ما اهل‌بیت را دوست دارید، شما را با زبانشان بخورند و در نهان و آشکار ناسزا گویند. (اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه).

- وابوعمرو کنانی گوید:امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای ابا عمرو، اگر برایت حدیثی گفتم یا فتوائی دادم، سپس نزد من آمدی و همان مطلب را سئوال کردی و من حدیثی بر خلاف گفته اولم گفتم یا فتوائی بر خلاف فتوای قبل دادم، به کدامیك از آن دو عمل می‌کنی؟ عرض کردم: به آنکه تازه‌تر است و آنچه را که قبلا گفته‌ای رها می‌کنم. فرمود: درست گفتی ای ابا عمرو خدا ترا رحمت کند.

- و درست واسطی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: تقیه هیچکسی بدرجه تقیه اصحاب کهف نرسید. زیرا آنها در اعیاد بت‌پرستان شرکت می‌جستند و بر خود زنار می‌بستند و از این رو خدای عزوجل آنها را دو بار پاداش داد.

- و معمربن خلاد گوید: از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام پرسیدم: آیا در برابر والیان باید از جای برخاست یا نه؟ فرمود: امام باقر علیه‌السلام فرموده است: تقیه دین من و دین پدرانم است. و کسیکه تقیه ندارد، ایمان ندارد.

- و محمد بن مسلم و زراره گفته‌اند که شنیدیم حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: در هر موردی که آدمیزاد به تقیه ناچار شود، خداوند آنرا برایش حلال ساخته است.

- وعبدالله بن ابی یغفور گوید شنیدم که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: تقیه سپر مومن است. تقیه نگهدار مومن است. هر کس تقیه نکند، ایمان ندارد. همانا حدیثی از احادیث ما به بنده‌ای می‌رسد و او آنرا بین خود و خدا نگهداری می‌کند و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد، و بنده دیگری حدیثی از احادیث ما را که به او رسیده فاش می‌سازد و این موجب خواری او در دنیا می‌گردد و خدای عزوجل هم نور را از او می‌گیرد.

- وعبدالاعلی گوید شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: خدا رحمت کند مومنی را که آنچه را که مردم می‌فهمند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند، از آنها بپوشاند. زیرا نقل مطلب ما به دیگران، مردم را بر من و بر شما می‌شوراند!

- و محمد بن ابی نصر گوید از حضرت امام رضا علیه‌السلام مسئله‌ای را پرسیدم. حضرت از جواب آن خودداری کرد و فرمود: اگر هر چه را می‌پرسید بشما بگوئیم، موجب شر می‌شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب الامر را می‌گیرند. مگر نشنیده‌ای که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: امر ولایت ما اولادعلی راخداوند بصورت رازی در دست جبرئیل سپرد و جرئیل نیز آن را بصورت راز به محمد صلی الله علیه و آله سپرد، و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را بصورت راز به علی علیه‌السلام سپرد، و علی علیه‌السلام آنرا بصورت راز بهر که خواست سپرد. و حالا شما این راز را فاش می‌سازید؟ آخر کسی نمی‌تواند سخنی را که شنیده پیش خود نگاه دارد؟

- و عثمان بن عیسی گوید: حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه فرمود: اگر در یك دستت چیزی باشد و بتوانی از دست دیگرت پنهان بداری، چنین بکن! (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التقیه).

- در حدیث صحیح از حضرت صادق(ع) منقول است که تقیه سپر ایمان است، وایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند. و تاکید فرمود که نُه عشر دین در تقیه است و یك عشر آن در همه اعمال دیگر.

- و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است هر که از روی تقیه قسم دروغ بخورد برای دفع ضرر، برای او گناه و کفاره نیست.

- و حضرت امام موسی(ع) فرمود گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقیه بیشتر کند.
- و حضرت صادق(ع) فرمود که: دین خود را پنهان دارید، به تقیه کردن از مخالفان. زیرا بدرستیکه شما در میان جماعت سنّی مانند مگس عسل هستید در میان پرندگان. و اگر مرغان بدانند که عسل در شکم آنها هست هر آینه یکی را زنده نمی‌گذارند.
- و حضرت امام رضا(ع) فرمود: کسی که تقیه را ترك کند، چنان است که نماز را ترك کرده باشد. (حلیةالمتقین، باب دهم، فصل یازدهم).

- در خبر است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که فرمود حجاج بن یوسف از خلیفه عبدالملك مروان اجازه خواست که امام سجاد (زین‌العابدین) را بقتل برساند. عبدالملك، حجاج را از این کار نهی کرد. امام سجاد که این بدانست نامه‌ای به خلیفه نوشت که: "ای عبدالملك بن مروان، امیرالمومنین! از من علی بن الحسین بتو سلام ... رسول خدا مرا از فرمان تو آگاه کرد و خدایتعالی ازین بابت از تو شکرگزاری نمود و سلطنت ترا تثبیت کرد." عبدالملك که این بخواند، بار شتری را که غلام امام بر آن سوار بود و نامه را آورده بود، پر از دینار کرد و آنرا به امام باز فرستاد. (بحارالانوار، جلد یازدهم، در حالات امام زین‌العابدین علیه‌السلام).

در فضائل شك

- آبی که باندازه کر بوده، اگر انسان شك کند که از کر کمتر شده یا نه مثل آب کر است. یعنی نجاست را پاك می‌کند.
- اگر شك کند که مخرج بول یا غایط را تطهیر کرده، باید تطهیر نماید. ولی اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است.
- اگر انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شك کند که بول است یا آب دیگری است، پاك می‌باشد.

- اگر انسان شك كند كه استبرائی كه كرده درست بوده يا نـه، و رطـوبتی از او بيرون آيد كه شك كند كه پاك است يا نه، پاك میباشد و وضو را هم باطل نمـیكند. و كسی كـه اسـتبراء نكـرده، اگـر بواسـطه آنكـه مـدتی از بـول كـردن او گذشته يقين كند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببيند و شـك كنـد پـاك اسـت يا نه، آن رطوبت پاك میباشد و وضو را هم باطل نمیكند.

- برای زن استبراء از بول نيست، و اگر رطـوبتی ببينـد و شـك كنـد پـاك است يا نه، پاك میباشد و وضو و غسل او را هم باطل نمیكند.

- اگر انـسان شـك كنـد كـه خـون، زيـر پوسـت مـرده يـا گوشـت، بواسـطه كوبيده شدن به آن حالت در آمده است، پاك است.

- اگر انسان چيزی را شك كند پاك است يا نه، مثلا شك كند كه خون پشه است يا انسان، آن چيز پاك میباشد. و چيز پاك را اگر شك كند نجس شده يـا نـه، پـاك اسـت. و اگـر هم بتوانـد نجـس بـودن يـا پـاك بـودن آنـرا بفهمـد، لازم نيـست وارسی كند.

- اگر فراموش كند آب غصبی است و با آن وضو بگيـرد، صـحيح اسـت، اگرچه خودش آب را غصب كرده باشد!

- چنانچه در ظرف غصبی وضو بگيرد يا با آن آب بـه صـورت و دسـتها بريزد، وضوی او به احتياط واجب باطل است. ولـی اگـر بـا مشت يـا چيـز ديگـر آب از آن بردارد به صورت و دستها بريزد، وضوی او صحيح است.

- اگر يكی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شك كند كـه پـيش از وضو آنجا را آب كشيده يا نه، وضو باطل است. ولی اگر میداند ملتفت بوده، يا شك دارد كه ملتفت بوده يا نه، وضو صحيح است.

- اگرانـسان جمـاع كنـد و شـك كنـد كـه بانـدازه ختنـهگـاه داخـل شـده يـا نـه، غسل بر او واجب نيست.

- كسی كه جنـب شـده، اگـر شـك كنـد كـه غسل كـرده يـا نـه، نمازهـائی كـه خوانده صحيح است.

- هر گاه زن حامله شك كند كـه چيـزی سقط شـده يـا نـه، يـا چيزيكـه سقط شده اگر ميماند انسان میشد يا نه، لازم نيست وارسی كند.

- اگر شك كند كه محل تیمم غصبی است و یا فراموش كرده باشد، تیمم او صحیح است، اگرچه خودش غاصب باشد!

- اگر فراموش كند كه لباس او غصبی است، اگر چه خودش آن لباس را غصب كرده باشد، نمازی كه با آن بخواند صحیح است.

- كسی كه در ملك غصبی نماز بخواند، نمازش باطل است. ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

- اگر در جائیكه غصبی بودن آنرا فراموش كرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، اگر چه خودش غصب كرده باشد.

- نماز خواندن در جائیكه تار و مانند آنرا استعمال می‌كنند باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است.

- اگر بداند كه در وسط نماز باختیار خودش خوابیده، ولی شك كند كه بعد از نماز بوده، نمازش صحیح است.

- اگر انسان شك كند كه كثیر الشك شده یا نه، باید به شك خوداعتنا ننماید.

- اگر در روز ماه رمضان جماع كند و شك كند كه باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه روزه او صحیح است. و كسی هم كه آلتش را بریده‌اند اگر شك كند كه دخول شده یا نه، روزه او صحیح است. (آیت‌الله خمینی توضیح المسائل ۲۳. ۷۰. ۷۱. ۷۳. ۷۵. ۷۷. ۱۰۲. ۱۲۲. ۱۲۳. ۲۷۲. ۲۷۳. ۲۷۸. ۳۵۰. ۳۸۸. ۵۱۲. ۶۹۶. ۸۱۷. ۸۶۶. ۸۶۹. ۸۹۰. ۱۱۲۸. ۱۱۸۹. ۱۵۸۶).

در فضائل گریه و شیون

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از منصور، و او از حریر، روایت كند كه حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: خنده دل را بمیراند. و نیز فرمود: بسیار خندیدن دل را آب كند، چنانكه آب نمك را.

- و عنبسه عابد گوید: شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را كه می‌فرمود: خنده بسیار آبرو را می‌برد.

- و خالد بن طهمان گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هر گاه قهقه زدی پس از فراعت از آن بگو "اللهم لا تمقتنی" (خدایا از من متنفر مشو).

- و داود بن فرقد و علی بن عقبه و ثعلبه، از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق یا یکی از آن دو علیهما السلام نقل کرده‌اند که خنده بسیار ایمان را به یکسو پرتاب کند (اصول کافی، کتاب العشره، باب الدعابة و الضحك).

- رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر غفاری فرمود: یا اباذر، کسیکه سخنی می‌گوید که جمعی را بخنداند، بخاطر این گناه، فرو می‌رود در طبقات جهنم، بقدر میان آسمان و زمین. و وای بر کسیکه دروغی به شوخی گوید که مردم را بخنداند وای بر او! وای بر او! وای بر او!

- یکی از اصحاب از سهل بن زیاد، و او از علی بن اسباط، و او از حسن بن کلیب، روایت کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که خندیدن مومن می‌باید فقط تبسم باشد و صدا نداشته باشد. و فرمود خندیدن دل را می‌میراند و دین را می‌گدازد، چنانکه آب نمك را می‌گدازد. و فرمود که از نادانی است خندیدن بی‌آنکه تعجبی باعث آن شود. و نیز فرمود که قهقهه کردن از شیطان است و بسیار خندیدن آبرو را می‌برد ومهابت مردان را بر طرف می‌کند. (از همان کتاب).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود عجب دارم از کسی که ایمان به جهنم دارد، چرا می‌خندد؟

- از حضرت امام موسی کاظم(ع) منقول است که فرمود: مزاح مکن، که مزاح نور ایمانت را می‌برد و مردیت را سبك می‌کند. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت داود علیه‌السلام به حضرت سلیمان می‌گفت: ای فرزند، زینهار که خنده بسیار مکن که بسیار خندیدن آدمی را فقیر می‌کند.

- و حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که بسیار خندد، در روز قیامت گریه‌اش بسیار باشد و کسی که بسیار گرید، در بهشت خوشحالی و خنده‌اش زیاد باشد. (حلیةالمتقین، باب یازدهم، فصل هفتم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از منصور بن یونس، و او از محمدبن مروان، روایت کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر چیزی پیمانه و وزنی دارد جز گریه، که یك قطره‌اش دریاهای آتش را خاموش سازد، و چشمی که به اشك پر شود، پریشانی و خواری نبیند. و کسیکه اشك بریزد خدا آتش دوزخ را بر او حرام کند واگر هر آینه در میان یك امت تنها یك نفر گریان باشد، همه آنها مورد ترحم قرار گیرد. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب البکاء).

- احمدبن محمد از عثمان بن عیسی، و او از اسحاق بن عمار، روایت کند که به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من بعد از دعا میل دارم گریه بکنم، ولی گریه‌ام نمی‌آید. آنوقت بیاد برخی از اموات خانواده خودم می‌افتم وگریه می‌کنم. آیا این درست است؟ فرمود: آری آنها را به یاد بیاور و چون رقت کردی گریه کن و سپس پروردگار تبارك و تعالی را بخوان.

و سعید بن یسار بیاع السابری روایت کند که به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا من در حال دعا خود را بگریه وادار کنم، اگر چه گریه نداشته باشم؟ فرمود: آری، اگر چه به اندازه سر مگسی باشد.

و عنبسة العابد از همان حضرت علیه‌السلام نقل کند که فرمود: اگر گریه نداری خودت رابه حالت آنهائی درآور که گریه می‌کنند. و نیز آن حضرت علیه‌السلام در جای دیگر فرمود: اگر گریه‌ات نیاید، خود را به گریه وادار کن. پس اگر از دیده‌ات به اندازه سر مگسی اشك بیرون آمد، پس بخ بخ!

- وعلی بن محمد از سهل بن زیاد، و او از محمدبن احمد، و او از حسن بن علی، و او از یونس، و او از مصقله الطحان، نقل کرده‌اند که شنیدم امام جعفر صادق(ع) می‌فرمود چون حسین علیه‌السلام کشته شد، همسر کلبیه آن حضرت (مادر سکینه) برایش مجلس سوگواری بپا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند، تا اشك چشمشان خشك شد وتمام شد. در آن موقع همسر بیوه امام، یکی از کنیزانش را دید که می‌گرید و اشك از چشمش جاری است. او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشك چشم تو جاری است؟ او

گفت من درین مورد شربت مخصوصی می‌نوشم که نامش سویق است. او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند و خودش از آن خورد و نوشید و بدیگران هم خورانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینست که برای گریستن بر حسین علیه‌السلام اشك پیدا کنیم.(اصول کافی، کتاب الدعاء، باب البکاء).

- حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود که اگر گریه کنی برای ترحم بر حسین(ع) تا اشك تو جاری شود، خدا جمیع گناهان ترا بیامرزد، از صغیره و کبیره، کم یا بسیار. و البته رحمت خود را شامل حال تو گرداند. و چون اشك بر دیده تو جاری گردد، اگر قطره‌ای از آن در جهنم ریزد، حرارت آنرا فرو نشاند. و به روایتی قطرات آن اشك را ضبط کنند ودر سلك اعمال تو کشند. و حضرت امام حسین(ع) خود در روز جزا نظر می‌کند بسوی گریه‌کنندگان خود و طلب آمرزش می‌کند برای ایشان. و از خدا مسئلت می‌کند که هر گناهی که کرده باشند، بیامرزد.(مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین دوم، در شدائد مرگ و اهوال قبر).

- حضرت امام جعفر صادق(ع) به زراره فرمود که هیچ دیده نزد خدا محبوبتر از دیده‌ای که بر حسین(ع) بگرید، نیست. و هر که بر او گریه کند به حضرت فاطمه(ع) خوبی کرده و حق ما اهل‌بیت را ادا کرده است. و در روز قیامت هیچ بنده محشور نمی‌شود مگر بنده‌ای که گریسته باشد بر جدم حسین(ع). و گریه‌کنندگان حسین در موقعیکه دیگران را به مقام حساب می‌برند، ایشان در زیر عرش الهی نشسته از حساب نمی‌ترسند، و ملائکه نزد ایشان آمده آنها دعوت به بهشت می‌نمایند، و ایشان ابا نمی‌کنند که ما صحبت آن حضرت را به بهشت نمی‌دهیم. و چون جواب ایشان نزد حوران و غلمانان و خازنان بهشت می‌رسد، باز ملائکه پیغام از جانب آن خازنان برای ایشان می‌آورند و اسبها و شترها ومحمل‌ها از بهشت می‌آورند و ایشان سوار شده داخل منازل خود می‌گردند. (مجمع المعارف، عین هفتم، در اعمال حسنه).

در کرامات ادعیه

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمدباقر(ع) روایت شده است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد. فرمود چون از نماز فارغ شوی، دست بر مقعد گذار و این آیات را بخوان (متن آیات). راوی گفت چنین کردم و دردم بزودی برطرف شد.

- از حضرت امام موسی کاظم(ع) منقول است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از قراقر و صداهای شکم. فرمود چون از نماز فارغ شوی، این دعا را بخوان (متن دعا). و روای گوید که دیگر شکمم قراقر نکرد.

- در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی(ع) منقول است که شخصی بخدمت ایشان نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند آمده است. در جواب دعائی نوشتند که بر او بسیار بخوانند تا بولش جاری شود.

- در کتاب نوادر الحکمه روایت شده است که شخصی بنزد حضرت امام جعفر صادق(ع) آمد و گفت: یا ابن رسول‌الله هشت دختر بهم رسانیده‌ام و روی پسر تا حال ندیده‌ام. حضرت فرمود: در میان پای زنت بنشین و دست راست خود را بر جانب راست ناف او بگذار و سوره انا انزلناه را هفت نوبت بخوان و بعد از آن جماع کن، و چون آثار حمل ظاهر شود، پس در شبها دست راست بر جانب راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان. آن مرد گفت چنین کردم و هفت پسر پی هم خدا به من روزی کرد. (حلیةالمتقین، باب ششم، فصل دهم).

- اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام حدیث دارد که مردی بدو عرض کرد: یا امیرالمومنین، حیوانی که زیر پای من است، چموشی می‌کند. فرمود: در گوش راستش این آیه را بخوان (متن آیه). و چون آن مرد آیه را بخواند، حیوان رام گردید. و مرد دیگری برخواست و عرض کرد: ای امیرمومنان، سرزمین ما جای درندگان است. و درندگان به خانه من در آیند و تا شکار خود را نگیرند، بیرون نروند. فرمود: این دو آیه را بخوان (متن دو آیه). پس آن مرد این دو آیه را خواند و درندگان از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمومنان، در شکم من آب زردی جمع

شده است. فرمود: بنویس آیةالکرسی را بر شکمت و آنرا بشوی و بیاشام و در شکمت ذخیره کن. آن مرد انجام داد و بخواست خداوند بهبود یافت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمومنین، حیوانم گم شده است. فرمود: سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان. آنرا انجام داد و خدای عزوجل حیوان گمشده‌اش را باو برگردانید. سپس دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیرمومنان، بنده‌ام گریخته است. فرمود بخوان این آیه را (متن آیه). و آن مرد گفت: بنده فراریش به سوی او بازگشت. سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا امیرالمومنین، برای ایمنی من از دزدی چیزی بفرما، زیرا که پیوسته پشت سر هم شبها از من دزدی شود. فرمود: چون به بستر خواب روی این آیه را بخوان (متن آیه). سپس فرمود هر کس در بیابانی خالی از سکنه شبی را بسر برد و این آیه را بخواند (متن آیه)، فرشتگان از او محافظت کنند و شیاطین از او دور شوند. پس آن مرد رفت و به ویرانه‌ای رسید و شب را در آنجا خوابید و این آیات را نخواند، پس شیطان به سراغش آمد و بینی او را گرفت. رفیقش به شیطان گفت: مهلتش بده. پس آن مرد از خواب پرید و آیه را خواند. پس شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی ترا به خاك مالد ... چون صبح شد آن مرد نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و ماجرا را گفت و پس از بالا آمدن آفتاب به آنجا رفت و جای موی شیطان را در زمین دید. (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب فضل القرآن).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از عمادبن عثمان، و او از سیف بن عمیره، روایت کنند که شنیدم از حضرت امام صادق علیه‌السلام که فرمود: جبرئیل علیه‌السلام آنگاه که یوسف علیه‌السلام در زندان بود، نزد وی آمد و به او گفت: ای یوسف، در عقب هر نمازی بخوان این دعا را "الهم عجل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و حیث لا احتسب". و گفته شده که خداوند به جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد و به جزء دوم او را به سلطنت رسانید.

و حسن بن عمارالدهان گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: چون برادران یوسف او را در چاه افکندند، جبرئیل علیه‌السلام

نزدش آمد و گفت ای پسرك در این جا چه می‌کنی؟ گفت: همانا برادران من مرا در این چاه افکندند. جبرئیل علیه‌السلام گفت: میخواهی که از این چاه بیرون آئی؟ یوسف گفت: اگر خدای عزوجل خواهد مرا بیرون آورد. پس جبرئیل علیه‌السلام باو گفت: همانا خدای تعالی بتو فرماید مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرونت آورم (متن دعا). پس یوسف آن دعا بخواند و داستان همان شد که خداوند در کتابش یاد فرموده است. (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب الدعا فی ادبار الصلوات).

- فضیل بن عبدالوهاب، از اسحاق بن عبدالله، و او از عبیدالله بن الولید الوصافی، روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: هر که یکبار "لا اله الا الله" بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته شود، که از یاقوت سرخ باشد، و ریشه آن از مشك سفید، و از عسل شیرین‌تر، و از برف سفیدتر، و از مشك خوشبوتر، در آن میوه‌هاست مانند پستانهای دوشیزگان که در زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب من قال لا اله الا الله).

- محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و او از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، و او از عبدالرحمن بن ابی نجران، و او از عبدالعزیز العبدی، و او از عمربن یزید، نقل کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس که روزی ده بار بگوید "اشهد ان لا اله الاالله وحده لا شریك له ..."، خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار گناه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه درجات او را بالا برد.
- و نیز ابی عبیده الخداء گوید که حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود هر کس بگوید "اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله"، خداوند برای او هزار هزار (یك میلیون) حسنه بنویسد.
- وابی عمران الخراط و اوزاعی گویند که: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس در هر روز گوید "لا اله الا الله حقا حقا، لااله الاالله عبودیتا و رقا ..."، خداوند از او رو برنگرداند تا به بهشت رود.(همان کتاب).

- داود بن زربی گوید که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کسی که جائی از بدنش دردی دارد، دست خود را بر جای درد بگذارد و سه بار این دعا را بگوید (متن دعا)، دردش برود.

- و مفضل گوید: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: چون درد داشته باشی، ریش خود را بدست بگیر و پس از نماز واجب سه بار این دعا را بخوان (متن دعا)، ولی بکوش که خواندنت با اشك و گریه توام باشد.

- و ثمالی گوید حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: هرگاه مریض شدی، بگو (متن دعا) و شفا یابی. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب الدعا الکرب و الهم والحزن والخوف).

- اسحاق بن عمار گوید به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم، من از عقربها می‌ترسم. فرمود به سه ستارگان بنات النعش نگاه کن، و ستاره وسطی آنها در کنارش ستاره کوچکی است که عرب آنرا "سها" نامد. هر شب بدان خیره نگاه کن و سه بار بگو: "اللهم رب اسلم ...". و من درتمام عمر خود این دعا را ترك نکردم، جز یکمرتبه و آن بار هم عقرب مرا گزید. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب الحرز و التعویذ).

- وعلی بن ابی حمزه، از حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام حدیث کرد که فرمود: در برخی از جنگها، اصحاب به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند که کیك‌ها ایشان را آزار می‌دهند. حضرت دعائی بدانها آموختند که چون به بستر خواب روند بخوانند، و دیگر کیك آنها را آزار نداد.

- عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر گاه به درنده‌ای برخورد کردی، رو در روی او بایست آیت الکرسی را بتمام بخوان و بعد بگو(متن دعا) که انشاء الله آن درنده روی از تو برگرداند. پس من زمانی از شهر بیرون رفتم و ناگاه درنده‌ای سر راه مرا گرفت. پس من همچنان کردم که حضرت علیه‌السلام فرموده بود، و گفتم از راه ما بازگرد و ما را

میازار. پس دیدم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب الحرز و العوده).

- ابوجعفر شامی گوید: مردی در شام که نامش هلقام بن ابی هلقام بود، برای من حدیث کرد که خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام رفتم. عرض کردم: فدایت شوم، دعای جامعی برای دنیا و آخرت من به من بیاموز که کوتاه هم باشد. فرمود: پس از نماز صبح تا هنگام طلوع آفتاب بگو: "سبحان الله العظیم و بحمده استغفرالله و اسئله من فضله". هلقام گوید روزگار من از همه خانواده‌ام بدتر بود. بعد از خواندن این دعا از مردی ندانسته ارثی بمن رسید که گمان نداشتم میان من و او خویشاوندی باشد. و اکنون وضع زندگانی من از تمام افراد خانواده‌ام بهتر است. این نیست جز بواسطه آن دعائی که آقایم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بمن آموخت. (همان کتاب).

- و صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد هارون، حدیث کند که به حضرت امام ابی جعفر صادق علیه‌السلام نوشت ودعائی برای بادهای کودکان خود خواست. حضرت به خط مبارکش دو دعا نوشت و برایش فرستاد[۱]. (از همان کتاب).

- عبدالله بن سنان روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم. حضرت فرمود ترا دعائی تعلیم کنم که چون بخوانی حقتعالی کلیه قروض ترا ادا کند؟ گفتم: چه بسیار محتاجم به چنین دعا. پس حضرت فرمود که بعد از نماز صبح بگو (متن دعا) و چون کردم بدرستی که از بار همه قروض آسوده شدم.
- وکفعمی رحمة الله علیه روایت کرده است که مردی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرد از تنگدستی و پریشانی و بیماری. حضرت

۱- علامه مجلسی (رحمةاله علیه) در توضیح این حدیث می‌نویسد بادی که کودکان بدان دچار شوند همان است که در فارسی به آن "باد جن" گویند و همان "ام الصبیان" است. و شاهدی از کتاب "النهایه" نقل می‌کند که در امثال این حدیث، همه جا باد کنایه از "جن" است.

فرمود که هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را بخوان (متن دعا) و بدرستی که سه روز بر این بیش نگذشته بود که حال او به توانگری و رفاهیت برگشت. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الدعا للدین).

- شیخ طبرسی و کفعمی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که به اصحاب خود گفت: آیا عاجزید از آنکه هر صبح و شام نزد خداوند عالمیان عهدی بگیرید؟ گفتند: چگونه؟ فرمود که این دعا را بخوانید (متن دعا) و هر که این دعا بخواند مهری بر او می‌زنند و در زیر عرش الهی می‌گذارند و چون روز قیامت شود، منادی ندا می‌کند که کجائید آنان که نزد خداوند رحمان مهری دارید؟ پس آن مهر به ایشان دهند و با آن داخل بهشت شوند. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب فضل الدعا و الحث علیه).

- جابر گوید حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود که همانا ابلیس - که لعنت خدا بر او باد- لشکرهای شبانه خود را از آنجائی که خورشید غروب کند، و از آنجائی که خورشید برآید پراکنده کند. پس در این دو ساعت بسیار ذکر خدا گوئید، و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید، و خردسلان خود را در این دو ساعت به خدا بسپارید، زیرا که این دو ساعت ساعتهای غفلت است.

- و ابی بصیر گوید حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس پس از نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید: "بسم الله الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوة اله بالله العلی العظیم"، خداوند عزوجل از او هفتاد نوع از انواع بلا را دور کند که آسانترین آنها بادهای بدبو و پیسی و دیوانگی است، و اگر شقی باشد از شقاوت بیرون آید و در زمره سعیدان درآید. (اصول کافی، کتاب الدعا، باب القول عندالصباح و الامساء).

- و ابواسامه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: هر کس هنگامی که به بستر خواب می‌رود صدبار "قل هو الله احد" بخواند، خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد.

- و حمیل گوید شنیدم از حضرت امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمود: هر که هفتاد بار بگوید "ماشاءالله و لا حول و لا قوة الا بالله" هفتاد نوع از انواع بلا از او دور گردد که آسانترین آنها حناق است و به دیوانگی نیز دچار نشود.

- و حسین بن حماد گوید: حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: هر کس که بدنبال نماز واجب، پیش از آنکه پاهای خود را تا کرده باشد، سه باربگوید "استغفر الله الذی لا اله الاهو الحی القیوم..." خدای عزوجل همه گناهانش را بیامرزد، اگر چه از زیادی مانند کف دریا باشد. (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب من قال ماشاءالله).

-اسماعیل بن عبدالحایق گوید: مردی از اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله بیامد. وقتی که به خدمت رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز ترا از ما دور کرده بود؟ عرض کرد: بیماری و نداری. به او فرمود: آیا بتو نیاموزم دعائی را که خداوند از تو بیماری و نداری را دور سازد؟ عرض کرد: چرا، یا رسول‌الله. فرمود بگو "لا حول ولا قوة الا بالله، توکلت علی الحی الذی لا یموت ...". پس طولی نکشید که وی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا خداوند بیماری و نداری را از من برد.

- و ابوبصیر گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام از نیازمندی و تنگدستی شکایت کردم. دعائی برای طلب روزی بمن آموخت، و از آن زمان که آن دعا را کردم، دیگر نیازمند نشدم.

- و علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی از من خواست که به حضرت جواد علیه‌السلام بنویسم که دعائی برای خلاصی از زندان به او بیاموزد. پس آن حضرت متن دعا را به من مرقوم فرمود و من آنرا بر او رساندم. و مدت کمی بر او نگذشت که از زندان بیرون آمد.

- و ابراهیم بن ابی اسرائیل گوید: حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: در گردن یکی از کنیزکان ما خنازیری بیرون آمد. پس کسی نزد من آمد و گفت: ای علی (ابن موسی الرضا) با و بگو که بخواند "یا رئوف، یا رحیم، یا رب، یا سیدی" و آنرا تکرار کند. پس این کلمات را گفت و خدای عزوجل آن خنازیر را

از او برطرف كرد. و امام عليه‌السلام فرمود: اين دعا همان است كه جعفربن سليمان با آن دعا كرد. (اصول كافى، كتاب الدعا، باب الكرب و الهم والحزن و الخوف).

- محمد بن يحيى، از احمد بن محمدبن عيسى، واو از ابن محبوب، و او از مالك بن عطيه، و او از ضريس الكناسى، روايت كنند كه حضرت امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله به مردى گذر كرد كه در باغش درخت مى‌كاشت. پس آن حضرت صلى الله عليه و آله نزدش ايستاد و فرمود: بجاى آنكه اين درخت را بكارى، نخواهى ترا راهنمائى كنم بر كشت درختى كه ريشه‌اش پا برجاتر و ميوه‌هايش زودرس‌تر و بهتر و پاينده‌تر باشد؟ عرض كرد: چرا، مرا راهنمائى فرما اى رسول خدا! فرمود: چون بامداد كنى و شام كنى بگو: "سبحان الله والحمدلله و لا اله الله والله اكبر". كه اگر اين را بگوئى به شماره هر بار كه گفته باشى، ده درخت در بهشت خواهى داشت، داراى انواع ميوه‌ها و اين از امور شايسته و پاينده است. (اصول كافى، كتاب الدعا، باب التسبيح و التهليل و التكبير)

- محمد بن مروان از حضرت امام باقر عليه‌السلام روايت كند كه فرمود: هر كس دوازده بار قل هوالله احد بخواند، خداوند برايش دوازده قصر در بهشت بنا كند، و نگهبانان بهشت گويند: برويم قصرهاى اين برادرمان را تماشا كنيم. و هر كس چهارصد بار بخواند، مزد چهار صد شهيد دارد كه هريك از آنها اسبش را در راه خدا پى كرده و خونش ريخته شده باشد و هر كسى كه آنرا هزار بار در يك شبانروز بخواند، نميرد تا جايگاه خود رادر بهشت به چشم ببيند. (اصول كافى، كتاب القرآن، باب فضل القرآن).

- وابراهيم بن مهزم از مردى حديث كند كه شنيد از حضرت امام ابى الحسين عليه‌السلام كه مى‌فرمود: هر كس پشت سر هر نماز واجب آية‌الكرسى بخواند، هيچ حيوانى كه نيش زهرآگين دارد او را زيان نرساند. و فرمود هر گاه از پيش آمدى ترسيدى صد آيه از قرآن از هر كجاى آن خواهى بخوان.

- و سلیمان جعفری گوید: از حضرت ابی الحسن علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: هیچکس نیست که از دوران کودکی هر شب سوره "قل اعوذ برب الفلق" و سوره "قل اعوذ برب الناس" را هر کدام سه بار و سوره "قل هواله احد" را صد بار یا لااقل پنجاه بار بخواند، جز اینکه خدای عزوجل از او برگرداند هر نوع دیوانگی وجن‌زدگی و مرض تشنگی و فاسد شدن معده و جوش خون را تا زمان پیری.

- و نیز در بلدالامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند (متن دعا)، حقتعالی چهار هزار گناه کبیره او(!) را بیامرزد و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد و قرضش ادا شود، و هر چه هم وغم دارد زایل گردد.

- و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که هر که گرسنه باشد، وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد، و بگوید: "یا رب انی جائع فاطعمنی" بدرستیکه حق سبحانه و تعالی او را در ساعت طعام دهد.

- روایت شده که وقتیکه حضرت نوح علیه‌السلام سوار کشتی شد، منع فرمود عقرب را از سوار شدن بر کشتی. عقرب گفت: من عهد می‌کنم با تو که نگزم هر کسی را که بگوید "سلام علی محمد و آل محمد و علی و نوح فی العالمین".

- و روایت شده که در برخی جنگها اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدمت آن حضرت شکایت کردند از اذیت کیك‌ها. فرمود در وقتی که به خوابگاه خود روید این دعا را بخوانید (متن دعا).

- از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بخواهد اجلش به تاخیر افتد، پس بگوید این دعا را، سه مرتبه در وقت دخول در شب، و سه مرتبه در وقت دخول در صبح. (متن دعا).

- نقل است از کتاب "نثراللئالی" تالیف سید سعید علی بن فضل الله الحسینی راوندی، که مردی به حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام شکایت کرد، از بابت قروض خود. فرمود: بگو "اللهم یا فارج الهم و منفس الغم و مذهب

الحزان ومجيب دعوة المضطرين...". پس هر گاه بقدر تمام روی زمین طلا مدیون باشی، حقتعالی آن را بجای تو ادا فرماید.

- محمد بن یحیی، از احمدبن محمد عیسی، و او از محمدبن خالد، و او از حسین بن سعید، و هر سه آنها از نصربن سوید، و او از یحیی الحلبی، و او از محمدبن مروان، و او از سعدبن طریذ، روایت دارند که حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس در یك شب ده آیه از قرآن بخواند، از غافلین نوشته نشود. و هر کس که پنجاه آیه بخواند، در زمره ذاکرین نوشته شود. و هرکس که صد آیه بخواند، در زمره قانتین نوشته شود. و هر کس که دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود. و هر کس که سیصد آیه بخواند، از زمره فائزین نوشته شود. و هر کس که پانصد آیه بخواند، از جمله مجتهدین نوشته شود. و هر کس که هزار آیه بخواند، برای او یك قنطار از طلا نوشته شود. و بدرستیکه قنطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است. و کوچکترین قنطارها به اندازه کوه احد و بزرگترین آنها باندازه آنچه است که میان زمین و آسمان است. (از همان کتاب).

- یکی از اصحاب از سهل بن زیاد، و او از محمدبن یحیی، و او از احمد بن محمدبن عیسی، و هر دو از ابن محبوب، و او از جمیل، و او از سدیر نقل کرده‌اند که حضرت امام ابی جعفر محمد باقر علیه‌السلام فرمود: سوره ملك سوره‌ای است که از عذاب قبر جلوگیری کند. و در تورات نیز سوره‌ای بنام سوره ملك نوشته شده... و پدرم علیه‌السلام این سوره را در قرآن هر روز و هر شب می‌خواند. و هر که آنرا بخواند، در گورش نکیر و منکر بر او درآیند، ولی از طرف پایش که آیند، پاهایش به آندو گویند: از این طرف راهی نیست، زیرا این بنده به روی ما دو تا می‌ایستاد و هر روز و هر شب سوره ملك را می‌خواند، و چون از طرف شکم درآیند، به آندو گوید: از این طرف راه نیست، زیرا این بنده سوره ملك را در من جای داده! و چون از جانب سرش درآیند، زبان گوید: از این طرف راه نیست، زیرا این بنده به وسیله من هر روز و هر شب سوره ملك را می‌خواند (اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب النوادر).

- و ابو بصير گويد: به حضرت امام باقر عليه‌السلام عرض كردم: هر گاه قرآن را با صداى بلند مى‌خوانم، شيطان نزدم آيد و گويد تو با اين كار به خانواده خودت و به مردم ريا مى‌كنى. فرمود: اى ابا محمد، قرآن را با صداى متوسط بخوان، كه فقط خانواده‌ات بشنوند و آوازت را در خواندن قرآن در گلو بچرخان، زيرا خداى عزوجل آواز خوشى را دوست دارد كه در گلو چرخانده شود.

- وعلى بن ابى حمزه گويد: خدمت حضرت امام صادق عليه‌السلام شرفياب شدم. پس ابوبصير به آن حضرت عرض كرد: قربانت بروم، در ماه رمضان همه قرآن را در يك شب بخوانم؟ فرمود: نه! عرض كرد: در دو شب؟ فرمود نه! عرض كرد: در سه شب؟ فرمود: ها! (اصول كافى، كتاب فضل القرآن، باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن).

- و نوفل و سكونى از حضرت امام صادق عليه‌السلام روايت دارند كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: آنها كه عرب نيستند، از امت من قرآن را عجمى مى‌خوانند (مراعت تجويد و اعراب را نمى‌كنند)، اما فرشتگان آنرا مى‌گيرند و به عربى صحيح بالا مى‌برند. (اصول كافى، كتاب فضل القرآن، باب ان القرآن يرفع كما انزل).

- روايت شده از حضرت امام صادق عليه‌السلام كه اگر از عقرب و جانوارن ديگر مى‌ترسى، بخوان اين دعا را، كه حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام ضامن شده سلامتى خواننده آن را از شر عقرب و هوام تا وقت صبح (متن دعا). و اگر بترسى كه در خواب محتلم شوى، اين دعا را بخوان (متن دعا). و اگر بترسى كه از خراب شدن خانه و مكانى كه در آنجا مى‌خوابى، پس اين دعا را بخوان (متن دعا). و اگر از دزد ترسى، آخر سوره بنى‌اسرائيل را بخوان. و در وقت خواب سرمه بكش، هفت ميل، چهار ميل در چشم راست، و سه ميل در چشم چپ. و در وقت سرمه كشيدن اين دعا را بخوان (متن دعا). و

چون خواستی بخوابی چراغ را خاموش می‌کنی، و رو به قبله می‌خوابی. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در ادعیه عوذات و آلام و اسقام).

و کلینی و برقی به سندهای معتبر از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهم السلام روایت کرده‌اند که چون نزدیك شود به غروب آفتاب، این دعا را بخوان، تا از شر درندگان، و از شر شیطان لعین و فرزندان او، و از هر گزنده صاحب زهر، و از دیوان و غولان، ایمن گردی (متن دعا).

- و در بلدالامین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که هر که در روز ده مرتبه بگوید "بسم الله الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوة الی بالله العلی العظیم" از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده، و خدا دفع کند از او هفتاد نوع بلا را، که از جمله آنها دیوانگی و خوره وپیسی و فلج بوده باشد، و حقتعالی هفتاد هزار ملك موکل گرداند که برای او استغفار نمایند.

در ربیع السرار نقل است که مامون خلیفه را در طرطوس سر دردی عارض شد، و بهیچ وجه علاج آن نشد. قیصر روم کلاهی برای او فرستاد و نوشت این کلاه را فرستادم که بر سر گذاری و صداع ساکن شود. مامون ترسید که در آن زهری تعبیه کرده باشد، امر کرد که آن را بر سر حاملش نهادند، دید ضرری به او نرسانید. پس امر کرد بر سر کسی دیگر که صداع داشت، نهادند دردش ساکت شد. آنوقت مامون آنرا بر سر خود گذاشت و دردش ساکت گشت. تعجب نمود و او را شکافت و دید که قصر روم در آن نوشته است: "بسم الله الرحمن الرحیم، کم من نعمة الله فی عرق ساکن هم عسق لایصدعون عنها"! (همان کتاب).

- و نیز روایت است که شخصی شکایت کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و گفت: شکم من پیوسته صدا می‌کند و مردم صدائی را که از شکم من بیرون آید می‌شنوند. آن حضرت فرمود: هر گاه فارغ شدی از نماز شب این دعا را بخوان (متن دعا). بدرستی که قرقره شکمت خاموش شود.

- و روایت شده که یکی از اصحاب ائمه علیهم السلام عورت خود را گشوده بود، در موضعی که شایسته نبود، و مبتلا شده بود به درد آن. خدمت حضرت صادق علیه‌السلام شکایت کرد. حضرت فرمود: دست چپ خود را بر عورت بگذار و بگو (متن دعا)، بدرستی که عافیت خواهی یافت.
- و برای دفع شیاطین و جادوگران از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که این آیه را بخوانید (متن آیه).
- سید بن طاوس به سند معتبر از جمیل بن دراج روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام آمد و گفت: ای مولای من، سنم بالا رفته است و خویشان من مرده‌اند و مونسی ندارم، و می‌ترسم که مرا نیز مرگ دریابد. حضرت فرمود: که اگر درازی عمر خود و خویشان و دوستان خواهی این دعا را بعد از هر نماز بخوان (متن دعا). و اگر خواهی یکی یك از دوستان خود را نیز برای طول عمر نام ببر. وی گفت بخدا سوگند که چون بر این دعا مداومت کردم، چندان عمر یافته‌ام که از زندگانی ملول شده‌ام.
- کلینی و دیگران به سند معتبر از اهل‌بیت روایت کرده‌اند که هر که بعد از نماز ریش خود را بدست راست خود بگیرد و دست چپ را به سوی آسمان بگشاید و سه مرتبه بگوید: "یا ذوالجلال و الاکرام ارحمنی من النار"، پس دست راست از ریش بردارد و هر دو دست را به سوی آسمان بگشاید و سه مرتبه بگوید: "یا عزیز یا کریم یا رحمن یا غفور یا رحیم"، پس خداوند جمیع گناهان او را بیامرزد و استغفار کنند برای او جن و انس تا هنگام مردن او. (مفاتیح الجنان و باقیات صالحات، باب سوم، در ادعیه و عوذات و آلام واسقام)

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که هر بنده‌ای که آب بخورد و حضرت امام حسین علیه‌السلام واهل‌بیت او را یاد کند و لعنت کند کشندگان آن حضرت را، حقتعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد، و صد هزار گناه از او بیاندازد، و صد هزار درجه برای او بلند کند، و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد. و حقتعالی او را در قیامت، مطمئن خاطر محشور گرداند.

- و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که هر که خرمائی یا پاره نانی ببیند که بر زمین افتاده است، پس آنرا بردارد و پاك كند و بخورد، در شکمش قرار نگیرد مگر آنکه بهشت او را واجب شود(!). و تاکید فرمودند که این کار فقر را از خورنده آن برطرف می‌کند و نیز از فرزندان و فرزندان فرزندان او تا فرزند هفتم، و او را از دیوانگی و خوره و پیسی و زردآب و حماقت(!) محفوظ می‌دارد.

- و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که هر که گلی را بگیرد و ببوید و بگوید "اللهم صلی علی محمد و آل محمد"، هنوز گل را بر زمین نگذاشته باشد که جمیع گناهانش آمرزیده شود و حقتعالی برای او از حسنات بقدر بیابان عالج که مابین مکه و شام و عراق است بنویسد، و از گناهان او به عدد ریگ بیابان محو نماید. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصل ششم و دوازدهم، باب ششم، فصل دوازدهم).

فهرستی از ادعیه کبیره و صغیره

دعای علقمه، دعای صعصعه؛ دعای عظم‌البلاء، دعای یستشیر، دعای مشلول، دعای عشرات، دعای سمات، دعای مجیر، دعای عدیله، دعای صباح، دعای جوشن کبیر، دعای جوشن صغیر، دعای کمیل، دعای سیفی صغیر، دعای فرج، دعای نور، دعای مقاتل بن سلیمان، دعای سریع الاجابه، دعای یا من تحل، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعای دخوالارض، دعای یا شاهد کل نجوی، دعای نافله، دعای امام عصر، دعای مکنون، دعای تمجید، دعای اعدت لکل هول، دعای اعرابی، دعای رقعة الحبیب، دعای حزین، دعای نماز وتر، دعای ندبه، دعای حدیث قدسی، دعای مکارم الاخلاق، دعای عبدالله بن جندب، دعای هلال صحیفه مکرمه، دعای شبیه هذلی، دعای یا من اظهر الجمیل، دعای دفع هول و غم، دعای آبله ریزه، دعای خنازیر، دعای درد کمر، دعای درد ناف، دعای درد خاصره، دعای درد شکم و قولنج، دعای خلاصی از زندان، دعای اداء قرض، دعای وقت دیدن صاحبان بلا، دعا بجهت پسر شدن حمل، دعای ختنه، دعای رویت جهود و ترسا و گبر، دعای فرج از آفات، دعای پیش از خواب، دعای ایمنی از سوختن و هر بدی در صبح و شام، دعای رفع

فراموشی، دعای زیادتی حافظه، دعای رویت جنازه، دعای زمان غیبت، دعای امان از جن، دعای تاخیر اجل، دعا بجهت زنده شدن دل، دعا دفع شر ابلیس، دعا برای خواب دیدن مطلب خود، دعای وقت بیرون آمدن از منزل، دعای وقت خوابیدن و بیدار شدن، دعا برای ایمنی از شر درندگان وگزندگان وشیطان و غولان و دزدان، دعای درد سر و درد گوش، دعای درد شقیقه، دعای درد دهان، دعای درد دندان، دعای ورمهای بدن، دعای قرقره شکم، دعای خون دماغ، دعای درد عورت، دعای دفع برص و پیسی اندام، دعای درد زانو، دعای بطلان سحر، دعای دفع شیاطین و جادوگران و جنیان، دعای چشم زخم، دعای دفع وسوسه شیطان، دعای دفع عقرب و مار، دعای جرب و دمل و قوبا و ثالول و ذحیر، دعای بازکردن یبوست، دعای آمرزش گناهان، دعای طول عمر، دعای جامع دنیا وآخرت، دعای عقرب و احتلام، دعای وقت زوال، دعای وقت غروب، دعای سرمه کشیدن، دعای شب زفاف، دعاهای بیت الخلاء.

دعاهای هر یکه از روزهای هفته شنبه تا جمعه، دعای وقت طلوع و وقت غروب، ادعیه هر يك از ساعات روز و از ساعت اول تا ساعت دوازدهم، ادعیه هر يك از ماهای سال از محرم تا ذی الحجه، ادعیه خاص روزهای معین از هر ماه، دعاهای هر روز ماه رجب، دعای هر يك از شبهای ماه رمضان، دعای وداع ماه رمضان، دعای غیبت امام زمان. (گرد آوری از کتاب مفاتیح الجنان، باب ادعیه).

در خواص زیارات

- حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مرا زیارت کند، واجب می‌شود که روز قیامت او را شفاعت کنم. و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که به بهشت رود.

- و هم از حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: ای فرزند من، هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند، یا پدر یا برادر ترا که حسینی، من او را روز قیامت زیارت کنم، و از جمیع گناهان خالص گردانم. و هم از آن حضرت منقول است که وقتی حضرت امام حسن علیه‌السلام از او سوال نمود که: یا رسول‌الله کسی که زیارت

ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند، هر آینه بر من واجب می‌شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم.

- و هم از آن حضرت منقول است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده، فرمودند: هرکس مرا یا ترا که فاطمه‌ای سه روز زیارت کند، واجب می‌شود مر او را بهشت.

- و امام بحق ناطق جعفر بن محمدالصادق علیه‌السلام فرمود: بخدا قسم، آتش دوزخ نمی‌چشد، پاهایی را که خاك آلوده شده باشد در زیارت جدم حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام، خواه در سواری و خواه در پیادگی.

- و از حضرت علی ابن موسی علیه‌السلام منقول است که خطاب به احمد بزنطی فرمودند: هر کس که روز عید غدیر نزد قبر حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام حاضر شود، خدایتعالی در آن روز گناهان شصت ساله او را می‌بخشد و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می‌سازد، در آن روز آزاد می‌گرداند.

- و وارد شده که واجب است بر هر مالداری که هر سال یکبار زیارت حرم امام حسین علیه‌السلام کند و کسی که یکسال بر او بگذرد و زیارت آن حضرت نکند، یکسال از عمر او کم می‌شود.

- و وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت، هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدایتعالی کند با حضور پیغمبر مرسل.

- و از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام منقول است که هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را زیارت کند، هرگز درد چشم نبیند، بیمار نشود، و مبتلا نمیرد.

- و احمد بزنطی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام پرسیدند که آیا زیارت پدر تو مقابل هزار حج است؟ آن حضرت فرمود که نه، مقابل هزار هزار حج است. (جامع عباسی، باب هفتم، در آداب زیارت).

- حضرت صادق(ع) به کسی که نوزده حج کرده بود و نوزده عمره، فرمود که یکی دیگر بجای آوری که بیست تمام باشد و آنوقت برابر يك زيارت امام حسین(ع) خواهد بود.
- در حدیث صحیح، از حضرت صادق(ع) نقل شده است که ثواب يك زيارت امام حسین(ع) ثواب هزار عتق(آزادی برده)، و جهاد با هزار اسب مسلح و به هر قدمی، ثواب يك حج وارد شده است، و ثواب هزار غزوه و اجر صد هزار شهید بدری و مرافقت محمد مصطفی و ضامن بودن علی مرتضی به بهشت و قضای حوائج و دفع شدائد دنیا و آخرت.
- از حضرت امام موسی کاظم (ع) در تهذیب روایت شده که زیارت قبر پسرم علی (امام رضا) نزد خدا برابر هفتاد هزار حج مقبول است و هر که يك شب در حرم او صبح کند، گویا خدا را در عرش زیارت کرده باشد.
- به سند صحیح از بزنطی روایت کرده‌اند که خود او نامه‌ای را خوانده است به خط شریف حضرت امام رضا که برسان به شیعیان من، که زیارت من برابر هزار حج و هزار عمره مقبول است. با تعجب عرض کردم: هزار حج؟ فرمود قسم هزار هزار حج(!) و فرمود: من و پدران من شفیع چنین کسیم در روز قیامت، هر چند بر او باشد همه گناهان جن و انس.
- و روایت کرده است کلینی به سند صحیح از علی بن مهزیار ثقه، که گفت پرسیدم از حضرت جواد(ع) که زیارت حضرت امام رضا(ع) افضل است یا زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام؟ فرمود: زیارت پدرم، چرا که حضرت ابی عبدالله(ع) را همه مردم زیارت می‌کنند و پدرم را زیارت نمی‌کنند مگر خواص شیعه. (مفاتیح الجنان، باب فضیلت زیارت ائمه)

در احوال ملك الموت

- شیخ مفید رضی الله عنه به سند بسیار معتبر از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده است که: چون خدایتعالی خواهد که روح فاخری را قبض کند، امر می‌فرماید ملك الموت را که برو با لشکریان خود بسوی دشمن من، و روح پلیدش را گرفته و در دوزخ انداز. پس ملك الموت با روی ترش و نفس چون زبانه آتش و دو دیده مانند برق رباینده و صدای چون رعد درهم شکننده

سر در آسمان و پا در هوا، يك پا در مغرب و يك پا در مشرق، و سيخی به كف كه شعبه‌های بسيار در آن باشد، با پانصد ملك همه با تازيانه‌های مشتعل و پلاسی سياه و اخگری از جهنم، بسوی او تازند. پس سقطائيل كه از خازنان جهنم است، بر او در آيد و شربتی سوزان از جهنم در كام او ريزد. و چون نظر آن بی‌سعادت بر ملك الموت افتد، عقلش پرواز كند و استغاثه نمايد كه مرا به دنيا برگردانيد. بشنود كه "كلا انها كلمه هو قائلها"، پس بزنند آن سيخ را بدو، و روح او را بكشد از جانب پاهای او، و چون روح او به زانو رسد كه نتواند بجنبد، امر كند از آن تازيانه‌ها بر او بزنند. پس سكرات موت و شدتها باو چشانند كه گويا هزار شمشير به او می‌زنند. و چنان به سختی روح او را بكشد مانند سيخ بر مشعله از نمدی تر. پس آن سيخ را در بدن او بگرداند و شعبهای جان او را از جمع رگها و بندها واعضاء در آورد. چون جان به گلوی او برسد، ملائكه تازيانه بر او زنند بر رو و بر پشت او. و گويند به عنف بيرون كن جان خود را، ... و آنگاه بدنش را ميان مطرقه و سندان درهم شكنند، از سر انگشتان تا ديده‌های او. پس گندی برآيد كه تمام اهل آسمانها متاذی شوند و تمام ملائكه لعنت كنندگان بر او لعنت كنند.

- و چون نكير و منكر درآيند با روی‌های سياه و ديده‌های كبود وحدقه‌ها مانند ديگ سرخ چون برق لامع شكافند به نيش های خود زمين را، و به آواز رعد آسا بانگ بر او زنند كه جانش به حنجره آيد. و پرسند از خدا و دين و پيغمبر و امام، گويد: نمی‌دانم. گويد در دنيا شك داشتی و در اينجا هم شك داری؟ آنگاه گرزی بر سر او زنند كه غير از جن و انس، آنچه در مشرق و مغرب عالم است بشنوند و ماهيان و وحشيان هم رم كنند. و خداوند مسلط گرداند بر او مار سياهی ابلق نام را كه روزی سی و شش مرتبه بر او عذاب كند. پس ملائكه كرور كرور بضرب گرزهای آهنين بر او بزنند تا روز قيامت.

- و بدان موافق آيات و روايات، بعضی اعمال است كه برای مومن نيز باعث شدت سكرات موت و هول قبر می‌شود مثل غيبت و دروغ و تهمت، كه به حديث حضرت رسول اكرم (ص) عمده عذاب قبر از اين سه امر است. و امر چهارم نچيدن موی شارب(سبيل) است. و حضرت رسول (ص) فرمود كه يا علی، هر كه موی لب را نگيرد از ما نيست و شفاعت ما را در نيابد. و هر

که شارب گذارد همیشه در لعنت خداو ملائکه باشد و قبض روحش دشوار گردد و عذاب قبرش شدید باشد و به هر موئی ماری و عقربی بر او مسلط باشد تا قیامت، و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته باشد: اهل آتش.

- و نیز به حدیث نبوی بقهقهه خندیدن باعث ظلمت قبر می‌شود. (مجمع المعارف، عین دوم، در ذکر رشحه‌ای از شدائد مرگ و احوال قبر).

- آنگاه بیرون آید ماری از جهنم که گُندگی سر و گردنش هفتاد سال راه باشد، و جمع می‌کند ایشان را بسوی آتش دوزخ. بعد از آن می‌طلبند ایشان را که سایر خلق باشند بسوی حیات، و از حضرت صادق(ع) منقول است که چون روز قیامت شود، بیرون آید از جهنم عقربی که نامش حربیش است. و سرش به آسمان هفتم و دمش به زمین هفتم و دهانش از مغرب تا مشرق و گرد اهل محشر را گیرد و طلب کند گناهکاران را. (همان کتاب، عین هفتم، در سرادقات حساب محشر).

- در جامع الاخبار نقل است که بعضی از صحابه از حضرت رسو ل صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هدیه بفرستید برای مردگان خود، که ارواح مومنین می‌آیند هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌های خود، و فریاد می‌کنند هر يك از ایشان به آواز حزین با گریه که: ای اهل من، ای اولاد من، ای پدر من و مادر من و خویشان من ... پس گریست رسول خدا صلی الله علیه و آله، و گریه کردیم ما. و آن جناب از زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن نداشت... (مفاتیح الجنان، باب زیارات، فصل سوم در زیارت قبور مومنین).

احادیث مربوط به آخر الزمان

یأجوج و مأجوج

- چون آخرالزمان رسد، سدی که در برابر یأجوج و مأجوج است با زمین هموار می‌شود و یأجوج و مأجوج از هر بلندی بسرعت به زیر می‌آیند. و مأجوج امتی است که هر یك چهار صد طایفه‌اند، و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرند تا هزار فرزند پدید آورد. و ایشان سه صنف باشند: صنفی از ایشان مانند درختان بلندند، و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساوی است و همین صنفند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی‌ایستد، و صنفی دیگر یك گوش خود را فرش می‌کنند و دیگری را لحاف خود، و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات که می‌گذرند آنرا می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود وساقه ایشان در خراسان، و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخور می‌کنند(حق الیقین، جلد دوم، فتنه یأجوج و مأجوج)

- واما واقعه یأجوج و مأجوج: پس حضرت صادق علیه‌السلام درباره ایشان فرمود که ایشان اکثر مخلوقاتند بعد از ملائکه. و هیچ یك نمیرند تا هزار فرزند از صلب ایشان بهم رسد، و در آخرالزمان سد خراب شود و بیرون آیند و مردم را بخورند و در روایت است که هر یك از این دو گروه چهار صد هزار امت هستند که بهم شباهت ندارند. و به روایتی چهارصد فرقه‌اند وهر فرقه چهار صد برابر امت محمدند. و چون وعده الهی به خروج ایشان رسد، سد را شکسته و چهار گروه شوند. و سردار گروه اول طولان نام باشد که هر چه زنده اشجار و اثمار و زلال انهار و آب خوشگوار باشد، تمام کنند.

و گروه دوم از جمیع آنچه در باغات از ریاحین و نباتات مانده با دریاها و آبهای تلخ و شور فانی نمایند. گروه سوم ساقه‌ها از درختهای دشت و کوه و خاك وآنچه از حیوانات و جانوران و خس و خاشاك در مغاره و مناك یابند به شکم بربایند، بحدیکه روی زمین پر کاهی و ذره گیاهی و قطره میاهی نماند، مگر آنکه ریشه آن را به آب رسانند. گروه چهار به سرداری طارون که از بی‌توشگی چون گرگ گرسنه و سگ تشنه روانند و هر رطب و یابس که در

آفاق از بر و بحر باشد تلف نمایند و چنان محیط زمین را احاطه نمایند که یك گز از زمین از ایشان باقی و خالی نماند. و چون به کوفه و بیت‌المقدس برآیند، تیرهای طغیان از کمان کین به آسمان اندازند و بعزم مصاف چشم آفتاب را بیتاب و خیره نموده و قرص آنرا هدف خدنگ کفران سازند و گویند که چنان مهارتی در تیراندازی دارند که تیر از دست صافی شصت آن اشرار صد فرسنگ راه را به شکوه بنالد. و چون ظلم و جفای ایشان به مرتبه علیا رسد و به شدت قحط و غلا، و مومنان به خدمت خاتم‌الاوصیاء و حضرت عیسی علیه‌السلام در کوه طور اعتلا یابند، و به دعای مستجاب جناب مستطاب ولایت مآب حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام همه آنها به طاعون یا به اذیت کرمی که از کنه که به عرب آنرا تعف گویند و از گوش و بینی به جوف ایشان روند واصل به جهنم شوند و از گند آن پلیدان عالم بتنگ آید و جای تیری از آن خالی نباشد که متعفن گردد. و در روایت است که مدت تسلط ایشان چهل سال برابر دجال ذکر شده است (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، در شمه‌ای از احوال آخرالزمان، و بحارالانوار، جلد سیزدهم).

دجّال بد سگال

- اما در ذکر وقایع آخرالزمان پیش از فرارسیدن قیامت کبری و قیامت قائم آل محمد(ع): بدانکه پیش از ظهور خورشید برج اقامت و ولایت، با خروج مفسدین و ملحدین، ظلمت و بلا و محنت و ابتلا، عالم را فرا خواهد گرفت. و به حدیث حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام و کلیه ائمه طاهرین، اول کسی که خروج می‌کند از اصحاب فتنه یعنی در مقدمه ظهور حضرت قائم صلی الله تعالی فرجه، صهب نامی است که به مرض برص مبتلا باشد از بلاد جزیره با شدت و شوکت عظیم. پس مردی بنام جرهمی از شام و قحطانی و به روایتی ربیعی از یمن، و جمعی دیگر خروج کنند. پس فرو گیرد ظلم و فتنه ولایات ایشان را. آنگاه خروج کند بر ایشان سمرقندی از خراسان با علم سیاه، و سفیانی از اولاد عتبة بن ابی سفیان از شام با علم سرخ. و همانروز یمانی خروج کند با علم سفید از یمن مانند دو اسب که یکرفتارند. پس سفیانی بر قحطانی و اصهب و جرهمی غالب آید، و برای دفع خراسانی متوجه روم شود، و به نصرت رسد.

پس قصد یمانی نموده و بعد از محاربات منهدم گردد. و آخر یمانی او را به پسرش جسته، بند از بندش جدا کند. و با یمانی سید حسنی از اقصی بلاد مشرق خروج کند، و چین و هند و ترك و خراسان را به قهر بگیرد. پس دیلم یعنی گیلان و طالقان و قزوین اجابت او نمایند و او کوفه را آباد نماید و بصره را خراب کند. چون مقارن قیام قائم در جهاد سفیانی شهید می‌شوند تا قائم آل محمد (ص) رجعت نماید، و چون یمانی و پسرش بانتظار آل‌محمد برحمت خدا روند، دجال و سفیانی دیگر خروج کنند، و مبالغه در اغوا و اضلال خلق نمایند تا آنکه قائم ظهور کند و در کوفه لشکرها بشهرها متفرق سازد برای دفع عمال دجال. و ظاهرا سفیان ثانی همان است به حدیث. بعضی از علما روایت بهم خلط کرده‌اند و اظهر در نزد حقیر این است که غیر او است اما با او وامیر لشکر او است.

اما خلاصه کیفیت دجال بدسگال که اشد فتنه است وپیغمبران و اوصیاء از او قوم خود را می‌ترسانیدند: به حدیث محمدبن مسلم از حضرت باقر(ع) مردم در سه سال پیش از آن به قحط عظیم مبتلا شوند: سال اول به حبس باران و تلف شدن ثلث از محصولات، سال دوم دو ثلث و سال سوم بر همه قحط و غلا استیلا یابد و حیوانات و اثر مردم بر طرف شوند. و در چنین مدتی دجال علیه‌اللعنه خروج کند با اطعمه و آلات تعیش فراوان، و به متابعتش شتابند خلقی بی‌پایان حتی آنها که دانند که او ساحر است و باطل است. و در محل خروج، از احادیث مختلفه نقل شده که از مشرق خراسان و میان شام و عراق، به اصح روایات خاصه از اصفهان بیرون می‌آید و یك چشم دارد پر خون و درخشان چون ستاره صبح و میان دو چشمش نوشته است "کافر" تا هر عامی بخواند، وعجائب بسیار نماید از آوردن و رویانیدن گیاهها و اظهار گنجهای زمین و زنده نمودن کشتگان و نمودن بهشت و دوزخ. پس دعوی الوهیت او باطل است و مومنان باید به ولایت اهل‌بیت و عصمت متمسك شوند. و آن شوم چون خروج کند بر سر کوهی نشسته، نعره هائله‌ای زند که صدای آن به هزار فرسخ رسد، و هر که میان مشرق و مغرب است از جن و انس همه بشنوند، و گوید: بیائید نزد من ای دوستان، که من خالق و پروردگار شمایم. پس خلق عالم به سوی او روند، و اول روز خروج او هفتاد هزار یهودی و نصاری و بادیه‌نشینان و زنان و اولاد زنا و اهل شراب و غنا و قمار متابعت او نمایند، و ساحران از آدمیان و

اجنه باو ملحق شوند و با او باشند. و ابلیس و شیطان متمرده بصورت او خود را نمایند. و باین نوع مردم وانماید که من می‌کشم و زنده می‌گردانم، و گمراه می‌کند مردم را به اشد گمراهی، و مباح می‌کند هر حرامی را به مردم که زنها و پسران در کوچه‌ها و راهها علاینه و عریان زنا کنند و گوشت خوك و شراب خورند و اقسام سازها بنوازند، و اکثر لشکر او اولاد زنا و صاحبان کلاه سبز باشند، و به اندك زمان بگذرد تمامی بلاد را سواره بر الاغ گلگون که هر گامش به حدیث علوی ثلث فرسخ و به حدیث نبوی گوشش یك میل و سایر اعضاء از اینقرار، و تسخیر نماید همه آفاق زمین را بغیر از مدینه و مکه و مراقد ائمه، و بهر ولایت که گذارش افتد زلزه به کوه و دشت پدید آید و خلق مرتد گردند.

و بعد از استقرار، فلك از نه ماه و به حدیث حضرت صادق(ع) از هشت ماه یکروز بیشتر نخواهد بود، که در عقبه شام سه ساعت از روز گذشته یوم جمعه قائم آل محمد (ص) او را بکشد.

و به روایت بسیار از حضرت صادق(ع) منقول است که ملکی در اول روز ندا کند که به تحقیق حق با علی ابن ابیطالب است و شیعیان او، و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست و مظلوم کشته شد.

و پس سفیانی لشکری به مدینه فرستد به سرداری یکی از بنی‌امیه خزیمه نام، که بر چشم او ناخنك باشد و به روایتی یك چشم او کور باشد. پس مدینه را بتازد و غارت نماید، و صد وپنجاه هزار نفر به کوفه فرستد و پس شصت هزار نفر از آنها به اهل کوفه هجوم آرند در روز عیدی، و امیر ایشان جبار ساحری باشد، و سید علوی که نفس زکیه است با هفتاد هزار نفر از صلحاء از نجف اشرف بیرون آیند. حضرت صادق(ع) فرماید: گویا نظر می‌کنم نیزه‌ها و شمشیرها و متاعهای ایشان را که آویخته‌اند به دیوار نجف اشرف روز دوشنبه، و شهید خواهند شد روز چهارشنبه، و گویا می‌بینم سردار لشکر سفیانی را که در رحبه منادی او ندا می‌کند که هر که یك سر از شیعه علی بیاورد، هزار درهم جایزه یابد. پس همسایه سر همسایه خود را آورده جایزه گیرد. و گویا می‌بینم نقابداری را، و نیست او مگر ولدالزنا، و آتش فتنه بالا می‌گیرد در میان کوفه و حیره بلکه تا کربلا، و در یك ساعت روز در کوفه چندان هزار نفس کشته شوند بحدیکه تا سه روز مردم از آب فرات تنفر کنند از شدت خون و گند

جسدها. و خوشا بحال کسیکه از فرات عبور نماید و در کوفه و دهات باشد. و به حدیث نبوی بیشتر وارد شهر ملعون بغداد شوند و قتل مردان کنند و زنان را اسیر کنند، پس به کوفه فرود آید و حوالی آنرا خراب کنند و متوجه شام شوند، و لشکری که آن ملعون به مدینه فرستد بعد از غارت مدینه به عزم خرابی بعضی رو به مکه روند و بزمین بیضا فرود آیند. و بیرون آید از بغداد سرداری با پنج هزار ساحر، و کشته شوند بر سر جسر فرات هفتاد هزار نفر، بحدیکه در سه روز مردم از فرات تنفر کنند. و هفتاد هزار نفر دیگر از ظاهر کوفه یعنی از بغداد یا حوالی کوفه اسیر شوند و دست نزده به محمل‌ها گذاشته ببرند و آخر از کوفه صد هزار مشرك و منافق به دمشق حرکت کنند. پس یمانی که از مشرق خروج نموده، حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید که گنجهای طالقان اطاعت او کنند، و گویا می‌بینم عصابه سرخی بر سر با دوازده هزار نفر از فرات عبور کنند، و شاید که یمانی اول باشد یا خراسانی که وارد کوفه شوند بطلب خون کشتگان و پدران، و آنوقت میان مشرق و مغرب سه هزار نفر کشته شوند. پس در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان ندای آسمانی می‌شنوند و فردایش آفتاب تیره و سیاه می‌گردد... و دو ثلث از مردم به سه عقوبت احمر و ابیض و اسود تلف شوند. موت احمر به شمشیر ظالمان و موت ابیض به قحط و غلا، و موت اسود به طاعون عظیم و وباء که به حدیث حضرت صادق علیه‌السلام پنج تن از هر هفت تن مردم تلف می‌شوند. و از آن جمله است ظهور باد سیاه در بغداد، پس زلزله‌ای شود که اکثر اهل شهر به زمین فرو روند و از جمله آیات آفاق ظهور کوکب دنباله‌دار از مشرق است که چون ماه روشنی دهد، و سرخی از طرف آسمان و آتش طولانی بزرگ از مشرق تا چند روز، و این غیر آتشی است که در قیامت ظاهر خواهد شد. و از جمله آیات دیگر گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بعکس قاعده نجوم، و طلوع آفتاب از مغرب بعد از حبس سه شبانروز خورشید زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه، و این عجیب‌ترین علامات نزدیکی قیامت است. مجمل این قضیه عجیبه به حدیث ابن عباس چنان است که هر شام که آفتاب سر عبودیت بزمین می‌گذارد سحر به اذن جدید طلوع می‌نماید و چون آفتاب در آن شب معهود عرض سجود و استیذان طلوع کند، هیچ جوابی شرف خطاب از جانب

باریتعالی نیاید، تا با ماه بهم رسیده هر دو در عقده تعویق بمانند تا مقدار سه شبانروز ... پس فرمان الهی به جبرئیل رسد که آفتاب و ماه را از نور عاری از طرف غرب طالع گرداند. پس ماه و آفتاب چنان بگریند و چندان از خوف قرب قیامت لرزان و نالان گردند که تمامی اهل آسمانها و آنچه در آنها است و سرادقات عرش به گریه آنها گریان شوند. پس آفتاب، بی‌تاب، و ماه سیاه مکور و مکدر از تتق افق مغرب درآمده، با هم به برآمدن متابعت نمایند. و چون مردمان چنین امر عظیم و مهیب و هائله و واقعه غریب ببینند، همه متوجه نوحه و زاری و دعا و توبه و انابه و بی‌قراری شوند. لیکن آن روز دیگر گریه و توبه فایده نکند. و پس چون آفتاب و ماه به میان آسمان رسند، جبرئیل بفرمان جبار جلیل گردن‌های هر دو را گرفته باز به مغرب فرود آورد.

و همچنین است هائله طغیان و طوفان و دخان قال الجبار، که از حضرت رسول اکرم (ص) و امیرالمومنین(ع) نقل شده است که در عالم دودی پیدا خواهد شد که در گوش و دماغ کفار داخل شود، و سرشان را مانند سر بریان شده کند، و دود از سوراخ‌های بینی و گوش و مقعدشان بیرون آید، و مردم به تضرع و زاری بر گناهان اقرار کنند و عهد کنند که ما مومن می‌شویم، اما حقتعالی نپذیرد.

در مقدمات خروج

و مقدمات خروج مهدی(ع) بسیار است. و از آنجمله است خروج خوارج از بحر فارس و بنی‌خالد از مشرق، و قتل بسیار میان دو طایفه عجم، و عبور علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه، و خروج عرب بر شاه عجم، و توطن ایشان در خراسان و استیلای ایشان بر شهرها و آبادی کوفه، و قتل سفیانی شیعه را در آن، و خرابی و فتنه در شام و مصر، و مخالفت ترك و روم و خرابی بسیار به بلاد بغداد به قتل عام، و زلزله در ری و طوس و هفت مدائن عراق عرب، و قحط و وبای عظیم مکرر در بصره و روم و نزول در رمله، و انقراض حکام قسطنطنیه، و آب برآوردن اکثر قراء و دریای نجف و ساره، و اجتماع هفت ستاره سیاره در کنار یکدیگر.

و به حدیث نبوی که حضرت سجاد علیه‌السلام روایت نموده، چون هنگام خروج قائم شود، علم (پرچم) آن حضرت بی‌سببی بلند شود، و ندا کند آن حضرت را که بیرون بیا یا ولی‌الله، پس بکش دشمنان خدا را. و نیز شمشیر آن حضرت از غلاف بیرون بیاید و ندا کند که خروج کن که ترا دیگر درنگ جائز نیست. و بعضی احادیث دلالت دارد که آن حضرت زودتر ظاهر می‌شد، لکن گناهان ما باعث تاخیر شد. وحضرت امام عصر (عج) در توقیع خود بر شیخ مفید رحمة الله علیه فرمود در باره فتنه آخرالزمان، که اگر شیعیان ما جمع می‌شدند، در وفای عهد خداوند تاخیر نمی‌شد و سعادت ملاقات با برکات ما آنان را زودتر دست می‌داد. و فرمود هر یك از شما باید عمل نماید به چیزی که او را با ما مقرب سازد، و اجتناب کند از هر چه او را به غضب ما نزدیك گرداند، که به تحقیق ظهور ما بی خبر و ناگاه می‌رسد، وقتیکه توبه فایده نخواهد داشت و نجاتش نخواهد داد پشیمانی و ندامت از عقوبت (بحارالانوار، جلد سیزدهم، شمه‌ای از احوال آخرالزمان)

- از حضرت امام باقر(ع) روایت است که فرمود: از علائم آخرالزمان دو امر عجیب است: یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگر گرفتن آفتاب در پانزدهم آن. و اینگونه خسوف و کسوف، از وقت هبوط آدم علیه‌السلام به زمین تا باین وقت واقع نشده. پس در این وقت حساب منجمان باطل می‌شود.

واميرالمومنين(ع) فرمود که قائم(ع) ظهور نمی‌کند مگر وقتی که سرخی در آسمان ظاهر گردد، و این سرخی از اشك چشمان حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند.

و از علائم دیگر، ظهور بادی سیاه است در بغداد. پس زلزله شود، و ستاره دنباله‌داری ظهور کند از مشرق که چون ماه روشن شود ... و ماه و آفتاب گریه‌کنان از مغرب برآیند و آن دو را روشنائی نباشد، و مانند دو شتر سیاه باشند، و اهل دنیا به آنها بنگرند و خروش و زاری کنند. و مادر از فرزند بیزار شود، و دوستان از یکدیگر اعراض جویند، و هر کس را تنها غم خودش باشد، و گریه کسی را سود ندهد. پس بار دیگر خدای عزوجل ماه و آفتاب را نور دهد

و از جانب مشرق برآیند و مردم دوباره رو به دنیا کنند و گناه ورزند و کشت و زرع مشغول شوند و حریص گردند بر دنیا ...

- و از علائم دیگر ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر، و نمایان شدن روی و سینه مردی در روی جرم آفتاب که خلایق او را با حسب و نسب می‌شناسند.

و در این احوال سفیانی از سمت وادی یابس خروج می‌کند تا اینکه در دمشق فرود آید. و از آنجا لشکری به سمت مشرق و لشکری بسوی مدینه می‌فرستد، و لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلده مامونه یعنی بغداد است فرود می‌آیند... و لشکری دیگر بجانب مدینه رود در طلب شخصی از آل‌محمد (ص) که جمعی از شیعیان با آنها باشند، و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد، و چون به لقاع ابیض رسیدند یعنی در زمین سفید که همان بیضاء باشد که در احادیث آمده، آن زمین ایشان را فرو برد. و خوارج از بحر فارس و بنی‌خالد از مشرق ظهور کنند، و قتل بسیار در میان دو طایفه عجم واقع شود، وعلم سیاه خراسانی از فرات به کوفه رود...

و چون وقت ظهور قائم آل محمد(ص) نزدیك شود، در جمادی‌الاخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که با آن خدا برویاند گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهایشان. و دیگر از علائم آخرالزمان پدید آمدن دو باغ سبز است بر دو جانب مسجد کوفه. (بحارالانوار، جلد سیزدهم و حق الیقین، جلد دوم).

در کیفیت ظهور خلاصه کائنات

در کیفیت ظهور آن خلاصه کائنات و فخر موجودات و قبله اهل ایمان بر کافه ساکنان ارض و سماوات و استیلای آن حضرت بر کل سلاطین و ممالك عرصه زمین:

بدانکه وقتی برای ظهور حضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر می‌شود. و هر که تعیین وقت نماید خود را در علم غیب با خدا شریك کرده است... آن جانب ولایت مآب در سال طاق از هجرت روز جمعه نوروز عجم که مصادف با دهم محرم خواهد بود، بصورت جوانی کامل چهل ساله یا کمتر، داخل مکه

معظمـه شـود، بـا عمامـه زردی بـر سـر و لبـاس رسـول‌الله در بـر و نعلـين آن حضـرت در پـای و عصـای آن جنـاب در دسـت، و بـزی چنـد در پـيش انداختـه و کسـی آن حضـرت را نشناسد. پس چون شب ديده‌ها همه بخواب رود، نـازل شـوند از جانب حق تعالی بر آن حضرت جبرئيل و ميکائيل و صف صف از ملائکه. پس جبرئيل به آن حضرت عرض کند کـه ای آقـای مـن، اينك فرمـان تـو جـاری است. آنگاه دست مبارك بر روی خود کشد و ميان رکن و مقام ايستاده و نـدا کنـد و نقباء خود را بطلبد. پس سيصد و سيزده نفر مومن از محـراب نمـاز و فـراش خود که خوابيده باشند، از همه بلاد متفرقه بغير بصره جمع آينـد. و بعضـی شـب از رختخـواب خـود ناپديـد شـوند، و بعضـی سـوار ابرهـا شـده و صـبح بـه طـی الارض در برابر آن حضرت ايستاده باشند. و حضـرت سيصـد و سـيزده شمشـير که از آسمان بنام هر يك و پدرش آمده به ايشان قسمت کنـد. و چـون صـبح شـود، پشت به کعبه، يد بيضا بلند نمايد و فرمايد اين است دست خدا! پس اول کسـی کـه دست آن مقدس آن جناب را بوسد و به سعادت بيعت مشرف شود جبرئيل باشد و بعد از آن ملائکـه، و نجبـاء قـوم اجنـه، و نقبـاء. و چـون آفتـاب بلنـد شـود از نـزد قرص خورشيد منادی ندا کند بـه زبـان عربـی فصيح کـه بـه همـه اهل آسـمانها و زمينها برسد که: ای گروه خلايق، اين است مهدی آل محمـد، و بـه نـام و نسـب و کنيت جدش و نسب او را ذکر کنند. پس بيعت کنيد و اطاعت او نمائيد تـا هدايت يابيد و مخالفت او مکنيد. و نزديك غروب شيطان نـدا مـی‌کند از مغـرب کـه: ای خلايق، پروردگار شما سفيانی است که در فلسطين ظاهر شـده، برويـد و متابعـت او کنيد. پس هر صـاحب شکـی و منافقی بـه نـدای او گمـراه شـود. و حضـرت قـائم همچنـان پشت بـه کعبـه ايسـتاده و مـی‌فرمايد کـه: ای خلايـق، آگـاه باشيد هر کـه خواهد نظر کند به آدم و شيث و نـوح و ابـراهيم و اسـماعيل و موسـی و عيسـی و شمعون و خواهد که نظر کند بسوی محمد و علـی و حسـن و حسـين و ائمـه هـدی صلوات الله عليهم اجمعين، پس به من نظـر کنـد کـه کمـالات همگـی بـا مـن اسـت. آنگـاه شـروع نمايـد بـه تـلاوت صـحف آدم و شـيث و نـوح و ابـراهيم و تـورات و انجيل و زبور و فرقان، و به نحوی تلاوت فرمايد که اهل ملل تصديق نماينـد کـه آنچه تغيير و نقصان از ما فوت شده بود، همه را خواند.

پس حضرت مسجد و کعبه را به اساس قدیم بنا کند، و دستهای بنی‌شیبه را که کلیددار و خائن بودند، بریده و به کعبه آویزد. و بعد از آن خلیفه‌ای در مکه تعیین نموده و با ده نفر از ملائکه و اجنه و اصحاب به سوی مدینه توجه فرماید. پس اهل مکه خلیفه او را بکشند و حضرت بر سر ایشان برگردد و خلیفه‌ای دیگر تعیین کند. پس آن خلیفه را هم بکشند و آن حضرت اجنه را برگرداند تا بکشند هر که را ایمان نمی‌آورد، و از صد بلکه از هزار یکی ایمان نمی‌آورند.

پس حضرت مدینه را به نور قدوم خود مشرف گرداند، و امر فرماید که خلایق جمع شوند. و هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا انقراض بنی‌آدم شده گناهانش را بر ایشان لازم آرند، از زدن سلمان، و سوختن در خانه اهل‌بیت رسالت، و شکستن دست و پهلوی مظلومه صابره، و اسقاط طفل معصوم حضرت زهرا، و زهر دادن امام حسن، و شهید کردن امام حسین، و بریدن سر اطفال و خویشان و یاران وی، و اسیر کردن اهل‌بیت رسول خدا، و ریختن خونهای ایشان و هر خون و فرج ومال و امر حرام که واقع شد. آنگاه امر فرماید که شیعیان هر که حاضر باشد از ایشان قصاص کند.

پس حضرت گروه بسیاری از مدینه خصوصا از قریش بکشد، و با سیصد و سیزده نفر یاران خود و جبرئیل از راست آنحضرت و میکائیل از چپ و رعب از پیش او و پشت سر او، بسوی نجف رود، که یکماه راه است، و مدد فرماید او را خدا با پنجاه هزار ملك. پس به کوفه هجوم آورند و روز جمعه از جانب عساکر، سفیانی به تیر مسلمانی از لشکر آن حضرت کشته شود. پس در آنوقت فرزند اسداللهی پرچم رسالت پناهی را باز کند، و نازل شوند ملائکه جنگ بدر. پس آنحضرت و اصحاب حمله کرده، لشکر سفیانی را چنان بکشند که همه فانی شوند. و یکی از اولاد آن حضرت(!) که بعد از خود حضرت کسی قویتر و شجاع‌تر از او نیست، با دوازده نفر از طالقان به کوفه آید، و بحضرت صاحب الزمان ملحق شده گوید: چرا این قدر میکشی؟ آیا عهدی از رسول خدا داری؟ آنگاه یکی از موالیان آن حضرت باو گوید که ساکت می‌شوی یا گردنت را بزنم؟ پس او تجدید بیعت کند و حضرت امیر لشکر سفیانی را که اسیر شده، بدست خود در زیر درخت حیره که طرف شام است، ذبح کند. و کافری در

کوفه زنده نگذارد و هر سنگ و درختی که دشمن باو پناه برده، نشان دهد. و درندگان و طیور و وحوش از گوشت کفار سیر شوند. پس حضرت به نجف اشرف فرود آید با چهل و شش هزار ملك و همان تعداد از جن، و سیصد و سیزده نفر مومن که در خدمت آن حضرت باشند، و ملائکه‌ای که با نوح علیه‌السلام بودند در کشتی، و با ابراهیم علیه‌السلام در آتش، و با موسی علیه‌السلام در شق دریا، و با عیسی علیه‌السلام در عروج به آسمان، و چهار هزار مسمومین، و هزار مردفین، و جمعی از ملائکه که در جنگ بدر با رسول صلی الله علیه و آله نازل شدند، و چهار هزار که بر حضرت امام حسین علیه‌السلام نازل شده و رخصت جنگ نیافتند. و در آنوقت ملائکه و اجنه با مردم الفت و معاشرت می‌کنند. و از پشت کوفه هفتاد هزار نفر صدیق خدا مبعوث کند که اصحاب وابصار آن حضرت باشند. و گنجها و معدنهای زمین برآن حضرت ظاهر شود. و انواع بادها مسخر آن حضرت گردد. و حضرت را شوکتی باشد که به هر جا توجه فرماید یکماهه راه رعب به دلها افتد. و قوتی داشته باشد که بزرگترین درختان را از ریشه برکند. و آن حضرت را هیبتی باشد که هر گاه در میان کوهها صدایی بزند، از هم فرو ریزند.

پس کعبه به کربلا تفاخر کند. و حقتعالی وحی فرماید به کعبه که ساکت باش و فخر مکن بر کربلا. و از پشت قبر امام حسین علیه‌السلام نهری به سوی نجف جاری شود که به دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیابها ساخته شود. پس حضرت زانی محصنه را سنگسار نماید، و هر کسی را که زکوة نداده باشد گردن بزند، و هر شیعه را قوت چهل مرد پیدا شود. و حضرت قروض شیعیان را که مرده‌اند ادا کند حتی دانه خردل. و از شیعیان هر که خواهد زنده شود و بخدمت آن حضرت آید. پس حضرت همراه لشکر خود تشریف آرد بر سر سفیانی که همانا امیرالامراء لشکر دجال است ازبنی‌کلب، که در آن وقت در وادی رمله است. و در آنروز که روز ابدال است، جنگ بر پا گردد. و سفیانی و لشکرش چنان کشته شوند، که کسی نماند که خبر برای دجال ببرد. و آنحضرت بعد از نزول عیسی علیه‌السلام بر دجال غالب شود، و او را در شام و به روایتی بر روی صخره بیت‌المقدس بقتل رساند. و بعد از طی کار سفیانی و

دجال، لشكر بـه اطراف فرستد وهر يك از سيصد و سيزده نفر را بر ولايتـى والى گرداند كه حكام الهى در زمين بر خلق باشند.

و حضرت بگشايد علم رسول خدا را. و آنرا متوجه هر جا نمايد، خدا اهل آنجا را هلاك نمايد. و لشكرى به اسلامبول فرستد. چون به خليج رسند، چيزى به خود نوشته بر روى آن عبور نمايند. و بنى‌اميه به فرنگ فرار نمايند، و چليپا بـه گردن اندازند، واهل فرنگ ايشان را امان دهند. و لشكر حضرت قائم(ع) به شرطى امان دهند كه گريختـه‌ها را گرفته و همه را گردن بزنند. و آنگاه تمامى بلاد را فتح نمايند و نـام كفر و شرك از زمين بر طرف شود. واحاديث در مدت سلطنت آن حضرت مختلف است، بين سيصد و نه سال كه مدت مكث اصحاب كهف است، و چهل و هفت سال تا هفتاد سال هم وارد شده است.

پس حضرت روح الله مخدره‌اى از اهل‌بيت عصمت و طهارت را بـه حباله عقد خود در آورد. و بعد از طى واقعه هائله يأجوج ومأجوج، احرام حج بندد. ولى پيش از وصول بـه مكه در سجده بـه رحمت خدا نائل گردد و طريق فردوس در پيش گيرد. و به حديث نبوى به شرف دفن در پناه آن حبيب الله فائز گردد.

در وقايع بعد از ظهور

... وحضرت صادق عليه‌السلام مى‌فرمايد كه: بعد از حضرت قائم عليه‌السلام، حضرت امام حسين عليه‌السلام با هفتاد و دو تن شهيد كربلا و دوازده امام و دوازده صديق (و به روايتى هفتاد و پنج هزار) بيرون آيد و بعد از آن صديق اكبر اميرالمومنين عليه‌السلام . و براى او قبه‌اى در نجف برپا شود كه يك ركن آن در نجف و يكى در بحرين ويكى در صنعاى يمن و چهارم در مدينـه باشد. و يكماه بعد از آن سيد اكبر محمد مصطفى صلى الله عليه و آله، برآيد با هر مومن از مهاجر و انصار و شهداء جنگ‌هاى بدر و احد. پس زنده كند هر كه را تكذيب و دشمنى آن حضرت كرده باشد، تا در دنيا هم بـه جزاى خود برسد ... و چون رسول خدا را نظر بر مظلوم كربلا افتد، چنان بگريد كه آسمانها و زمين به گريه او بگريند، و حضرت فاطمه نعره‌اى زند كه زمين و

آسمان بلرزند، و آسمانهای هفتگانه وعرش الهی و هر که زیر زمین باشد، بخروش آیند. پس رسول خداواهل‌بیت راضی نشوند مگر آنکه کشندگان و ظالمان اهل‌بیت، آنروز هفتاد مرتبه کشته شوند. پس حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به حضرت امام حسین علیه‌السلام بدهد شمشیر رسول خدا را، و بفرستد او را به مشرق و مغرب تا جمیع دشمنان خدا را بکشد، و بتها را بسوزاند، و کلا بلاد هند را فتح کند. و حضرت یوشع و دانیال زنده شوند و به خدمت امیرالمومنین آیند. و حضرت ایشان را با لشکری به بصره فرستد که دشمان را بکشند.

و حضرت امام حسین(ع) آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش، به چشم مبارکش افتد. و حضرت امام حسین(ع) بر تختی از نور و قبه‌ای از یاقوت سرخ مزین به انواع در و جواهر که بر دور آن نور هزار قبه سبز باشد، بنشیند. و آن حضرت بعد از وفات صاحب الامر، سیصد و نه سال پادشاهی کند. بعد از آن نوبت سلطنت امیرالمومنین علیه‌السلام برسد. و آن حضرت در خطبه خود فرماید: "منم صاحب صولتهای عجیب، و منم صاحب انتقامهای بی‌شمار و منم صاحب رجعتهای بسیار، و منم صاحب دولتهای عجیب، و منم خازن علم سر خدا، و منم امثال علیا و آیات کبری، و منم صاحب بهشت و دوزخ. با من است ازدواج اهل جنان، و بسوی من است بازگشت خلق در قیامت. منم موذن اعراف. منم ظاهر در آخرالزمان پیش چشمه آفتاب با عصای موسی و انگشتر سلیمان، منم امیر همه مومنان و خاتم الاوصیاء پیغمبر آخرالزمان، منم آنکه خدا مسخّرم ساخته ابر و رعد و برق و نور و ظلمت و باد و کوهها و صحراها و دریاها و آفتاب و ماه و ستاره‌ها را". و حضرت امیرالمومنین چهل هزار سال پادشاهی کند، و از شیعه هزار پسر بهم رسد در هر سالی یك پسر و دو باغ سبز.

و آن حضرت بار دیگر با حضرت امام حسین(ع) رجعت فرماید و از معاویه و تبعه او انتقام بکشد، و در همان صفین بعد از آنکه سی هزار از یاران آن حضرت و هفتاد هزار از یاوران دیگر زنده شوند، و همه را بکشند.

و دنیا منقضی نشود تا آنکه رسول خدا(ص) و امیرالمومنین(ع) بدنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند. و درآنجا مسجدی برپا کنند که

دوازده هزار در داشته باشد (بحارالانوار، جلد سیزدهم، مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، جلد سوم).

- درحدیث معتبر از حضرت صادق نقل است که چون روز موعود فرا رسد و امام غایب در مکه ظهورفرماید، سیصد و سیزده تن یاران او از طالقان و قم و سبزوار و کاشان و غیره با طی الارض خود را به مکه خواهند رسانید. و امام شمشیر از نیام برکشیده "یا لثارات الحسین" خواهد گفت. و به انتقام خون حسین، هرچه بنی‌امیه و بنی‌عباس است، خواهد کشت. چندانکه پیرامون کعبه دریای خون گردد، و چون مردم بگویند این خونریزی بی‌حساب برای چیست؟ آن حضرت به منبر رفته با دیدگان اشك آلود، لنگه کفش خون آلود علی اکبر را بدانها نشان دهد و گوید "اگر تمام مردم زمین را بکشم، تقاص این لنگه کفش نخواهد بود".

و چون مهدی کار خود را کرد و زمانش بپایان آمد، بدست زن ریشداری کشته شود. پس از آن امامان یکایك به دنیا بازگشته، به کار امامت خواهند پرداخت. و یاران و دشمنان هریك از آنها نیز زنده خواهد شد و هر امامی دشمنان خودش را خواهد کشت.

- سعدالله بن عبداله در بصائر از امام جعفر صادق روایت دارد که: شیطان علیه اللعنه از خدا مهلت گرفت برای گمراه کردن خلایق تا یوم وقت معلوم. چون آن روز ظاهر شود، شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز. و حضرت امیرالمومنین(ع) در آنوقت برگردد، و این آخر برگشتهای آن حضرت است. چون حضرت(ع) بیاید با اصحابش، و شیطان نیز بیاید با اصحابش، ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود. نزدیك کوفه. پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد. گویا می‌بینم اصحاب حضرت امیرالمومنین(ع) را، که صد از قدم از پس و پشت برگردند، و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود. پس ابری به زیر آید از آسمان که پرشده باشد از ملائکه. و رسول خدا (ص) حربه‌ای از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید. چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، و اصحابش باو بگویند اکنون که ظفر یافتی به کجا می‌روی؟ او گوید: من می‌بینم آنچه را که شما نمی‌بینید. و می‌ترسم از پروردگار عالمیان. پس اصحاب رسول

(ص) به او برسد و حربه را رد میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاك شوند.

و هر آنچه گفته شد به روایت بسیار معتبر از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است. (بحارالانوار، جلد سیزدهم، حق الیقین، جلد دوم).

سعدبن عبدالله رحمة الله علیه در "بصائر" از حضرت امام محمد باقر(ع) روایت کند که چون حضرت امام عصر (عج) ظهور فرماید تا ریشه ظلم و جور و کفر را بر کند، اول کسی که برخواهد گشت، حضرت امام حسین(ع) خواهد بود. و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از فرط پیری موهای ابروان او بر دیده‌اش آویخته شود ... و آن حضرت در صحرای کربلا پیش از شهادت فرمود: اول کسی که زمین شکافته شود و بیرون آید، من خواهم بود. و بیرون آمدنم موافق خواهد افتاد با بیرون آمدن امیرالمومنین و قیام قائم آل ما علیه‌السلام. پس نازل می‌شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و جمیع انبیاء و اوصیاء، سوار بر اسبان ابلقی از نور. پس رسول خدا(ص) علم خود را بدست می‌گیرد و شمشیر خود را به دست قائم آل ما می‌دهد. پس حق تعالی بیرون می‌آورد از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر. آنگاه حضرت امیرالمومنین(ع) شمشیر حضرت رسول (ص) را به من می‌دهد و مرا به جانب مشرق و مغرب می‌فرستد. پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم. و هر بتی را که بیابم بسوزانم. تا به زمین هند رسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم. و حضرت دانیال و حضرت یوشع زنده شوند و بیایند بجانب حضرت امیرالمومنین(ع). پس آن جناب هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره، که هر که در مقال مقابله برآید او را بکشند. و لشکری بسوی بلاد روم فرستد که آنجا را فتح کنند. پس هر حیوان حرام گوشت که در دنیا باشد بکشم، تا آنکه به غیر طیب و نیکو در روی زمین نباشد. جزیه را برطرف کنم و یهود و نصارا و سایر ملل را مخیر گردانم میان اسلام و شمشیر. هر که اسلام را نخواهد، خونش را بریزم. و هیچ مردی از شیعیان نماند، مگر آنکه خداوند ملکی رابه سوی او بفرستد تا زنان و منزل او را در بهشت به او بنمایاند. حقتعالی

برکت را از آسمان به زمین فرو فرستد، به مرتبه‌ای که میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید.

- و پس از این واقعات است که پنجاه روز عقبه عالمسوز قیامت و طوفان اهوال و خروج خلایق از قبور در دشت پر دهشت و وحشت محشر فرارسد، که آن را پنجاه موقف با غل و زنجیر است، که در هر موقفی هزار سال خلایق را به جهت حساب اعمال باز خواهند داشت. ماجرای این موقف جداگانه مذکور خواهد شد. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین چهارم، جلد سوم، در جریان وقایع غریبه هایله بعد از ظهور آن حضرت تا وقوع بلیه عظمی و قیامت کبری).

- حضرت امام باقر(ع) فرمود که: چون قائم آل محمد در آخرالزمان ظهور فرماید، عایشه را زنده کند تا بر او حد زند، و انتقام حضرت فاطمه علیهاالسلام را از او بگیرد. (شیخ صدوق ابوجعفر محمد ابن بابویه قمی، علل الشرایع).

- و جابر بن رحمة الله علیه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود: به خدا سوگند که مردی از اهل‌بیت ما سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد، بعد از آن که قائم آل محمد از دنیا برود. پرسیدم: حضرت صاحب الزمان خود چند سال پادشاهی می‌کند؟ فرمود: نوزده سال، و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس حضرت امام حسین(ع) خواهد آمد و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد، و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند: اگر این ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمی‌کشت. (نقل از کتاب جمعه، نشریه جمهوری اسلامی، شماره۲، ۱۱مهر ۱۳۵۸).

۲

احکام و قوانین

چون حقیقت پیش او فرج و گلو است
کـم بیـان کـن نـزد او اسـرار دوسـت

(مولوی)

در گناهان کبیره

بدانکه مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب مختلف خود ذکر کرده اند: بعضی از ایشان بیست ذکر کرده‌اند وبعضی گفته‌اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی احادیث آمده‌است که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضی از مجتهدین نیز گفته‌اند که هیچ گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند.

اما از جمله آن گناهان که در آنها تفاق است: اول اثبات شریك جهت خدایتعالی کردن. دوم زنا کردن. سوم لواط کردن. چهارم از جنگ‌گاه گریختن، هر گاه در رکاب امام باشند و دشمن کمتر از دو برابر باشد. پنجم به دیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن. ششم سحر کردن. هفتم بنگ و شراب خوردن. هشتم از مکر خدایتعالی ایمن بودن. نهم عاق شدن. دهم قیادت یعنی بعضی زنان و مردان را بیکدیگر به حرام رسانیدن. یازدهم دیوث بودن. دوازدهم با زن خود ظهار کردن. سیزدهم گوشت مرده و گوشت خوك به احتیاج خوردن. چهاردهم سرود مستان شنیدن.

در احکام جهاد

بدانکه از اعظم ارکان اسلام است و سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است: طایفه اول حربی و ایشان دو گروهند: گروه اول مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می‌کنند، چون آفتاب‌پرستان وستاره‌پرستان و بت‌پرستان. گروه دوم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان. و با این هردو جماعت جهاد کردن در حضور امام واجب است، تا آنکه مسلامان شوند. طایفه دوم اهل کتابند و اینان دو قوم‌اند: قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند، چون جهودان که تورات کتاب ایشان است و نصاری که انجیل کتاب ایشان است. قوم دوم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند اما به شبه کتابی و پیغمبری قائلند، چون مجوسان، که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آنرا سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده

هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این فرقه نیز واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند، با شرائط. و از جمله این شرائط آن است که زنا با زنان مسلمان نکنند، و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند، و چیزی از اخبار مسلمانان به ایشان ننویسند، و مردان و زنان مسلمانان را نکشند، و ناقوس نزنند، و خانه های خود را بلندتر تا برابر خانه‌های مسلمانان نسازند بکله پست بسازند، و لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد، یا چهارپای سواری ایشان غیر چهارپای مسلمانان باشد، و بر یکطرف آن سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب او بزنند، وبر اسب سوار نشوند، و بر زمین ننشینند، و نصاری زنار بر میان نبندند، و در جاده راه نروند، بلکه از جاده منحرف شوند.

و حرام است در چهار ماه حرام قتال کردن. و در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد، چرا که در آنوقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می‌شود... و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح در آن ممکن باشد، چون خراب کردن منازل و قلاع کافران، و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان، و منع کردن از تردد قافله به سوی ایشان، و کشتن ایشان، اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران واسیران کشته شوند، و به آتش سوزانیدن ایشان، و بریدن درختان ایشان، و منع کردن آب از ایشان.

و مکروه است نگاه داشتن اسیر جهت کشتن، و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد. و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را بدین طریق نکشته، مگر عقبة بن ابی معیط را.

و از غنائمی که از کفار گرفته می‌شود رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند، به کسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند. و آیا انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق به کشندگان دارد یا نه؟ میان مجتهدین خلاف است.

و سنت است که در تقسیم غنائم تاخیر نشود. و امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم بدارد و بعد

از آن عرب را و بعد از آن عجم را، و امام را می‌رسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند، چون کنیزان خوب و متاع‌های نفیس.

و اما اسیرانی که در جنگ بدست افتند، زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن، ملك آنانی می‌شوند که ایشان را گرفته باشند. اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند، امام مخیر است میان کشتن ایشان یا بریدن دست وپای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرد. (جامع عباسی، باب ششم، ثواب جهاد و شروط جهاد و جهاد با کفار حربی و در کیفیت جهاد کردن)

- علی بن ابراهیم از پدر خود، و او از بکربن صالح، و او از قاسم بن یزید، نقل می‌کند که ابوعمرو الزبیری گفت: حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه‌السلام درجواب پرسشی که از او کردم، فرمود: خدای تبارك و تعالی ایمان را میان همه اعضای بنی‌آدم پخش و تقسیم کرده است و هر عضوی در این باره وظیفه‌اش غیر از عضو دیگر است. و بر دل واجب شده غیر از آنچه بر گوش واجب شده، و بر دست واجب شده غیر آنچه بر پا واجب شده، و بر پا واجب شده غیر آنچه بر فرج واجب آمده است... ودست برای آن ساخته شده که به آنچه خدا امر فرموده، دراز شود، که از جمله آن قتل کافران است. و فرمود: "چون به کافران برخوردید آنها را گردن بزنید و اگر آنها را اسیر خود کردید، بندشان را محکم کنید. پس یا منت نهید یا خونبها بگیرید". و این است آنچه خدا بر دست واجب ساخته، زیرا که زدن، کار دست است. (اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب فی ان الایمان منثوث لجوارح بدن کلها).

- در حدیث است از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، که از حضرت امام حسین سیدالشهداء(ع) نقل فرمود که حضرت علی(ع) از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رزمندگان اسلام همانوقت که مجهز می‌شوند برای جنگ، از زیر بار کلیه گناهان خود خارج می‌شوند، همانطور که مار پوست می‌اندازد. آنگاه خداوند سبحان بر هر یك از آنها چهل فرشته می‌گمارد، تا آنها را از جانب جلو و عقب و راست و چپ محافظت نمایند. وقتی که بدن شهید از روی مرکب به زیر فرو می‌غلطد، خداوندی یك حوری بهشتی

را بر بالینش می‌فرستد، و از آن لحظه ببعد شهید در بهشت مخصوص جای می‌گیرد و در پرتو تجلیات چراغهای نورانی که به عرش آویخته است، مأوی می‌گزیند. و به هر شهیدی هفتادغرفه از غرفه‌های بهشت تعلق می‌گیرد، که فاصله هر یك از آنها به وسعت فاصله صنعا تا شام است.

در احکام قصاص و دیات

- بدانکه در قصاص شرط است مساوی بودن طرفین در آزادی و بندگی. پس مرد آزاد را بعوض بنده نمی‌کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و زن آزاد می‌کشند، بعد از آنکه نصف دیه مرد را به ورثه او دهند. و مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کنند، بلکه اگر جهود را کشته باشد، فقط تعزیرش می‌کنند و دیه می‌دهند. واگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود، قصاص از او ساقط می‌شود و فقط دیه می‌دهد. و پدر و جد را جهت قتل پسر و پسرزاده نمی‌کشند بلکه ایشانرا تعزیر می‌کنند. و اگر پدر و بیگانه‌ای در کشتن پسر شریك باشند، بیگانه را می‌کشند و پدر نصف دیه بیگانه را به ورثه او می‌دهد.

- و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته، آنگاه شخص دیگر گوید که من کشته‌ام، این مسئله‌ای است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه، امام حسن علیه‌السلام را به جواب آن مامور ساخته‌اند و آن حضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد. و هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته، قصاص ثابت می‌شود، ولی به گواهی زن یا دو زن و یك مرد ثابت نمی‌شود.

- واگر جماعتی به کشتن شخص شریك باشند، ولیّ مقتول می‌تواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را به ورثه ایشان بدهد. و اگر دو زن یك مرد را بکشند، هر دو را بعوض مرد می‌کشند، چه دو زن به عوض یك مرد حساب می‌شود.

- و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باش دو حدقه بجای خود باشد، کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده، آن است که قدری پنبه را تر کنند و بر چشم او بگذارند و او را در برابر آینه گرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند.

- و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر، و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده می‌توان برید.

- و هرگاه کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او بدشواری بیرون آید، باید خونبها بدهد. و نیز باید خونبها بدهد: اگر کسی کاری کند که هیشه بول از شخص آید و منقطع نشود. و اگر کسی کاری کند که شخص حرف نتواند زد و زبان داشته باشد ولی اگر بعضی از حروف را توان گفت و بعضی را نتوان گفت، قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد. و اگر کسی گردن شخصی را بشکند که همچنان کج بماند. و اگر کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد. و اگر شخصی خصیه کسی را ببرد. و اگر کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد، خواه بکر باشد و خواه غیربکر، و خواه کوچك باشد وخواه بزرگ. و اگر کسی زنی را دخول کند، چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هردو را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه بالغ باشد و خواه غیربالغ، اما در بالغه هرگاه شوهر او باشد، خونبها ساقط است.

- و همچنین واجب است بر کسی که هر دو نشستگاه کسی را ببرد. و کسی که انگشتان هر دو دست یا پای شخصی را ببرد و کف های او را بگذارد. و کسی که استخوان کون آدمی را بشکند، و سبب آن شود که همیشه غایط او از بدر آید. و کسی که بکارت دختری را با انگشت چنان ببرد که مثانه او دریده شود. و کسی که کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید. و کسی که پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد. و کسی که کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند. و کسی که موهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند. و کسی که هر دو لب کسی را ببرد.

- و نصف خونبها واجب است بر: کسی که کاری کند که موهای یکی از ابروان شخصی برود. و کسی که یك چشم کسی را کور کند. و کسی که یکدست یا یك ذراع یا یك بازوی یا یك پا یا یك ساق پا یا یك لب یا یك خصیه مردی را، یا یك طرف فرج زنی را، یا یك طرف مقعد کسی را یا یك گوش کسی راببرد. یا کاری کند که مژه یك چشم کسی برود. یا یك سوراخی بینی او نشنود.

- و دو خونبها باید داد هر گاه کسی پشت کسی را چنان بشکنند که از جماع کردن بیفتد.

- و دو ثلث خونبها لازم است بر: بریدن لب پائینی شخصی. و بریدن خصیه چپ کسی.

- و ثلث خونبها لازم است بر: بریدن لب بالای شخصی. و زایل ساختن پلکهای پائینی شخصی. و برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. و زبان گنگ را بریدن. و تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن، که سوراخ آن بهم نیاید. و بریدن ذکر شخص عنین و بریدن خصیه راست کسی.

- و رفع خونبها می‌شود در: صورت تراشیدن یکی از دو ابرو. یا بریدن هر دو پستان. یا برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم.

- و دو خمس خونبها لازم است: هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود. و شکستن شانزده دندان که از دندانهای جلو نباشد.

- و چهار خمس خونبها لازم است: هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود، چنانکه قادر نباشد که در وقت راه رفتن پاها را نزدیك گذارد.

- و دو ثلث خونبها عضو لازم است: هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع. و کندن ناخن انگشتان کسی.

- و دادن ده مثقال طلا لازم است، در صورتیکه منی را بی رخصت زن آزاده و دائمی در بیرون فرج او بریزند.

- و تمام خونبها ساقط است بر کسی که خود را بر سر کسی اندازد و خودش کشته شود و بر کسی که هر دو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آن کس او را از روی عمد بکشد. و بر کسی که خودش را بکشد.

- و در مورد خونبهای ولدالزنا هرگاه اظهار اسلام کند، بین مجتهدین اختلاف نظر است و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهودان است.

- و اگر خونبهای یك عضو زن به ثلث خونبهای مردی برسد، آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود. و خونبهای زنی که حامله باشد، سه ربع خونبهای مرد است. و خونبهای مرد جهود هشتصد درهم شرعی، و خونبهای زن جهود چهارصد درهم شرعی است.

- واگر کسی سیلی بروی کسی زند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود، اگر سرخ شود يك مثقال و نیم طلا باید داد واگر سیاه شود شش مثقال، و اگر زرد شود سه مثقال.

- ودر کشتن جهودان و ترسایان وغیر ایشان از اصناف کفار، کفاره واجب نیست. همچنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله‌ای بیندازد، بشرط آنکه بچه حرکت نیامده باشد، کفاره واجب نیست.

- و بدانکه عاقله جمعی‌اند که خونبهای کسی را خویش ایشان از روی خطا کشته باشد، می‌دهند، چون پدر و فرزندان و خویشان پدری. و خونبها دادن بر پدر و خویشان پدری واجب است، نه بر مادر و خویشان مادری. و بر مرد واجب است نه بر زن. و بر عاقل واجب است نه بر دیوانه. و بر آزاد نه بنده. و اگر کشته شده جهود باشد، جهود را عاقله نیست.

- اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت، باید که کنیز را به مهرالمثل او یا ده يك قیمت او به صاحبش رد کند. و اگر بکارت کنیز را به انگشت ببرد دیه بکارت را با کنیز رد کند، و اگر بعد از آنکه بکارت او را به انگشت برده باشد دخول کند، دیه بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهرالمثل یا ده يك قیمت او با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته باشد بدهد. و اگر کنیز حامله شود، فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز می‌شود به صاحبش می‌دهد، با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد. و اگردر وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد، غاصب از آن کس دیه جنین آزاد می‌گیرد و صاحب کنیز از غاصب دیه جنین بنده می‌گیرد. و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کنند، نتایج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است، اگر چه آن از غاصب باشد.

- حد دزدی آن است که واجب است بر دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آنرا یا قیمت آنرا به صاحبش دهد، اما رد کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع قطع دست او نمی‌شود. و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت(زیتون) داغ کنند و دست بریده را در گردن او آویزان کنند.

- و حد محارب بریدن دست راست است و پای چپ با هم یا عکس آن، و کشتن و از حلق کشیدن، و میانه مجتهدین خلاف است که آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشند و بعد از آن از حلق بکشند.

- و حد زنا رجم کردن است. یعنی تا کمر در زمین فرو کردن و سنگسار کردن. و این در صورتی است که آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد. ولی اگر به شبه دخول کرده باشد، حدی نیست. و باید که آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد. خواه در قبل او، وخواه در دبر او. و غیبوبت حشفه (داخل شدن تمام آلت) لازم است. پس اگر غیبوبت نشود حد زنا ندارد... و حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلی که زن مدخوله به عقد صحیح یا ملکی داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند، این است که ابتدا به صد تازیانه باید نمود، آنگاه سنگسار باید کرد. و نیز چنین است حد مردی که در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد. و صد تازیانه است حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او، و حد دو زن که در زیر يك لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند، و حد کسیکه در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد، و حد زنی که با زنی مساحقه کند.

- و حد لواط آن است که ایشان را به شمشیر بکشند، یا بسوزانند، یا سنگسار کنند، یا دیواری برسر ایشان فرو آورند، یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند. و امام مخیر است میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند.

- و حد کشتن است جهودی را که با زنان مسلمان زنا کند، و کسی که با زنی به اکراه زنا کند، و کسی که جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعذیرش کرده باشند، و زنانیکه ایشان را سه مرتبه جهت سحق با زنان دیگر تعزیرکرده باشند، و کسی که دعوی پیغمبری کند، و کسی که تصدیق نماید دعوی چنین کسی را، و مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد، و آقائی که به کشتن غلامان خودعادت کرده باشد، و حد مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد.

- و اگر بر شخصی رجم (سنگسار) واجب شود، اقل جماعتی که باید حاضر شوند باید ده کس باشد، و بعضی سه کس نیز گفته‌اند. و باید که غسل میت کند و کفن بپوشد. و گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند، اول ایشان سنگ بزنند. و اگر بغیر گواه نزد امام ثابت شده باشد، امام ابتدا به سنگ زدن کند. و در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند، بگریزند ایشان را برگردانند. و اگر بر شخص رجم و جلد (سنگسار و تازیه با هم) واجب شود، باید عورتین مرد را بپوشند و زن را با رخت بزنند. و باید که سخت تازیانه بزنند، و تازیانه را بر فرج ایشان نزنند. و باید که در سنگسار سنگهائی که می‌زنند، کوچك باشد تا آنکه او را زود نکشد.

- و حد تعزیر بر موارد متعدده شامل است که از آن جمله: کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند، و دو مرد بیگانه که برهنه در زیر لحاف باشند، و دو زن برهنه بیگانه که در زیر یك لحاف باشند، و کافری که سحر کند، و طفل و دیوانه‌ای که شراب خورند، و کسی که به حرکت دست منی از خود بیرون آورد، و کسی که غلام خود را بکشد، و کسی که ماهی که فلس نداشته باشد بخورد، و کسی که حیوان زنده را بخورد، و کسی که سپرز حیوانات را بخورد، و کسی که پسر خود را بکشد، و طفل و دیوانه که زنا کنند، و طفل ودیوانه که مرتد شوند، و دخول کردن بر چهارپایان. و مکروه است کشتن کسی که جهاد می‌کند پدر خود را بدست خود. (جامع عباسی، بابهای نوزدهم و بیستم، در احکام کشتن واجب و مستحب و مکروه).

- هر گاه مرد مسلمانی عمدا زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است. لیکن باید قبل ازانجام قصاص قاتل، ولیّ زن نصف دیه مرد را به او بپردازد.

- پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود، وفقط به پرداخت دیه قتل به ورثه محکوم می‌شود.

- در قصاص عضو، اگر مجرم دست راست نداشته باشد دست چپ او، و چنانکه دست چپ هم نداشته باشد پای او قطع می‌شود.

- هر گاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی‌علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود.

- هر گاه کسی دندان کسی را بشکند، باید دندان او را بعنوان قصاص بشکنند. ولی اگر مجنی‌علیه قبل از قصاص دندان درآورد، در صورتیکه دندان جدید او سالم باشد. مجرم فقط باید تعزیر شود. و اگر دندان تازه معیوب باشد، مجرم باید تفاوت قیمت بین دندان سالم و معیوب را بپردازد.

- زنای مرد با زنی که همسر دائمی دارد، ولی در اثر مسافرت یا حبس و مانند آن به همسر خود دسترسی ندارد، موجب رجم نیست.

- حد زنا در موارد زنا با محارم نسبی (مادر، خواهر، عمه، خاله) و زنا با زن پدر قتل است. و فرق نمی‌کند اگر این مجرم جوان یا پیر و شوهردار یا غیر محصن باشد. و فرق نمی‌کند اگر زنی که با او زنا کنند زنده یا مرده باشد(!).

یزرگی سنگ در رجم (سنگسار) نباید در حدی باشد که فقط با اصابت يك يا دو تای آن شخص مجرم کشته شود.

- هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تعزیر می‌شود.

- هر گاه زنی همجنس‌بازی کند با اندام تناسلی، برای هر بار صد تازیانه می‌خورد و در بار چهارم به قتل می‌رسد. و هر گاه دو زن بدون ضرورت برهنه زیر يك پوشش قرار گیرند، ولو مساحقه نکنند، تعزیر می‌شوند.

- هر گاه کسی به شخصی گوید: زن قحبه یا خواهر قحبه. نسبت به کسی که زنا را به او نسبت داده، محکوم به حد قذف می‌شود. ولی اگر قذف شونده نسبت به آنچه به او نسبت داده شده عفیف نباشد، قذف کننده حد و تعزیر ندارد (از قانون رسمی حدود و قصاص اسلامی جمهوری اسلامی ایران، تصویب شده از طرف مجلس شورای اسلامی و فقهاء شورای نگهبان).

- کیفرهای الهی برای زنا شش قسم است: کشتن فقط، سنگسار فقط، تازیانه فقط، تازیانه و سر تراشیدن و تبعید، تازیانه و سنگسار، و تازیانه و کشتن.

اگر زنای موجب رجم (سنگسار) با افزار به ثبوت رسیده باشد، امام ابتدا به سنگ‌پرانی می‌کند و سپس مردم، واگر با بیّنه ثابت شده باشد بر گواهان است

که ابتدا به سنگ‌پرانی کنند، بعد از آن امام و بعد مردم. فتوای استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریرالوسیله نیز همین است و دغدغه مرحوم شهید قدس سره در ثبوت وجوب ترتیب مذکور غیر موجه است. در شرایع می‌فرماید که سزاوار است سنگها ریز باشد تا زانی زود جان نسپرد. و امام خمینی مدظله نیز می‌فرمایند: همین احوط است. و جایز نیست که رجم تبدیل به قتل یا شمشیر و یا اعدام با گلوله و امثال اینها شود. زیرا قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است... و لابد و ناچار باید اقامه گردد تا منشاء نزول برکات الهی گردد. چنانکه مکرر در اخبار آمده است که اقامه رجم در روی زمین از باران چهل شبانروز با برکت‌تر است.

- کسی که با داشتن همسر حره(آزاد) با کنیرکی ازدواج کند و بدون اذن همسر حره با کنیزك مذکور مجامعت کند، یك هشتم کیفر زنای غیر محصنه یعنی دوازده ونیم ضربه تازیانه(!) بعنوان تعزیر خواهد چشید.

- اگر مردی همسر یا کنیزی دارد ولی عرفا آن همسر یا مملوکه در دسترس او نیست، مثلا در سفر است یا بیمار است و یا در زندان، چنانچه برا ی دفع شهوت خود مرتکب زنا شود، حد و سنگسار ندارد.

- اما لواط، چه به نحو ایجاب و دخول باشد یا غیر آن، ظاهرا مشتق از عمل قوم لوط علیه‌السلام است. و مرتکب این عمل گند در صورت ابتلاء رفته رفته منکوس‌الطبع و فاسدالفطره می‌شود. و ای بسا که مفعول این خباثت، به بیماری ابنه و سیلان رطوبات و از دست دادن قوه ماسکه مبتلا می‌شود.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: "وقتی که یك انسان نر با انسان نر دیگری شروع به چنین عمل می‌کند، عرش به لرزه می‌آید[1]. و مفعول را خداوند متعال روی پل جهنم زندانی می‌کند تا حساب بقیه خلایق خاتمه پذیرد. سپس دستور می‌فرماید که به جهنم سرنگونش کنند و در هر طبقه‌ای از طبقات جهنم کیفر می‌بیند تا به طبقه اسفل آن می‌رسد که دیگر از آن خارج نمی‌گردد."

۱- شاید نقل این شعر شاعر شوخ اصفهانی در اینجا بی‌مورد نباشد که:
گویند اگر وطی کنی، عرش بلرزد!   عرشی که به یك وطی بلرزد، گو بلرزد!

باید دانست که لواط اعم از ایقاب و غیر ایقاب است. و مراد از ایقاب دخول است، گرچه موجب غسل هم نشود و مراد از ایقاب انجام عمل گند مذکور بین سرین وکفل و ران است.

در خبر صحیح علی بن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام، روایت کرده است که فرمودند: در وقتیکه امیرالمومنین علیه‌السلام درمیان بزرگانی از صحابه خویش بودند، ناگهان مردی خدمتشان آمد و عرض کرد: یا امیرالمومنین با پسر جوانی لواط کرده‌ام، تطهیرم فرما. امام فرمود: برو منزلت، گویا زرداب معده‌ات به هیجان آمده. مرد رفت. ولی فردا نیز آمد. و همان سخن روز قبل را گفت. و امام علیه‌السلام نیز همان پاسخ را دادند تا چهار بار. در دفعه چهارم امام فرمودند: می‌خواهی امر کنم تا ضربه‌ای با شمشیر به گردنت بزنند یا با دست و پای بسته از کوهی پرتابت کنند یا در آتش بسوزانند؟ بعد از تامل عرض کرد: بسوزاند.

و اما، جمع بین بعضی از انواع مذکوره و بین سوزاندن، در خبر صحیح عزومی است که در زمان خلافت عمر، لواط دهنده‌ای را در محضر عمر بدستور امیرالمومنین علیه‌السلام گردن زدند. بعد از آن امیرالمومنین فرمودند: دست نگهدارید که کیفر دیگری نیز برایش مانده است. پس پشته هیزمی خواستند و لاشه مقتول را در آن پیچیدند و آتش زدند. فتوای استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریرالوسیله نیز همین است.

شایان تذکر است که عمل پلید لواط به نحو دخول، علاوه برایجاب کیفر منشاء تحریم مادر لواط دهنده و مادر مادر او و هر چه بالاتر رود، و همچنین دختر لواط دهنده و دختر دختر او[1] و هر چه نازلتر شود، و خواهر لواط دهنده، بر لواط کننده است.

انواع این عقوبتها، و تحریم و تزویج و مصاهرت، تماما از آثار شوم عمل گند لواط در صورت ایقاب یعنی دخول است. و اما در صورت عدم دخول مثلا بین کفل و ران انجام شود، عقوبت آن یکصد ضربه تازیانه است. دراجرای کیفر بر مبنای مشهور فرقی بین حر و عبد (آزاد و بنده) و مسلمان و کافر و محصن و غیرمحصن نیست، ولی اگر فاعل کافر باشد، کشته می‌شود.

۱- آیت الله درباره سن احتمالی چنین لواط دهنده‌ای توضیح بیشتر نداده‌اند.

در زیر پوشش واحدی مانند لحاف و پتو، اگر دو مردی که رحم یکدیگر نیستند و ضرورتی هم در بین نباشد عریان و برهنه قرار بگیرند، مرحوم محقق در شرایع فرموده که بین سی تا نود و نُه ضربه تازیانه تعزیر می‌شود. سلیمان بن حلال از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که مردی با مرد دیگری زیر لحافی می‌خوابند. فرمودند: آیا رحم یکدیگرند؟ عرض کرد: نه. فرمود: ضرورتی اقتضا داشت؟ عرض کرد:نه. فرمود: هر یك سی ضربه شلاق می‌خورند.

خدمت امیرالمومنین علیه‌السلام مردی را آوردند که از زیر لحافِ مردی دستگیرش کرده بودند. امام علیه‌السلام دستور فرمودند او را به موضع خرء، یعنی موضعی که در آنجا نجاست شده بود، بردند و در آن نجاست اوا غلطانیده ملوثش کردند.

- اما حد قذف(دشنام)، پس محمدبن مسلم از امام محمد باقر(ع) روایت می‌کند که فرمودند: مردی از قبیله هذیل به رسول صلی الله علیه و آله دشنام می‌داد مطلب به عرض پیغمبر گرامی رسید. فرمود: چه کسی است که چاره این ناکس را بکند؟ دو مرد از انصار عرض کردند: ما یا رسول‌الله! پس روان گردیدند و به نهر آبی رسیدند. سراغ آن مرد را گرفتند که از گوسفندانش سرکشی می‌کرد. گفتند شما فلان کس پسر فلانی هستید؟ گفت: بلی. پس آن دو نفر پائین آمدند و گردنش را زدند.

و باز محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر(ع) پرسیدم: بفرمائید اگر کسی به رسول‌الله صلی الله علیه و آله دشنام داد، باید کشته شود؟ فرمود: اگر زورت باو برسد خودت بکشش!

و در خبر صحیح از هشام بن سالم است که به امام صادق(ع) عرض کردم: چه می‌فرمائید درباره کسی که دشنام به علی علیه‌السلام می‌دهد؟ فرمودند: خونش مباح است به خدا سوگند.

فضل بن حسن طبرسی از صحیفة‌الرضا نقل می‌کند که از رسول‌الله (ص) روایت گردیده است که هر کس به پیغمبری دشنام دهد، باید کشته شود. و هر کس به یکی از یاران پیغمبر دشنام دهد، باید تازیانه بخورد.

و استاد امام خمینی مدظله العالی در تحریرالوسیله می‌فرمایند: اگر به صدیقه طاهره هم دشنام بدهند، که به دشنام رسول‌الله (ص) برگردد بدون دشنام دهنده، کشته می‌شود.

- شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب "من لا یحضره الفقیه" از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل کرده که مردی به آن حضرت شکایت کرد که این شخص می‌پندارد که مادر مرا در خواب دیده و محتلم شده است. امام علیه‌السلام فرمود که احتلام همچون سایه است، اگر می‌خواهی سایه این مرد را برایت شلاق بزنم. ولی من این شخص را طوری ادب می‌کنم که دیگر از این خوابها نبیند.

- علی بن جعفر می‌گوید: برادرم موسی بن جعفر به من گفت: که امام باقر علیه‌السلام از حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که آن کس که می‌شنود فردی نام مرا به بی‌احترامی می‌برد، بر او واجب است آنکس را که بمن دشنام می‌دهد بکشد و او را به محضر حاکم نکشاند. و چنانچه به محضر حاکم کشانده شد، بر حاکم واجب است که آن کس را که بمن تنقیص (بی‌ادبی) کرده است بکشد. (آیت‌الله محمدی گیلانی، رئیس دادگاههای شرعی جمهوری اسلامی، نقل از سلسله مقالات ایشان در روزنامه کیهان، شهریور و مهر ۱۳۶۱).

- کسی که باید سنگسار شود، درباره او حد الهی اجرا می‌شود، خواه مریض باشد و یا سالم، چرا که منظور این است که او کشته شود و هیچ لزومی ندارد که صبر کنیم تا از نظر مزاجی بهبودی یابد.

- کسی که باید شلاق بخورد و مریض و علیل باشد، اگر مصلحت مریض و یا جامعه در این است که او در حال مرض حد بخورد و یا مرض طوری است که امید بهبودی نیست، باید یك قبضه از خوشه‌های خرما را بدست گیرند که صد شاخه داشته باشد و یکبار با آن مریض را بزنند (شیخ طوسی، کتاب النهایه، نقل از مقاله حجةالسلام و المسلین موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب اسلامی ایران، در مجله پاسدار اسلام، آبان ۱۳۶۱).

- اگر مصلحت شخص مریض یا زن مستحاضه تعجیل دراجرای حد را اقتضا کند و یا اینکه بیماری آنها به گونه‌ای باشد که امید به بهبودی نیست مانند فلج یا مرض سل یا شخصی که از نظر خلقت ضعیف است، انتخاب می‌کنند شلاق یا چوبهای تر یا خوشه‌های خرما را، و بمقدار محکومیت او را می‌زنند. (فاضل هندی، کتاب کشف اللثام، نقل از همان منبع).

- کیفر افراد مریض و زنهای مستحاضه و کسانی که در بدنشان زخم یا ناراحتیهای جسمی دیگری است، اگر اعدام و یا سنگسار شدن باشد، واجب است که حد را اجراء کرد و تأخیر حد حرام است. (آیت‌الله خمینی، کتاب تحریرالوسیله، نقل از همان منبع).

- کسیکه لازم است شرعا شلاق بخورد، اگر بیش از حد متعارف ضعیف یا لاغر باشد یا مرض شدیدی داشته باشد که امیدی برای بهبودی وی نباشد مانند اشخاص مسلول و جذامی و یا مبتلایان به سرطان، درین صورت برای بهبود یافتن مریض نباید صبر کرد، بلکه باید يك خوشه از خرما را گرفت که مثلا صد شاخه داشته باشد و او را زد. و البته باید مراقبت کامل کرد که همه شاخه‌ها به بدن مجرم اصابت کند (عبدالرحمن جریری، کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه، جلد پنجم، نقل از همان منبع).

- نقل است از ابوهریره که روزی پیش رسول‌الله صلی الله علیه و آله بودم. شخصی را آوردند کهشراب خورده بود. حضرت دستور دادند که او را بزنید. بعضی از ما با کفش و بعضی با دست و بعضی با لباس به کتك زدن او پرداختیم، و بعضی هم باو گفتند: خدا ترا ذلیل کند. حضرت رسول‌الله فرمودند: حرف بد نزنید که کار شیطان است، ولی کتکش بزنید. (ابوعبدالله محمد بن اسمعیل بخاری، حدیث بخاری، نقل از همان منبع).

- حضرت صادق(ع) فرمودند که در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله، مردی را آوردند که از جهت مرض استسقاء شکم او بیش از حد باد کرده

بود و گوشت رانهای او ریخته و رگهای آن پیدا بود. وی با یك زن مریض مرتکب عمل زنا شده بود. حضرت دستور دادند: یك قبضه از شاخه خرما آوردند و هم مرد را و هم زن را زدند. (یحیی بن عماد مکی، روایت از سفیان ثوری، نقل از همان منبع).

در احکام نجاسات

- و اما نجاست یازده است: اول بول. دوم غایط. سوم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد. چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد. پنجم سگ، غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است. ششم خوك، غیر خوك آبی که آن حکم سگ آبی را دارد. و اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود، پس اگر به سگ شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است. اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه‌ای حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد، در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است و احتیاط آن است که نجس است. هفتم کافر، خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد. اما قلیلی از مجتهدین را عقیده آن است که یهود و نصاری نجس نیستند و این عقیده ضعیف است. هشتم هر چه مست کننده باشد، بشرط آنکه در اصل روان باشد. نهم شیره انگور، هرگاه بجوشد که چهار دانگه کم نشده باشد. دهم فقاع، یعنی بوزه و آن نجس است، اگر چه مست کننده نیست. یازدهم حیوانی که بمیرد، بشرط آنکه درحال حیات خون جهنده داشته باشد، خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام. و سید مرتضی برآن است که اجزای نجس‌العین که حس نداشته باشد مثل مو واستخوان سگ و خوك طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او گفته‌اند. (جامع عباسی، باب اول، فصل نجاسات).

- بول و غایط حیوانی که انسان آنرا وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده نجس است.

- تمام بدن کافر حتی مو وناخن و رطوبتهای او نجس است. اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ کافر باشند، آن بچه هم نجس است.

عرق آدمی که از جنب شده نجس نیست، ولی اگر انسان درروزه ماه رمضان با زن خود نزدیکی کند، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب نماید.

اگر کسی از حرام جنب شود، و بعد با حلال خود نزدیکی کند، بنا بر احتیاط واجب بایداز عرق خود در نماز اجتناب کند. ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از راه حرام جنب شود، می‌تواند با داشتن عرق نماز بخواند.

- عرق شتر نجاستخوار نجس است. ولی اگر حیوانات دیگر نجاستخوار شوند از عرق آنها اجتناب لازم نیست.

- اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غایط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد، نجس نیست. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، نجاسات واحکام نجاسات).

در احکام غسل

اگر شخصی را از حلق کشیده باشند به دار، و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را حلق‌آویز ببیند، سنت است که غسل کند.

اگر شخصی وزغه یعنی چلباسه را بکشد، بعداز آن سنت است که غسل کند.

اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند.

- اگر شخصی جنب بوده باشد و بمیرد، سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند.

- اگر در غسل قصد حدث اکبر [1] داشته باشد باطل است. اما اگر قصد حدث اصغر [2] کند، این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است و نزد بعضی باطل نیست.

- سنت است که اگر از مرد یا زن انزال شده باشد، قبل از غسل بول کند تا بقیه منی یا بول بیرون آید واگر بول نیاید استبرا کند.

- سنت است که چون غسل در آب رود سه نوبت آنرا مضمضه کند.

۱- دفع مدفوع

۲- دفع باد

- اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منـی، پس اگر قبل از غسل بـول کـرده و استبرا نیـز از بـول کـرده، بـه آن غسل نمـاز مـی‌تواند گذارد و وضـو لازم نیست. واگـر بـول کـرده امـا استبراء از بـول نکـرده، بـر او لازم است که وضو بسازد. و اگر نه بول کـرده و نـه استبرا از منـی، بـر او لازم است که غسل را از سر بگیرد. واگر از منـی استبرا کـرده امـا بـول نکـرده، پس اگر قـادر بـر بـول کـردن نبـوده بـه آن غسل مـی‌تـوان نمـاز گـذارد و وضـو لازم نیست. واگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد.

- در غـسل ترتیبـی بایـد اول سـر و گـردن را بـشوید وبعـد از آن جانـب راست را وبعد از آن جانب چپ را. پس اگر شستن یکی از این دو جـانبین را بـر شستن سر مقدم دارد، به اجماع علما آن غسل باطل است. اما اگر جانـب چـپ را بر جانب راست مقدم دارد، در باطل بودن آن غسل خلاف است. بعضـی بـر آننـد که غسل صحیح است اما اکثر برآنند که غسل باطل است.

- سنت است غسل درشبهای فرد ماه مبارك رمضان یعنی شبهائی کـه در شماره طاق است، مثل اول و سیم و پنجم و از شب بیستم تا آخر مـاه، و در شـب بیست و سیم دو غسل یکی در اول شب و یکی در آخر شـب. و سـنت اسـت غسل شب عید ماه رمضان و روز عید ماه رمضان و روز عید قربان و شـب نیمـه مـاه رجب و شب نیمه ماه شعبان و روز مبعث و آن بیست وهفتم مـاه رجـب اسـت، و روز مولـود حضـرت رسـالت پنـاه صـلی الله علیـه و آلـه و آن هفدهم ربیـع الاول اســت، و روز مباهلــه وآن بیــست و چهــارم مــاه ذیحجــه اســت، و غــسل روز دحوالارض و آن بیست و پنجم ذیقعده است، و غسل روز عید غدیر، و غسل روز عرفـه و غسل روز ترویـه کـه هشتم ذیحجـه است، و غسل جهت استخاره کردن. (جامع عباسی، باب اول، در احکام اغسال واجبه واغسال مسنونه).

- در غسل ترتیبی باید نصف نـاف(!) و نصف عورت را با طرف راست بدن و نصف دیگر را را طرف چپ بشوید.

- اگر پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شك كند، شستن همان مقدار كافی است. ولـی اگر بعد از اشـتغال بـه شستن طـرف چـپ در

شستن طرف راست یا مقداری از آن شك کند، باز هم شستن همان مقدار کافی است.

- جائی را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست ولی احتیاط در شستن است.

- اگر شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند. ولی اگر بعد از غسل شك کند که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل کند.

- کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، اگر بعد از رسیدن وقت نماز بدون جهت با عیال خود نزدیکی نماید، اشکال دارد. ولی اگر برای لذت بردن یا ترس از برای خودش باشد، اشکال ندارد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام غسل ترتیبی و ارتماسی و غسل جنابت).

در احکام نماز

- اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند، سنت است که اول وضو سازد، تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد.

- اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند، اول وضوبگیرد، تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که در شکم مادر است و اینکه بی‌فهم و بخیل نباشد.

- اگر شخصی مرده را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند، قبل از غسل مس میت، سنت است که وضو سازد.

- اگر زن حیض داشته باشد، سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول به ذکر خدای باشد.

- اگر از شخصی مذی بیرون آید (و آن آبی است چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد)، سنت است که وضوسازد.

- اگر مرد دست به فرج زن رساند، سنت است که وضو سازد.

- اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند، سنت است که وضو بسازد.

- اگرشخصی داند که وضو ساخته اما شك دارد که بعد از وضو بادی از او خارج شده یا نه، بر او لازم نیست که وضو بسازد و بهمان وضو نماز می‌تواند کرد. واگر داند که حدث کرده، اما شك دارد که بعد از آن وضو ساخته

یا نه، در این صورت لازم است که وضو بسازد. و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو، اما نداند که کدام یك پیشتراست، براین شخص نیز واجب است که وضو سازد. (جامع عباسی، باب اول، درواجبات و مستحبات و مکروهات وضو).

- و اما مکروهاتی که تعلق به مکان نمازگذار دارد: اول نماز گذاردن در اندرون حمام، اما در جامه‌کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست. دوم در کشتی نماز گذاردن، هر گاه قدرت بر بیرون از آن باشد(!). سوم درخانه کعبه نماز واجب گذاردن، اما نماز مستحب مکروه نیست. چهارم در جائیکه در برابر او چراغی باشد یا آتشی افروخته. پنجم در جائیکه در برابر او عورتی خوابیده باشد، هر چند که محرم باشد. ششم در جائیکه سلاح بی‌غلاف در برابرش باشد. هفتم در خانه‌ای که مجوسی درآنجا باشد، اما در خانه‌ای که یهود ونصاری در آن باشد نماز کردن مکروه نیست. هشتم در خانه‌ای که در آن سگ باشد. هشتم آنکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز گذارد، خواه محرم باشد و خواه نامحرم. اما اگر زن در پس مرد باشد، کراهت برطرف می‌شود. نهم نماز گذاردن بر خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می‌آورند. دهم روی برف نماز گذاردن. یازدهم در زمینی نماز گذاردن که شقایق در آن روئیده باشد. دوازدهم در جائیکه شتران در آنجا خوابند، هر چند که از شتر خالی باشد.

وچون برای نماز داخل مسجد شود، اول پای راست را پیش کشد، و وقتی که از مسجد بیرون می‌رود پای چپ را.

و از مکروهات است: اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد. دوم آواز در مسجد بلند کردن. سوم شمشیر از غلاف بیرون کردن. چهارم در مسجد شعر خواندن. پنجم خواب کردن. ششم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران و یا زانو. هفتم در مسجد به ترکی یا فارسی حرف زدن. (جامع عباسی، باب دوم، در احکام مسجد).

در نمازهای واجبه و مستحبه

بدانکه نمازهای واجبی دوازده است: اول نماز شبانروزی که آنرا نماز یومیه گویند. دوم نماز جمعه، و آن دو رکعت است مثل نماز صبح، و نماز نافله قبل از نماز جمعه بیست و یك رکعت است و افضل آن است که شش رکعت را قبل از طلوع آفتاب باندك زمانی بگذارند و شش رکعت بعد از آن باندك زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندك زمانی و دو رکعت بعد از زوال. و نماز جمعه از زن و بنده و کور و پیر و عاجز و شل که به راه رفتن قادر نباشد، ساقط است. سوم و چهارم نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان. پنجم نماز طواف خانه کعبه. ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سرخ و سیاه و امثال آن. هفتم نماز میت. هشتم و نهم ودهم نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا بسوگند. یازدهم نمازیکه به اجاره واجب می‌شود. نمازی که از پدر فوت شده باشد، بر پسر بزرگتر واجب است.

اما نمازهای سنتی، و از آن جمله بیست و چهار نماز است. اول نوافل یومیه که در هر شبانروزی گذاردن آن سنت است، و آن سی و چهار رکعت است: هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر، و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر، و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب، و دو رکعت نشسته که به یك رکعت حساب است، و نافله خفتن است بعد از خفتن، و هشت رکعت نماز نافله شب است و دو رکفعت نماز شفع، و یك رکعت نماز وتر است، و دو رکعت نماز نافله صبح است مقدم بر صبح. دوم نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است و آن دو رکعت است، و در هر رکعتی یك نوبت فاتحه و پانزده نوبت سوره انا انزلناه و در رکوع نیز پانزده نوبت انا انزلناه و همچنین در سر برداشتن از هر رکوع و در هر سجود و در سر برداشتن از هر سجود. سوم نمازی که به حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام منسوب است و آن چهار رکعت است، در هر رکعت یك نوبت فاتحه و پنجاه نوبت قل هو الله احد. و چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام منسوب است، و آن دو رکعت است و در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره قل

هوالله صد بار. پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیار رضی الله عنه، و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اول بعداز فاتحه سوره اذا زلزلت الارض را بتمام بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره والعادیات، و در رکعت سوم بعد از فاتحه سوره اذا جاء، و در رکعت چهارم بعد از فاتحه سوره قل هوالله، و قبل از هر رکوع پانرده نوبت "سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله والله اکبر" بخواند و در هر رکوع ده نوبت، و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت، و در هر سجده ده نوبت، و در هر سربرداشتن از سجده ده نوبت. پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود. این نماز را اگر هر شب گذارند، ثواب عظیم دارد. ششم نماز اعرابی، و آن ده رکعت است، دو رکعت به یك سلام، و بعد از آن هشت رکعت دیگر، هر چهار رکعت به یك سلام، و وقت آن چاشت روزجمعه است. در رکعت اول بعد از فاتحه هفت نوبت سوره قل اعوذبرب الفلق بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه هفت نوبت سوره قل اعوذ برب الناس، و چون سلام دهد هفت نوبت آیةالکرسی بخواند، بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذاجاء را یك نوبت بخواند و سوره قل هوالله احد را بیست و پنج نوبت، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید "سبحان الله رب العرش الکریم و لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم". هفتم نماز طلب باران و آنرا نماز استسقاء گویند، و آن دو رکعت است که گذاردن آن به جماعت افضل است، و باید که پس از فراغت از آن پیشنماز رو به قبله کند و صد بار الله اکبر بگوید، و بعد از آن بجانب راست صد نوبت لااله الا الله، و بعد از آن بجانب چپ صد بار سبحان الله، و بعد از به جانب حاضران صد نوبت الحمدالله، و جمیع حاضران این ذکرها را به آواز بلند بگویند. هشتم نماز عید غدیر است وآن دو رکعت است و در هر رکعت فاتحه یك نوبت و هر یك از سوره های آیةالکرسی و انا انزلناه و قل هوالله ده نوبت، و سنت است که بعد از نماز، دعای طویل که در مصباح مذکوراست بخواند. نهم نماز روز اول هر ماه است و آن دو رکعت است. در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره قل هو الله سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سوره اناانزلناه سی بار. دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است. و گذاردن آن به دو طریق است: طریق اول آنکه در شب اول تا بیستم هر شب بیست رکعت گذارد،

هشت رکعت میانه شام و خفتن و نوزده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سوم. طریقه دوم آنکه در هر یك از شبهای نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم به صد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که می‌ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت نماز حضرت امیرالمومین و ده رکعت نماز فاطمه زهرا و چهار رکعت نماز جعفر طیار. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است. و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت به یك سلام و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره‌ای که از قرآن خواهد یکبار. و چون فارغ شود چهار نوبت این دعا را بخواند (متن دعا) و بعد از آن چهار نوبت این دعای دیگر را (متن دعا). دوازدهم نماز شب مبعث است وآن دوازده رکعت است. در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یك از سوره‌های ناس و فلق و قل هوالله را چهار بار بخواند و چون از نماز فارغ شود چهار نوبت این دعا را بگوید (متن دعا). سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست وچهارم ذیحجه است. و این نماز مثل نماز عید غدیر خوانده شود. چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی معصومین علیهم السلام است. و چون زیارت حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام کند نماز زیارت حضرت آدم علیه‌السلام و نماز زیارت حضرت نوح علیه‌السلام کند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفونند. پانزدهم نماز غائب. و آنرا در شب جمعه اول ماه رجب میان شام و خفتن باید گذارد بعد از آنکه پنج‌شنبه را روزه بدارد. و این نماز دوازده رکعت است و در هر رکعت سوره الحمد یکبار بخواند و سوره اناانزلناه سه بار و سوره قل هوالله دوازده بار. و چون سلام دهد هفتاد بار بگوید "اللهم صلی علی محمدو آل محمد" بعد از آن به سجده رود وهفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح، و چون سر از سجده بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت العلی الاعظم، باز بسجده رود وآنچه در سجده اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد. شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب. وآن سی رکعت است، در هر رکعت یك نوبت سوره فاتحه بخواند و پانزده نوبت سوره قل هوالله. هفدهم نماز شب نصف شعبان وآن چهار رکعت است در هر رکعت یکبار سوره فاتحه

بخواند و صد بار سوره قل هوالله. هیجدهم نماز عید ماه رمضان. و آن دو رکعت است، در رکعت اول یکبار سوره فاتحه بخواند و هزار بار سوره قل هوالله احد و در رکعت دوم یکبار فاتحه و یکبار قل هوالله احد. نوزدهم نماز ساعت غفلت. و آن ساعت مابین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند. و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاحه این آیه را بخواند(متن آیه) بعد از آن حاجت خودرا بطلبد. بیستم نماز سنتی که وقت شروع سفر بجا آورد. و آن دو رکعت است در هر يك سوره فاتحه و سوره دیگری از قرآن کریم یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا را بخواند (متن دعا). بیست و یکم نماز توبه. و آن دو رکعت است. در هر رکعت سوره فاتحه و هر سوره‌ای که خواهد بخواند و چون از نماز فارغ شد، دعای توبه را که مفصل است در صحیفه کامله مذکور است بخواند (متن دعا). بیست دوم نماز هدیه میت است. و آن دو رکعت است، در رکعت اول يك نوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره آیةالکرسی و در رکعت دوم يك نوبت سوره فاتحه و ده نوبت سوره اناانزلناه و چون از نماز فارغ شود چنین گوید (متن دعا). بیست و سوم نماز روز عاشورا. و آن چهار رکعت است، در رکعت اول یکنوبت سوره فاتحه بخواند و یکنوبت سوره قل یا ایهاالکافرون و در رکعت دوم یکنوبت سوره فاتحه و يك نوبت سوره قل هوالله و در رکعت سوم یکنوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره احزاب و در رکعت چهارم يك نوبت سوره فاتحه و یکنوبت سوره منافقین. و بعد از آن نماز زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام کند. بیست و چهارم نماز نوروز است. و آن چهار رکعت است به دو سلام در رکعت اول یکبار سوره فاتحه و ده نوبت سوره اناانزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از سوره فاتحه ده نوبت سوره قل یا ایهاالکافرون و در رکعت سوم بعد از سوره فاتحه ده نوبت سوره قل هوالله و در رکعت چهارم بعد از فاتحه ده نوبت سوره قل اعوذ برب الفلق و ده نوبت سوره قل اعوذ برب الناس و بعد از سلام بسجده رود و این دعا را در سجده بخواند (متن دعا) و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود.

و چون نمازگذار از هر يك از نمازهای اجب و مستحب فارغ شود، سنت است که به تعقیب اشتغال نماید. و اول تعقیب به نوبت الله اکبر گفتن است

در هر نوبت دستها را بنزديك گوش برساند و بعد از آن بگويد (متن مفصل دعا). و بعداز آن تسبيح فاطمه زهرا عليهماالسلام را بجا آورد، و آن سى و چهار نوبت الله اكبر و سى وسه نوبت الحمدالله و سى و سه مرتبه سبحان الله، و بايد كه بعد از آن سجده شكر بجا آورد و بايد كه در سجده شكر پيشانى را بر خاك گذارد. كه البته خاك كربلا افضل است و ساق و دستها و سينه و شكم را بر زمين برساند واين دعا را بخواند(متن دعا). بعد آن سه نوبت بگويد (متن دعا) بعد از آن جانب راست روى خود را بر زمين گذارد و بگويد(متن دعا) و بعداز جانب چپ رو را برسجده‌گاه گذارد وسه نوبت بگويد (متن دعا). بعد از آن نوبت ديگر پيشانى را بر سجده‌گاه گذارد و صد مرتبه شكرا شكرا بگويد. و چون سر از سجده بردارد، دست راست را سه نوبت بر سجده‌گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پيشانى و جانب راست رو بمالد وبگويد (متن دعا). (جامع عباسى، باب دوم، احكام نمازهاى واجبى و مستحب و افعال واجبه در نماز).

- مى‌توان بر زمين و چيزهاى غير خوراكى كه از زمين مى‌رويد، مانند چوب و برگ درخت سجده كرد. ولى احتياط واجب آن است كه بر برگ درخت مو اگر تازه باشد سجده نكنند. سجده بر چيزهائى كه خوراك حيوان است مثل علف و كاه صحيح است، ولى بر گياهى كه خوردن آن در بعضى شهرها معمول است و درشهرهاى ديگر معمول نيست، صحيح نيست. و نيز صحيح نيست سجده بر ميوه نارس. اما سجده بر گلهائى كه خوراكى نيستند صحيح است. و بر دواهاى خوراكى كه از زمين مى‌رويد مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحيح نيست. به آهك پخته و كوزه گلى و كاغذى كه از كاه يا پنبه ساخته باشند مى‌شود سجده كرد.

- سرفه كردن و آروغ زدن و آه كشيدن در نماز اشكالى ندارد، ولى گفتن آخ نماز را باطل مى‌كند.

- در حال نماز، اگر ديگرى سلام كند، نماز گذار بايد جواب دهد "السلام عليكم" و نبايد بگويد "عليكم السلام".

- از زمره آنچه نماز را باطل می‌کند آن است که برای کار دنیا با صدا گریه کند. ولی اگر برای کار دنیا بی‌صدا گریه کند، اشکال ندارد. همچنین باطل می‌کند نماز را دست زدن و به هواپریدن. و مکروه است در نماز که با ریش خود بازی کند یا چشمها را بر هم بگذارد. و پوشیدن جوراب تنگ در نماز مکروه است.

- کسیکه با ظالم مسافرت می‌کند باید نماز را تمام بخواند. واگر برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت می‌کند نماز را شکسته بخواند. و اگر برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید(!) باید نماز را تمام بخواند.

- کسیکه برای کار حرام سفر نمی‌کند، اگر در سفر شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

- کسیکه برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی‌گردد اگر توبه کرده باید نماز را شکسته بخواند، واگر توبه نکرده باید تمام بخواند. و اگردربین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ رفت و برگشت، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر برای معصیت سفر نکرده، ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود(!)، باید نماز را تمام بخواند. اما نمازهائی را که شکسته خوانده صحیح است. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام و مستحبات و مکروهات سجده و احکام نماز مسافر).

در احکام روزه

از آنچه بفعل آوردن آن در روزه واجب حرام است: اول چیزی خوردن و آشامیدن، و بعضی از مجتهدین را عقیده بر آنست که خوردن پوست تخم مرغ و برگ درخت روزه را باطل نمی‌کند واین عقیده ضعیف است. دوم انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد، اما اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، روزه او باطل نمی‌شود. سوم داخل کردن حشفه(آلت) است عمدا در قبل یا دبر (جلو و عقب) آدم زنده یا مرده. پس اگر چنین کند، روزه فاعل یا مفعول هر دو باطل می‌شود. و اگر شخصی در روزه زن خود را به زور جماع کند، کفاره خود و آن زن در گردن مرد است. و اگر زن مرد را به زور به جماع وادارد، کفاره

زن و مرد بر زن است. چهارم عمدا بر جنابت ماند است تا وقت صبح ودر زن تاخیر غسل حیض یا استخاضه یا نفاس تا وقت صبح.

- واگر طبیب حاذق گوید که علاج بیمار، منحصر است در مجامعت، و تاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد(!)، در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود. پس اگر زن یا کنیزك این کس روزه واجب داشته باشد و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود، زن خود یا کنیز خود را می‌تواند که زور مجامعت کند ولی بر ایشان ممانعت آنقدر که توانند لازم است... و نیز واجب است مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه رمضان.

- وآنچه روزه‌دار را بفعل آوردن آن مکروه است، یازده امر است: اول شعر خواندن، اگر چه مدح حضرات مقدسات باشد. دوم مکث بسیار در حمام کردن. سوم زنان را بوسیدن یا با دست بازی کردن. چهارم شیافت برداشتن. پنجم حقنه کردن. ششم سقز خائیدن. هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن. هشتم شکوفه و گل بو کردن علی‌الخصوص نرگس را. نهم پیراهن بر تن خود تر کردن. دهم سرمه که مشك یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن. یازدهم زنان را در آب مکث کردن (جامع عباسی، باب چهارم، احکام روزه‌های واجبی و مستحبی و حرام و مکروه و مبطلات روزه).

-اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند ومست شود و در بین روز بهوش آید احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند و قضای آنرا هم بجا آورد.

- جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط به اندازه ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

- اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند(!)، روزه‌اش باطل می‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر شك کند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است.

- اگر کسی شك کند که باندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است.

- اگر کسی فراموش کند که روزه است یا او را به جماع مجبور نمایند(!)، روزه او باطل نمی‌شود.

- اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل است.

- اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند(!).

- برای روزه‌دار مکروه است استعمال شیاف، و اینکه بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد.

- اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، مثل شراب و زنا، یا نزدیکی کردن باعیال خود درحال حیض، باید به کفاره یك بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند.

- اگر روزه‌دار در یك روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، یك کفاره بر او واجب است. ولی اگر جماع حرام کند، یك کفاره جمع باید بدهد.

- اگر روزه‌دار اول جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید، یك کفاره جمعی کافی است.

- اگر زنی، شوهر روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

- اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود در حالیکه خواب است جماع نماید، یك کفاره بر او واجب می‌شود، ولی روزه آن زن صحیح است.

- اگر روزه ماه رمضان را عمدا نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می‌کند مکرر انجام دهد مثلا چند مرتبه جماع کند، یك کفاره کافی است. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام روزه و مبطلات آن).

در احکام حج

بدانکـه در حالـت احـرام دوازده امـر مکـروه اسـت: اول حمـام رفـتن. دوم شستن جامه احرام، هر چند چرکین شود. سوم بـو کـردن میـوه مثـل سیـب و بـه و غیر آن. چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکـر خـدا و حاجـت ضـروری. پنجم در جواب احدی لبیك گفتن. ششم خوابیدن بـر فرشـی کـه سفید نباشـد. هفتم تراشیدن سر شخصـی کـه احـرام نداشـته باشـد. هشتم غسل کردن از بـرای خنـك ساختن بدن. نهم آنکه جامه احـرام از غیـر پنبـه باشـد. دهـم آنکـه جامـه احـرام میـل میل باشد یعنی خطها داشته باشد. یازدهم آنکه سیاه باشد. دوازدهم آنکه در ابتدای احرام، جامه احرام چرکین باشد. اما اگر در اثنـای احـرام چـرکین شـود، پوشیدن آن مکروه نیست.

و اما آنچـه در حالـت احـرام بجـا آوردن حـرام اسـت: اول شـکار کـردن یـا شخصـی را شـکار فرمـودن، امـا شـکار کـردن جـانوران آبـی درحـال احـرام حـرام نیست[۱]. و مراد از جانور آبی حیوانی است که در آب تخم کند. پس شـکار کـردن غـاز و اردك کـه در خشکی تخـم کننـد، حـرام اسـت. و شـکار کـردن حیـوانی کـه گوشت آنهـا حـرام است مثل خـوك و پلنـگ و چـرخ و بـاز در حـال احـرام حـلال است. اما جانورانی که شکار کردن آنهـا در حـال احـرام حـرام است شش جـانور اسـت و آن شیـر(!) و روبـاه و خرگـوش و خارپشـت و سوسـمار و یربـوع اسـت. دوم جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دستبازی کـردن بـا حـلال خـود و عقـد نکـاح کـردن از بـرای خـود یـا از بـرای دیگـری. امـا رجـوع در طـلاق و کنیزك خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند، جائز است. سوم گواه شـدن بر عقد نکاح و گواهی دادن به آن. چهارم بو کردن مشك و عنبر و عـود و صـندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه، میانه مجتهدین خلاف است. پـنجم بینـی گـرفتن محـرم از چیزهـای بـدبو. شـشم آنکـه مـرد وقـت راه رفـتن در سـایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار، اما در سایه کجاوه راه رفتن مرد را جائز است هر چند که بـالای سـر او باشـد. هفتم کشتن شپش از بدن یا آنرا از جامه خود دور انداختن. هشتم سـرمه سیاه در چشم

۱- البته مراد شکار این جانوران در مکه و اطراف آن است که احرام در آنجا بسته می‌شود.

کشیدن. نهم حنا بستن. دهم در آینه نگاه کردن. یازدهم دندان کندن. دوازدهم سلاح پوشیدن. (جامع عباسی، باب پنجم، در انواع حج و آداب آن وامور متعلقه).

در احکام خمس و زکوة

بدانکه در باب زکوة دادن تاکید بسیار شده است. از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که شخصی که زکوة مال خود نمی‌دهد، خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می‌گمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد وهر شتر و گاو و گوسفندی که زکوة او را نداده باشند، آن شخص را در زیر و دست و پای خود می‌گیرند و شاخداران اورا شاخ می‌زنند تا وقتیکه حساب خلایق به آخر رسد.

و زکوة در نه چیز واجب است: طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند. پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا به بیست و شش شتر نرسد، زکوة هر پنج شتر یك راس گوسفند است. و چون به بیست و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد. و چون به سی و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد و چون به چهل و شش رسد، زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد (بهمین ترتیب تا یکصد و بیست و یك شتر). و گاو تا سی نرسد زکوة ندارد. و چون به سی رسد، زکوة آن یکفرد گوساله است، خواه نر و خواه ماده، که در سال دوم داخل شده باشد. و چون به چهل رسد، زکوة یکفرد گوساله است که در سال سوم داخل شده باشد. و گوسفند تا به چهل نرسد، زکوة ندارد. و چون به چهل رسد، زکوة یك راس گوسفند است. و چون به صد و بیست و یك رسد، زکوة دو راس گوسفند است. و چون به دویست و یك رسد، زکوة سه راس گوسفند است. و چون به سیصد و یك رسد، زکوة چهار راس گوسفند است. و چون به چهارصد رسد، زکوة درهر صد راس یك راس است.

و اما از زمره آنچه خمس برآن واجب است: غنیمتی که از کافران حربی بدست آید. و هر گاه معدنی بهم رسد، مثل گل ارمنی بشرط اینکه بعد از

خرج کردن و صاف نمودن قیمت، آنچه بماند بیست مثقال شرعی باشد. و زری که در زمین یافت شود، پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد، دادن خمس آن واجب است، خواه اثر اسلام بر آن باشد، و خواه نباشد و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد.

و بدانکه نصف خمس تعلق به حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام دارد، و نصف دیگر به سادات، یعنی جمعی که از جانب پدر به هاشم جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبند، اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نباشند، بشرط آنکه شیعه اثنی‌عشری باشند. و اما آن نصف که تعلق به حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام دارد، در زمان غیبت آن حضرت بر صاحب مال واجب است که به مجتهد دهد. (جامع عباسی، باب سوم، احکام زکوة و بیان اجناس زکوی و زکوة مستحبی و احکام خمس).

- خمس را باید دو قسمت کنند: یك قسمت آن سهم سادات است و نصف دیگر آن سهم امام علیه‌السلام است که دراین زمان باید به مجتهد جامع‌الشرایط بدهند.

- به سیدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد. ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

- سلت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد، زکوة ندارد. وعلس که مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می‌باشد، زکوة دارد.

- اگر صاحب گاو گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود یا بی‌هوش شود، زکوة از او ساقط نمی‌شود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکوة گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بی‌هوش باشد.

- اگر در یك زمین جو و گندم و چیز دیگری مثل برنج و لوبیا بکارد، فقط خرجهائی که برای جو و گندم کرده حساب می‌شود، زکوة برنج و لوبیا واجب نیست.

- کسیکه زکوة می‌گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و بعدا زکوة تلف شود و معلوم شود شیعه نبوده، لازم نیست دوباره زکوة بدهد.

- اگر انسان زکوة بـه پسرش بدهد کـه خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید، اشکال ندارد.
- پدر می‌تواند به پسرش زکوة بدهد کـه زن بگیرد. پسر هم مـی‌توانـد بـه پدرش زکوة بدهد که زن بگیرد.
- سید نمی‌تواند از غیرسید زکوة بگیرد. ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، مـی‌تواند از غیرسید زکوة بگیرد. (آیت‌الله خمینـی، توضیح المسائل، احکام خمس و زکوة و مسائل متفرقه زکوة).

در احکام معاملات

- بدانکـه خریـدن و فـروختن بچـه‌ای کـه در شـکم مـادر و پـشت پـدر باشـد تنـها، یعنـی بی آنکه چیزی به آن ضم کنند، مکروه است. و نیـز بیـع بنـده گریختـه، و مرغ در هوا، و خریدن و فروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد، به تنـهائی جایز نیست. و مکروه است معامله کـردن بـا کُـردان و سفلگان و دونـان و اهل برص و جذام، و معامله کردن با یهودی و نصاری و مجوس، و زرگری کردن، و فروختن کنیز حامله که او را خریده باشند و بعد از چهار مـاه بـاو دخـول کـرده باشند، و خریداری نمودن خویشان چـون بـرادر و عم و خـال، و فـروختن فرزنـد کنیزی که از راه زنا حامله شده باشد.

و مکروه است که بعد از خریدن غلام و کنیز اسم ایشان را تغییر بدهند و یا شیرینی به ایشان بخورانند.

و مکروه است سفر دریا کردن جهت تجارت، هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا.

و مکروه است دانستن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن.

واگر موی بر پشت زهار غلام نباشد، و غـلام بـی‌ختنـه باشد بـشرط آنکـه مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند، و در صورت بـی‌قوت بـودن دسـت راسـت غلام، یا قوت داشتن دست چپ او، پس مشتری هر گاه عالم به این عیوب شود، اختیار فسخ دارد.

و میان مجتهدین خـلاف است در آنکـه گـرو کـردن مـرغ در هـوا و مـاهی در دریا، آیا جایز است یا نه؟

و حرام است اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس، و اجاره گوسفند نر که بر گوسفند ماده اندازند، و اجاره دادن کسی جهت تصویر صورتهای سایه‌دار. و مکروه است اجاره شخصی جهت گریه کردن به باطل، اما جهت نوحه به حق جائز است. (جامع عباسی، باب نهم، در تجارت و کسب واجب و سنت و مباح و حرام و مکروه و آداب واحکام آن).

- از معاملات مکروه است: ملك فروشی، کفن فروشی، قصابی، خرید و فروش گندم و جو، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.

- و از معاملات باطل است: خرید و فروش بول و غایط و مسکرات، خرید و فروش چیزهایی که مال نیست، معامله آلات قمار و موسیقی.

- معامله روغنی که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند، و از حیوانی باشد که اگر رگ آنرا ببرند، خون از آن جستن می‌کند، باطل است.

- اگر یك من گندم را مثلا به یك من گندم ویك قران پول بفروشند، ربا است. بلکه اگر چیز زیادتری نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا است. و گناه یك درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با کسی که با او محرم است، زنا کند. ولی اگر ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشکال ندارد.

- اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد، اشکال ندارد. و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

- فروختن اسبی که فرار کرده، صحیح نیست. ولی اگر بنده‌ای را که فرار کرده، همراه با یك فرش یا نظیر آن بفروشند، اگر چه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است. و در غیربنده معامله مشکل است.

- اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند، باید چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند.

- اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند، اشکال ندارد. ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند. فروختن خیار و بادنجان اشکال ندارد.

- بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی‌توان اجیر کرد. ولی کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از یکنفر مومن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

- اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، ضامن است. و اگر بیشتراز معمول نبریده باشد، ضامن نیست. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام خرید و فروش و معاملات مکروه و باطل).

در احکام نکاح

بدانکه مکروه است نکاح زنان سفیه، و نکاح دختری که نگاه به عورت مادر او کرده باشند، و نکاح زنی سنّی. و نیز از مکروهات است: عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد، و عقد کردن در سه روز آخر ماه، و ترك بسم الله کردن در حالت دخول، و در حال جماع نگاه کردن به فرج زن، ولی کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی دراین حال حاصل شود کور خواهد بود. و مکروه است سخن گفتن در حال جماع خصوصا مرد را مگر ذکر خدایتعالی(!). چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود. و مکروه است نکاح زن با مرد فاسق، خصوصا اگر شرابخوار یا سنّی یا مستضعف باشد. و مکروه است نکاح کردن زنان سیاه پوست سوای زنان مملکت نوبی. و مکروه است ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که به عقد دوام او را خواسته باشند بی اذن او. ومکروه است خوابیدن میان دو زن آزاد، اما خوابیدن میان دو کنیز مکروه نیست.

و حرام است دخول کسی بر کنیزی که پسر او بدو دخول کرده باشد. اما اگر هر یك از پدر و پسر زن یکدیگر را به شبهه دخول کنند(!)، آیا بر دیگری حرام می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن اختلاف است، و اصح آن است که حرام نمی‌شود. همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست به شهوت به او مالیده باشند یا نگاه کرده باشند، به جائی که غیر از آقا کسی دیگری دست نتواند مالیدن و نگاه کردن، آیا به مجرد نگاه کردن یا

دست مالیدن یکی حرام مؤبد می‌شود بر دیگری؟ اقرب آن است که حرام نمی‌شود بلکه مکروه است. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر پسر دست مالیده باشد، بر پدر حرام نمی‌شود، اما اگر پدر دست مالیده باشد بر پسر حرام می‌شود.

و اگر زن بزرگ شخصي، زن کوچك او را شیر دهد(!)، هر دو بر شوهر حرام می‌شوند، هر گاه به زن بزرگ دخول کرده باشد. واگر دخول نکرده باشد، زن بزرگ حرام می‌شود و بس.

و زنانی که شوهر داشته باشند و جمعی با ایشان زنا کنند، در اینصورت آن زنان بر آنهائی که به آنها دخول کرده‌اند حرام مؤبد می‌شوند.

و دختران عمه و خاله بر کسی که با عمه و خاله خود زنا کند، حرام مؤبد می‌شوند. اما اگر به عمه و خاله به شبهه دخول کرده باشد، یا عقد دختران ایشان پیش از زنای ایشان واقع شده باشد، حرام نمی‌شوند.

و حرامند مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواط کرده باشند و تمام یا قسمتی از حشفه در مقعد ایشان غائب شده باشد. در این صورت مادران و خواهران ودختران شخص لواط دهنده بر لواط کننده حرام مؤبد می‌شوند، هر گاه عقد ایشان پیش از لواط کردن نباشد. ولی میان مجتهدین خلاف است در حرام بودن مادر مادر او(!) و دختر دختر او. اما یقین است که دختر خواهر او حرام نمی‌شود.

و درحرام بودن جمع میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند، اختلاف است میانه مجتهدین. و افضل المتاخرین بهاءالملة و الدین محمد طاب ثراه نیز در این مسئله با ایشان متفق بوده‌اند، زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده است.

و دختری که هنوز نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد می‌شود. اما اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند این حال واقع شود، آیا حرام مؤبدمی‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. همچنین خلاف است در اینکه اگر بکارت دختری را با انگشت ببرند، آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه؟ و اقرب آن است که حرام نمی‌شود.

و هرگاه هر يك از دو شخص دختر خود را به نكاح ديگرى دهند كه مهر هر يك از آنها فرج ديگرى باشد، اين نكاح باطل است و آنرا شقار مى‌گويند. (جامع عباسى، باب يازدهم، در نكاح واجب و سنت و حرام و مكروه و مباح ونكاح متعه و كنيز).

*　　　　*　　　　*

- بدانكه در خوابيدن شب پيش زنان، ميانه مجتهدين اختلاف است كه آيا واجب است يا نه؟ بعضى از مجتهدين گفته‌اند كه واجب نيست مگر آنكه ميانه ايشان ابتدا به قسمت كند. و بعضى از مجتهدين برآنند كه اگر كسى يك زن داشته باشد، قسمت واجب نيست. پس اگر مرد زياده از يك زن دائمى نداشته باشد، بر او لازم است كه در هر چهار شب يك شب نزد او بخوابد. پس اگر دو زن داشته باشد، دو شب پيش ايشان بخوابد و دو شب ديگر هر جا كه خواهد بخوابد. و اگر سه زن داشته باشد، سه شب پيش ايشان بخوابد و يك شب هر جا كه خواهد بخوابد. و اگر چهار زن دائمى داشته باشد، واجب است كه هر شب پيش يكى از ايشان بخوابد. و روز پيش زنان بودن لازم نيست. و در شب خوابيدن ميانه زنان، ابتدا به زنى كند كه نام او به قرعه بيرون آيد. و اگر كسى يك زن آزاد داشته باشد و يك كنيز، دو شب پيش زن آزاد بخوابد و يك شب پيش كنيز، و پنج شب ديگر هفته هر جا كه خواهد بخوابد. و اگر شوهر به سفر رود، شب خوابيدن پيش زنان ساقط مى‌شود. و آيا قضاى آن بر شوهر واجب است يا نه؟ ميانه مجتهدين در اينباره اختلاف است. و واجب در شب خوابيدن پيش زن آن است كه نزديك او بخوابد، اما دخول كردن بر زن لازم نيست، مگر در چهار ماه يك نوبت. و كسيكه بواسطه مانعى شب پيش زنان خود نتواند خوابيدن چون پاسبانان و شبگردان، روز ايشان بجاى شب ايشان است.

و اگر دختر بكر به خانه شوهر آرند، بايد هفت شب پيش او خوابيدن. و اگر بكر نباشد، سه شب پيش او بخوابد. و جائز نيست كه زن عوض شب خوابيدن چيزى از شوهر بگيرد. و اگر شوهر در شب پيش زنان بر ايشان ظلم كند، واجب است كه آن را قضا كند بقدر آنچه پيش ايشان نخوابيده باشد.

- بدانکه بمحض دخول کردن در قبل یا در دبر زن، پرداختن مهر او واجب می‌شود، خواه به عقد صحیح باشد و خواه به شبهه. و ممکن نیست که دخول بی‌مهر باشد. و واجب نیست در یکبار دخول کردن الا یك مهر، مگر در پنج موضع: اول آنکه شخصی کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام نشدن دخول درملك آقای دوم باشد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت دخول کننده دو مهر می‌دهد: یکی به آقای اول و یکی به آقای دوم. دوم آنکه زن پسر را پدر به شبهه دخول کند. درین صورت بعضی از مجتهدین برآنند که پدر دو مهرمی‌دهد: یك مهر به زن جهت دخول باو و یك مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن. سوم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند. آنگاه دختر را پدر به شبهه وطی کند و مادر را پسر. درینصورت هر کدام زودتر دخول کرده باشند، مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده باضافه نصف مهر زن خود را می‌دهد، و آنکس که بعد از او دخول کرده نیز یك مهر و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند بر کسیکه بیشتر دخول کرده باشد. پس آن کس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد. چهارم آنکه هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و به زنی که آخر عقد کرده باشد دخول کند و آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده. درین صورت آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر را می‌گیرد و آن زنی که پیشتر عقد او کرده‌اند نصف مهر را می‌گیرد. پس به سبب دخول کردن یك مهر و نصف می‌دهد. پنجم آنکه با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کند، و در اثنای دخول کردن او را طلاق گوید. درینصورت مهر مسمی و مهرالمثل به آن زن می‌دهد واگر در ثانی عقد کند دو مهر مسمی می‌دهد. (جامع عباسی، باب دوازدهم، اقسام طلاق از واجب و حرام و مکروه و سنت).

* * *

- بدانکه: هر یك از مرد و زن پیش از عقد نکاح دیوانه باشد، خواه دیوانگی او دائمی باشد و خواه دوری، و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد، فسخ نکاح می‌توان کرد. اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود،

درینصورت مرد نکاح را فسخ می‌تواند کرد، اما زن نکاح را فسخ نمی‌تواند کرد.

و اگر مرد پیش از عقد خصی باشد یعنی خصیه نداشته باشد، زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد. اما اگر بعد از عقد حادث شود، فسخ نمی‌تواند کرد. همچنین است حکم کسی که خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول. ولی اگر بعد ازدخول باشد، درباره خصیه بریده مجتهدین را دو قول است: اگر يك خصیه را بریده باشند و خصیه دیگر باشد زن اختیار فسخ ندارد.

و اگر هر يك از زن یا شوهر جذام داشته باشند، فسخ نکاح می‌توانند کرد. ولی بعضی از مجتهدین جذام را فقط در زن عیب می‌دانند و می‌گویند اگر مرد جذام داشته باشد، زن فسخ نکاح نمی‌تواند کرد.

و اگر زن قرن داشته باشد، و قرن چیزی است مشابه استخوان که در فرج زن بهم می‌رسد و مانع از دخول کردن می‌شود، در این صورت مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد.

و اگر زن عفل داشته باشد، و آن چیزی است که در فرج زن بهم می‌رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می‌شود، در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می‌رسد.

و اگر زن رتق داشته باشد، و آن بهم آمدن فرج و روئیدن گوشت روی آن است بنوعی که دخول کردن به آن دشوار باشد، بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او می‌تواند کرد.

و اگر مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی باشد، در اینصورت مرد فسخ نکاح زن می‌تواندکرد.

و اگر هر يك از زن و شوهر خنثی باشند، درین صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح می‌تواند کرد.

و بدانکه خیار فسخ فوری است، و درفسخ کردن نکاح به عیب اذن حاکم شرع شرط نیست. (جامع عباسی، باب دوازدهم، در شروط طلاق و طلاق باین و رجعی و خلع و مبارات).

* * *

- عقد ازدواج بر دو نوع است: عقد دائم كه مدت زناشوئى در آن معين نشود، و عقد غيردائم كه مثلا زن را به مدت يك ساعت يا يكروز يا يك ماه يا يك سال يا بيشتر عقد نمايند، و زنى را كه اين قسم عقد كنند متعه يا صيغه مى‌نامند.

- زن و مرد تا يقين نكنند كه وكيل آنها صيغه خوانده است، نمى‌توانند به يكديگر نگاه محرمانه نمايند و گمان به اينكه وكيل صيغه را خوانده است كافى نيست.

- صيغه عقد ازدواج بايد به عربى صحيح خوانده شود، بدون يك حرف غلط. و كسيكه دستور زبان عربى را نمى‌داند اگر قرائتش صحيح باشد مى‌تواند عقد را بخواند.

- پدر و جد پدرى مى‌توانند براى فرزند نابالغ يا ديوانه خود كه به حال ديوانگى بالغ شده است، ازدواج كنند و بعد از آنكه آن طفل بالغ شد يا ديوانه عاقل گرديد، اگر ازدواجى كه براى او كرده‌اند مفسده نداشته باشد، نمى‌تواند آنرا بهم بزند.

- دخترى كه بحد بلوغ رسيده و مصلحت خود را تشخيص مى‌دهد اگر بخواهد شوهر كند، چنانچه باكره باشد، بايد از پدر و جد پدرى خود اجازه بگيرد. ولى اجازه مادر و برادر لازم نيست.

- اگر پدر يا جد پدرى براى پسر نابالغ خود زن بگيرد، پسر بايد بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

- اگر مرد بعداز عقد بفهمد كه زن يكى از اين هفت عيب را دارد، مى‌تواند عقد را به هم بزند: اول ديوانگى. دوم خوره. سوم برص. چهارم كورى. پنجم شل بودن. ششم آنكه راه بول و حيض و غايط او يكى شده باشد. ولى اگر راه حيض و غايط او يكى شده باشد، بهم زدن عقد اشكال دارد. هفتم آنكه گوشت يا استخوانى يا غده‌اى در فرج او باشد كه مانع نزديكى گردد.

- اگر زن بعد از عقد بفهمد كه شوهر او ديوانه است، يا آلت مردى ندارد، يا عنين است و نمى‌تواند وطى نمايد، يا تخمهاى او را كشيده‌اند، مى‌تواند عقد را بهم بزند.

- اگر انسان پيش از آنكه دخترعمه يا دخترخاله خود را بگيرد، با مادر آنان زنا كند، ديگر نمى‌تواند با آنان ازدواج نمايد. ولى اگر با دخترعمه يا

دخترخاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی نماید، با مادرشان زنا کند، عقد آنان اشکال ندارد.

- اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند. ولی اگر زنی راعقد نماید و با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود و همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند، با مادر او زنا نماید.

- زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

- مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است. اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند. ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شك کند که دخول شده باشد، بر او حرام نمی‌شوند.

- اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید، و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند.

- اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شده باشد با او دخول کند، چنانچه راه بول و حیض یا راه حیض و غایط او را یکی نماید، دیگر نباید با او نزدیکی کند.

- زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که شوهرش می‌خواهد تسلیم او کند. و اگر در این مورد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است وحق غذا و لباس و منزل را ندارد.

- زنی که صیغه شده، اگر چه آبستن شود،حق خرجی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد.

- اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست اوبه عورت آن مرد نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگری یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

- اگرمرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند دست به بدن او بزند اشکال ندارد. ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند، واگر با دست زدن بتواند معالجه کندف نباید او را نگاه کند.

- اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آئینه رادر مقابل گذاشته و در آن نگاه کند.

- اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد. ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول است.

- مستحب است در شوهر دادن دختری که به نه سال رسیده و ملکف شده است عجله کنند. حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

- هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند، معصیت کرده ولی اگر بچه‌ای از آنان بدنیا آید، حلال زاده است.

- برای شیردادن بچه سزاوار است که مادر از شوهر خود مزد نگیرد، و اگر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد،شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

- زنی که نه سالش تمام نشده عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد ازطلاق می‌تواند فورا شوهر کند.

- ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می‌شود خواه زن بداند یا خیر.

- اگر با زن نامحرمی بگمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست و چه گمان کند که شوهرش می‌باشد باید عده نگهدارد.

- اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند، چنانچه زن بداند که آن مرد شوهرش نیست، بنابر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

- اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق بدهد و مثلا بعد از یکسال بگوید یکسال پیش ترا طلاق دادم. و شرعا هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در این مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است، پس بگیرد. ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند مطالبه کند.

- وارد نمودن منی مرد در رحم زوجه او با آلاتی مثل آب دزدك اشکال ندارد، بشرط آنکه مرد منی خود را بوجه حلال بدست بیاورد. ولی اگر منی مرد را در رحم زنش وارد نمودند، چه بهوجه حلال و چه به وجه حرام، و از آن

بچه تولید شد، اشکالی نیست. اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبیه نمودند و معلوم شد بچه از آن منی است، پس اگر این عمل بطور شبهه بوده یعنی گمان می‌کرد زن خودش هست و زن نیز گمان می‌کرد منی شوهر هست و بعد از عمل معلوم شد از شوهر نیست، اشکالی نیست. ولی اگر از روی علم و عمد باشد، محل اشکال است. واگر این بچه دختر باشد، پدر نمی‌تواند او را به زنی بگیرد و اگر پسر باشد نمی‌تواند مادرش را بگیرد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام نکاح و متعه و طلاق و مسائل متفرقه زناشوئی).

در احکام دخول بر زن

و آن بر پنجاه ویك وجه است: سه وجه واجب، و شانزده وجه حرام، و پنج وجه سنت، و بیست و هفت وجه مکروه. اما سه وجه واجب: اول دخول کردن بعد از چهار ماه، چه هرگاه چهار ماه بگذرد و به زن خود دخول نکند، واجبست که بعد از آن دخول کند بر او بی‌عذر شرعی. دوم هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند. در این صورت آن زن معامله خود را به حاکم شرعی عرض می‌کند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیر می‌سازد میانه دخول کردن یا کفاره دادن و یا طلاق دادن. و آنگاه بر او واجب می‌شود دخول کردن. سوم هرگاه کسی با زن خود گوید پشت تو همچون پشت مادر من است. در این صورت آن زن حال خود را به حاکم شرع عرضه می‌کند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد. آنگاه واجبست بر او دخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن.

اما شانزده وجه حرام: اول اگر شخصی زن دیگری را به شبهه دخول کند، شوهر آن زن را دخول کردن به آن زن حرام است تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود. دوم هرگاه به سبب دخول کردن به دختر غیربالغ، مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود، دخول کردن باو حرام است. سوم هرگاه کسی به زن به زن خود گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر من است، پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است. چهارم دخول کردن به یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگری باشد، بی‌اذن زنی که نوبت او باشد. پنجم دخول کردن به کنیز حامله‌ای که خریده باشد، پیش از آنکه چهار ماه از

حمل او بگذرد، حرام است. اما ریختن منی در بیرون از فرج او حرام نیست. ششم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه آن کنیز یك حیض ببیند، یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد، دخول کردن باو حرام است. و آیا در این مدت دست مالیدن باو حرام است یا نه؟ میانه مجتهدین در آن اختلاف است.

و اما پنج وجه مستحب: اول مطلق دخول کردن با زن خود که در همه حال مستحب است. دوم دخول کردن در شب اول ماه رمضان. سوم دخول کردن در شب دوشنبه و سه‌شنبه و پنج‌شنبه و جمعه بعد از خفتن. چهارم دخول کردن در روز پنج‌شنبه در وقت ظهر. پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر.

و سنت است دخول کردن در شب، و در وقت دخول وبعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، و با وضو بودن هر یك از زن و شوهر، و منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله‌ای خریده باشد و بعد از چهار ماه بخواهد که با او دخول کند، و چشم خود را در وقت جماع پوشیدن.

و اما از آن بیست و هفت وجه مکروه: اول برهنه دخول کردن. دوم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه‌دار. سوم دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد، پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند. چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده باشد، با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد. چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب. پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب. ششم دخول کردن در وقت ظهر، مگر در روز پنج‌شنبه که سنت است. هفتم دخول کردن در آخر روز، وقتی که آفتاب زرد باشد. هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق. نهم دخول کردن در شب اول هر ماه، مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است. و همچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت شب. دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا نیمه شعبان. یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه. چه در حدیث آمده است که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد، از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه گردد. دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناك بوزد یا زلزله باشد. سیزدهم دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت نشود. و اما در حضر نیز

اگر آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه؟ میانه مجتهدین درین باره اختلاف است. چهاردهم دخول کردن در مقعد زنان. و حتی بعضی از مجتهدین شیعه این را حرام دانسته‌اند. پانزدهم دخول کردن به زنی که از زنا به هم رسیده باشد، خواه بعقد باشد و خواه او را خریده باشند. شانزدهم دخول کردن در شب عید قربان. هفدهم دخول کردن در فاصله ادای اذان و اقامه. هیجدهم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشند. نوزدهم دخول کردن در شبی که روزش به سفر روند. بیستم دخول کردن در زنی به اشتهای غیر آن.

- و مکروه است دخول کردن بر کنیز هر گاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند. و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا به هم رسیده باشد جایز است. و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است. و صاحب کنیز می‌تواند به دیگری دخول کردن در کنیز خود را حلال کند واین قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی‌عشریه است. درین صورت وطی کردن کنیز به مجرد گفتن صاحبش که دخول کردن بر او را بر تو حلال کردم، حلال می‌شود و تعیین مدت شرط نیست. پس اگر بوسه دادن یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند، دخول کردن باو جایز نیست. اما اگر دخول کردن را حلال کند، بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جایز و حلال است.

تتمه، در احکام دخول کردن به شبه و آن بر سه قسم است: اول چنانچه زنی را در جامه خواب خود ببیند و گمان کند که زن او است(!) به او دخول کند. دوم نسبت به کسیکه دخول به او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترك یا مکاتب یا ام ولد. سوم نسبت به مأخذ حکم، چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد، که چون میانه مجتهدین در حرام بودن دخول باو اختلاف است، پس در این صورت اگر باو دخول کند دخول به شبهه خواهد بود. و اگر به زن شخصی به گمان آنکه زن خود اوست دخول کند، فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست. اما اگر دانسته دخول کند، نسبت بهم نمی‌رسد. و حرام می‌شود مادر آن زن و دختر او بر کسی که به شبهه به آن زن دخول کرده باشد، بشرط آنکه زن نیز جاهل باشد. و در هر موضعی که نگاه کردن به زن حرام است و دست مالیدن به او نیز حرام است، اما زنی را که دست مالیدن باو حرام است نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد. اما گاه هست که دست

مالیدن بزن جایز است و نگاه کردن باو مکروه، چون دست مالیدن به زن خود و نگاه کردن به فرج او، که نگاه کردن به فرج مکروه است.

- از احکام مترتبه بر دخول کردن: اول واجب است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند. دوم هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از خروج از اسلام با زن خود دخول کند، لازم است که مهر او را بدهد. سوم اگر منی خود را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی‌اذن او واجبست که ده مثقال طلا به او بدهد. چهارم هر گاه زنی نام مهر نبرد و شوهر او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد، واجب است بر شوهر که اگر مالدار باشد، جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد به آن زن بدهد. و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره بدهد(!). ششم واجب است کشتن و سوختن حیوان ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند.

و جمیع این احکامی که مذکور شد، قبل و دبر (پیش و پس) در آنها شریکند واحکامی که بر دخول کردن مترتب می‌شود می‌باید که در آن مقدار باشد که تمام حشفه یا قسمتی ازآن درجلو یاعقب غایب شود. و آیا این احکام نسبت به کسی که حشفه او را بریده باشند، نیز مترتب می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله اختلاف است. ظاهر آن است که این احکام در او جاری نیست، مگر در حرام شدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کنند.

و طلب سخن کردن زن در نکاح کردن هنگامی لازم است که دخول در قبل او واقع شود و اگر در دبر واقع شود لازم نیست. و بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین. اما بیرون آمدن آن از دبر موجب غسل نیست. (جامع عباسی، باب یازدهم، دخول واجب و حرام و سنت و شیعه).

در سایر احکام جماع

- و اما در باب جماع، احادیث معتبره بسیار است که مومن را وقوف بدانها ضرور است. و از اهم آنهاست آنچه در این باره از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده است. و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق(ع) نقل شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام وصیت فرمود که: "یا علی چون زن تازه‌ای اختیار

کردی و داخل خانه تو شد، از درب در خانه تا انتهای خانه آب بپاش که چون چنین کنی خدا هفتاد هزار نوع رحمت بر تو بفرستد و ایمن گردد عروس از دیوانگی و خوره و پیسی تا در خانه تو باشد، و منع کن او را تا هفت روز از خوردن شیر و سرکه و گشنیز و سیب ترش."

و پس فرمود: یا علی! ایستاده با زن خود جماع مکن که آن فعل خران است و اگر فرزندی بهم رسد مانند خران بر رختخواب بول کند. یا علی! در شب عید فطر جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید شر بسیار از او بظهور آید. و در شب عید قربان جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد شش انگشت یا چهار انگشت در دست داشته باشد. و در شب نیمه شعبان و در روز آخر شعبان جماع مکن که اگر فرزندی حاصل شود در رویش نشان سیاهی باشد یا هلاك بسیاری از مردم بر دست او حاصل شود. یا علی! در زیر درخت میوه‌دار جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد جلاد و کشنده مردم باشد. یا علی! در برابر آفتاب جماع مکن مگر آنکه پرده‌ای بیاویزی. یا علی! در میان اذان واقامه جماع مکن که اگر فرزندی بوجود آید جری باشد در خون ریختن. یا علی! چون زنت حامله شود بی‌وضو با او جماع مکن که اگر چنین فرزندی که بهم رسد کوردل و بخیل باشد. یا علی! بر پشت بام جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد منافق و ریاکار و بدعتگزار باشد. یا علی! در شب دوشنبه جماع بکن که اگر فرزندی بهم رسد حافظ قرآن باشد. و در شب سه‌شنبه جماع کن که اگر فرندی بهم رسید او را شهادت روزی شود و دهانش خوشبو باشد. و اگر در شب پنجشنبه جماع کنی و فرزندی به هم رسد حاکمی از حکام شریعت یا عالمی از علما باشد. و اگر در روز پنجشنبه وقتیکه آفتاب در میان آسمان باشد نزدیکی کنی با زن خود و فرزندی بهم رسد شیطان نزدیك او نشود تا پیر شود. و اگر در شب جمعه جماع کنی و فرزندی بهم رسد خطیب و سخنگو باشد. و اگر در روز جمعه بعد از ظهر جماع کنی و فرزندی بهم رسد از دانایان مشهور باشد. و اگر جماع کنی در شب جمعه بعد از نماز خفتن امید هست آن فرزند از ابدال باشد. یا علی! در ساعت اول شب جماع مکن که اگر فرزندی به هم رسد بسا که ساحر باشد. و به فرج زن خود نگاه مکن که باعث کوری فرزند شود. ودر وقت جماع سخن مگو که اگر فرزندی حاصل شود بسا که لال باشد. و همه این وصیت‌ها را از من

بیاموز چنانکه من آنرا از حضرت جبرئیل آموختم. (حیلةالمتقین، باب چهارم، فصل چهارم).

- بدان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از جماع کردن در زیر آسمان و بر سر راه که مردم تردد کنند. و فرمود هر که در میان راه جماع کند، خدا و ملائکه و مردم او را لعنت کنند. و فرمود که بیاموزید از کلاغ جماع کردن پنهان را. و فرمود که مکروه است جماع کردن میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب، و در آن روزی که آفتاب در آنروز بگیرد، و در شبی که در آن شب ماه بگیرد، و در شب یا روزی که در آن باد سیاه و سرخ و زرد حادث شود، والله که اگر جماع کند در این اوقات و پس او را فرزندی بهم رسد، نبیند در آن فرزند چیزی را که دوست دارد زیرا که آیات غضب الهی را سهل شمرده است. (همان کتاب، باب خاتمه).

- از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معتبر منقول است که فرمود: چون شوهر با زنش مجامعت کند، ده ملك از ملائك آسمان او را احاطه کنند و مانند آن باشد که شمشیر کشیده در راه خدا جهاد کند(!) پس چون مجامعت کند گناهان از او میریزد، چنانکه برگ از درخت بریزد.

- و فرمود که: بر زن لازم است هر وقت شوهرش اراده جماع داشته باشد از او مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر باشد.

- و فرمود: دختران باکره بخواهید که دهن‌هایشان خوشبوتر و رحمهایشان خنکتر و پستانهایشان پر شیرتر است. و منقول است که چون آن حضرت به خواستگاری زنی می‌فرستادند، می‌فرمودند که گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزك پایش پر گوشت باشد.

- و فرمود که سر را بسیار شانه کردن تب را دور می‌گرداند و روزی می‌آورد و قوت جماع را زیاد می‌کند.

- و فرمود که: نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و دارفلفل و زنجبیل خشك و زنیان و خشخاش سرخ و نمك هندی و نارمشك و قاقله و چوب بلسان و دانه بلسان و سلیخه مقشر و علك رومی و عاقرقرها و

دارچینی و عسل، که از آن دو مثقال ناشتا و دو مثقال در وقت خواب بخورند، چه اندازه قوت جماع می‌بخشد.

و فرمود که: مبادا کسی با زن خود جماع کند و پیش از آنکه زن آب بدهد، او آب بدهد. بلکه می‌باید به تانی بکند و مکث بکند تا هر دو با هم آب بدهند. (حلیةالمتقین، فصل اول و دوم، باب پنجم، فصل یازدهم، باب نهم، فصل پنجم).

- از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام منقول است که هر گاه کسی را دردی در بدن بهم رسد یا حرارت مزاجش غالب شود، پس با زن خود جماع کند تا ساکن شود. (همین حدیث در فصل سوم از باب نهم حلیةالمتقین از امام محمد باقر(ع) نقل شده است).

- و نیز فرمود که خوردن انجیر قوت مجامعت را می‌افزاید و دفع می‌کند بواسیر و نقرس را و برای بادهای قولنج نافع است.

- و نیز فرمود که بخواه زن گندمگون فراخ چشم سیاه چشم بزرگ سرین و میانه بالا. پس اگر او را نخواستی بیا و مهرش را از من بگیر.

- از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که فرمود: دوست می‌دارم پنیر را که در طرف شب نافع است و موجب قوت جماع می‌شود.

- و فرمود که: خوشم نمی‌آید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما يك شب بی‌زن بخوابم.

- و فرمود که با زن آزاد در برابر زن آزاد دیگر جماع مکن. اما کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کردن باکی نیست. (همان کتاب، باب سوم، فصول هفتم و هشتم، و باب چهارم، فصول اول و چهارم).

حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود: سرمه به چشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و دهان را شیرین می‌کند و کمك می‌کند بر طول دادن سجود.

و فرمود: نعلین سیاه مپوش که ذکر را سست می‌کند و نعلین زرد بپوش که ذکر را سخت می‌کند و پوشش پیغمبران است.

و فرمود پیغمبری از پیغمبران به حقتعالی شکایت نمود از کمی قوت جماع. حقتعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد. و فرمود هر که ترك کند طعام خوردن در شب شنبه و شب یکشنبه از پی هم، قوت جماع از او برطرف شود و تا چهل روز به او برنگردد.

و فرمود: جماع کردن با زنان پیر بدن را خراب می‌کند و بسیار باشد که آدمی را بکشد.

و فرمود که: قاووت خشك پیسی را زایل می‌گرداند و خوردن آن با زیتون گوشت را می‌رویاند و استخوان راسخت می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند.

و فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد می‌کند.

و فرمود: سنت پیغمبران است زنان بسیار داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن.

و فرمود: درخروس پنج خصلت هست که از خصلتهای پیغمبران است و از جمله آنها بسیار جماع کردن است.

و فرمود که: مرد و زن در حالیکه خضاب و حنا و غیره آن بسته باشند، جماع نکنند.

و فرمود: از ما بین ناف تا زانو تمتع بردن از زنان مکروه است، و بهتر آن است که اگر با زن خود که کنیز نباشد جماع کند منی خود را بیرون فرج نریزد.

و فرمود که: نباید مرد را دخول کردن به زن خود درموقع تحت الشعاع و در شب چهارشنبه.

و فرمود: جماع مکن در اول ماه و میان ماه و آخر ماه. و نمی‌بینی کسی را که صرع می‌گیرد؟ اکثر برای آن است که جماع پدر و مادرش در اول ماه یا میان ماه و یا در آخر ماه واقع شده است.

و نیز آن حضرت پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن کنیز خود بازی کند، چون است؟ فرمودکه: باکی نیست اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند(!).

و نیز از آن جناب پرسیدند که می‌توان در میان آب جماع کرد؟ فرمود: باکی نیست، ولی در کشتی جماع نکند. (همان کتاب، باب دوم، فصول نهم و یازدهم، باب سوم، فصول سوم و پنجم و هفتم و هشتم، باب چهارم، فصول اول و چهارم).

حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند، هرگز آنرا ترك نکند.

و فرمود که: چیز خوردن شب را ترك مکنید که غذای شب باعث قوت بدن و قوت جماع است.

و فرمود که: گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است و کمك می‌کند برای بسیاری جماع.

و فرمود: خوردن گزر قوت جماع را زیاد می‌کند.

و فرمود که: اگر کسی فرج زن را ببوسد باکی نیست.

و از آن حضرت پرسیدند: قرآن خواندن و جماع کردن در حمام چون است؟ فرمود که بسیار خوب است. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصول سوم و هفتم وهشتم، باب چهارم، فصل چهارم، باب هفتم، فصل سوم).

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که جدم حضرت صادق علیه‌السلام گاهی بعد از جماع و پیش از غسل مجددا اراده جماع می‌فرمودند و در این وقت فقط وضو می‌ساختند.

و در فقه الرضا از آن حضرت منقول است که اگر بعد از غسل دادن میت و پیش از آنکه خود غسل کرده باشی، خواستی جماع کنی، پس وضو بساز و بعد از آن جماع کن. (همان کتاب، باب چهارم، فصل چهارم).

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از حماد، و او از ربعی، و او از فضیل، روایت کنند که حضرت امام ابی عبدالله صادق علیه‌السلام فرمودند: تا زمانی که مرد زناکار روی شکم زن زناکار باشد ایمان از او سلب شود و چون برخاست ایمانش باز گردد. عرض کردم اگر دوباره قصد زنا کند چطور؟ فرمود نه. چه بسا ممکن است قصد زنای دوباره بکند، ولی نتواند. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبائر).

- اگر انسان جماع کند و باندازه ختنه‌گاه یا بیشترداخل شود، چه در زن باشد چه در مرد، چه در قبل باشد و چه در دبر او، چه بالغ باشد چه نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب می‌شوند ولی اگر شك کند که بمقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند، روزه‌اش باطل می‌شود.

- کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر شك کند که دخول شده یا نه(!)، روزه او صحیح است.

- اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید یا انسان شك کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- اگر مرد با زنی که در حال حیض باشد زنا کند، یا با زن نامحرمی که در حال حیض باشد بگمان اینکه عیال اوست جماع نماید، احتیاط واجب آنست که کفاره بدهد.

- اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض جماع کرده و کفاره آنرا داده، دوباره یا چند مرتبه با آن زن جماع کند، بنابر احتیاط باید برای هر جماع یك کفاره بدهد.

- باید در زنی که در حال حیض است بمقدار ختنه‌گاه را داخل نکنند، اگر چه منی هم بیرون نیاید. و احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکنند. دخول کردن در مقعد زنی که در حال حیض است، کراهت شدیده دارد ولی کفاره ندارد.

- اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسم تقسیم شود، و مرد در قسمت اول آن با زن خود جماع کند، باید هیجده نخود طلا کفاره بدهد. واگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند، چهار نخود و نیم بدهد. ولی وطی در پشت او کفاره ندارد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، در مسائل متفرقه زناشونی و مجامعت).

در احکام طفل

- و از زمره این احکام است که پس از تولد طفل، خاك کربلا (علی ساکنها التحیة و الثنا) به کام طفل بمالند، و اگر خاك کربلا نباشد از آب دجله و فرات... واگر آن نیز نباشد، خرما یا عسل در آب ریزند تا شیرین شود و به کام او بمالند. و مستحب است که خرما را بخایند و بکام طفل بمالند.

و سوراخ کردن گوش راست طفل در پائین و سوراخ کردن گوش چپ را در بالا.

و لازم است خوردن به، زن حامله را. چه در حدیث آمده که هر زن حامله‌ای که به بخورد، طفل او خوبروی و خوش طبع شود. و خرما خوردن زن حامله را در وقت دیدن نفاس. چه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود که فرزند او در این حالت از حکما گردد. و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود.

و لازم است پیچیدن طفل به خرقه سفید.

و مکروه است کنیت کردن ابوالقاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند.

و مکروه است نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالك کردن.

و مکروه است کنیت طفل را ابوحکیم یا ابومالك یا ابوعیسی کردن.

و مکروه است موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن.

و مکروه است که طفل را زن کافره‌ای شیر دهد. اما اگر مضطر شود زن جهودیه می‌تواند شیر دهد، بشرطی که او را از خوردن شراب و خوك منع باید کرد و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است.

و مکروه است که شیر ولدالزنا باشد، یعنی شیر شیردهنده از زنا بهم رسیده باشد. (جامع عباسی، باب یازدهم، در احکام ولادت فرزند از واجب و سنت و مکروه).

- در حديث است كه دختری كه شش سالش تمام شود، مادر او را برهنه در پهلوی خود نخواباند كه بمنزله زنا است(!) (حلیةالمتقین، باب چهارم، فصل یازدهم).

- امام صادق علیه‌السلام فرماید: كودك تا هفت سال بازی می‌كند هفت سال هم درس می‌خواند و نوشتن می‌آموزد و هفت سال حلال و حرام دین را فرا می‌گیرد. پس اگر رستگار شد، چه بهتر و گرنه تربیت‌پذیر نیست. (نكاح المستدرك، ابواب احكام الاولاد، باب هشتاد و سوم).

- رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: حق پسر بر پدر سه چیز است: اول اینكه نام نكو بر او نهد. دوم آنكه خط تعلیمش دهد. سوم آنكه چو بالغ شود تزویجش كند. (همان كتاب، باب شصتم).

- پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق پسر بر پدر این است كه: نام زیبا بر او بگذارد. قرآن باو بیاموزد. ختنه‌اش كند. شنا تعلیمش دهد. و هنگام بلوغ تزویجش نماید. (همان كتاب، باب هشتاد و ششم).

در احكام دخول بر حیوانات

- در این صورت بر او لازم است: اول قیمت آن حیوان را به صاحبش دهد. دوم حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد می‌شود، اگر گوشت او را خورند. سوم كشتن و سوزاندن آن حیوان، اگر گوشت او را خورند. چهارم بیرون آوردن آن حیوان از آنجائی كه دخول واقع شده به شهر دیگر، اگر گوشت او را بخورند.

و آیا در این كه قیمت آنرا به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدق می‌كند؟ میان مجتهدین اختلاف است. و اگر آن حیوان با حیوانات دیگر متشبه و مخلوط شده باشد، درینصورت جمیع آن حیوانات را دو قسم كنند و قرعه بزنند و اینكار را همچنان ادامه دهند تا آنكه یكی بماند و او را بسوزانند(!) (جامع عباسی، باب نوزدهم، در دخول كردن بر حیوانات).

- اگر حیوانی را وطی کند یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید، غسل تنها کافی است. و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم غسل تنها کافی است. و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.
- مکروه است بول و غیط حیوانی که انسان آنرا وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده است.
- اگر کسی با اسب و قاطر و الاغ وطی کند یعنی نزدیکی نماید، گوشت آنها حرام می‌شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و جای دیگر بفروشند.
- اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شوند و باید بدون آنکه تاخیر بیفتد، آن حیوان را بکشند و بسوزانند. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، مسائل ۸۶، ۳۵۱، ۲۶۳۱، ۲۶۳۲).

در احکام شکار و ذبح

- و بدانکه شکار حرام است، اگر با آلتی که از خود شکار بزرگتر باشد، شکار شود. و حرام است شکار کردن به غیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر. پس شکار کردن باز و باشه و چرخ و پارس و پلنگ وکمان گروهه و کوفتن سر شکار به تفنگ حرام است. و شکاری که کافر و دشمن اهل‌بیت و دیوانه و طفل غیرممیز بکشند، حرام است.

و مکروه است شکار کردن به سگی که او را آتش‌پرست تعلیم کرده باشد. و شکار کردن به سگ سیاه. و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را مطلقا حرام می‌دانند چه از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام منقول است که می‌فرمود: گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد، نباید خورد. و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر به کشتن سگ سیاه کرده‌اند و مکروه است شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه.

و بعضی ازمجتهدین برآنند که اگر آن شخص که سگ را سر می‌دهد مسلمان باشد و کور باشد، حلال نیست. و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند، حلال نیست. و آیا در وقت سر دادن شکار نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازم است یا بهر زبانی که گویند جایز

است؟ در این اختلاف است میانه مجتهدین. و اگر حیوانی را که شکار شده باشد، به شمشیر دو نصف کنند، نصف بزرگتر حلال است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر دو نصف یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند، آن نصفی که حرکت کند، حلال است. و اگر ماهی از دریا به کشتی کسی در آید، مالك آن نمی‌شود، بلکه به گرفتن او از دیگری اولی است.

و گوشت شتر حلال است و بعضی از سنّیان گفته‌اند که مذهب امامیه بر آن است که گوشت شتر حرام است و غلط کرده‌اند. چه آن مذهب ابوالخطاب است که او در وقتی امامی بوده و بعد غالی شده است.

و اما گوشت بیست قسم حیوان حرام است: اول سگ برّی و بحری. دوم خوك برّی و بحری. سوم گربه اهلی و وحشی. چهارم همه درنده‌ها چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش(!) و شغال. پنجم موش اهلی و صحرائی. ششم خز و سنجاب و سمور و فنك. هفتم حشرات چون مار و عقرب و خسفار و مگس و کیك و پشه و شپش و غیر آنها. هشتم حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد، اعم از گاو و گوسفند و مرغ خانگی وماهی(!) و اردك. نهم حیوانی که گوشت او را خورند، چون گوسفندی که به شیر خوك پرورده شود. دهم حیوانی که گوشت او را خورند و شخصی با او وطی و مقاربت کند. که آن حیوان و نسل او حرام است و واجب است سوزانیدن آن حیوان. و اگر چنین گوسفندی در میان گله مشتبه شود، آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند و یك قسم را بسوزانند. یازدهم هر پرنده که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها. دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او. و زاغی که خاکستری رنگ است. سیزدهم خفاش و طاووس. چهاردهم مرغی که او را نشانه تیر میسازند تا آنکه می‌میرد. پانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد. شانزدهم سنگ پشت. هفدهم خارپشت. هیجدهم خرچنگ برّی و بحری. نوزدهم گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند، بشرطی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد. اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد، حرام نیست.

و حرام است ماهی را شکار کردن در روز جمعه پیش از نماز، و شکار ملخی که به پرواز نیامده باشد. وحضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که شکاری را که سگ سیاه یکرنگ بکند نخورید.

- و اما از جمله مکروهات است گوشت کلاغی کوچك که در حوالی زراعت می‌باشد، و زاغی که به رنگ خاکستر باشد، و هدهد، و خطاف. چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمدلله رب العالمین می‌گوید. و قبره یعنی چکاوك. چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و به طفلان نباید داد که به آن بازی کنند، زیرا که او همیشه تسبیح می‌گوید و لعن بر دشمنان اهل‌بیت می‌کند. و فاخته و جباری و مرد و صوام که مرغیست دراز گردن گردآلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد و شقران، زیرا در حدیث َآمده که او مار را می‌کشد.

و بول هر حیوانی حرام است سوای بول شتر جهت شفا. و همچنین حرام است منی و فضلات و سرگین ایشان. و حرام است خوردن شاخ و سم و دندان و ناخن ایشان. و حرام است خوردن ذکر حیوانات و فرج حیوانات و نیز هر دو خایه که منی در آن جمع می‌شود، و مثانه یعنی محل بول او، و حدقه و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد. و حرام است خوردن زهرهای کشنده(!) و بنگ خوردن نیز حرام است و اگر کسی را احتیاج به این چیزهای حرام بهم رسد، مثل آنکه در صحرا واقع شود و چیزی دیگر نباشد که بخورد، در این صورت جایز است آنقدر بخورد که سد رمق او شود. و اگر از تشنگی محتاج به خوردن بول باشد، نیز می‌تواند خوردن بول خود یا بول غیر را. ولی مکروه است خوردن آبهائی که بوی کبریت از آن آید. (جامع عباسی، بابهای سیزدهم و چهاردهم، در اقسام شکار از واجب و حرام و سنت و شروط و احکام شکار واقسام ذبح از حرام و مکروه و سنت و مباح).

- گوشت حیوان حلال گوشت که طبق موازن شرعی ذبح شده باشد، حلال است. ولی گوشت حیوانی که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده حلال نیست.

- اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با یك تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

- حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار، با سربریدن حلال نمی‌شود. ولی مرده آن پاك است.

- کسیکه سر حیوان را می‌برد چه مرد و چه زن، باید دشمنی با اهل‌بیت پیغمبر نداشته باشد. سر حیوان را باید با چیزی که از آهن باشد ببرد. ولی چنانچه آهن پیدا نشود با شیشه و سنگ تیز نیز می‌توان برید.

- مستحب است در موقع سر بریدن سر گوسفند، دو دست و یك پای او را ببندند و پای دیگر را باز بگذارند. و موقع بریدن سر گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دمش را باز بگذارند. و موقع بریدن سر شتر، دو دستش را از پائین تازانو یا تا زیر بغل بیکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند.

- اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کنند، شکار حلال است ولی باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهند.

- ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آنرا زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است. و اگر در دست کافر باشد، حرام است.

- خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

- اگر ملخ را با دست یا بوسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است. ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد، حلال نیست.

- خوردن سرگین و آب دماغ حرام است. ولی اگر مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

- خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است. و اگر کسی با آنها وطی کند یعنی مقاربت نماید، حرام می‌شوند.

- اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود و آشامیدن شیر آنها هم حرام است. و باید بدون آنکه تاخیر بیافتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند. بلکه اگر به حیوان دیگری هم نزدیکی کنند، شیر آن حیوان حرام می‌شود.

- گوسفند و حیوانات دیگر را اگر ذبح کنند با کارخانه‌ها و مکینه‌هائی که اخیرا در بعضی بلاد متعارف شده است، حرام و مردار و نجس است. چه کلید

برق را مسلمان بزند و تسمیه بگوید و از حلوقم ببرد یا نه، چه برسد به آنکه این امور نیز رعایت نشود. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات، احکام شکار کردن، سگ و صید ماهی و ملخ، مکروهات).

در احکام خوردن و آشامیدن

- اما آنچه تعلق به طعام خوردن دارد، هفتاد و چهار امر است. یك امر واجب، و چهل و چهار امر مستحب، و چهار امر حرام، و بیست و پنج امر مکروه. اما یك امر واجب آن است که اگر در ظرف طلاکوب و نقره کوب طعام خورند، دهن را از موضع طلا و نقره برگردانند.

اما از جمله اموری که مستحب است: اول پاك نکردن دست خود به مندیل پیش از طعام خوردن. چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا رطوبت در دست باشد برکت در آن طعام است. دوم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن. سوم به سه انگشت طعام خوردن. چهارم انگشتان خود را لیسیدن. پنجم به مردم نگاه کردن در حالت طعام. ششم هر دو دست را بعد از طعام شستن و بعد از شستن به ابروی خود مالیدن. هفتم آبهائی را که از دست شستن بهم می‌رسد در یك ظرف جمع کردن. هشتم بعد از خوردن طعام بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن. نهم پیش از طعام ابتدا به نمك کردن، و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمك نمودن. دهم دهن را بعد از طعام به سعد یعنی به مشك زمین که به ترکی بتلاق گویند شستن. چه در حدیث آمده که بواسیر را نافع است و قوه جماع را نیز می‌دهد. یازدهم شب سیر خوابیدن مرد پیر. که هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد، باعث آن می‌شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیك شود. دوازدهم بعد از گذاردن نماز خفتن، چیزی خوردن. که این از عادت پیغمبران است. سیزدهم خوردن پاره نان که در رهگذر یافته باشند. چه در حدیث آمده که اگر نجس باشد و آنرا بشوید و بخورد، هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته شود.

اما از جمله آن بیست و پنج امری که مکروه است: اول بعد از طعام هر گاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن. دوم مربع نشستن در وقت طعام خوردن. چه در حدیث آمده که مربع نشستن (چهار زانو) را خدایتعالی دوست نمی‌دارد. سوم طعام خوردن بدست چپ با اختیار. چهارم طعام خوردن در حالی که راه روند. پنجم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند. ششم نان را به کارد بریدن. هفتم پاك کردن استخوان از گوشت. چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست، پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنها هم از روی لج آنچه در آن خانه بهتر است می‌برند. هشتم مرد پیر را گرسنه خوابیدن در شب. نهم ترك طعام شب. چه در حدیث آمده که هر کس که شب سه‌شنبه و شب یکشنبه شام نخورد، قوت از او می‌رود و تا چهل شبانه روز باز نمی‌آید. دهم به دو انگشت طعام خوردن با اختیار. یازدهم خلال کردن به چوب درخت خرما و نی ریحان، چه اینها سبب جذام می‌شود. دوازدهم ماهی خوردن. چه در حدیث آمده که خوردن گوشت ماهی، بدن را می‌ریزاند. سیزدهم پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن. چهاردهم گوشت قاق خوردن. پانزدهم گوشت گندیده خوردن. شانزدهم از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن. (جامع عباسی، باب پانزدهم، در بیان اقسام طعام خوردن از واجب و حرام و سنت و مکروه و آداب طعام خوردن).

-و اما در احکام آب نوشیدن آنچه مستحب است سیزده امر است و از آن جمله: اول خواندن این در دعا در وقت آب خوردن (متن مفصل دعا). دوم آنکه آب را بمکد. سوم آب را به هر دو دست بنوشد. چهارم آنك به سه نفس بنوشد، اگر آب دهنده غلام باشد. پنجم آنکه از نزدیك دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد. ششم آبی بنوشد که از ناودان خانه کعبه فرود آمده باشد.

- و از زمره آنچه در آب نوشیدن مکروه است: اول آب نیل مصر نوشیدن، که دل را می‌میراند. دوم به یك نفس آب نوشیدن، اگر آب دهنده غلام باشد. سوم به سه نفس آب نوشیدن، اگر آب دهنده آزاد باشد. چهارم به یکبار فرو بردن آب، چه باعث مرض کباد می‌شود و آن مرضی است در جگر. پنجم ایستاده آب نوشیدن. ششم تگرگ خوردن. (همان کتاب، باب پانزدهم، در آداب آب نوشیدن).

- سنت است که چاشت را بامداد بخورد. و بعد از نماز خفتن بار دیگر طعام بخورد... و در موقع خوردن به روی مردم نظر نکند. و در طعام گرم ندمد (فوت نکند). و نان را به کارد نبرد. و استخوان را پاك نکند. و به کمتر از سه انگشت چیزی نخورد که رسول اکرم (ص) فرمودند: به دو انگشت غذا خوردن کار شیطان است. و در حالت جنابت مکروه است طعام خوردن وآب خوردن و گرنه بیم آن است که پیس شود. و حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که از بالای ظرف آبگوشت بخوردید و از پهلوهایش نخوردی که برکت در بالای طعام است و به سند معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که هر گاه کسی طعام بخورد، انگشتان خود را بلیسد و بمکد. و نیز به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین(ع) منقول است که استخوان را پاك مکنید که اجنه را در آن بهره هست واگر پاك کنید ایشان از خانه شما می‌برند چیزی را که از آن بهتر باشد.

- و سنت است که بدست راست غذا بخورد. و بر دو زانو بنشیند. و خوابیده چیزی نخورد. و چهار زانو مکروه است. و اگر پا را بر روی زانو گذارداز آن هم بدتر است. و تنها غذا خوردن مکروه است. و دست شستن پیش از طعام از سنت است اما باید دست را بدستمال خشك نکنند. رسول اکرم (ص) نهی فرمود از خوردن و آشامیدن به دست چپ. و امام جعفر صادق(ع) فرمود که دست شستن پیش و بعد از طعام، چشم را جلا می‌دهد و نیز آن حضرت(ع) فرمود که دستها را همه در یك ظرف بشوئید تا اخلاق شما نیکو شود و بهتر است که در آن آب سعد داخل کنید که بر قوت جماع می‌افزاید.

- و از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که چون سفره غذا را بگسترند، چهار هزار ملك بر دور آن حلقه زنند. و اگر بنده بسم الله گفت، به شیطان گویند: برو ای فاسق که ترا بر ایشان سلطنتی نیست. و اگر بسم الله در اول نگویند، ملائك به شیطان گویند بیا ای فاسق و با ایشان طعام بخور.

- و در حدیث معتبر از امام رضا(ع) منقول است که هر گاه چیزی خوردی بر پشت بخواب و پای راست را بر روی پای چپ بگذار. و از حضرت امام صادق(ع) منقول است که نان را در زیر کاسه مگذارید. و در چند

حدیث معتبر دیگر منقول است که نـان را بـه روش عجمـان بـا کـارد نبریـد، بلکـه بدست بشکنید. و حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود که پس از غذا خلال کنید. اما خلال مکنید به چوب گل و درخت انـار، کـه هر دو رگ خـوره را بـه حرکت می‌آورند. و حضرت صادق(ع) فرمود کـه جبرئیل بـرای حضرت رسول اکرم (ص) مسواك و خـلال و حجامت را آورد. و آن حضرت بـه هر چـه مـی‌یافتنـد خلال می‌کردند به غیر از برگ درخت خرما و نی و درخت مورد.

- و حـضرت امـام رضـا(ع) فرمـود کـه اگـر کـسی بقـدر دو کـف طعـام بخــورد و آب بعــد از آن نخورد،عجــب دارم کــه معــده‌اش شــق نمــی‌شــود؟ (حلیةالمتقین، باب سوم، فصول چهارم و پنجم و ششم).

- از حضرت امـام جعفر صـادق(ع) منقـول اسـت کـه هر بنـده‌ای کـه آب بخورد و حضرت امام حسین(ع) و اهل‌بیت را یاد کنـد و لعنت کند بـر کشندگان آنحضرت، حقتعـالی ۱۰۰,۰۰۰ حسنه بـرای او بنویسد و ۱۰۰,۰۰۰ گنـاه از او بیندازد و ۱۰۰,۰۰۰ درجه برای او بلند کند و چنان باشد که۱۰۰,۰۰۰ بنده آزاد کرده باشد.

و نیز فرمود که: اگر شخصی آب بخورد وهنوز سیر نشده حمد خدا را بگوید، پس باز بخورد و هنوز سیر نشده از لـب بـاز گیرد و حمد خدا بگوید، و سپس باز بخورد، پس حقتعالی به سبب این بهشت را بر او واجب گرداند(!).

- سنت است کـه آب بـه سـه نفس خورده شود. و در احادیث بـسیار وارد شده است که در روز، آب ایستاده خوردن خوب است، و شب آب نشسته خوردن خوب است، و در شب ایستاده خوردن آب، باعث غلبه زرداب و صفرا می‌شود.

- و از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که از پیش دسته کـوزه و از جائیکه شکسته باشد، یـا رخنـه‌ای داشته باشد، آب نخورید کـه این دو موضـع شیطان است.

- و حـضرت صــادق(ع) نـهـی فرمـود از آب خـوردن بـه دسـت چـپ، و فرمود که آبرا بمکید. (همان کتاب، باب سوم، فصول یازدهم و دوازدهم).

- مستحب است: با دست راست غذا بخورد. با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد. و با دو انگشت نخورد. انگشتها را بعد از غذا خوردن بلیسد. و بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند. بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیاندازد. در اول غذا و آخر غذا نمك بخورد.

- و مکروه است: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن، و خوردن غذای داغ، و فوت کردن چیزی که می‌خورد و می‌آشامد، و پاره کردن نان به کارد، و پاك کردن گوشتی که به استخوان چسبیده، و پوست کندن میوه.

-در آشامیدن آب مستحب است که: آنرا بطور مکیدن بیاشامد، در روز ایستاده آب بخورد، به سه نفس بیاشامد، و بعد از آشامیدن آب قاتلان حضرت اباعبدالله را لعنت نماید.

- و مکروه است: آشامیدن آب بعد از غذای چرب، در شب بحال ایستاده، و آشامیدن آب با دست چپ، و آشامیدن از جائیکه نزدیك دسته کوزه باشد. (آیت‌الله خمینی،توضیح المسائل، احکام خوردنی‌ها ومستحبات و مکروهات آن).

در احکام دارالخلاء

- و آن بیست و یك چیز است: سه چیز واجب است و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه. اما آن سه چیز که واجب است: اول پوشانیدن عورتین از نامحرم. دوم آنکه از قبله منحرف نشیند، یعنی روی و پشت به قبله نکند. سیم مخرج بول را به آب مطلق طهارت دادن. نه به گلاب و امثال آن، و نه به کلوخ که آن مذهب سنّیان است. اما مخرج غایط را که حوالی آن موضع به آن آلوده نشده باشد، به کلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد، هر چند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد، اگر چه به دو نوبت یا کمتر پاك شود. و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاك کردن آن به آب می‌باید و بس.

اما آن پنج چیز که حرام است: اول مخرج غایط را به سرگین پاك کردن، هرچند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است. دوم به چیزی پاك کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن. سیم به استخوان پاك کردن که

آن نیز حرام است. چهارم به چیزی پاك كردن كه محترم باشد مثل كاغذی كه علم دین بر آن نوشته شده باشد. پنجم به دستی استنجاء کردن که در آن انگشتری باشد که نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن نقش شده باشد.

امـا آن پـنج چیـز كـه سـنت اسـت: اول آن اسـت كـه در جـائی نـشیند كـه هیچکس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار. دوم آنکه در وقت داخل شدن به دارالخلاء اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را. سوم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد. چهارم آنکـه بـه نوبـت از مقعـد تـا بیخ ذکـر تـا حشفه را و بعـد از آن سـه نوبـت ذکـر را بفشارد. پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد ذکر را.

و امـا هشت چیز کـه در موقـع طهـارت کـردن بـه فعل آوردن آن مکـروه است: اول روی یا پشت خود را بـه جانب آفتـاب یـا مـاه کـردن بعنـوانی کـه نـور آفتاب یا مـاه بـه عـورتین او بتابد و یـا روی بجانـب بـاد بـول کـردن. دوم بـا دسـت راست مقعد را پاك كردن. سوم بـول كـردن در زمـین سـخت. چهـارم بـول كـردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار. پنجم طهارت گرفتن در شارع. ششم طهارت کردن در آب، خواه روان و خـواه ایستاده. هفتم طهـارت کـردن در زیـر درختی که میوه داشته باشد. هشتم حرف زدن در وقت طهـارت گـرفتن مگـر بـه یکی از چهار چیز: اول ذکر خدای تعالی. دوم آیـةالکرسـی خوانـدن. سوم حکایت اذان یعنی هر چه موذن بگوید، ایـن کس نیز بـگوید. چهـارم اگـر امـر ضـروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود. (جـامع عباسـی، بـاب اول، واجبـات و محرمات و مکروهات و سنن بیتالخلاء رفتن).

- و چـون حاجـت داری بـه رفـتن بـه بیـتالخـلاء، پـس بـدان کـه آداب بیـتالخـلاء بـسیار اسـت. و جملـهای از آن بطـور اختـصار آن اسـت کـه: مقـدم میداری در وقت داخل شدن پای چپ را. و میگویی "بسم الله و بـالله اعـوذ بـالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم". و چون عـورت بـاز کـردی بسم الله میگوئی. و واجب است در این حال، بلکه در تمام حالات، مستور کـردن عـورت را. و حـرام اسـت در ایـن حـال رو بـه قبلـه و پـشت بـه قبلـه نشـستن. و مستحب است آنکه بگوئی در حال قضاء حاجت: "اللهم اطعمنی طیبا فی عافیـه و اخرجه منی خبیثـا فـی عافیـه". و وقتـی کـه نظـرت افتـاد بـر آنچـه از تـو دفـع شـده

مـی‌گـوئـی: "اللهـم ارزقنـی الحـلال و جنبنـی الحـرام". و چـون خواسـتی طـهـارت بگیـری، اول اسـتبراء مـی‌کنـی، پـس دعـای رویـت آب را مـی‌خوانـی: "الحمـدالله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا". و در وقـت طـهـارت مـی‌گـویی: "اللهـم حصن فرجـی و اعفـه و اسـتر عـورتی و حرمنـی علـی النـار". و چـون از جـای برخاستی، دست راست را بر شکم مـی‌کشی و مـی‌گـوئی: "الحمد الله الـذی امـاط عنی الادی و هنانی طعامی و شرابی وعافانی من البلوی". پس بیرون مـی‌آیـی و مقدم می‌داری پـای راسـت را بـر پـای چـپ. و ایـن دعـا را مـی‌خـوانـی: "الحمـدالله الذی عرفنی لذته و اتقی فی جسدی قوته واخرج عنی اذاه یا لها نعمة یـا لهـا نعمـة لایقـدر القـادرون قـدرها". (مفـاتیح الجنـان، و باقیـات و صـالحات، بـاب اول، در آداب بیت‌الخلا).

- چون خواهد که داخل بیت الخلاء شود، سر را بپوشاند. و اگر در بالای عمام چیزی بر سر گیرد، بهتر است. و چون داخل شود بسم الله بگوید و این دعا را بخواند (متن دعا). بعد از آن بگوید (متن دعای دوم). و چـون داخل شـود پـای چپ را مقدم بدارد. و چون عورتش باز شود، بسم الله بگویـد تـا شیطان چشم بـر هم نهد و نظرش به عورت او نیفتد. و چون درست بنشیند، بگوید(متن دعـا). و چون بر محل تخلیه بنشیند، تکیه بر پای چپ کند و پـای راسـت را گشاده گذارد. و اگر غایط یا بول به دشواری بیرون آید، این دعـا را بخوانـد (مـتن دعـا). و در حدیث است که بر هر بنده‌ای فرشته‌ای موکل است کـه در بیت الخـلاء سـر او را به زیر بیاندازد که نظر به مدفوع خود کند... پـس سزاوار اسـت کـه بنـده در ایـن حال این دعا بخواند (متن دعا). و چون برخیزد دست بر شکم خود مالد و بگوید (مـتن دعـا). و در برخـی از کتـب معتبـره خوانـدن ایـن دعـا سـه مرتبـه وارد شـده است. و سنت است که بعد از قطع قطرات بـول، استبراء کند و بعضـی ایـن کـار را واجب می‌دانند. و طریقه استبراء آن است کـه انگشت وسطی دست چپ را نزدیك مقعد گذاشته به قوت بکشد تا زیر خصیتین سه مرتبه، پس انگشت شهادت را به زیر ذکر گذارد و انگشت بزرگ را بر بالای آن به قوت بکشد تـا سـر ذکـر سه مرتبه، و اکثر علما گفته‌اند کـه سـر ذکـر را سـه مرتبـه بفشارد. و سـنت اسـت مقعد را شستن بـه آب سرد که دفع بواسیر مـی‌کند. و بسیار نشستن در دارالخـلاء

مکروه است، زیرا منقول است که حضرت لقمان فرمود که در همه بیت‌الخلاءها نوشتند که بسیار نشستن در بیت‌الخلاء باعث بواسیر می‌شود. و پاك کردن مقعد به استخوان و سرگین مکروه است، زیرا در حدیث معتبر آمده است که اجنه به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و از برای خود و حیوانات خود طعامی طلبیدند. حضرت استخوان را برای ایشان و سرگین را برای حیوانات ایشان قرار داد. و باین سبب استخوان را پاك کردن خوب نیست. همچنین پاك کردن مقعد به سایر خوراکیها خصوصا نان کراهت شدید دارد. و چیزهای محترم مثل خاك تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام و نوشته‌ای که در آن آیه‌های قرآن یا نام خدا یا نام پیغمبران یا ائمه علیهم السلام یا حدیث یا فقه بوده باشد، حرام است. و پاك کردن یا شستن مقعد به دست راست مطلقا مکروه است. واگر در دست چپ انگشتری باشد که در آن اسم خدا باشد، استنجا به دست چپ هم مکروه است. وعلمای اعلام، اسماء ائمه معصومین صلوات الله علیهم را نیز هرگاه به قصد نام ایشان کنده باشند، بدین کراهت الحاق کرده‌اند. و مکروه است با خود بردن به بیت‌الخلاء چنین انگشتری را هر چند هم که در انگشت نباشد. و همچنین با خود بردن نقره سکه‌دار را مگر آنکه در کیسه باشد. و مکروه است مسواك کردن در بیت‌الخلاء که باعث گند دهان می‌شود. و مکروه است حرف زدن در آن حال، مگر آنکه ذکر خدا بکنند یا آیة‌الکرسی بخوانند و حمد الهی بکنند یا آنچه موذن می‌گوید از پی آن بگوید. و واجب است که اگر اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله رادر بیت‌الخلاء بشنود صلوات بفرستد. و نیز سنت است اگر در بیت‌الخلاء عطسه کند، حمد بگوید و صلوات بفرستد... و منقول است که هر که در بیت‌الخلاء سخن بگوید، حاجتش برآورده نشود. و مکروه است خوردن و آشامیدن در هنگام بول و غایط.

- در حدیث معتبر منقول است که روزی حضرت امام حسن علیه‌السلام داخل بیت‌الخلاء شدند. لقمه نانی دیدند که در آنجا افتاده است. برداشتند و به غلامی از غلامان خود دادند. چون بیرون آمدند، پرسیدند که چه شد لقمه نان؟ گفت خوردم. فرمود ترا آزاد کردم، زیرا از جدم رسول‌الله شنیدم که هر که لقمه نانی در دارالخلاء بیابد و آنرا فوت کند و بخورد، پس از آتش جهنم آزاد گردد.

- و نیز در حدیث صحیح از حضرت امام باقر(ع) منقول است که هر که بر روی قبر بول یا غایط کند یا ایستاده بول کند یا در خانه تنها بخوابد، شیطان او را بگیرد و دیوانه کند.
- و نیز از حضرت رضا(ع) منقول است که فرمودند: هر گاه بول آمد بکن، و تا ضرور نشود جماع مکن، و هر گاه که تو را خواب گیرد خواب بکن. (حلیةالمتقین، باب هشتم، فصل یازدهم، باب اول، فصل دوازدهم، باب سوم، فصل ششم، باب نهم، فصل سوم).

- واجب است انسان وقت تخلی، عورت خود را از کسانیکه بالغ شده‌اند اگر چه خواهر و مادر و سایر کسانی که محرم هستند و همچنین از دیوانه ممیز و بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، بپوشاند.
- تخلی در کوچه بن‌بست و ملك کسی که اجازه تخلی نداده است و در محل وقف مثل بعضی مدرسه‌ها و روی قبر مومنین حرام است.
- در صورتیکه نجاست دیگری مثل خون با غایط بیرون آمده باشد، یا نجاستی از خارج به مخرج غایط رسیده باشد، یا اطراف مخرج بیش از مقدار معمول آلوده شده باشد، باید مخرج غایط را با آب شست. در غیر این سه صورت می‌شود آنرا با پارچه و سنگ و کلوخ پاك کرد.
- هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غایط را از مخرج برطرف کنند، نماز خواندن مانعی ندارد. و ذره‌های کوچك و لزج بودن محل، اشکال ندارد.
- لازم نیست با سه سنگ یا سه پارچه مخرج را پاك کنند، بلکه با اطراف یك سنگ هم کافی است. ولی با استخوان و سرگین و کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته باشد، اگر محل را پاك کند، نمی‌تواند نماز بخواند.
- اگر مخرج غایط را با آب بشویند، باید چیزی از غایط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد.
- مردها بعد از بیرون آمدن بول باید استبراء کنند. و بهترین قسم استبراء این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غایط نجس شده اول آنرا تطهیر کنند. بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غایط تا بیخ آلت بکشند.

بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

- اگر انسان شك كند كه استبرا كرده يا نه، نجس می‌باشد. ولی اگر شك كند استبراء كه كرده، درست بوده يا نه، و رطوبتی از او بيرون آيد كه نداند پاك است يا نه، پاك می‌باشد.

- اگر انسان بعد از بول استبراء كند و وضو بگيرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببيند كه نداند يا بول است يا منی، واجب است احتياطا غسل كند، وضو هم بگيرد.

- آبی كه گاهی بعد از ملاعبه با خود يا با زنان از انسان خارج می‌شود و به آن مذی می‌گويند، پاك است. و نيز آبی كه گاهی بعد از منی بيرون می‌آيد و به آن وذی گفته می‌شود، و آبی كه گاهی بعد از بول بيرون می‌آيد و به آن ودی می‌گويند، اگر بول به آن نرسيده باشد، پاك است.

- مستحب است در موقع وارد شدن به مكان تخلی، اول پای چپ و موقع بيرون آمدن اول پای راست را بگذارد. همچنين مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگينی بدن را بر پای چپ بياندازد.

- نشستن روبروی خورشيد و ماه درموقع تخلی مكروه است. و نيز در موقع تخلی نشستن روبروی ماه و در جاده و خيابان و كوچه و درب خانه و زير درختی كه ميوه می‌دهد، و چيز خوردن در موقع تخلی و توقف زياد و تطهير كردن با دست راست مكروه می‌باشد. همچنين است حرف زدن درحال تخلی، ولی ذكر خدا را بگويد اشكال ندارد.

- مستحب است انسان پيش از جماع و بعداز بيرون آمدن منی بول كند. (آيت‌الله خمينی، توضيح المسائل، احكام تخلی و استبراء و مستحبات و مكروهات تخلی).

در احكام خانه

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است كه حقتعالی ملكی را موكل گردانيده است كه هر كه سقف خانه‌اش را زياده از هشت ذرع بلند كند، باو می‌گويد كه تا كجا می‌خواهی بروی ای فاسق؟ و طبق روايت ديگری حتی

فرمود که فاسق‌ترین فاسقان؟... و در حدیث دیگر منقول است که شخصی شکایت کرد به آن حضرت که جنیان، خانه وعیال مرا آزار می‌کنند. حضرت پرسید که ارتفاع سقف خانه‌ات چقدر است؟ گفت ده ذرع. حضرت فرمود مگر نمی‌دانی که هرکه سقف خانه خود را زیاده از هشت ذرع بلند کند، اجنه و شیاطین در آن خانه جا می‌کنند؟ پس باید که سقف خانه‌ات هفت ذرع باشد. زیرا آنچه زیاده از هفت ذرع است، شیطان در آن ساکن می‌شود و بدرستی که شیطان در آسمان و زمین نمی‌باشد، بلکه در میان هوا می‌باشد.

و در حدیث دیگر منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر(ع) شکایت کرد که جنیان ما را از خانه بدر کرده‌اند. فرمود که سقف خانه خود را هفت ذرع کن و کبوتر در اطراف خانه جا بده. آن شخص گفت چنین کردم و دیگر بدی ندیدم.

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که چراغها را در شب خاموش کنید، که آن فاسقك که موش باشد، فتیله را نکشد که آتش در خانه اندازد.

و نیز آن حضرت (ص) فرمود که خانه شیطان در خانه‌های شما جائی است که عنکبوت در آن می‌تند.

و حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که خاکروبه خانه را شب در خانه مگذارید که شیطان در آن جا می‌گیرد(حلیةالمتقین، باب دوازدهم، فصول اول و یازدهم).

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود: هر که تنها در خانه بخوابد، شیطان او را بگیرد و دیوانه‌اش کند.

- و فرمود دهان ظرفهای آب و درب خانه‌ها را ببندید، که شیطان درب بسته و ظرف سربسته را نمی‌گشاید.

- و فرمود: نان در خانه بپزید و از بازار مخرید که از تلخی‌های زندگانی است نان از بازار خریدن.

- و فرمود: من ضامنم برای کسیکه تحت الحنك بسته باشد که چون از خانه بیرون رود، بسلامت بخانه باز گردد.

- و فرمود: خانه خود را جاروب کنید تا شبیه نشوید به جهودان. که ایشان جاروب نمی‌کنند. (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول دوم ویازدهم و دوازدهم، باب چهاردهم، فصول چهارم و یازدهم).

- از مکروهاتی که فقر می‌آورد: در حال جنابت چیز خوردن است، مگر اینکه غسل کند یا اینکه مضمضه و استنشاق را سه مرتبه انجام دهد. همچنین تنظیف در شب یعنی وقتیکه منزل کثیف شده شب جاروب کند. دیگر ظرف آب را سر باز گذاردن. دیگر برطرف نکردن تار عنکبوت از دیوار و سقف خانه است. دیگر نشستن در آستانه در است. دیگر اینکه روی نان که در سفره گذاشته می‌شود، چیز دیگری بگذارد. مثلا قاب پلو را روی نان بگذارد. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، تفسیر سوره نجم، موجبات فقر و غنا).

در احکام لباس پوشیدن

- و اما احکام رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن وانگشتری بدست کردن و کفش نعلین بر پای کردن، پنج قسم و چهل سه حکم است. و از جمله آنچه حرام است: اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر موقع جنگ. دوم پوشیدن پوست مرده. سوم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه، بقصد آنکه با او زنا کنند. و مستحب است: اول آنکه رختی که می‌پوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت. دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد. سوم آنکه کوتاه باشد. چهارم آنکه استین آن جامه از انگشتان دست درازتر نباشد. پنجم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره اناانزلناه را سی و دو بار بر آن بخوانند و بدمند و قدری از آن آب بر جامه پاشند. که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده‌اند این سبب فراخی نعمت می‌شود. ششم ایستاده عمامه ببندند. چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده. هفتم هیشه تحت الحنك ببندد. هشتم زیرجامه را رو به قبله نپوشد. نهم کفش و نعلین را نشسته بپوشد. دهم در وقت پوشیدن نعلین پای راست را پیش از پای چپ در آن کند، و در وقت کندن اول از پای چپ بکند. یازدهم در وقت نعلین پوشیدن این دعا را بخواند (متن دعا). دوازدهم در وقت کندن نعلین این دعا را بخواند (متن دعا). سیزدهم نعلین

سفید بپوشد که نعلین زرد لباس پیغمبران است. چهاردهم پیراهن بپوشد که در حدیث آمده است که پوشنده را فربه می‌کند. پانزدهم انگشتری به دست راست کند و نگین انگشتر از یاقوت باشد. چه در حدیث آمده که مفلسی را می‌برد. شانزدهم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد، در دست کند.

و مکروه است: اول پوشیدن کفش و نعلین سرخ در حضر، اما در سفر مکروه نیست. دوم پوشیدن نعلین سیاه، چه در حدیث آمده که به چشم ضرر می‌رساند اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست. سوم پوشیدن جامه سیاه، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مومنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه. چهارم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی. پنجم پوشیدن جامه‌ای که زرد باشد یا به رنگ زعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی، چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود که رنگ کردن جامه به زعفران خاصه بنی‌امیه است. و نیز در حدیث آمده که خود آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده‌اند و در جواب پرسش احباب گفته‌اند که من چون داماد شده‌ام، جهت آن قبای زرد پوشیده‌ام. ششم آنکه یك کفش یا یك نعل پوشیده به راه روند، مگر آنکه یکی را بدوختن داده باشند. چه در حدیث آمده که هر که در یك نعل راه رود، شیطان باو ضرر می‌رساند. هفتم انگشتری از آهن در دست کردن. هشتم عمامه را نشسته پیچیدن. (جامع عباسی، باب پانزدهم، در اقسام رخت پوشیدن از واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح).

- از حضرت صادق(ع) منقول است که حضرت رسالت پناه (ص)، بر سر حضرت امیرالمومنین(ع) عمامه بدست مبارك خود پیچیدند و یك سر عمامه را از پیش رو آویختند و طرف دیگر را بقدر چهار انگشت کوتاهتر از عقب سر آویختند. پس فرمود که برو، رفت. پس فرمودند که بیا، آمد. آنگاه فرمودند که چنین است والله تاجهای ملائکه!

- و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که فرمود: مبادا مرد را که عریان شود، که هر گاه مرد عریان شود، شیطان باو نظر می‌کند و در او طمع می‌کند.

- و از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که جامه تازه پوشیدن دشمن را منکوب می‌کند.

- و در حدیث است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق(ع) پرسید که در کلاه سیاه نماز بکنم؟ فرمود که لباس اهل جهنم است.

- و نیز فرمود که پوشیدن کتان بدن را فربه می‌کند.

- و در فقه رضوی از حضرت امام رضا(ع) منقول است که زیر جامه را نشسته مپوش، و ایستاده بپوش، که موجب زرداب می‌شود. و از حضرت امیرالمومنین(ع) نیز همین مطلب منقول است. (حلیةالمتقین، باب اول، فصول چهارم و هفتم و هشتم و دهم و دوازدهم).

در احکام کفش پوشیدن

حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که هر که نعلین زرد یا سفید بپوشد او را مال و فرزندان بهم رسد و هر که نعلین سیاه بپوشد نه تنها هیچ يك ازین دو را نیابد بلکه ذکرش نیز سست شود

و فرمود که نعل هموار پوشیدن که همه اش بر زمین رسد پوشش یهودان است

وان حضرت و حضرت امام محمد باقر(ع) هر دو فرمودهاند که چون نعلین بپوشی ابتدا به پای راست کن و در وقت کندن ابتدا به پای چپ کن

و فرمودند که هر که با یکتای کفش راه برود شیطان بر اودست یابد و دیوانه اش کند

و حضرت امیرالمومنین(ع) فرمودند که هر که خواهد عمر او دراز کند کفش نیکو بپوشد(حلیةالمتقین باب اول فصول دهم و یازدهم و دوازدهم)

در احکام انگشتر بر انگشت کردن

- و درحدیث معتبر از بشیر دهان منقول است که به حضرت امام جعفر صادق(ع) عرض کردم کدامیك از نگین‌ها را بر انگشت خود بنشانم؟ فرمود که چرا غافلی از عقیق سرخ و عقیق زرد و عقیق سفید که اینها سه کوهند در بهشت. اما کوه عقیق سرخ، پس مشرف است بر خانه رسول خدا(ص). اما کوه

عقیق زرد، پس مشرف است به خانه حضرت فاطمه(ع). اما کوه عقیق سفید، پس مشرف است بر خانه حضرت امیرالمومنین(ع)، و همه آنها یك خانه است. و از زیر هر کوهی نهری جاری است که از برف سردتر و از عسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر. و نمی‌خورند از آن نهرها مگر شیعیان. و هر سه نهر از کوثر می‌آید و به یکجا می‌ریزد. واین سه کوه تسبیح و تقدیس و تمجید الهی می‌کنند.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که انگشتر عقیق در انگشت کنید که آن اول کوهی است که اقرار کرده است به یگانگی خدا و به پیغمبر من و به امامت علی.

و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که نماز کسی که انگشتر عقیق در دست داشته باشد، بر نماز کسی که انگشتر غیرعقیق در دست داشته باشد، به چهل درجه زیادتی دارد.

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که انگشتر را به بند پائین انگشت برسانید که انگشتر به سرانگشتان کردن عمل قوم لوط است.

و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که حضرت جبرئیل به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت هر کس از امت تو که انگشتر در دست راست کند و ببینم او را که در قیامت متحیر مانده است، دستش را بگیرم و به تو و به حضرت امیرالمومنین برسانم.

- و در روایت معتبر منقول است که شخصی را از برابر حضرت امام محمد باقر(ع) گذرانیدند که تازیانه بسیار بر او زده بودند. فرمود انگشتر عقیق او کجاست؟ اگر با او بود تازیانه نمی‌خورد. (حلیةالمتقین، باب دوم، فصول اول و دوم و سوم).

در احکام ریش

- علی بن محمد از پدرش علی محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، و او از احمد بالقاسم العجلی، و او از احمد بن یحیی معروف به کرد، و او از محمد بن خداهی، و او از عبدالله بن ایوب، و او از عبدالله بن هاشم، و او از عبدالکریم بن عمروالخثعمی، و او از حبابه الوالبیه (زنی از قبیله والبه یمن)

روایت کنند که امیرالمومنین علیه‌السلام را در محل پیش قراولان لشکر دیدم، که با تازیانه دو سری که همراه داشت، فروشندگان ماهی جری (بی‌فلس) ومارماهی وماهی زمار را می‌زد. و می‌فرمود ای فروشندگان مسخ شده‌های بنی‌اسرائیل و لشکر بنی‌مروان! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و پرسید: یا امیرالمومنین! لشکر بنی‌مروان کیانند؟ فرمود: مردمی که ریش‌ها را می‌تراشیدند و سبیلها را تاب می‌دادند و لاجرم به امر الهی مسخ شدند و بصورت ماهی‌های بی‌فلس و حرام گوشت در آمدند. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه).

- و در روایت است که چون حاکم یمن به امر کسری کاتب خود، بانویه را باتفاق مردی که او را "خرخسك" می‌گفتند، نزد رسول صلی الله علیه و آله به مدینه فرستاد، چون آن دو ریش‌ها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند، آن جناب را ناخوش آمد که بر ایشان نظر کند. (مفاتیح الجنان، و باقیات وصالحات، باب هشتم، احادیث در مذمت تراشیدن محاسن).

- از حضرت رسول (ص) منقول است که چون حقتعالی توجه حضرت آدم(ع) را قبول فرمود، آدم سر به سجده گذاشت. و چون برداشت روبه آسمان کرد و گفت پروردگارا، حسن و جمال مرا زیاده گردان. پس بعد از آن ریش بسیار سیاهی در رویش روئید، و پیشتر ریش نداشت. گفت پروردگارا، این چیست؟ به او وحی رسید که این زینت تو و زینت مردان فرزندان تست تا روز قیامت.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین تحفه‌ای که برای مرد روزه دار آوردند، آن است که ریشش را روغن بمالند.

- و فرمود که خضاب کردن ریش، نور است و اسلام است و ایمان است. و محبوب می‌گرداند مرد را نزد زنان و خوف می‌افکند در دل کافران.

- و فرمود که شارب را از ته بگیرید و ریش را بلند بگذارید. و خود را به یهودان و گبران شبیه مگردانید، که گبران ریش‌های خود را چیدند و سبیلان خود را زیاد کردند. ولی ما شارب خود را می‌چینیم و ریش را می‌گذاریم.

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که هر جمعه ریش خود را اصلاح کنید، که امان می‌دهد از مرض خوره.
- و فرمود در زمان پیش گروهی بودند که ریش را می‌تراشیدند و شارب را می‌تابیدند و حقتعالی ایشان را مسخ کرد و از صورت آدمیان بیرون آورد.
- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که اگر خواهید بلغم از بدنتان برود، ریش را شانه کنید.
- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که آنچه از ریش، زیاده بر یك قبضه است، در آتش است. و تاکید فرمود که دست بر ریش بگیر و آنچه از یك قبضه باشد ببر.
- و فرمود که: ریش را شانه کردن، دندانها را محکم می‌کند، وفقر را بر طرف می‌کند، و پشت را محکم می‌کند، و بلغم را قطع می‌کند، و قوت جماع را زیاد می‌کند.
- و فرمود که شانه کردن پائین ریش طاعون را از این کس دور می‌گرداند.
- و فرمود: هر که ریش خود را هفتاد نوبت شانه کند و یکی یکی را بشمارد، شیطان تا چهل روز بنزدیك او نیاید، بشرطی که ریش را از پائین بطرف بالا شانه کند.
- علی بن جعفر از حضرت امام موسی کاظم(ع) پرسید که از روی ریش می‌توان برید؟ فرمود که از دو پهلوی آن بلی، ولی از پیش رو نه.
- حضرت امام رضا(ع) فرمود که در خضاب کردن ریش اجر عظیم است. و بدرستی که گروهی از زنان دست از عفت برداشتند، بدان جهت که شوهرانشان ریش خود را خضاب نمی‌کردند. (حلیةالمتقین، باب دوم، فصل یازدهم، باب پنجم، فصول چهارم و پنجم و یازدهم، و باب ششم، فصل دهم).

در آداب ناخن گرفتن

- از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که ناخن گرفتن دردهای بزرگ را منع می‌کند و روزی را فراخ می‌کند. و نیز در روایت است که مدتی

چند وحی خداوند بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل نشد. از سبب آن پرسیدند. خداوند فرمود: چگونه وحی باز نایستد و حال آنکه ناخن نگرفته‌ای؟

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر(ع) وارد شده که در ناخن گرفتن ابتدا به انگشت کوچك از دست چپ بکنید و به انگشت کوچك دست راست ختم کنید، بشرط اینکه آن روز چهارشنبه باشد. و اگر پنج‌شنبه باشد، ابتدا در هر دستی به انگشت کوچك آن دست کنید. و اگر در روز جمعه یا سایر روزها باشد، ابتدا به انگشت کوچك دست چپ کنید و ختم به انگشت بزرگ دست راست.

- و نیز فرمود که هر که ناخنهای خود را روز پنج‌شنبه بگیرد و یك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خدا پریشانی را از او زایل گرداند.

- و فرمود که هرکه پنج‌شنبه ناخن بگیرد، فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند.

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که فرمود: ناخن گرفتن در روز جمعه ایمن می‌گرداند از خوره و کوری و پیسی.

- و نیز فرمود که ناخن گرفتن و سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را برطرف کند. (حلیةالمتقین، باب پنجم، فصول هشتم و نهم).

در آداب واجبی کشیدن و حجامت

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که به حمام برود و واجبی بکشد و بعد از آن از سر تا پای خود را حنا بمالد، در امان باشد از خوره و دیوانگی و پیسی و آکله، تا واجبی کشیدن بعدی.

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود: احتراز کنید از واجبی کشیدن در روز چهارشنبه، که روز نحس مستمر است و و جهنم در روز چهارشنبه خلق شده است.

- و فرمود که در حمام بر پشت نخوابید.

- و فرمود که مرد با کنیزانش به حمام برود، اما لنگ بسته باشند. و مانند خران برهنه نباشند که نظر به عورت یکدیگر کنند.

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) پرسیدند کسی که واجبی کشیده باشد، ایستاده بول می‌تواند کرد؟ فرمود که باکی نیست.

- و فرمود که چون داخل خزانه دوم حمام بشوی، جرعه‌ای از آب آن خزانه را بخور که مجرای بول را پاك می‌کند.

- و فرمود که هر کس خواهد حجامت کند، باید که در روز پنج‌شنبه حجامت کند. چرا که در هر غروب جمعه، خون از جای خود حرکت می‌کند از ترس قیامت، و بجای خود برنمی‌گردد تا صبح روز پنج‌شنبه(!)

- و فرمود که هر که در روز جمعه سر خود را با خطمی بشوید، چنان است از ثواب که یك بنده آزاد کرده باشد.

- و فرمود: سرمه بکشید که سرمه کشیدن کمك می‌کند بر طول دادن سجده و قوت جماع را زیاد می‌کند.

- و فرمود: بر شما باد مسواك کردن، که چون مسواك کند آدمی، بلغم نازل می‌شود از چشم.

- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود که هر زنی که حیضش قطع شده باشد، به حنا خضاب کند تا حیضش برگردد!

- حضرت رضا(ع) فرمود: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که سرمه بکشد. (حلیةالمتقین، باب دوم، فصول نهم و دوازدهم، باب پنجم، فصل اول، باب هفتم، فصول دوم و سوم ویازدهم، باب نهم، فصل دوم).

- از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که فرمود: در هفتم ماه حزیران البته حجامت بکن. و اگر میسر نشود در چهاردهم بکن. و فرمود که حزیران ماه نحسی است و این ماهی است که حضرت موسی علیه‌السلام در این ماه نفرین کرد بر بنی‌اسرائیل، و در یك شب و یك روز سیصد هزار کس از ایشان مردند(!). و نیز به سند معتبر از آن حضرت منقول است که حقتعالی اجل ها را در ماه حزیران نزدیك می‌گرداند یعنی موت در آن بسیار می‌باشد. (مفاتیح الجنان، و باقیات و صالحات، باب دوم، در ادعیه و عوذات آلام واسقام).

در احکام نشستن

- علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از ابی حمزه ثمالی، روایت کنند که حضرت امام علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که نشسته بود و یکی از دو پای خود را بر ران دیگر گذارده بود. عرض کردم: مردم این نوع نشستن را مجاز ندانند و گویند که این طرز نشستن پروردگار است(!) فرمود اینطور نشستم برای اینکه دلتنگ بودم. ولی پروردگار که دلتنگ نمی‌شود و چرت هم نمی‌زند.

- و در همین باره، ابوعبدالله الاشعری از معلی بن محمد، و او از وشاء، و او از حمادبن عثمان، روایت کرده است که حضرت امام صادق علیه‌السلام روی پای چپ نشست و پای راست را روی ران چپ گذاشت. پس مردی به او عرض کرد: قربانت، این نوع نشستن اشکالی ندارد؟ فرمود: خیر این حرف غلطی است که چون خدای عز و جل از آفریدن آسمانها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید، برای استراحت اینگونه نشست. و درباره همین سخن بود که خدای تعالی آیة‌الکرسی را نازل فرمود. پس حضرت صادق علیه‌السلام همانطور که نشسته بود باقی ماند و حرکت نکرد. (اصول کافی، کتاب العشره، باب الجلوس).

- از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که آدم مشمار کسی را که در جای تنگ چهار زانو بنشیند. و فرمودند که رسول خدا (ص) گاهی دو زانو می‌نشستند و گاهی یك پای را بر روی پای دیگر می‌گذاشتند و هر گز چهار زانو نمی‌نشستند.

- در حدیث معتبر از ابوحمزه منقول است که دیدم حضرت امام زین‌العابدین(ع) نشسته بودند و یك پای را بر بالای ران دیگر گذاشته بودند. گفتم یا امام، مردم این طرز نشستن را خوب نمی‌دانند و می‌گویند که این نشستن خاص پروردگار است. حضرت فرمود که من از راه واماندگی چنین نشسته‌ام. (حلیة‌المتقین، باب یازدهم، فصل سوم).

در احکام مصافحه

- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که هر مومنی که با مومن دیگر مصافحه بکند و دست در گردن یکدیگر کنند، پس حقتعالی به ملائکه مباهات کند و گوید برمن لازم است که بعد از این ایشان را عذاب نکنم. پس چون آن شخص برگردد، او را مشایعت کنند آنقدر ملائکه که تعداد آنها به عدد نفسهای او و قدمهای او باشد و او را حفظ کنند از جمیع بلاهای دنیا و آخرت تا روز دیگر در همان وقت.

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که ثواب مصافحه مثل ثواب آنهائی است که در راه خدا جهاد می‌کنند(!)

- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود که چون خواهیدامام را ببوسید، میان دو چشمش را ببوسید. (حلیةالمتقین، باب یازدهم، فصل دوم).

در احکام عطسه کردن وآروق زدن

- علی بن احمد از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از اسماعیل البصری، و او از فضیل بن یسار، روایت کند که به حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: مردم در سه جا صلوات بر محمد وآل او را بد دانند، یکی هنگام عطسه، دیگر موقع سر بریدن حیوانات، سوم در وقت جماع. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود چه شده است آنها را؟ وای بر آنها که نفاق می‌کنند! خدا لعنتشان کند!

و ابواسامه گوید: حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس که صدای عطسه‌ای را بشنود و خدای عزوجل را حمد گوید و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندانش صلوات بفرستد، پس درد چشم و درد دندان نبیند. سپس فرمود اگر صدای عطسه کسی را شنیدی، صلوات بگو، اگر چه میان تو وآن کس دریا فاصله باشد!

و ابوبکر حضر گوید: از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از گفتار خدای عزوجل در قرآن که "ناخوش‌ترین آوازها بانگ خران است". فرمود: نه، عطسه قبیح و ناهموار است!

و محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از قاسم بن یحیی، و او از جدش حسن بن راشد، روایت کند که حضرت امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: هر که عطسه زند، سپس دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید: "الحمدالله رب العالمین حمدا کثیرا"... از سوراخ چپ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و یکسره برود تا به زیر عرش رسد و در آنجا تا روز قیامت برای او استغفار کند.

و محمد بن یحیی از احمد بن محمد، و او از یکی از اصحاب، روایت کند که مردی از عامه گفت: من با حضرت امام صادق علیه‌السلام نشست و برخاست داشتم. و بخدا سوگند مجلسی بهتر از مجلس او ندیدم. و هم آن مرد گفت: روزی آن حضرت به من فرمود: می‌دانی عطسه از کجا بیرون آید؟ گفتم از بینی. فرمود: به خطا رفتی. گفتم: قربانت، پس از کجا بیرون آید؟ فرمود: از همه بدن. چنانکه منی از همه بدن بیرون آید، گرچه بظاهر از احلیل خارج شود. سپس فرمود: آیا نبینی که چون انسان عطسه زند همه اعضاء بدنش تکان خورد؟ و بدرستیکه هر که عطسه می‌زند، هفت روز از مرگ در امان است. (اصول کافی، کتاب العشره، باب العطاس و التسمیت).

- در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که کسیکه آروق زند، سر به جانب آسمان بلند نکند. و فرمود که آروق نعمت خدا است و بعد از آن حمد الهی بکنید.

- از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که هر که بعد از عطسه حمد خدا را بگوید درد چشم و درد دندان نیابد.

- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که هر که در بیت‌الخلاء عطسه کند، باید که حمد الهی را در خاطر خود بگذراند.

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که بسیار عطسه کردن ایمن می‌گرداند از پنج درد: خوره، لقوه، نزول آب در چشم، صلابت پره‌های بینی، بیرون آمدن مو در چشم.

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که دهن دره از جانب شیطان است، و عطسه از جانب خداوند عالیمان است.

و فرمود که چون بنده‌ای شکر نعمتهای خداوند را فراموش کند، خدا امر می‌فرماید بادی را که در بدنش جولان می‌کند و از بینی او بیرون می‌آید. و پس باید که در این حال خدا را حمد کند، که تلافی شکر آن نعمتها باشد که فراموش کرده است. (حلیةالمتقین، عین یازدهم، فصل ششم).

درباره غنا و طنبور

... وغنا و خوانندگی و نوازندگی از اجل معاصی است. و در حدیث است که غنا نوحه ابلیس است بر فراق بهشت. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آواز بخواند، بیاید در روز قیامت نوحه کنان مانند سگ. و فرمود نوحه و غنا افسون زنا است!

و بدانکه این زمزمه شیطان و نوحه شوم اهل خذلان و شغل ارباب شقاق و آشیانه نفاق است. واهل‌بیت عصمت صلوات الله علیهم وعلماء شیعه و اهل وفاق آنرا بالاجماع و الاتفاق حرام می‌دانند. چنانکه علمای متقدم و متاخر نقل کرده‌اند که به مثل زنا حرام است و حرمت آن ضروری مذهب شیعه است. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله با قطعیت نقل است این است که در قیامت بیرون خواهد شد صاحب غنا و خوانندگی از قبرش کر و کور و گنگ چون زناکار و صورتگر. و هیچکس نیست که آواز بخواند مگر آنکه خدایتعالی دو شیطان فرستد که بر دوش اوسوار شوند و بپاشنه پاهای خود و به سینه و پشت او زنند. و فرمود که هر که یك درهم به صاحب ساز و آلت غنا دهد، نزد خدا معصیت او شدیدتر است از زنا با مادر خود هفتاد بار. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، نهر دهم، درحرمت غنا و خوانندگی).

- و نیز در حدیث موثق آمده است که شخصی از حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسید که من گاهی در خلا نشستن را طول می‌دهم برای شنیدن آواز و ساز همسایه‌ام. حضرت که این را شنید بنهایت وحشت و اهتمام افتاد و بحدی نهی فرمود که سوال کننده مضطرب شد و گفت عمدا برای آن به خلا نمی‌رفتم بلکه بگوشم می‌رسید. فرمود والله مگر نشنیده‌ای قول خدا را که گوش و چشم و دل از همه سئوال کرده خواهد شد، گفت بلی، والله توبه واستغفار کردم. فرمود

برخیز و غسل کن و نماز بگذار. به تحقیق که در گناه بزرگی بودی واگر در آن حال در بیت‌الخلاء می‌مردی، طلب آمرزش از خدا نمی‌توانستی کرد! (از همان کتاب).

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که کبوتر در خوانندگی که می‌کند نفرین می‌کند بر آنها که ساز می‌زنند و عود و نی می‌نوازند. (حلیةالمتقین، باب خاتمه).

- رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا فرستاد تا برای جهانیان رحمت باشم، آلات موسیقی را نابود کنم و بتها رابشکنم. (مستدرك، ابواب یکتسب به، باب هفتاد و نهم).

- حضرت امیرالمومنین(ع) شنید که مردی طنبور می‌زند. پس او را منع کرد و طنبورش را شکست. و فرمود: میدانی که طنبور وقتیکه بر روی او می‌نوازی، چه می‌گوید؟ آن مرد گفت: وصی رسول خدا داناتر است. فرمود که می‌گوید: زود باشد که پشیمان شوی، ای صاحب من - و این را دو بار می‌گوید- و پس بگوید: زود باشد که به جهنم وارد شوی، از زننده من. (همان کتاب، همان باب).

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: در شبی که بر طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل عذابی وارد آمد، صبح که برخاستند چهار صنف را در میان خود نیافتند که دو طایفه از آنها یکی طبل‌زنان و دیگر آوازه‌خوانان بودند[1]. (همان کتاب، باب هفتاد و هشتم).

- و حضرت صادق(ع) فرمود که هرکه چهل روز در خانه‌اش طنبور بنوازند، حقتعالی بر او مسلط گرداند شیطانی را که او را فقندر می‌گویند. پس هیچ عضوی از اعضای او نماند، مگر آنکه شیطان بر او بنشیند. پس چون چنین

۱- در حدیث مشخص نشده که حضرت داود پیغمبر که از آواز بسیار خوش او در تورات و قرآن یاد شده، جزو این غیب‌شدگان بوده است یا خیر.

شود، حیا از او برطرف شود. و پروا نکند از آنچه گوید یا شنود. و غیرت او زائل شود تا آنکه اگر داند که زنانش زنا می‌کنند، غیرت نورزد.

و نیز فرمود زنهار که سنج مزن، که شیطان با تو می‌دمد و ملائکه از تو دوری می‌کنند. (حلیةالمتقین، باب خاتمه).

درباره صورتگری

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که جبرئیل گفت: ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن سگ باشد، یا نقاشی کشیده باشند، یا ظرفی باشد که در آن بول کنند.

- و نیز به حدیث نبوی (ص) شدیدالعذاب‌ترین مردم در روز قیامت، صورتگرانند که نقش آدم و حیوان و یا مجسمه می‌سازند.

- و در چندین حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که حضرت رسول (ص) مرا به مدینه فرستادند، تا در آنجا هر تصویری را که بیابم محو کنم، و قبرهای بلند را هموار کنم، و سگها را بکشم.

- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود: نماز مکن در خانه‌ای که تصویری در برابرت باشد، و اگر چاره نداشتی پس سر آن تصویر را قطع کن و بعد نماز بکن.

- و نیز فرمود: مطلقا صورت نکشند، حتی صورت درخت. چه برسد به صورت صاحب روحی که سایه داشته باشد. و اگر صورتی کشیده باشند، بهتر استکه آنرا ناقص کنند، مثلا چشمش را کور کنند یا عضوی از آنرا محو کنند. (حلیةالمتقین، باب یازدهم، فصل سوم).

درباره شعر

- و از آنچه قباحت دارد و معصیت است، هر کلامی است که شعر باشد، اگر چه منظور نباشد که مهیج شهوات نفسانی و لهو و یا هجو و هتك عرض باشد. و آیات و اخبار در مذمت اشعار بسیار است و همچنین است درباره قصص باطله.

چنانکه در حدیث معتبر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که شکم کسی پر از چرك باشد، بهتر از آن است که پر از شعر باشد.

- و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که یك شعر بخواند در شب جمعه یا روز جمعه، در آن شب و در آن روز بهره‌ای از ثواب نداشته باشد. و بروایت معتبر دیگر فرمود در آن شب و در آن روز نمازش مقبول نگردد.

- و حضرت جواد(ع) از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید که عبادت ذکر حضرت علی(ع) است. و از علامات منافقان است بجای ذکر او نقل کردن قصه‌های دروغ از قبیل افسانه‌های مجوس و شاهنامه، و اختیار شنیدن آنها بر فضائل ما.

- و اما ضرورت دارد که مومن خاصا در شب جمعه ترك کند خواندن شعر را. زیرا که در حدیث صحیح از حضرت صادق(ع) منقول است که مکروه است روایت شعر برای روزه‌دار و در روز جمعه و در شبها، هر چند شعر حق باشد. (مفاتیح الجنان، باب دوم، فضیلت روزها و ماهها).

- محمد بن یحیی از احمدبن محمد، و او از عمربن عبدالعزیز، واو از جمیل بن دراج، روایت کنند که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: از گفتن بسم الله فروگذار مکن، حتی اگر پس از آن شعری باشد. (اصول کافی، کتاب العشره، باب النوادر).

- مکروه است خواندن شعر در مسجد، اگر نصیحت و مانند آن نباشد. و کسی که می‌خواهد به مسجد برود، مستحب است لباس قیمتی بپوشد. (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل، مسئله۹۱۴).

در باره شطرنج و گروبندی

- حضرت صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه "فاجتنبو الرجس من الاوثان" فرمود که مراد از آن شطرنج است. و تخته نرد از آن نیز بدتر است. و فرمود که نگه داشتن شطرنج و نرد کفر است و بازی با آنها شرك و تعلیم آن گناه

کبیره. و نظر کردن به نرد و شطرنج چون نظر کردن به فرج مادر است، و دست در میان آن کردن چون دست کردن در میان گوشت خوك است. واهل آن مجلس هر ساعت مستوجب لعنت و غضب الهی. و باید که جای خود را در جهنم مهیا دانند. و نیز فرمود که جایز نیست انگشتربازی و ریگ‌بازی و گردوبازی و کبوتربازی و تخم‌بازی. (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، نهر هفتم، در مذمت قماربازی و سحر و جادو).

- حضرت صادق(ع) فرمود که نرد بدتر از شطرنج است. اما شطرنج، پس نگاه داشتن آن کفر است، و بازی کردن با آن شرك، و یاد دادنش به کسی گناه کبیره. و سلام کردن بر کسیکه شطرنج بازی کند، گناه است. و کسی که در دست میان آن گرداند، چنان است که دست در میان گوشت خوك گرداند. و کسی که نظر به سوی آن کند، چنان است که به فرج مادر خود نظر کرده باشد. و کسی که نرد بازی کند، مثل کسی است که گوشت خوك خورد. (حلیةالمتقین، باب خاتمه).

- در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم (ص) وارد شده است که مسابقه و گروبندی جائز نیست مگر در شتردوانی و فیل‌دوانی و اسب‌دوانی و قاطر و الاغ‌دوانی و در تیراندازی. و در غیر اینها ملائکه می‌گریزند و لعنت می‌کنند کسی را که این کار می‌کند.

- و نیز از آن حضرت (ص) منقول است که هر لهو و بازی که مومن بکند باطل است. مگر در تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و با زن خود بازی کردن که اینها حق است.

- در فقه الرضا از حضرت امام رضا(ع) مذکور است که زینهار چوگان بازی مکن، که در آن حال شیطان با تو می‌تازد و فرشتگان از او نفرت می‌کنند. و اگر کسی در آن حال چهار پایش بسر در آید و او بمیرد یکسره به جهنم می‌رود.

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که چند چیز است که از اخلاق قوم لوط است: کمان گلوله انداختن، و سنگریزه انداختن به یکدیگر، و قندران (سقز) خائیدن در راهها.

- سنت است که در هنگام تیر انداختن، غرض فقط لهو نباشد. بلکه تقویت دین و ایمان و حمایت شیعیان باشد. (حلیةالمتقین، باب اول، فصل دهم، و باب چهاردهم، فصل دوازدهم).

- بدرستی که ملائکه از هر نوع برد و باخت و مسابقه متنفرند و انجام‌دهنگان آنرا نفرین می‌کنند، بجز شتردوانی و اسب‌دوانی و تیراندازی. و رسول خدا (ص) با اسامه بن زید مسابقه گذاشته واسب‌دوانی فرمودند. (وسائل الشیعه، جلد سیزدهم).

- حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی که آدم وفات کرد، بمرگ او ابلیس و قابیل خوشحال شدند. و در زمین با هم اجتماع کردند و آلات طرب را ساختند. و هر چه در زمین از این گونه آلات هست که مردم از آن لذت می‌برند از آنجا پیدا شده است. (وسایل، ابواب مایکتسب به، باب صدم).

در احکام سفر

- محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) پرسید که به زمینی می‌روم که پر از برف ویخ است و چگونه وضو سازم؟ فرمود تیمم کن و دیگر به همچنین زمین مرو که دین تو در آنجا هلاك شود.

- و در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت امام موسی کاظم(ع) گفت می‌خواهم به سفر بروم. مرا دعا کنید. فرمود: چه روزی می‌روی؟ عرض کرد: در روز دوشنبه، از برای برکت آن روز. زیرا می‌گویند حضرت رسول خدا (ص) در آن روز متولد شده‌اند. حضرت فرمود: غلط کرده‌اند حضرت رسول خدا (ص) روز جمعه متولد شدند. و هیچ روزی شوم‌تر از روز دوشنبه نیست، که حضرت رسول (ص) در آن روز وفات کرد، و وحی آسمان در آن روز از ما منقطع شد، و در آن روز حق ما را غصب کردند. و

فرمود می‌خواهی دلالت کنم ترا به روز سهل و آسانی، که خدا در آن روز نرم کرد آهن را از برای حضرت داوود(ع)؟ گفت بلی. فرمود که آن روز، روز سه‌شنبه است.

- و در حدیث معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که هر که اراده سفری داشته باشد، باید که در روز شنبه سفر کند، که اگر سنگی از کوهی برگردد در روز شنبه، البته آنرا خدای تعالی بجای خود برگرداند. و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسول خدا (ص) در روز پنج‌شنبه به سفر می‌رفتند و می‌فرمودند که این روز را خدا و رسول و ملائکه دوست دارند.

- و سفرمکن در روز سوم ماه و روز چهارم و روز پنجم و روز سیزدهم و روز شانزدهم و روز بیستم و روز بیست و چهارم و روز بیست و پنجم و روز بیست و ششم. و ظاهرا هشتم ماه و بیست و سوم ماه نیز برای سفر خوب نیست. هر که سفر کند یا زن بخواهد و ماه در عقرب باشد، خدا بدادش برسد. (حلیةالمتقین، باب چهاردهم، فصل اول).

- در حدیث معتبر از حضرت امام رضا(ع) منقول است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که هر که روز شنبه به عزم سفر از خانه بیرون رود و عمامه سفیدی بر سر داشته باشد که تحت الحنك بسته باشد، اگر برود به نزد کوهی و بخواهد آنرا از جای برکند، هر آینه چنین شود.

- در حدیث صحیح از امام موسی(ع) منقول است که هفت چیز است که اگر در برابر مسافری ظاهر شود، برای او شوم است: کلاغی که فریاد کند از جانب راست، و سگی که دمش را علم کرده باشد، و گرگی که بر دم خود نشسته باشد، و آهوئی که جانب راست بیاید و بجانب چپ برود، و جغدی که فریاد کند، و زن پیر سفید موئی که از روبرو بیاید، و ماده الاغی که گوشش را بریده باشند.

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که حضرت رسول (ص) فرمود هر که به سفر رود، باید با خود بردارد عصائی از چوب بادام تلخ، که حقتعالی او را ایمن گرداند از هر سبع درنده و هر دزدی و هر

صاحب زهری تا به اهل خود برگردد. و با او هفتاد وهفت ملك باشند که از برایش استغفار کنند تا برگردد و عصا را بگذارد.

- حضرت امام موسی(ع) فرمود: من ضامنم برای کسیکه اراده سفر داشته باشد و عمامه بر سر بندد و سرعمامه را در زیر تحت الحنك كند، که از دزد و غرق شدن و سوختن در امان است.

در حدیث معتبر منقول است که حضرت زین‌العابدین(ع) چون به سفر حج یا عمره می‌رفتند، لوز و شکر و قائوت ترش و شیرین با خود برمی‌داشتند.

- در احادیث معتبر بسیار وارد شده است که حضرت رسول (ص) به حضرت امیرالمومنین(ع) وصیت نمود که: یا علی، هرگز تنها به سفر مرو که کار شیطان است. و دو تا هم که بروند دو شیطانند. و سفر از سه کس کمتر نباشد. و از جمع احادیث معلوم شده که اقل رفیقان سه نفرند و اکثرشان هفت نفر، و کمتر و بیشتر خوب نیست.

- در حدیث معتبر منقول است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که حضرت لقمان پسر خود را نصیحت فرمود که: چون سفر کنی با گروهی و راه گم کنید، اگر یك کس را ببینید خبر راه را از او مپرسید که شاید شیطان باشد که خواهد شما را حیران کند.

- در حدیث معتبر منقول است از حضرت رسول اکرم (ص) که: بر شما باد راه رفتن در سفر، در شب، که زمین در شب پیچیده می‌شود. و در شکم رودخانه‌ها فرود نیائید که محل درندگان و ماران است. و چون راه را غلط رفته باشید، همیشه بجانب راست میل کنید.

و از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که اگر در سفر راه گم کنید، فریاد کنید که "یا صالح، اغثنی". زیرا که از برادران مومن شما در طایفه جن، شخصی هست که نامش صالح است و جواب می‌گوید و راهنمائی می‌کند.

و حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که چون سفر کنید مراقب باشید که شیاطین در میان محمل‌ها و کجاوه‌ها بدر می‌آید و شتران را رم می‌دهند، پس از آیةالکرسی کوتاهی نکنید.

- در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) منقول است که مکروه است به دریا سوار شدن به قصد تجارت. و از

حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است آن کس که بدریا سوار شود بقصد تجارت و طلب روزی نیکو مکروه است. و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که کسیکه به کشتی سوار می‌شود برای تجارت، ایمان خود را در معرض تلف قرار داده است. و در اخبار معتبره وارد شده است که حضرت رسول نهی فرمود از سوار شدن دریا در وقت هیجان آن. (حلیةالمتقین، باب چهاردهم، فصول دوم، چهارم، پنجم، ششم، هشتم، نهم و دهم).

درباره حیوانات

- از حضرت امام موسی کاظم(ع) در حدیث معتبر منقول است که دوازده صنف حیوانند که از جانب خداوند مسخ شده‌اند: پس فیل، پادشاهی بود که زنا و لواطه می‌کرد. و خرس، عرب بادیه‌نشینی بود که دیوثی می‌کرد. و خرگوش، زنی بود که به شوهر خویش خیانت می‌کرد و هم غسل حیض و جنابت نمی‌کرد. و شب‌پره، خرمای مردم را می‌دزدید. و میمون و خوك، جماعتی بودند از بنی‌اسرائیل که در روز شنبه ماهی شکار می‌کردند. و سوسمار وچلپا، سه گروهی دیگر بودند از بنی‌اسرائیل که در زمان حضرت موسی به مائده آسمانی ایمان نیاوردند و مسخ شدند. پس گروهی از ایشان به دریا رفتند و گروهی دیگر به صحرا. و عقرب مرد سخن‌چینی بود. و زنبور قصابی بود که از ترازو دزدی می‌کرد. و کرگدن مردی بود که مردم با اوعمل قبیح می‌کردند. (حلیةالمتقین، باب سیزدهم، فصل هشتم).

- حضرت امام حسین(ع) فرمود که هر پرنده‌ای و چهارپائی بیانی دارد. دراج می‌گوید: "الرحمن علی العرش استوی". و خروس می‌گوید: خدا را فراموش نکن. و شاهین می‌گوید: "سبحان الله حقا حقا". و کلاغ می‌گوید: ای روزی‌دهنده بفرست مرا روزی حلال. و اردك می‌گوید: ای خداوند، من گناهکار را ببخش و بیامرز. و بلبل می‌گوید: "لا اله الا الله حقا حقا". و فاخته می‌گوید: " یا واحد یا احد یا فرد یا صمد". و سبزه‌قبا می‌گوید: مولای من، مرا آزاد کن از آتش جهنم. و پرستوك سوره حمد می‌خواند. و بزغاله می‌گوید که: خدایا، مرگ چه زود به من رسید، در حالیکه گناهم سنگین و بسیار است(!). و یوز می‌گوید که: "یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله". و شتر می‌گوید که: منزه

است پروردگار. و شغال می‌گوید: واویلا بر گناهکاری که در گناه خود مصرّ باشد! و سگ می‌گوید: بس است معصیت بدرگاه خدا. و خرگوش می‌گوید: هلاك نكن مرا ای خدا تا حمد تو گویم. و روباه می‌گوید: دنیا دار فریب است. و کرگدن می‌گوید: بفریادم برس که هلاك می‌شوم. و عقرب می‌گوید که: بدی چیز بدی است. و بدرستی که همه خلایق این طور تسبیح می‌گویند.(حلیةالمتقین، باب دوازدهم، فصل نهم)

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که یکی از ملائك حامل عرش بصورت گاو است. پس گاو، سید حیوانات است. و چون بنی‌اسرائیل گوساله پرستیدند، آن ملکی که بصورت گاو است از شرم سر به زیر افکند و بان سبب هر گاوی چنین شده است که از شرم نگاه بجانب آسمان نمی‌کند.

- از حضرت صادق(ع) روایت است که چون نمرود آتش برای سوزانیدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام افروخت، جانوران از خدا رخصت طلبیدند که آب بر آتش بریزند. حقتعالی هیچیك را رخصت نداد، بغیر از وزغ را. پس دو ثلث آن از آتش سوخت و یك ثلث آن باقی ماند.

و صره که مرغی است که سر بزرگی دارد و گنجشك را شکار می‌کند، راهنمای حضرت آدم علیه‌السلام بود از بلاد سراندیب تا بلاد جدّه، به مدت یك ماه.

و اما پرستوك، گردیدن آن در هوا برای تأسف و اندوهی است که بر مظلومیت اهل‌بیت رسالت پناه دارد و تسبیحش خواندن سوره حمد است و در آخر خوانندگی می‌گوید: "ولاالضالین".

- در حدیث از حضرت صادق(ع) منقول است که از وقتیکه جناب امام حسین(ع) را شهید کردند، جغد در روزها پیدا نمی‌شود، و در شب ظاهر می‌شود، و پیوسته روزها روزه می‌گیرد، و چون شب می‌شود افطار می‌کند، و پیوسته ناله و گریه می‌کند بر جناب امام حسین(ع)، تا صبح. (حلیةالمتقین، باب دوازدهم، فصول هشتم و نهم).

- در حدیث معتبر از حضرت امیرالمومنین(ع) منقول است که حضرت رسول‌الله (ص) مرا به مدینه فرستاد تا در آنجا سگها را بکشم.

و از حضرت رسول‌الله (ص) منقول است که جبرئیل گفت: ما گروه ملائکه درخانه‌ای داخل نمی‌شویم که در آنجا سگ باشد، یا ظرفی باشد که در آن بول کنند.

و در حدیث معتبر منقول است که فاخته‌ای در خانه امام محمد باقر(ع) خوانندگی می‌کرد. فرمود: که می‌دانید چه می‌گوید؟ گفتند نه. فرمود: به زبان عربی می‌گوید: فقدتکم فقدتکم، یعنی نیست شوید، نیست شوید. پس فرمود: ما این ملعون را دفع می‌کنیم، پیش از آنکه مرا را دفع کند. پس فرمود که آنرا کشتند.

- در حدیث موثق از حضرت صادق(ع) منقول است که سگی که سیاه و یکرنگ باشد، یا سفید یکرنگ یا سرخ یکرنگ، از طایفه جن است. و سگهای ابلق مسخ شده‌اند از جن و انس.

و فرمود که هیچکس نیست که سگی در خانه نگاه دارد، مگر آنکه از ثواب اعمالش روزی یك قیراط کم شود.

- حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که سگهائی که تمام بدنشان سیاه است از طایفه جنیان هستند.

و فرمود که اردك، گاومیش مرغان است، چون لجن می‌خورد. و مرغ خانگی، خوك مرغان است، زیرا که فضله آدمی می‌خورد. و دراج حبشی مرغان است.

- در حدیث معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که باکی نیست به کشتن مورچه، خواه آزارت بکند و خواه نکند.

و از حضرت امام رضا(ع) در حدیث معتبر منقول است که در هر بال هدهد به زبان سریانی نوشته است که آل محمد بهترین خلایق هستند. (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول سوم و هفتم و هشتم و نهم).

- حضرت علی بن الحسین(ع) فرمود: که آن کاکل که بر سر هوجه است، از دست مالیدن حضرت سلیمان بهم رسیده است. زیرا که روزی هوجه نری خواست با ماده خود جمع شود و ماده مضایقه می‌کرد. نر گفت که

می‌خواهم فرزندی بهم رسد که خدا یاد کند. پس ماده راضی شد. چون نزدیك شد که جوجه را بیرون بیاورد. ناگهان دیدند که حضرت سلیمان(ع) با لشکرش می‌آیند و مرغان بر سرش سایه کرده‌اند. پس ماده ملخی برای جوجه خود پنهان کرده بود و نر خرمائی پنهان کرده بود. آن دو را بنزد حضرت سلیمان آوردند و او هدیه ایشان را قبول نمود و لشکر خود را از جانب تخم ایشان بجانب دیگر روانه گردانید، و دست بر ایشان مالید پس به این سبب آن کاکل بر سر ایشان بهم رسید.

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که باکی نیست شب مرغان را از آشیان‌ها گرفتن.

- و در حدیث است که طاووس یمانی به خدمت حضرت امام جعفر صادق(ع) آمد. حضرت از او پرسید که توئی طاووس؟ گفت بلی. حضرت فرمود که طاووس مرغ شومی است که به ساحت هر گروهی داخل شود، ایشان را آواره می‌کند.

- و از حضرت امام رضا(ع) در حدیثی معتبر منقول است که جغد در زمان سابق در خانه‌ها جا می‌کرد و در وقت طعام خوردن نزدیك سفره می‌آمد و طعام بنزدش می‌ریختند و می‌خورد. چون حضرت امام حسین(ع) را شهید کردند، از آبادانی بیرون رفت و در خرابه‌ها و کوهها و صحراها جا گرفت. و گفت: بد امتی هستید شما که فرزند پیغمبر خود را می‌کشید و من ایمن نیستم از شما که مرا هم بکشید.

- حضرت یعقوب علیه‌السلام با فرزند خود گفت: زنا مکن، که مرغی که زنا می‌کند(!) پرهایش می‌ریزد.

از حضرت رسول (ص) منقول است که حیوانات بسیار در خانه نگاه دارید که شیاطین به آنها مشغول شوند و طفلان شما را ضرر نرسانند.

- از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که خوب است حیوانات در خانه نگاه داشتن مثل کبوتر و مرغ و بزغاله. تا آنکه اطفال جنیان با ایشان بازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند.

- از حضرت صادق(ع) منقول است که کبوتر از مرغان پیغمبرانست، و هر خانه‌ای که در آن کبوتر باشد، آفتی از جن به اهل خانه نمی‌رسد. زیرا که

بی‌خردان اجنه با هم بازی می‌کنند در آن خانه، و متوجه آدمی نمی‌شوند. و فرمود که کبوتر دعاکرده حضرت نوع علیه‌السلام است.

- از داود بن فرقد منقول است که گفت: در خانه حصرت صادق(ع) کبوتر راعبی دیدم که بسیار می‌خواند. حضرت فرمود: می‌دانی این کبوتر چه می‌گوید؟ گفتم نه. فرمود که نفرین می‌کند بر قاتلان جناب امام حسین (ع).

- حضرت صادق(ع) فرمود که جناب امیرالمومنین(ع) چاهی کنده بودند. خبر دادند به آن جناب که جنیان سنگ در آن چاه می‌اندازند. حضرت آمدند و بر سر آن چاه فرمودند: ای قوم جن، دست از این عمل بردارید وگرنه کبوتر در این چاه جا می‌دهم.

- حضرت صادق(ع) فرمود که پرستو مرغ ما است. زیرا از اندوه بر مظلومیت اهل‌بیت رسالت در هوا می‌گردد و سوره الحمد می‌خواند. و بدرستیکه در آخر هر خوانندگی می‌گوید "ولاالضالین". (همان کتاب، باب دوازدهم، فصول ششم و هشتم، باب سیزدهم، فصل هشتم).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که: سه کس بر یك چهارپا ردیف نشوند که یکی از ایشان ملعون است، و اقرب آن کس است که پیش نشسته است. و نیز منقول است که دیدند شتری را که بار بر پشتش است و پایش بسته است. فرمودند که صاحب این شتر را بگوئید که مراقب خود باشد در روز قیامت، که این شتر با او خصومت خواهد کرد. و فرمودند که: اگر آب بر چهارپا عرضه کنید و او نخورد، بر رویش چیزی نزنید. زیرا که تسبیح پروردگار خود می‌گوید.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که بر کوهان هر شتری شیطانی نشسته است. پس آنرا نرم کنید با بسم الله گفتن در وقت سوار شدن.

و فرمود که: هر شتری که هفت مرتبه آنرا به حج ببرند و در موقف عرفات حاضر شود، البته حقتعالی او را از چهارپایان بهشت گرداند. و در حدیثی پنج مرتبه و در حدیثی هم سه مرتبه وارد شده است.

و نیز آن حضرت (ص) به حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود که زینهار سوار مشو بر میثره سرخ، که آن از چیزهائی است که شیطان بر آن سوار می‌شود. و میثره بالِش زین است که بر روی جهاز شتر می‌گذارند.

و نیز از حضرت (ص) منقول است که چون کسی در وقت سوار شدن، بسم الله نگوید، شیطان ردیف او می‌شود و به او می‌گوید خوانندگی بکن. و اگر نتواند خوانندگی بکند، باو می‌گوید که آرزوهای محال بکن، پس او پیوسته در آرزو است تا پائین آید.

و نیز فرمود که: از میان قطار شتر بدر نروید، زیرا که هیچ قطار شتری نیست مگر آنکه میان هر دو شتر آن یك شیطان هست.

و فرمود که میمنت اسب، در سرخ و سیاه و پیشانی سفید است که سه دست و پایش سفید باشد و دست راستش سفیدی نداشته باشد. (حلیةالمتقین، باب سیزدهم، و فصول دوم و سوم و چهارم).

- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که بهترین چهارپایان نزد من الاغ است.

- حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که هرگاه چهارپائی در زیر کسی به زمین بخورد و صاحبش از روی غضب باو بگوید: "تعست" یعنی هلاك شوی، چهارپا نیز بدو بگوید: "تعس اعاصنا للرب" یعنی هلاك شود از ما دو تا هر کدام که نافرمانی پروردگار خود بیشتر کرده است.

- و به دو سند معتبر از آن حضرت(ع) و از حضرت امام موسی کاظم(ع) منقول است که هر چهارپائی که صاحبش خواهد بر او سوار شود، بگوید : "اللهم اجعله لی رحیما" یعنی خداوندا او را به من مهربان گردان.

- و فرمود که: آیا شرم نمی‌کنید که شما بر روی چهارپای خود خوانندگی می‌کنید و او در زیر شما تسبیح پروردگار خود را می‌گوید؟

- و فرمود: شتران سیاه به صورت بخرید که عمرشان زیاد است. و شتران سرخ مو نخرید که عمرشان کوتاهتر است.

- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود: هر که نگاه دارد اسب سرخ موئی را که در پیشانیش سفیدی بوده باشد (و بهتر است نزد من که سفیدی

پیشانی او تا بینی آمده باشد و چهار دست و پایش نیز سفید باشد)، پس خانه‌ای که چنین اسب در آن باشد، فقر و پریشانی داخل آن خانه نشود.

- و فرمود که: در چهارپایان بودن یکرنگ کراهت دارد مگر الاغ و قاطر. و نشانهای سفید در الاغ و قاطر کراهت دارد مگر آنکه در قاطر تا بینی کشیده شده باشد، و تازه آنهم تعریفی ندارد.

- و فرمود که: تند راه رفتن سواره یا پیاده برای مومن قباحت دارد.

- و فرمود: در بینی هر چهارپائی شیطانی هست. پس چون خواهید آنرا لجام کنید، بسم‌الله بگوئید.

- و فرمود هر که اسبی بخرد و نگاه دارد در انتظار خروج ما اهل‌بیت، حقتعالی روزی او را برساند و آرزوهایش را برآورد. (همان کتاب، باب سیزدهم، فصول اول و سوم و چهارم و هشتم).

در باره اطعمه و اشربه

- بدانکه جو خوردن از شعار پیامبران است.، و در حدیث است که در هیچ شکمی قرار نگیرد، الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند. و جو قوت پیغمبران است.

و در حدیث است که گوشت سید طعامها است در دنیاو آخرت. و حضرت رسالت پناه (ص) گوشت سر دست را دوست تر می‌داشتند. و گوشت قالیچه بدترین گوشتهاست چه به محل بول نزدیکتر است و از حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام منقول است که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت جماع می‌دهد. و از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام منقول است که گوشت گاو با برگ چغندر خوردن برص را برطرف می‌سازد. و سرکه طعام انبیاست و شهوت زنان را برطرف می‌سازد. و زیتون بادها را می‌شکند. و عسل جهت آب پشت نافع است. و شیر گوسفند سیاه نافع‌تر است از گوسفند سرخ. و شیر گاو سرخ بهتر است از شیر گاو سیاه. و نخود بریان کرده را هفتاد پیغمبر دعا کرده‌اند. وانجیر شبیه‌ترین میوه‌هاست به میوهای بهشت. و انار سید میوه‌هاست و در هر اناری دانه‌ای از بهشت است. و بر هر ورق کاسنی، قطره‌ای از آب بهشت است و قوه مجامعت را زیاد می‌کند. و برنج

بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر. و باقلا را اگر با پوست بخورند دباغت معده می‌کند. و لوبیا بادها را از شکم می‌راند. و کدو باعث زیادتی مغز و دماغ می‌شود. و سیب نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی. و سنجد بواسیر را زایل می‌سازد و تقطیر بول را نافع است. و کندر قطع بواسیر می‌کند. و امان از جذام، و چغندر شفای مرضها است و شلغم جذام را می‌برد و پیاز قوه باه می‌دهد. (جامع عباسی، باب پانزدهم، منافع طعامها و میوه‌ها).

- در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که از ایشان پرسیدند: آیا به حضرت عیسی علیه‌السلام می‌رسید دردهائی که به سایر فرزندان آدم می‌رسید؟ فرمود که بلی. در طفولیت بیماریهای مردم بزرگ به او می‌رسید و درد مقعد از دردهای بزرگان است. وقتی که این درد او راعارض می‌شد، به مادرش می‌گفت که عسل و سیاهدانه و روغن زیتون را به یکدیگر خمیر کن و از برای من بیاور. ولی چون می‌آورد کراهت داشت از خوردن آن. و می‌گفت که به علم پیغمبری این معجون را طلب کردم، اما از بدمزگی آن کراهت دارم.

- و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: بخورید انجدان رومی را، که درد مقعد را زائل می‌کند.

- و فرمود که برای معالجه زکام پنبه‌ای را به روغن بنفشه آلوده کنید و در وقت خواب بر مقعد گذارید.

- و منقول است شخصی به آن حضرت(ع) شکایت کرد که از بسیار آمدن بول آزار می‌کشم. فرمود که در آخر شب سیاهدانه بخور. و فرمود که من خودم همین گرفتاری را دارم و سیاهدانه می‌خورم که برای تب و درد سر و آزار چشم و درد شکم و جمیع دردهای دیگر مفید است و خدا مرا به آن شفا می‌دهد.

- و فرمود که هر که سیب به ناشتا بخورد، آب منی او پاکیزه شود.

- و فرمود چهار چیز است که هر طبیعتی را به اعتدال می‌آورد: انار سورنی و خرمای نارس پخته و بنفشه و کاسنی.

- و فرمود که: در سیاهدانه شفای همه دردها هست بغیر از مرگ.

- و فرمود که: یکی از پیغمبران به خدا شکایت کرد که امت او بسیار جبون است. وحی بر او نازل شد که امر کن امت خود را که اسفند بخورند.

- و نیز فرمود که پیغمبری شکایت کرد به خدا از کمی فرزند، و وحی به او رسید که تخم با گوشت بخور.

- و نیز فرمود که بنی‌اسرائیل در اول و آخر طعام سرکه می‌خوردند و ما اهل‌بیت نبوت در اول طعام نمك می‌خوریم.

- و در حدیث است که مفضل به خدمت آن حضرت شکایت کرد از تنگی نفس، و گفت اندکی راهی که می‌روم نفسم تنگ میگیرد و می‌نشینم. فرمود بول شتر بخور تا ساکن شود.

- و فرمود که: پنج میوه است که از بهشت آمده است: انار طبس و سیب شامی و به و انگور رزاقی و رطب مشان.

- و فرمود که میوه صد و بیست قسم است، و بهتر از همه انار است.

- و فرمود که در عالم بیست و یك نوع گل وجود دارد و سید آنها گل مورد است.

- و به سند صحیح منقول است که حضرت(ع) آش باقلا را که مویز در آن میکرده‌اند بسیار دوست می‌داشته‌اند.

- و از آن حضرت منقول است که سویق یعنی آرد بو داده به وحی الهی ساخته شده است و هفتاد درد را دوا است.

- و فرمود که هر کسی که چهل روز گوشت بخورد، کج‌خلق می‌شود و باید که در گوشش اذان بگویند.

- و فرمود که: روغن بنفشه سیّد روغنها است. و فضیلت روغن بنفشه بر سایر روغنها، مثل فضیلت ما اهل‌بیت است بر سایر مردم. و نیز فرمود که: ای عقبه، روغن بنفشه در زمستان گرم است و تابستان خنك است. و برای شیعیان ما نرم است و برای دشمنان ما خشك است. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصول هفتم و هشتم، باب ششم، فصول هفتم و یازدهم، باب نهم، فصول ششم و نهم و دهم و یازدهم).

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود بر شما باد خوردن کرفس که خوراك حضرت الیاس و یسع و یوشع بن نون علیه‌السلام است.

- و نیز فرمود که گروه قریش گوشت را دوست می‌دارم.

- حضرت امام حسین(ع) فرمود که اگر مردم بدانند که چه منافع در هلیله زرد است، هر آینه به وزن آن از طلا بخرند.

- حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که: کلید طب عرب حجامت و حقنه است، و پس قی کردن و دوا در بینی کردن، و آخر الدواء داغ کردن است.

- و فرمود که شیر یك گوسفند سیاه بهتر است از شیر ده گوسفند سرخ، و شیر یك گاو سرخ بهتر است از شیر ده گاو سیاه.

- و فرمود که از آب تلخ و آب گوگرد احتراز کنید که حضرت نوح علیه‌السلام در وقت طوفان آبها را طلبید، پس همه اجابت او را کردند، بغیر از آب تلخ و آب گوگرد. پس نفرین کرد هر دو را.

- و نقل فرمود که چون مرض پیسی در میان بنی‌اسرائیل بسیار شد، حقتعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه‌السلام که با ایشان بگو گوشت گاو با چغندر بخورند.

- حضرت امام موسی کاظم(ع) فرمود که هر کس در روز جمعه یك انار ناشتا بخورد تا چهل روز وسوسه شیطان از دلش دور شود. و اگر دو تا بخورد تا هشتاد روز، واگر سه تا بخورد تا صد و بیست روز.

- و نیز فرمود که اگر کسی هزار درهم داشته باشد و بغیر از آن چیزی نداشته باشد، همه را شکر بخرد که در آن عجایبهاست.

- و فرمود که هیچکس نیست که رگ خوره در بدن او نباشد و چاره آن خوردن شلغم است.

- و فرمود که بول شتر نافعتر است از شیر او.

- شخصی به آن حضرت عرض کرد که ماده طاعون در بدن من ظاهر شده است. فرمود که: سیب بخور. آن شخص خورد و عافیت یافت.

- حضرت امام رضا(ع) فرمود که: بادروج از ما اهل‌بیت است و تره تیزك ازبنی‌امیه است.

- و فرمود که خوردن انجیر تر و خشك بواسیر راقطع می‌کند.

- و شخصی به آن حضرت(ع) شکایت کرد از بواسیر. فرمود: سوره یاسین را با عسل بنویس و بشوی و بخور.

- و نیز شخصی بخدمت آن حضرت شکایت کرد از کمی فرزند. فرمود که: اول استغفار بکن و بعد تخم مرغ با گوشت بخور.

- و فرمود که فضیلت نان جو بر نان گندم، مانند فضیلت ما اهل‌بیت است بر سایر مردم دنیا. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصول هفتم و هشتم و یازدهم، باب هشتم، فصل سوم، باب نهم، فصول پنجم و هشتم و دهم).

- از حضرت امام علی النقی(ع) منقول است که شخصی به خدمت ایشان آمد وعرض کرد که در همسایگی ما شخصی را عقرب گزیده است. فرمود: از حضرت رضا علیه‌السلام به ما رسیده است که کسی را که مار یا عقرب گزیده باشد، سنبل و زعفران و قاقله و عاقرقرحا و خریق سفید و بذرالبنج و فلفل سفید باندازه مساوی و خرفیون دو برابر هر کدام بسیار نرم بکوبند. و از حریر بیرون کنند. و به عسلی که کفش را گرفته باشند، خمیر کنند. و یك حب آنرا با آب حلتیث به او بخورانند که در ساعت شفا یابد.

- و نیز منقول است که زخمی بر بدن متوکل خلیفه بیرون آمده بود که مشرف بر هلاك بود. فتح بن خاقان وزیر متوکل، کس بنزد حضرت امام علی نقی(ع) فرستاد. چاره جست. حضرت فرمود که سرگین گوسفند را با گلاب مخلوط کنید و بر آن زخم بگذارید. پس چنین کردند و زخم گشوده شد.

- و نیز منقول است که شخصی به حضرت امام علی نقی(ع) شکایت کرد از یبوست مزاج. فرمود که خرمای برنی را ناشتا بخور و آب بر بالایش بخور. چنان کرد فربه شد و رطوبت بر مزاجش غالب شد و باز به حضور حضرت آمد. آن بار حضرت فرمود خرمای برنی را ناشتا بخور و آب بر بالایش نخور. (حلیةالمتقین، باب سوم، فصل هشتم، باب نهم، فصل یازدهم).

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که بر هر یك برگ و دانه از درخت اسفند ملکی موکل است که با آن هست تا بپوسد. و ریشه‌اش و شاخه‌اش غم و سحر را برطرف می‌کند و در دانه‌اش شفای هفتاد درد است. پس

همه دردهای خود را مداوا کنید به اسفند و کندر. (مفاتیح الجنان، و باقیات صالحات، باب سوم، احادیث در عوذات دفع شیاطین).

- در روایت معتبر از حضرت مام جعفر صادق منقول است که هر کس سه روز بیمار شود و بیماری خود را پنهان کند و از آن به کسی خبر ندهد، خداوند گوشت او را به گوشتی بهتر و خونش را به خونی بهتر و پوست او را به پوستی بهتر و موی او را به موئی بهتر تبدیل فرماید. و بدل کند به گوشت و خون و پوست و موئی که بدان گناه نکرده است. (وسایل الشیعه، جلد دوم).

در فضائل روزها و ماهها

- بدان که شب و روز جمعه را امتیاز تام است از سایر لیالی. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که شب جمعه و روز جمعه، بیست و چهار ساعت است. و در هر ساعت حقتعالی ششصد هزار کس را از جهنم آزاد کند و نیز در حدیث معتبر از آن حضرت مروی است که گاه که مومن دعا می‌کند برای حاجتی، حقتعالی قضای حاجت او را تاخیر می‌کند تا اینکه روز جمعه برسد و حاجت او را برآورد.

و نیز از آن حضرت مروی است که چون شب جمعه می‌آید، ماهیان دریا سر از آب بیرون می‌آورند و وحشیان صحرا گردن می‌کشند و حقتعالی را ندا می‌کنند که پروردگارا ما را عذاب مکن به گناه آدمیان.

و به سند معتبر از حضرت رضا علیه‌السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز جمعه سید روزها است. و از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام منقول است که چون مرغان در روز جمعه بیکدیگر برمی‌خورند سلام می‌کنند و می‌گویند چه روز شایسته‌ای است... و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که هر که سه "طسین" را در شب جمعه بخواند، خداوند در آخرت صد زن از حوریان بهشت را به او تزویج نماید. و نیز فرمود که خداوند هر کس را که در شب جمعه فوت شود، از عذاب قبر حفظ فرماید.

- و بسیار نیکواست که در شب جمعه انار تناول کند، چنانکه حضرت صادق علیه‌السلام در هر شب جمعه انار میل می‌فرمودند و اگر در وقت خوابیدن بخورد، شاید بهتر باشد، چه آنکه روایت شده که هر که در وقت خوابیدن انار بخورد، ایمن خواهد بود از نفس خود تا صبح کند. و سزاوار است که هر گاه انار بخورد دستمالی در زیر آن پهن کند که دانه‌اش را ضبط کند و بعد از آن بخورد و در انار خود دیگری را شریك نکند. (مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل چهارم، در فضیلت و اعمال شب و روز جمعه).

- و نیکواست که در روز جمعه سر را به خطمی بشوید که امان می‌بخشد از پیسی و دیوانگی. و ناخن و شارب بگیرد که روزی را زیاد می‌کند و از گناه پاك می‌کند تا جمعه دیگر وامان می‌بخشد از دیوانگی و خوره و پیسی.

و نیکو است که در ناشتای جمعه انار بخورد. و هفت برگ کاسنی پیش از زوال جمعه بخورد. و از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام مروی است که هر که یك انار در روز جمعه ناشتا بخورد، تا چهل روز دلش را نورانی گرداند. و اگر دو انار بخورد، تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد، تا صد و بیست روز وسوسه شیطان را از او دور گرداند. و شیخ در مصباح فرموده فضیلت بسیار روایت شده در خوردن انار در روز جمعه و در شب آن.

و باید که روز جمعه مشغول به آموزش مسائل دینی خود شود، نه آنکه صرف کند به سیر و گشت و تفرج در باغها و مزارع و مصاحبت با اراذل و بیعاران و مسخرگی و خنده‌های قهقهه و خواندن شعر و امثال اینها که مفاسدش زیاده از آن است که ذکر شود.

و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که هر گاه ببینید که روز جمعه مرد پیری تاریخ برای مردم نقل می‌کند، سنگریزه بر سرش بریزید.

و نیز از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که هر که در روز جمعه ماه رجب چهار رکعت نماز مابین ظهر و عصر بخواند، و در هر رکعتی یك حمد و هفت مرتبه آیةالکرسی و پنج مرتبه قل هوالله احد بگوید، حقتعالی عطا فرماید او را بر هر آیه‌ای که خوانده شهری در بهشت از یاقوت

سرخ، و بهر حرفی از این آیات قصری در بهشت از در سفید، و تزویج فرماید او را حورالعین.

- حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید "اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم"، نمیرد تا امام قائم را درك نماید.

- و شیخ طوسی رحمة الله علیه فرموده که ساعت استجابت دعا در روز جمعه، وقتی است که فرو رود نصف خورشید و نصف دیگرش غروب نکرده باشد. و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن وقت دعا می‌کرد.

- سید بن طاووس در جمال السوع گفته که ابن بابویه رحمة الله علیه از مقربین ابی دلف روایت کرده که روزی به خدمت حضرت امام علی النقی علیه‌السلام رفتم. عرض کردم: ای سید من، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که "دشمنی نکنید با روزها که آنها با شما دشمنی خواهند کرد". و من معنی آنرا نمی‌فهمم. فرمود: مراد از ایام و روزها ما اهل‌بیت هستیم، تا مادامی که بپا است آسمانها و زمین. و اما شنبه اسم رسول خدا است و یکشنبه اسم امیرالمومنین و دوشنبه اسم حسن و حسین علیهم السلام وسه‌شنبه اسم علی بن حسین و محمدبن علی و جعفربن محمد علیهم السلام و چهارشنبه اسم موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمدبن علی علیه‌السلام و من و پنجشنبه اسم فرزند حسن است و جمعه اسم فرزند فرزندم است که بسوی او جمع می‌شوند. اهل حق، این است معنی ایام. پس دشمنی مکنید با ما در دنیا، که دشمنی شود با شما در آخرت. پس آن حضرت به قبری که در برابر حصیر اطاقش کنده بود، اشاره فرمود و گفت اکنون دیگر وداع کن و بیرون رو که ایمن نیستم بر تو، و می‌ترسم اذیتی بتو رسد.

- روایت کرده اسمعیل بن عبدالخالق، که بودم نزد حضرت صادق علیه‌السلام، که در میان آمد ذکر فضیلت روزه ماه شعبان. و حضرت فرمودند که فضیلت روزه ماه شعبان چنان است که حتی اگر مردی مرتکب خون حرام شود و پس در این روزه را بگیرد، آمرزیده شود.

- و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که کسیکه یکروز از ماه شعبان را روزه بدارد، به خدا قسم بهشت نصیب او است!

- وحضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نقل فرمود قصه آن لشکری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد کفار فرستاده بود. و دشمنان شب بر ایشان شبیخون زدند و آن شبی تاریك و سخت ظلمانی بود. و مسلمانان در خواب بودند و کسی از ایشان بیدار نبود جز زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قتاده بن نعمان و قیس بن عاصم منقری که مشغول نماز و قرآن بودند. دشمنان، مسلمانان را تیر باران کردند بواسطه تاریکی. که ناگهان از دهان این چهار نفر نورهایی ساطع شد که لشکرگاه مسلمان را روشن کرد. و سبب قوت ودلیری ایشان شد . و پس شمشیر کشیده و دشمنان را کشته و زخمدار واسیر نمودند. و چون مراجعت نمودند، و برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کردند، فرمود: این نورها به جهت اعمال این برادران شماست در غره ماه رمضان.

- و بدرستی که خدای عزوجل چون روز اول ماه شعبان می‌شود، امر می‌کند به درهای بهشت. پس باز می‌شود و امر می‌کند درخت طوبی را. پس نزدیك می‌کند شاخه های خود را این دنیا... و چون روزاول شعبان می‌شود پراکنده می‌کند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین.

- و شیخ حماد بن عیسی از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند که شب نیمه شعبان رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود. همینکه نصف شب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست از رختخواب خود برای عبادت. پس عایشه چون بیدار شد، داخل شد بر او آنچه فرو می‌گیرد زنها را یعنی غیرت. و گمان کرد که آن حضرت رفته پیش بعضی از زنها خود. پس برخاست و پیچید بر خود شمله یعنی چادر خود را. و قسم به خدا که تار شمله او از مو و پود آن از کرکهای شتر بود. و جستجو می‌کرد رسول خدا را در حجره‌های زنهای دیگرش حجره به حجره، بناگاه نظرش افتاد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در سجده بود مثل جامه‌ای که چسبیده شده بر روی زمین... پس همینکه خاست رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد، شتافت عایشه بسوی رختخواب خود. پس رسول خدا آمد به رختخواب او و شنید که نفس بلند می‌زد. فرمود چیست این نفس بلند، آیا ندانستی که چه شبی است امشب؟ این شب نیمه شعبان است که در آن قسمت می‌شود روزی‌ها و نوشته می‌شود اجل‌ها. و نوشته می‌شود اسامی روندگان به حج. و بدرستیکه خدایتعالی

در این شب می‌آمرزد از خلق خود بیشتر از عدد موهای بزهای قبیله کلب! (مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دوم، فضیلت واعمال ماه شعبان).

- نیکو است که در شب اول ماه رمضان، مجامعت با حلال خود کند. این از خصوصیات این ماه است. و الا در ماههای دیگر جماع در شب اول مکروه است.

- و روایت شده که هر که در شب اول ماه رمضان غسل کند، خراش بدن به او نرسد، تا ماه رمضان آینده.

- روز عید غدیر روزی است که حضرت موسی علیه‌السلام بر ساحران غلبه کرد، و خداوند آتش را بر ابراهیم خلیل علیه‌السلام سرد و سلامت کرد، و حضرت موسی علیه‌السلام یوشع بن نون را وصی خود گردانید، و حضرت عیسی علیه‌السلام شمعون الصفا را وصی خود قرار داد، و حضرت سلیمان علیه‌السلام رعیت خود را بر استخلاف آصف بن برخیا اشهاد کرد، و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مابین اصحاب خود برادری افکند. (همان کتاب، باب دوم، فصل سوم، در فضیلت و اعمال ماه مبارك رمضان).

- اما شب بیست و پنجم ذی‌القعده شب دحوالارض است. و آن شبی است که تمامی زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن شد. و روز بیست و پنجم ذی‌القعده روز دحوالارض است.

و از حسن بن علی وشا روایت است که گفت: من کودك بودم که با پدرم در خدمت امام رضا علیه‌السلام شام خوردیم. و شب بیست و پنجم ماه ذی‌القعده. پس فرمود که امشب حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام متولد شده‌اند، و زمین از زیر خانه کعبه پهن شده است، و در این روز حضرت قائم علیه‌السلام قیام خواهد نمود. پس هر که روزش روزه بدارد، چنان است که شصت ماه را روزه بدارد. و در روایتی روزه‌اش مثل روزه هفتاد سال است. و هر که این روز را روزه بدارد و این شب را به عبادت به سر آورد، از برای او عبادت صد سال نوشته شود، و از برای روزه‌دار این روز هرچه در میان

آسمان و زمین است، طلب مغفرت کند. (همان کتاب، باب دوم، فصل چهارم، فضیلت شب و روز دحوالارض واعمال آن).

منتخباتی از "کیمیای سعادت"

چنانکه قبلا گفته شد(صفحات ۴۰و ۴۱)، یکی از کرامات مکتب آخوند اینست که حتی کسانی را در حد نوابغ علم و اندیشه، وقتی که به قالب آخوند می‌روند، مسخ می‌کند و به حد يك طلبه بی‌شعور فیضیه پائین می‌آورد.

نمونه بارزی ازین امر مورد امام محمد غزالی است. این شخصیت برجسته معارف اسلامی در قرن پنجم هجری که مقام علمی وی قرون بعد از او را عمیقا تحت تاثیر قرار داد و بهمراه ابن‌سینا و رازی و فارابی یکی از چهار دانشمند ایرانی بود که آثارشان در همان قرون وسطی به زبان لاتینی ترجمه شد و دیر زمانی در دانشگاههای جهان غرب تدریس گردید، مولف قریب هفتاد اثر معروف در علوم دین واصول و کلام و حدیث و اخلاق و منطق و تصوف است. و مقام عمی وی چنان بود که در ۳۴ سالگی به استادی مدرسه معروف نظامیه بغداد خوانده شد، و اتفاقا صابون اتهام زندقه و الحاد به جامه او هم خورد.

بر چنین مبنائی، شاید به اشکال باور کنید که اراجیفی که در صفحات بعد خواهید خواند، منتخباتی از مطالبی است که همین حجةالاسلام (عنوانی که برای اولین بار بطور مطلق باو داده شد)، وقتی که از قالب شخصیت علمی خود بیرون آمده و بقالب آخوند رفته است، در کتاب معروف "کیمیای سعادت" که از آثار فارسی او است، آنها را "احکام و مقررات ابدی الهی" معرفی کرده، منتها چون شیعه نبوده، آنها را میان امامان تقسیم نکرده و همه را تنها از خود پیامبر دانسته است.

* * *

باید که اگر در صحرا بود از چشم خلق دور شود، واگر تواند در پس دیواری شود. و عورت پیش از نشستن برهنه نکند. و روی سوی آفتاب و ماه نکند. و قبله را باز پس پشت نگذارد. و روی فرا قلبه نکند، مگر دیواری باشد. لیکن اولی‌تر آن بود که قبله بر چپ یا راست او بود. در آب ایستاده بول نکند. در

زیر درخت میوه‌دار غایط نکند. در هیچ سوراخ غایط و بول نکند. در برابر باد و بر زمین سخت بول نکند. و بر سر پای ایستاده بول نکند، الا به عذری. و در نشستن برای بول و غایط میل بر پای چپ کند و چون برون آید پای راستش فراپیش دارد. و سر برهنه به قضای حاجت نرود. و چون درون دارالخلاء شود، بگوید: اعوذبالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم (پناه به خدا از پلیدی شیطان رجیم). و چون بیرون آید بگوید: الحمد لله الذی اذهب غنی مایوذینی و ابقی علی ماینفعنی (خدا را شکر که آنچه مرا آزار می‌کرد، از من دور کرد. و آنچه سودمند است، برای بر جای گذاشت).

* * *

و باید که سه سنگ کلوخ راست کرده دارد پیش از قضای حاجت. و چون فارغ شود به دست چپ فرا گیرد، و بر جائی نهد که پلید نباشد. آنگاه براند تا به موضع نجاست. و آنجا برگرداند و نجاست برباید چنانکه فراتر نبرد نجاست را. این چنین سه سنگ به کار دارد. اگر پاك نشود، دو دیگر به کار دارد که بهر صورت عدد طاق بود! آنگه سنگ بزرگتر به دست راست بگیرد و قضیب به دست چپ فرا گیرد. و بر آن سنگ فراز آورد سه بار، یا به دیوار فراز آورد به سه جای، و دست چپ جنباند نه دست راست.

و چون بول کرده باشد، سه بار دست به زیر قضیب فرود آورد، وسه بار آنرا بفشارد و سه گام فرا رود، و سه بار تنحنح[1] کند، و بیش از این خویشتن را رنجه ندارد که وسواس به وی راه یابد. واگر این بکرده باشد آب بر زیر جامه خود زند تا با خویشتن گوید که تری از آب است! که رسول صلی الله علیه و آله بدین فرموده است از برای وسواس را.

واگر کسی را در میان قضای حاجت عطسه آید، به دل الحمد لله رب العالمین بباید گفت. و ابراهیم نخعی گفته است: اگر به زبان گوید نیز باکی نباشد.

* * *

- بدان که هر جانوری که خدای تعالی آفریده است، همه پاك است مگر سگ و خوك. و هر جانور که بمیرد، پلید است مگر آدمی و ماهی و ملخ... و

۱- صدائی شبیه سرفه، که مومنین در مستراح می‌کنند.

نیز هر چه وی را در تن، خون روان نیست، چون مگس و زنبور و کژدم و کرم که در طعام افتد. و هرچه در باطن جانوران مستحیل گردیده شود، پلید است مگر منی و خایه مرغ و کرم ابریشم.

* * *

- پس هر که در گرمابه شود چهار چیز بر وی واجب آید و ده چیز سنت:

دو واجب در عورت خود: که از ناف تا زانو از چشمها پوشیده دارد، و از دست قائم[1] نیز نگاه دارد که بسودن از دیدن نکوتر است. و دو واجب در عورت دیگران: که چشم خویش نگاه دارد. و اگر کسی عورت برهنه کند، بر وی حسب کند. که هر که این نکند از گرمابه عاصی بیرون آید.

و نهی آمده است نان را به گرمابه خوردن.

و چون در گرمابه شود سلام نکند. و اگر کسی سلام کند جواب دهد: "عافاك الله". و سخن بسیار نگوید. و اگر قرآن خواند، آهسته خواند. و اگر از شیطان استعاذت کند، به آواز روا باشد. و وقت نماز شام، از فرو شدن آفتاب و میان نماز شام و خفتن به گرمابه نشود. که این وقت انتشار شیطان بود. و چون در خزانه گرم شود، از آتش دوزخ یاد کند. و یکساعت یا زیادت بنشیند تا بداند که زندان دوزخ چون خواهد بود... و اگر ماری بیند از مارهای دوزخ یاد کند! واگر صورتی سهمناك بیند، از منکر و نکیر واز زبانیه دوزخ یاد کند. واگر آوازهای صعب شنود، از نفخه صور یاد آورد. و سنتهای شرعی این است.

و هر ماه یك بار اسك[2] به کار داشتن سودمند بود. و چون بیرون خواهد آمد، اگر آب سرد بر پای ریزد، از نقرس ایمن بود، و درد سر نخیزد. و آب سرد بر سر نریزد.

و از منکرات گرمابه این بود که ران در پیش قایم نهد برهنه تا بمالد. و صورت حیوان بر دیوار گرمابه منکر است. و واجب است تباه کردن آن یا بیرون آمدن.

اما جنس دیگر، پاکی است که فضلات تن وآن هفت است:

۱- کارگر حمام.

۲- واجبی.

اول- موی سر است. و ستردن آن اولی‌تر و به پاکی نزدیکتر، مگر اهل شرف را[1]. و اما بعضی ستردن و هرجای موئی پراکنده بگذاشتن، کراهت و نهی آمده است از آن.

دوم- موی سبلت یا لب، راست داشتن سنت است، و فرو گذاشتن آن نهی است.

سوم- موی زیر بغل، به هر چهل روز برکندن آن سنت است.

چهارم- موی عورت است. و ازالت آن به آهك یا به ستردن سنت است. و باید که از چهل روز تاخیر نکند.

پنجم- ناخن باز کردن است. اندر خبر است که ناخن چون دراز شود، نشستگاه شیطان بود. و باید که در باز کردن، ابتدا بدان انگشت کند که فاضل‌تر است – و دست از پای فاضل‌تر، و راست از چپ فاضل‌تر، و آن انگشت که اشارت شهادت به وی بود فاضل‌تر- پس ابتدا بدان کند، آنگاه از جانب راست وی شود تا دوباره به وی رسد. و هر دو دست روی در روی چون حلقه تقدیر.

ششم- ناف باز بریدن است. و آن به وقت ولادت باشد.

هفتم- ختنه کردن است، مرد و زن را.

* * *

- اما آداب آنچه پیش از طعام است: آنکه طعام بر سفره نهد نه بر خوان - که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین کرده است- و آنکه نیکو بنشیند، یعنی زانوی راست برآرد و بر ساق چپ نشیند. و تکیه‌زده نخورده که رسول صلی الله علیه گفت "من تکیه‌زده طعام نخورم". و آنکه دست به طعام نبرد تا کسی حاضر نیاید که با وی طعام خورد-که تنها خوردن روا نباشد- و انس رضی الله عنه گوید که پیغامبر صلی الله علیه و آله هرگز طعام تنها نخوردی.

- و اما آداب وقت خوردن آن است که: به اول بسم الله بگوید و به آخر الحمدلله. و نیکوتر آن است که به اول لقمه بسم الله گوید، و به دوم لقمه بسم الله الرحمن، و به سیم لقمه بسم الله الرحمن الرحیم. و این به آواز بلند گوید... و باید که به دست راست خورد. و ابتدا به نمك کند، و ختم نیز به نمك کند-که این در

۱- اشاره به شریفان و علویان که خود را از فرزندان پیامبر می‌دانستند و شعارشان گیسوی بلند بود.

خبر آمده است- و از میانه کاسه ترید[1] نخورد و از جوانب خورد. و از میان نان نخورد، بلکه از کناره برگیرد. و نان به کارد پاره نکند و گوشت همچنین... و چون لقمه‌ای یا طعامی دیگر از دست بیفتد، برگیرد و پاك کند و بخورد، که در خبر است که اگر بگذارد شیطان را گذاشه باشد... و نخست انگشت بلیسد به دهان، آنگاه در ازاری مالد. و در طعام گرم نفخ نکند، بلکه صبر کند تا خود سرد شود.

- و چون خرما خورد یا زردآلو یا چیزی که شمردنی باشد، طاق خورد- یعنی هفت یا یازده یا بیست ویك- تا همه کارهای وی با حق تعالی مناسبت گیرد. که وی طاق است و او را جفت نیست. پس طاق از جفت اولی‌تر بدین سبب که با وی مناسبت دارد.

اما پس از طعام باید که انگشت به دهان پاك کند، آنگه به دستار خوان. و نان ریزه‌ها برچیند که آن در جنت کابین حورالعین گردد... و کاسه پاك کند به دو انگشت. و در خبر است که هر که کاسه پاك بلیسد، کاسه گوید: "یارب، تو او را از آتش آزاد کن، چنان که او مرا از دست دیوان آزاد کرد". و اگر بشوید وآب آن بخورد، همچنان باشد که بنده‌ای آزاد کرده بود.

*　　　*　　　*

- اما آداب آب خوردن آن است که کوزه به دست راست گیرد. و بسم الله گوید. و پیوسته و باریك درکشد. و بر پای نخورد. و خفته نخورد. و اگر یك راه پیش خواهد خورد، به سه بار خورد، وهر باری بسم الله بگوید و به آخر الحمدلله.

و چون بعد از طعام دست در طشت بشوید، آب دهان در پیش مردم در طشت نیفکند. و باید که جمله اهل طعام دست در یك طشت بشویند. و برای هر کس آبی جدا نریزند که این هم عادت عجم است، و اگر به جمع دست بیکبارشویند اولی‌تر است.

و جمله این آداب در اخبار و آثار آمده است. و فرق میان آدمی و بهایم بدین آداب پیدا آید!

*　　　*　　　*

۱- آبگوشت.

- محاسن[1] که دراز شود، روا باشد که مقدار یك قبضه بگذارد و دیگر فرا برد[2] و ابن عمر رضی الله عنه و جماعتی از تابعین چنین کرده‌اند.

و بدان که در محاسن ده چیز کراهیت است:

اول- خضاب سیاه کردن. که در خبر آمده است که این خضاب مال اهل دوزخ است، و خضاب کافران است. و اول کسی که این خضاب کرده است، فرعون بوده است. و ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت در آخرالزمان قومی باشند که به سیاهی خضاب کنند، و ایشان بوی بهشت نشنوند.

دوم- خضاب به سرخی و زردی است. و این اگر غازیان[3] کنند تا کافران بیم آرند و بر ایشان دلیر نشوند، این سنت بود.و بدین غرض بعضی ازعلما نیر به سیاهی خضاب کرده‌اند. اما اگر این غرض نباشد، تلبیس بود و روا نباشد.

سوم- سپید کردن محاسن به گوگرد، تا پندارند که پیر شده است و حرمت وی بیش دارند و این حماقت بود. که انس مالك رضی الله عنه می‌گوید که رسول خدا صلی الله عنه فرمان یافت[4] و برفت و در همه موی وی بیست موی سپید نبود.

چهارم- آنکه موی سپید از محاسن ببرد. و از پیری ننگ دارد و این از جهل بود.

پنجم- کندن موی به حکم هوس و سودا در ابتدای جوانی، تا بصورت بی‌ریشان نماید. و این از جهل باشد که خدایتعالی را فرشتگانند که گویند: پاك است آن خدای که مردان را به محاسن و زنان را به گیسو بیاراست!

ششم- محاسن را به ناخن پیراه گیرد[5] بکردن -چون دم کبوتر- تا در چشم زنان نیکوتر نماید، و به وی رغبت بیش کنند.

۱- ریش.
۲- قیچی کند.
۳- سربازان.
٤- وفات یافت.
٥- ناخن گیر.

هفتم- آنکه موی سر در محاسن افزاید، و زلف از بناگوش فرو گذارد، زیادت از آنکه عادت اهل اصلاح است.

هشتم- آنکه به چشم اعجاب در سیاهی یا در سپیدی محاسن نگرد، که حق تعالی این دوست ندارد.

نهم- آنکه به شانه کند برای چشم مردمان نه برای بجای آوردن سنت.

دهم- آنکه بشولیده[1] بگذارد برای اظهار زهد، تا مردمان پندارند که وی بدان نمی‌پردازد که موی بشانه کند.

و این مقدار کفایت باشد دراحکام طهارت تن.

* * *

علی-کرم الله وجهه- گوید: "هر که را درد شکم گیرد، از زن خویش چیزی بخواهد از کابین وی، و بدان انگبین بخرد و با آن باران بیامیزد و بخورد، شفا یابد، که خدای تعالی باران را مبارك خواند است و انگبین را شفا و کابین که زنان ببخشند هنی و مری، یعنی نوش و گوارنده. و چون این هر سه بهم آید ناچار شفا یابد".

و در جمله ادب بیمار آن است که گله نکند و جزع نکند. و ادب عیادت‌کننده آن است که چشم از درها که در سرای باشد نگاه دارد. و چون در سرای رسد، در به رفق بزند، و چون گویند "کیست؟" نگوید "منم"، ولیکن بگوید: "سبحان الله و الحمدلله"!

* * *

- اما شرایط نکاح پنج است:

اول- ولی است، که بی ولی نکاح درست نبود. و هر که ولی ندارد، ولی وی سلطان بود.

دوم- رضای زن، مگر آنکه دوشیزه بود. و اگر چنین بود چون پدر وی را بدهد یا پدر پدر، به رضای خود وی حاجت نباشد.

سوم- دو گواه عادل باید که حاضر بود. پس اگر دو مرد باشد مستور، که فسق ایشان مرد و زن را معلوم نباشد، نکاح درست بود.

۱- ژولیده.

چهارم- آنکه لفظ ایجاب و قبول بگویند.... و سنت است که ولی بگوید فلان را به نکاح تو دادم به چندین کابین. و شوی وی گوید این نکاح را بدین کابین پذیرفتم. و اولی‌تر آن بود که زن را یکبار ببیند پیش از عقد نکاح.

پنجم- آنکه زن به صفتی باشد که نکاح وی حلال بود. و قریب بیست صفت است که نکاح بدان حرام شود.

و بهتر آنکه زن دوشیزه بود که به الفت نزدیکتر بود. و آنکه شوهری دیده باشد بیشتر آن بود که دل وی با وی نگران بود. جابر رضی الله عنه زنی خواسته بود ثیبه[۱]، رسول صلی الله علیه و آله گفت: چرا بکر نخواستی تا وی با تو بازی کردی و تو با وی بازی کردی؟ و باید که شوهر مزاح بازی با زن خود بدان حد نرساند که هیبتش به خطر افتد! و با او در هوای باطل مساعدت نکند، که خداوند فرمود: "الرجال قوامون علی النساء". پس همیشه باید که مرد بر زن مستولی باشد. و رسول صلی الله علیه و آله گفت: "تعس عبدالزوجه"، نگونسار کسی است که بنده زن باشد، چه زن باید که بنده مرد باشد و گفته‌اند که "با زنان مشاورت باید کرد و خلاف باید کرد به آنچه گویند".

و شوی را باید که زن را از هر چه ممکن بود که از آن آفت برخیزد، باز دارد. و تا تواند او را بیرون نگذارد و فرا بام و در نگذارد. و نگذارد که هیچ نامحرم وی را ببیند، و نگذارد که وی نیز هیچ نامحرمی را ببیند. و نگذارد که به روزن ودریچه‌ها به نظاره مردان شود، که همه آفتها از چشم خیزد و از درون خانه نخیزد، بلکه از روزن و پالکانه و در و بام خیزد.

و رسول صلی الله علیه و آله، فاطمه رضی الله عنه را گفت "زنان را چه بهتر؟" گفت: "آنکه هیچ مردی ایشان را نبیند و ایشان هیچ مردی را نبینند". رسول صلی الله علیه را خوش آمد.

... و معاذ، زن خویش را بزد، که به روزن نگریسته بو د. و زن را دید که پاره‌ای از سیبی را بخورد و باقی را فرا غلام داد. پس باز وی را بزد... و عمر رضی الله عنه گفت "زنان را جامه نیکو مکنید تا درخانه بنشینند، که چون جامه نیکو کنند، آرزوی بیرون شدن پدید آید".

۱- بیوه.

- ادب دیگر آنکه هر چه زن را از علم دین، در کار نماز و طهارت و حیض و غیره آن به کار آید، باید که در ایشان آموزد... و این مقدار باید بیاموزد که چون پیش از آفتاب فرو شدن حیض منقطع شد، نماز پیشین و نماز دیگر قضا باید کرد. و چون پیش آفتاب برآمدن منقطع شد، نماز شام و خفتن قضا باید کردن و بیشتر زنان این ندانند.

- ادب دیگر آنکه چون زن نافرمانی کند و اطاعت شوهر ندارد، وی را به تلطف و رفق، به طاعت خواند. و اگر طاعت ندارد، شب بستر جدا کند و پشت به وی کند. اگر باز طاعت ندارد، سه شب بستر جدا کند. پس اگر سود ندارد، وی را بزند، اما نه چنان که جائی بشکند. و اگر در کار دین تقصیر کند روا بود که بر وی خشم گیرد ماهی، که رسول صلی الله علیه و آله ماهی با جمله زنان خود خشم گرفت.

- ادب دیگر در صحبت کردن [1] است. باید که چنین خواهد، روی از قبله برگرداند. و در ابتدا به حدیث و بازی و قنبله و معانقه دل وی خوش کند، که رسول صلی الله علیه و آله گفته است که "مرد نباید که بر زن افتد چون ستور، و باید که این کار را رسولی باشد". گفتند "آن رسول چیست؟" گفت: "بوسه".

- پس چون بر فرج زن خود دخول کند، بگوید: "بسم الله العلی العظیم! الله اکبر! الله اکبر"! و اگر قل هوالله احد بخواند پیشین، نکوتر باشد... و در وقت انزال بگوید "الحمد الله الذی خلق من الماء بشرا وجعله نسبا صهرا"! و آنگاه چون انزال کرد، صبر کند تا زن را نیز انزال افتد، که این را رسول صلی الله علیه و آله گفته است.

و از علی کرم الله وجهه و ابوهریره روایت کرده‌اند که مجامعت در شب پیشین ماه و در شب بازپسین و در شب نیمه ماه کراهیت است، که شیاطین اندرین، شبها حاضر آیند به وقت جماع.

و رسول صلی الله علیه و آله گفت: "هر که یك دختر دارد، وی رنجور است. و هر که دو دختر دارد، گرانبار است. و هر که سه دختر دارد، ای مسلمانان وی را یاری دهید که وی با من در بهشت همچون دو انگشت خواهد بود"، یعنی نزدیك.

۱- مجامعت.

- و اما حق مرد بر زن بس عظیم است، که زن به حقیقت بنده مرد است. و در خبر است که اگر سجود کردن جز خدا را روا بودی، زنان را امر به سجود کردندی در پیش مردان.

و حق مرد بر زن آنست که زن در خانه بنشیند، و بی‌دستور وی بیرون نشود، و فرا در و بام نشود، و با همسایگان مخالطت و حدیث نکند، و بی‌ضرورتی به نزدیك ایشان نشود، و در همه کارها مراد شوهر طلبد، و از جمله آشنایان شوهر خویش را پوشیده دارد تا وی را باز ندانند، و بر شوهر بدانچه بود قناعت کند، و زیادتی طلب نکند... که رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید "در دوزخ نگریستم، بیشتر زنان را یافتم. گفتم چرا چنین است؟ گفتند از آن سبب که بر شوهران و با شوهر ناسپاسی کنند."

انس رضی الله عنه گوید که رسول صلی الله علیه گفت: "پسری را که هفت روزه شد، عقیقه کنید و نام نیکو بنهید و پاکیزه کنید. و چون شش ساله شد، ادب کنید. و چون هفت ساله شد، به نماز فرمائید. و چون نه ساله شد، بسترش را جدا کنید. و چون ده ساله شد، بسبب نماز بزنید. و چون شانزده ساله شد، پدر وی را زن دهد و دست وی بگیرد و گوید: "ادبت کردم، و قرآن بیاموختم، و زن دادم، و به خدای تعالی پناه می‌برم از فتنه تو در دنیا و از عذاب تو در آخرت"!

*　　　*　　　*

- رسول صلی الله علیه وآله گفت: "خدایتعالی وحی فرستاد به فرشته‌ای که فلان شهر را زیر و رو کن". گفت: "بار خدایا! با فلان کس که یك طرفةالعین معصیت نکرده است و در آنجاست، چه کنم؟" گفت "او را بکش، که هرگز روی ترش نکرد بر معصیت دیگران!".

و عایشه رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول صلی الله علیه گفت: "خدای اهل شهری را جمله عذاب فرستاد که در وی هیجده هزار مرد بود که عمل ایشان همچون عمل پیغمبران بود". گفتند: چرا یا رسول‌الله؟ گفت: "برای آنکه بر دیگران، برای خدای تعالی خشم نگرفتند و حسبت نکردند".

و در خبر است که حق تعالی وحی فرستاد به یوشع بن نون علیه‌السلام که "صد هزار مرد از قوم تو هلاك خواهم کرد. چهل هزار از نیکمردان و

شصت هزار از بد مردان". گفت: "بار خدایا، نیکمردان را چرا هلاك کنی؟" گفت: "از آنکه با دیگران دشمنی نکردند، و از خوردن و خاستن ومعاملت کردن با ایشان حذر نکردند."

* * *

- رسول صلی الله علیه و آله گفت: خدای تعالی وعده داده است که هر سالی ششصد هزار بنده کعبه را زیارت کند به حج - و اگر کمتر از این باشند، از ملائکه چندان بفرستد که این عدد تمام شود- واین ملائکه کعبه را حشر کنند چون عروسی. و هر که حج کرده باشد، گرد وی همی گردند و دست در پردههای وی زنند تا آنگاه که او در بهشت شود و ایشان نیز با وی در بهشت شوند.

و چون حج کند، باید که موی نسترد. و ناخن باز نکند. و جماع نکند. و اگر کند، اشتری یا گاوی یا هفت گوسفند واجب آید. و مقدمات مباشری چون برماسیدن[1] زن و بوسه دادن نشاید که اندر وی گوسفندی واجب آید، و در استمناء همچنین.

* * *

- علما را خلاف است در سماع، که حلال است یا حرام - و هر که آن را حرام بکرده است از اهل ظاهر بوده است... و روا نباشد که سماع حرام باشد، بدان سبب که خوش است، که خوشیها حرام نیست. و آنچه از خوشیها حرام است نه از آن حرام است که خوش است، بلکه از آن حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی.

... و عایشه روایت میکند که "دو کنیزك نزدیك من دف میزدند و سرود میگفتند، به روز عید. رسول صلی الله علیه در آمد و بر بستر بخفت. و روی از دیگر جانب کرد. ابوبکر رضی الله عنه در آمد و ایشان را بازداشت. و گفت: "در خانه رسول و مزمار شیطان؟" رسول گفت "یا ابابکر، دست از ایشان بدار، که روز عید است". پس دف زدن و سرود گفتن از این خبر معلوم شد که مباح است.

اما سماع به پنج سبب حرام شود، و باید که از آن حذر کنند:

۱- مالش دادن.

سبب اول- آنکه از زنی شنود، یا از کودکی که در محل شهوت باشد. اما سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد، مباح است، و از زنی که زشت بود مباح نیست.

سبب دوم- آنکه با سرود رباب و چنگ و بربط و چیزی از رودەها باشد. که از رودەها نهی آمده است، نه به سبب آنکه خوش بود، لیکن به سبب آنکه این عادت شرابخوارگان است. اما طبل و شاهین و دف-اگر چه در وی جلاجل بود- حرام نیست، که اندر این خبر نیامده است. و این چون رودەها نیست، که این نه شعار شرابخوارگان است بلکه دف خود زدەاند در پیش رسول صلی الله علیه، و فرموده است زدن آنرا درعروسی. و طبل حاجیان و غازیان را خود رسم است زدن. اما طبل مخنثان حرام بود، که آن شعار ایشان است. و آن طبلی دراز بود، میان باریك و دو سر پهن.

اما شاهین اگر به سر فرو بود و اگر به بر فرو بود حرام نیست. و شافعی رضی الله عنه می‌گوید: دلیل بر آنکه شاهین حلال است آن است که آواز شاهین به گوش رسول صلی الله علیه آمد، انگشت در گوش کرد، و ابن عمر را گفت: "گوش دار و چون دست بدارد، مرا خبر ده". پس ابن عمر را رخصت داد تا گوش دارد. و این دلیل آن است که مباح است. اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه، دلیل آن است که وی را در آنوقت حالتی بوده باشد شریف و بزرگوار، که دانسته باشد که آن آواز وی را مشغول بکند.

سبب سوم- آنکه اندر سرود صفتی باشد از آن زنان معروف، که زنان را وصف کردن پیش مردان روا نباشد، که این همه شعرها گفتن و شنیدن حرام باشد.

سبب چهارم- آنکه شنونده جوان باشد و شهوت بر وی غالب بود. و چون حدیث زلف و خال و صورت نیکو شنود، شیطان پای به گردن وی در آورد و شهوت را در وی بجنباند و عشق نیکویان را در دل وی آراسته گرداند.

سبب پنجم- آنکه عوام، سماع به عادت کنند به طریق عشرت و بازی. و این مباح باشد، ولکن بشرط آنکه پیشه نگیرند و بر آن مواظبت نکنند. چنانکه مزاح کردن گاه گاه مباح است، ولیکن اگر کسی به عادت گیرد، مسخره باشد و نشاید... آوردەاند که جوانی در صحبت جنید رضی الله عنه بود. چون سماع

بشنیدی بانگ کردی. جنید گفت: "اگر جنین کنی در صحبت من نباشی". پس وی صبر همی کرد، به جهدی عظیم. تا یك روز چندان خویشتن نگاه داشت که طاقتش نماند، به آخر بانگ بکرد و شکمش بشکافت و بمرد!

فهرست مراجع

متون

قرآن کریم: با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار میبدی، از روی متن مصحح استاد علی اصغر حکمت، نشریه کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، سال ۱۳۵۱.

تفصیل الایات القرآن الحکیم: با ترجمه فارسی آیات از حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، استاد دانشگاه تهران، نشریه کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۴۴.

قرآن مجید: بضمیمه کلمات، ترجمه فارسی محمد کاظم معزی، بکوشش محمد رامیار، نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، سال ۱۳۵۹.

نهج‌الفصاحه: مجموعه سخنان حضرت محمد، گردآوری شده از کتابهای: اصول اربعه، صحاح سته، الجامع الصغیر، اعیان الشیعه، تیسیر الوصول، کنوزالحقایق، کمال النصیحه، البیان و التبیین، عقدالفرید، ربیع الابرار، توسط ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۳۷.

نهج‌البلاغه: خطبه‌ها و نامه و سخنان کوتاه امیرالمومنین علیه‌السلام، ترجمه و شرح توسط حاجی سید علینقی فیض الاسلام، نشریه موسسه آئین مهر، تهران، ۱۳۷۱ هجری قمری.

سخنان علی: از نهج البلاغه، ترجمه جواد فاضل، نشریه موسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دهم، تهران، ۱۳۴۵.

اصول کافی: تالیف ثقةالاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، با ترجمه و شرح توسط حاج سید جواد مصطفوی، نشریه مرکز انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، ۱۳۴۹.

الروضة من الكافی: تالیف ثقةالاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی، با ترجمه و شرح توسط حاج سید هاشم رسولی محلاتی، نشریه مرکز انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، ۱۳۵۰.

من لایحضره الفقیه: تألیف ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه القمی، شیخ صدوق، به تصحیح محمود بن جعفر موسوی زرندی، تهران، ۱۳۷۶ هجری قمری.

تهذیب الاحکام: تألیف ابوجعفر شیخ محمد بن الحسن الشیخ الطوسی، چاپ نجف، سالهای ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ هجری قمری.

النکت الاعتقادیه: تألیف ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، ترجمه محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۲۵.

الامالی: تألیف ابوجعفر شیخ محمد بن الحسین الشیخ الطوسی، چاپ قم، ۱۳۷۳ هجری قمری.

خصال: تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه القمی، شیخ صدوق، ترجمه شیخ محمد باقر بن شیخ احمد کمره خمینی، تهران، ۱۳۳۵.

اعتقادات: تألیف شیخ صدوق ابوجعفر ابن بابویه القمی، ترجمه سید محمد علی بن محمد حسنی قلعه کهنه‌ای، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۲.

ثواب الاعمال: تألیف ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه، چاپ تهران، ۱۳۷۵ هجری قمری.

فضائل الشیعه، تألیف شیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، چاپ نجف، ۱۳۷۵ هجری قمری.

صحیح البخاری: تألیف ابوعبدالله محمد بن ابی الحسن اسمعیل البخاری الجعفی، چاپ تهران، ۱۲۷۰ هجری قمری.

الصحیح الترمذی (الجامع الصحیح): تألیف ابوعیسی الترمذی، چاپ قاهره، ۱۳۵۰.

صحیح مسلم و او جامع الصحیح: تألیف ابوالحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری الشافعی، چاپ قاهره، ۱۳۲۹ تا۱۳۳۲ هجری قمری.

تفسیر جلالین: تألیف جلال الدین ابوعبدالله محمد بن احمد المحلی الشافعی و جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، چاپ قاهره، ۱۳۰۸ هجری قمری.

مقدمه ابن خلدون: تألیف عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،۱۳۳۶ و ۱۳۳۷.

فهرست ابن ندیم: تألیف محمد بن اسحق ابن الندیم، ترجمه م. رضا تجدد مازندرانی، نشریه کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۴۴.

طبقات الکبری: تألیف ابوعبدالله محمد بن سعد الواقدی، ابن سعد، چاپ قاهره، ۱۳۵۸ هجری قمری.

کیمیای سعادت: تألیف حجةالاسلام ابوحامد محمدبن محمد غزالی، با مقدمه احمد آرام، تهران، ۱۳۳۳.

وسایل الشیعه فی تحصیل احکام الشریعه: تألیف محمدبن الحسن الشیخ حر العاملی، به تصحیح عبدالرحیم ربانی، نشریه مرکز نشر اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰ هجری قمری.

جامع عباسی: تألیف شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی معروف به شیخ بهائی، با فصول تکمیلی از ناظم الدین قرشی ساوجی، تهران، ۱۳۳۱.

بحارالانوار فی اخبار الائمه الاطهار: تألیف عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمة و الرضوان، چاپ تهران، سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ هجری قمری.

حلیةالمتقین: در آداب و سنن اسلامی و اخلاق و دستورات شرع مطهر نبوی (ص)، از تألیفات عالم ربانی مرحوم ملا محمد باقر مجلسی، نشریه مرکز انتشارات امین ورشیدی، چاپ تهران،(بی تاریخ).

زادالمعاد: تألیف علامه محمد باقر مجلسی، نشریه کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۰۲ هجری قمری.

عین الحیاة: تألیف ملا محمد باقر بن محمد تقلی مجلسی، نشریه کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۱.

مجمع المعارف و مخزن العوارف: تألیف عالم ربانی محمد شفیع بن محمد صالح قدس سرهما، نشریه مرکز انتشارات امین ورشیدی، تهران، (بدون تاریخ).

کلیات مفاتیح الجنان: تألیف حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه، ترجمه حاج شیخ مهدی قمشه‌ای الهی، استاد دانشگاه، نشریه کتابفروشی محمد علی علمی، تهران، ۱۳۴۲.

باقیات و صالحات فی الادعیة و الصوات المندوبات: تألیف عباس بن محمد رضا القمی،(ضمیمه کتاب مفاتیح‌الجنان)، نشریه کتابفروشی محمد علی علمی، تهران،۱۳۴۲.

اصل الشیعه و اصولها: تألیف شیخ محمد حسین بن علی آل کاشف الغطاء النجفی، چاپ نجف، ۱۳۸۱ هجری قمری.

تعریف الشیعه: تألیف سید عبدالرزاق بن محمد الحسینی الموسوی البغدادی النجفی، چاپ صیدا، ۱۳۵۲ هجری قمری.

کشف الاسرار: تألیف روح الله موسوی الخمینی (بدون نام موسسه ناشر و تاریخ انتشار).

توضیح المسائل: تألیف مرجع مجاهد، زعیم اکبر، قائد اعظم، موسی زمان، درهم کوبنده ستمگران، بت شکن عصر، منجی نسل، حضرت آیت‌الله العظمی الامام روح‌الله موسوی خمینی ارواحنا فداه، نشریه انتشارات ندای اسلام، مشهد، ۱۳۵۷.

رساله نوین: تألیف امام خمینی، شامل مباحث: عبادت و خودسازی، مسائل اقتصادی، مسائل خانواده، مسائل سیاسی، ترجمه و توضیح از عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، تهران، ۱۳۵۹.

ندای حق: مجموعه‌ای از پیام‌ها و مصاحبه‌ها و سخنرانیهای امام خمینی از ۱۷ مهر۱۳۵۷ تا ۳۰ آبان ۱۳۵۷ در پاریس، نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، چاپ آخن (آلمان) و اوهایو(آمریکا)، ۱۳۵۷.

خط امام، کلام امام: برگزیده‌هائی از سخنان امام خمینی رهبر کبیر انقلاب، نشریه سازمان انتشارات نور، تهران، ۱۳۶۰.

پیام انقلاب: مجموعه پیامها و بیانات امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی و امید مستضعفان جهان، جلد اول سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، جلد دوم از مهرماه ۱۳۵۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی، گردآورنده م.د. قاجار، نشریه پیام آزادی، تهران، ۱۳۶۰.

ندای انقلاب اسلامی: مجموعه پیام‌ها و بیانات امام خمینی حفظ الله، نشریه کمیته فرهنگی دفتر مرکز جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۵۹.

کتابهای مذهبی

بحث درباره مرجعیت و روحانیت: اثر مشترك محمد حسین طباطبائی، آیت‌الله سید محمد بهشتی، آیت‌الله سید محمد طالقانی، آیت‌الله سید مرتضی مطهری، آیت‌الله موسوی زنجانی، آیت‌الله سید مرتضی جزائری، کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱، نشریه شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۰.

شناخت، سلسله درسهای اسلامی: تألیف شهید مظلوم آیت‌الله دکتر سید محمد حسین بهشتی، نشریه مؤسسه انتشاراتی سید جمال، تهران، ۱۳۶۰.

شیعه در اسلام: تألیف استاد علامه محمد حسین طباطبائی، نشریه انتشارات آزادی، تهران، ۱۳۵۷.

تعدد زوجات و مقام زن در اسلام: تألیف علامه استاد محمد حسین طباطبائی، نشریه انتشارات آزادی، تهران، ۱۳۶۱.

نظام حقوق زن در اسلام: تألیف علامه شهید مرتضی مطهری، نشریه انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۰.

مسئله حجاب: تألیف علامه شهید حاج شیخ مرتضی مطهری، نشریه انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۰.

امدادها ی غیبی در زندگی بشر: تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، نشریه جهاد سازندگی، تهران، ۱۳۶۱.

فطرت: تألیف استاد شهید علامه مرتضی مطهری، نشریه انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان، تهران، ۱۳۶۱.

آشنائی با علوم انسانی: تألیف علامه حاج شیخ مرتضی مطهری، نشریه انتشارات صدرا، قم، ۱۳۶۰.

مقالات فلسفی: تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، نشریه سازمان انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۱.

توحید، سلسله درسائی از مسجد حجر: تألیف حضرت آیت‌الله شهید سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، نشریه مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۶۰.

معاد: تألیف مجاهد شهید آیت‌الله دستغیب شیرازی، نشریه مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۶۰.

معراج، تفسیر سوره نجم: تألیف مجاهد شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۵۹.

گناهان کبیره: تألیف حضرت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، در دو جلد، نشریه بخش انتشاراتی مسجد جامع عتیق شیراز، چاپ شیراز، ۱۳۵۹.

داستانهای شگفت: تألیف شهید مجاهد آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، نشریه سازمان انتشارات صبا، تهران، ۱۳۹۶ هجری قمری.

مناظره درباره با مسائل ایدئولوژی: تألیف محمدی ری‌شهری، نشریه انتشارات یاسر، تهران، ۱۳۶۱.

ازدواج در اسلام: تألیف علی مشکینی، ترجمه احمد جنتی، نشریه مؤسسه مهر، قم، ۱۴۰۳هجری قمری.

بیست و هشت گفتار: تألیف استاد محمد تقی مصباح یزدی، نشریه سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، قم، ۱۴۰۳ هجری قمری.

چکیده چند بحث فلسفی: تألیف استاد محمد تقی مصباح یزدی، از سلسله کنفرانس‌های ایراد شده در لندن، نشریه موسسه در راه حق و اصول دین، با همکاری سازمان آموزش انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۶۱.

اخلاق اسلامی: تألیف استاد محیی الدین حائری شیرازی (سلسله دروس)، نشریه سازمان انتشارات تحکیم وحدت، تهران، ۱۳۶۰.

مالکیت در اسلام: تألیف استاد احمد آذری قمی، متن سخنرانی در سمینار اسلامی مدرسه فیضیه قم، نشریه دارالعلم قم، چاپ قم، ۱۳۶۰.

امامت: تألیف محسن قرائتی، نشریه مرکز حجت، با همکاری مرکز انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علیمه قم، چاپ قم، ۱۴۰۲ هجری قمری.

اصول ایدئولوژی اسلامی: تألیف مشترك محمود رجبی و محمود محمدی و اکبر میرسیاه، نشریه موسسه در راه حق، قم، ۱۴۰۱ هجری قمری.

برخی از مسائل زندگی ساز اسلامی: اثر مشترك هیئت تحریریه "در راه حق و اصول دین" با همکاری سازمان آموزش انقلا ب اسلامی، چاپ قم، ۱۴۰۲ هجری قمری.

اینست آئین ما: تألیف علامه محمد حسین آل کاشف الغطاء، ترجمه و شرح از ناصر مکارم، نشریه کتابخانه بزرگ اسلامی و انتشارات غدیر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۹.

تشیع علوی وتشیع صفوی: تألیف علی شریعتی، نشریه کتابخانه دانشجوئی دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۲.

با مخاطبهای آشنا: تألیف علی شریعتی، نشریه سازمان انتشارات حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۹.

بازگشت به خویشتن: تألیف علی شریعتی، نشریه حسیسنه ارشاد، تهران، ۱۳۵۰.

مسئولیت شیعه بودن: تالیف علی شریعتی، نشریه حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۵۰.

زندگی نامه نایب الامام خمینی: نشریه سازمان پانزدهم خرداد، تهران، ۱۳۵۸.

بیست و سه سال: تألیف علی دشتی، چاپ بیروت، ۱۳۵۶.

شیعیگری: تألیف احمد کسروی، چاپ عکسی از روی متن منتشر شده تهران، نشریه انتشارات شهباز، پاریس، ۱۳۶۱.

اسلام شناسی از دیدگاه فلسفی و علمی: تألیف بابك دوستدار، نشریه مرکز انتشارات کاوه، تهران، ۱۳۵۷.

شیعه کیست و تشیع چیست؟: تألیف محمد جواد مغنیه، ترجمه علی اکبر کسمائی، نشریه کتابفروشی اقبال، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۱.

کتابهای تاریخی

تاریخ تمدن اسلام: تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، نشریه مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.

اسلام در ایران: تألیف ای.پ. پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، نشریه انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰.

پرتو اسلام: ترجمه از "ضحی الاسلام" احمد امین مصری توسط عباس خلیلی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶.

درسهائی درباره اسلام: تألیف ایگناس گلدزیهر، ترجمع علینقی منزوی، نشریه کمانگیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.

جهان اسلام در دوران خلافت: تألیف برتولد اشپولر، ترجمه قمر آریان، نشریه مؤسسه امیرکبیر ،تهران، ۱۳۵۴.

زندگانی محمد: تألیف محمد حسنین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۵.

دو قرن سکوت: تألیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ ایران بعد از اسلام: تالیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه مؤسسه امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵.

کارنامه اسلام: تالیف عبدالحسین زرین کوب، نشریه مؤسسه امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان: تألیف سعید نفیسی، نشریه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

خلاصه تاریخ سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران، از آغاز تا پایان عهد صفوی: مجموعه مقالات از ذبیح الله صفا، نشریه مؤسسه امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۶.

تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان از حمله تازیان تا ظهور صفاریان: تألیف عبدالرفیع حقیقت(رفیع)، نشریه شرکت چاپ انتشارات ایران، تهران، ۱۳۴۸.

از مزدك تا بعد: تألیف رحیم رئیس نیا، نشریه انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

تاریخ اجتماعی ایران: تألیف مرتضی راوندی، در سه جلد، نشریه مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱.

تـاریخ سیاسـی و اجتمـاعی ایـران، از مـرگ تیمـور تـا مـرگ شـاه عبـاس: تـألیف ابوالقاسم طاهری، نشریه کتابهای جیبی و موسسه انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۹.

زنـدگانی شـاه عبـاس اول: تـألیف نـصرالله فلـسفی، نـشریه کتـاب کیهـان، تهـران، ۱۳۴۱.

انقراض سلسله صفویه: تـألیف لارنـس لاکهـارت، ترجمـه اسـماعیل دولتشاهی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.

تـاریخ اجتمـاعی و سیاسـی ایـران در دوره معاصـر: تـألیف سـعید نفیسی، نـشریه مؤسسه انتشارات بنیاد، تهران، ۱۳۴۴.

تـاریخ تحـولات سیاسـی ایـران در قـرون معاصـر: تـألیف عیسی صـدیق، نـشریه دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران، ۱۳۵۱.

خـاطرات حـاج سیاح، یـا دوره خـوف و وحـشت: بکوشـش وحیـد سـیاح، نـشریه مؤسسه امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۹.

خاطرات و خطرات: توشهای از تـاریخ شـش پادشـاه و گوشـهای از دوره زنـدگی من، تألیف مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، نشریه کتابفروشـی زوار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴.

شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتمـاعی و اداری قاجاریـه: تـألیف عبدالله مستوفی، نشریه کتابفروشی زوار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۳.

ملیـت و زبـان، نقـش دیـوان و دیـن و عرفـان در نثـر فارسـی: تـالیف شـاهرخ مسکوب، پاریس، ۱۳۶۱.

اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول، آخوندیسم: تالیف ناصر ملکی (بدون نام ناشر)، نیویورک، ۱۳۶۱.

گاتها: ترجمه و تفسیر از ابراهیم پورداوود، نشریه انجمن ایران شناسی، تهران، ۱۳۶۶.

لغتنامه دهخدا: تألیف علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و سازمان لغتنامه، دوره کامل، تهران، ۱۳۲۵ تا ۱۳۶۰.

مطبوعات

دوره‌های روزنامه‌های:

اطلاعات، کیهان، جهوری اسلامی: از سال ۱۳۵۸ به بعد.

دوره‌های هفته‌نامه و ماهنامه‌های:

اعتصام: ماهنامه انجمنهای اسلامی ادارات کار و کارخانجات.

پاسدار اسلام: نشریه دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

پیام انقلاب: ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

پیام هاجر: ارگان سازمان‌های زنان اسلامی.

جهان زنان: نشریه بنیاد نجم الحاجیه.

خانواده: ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی ایران ویژه خانواده‌ها.

راه زینب: نشریه گروه انتشاراتی اطلاعات.

زن روز: نشریه گروه انتشارات کیهان.

سروش: نشریه رسمی جمهوری اسلامی.

شاهد: نشریه بنیاد شهید.

صف: ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی.

نامه انقلاب اسلامی: نشریه جمهوری اسلامی برای ایرانیان خارج از کشور.

نگهبان انقلاب اسلامی: نشریه کمیته انقلاب اسلامی.